آیین مهر

تاریخ آیین رازآمیز میترایی
در شرق و غرب از آغاز تا امروز

نوشته و پژوهش
هاشم رضی

آیین مهر

پژوهش‌هایی در

تاریخ آیین رازآمیز میترایی

در شرق و غرب

جلد اول

پژوهش و نوشتهٔ

هاشم رضی

انتشارات بهجت
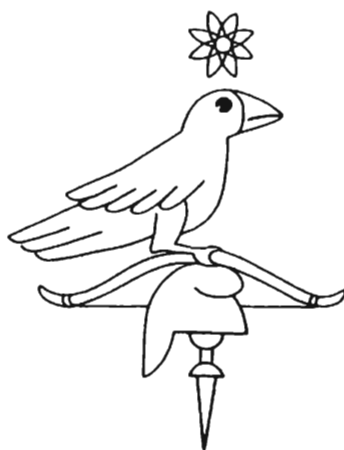
نشانهٔ رسمی و درفش آیین میترایی

ستاره / خورشید ـ کلاغ / پیک ـ کمان، کلاه فریژی، خنجر

یافت شده در پتوژ (یوگسلاوی)

رضی، هاشم، ۱۳۰۳ـ
تاریخ آیین رازآمیز میترایی در شرق و غرب: پژوهشی در تاریخ آیین میترایی از آغاز تا عصر حاضر / پژوهش و نوشتهٔ هاشم رضی. ــ تهران: بهجت. ۱۳۸۱.
۱۱۳۲ ص.: مصور (بخش رنگی).
شابک جلد اول ISBN 964-6671-27-6
شابک جلد دوم ISBN 964-6671-23-3
شابک دوره دوجلدی ISBN 964-6671-39-X
فهرستنویسی براساس اطلاعات فیپا.
کتابنامه به صورت زیرنویس.
۱. مهرپرستی. الف. عنوان. ب. عنوان: پژوهشی در تاریخ آیین میترایی از آغاز تا عصر حاضر.
۲ ت ۶ ر / BL ۱۵۸۵ ۲۹۹/۱۵
کتابخانه ملی ایران ۱۳۴۱۰-۷۸م

تهران ـ خیابان ولی‌عصر، دوراهی یوسف‌آباد
شماره ۸۰۴ تلفن: ۸۸۹۵۷۱۷۶ فاکس ۸۸۹۶۷۱۷۶

تاریخ آیین رازآمیز میترایی
پژوهش و نوشتهٔ: هاشم رضی
مجموعهٔ پژوهش‌های ایرانی: شمارهٔ ۶/۱
امور گرافیکی: فیروزه رضی
چاپ دوم: ۱۳۸۵ خورشیدی
شمارگان چاپ ۱۱۰۰ جلد
چاپ: گلشن
بها: دورهٔ دوجلدی، ۱۶۰۰۰ تومان
شابک جلد اول: ۶ - ۲۷ - ۶۶۷۱ - ۹۶۴
شابک جلد دوم: ۳ - ۲۳ - ۶۶۷۱ - ۹۶۴
شابک دوره دوجلدی: x - ۳۹ - ۶۶۷۱ - ۹۶۴

به یادمانهٔ دوست عزیز، روانشاد، استاد گرامی - دکتر بهرام فره‌وَشی
که پژوهش‌های ایرانی بسیار مدیون اوست.
یـــاد و نامـــش زنـده و پایـنـــده
روانش به مینو در، شاد و آرام باد

ایدون و ایدون‌تر باد

فهرست

پیشگفتار

کتابی با عنوان آیین مهر ـ میترائیسم بار نخست به سال ۱۳٤٦ در جلد سوم از کتاب فرهنگ نام‌های اوستا یا اعلام اوستا که در واقع دانش‌نامه یا دائرةالمعارف اوستایی است، میان صفحات ۱۲۸۳ـ۱۱٦۷ به چاپ رسید. به سال ۱۳۵۸ ـ این کتاب چندان در دسترس نبود. از سویی دیگر عناوینی چون «آیین مهر» از کتاب یاد شده، خود کتابی فشرده و جداگانه به شمار می‌رفت که دانش‌جویان و پژوهندگان را به‌کار می‌آمد و چه بساکسانی مایل نبودند و یا برایشان مقدور نبود که یک دوره‌ی دو هزار صفحه‌ای کتاب را خریداری کنند برای استفاده از بخش آیین مهر و یا آیین زروانی و... به همین جهت با توجه به نیازی که در چاپ جداگانه و مستقلی از آیین مهر و آیین زروانی وجود داشت، دو کتاب با همین عناوین به چاپ رسید. استفاده از این دو کتاب، به موجب شمول مطالب و فشردگی ویژه‌ای که داشت بسیار مورد توجه واقع شد و به ویژه جهت مراجعات دانش جویان از سویی، و از سوی دیگر با توجه به مآخذ بسیار ـ نیاز معدودی از پژوهندگان را برآورده می‌کرد.

اینک پس از گردآوری منابع و مآخذی بسیار، در طول سال‌ها پژوهش و تحقیق، کتاب حاضر، یعنی: تاریخ آیین رازآمیز میترایی به شکلی جامع ارائه می‌شود، امید که مورد استفاده‌ی دانشجویان گرامی و عزیز و پژوهندگان واقع گردد. در این چاپ، کتاب به ویژه از تصاویری به نسبت خوب و گسترده بهره‌مند است که در درک مفاهیم آیین میترایی مؤثر است. درباره‌ی آیین میترایی، ما از کتب مقدس و یا سرودها و متن‌های باقی مانده محروم هستیم. این بدان انگیزه است که مهر دینان در مکتوم نگاه داشتن اسرارِ طریقت خود کوشش بسیار می‌کردند و حفظ اسرار و رموز برایِ‌شان یک وظیفه‌ی واجب بود. به

همین جهت متون مقدسه‌شان اندک، و همان اندک در دسترس نبود. اما زبان و بیان این آیین، در تصاویرِ باقی مانده در مهرابه‌ها یا معبدهای میترایی باقی ماند. هر چند بـر اثـر تعصب مسیحیان و دشمنی بسیار کینه توزانه‌ی کلیسا، مهرابـه‌های بسـیار ویـران گشت. تندیسه‌های گرانبها و نقش برجسته‌ها و نقاشی‌ها و موزائیک‌ها... به ضرب تبر و چکش یا از میان رفت و یا آسیب فراوان یافت، اما با این حال، از همان آثار مصدوم بازمانده در سراسر اروپا و شمال آفریقا و بسیاری از سرزمین‌های گسترده‌ی آسیا، مفاهیمی شایان توجه فرادست آمده است. در واقع تا اندازه‌ی قابل توجهی، زبـان و بـیان و فـهم آیـین میترایی، به وسیله‌ی همین تصاویر میسر است.

از سویی دیگر، آیین میترا در مسیحیت زنده مـاند. مسـیحیت جـز ادامـه‌ی آیـین میترایی، چیزی نیست. از دیگر سو در حکمت، عرفان و تصوّفِ بسیار وسـیع ایـرانـی، پس از ساسانیان، این آیین جهان‌گستر به زندگی معنوی خود ادامه داد. نگارنده در کتاب حکمت خسروانی که در واقع مبانی حکمت، فلسفه، عرفان، تصوف و دانش ایران پس از ساسانیان است در این زمینه مباحث و تحقیق گسـترده و مسـتندی را ارائـه کـرده است. کتاب حکمت خسروانی، به شکل گسترده‌ای از نظرگاه زمینه‌ی پژوهشی و مسایل مورد تحقیق، با این کتاب، با هم پیوسته‌ای و بسیاری از مسایل در هر دو کتاب، یا متمم و مکمّل هم بوده و یا از زوایایی متفاوت پژوهش شده است.

باری، به همین جهت، کوشش شد تا در کتاب از تصاویری گسترده استفاده شـود. برخی از این تصاویر، پیش از این در آثاری مربوط به آیین میترایی در ایران منتشر شده ـ و برخی نیز تا جایی که نگارنده آگاه است، برای نخستین بار است که منتشر می‌شود. در پایان یادآور می‌گردد که مآخذ تصاویر در ذیل هر یک یا چند تصویری یاد شده است.

در متن کتاب اغلب ضمن مباحث، هنگامی که از عناوین و نام‌های اساطیری، تاریخی، داستانی، مراسم دینی و ... یاد شده، ارجاع به مقالات ویژه است. این ارجاع، به هر نامی، در کتاب فرهنگ نام‌های اوستا است که صورت نخستینِ چاپ آیین مهر و برداشت از مقاله‌ای از همان کتاب بود. در ویرایش جدید کتاب "چاپ دوم"، نیز کتاب حاضر، آن اشارات به ارجاع برجای ماند تا در صورت علاقه، خواننده آگاه باشد به کدام کتاب و کدام عنوان رجوع کند.

چنانکه اشاره شد، از سده‌ی چهارم میلادی، افول آیین میترایی در رم شـروع شـد.

کنستانتین، امپراتور روم که مسیحی شده بود و در روم شرقی مأوا داشت ـ هر چند خود با تعصب پیروی از دین تازه می‌کرد ـ اما آیین پیشین خود را خوار و خفیف نکرد و درصدد برنیامد تا پیروان آیین میترایی را مورد تعقیب و شکنجه قرار دهد.[1] اما نیرو گرفتن مسیحیانی متعصب که زمانی نه چندان دور، آنچنان تحت تعقیب و شکنجه‌ی حکومت و عُمّال آن قرار داشتند، اجازه نداد تا آیین میترایی به روندی هر چند محدود بر جای ماند. جانشین‌های **کنستانتین،** آن مدارای وی را نداشتند، و به تعقیب و شکنجه و کشتار مخالفان و انهدام معابد و آثار آنان با شدت پرداختند. کلیسا با تمام توان به از میان بردن هر چه سریع‌تر آیین میترایی پرداخت. کسی را از ترس یارای آن نبود که حتا طلوع و غروب خورشید را بنگرد. کشاورزان و دریانوردان، جهت ره یابی و موقع‌شناسی، می‌ترسیدند تا در انظار به آسمان و ستارگان بنگرند که متهم به پرستش خورشید شکست ناپذیر و **میترا** بشوند.[2]

از زمان کنستانتین امپراتوری که مسیحی شد تا نابودی آیین میترایی، فراز و نشیب‌هایی حادث شد. به صورت ظاهر نیز شیوه‌ی پرستش خورشید شکست ناپذیر، به آسانی میسر نشد. آیینی که امپراتوران خود کاهن و پیرو نماینده‌ی میترا محسوب می‌شدند. معابد بزرگ برپا می‌کردند. هر ساله به عنوان روحانی بزرگ در مراسم نمادین قربانی کردن گاو شرکت و مباشرت می‌نمودند. به همین جهت پس از کنستانتین، جانشین وی **یولیانوس** دوباره به آیین میترایی و پرستش خورشید شکت ناپذیر بازگشت. وی پیرو پرشوری برای میترا بود. اما زندگی او کوتاه بود. **یولیان آپوستت** Yulian Apostate (۳۶۳ ـ ۳۳۱ میلادی یولیان مرتد) خود یک فیلسوف بود. از همان کودکی بر اثر مکاشفه‌ای که خورشید (هلیوس) بر وی ظاهر شد، پنهانی به ستایش این خدایی که می‌رفت فراموش شود پرداخت. چنانکه اشاره شد، بر اثر یک مکاشفه، وی خود را برانگیخته‌ی خورشید

1- Preger, *Konstantinus - Histo (Hermes,XXXVI)*, 1901,P.457.

2- Cumont. F: *The Mysteries of Mithra*, P.201/PP.88-89.

کتاب فوق با عنوان راز و رمزهای آیین میترایی ترجمه و منتشر شده است که برای همه‌ی دوستاران و پژوهندگان، مطالعه‌ی این کتاب بنیادی و کلاسیک جهانی مغتنم خواهد بود.

می‌دانست و سروده‌ای را برای **هلیوس** ساخت که ایمان ژرف وی را بیان می‌کند.[۳]

وی پیش از رسیدن به قدرت و مقام امپراتوری، به وسیله‌ی **ماکسیموس** Maximus فیلسوف اِفسوس Ephesus با آیین میترایی آشنایی یافته و مراسم تشرّف را طی کرده بود. خود را نماینده و تحت حمایت مستقیم **میترا** می‌دانست و به این مفهوم ایمان قلبی داشت. به همین جهت با به قدرت رسیدن، خود را **بغ** و خدا اعلام کرد و مراسم نمادین گسترده‌ای را در تطهیر و تغسیل انجام داد تا از آلودگی‌ها و گناهِ غسل تعمیدی که به نام مسیح یافته بود پاک شود.

به سال ۳۶۱ میلادی، آیین میترایی ایرانی را، دین رسمی اعلام کرد و پس از چندی که در مراسم قربانی کردن گاو وقفه حاصل شده بود، این مراسم را در آتن برپا ساخت. پیروان آیین میترایی که بر اثر تعقیب و سخت‌گیری مسیحیان، پنهان شده بودند ـ دوباره با شور و هیجان به تظاهر پرداختند. در چنین احوالی، درگیری‌های بسیار سختی که همراه با کشتار و ویرانی بود، میان مسیحیان و مهرپرستان درگرفت. اما **یولیان** که سودای جنگ با ایران را در سر می‌پرورد و در حقیقت مایل بود به زادگاه آیین میترایی، به زیارت نایل شود، در چنین هنگامه‌ای درگذشت. این نقطه عطف تاریخ است در دین میترایی. تهاجم سخت و گسترده‌ی مسیحیان شروع شد. دیگر مسیحیت پیروز شده بود و وظیفه‌ی خود می‌دانست تا مجالی دوباره به رقیب ندهد. امپراتوران که آلت دست ارباب کلیسا شده بودند، هر نوع تظاهر به بت پرستی و گرایش به دین‌های باستانی به ویژه میترایی را ممنوع کردند. به سال ۳۷۱، بسیاری به اتهام برپاکردن مراسم پنهانی آیین میترایی، به مرگ محکوم شدند. اینک مسیحیان به جبران و تلافی اعدام‌ها و شکنجه‌های گذشته‌شان، هیچ گذشتی نشان نمی‌دادند. **ماکسیموس**، فیلسوف میترایی نیز اعدام شد.

۳- در تاریخ بیست و یکم مارس ۱۸۴۲، یعنی اندکی پیش از مرگ خود، **گوته** با **کرمان** دوست صمیمی خودش چنین اعتراف کرد: «در نهاد من یک حسّ بارز مهرپرستی آمیخته بود. هر بار که خورشید را دیدم با همان ستایش و احترامی بدان نگریستم که نسبت به شخصیت مسیح در خود احساس می‌کنم ـ زیرا خورشید نیرومندترین و عالی‌ترین مظهر جمال ازلیِ خداوندی است که خاک نشینیان می‌توانند دید. من با ستایش خورشید و نور، قدرت خلّاقه‌ی خداوند را می‌ستایم که توسط مهرفروزان به ما و جمله‌ی حیوانات و نباتات رویِ زمین زندگی و حرکت عطا می‌کند».

امپراتوری که کاهن خورشید بود و مسیحی شد

کنستانتین امپراتور روم در شصت و چهار سالگی، پس از سی سال فرمانروایی درگذشت. **کنستانتین دوم** در آکویلیا به سال ۳۴۰ میلادی از **کنستانتین** شکست یافت و بدین طریق **کنستانس** فرمانروای مغرب شد. **کنستانتیوس** یکی از دو پسر کنستانتین (**کنستانسیوس**) که در مشرق حکومت می‌کرد ناچار بود که با حملات ایرانیان، که تحت فرمان **شاپور دوم** بودند مقابله کند و هجوم ایرانیان به ارمنستان پیشرفت مسیحیت را در مشرق تهدید می‌کرد. پیروزی‌یی که در سال ۳۴۸ در سینگارا روی داد بر اثر بی‌احتیاطی بدل به شکستی سخت شد. قلعهٔ نیزیس سه بار محاصره شد و در سال ۳۵۰ سرانجام صلح برقرار گشت.

ماگ نِن تیوس Magnentius در همین سال **کنستانس** را از حکومت مغرب برکنار کرد و **وِترانیو** Vetranio به نیابت سلطنت **کنستانتیوس** جبّهٔ ارغوانی سلطنت را بر تن کرد. سرانجام کنستانتیوس در سال ۳۵۱ در مورسا Mursa واقع در درهٔ ساوه Save بر **ماگ نن تیوس** فایق آمد و سرانجام در سال ۳۵۳ کنستانتیوس بر سراسر امپراتوری روم فرمانروایی کرد.

کنستانتیوس پادشاهی سست و ناتوان و به اطرافیان بدبین و ترسو بود. به سرداران خود اعتمادی نداشت. در کار جنگ و صلح فاقد تدبیر و سیاست بود و حکومت وی موجب به قدرت رسیدن خواجه سرایان و نفوذ آنان در کار ادارهٔ امپراتوری را فراهم کرد. این خواجه سرایان موجوداتی بیچاره و بدبخت و فرصت طلب و اهل نیرنگ و دسیسه و عیاشی بودند. پیشرفت اینان در کسب قدرت سریع بود و اینان که در عصر **اگوستوس** سخت منفور و مطرود بودند و از خدمهٔ مطیع و فرمانبردارِ متعصب ملکهٔ مصر به شمار می‌رفتند اندک اندک به خلوت سرای زنان متشخص و با نفوذ و خانوادهٔ ایشان و سناتورها و حتا امپراتورها راه یافتند. **دومی سیان و نروا** با شدت مانع بسط قدرت اینان

شدند. اما **دیوکلسین** آنان را محترم شمرد و کنستانتین به موجب ضعف خود، احتیاط کرد و از مقابله با آنان ـ جانب احتیاط را از دست نداد ـ هر چند که در مقاطعی اختیارات‌شان را محدود کرده و مورد عتاب و نکوهش‌شان قرار می‌داد. اما این دسیسه گران در دربار و خانوادهٔ کنستانتین نفوذ کرده و به مسایل مشورتی و سرّی که مطرح می‌شد آگاهی یافته تاجایی که خود در این گونه تصمیم‌گیریهای امپراتوری زمام کار را به دست گرفتند.

مردم نسبت به این گروه معیوب و ناقص، که سنگدلی و دسیسه بازی و فتنه گری و فساد را در خود داشتند، احساس بسیار نفرت باری داشتند. امپراتور کنستانتیوس از گزارش‌های دروغ این گروه نسبت به امنیت و رفاه و آسایش و خرسندی مردم آگاه می‌شد. چون پادشاهی ضعیف النفس بود و در کار و وظایف خود غفلت می‌نمود ـ آلت دست اینان شد. خواجه سرایان شکایات و ناامنی‌ها و عدم رضایت مردم را نمی‌گذاشتند به‌گوش وی برسد. خودشان وسیله‌ای شده بودند برای گرفتن احکام و مناصب و عنوان‌ها و القاب و عزل و نصب والیان و استانداران ـ که همهٔ این کارها را در برابر رشوه‌های کلان انجام می‌دادند.

مشهورترین و بانفوذترین این بردگان خواجه سرا، **اوز بیوس** Eusebius نام داشت و با چنان قدرتی بر شخص شاه و دربار وی فرمان می‌راند که بنا به‌گفتهٔ طعنه آمیز مورخی منصف، کنستانتیوس را به نزد خواجه سرای مقرب و متکبر او اعتباری بود و او به مکر و حیلت امپراتور را بر آن داشت که به محکوم نمودن **گالوس** نگون بخت رضا بدهد و به فهرست دراز قتل‌های بیدادگرانهٔ خود جنایتی تازه بیفزاید.

گالوس و یولیانوس برادر زادگان **کنستانتین** بودند. گالوس دوازده ساله و یولیانوس شش ساله بود هر دو از دامی که برای مرگشان گسترده شده بود، رهایی یافته بودند. چون گالوس بیمار و ناتوان بود و آن دیگری یک کودک، کنستانتیوس با تظاهر به رحم و مهر، از جان‌شان گذشت چون از بدنامیِ خود و عواقب آن که دو کودک یتیم و خویشاوند را بکشد می‌ترسید. این دو کودک را در دو شهر ایونیا Ioinia و بیتی‌نیا Bithynia به طور جداگانه، تحت نظر تبعید کرده بود. با این حال، پس از چندی ـ آنان را در قلعهٔ ماسِلوم Macellum نزدیک قیصریه زندانی کرد.

پس از مدتی، چون گالوس به بیست و پنج سالگی رسید، امپراتور برای آن که از

جانب وی خیالش راحت باشد، با مشورتِ خواجه سرایان، یکی از شاهزاده خانم‌ها را به عقد وی در آورد و با او پیمان بست که روزگاری سرکشی نکند.

اما در این میان، گالوس و امپراتور از کار یولیانوس غافل ماندند. گالوس نیز پاره‌ای از القاب و امتیازاتِ خانوادگی را با صواب دید امپراتور به او بخشید. امپراتور امور فرمانروایی پنج منطقه را به گالوس سپرد. چون کم کم ثابت شد که گالوس لایق سلطنت نیست، او را کشتند. در آغاز گمان می‌کردند که امکان آن که یولیانوس روزی به مقام امپراتوری رسد وجود ندارد. اما به تدریج با مراتب و امتیازاتی که داشت، به جای برادر مقام قیصری یافت و این به سال ۳۵۵ روی داد.

وی در جنگ با اقوامی که زیر سلطهٔ امپراتوری بودند و سرکشی می‌کردند، قدرت و توانایی‌هایی از خود نشان داد. رأفت و مهربانی او نسبت به مردم و سربازان و توانایی در رهبریِ جنگ و مناطقِ تحت فرمان، برایش محبوبیتی به وجود آورد. در همین هنگام بود که کنستانتین به مسیحیت ایمان آورد و قبول دین کرد. برخی ایمان آوردن او را از تأثیر شهود و دیدن علامت‌هایی که بر وی ظاهر می‌شد عنوان کرده‌اند. **زوسیموس** Zosimus از مورخان رومی ـ می‌گوید که امپراتور تادست خود را به خون فرزند ارشد خویش نیالود، رسماً خدایان یونان و روم را انکار نکرد. بنا به نوشته‌های کلیسایی، این نخستین امپراتور مسیحی، تا لحظهٔ مرگ سزاوار این عنوان نشد، زیرا هنگام بیماری و مرگ بود که اول بار اصول مسیحیت را به وی آموختند، چنان که گویی این دین را پذیرفته باشد.

ایمان آوردن و مسیحی شدن کنستانتین یکی از مبهمات تاریخ است. امپراتوری که دین‌های ملی و شرکِ رایج را ترک کرده و مسیحی شده بود، نه مورد اعتماد کلیسا قرار گرفت و نه مورد مدارای ملتش. اما از تعصب و آزار و ایذای پیروان بت پرستی امتناع می‌کرد، هر چند که با مدارا و پذیرش وی، مسیحیان با سختی به تعقیب و آزار و کشتار بت‌پرستان پرداختند و چنان که شرح آن در متن کتاب نیز هست، همهٔ معابد و مهرابه‌ها را ویران کردند.

هر نشانه‌ای دال بر ایمان آوردن کنستانتین که به هر جهتی در رفتار و کردار وی به منصهٔ ظهور رسیده باشد، باید به این نکته اشاره کرد که وی تا حدود چهل سالگی در دین

رسمی کشور خود پایدار و مؤمن بود و همهٔ کردارهای وی ناشی از سیاست معمول امپراتوران در برخود با دین رسمی بوده است. بسیاری از معابد و مهرابه‌ها را مرمت کرد. با سخاوتمندی هدایایی به معابد می‌بخشید و انواع مدال‌هایی که در ضرابخانهٔ امپراتوری ساخته می‌شد با نقش **ژوپیتر** و **آپولون** (=**میتراس**) و **مارس** و **هرکول** منقش بود با نشانواره‌های ویژه‌شان ـ که بسیاری‌شان به میترا منتسب شد. نیز مطابق معمول در سیاست دین رسمی، امپراتور **کنستانتین** به مقام خدایی پذیرش یافت و در گروه خدایانی که بر بلندای کوه اُلمپ انجمن داشتند قرار گرفت.

کنستانتین مطابق رسم معمول امپراتوری، اعتقادی استوار به خدای خورشید داشت که در اساطیر یونان / روم، آپولون و از حدود سدهٔ یکم پیش از میلاد **میتراس** به شمار می‌رفت و دوست داشت که به نشانه‌های خدای روشنایی (اندکی پیش از تاریخ میلادی، **سُل** خدای خورشید و **میتراس** خدای نور و روشنایی پنداشته شد) و شعر تجسّم پذیرد. تیرهای خدای مذکور هرگز به خطا نمی‌رفت (چه در **مهر یشتِ** اوستا که سرودی دربارهٔ میتراست و چه در اسطوره‌های رومی، در رمز و کنایه، میترا تیراندازی ماهر است و در اغلب نقوش، وی با کمان و تیر نموده شده و تیری که به صخره سنگ افکنده و از جای برخورد تیر، آب و چشمهٔ آب پدید آمده است) و روشنی چشمان او و تاجی از برگ غار که وی بدان آراسته بود و زیبایی جاویدان و لطف کمالات او همه دلالت بر این می‌نمود که **آپولون** باید حامی قهرمان جوان باشد.

معابد آپولون ـ مهرابه‌ها در همه جا آراسته به هدایایی بود که کنستانتین به عنوان پیش‌کش هدیه می‌کرد و مردم ساده دل بر اثر یک سنت و باور، بر آن بودند که امپراتور ایشان با همین چشمان ظاهری، موفق به دیدار خداوند می‌شود و خدا و خدایان در رؤیا یا بیداری به وی ظاهر شده و او را متبرک ساخته‌اند. خدای خورشید شکست‌ناپذیر را مردم در همه جا و همه وقت یاور و پشتیبان امپراتور شناخته و پرستش می‌کردند و مراسم بسیاری برایش برگزار می‌کردند.

کنستانتین تا هنگامی که حوزهٔ نفوذ و فرمانروائیش منحصر به منطقهٔ گال بود، مسیحیان را که در شمار اتباع او بودند آزاد می‌گذاشت. هرگاه به گفته‌های این امپراتور بتوان باور داشت، از سخت‌گیری و آزار مسیحیان توسط رومی‌ها، به ویژه سپاهیان

سخت آزرده و خشم‌گین بود و به همین جهت در دین و مذهب، آزادی و تساهل را برگزیده بود. با مسیحیان مدارا می‌کرد و به نظر می‌رسید که با برخی از آنان هم نشینی و گفت و شنودهایی می‌نمود که کم کم گرایشی نسبت به دین جدید و خدای آن در دلش راه می‌یافت.

هنگامی که کنستانتین به تصرف ایتالیا دست یافت، طی فرمانی که به "فرمان میلان" مشهور شد، آزادیِ مسیحیان و دین مسیحی را اعلام کرد و در این راه و هدف، جلب موافقت **لی سی نیوس** را نیز کسب کرد و این فرمان درِ سراسر دنیای تحت فرمان امپراتوری روم به اجرا در آمد.

مقام امپراتوری را برای کنستانتین، مسیحیان به موجب ایمان آوردن او دانستند و شایع کردند که استواری سلطنت و قدرت وی گسترش خواهد یافت. البته چنین نیز شد و امپراتور به سرعت به قدرت و بسط قلمرو تحت فرمان پرداخته و پیروزی‌هایی بهرهٔ وی شد. مبلغان مسیحی این فکر را همه جا پراکندند. جهت خوشامد امپراتور، بسیاری از کارگزاران و بزرگان، به دین جدید درآمدند. سربازان کم فرهنگ نیز که ازملیت‌ها و اقوام گوناگونی تشکیل می‌شدند، به پیروی فرماندهان خود، که آن‌ها نیز به تبعیت از امپراتور مسیحی شده بودند، بدون هیچ مقاومتی، پذیرش فرماندهان را قبول کرده و به دین تازه در می‌آمدند. هنگامی که این سربازان از کوه‌های آلپ می‌گذشتند ـ شمار فراوانی‌شان که دین جدید را پذیرفته بودند، شمشیر خود را وقف حضرت **مسیح** و کنستانتین می‌کردند. سربازان و بندگان **میترا** به زودی خداوندی جدید را جای‌گزین خدای شکست ناپذیر پیشین کردند. مسیحیان که از جنگ و خونریزی نفرت داشته و آن را گناهی بزرگ می‌دانستند، در شوراهای مسیحی که با حمایت و پشتیبانی کنستانتین برپا می‌شد ـ توسط پیشوایان مقید به سوگند سربازی می‌شدند و هر سربازی که هنگام آرامش و صلح اسلحهٔ خود را به زمین می‌نهاد به مجازاتِ تکفیر گرفتار می‌شد. در درون تشکیلات مسیحی نیز بر اثر به قدرت رسیدن اختلاف‌هایی بروز می‌کرد. اسقف‌هایِ مسیحیِ بلاد گوناگون با هم در ارتباط بودند تا هر چه بهتر از موقعیت پدید آمده بهره برداری کنند. کنستانتین نیز به طور رسمی اعلام کرد که برای نجات و گسترش مسیحیت سلاح برگرفته و آمادهٔ جنگ

است.[۴]

امپراتوری که مسیحی تربیت شد و خورشیدپرست شد

کنستانتیوس به سال ۳۶۱ پس از سلطنتی پرظلم و ستم درگذشت در حالی که با برادرزاده‌اش **یولیانوس (جولیان)** در جنگ بود ـ و از این پس امپراتوری به قدرت رسید که فیلسوف منش بوده و خطیبی توانا و نویسنده‌ای خوب ـ که با مسیحیت سرسازش نداشت و فریفتهٔ خورشید و آیین مهر پرستی با همهٔ مراسم پرشکوه آن بود. آشکار است که بی‌گمان برخوردهایی بسیار و خونریزی و تخریب فراوان روی می‌دهد. پیروان آیین‌های بت پرستی و ملی که در دوران امپراتور مسیحی شدهٔ پیشین مورد کشتار و نَهب و غارت و ویرانی معابد واقع شده بودند، اینک فرصتی پیش آمده بود که تلافی جویی کنند. از دیگر سو مسیحیان که صاحب قدرت و تشکیلات و سازمان‌هایی منسجم شده بودند و در گذشته سخت طعم تلخ تعقیب و شکنجه و کشتار را چشیده بودند ـ حاضر نبودند به آسانی تن به وضع جدید و سلطهٔ بت پرستان، به ویژه پیروان میترا و آیین مهری دردهند. نگارنده در بخش‌های چندی از همین کتاب، به ویژه در ترجمهٔ کتاب رمز و رازهای آیین میترایی اثر **فرانتس کومُن** در این زمینه شرحی مبسوط آورده است.

دو نیرویی که شهریاری کوتاه یولیانوس را برمی‌انگیخت برخاسته از اندیشه‌ها و مطالعات جوانیِ وی بود. یکی از این دو نیرو آرمانش محسوب می‌شد که شاهی دادگر و حکیم و فیلسوف منش شود و کوشش‌های وی در نیل به مقصود توأم با اصلاحات عملی و صرفه‌جویی و احیا کردن روش درباریِ پیشینیان را و تجدید آداب و سنن و دین قدیمی و ملی روم بود. هم چنین انکار کردن دین مسیحی و جای‌گزین کردنِ رسوم کهن و به‌ویژه آیین خورشیدپرستی.

۴- دو مطلب ذیل با توجه به «انحطاط و سقوط امپراتوری روم» اثر **ادوارد گیبون Edward Gibbon** ترجمهٔ فرنگیس شادمان، جلد اول فصل بیست و یکم و جلد دوم، فصل بیست و دوم تدوین شده است.
برای آگاهی‌های بیشتر در مورد تعارض‌هایی که میان مسیحیان و پیروان آیین میترا روی داده و موجب قتل و غارت و ویران کردن مهرگرایان و مهرابه‌ها شد، به کتاب دیگر نگارنده، یعنی «راز و رمزهای آیین میترایی» اثر **فرانتس کومُن** نگاه کنید.

پس از مرگ کنستانتین، هنگاهی که به نزدیکی قسطنطنیه رسید، مشاهده کرد که مردم بسیاری از شهر به پیشباز او با مراسمِ با شکوهی بیرون آمده‌اند. سربازان و بزرگان و سناتورها مقدم وی را گرامی داشتند. دیدارکنندگان با مشاهدهٔ خردی اندام و سادگی لباس و همراهان او ـ با مقایسه با آن چه که تاکنون دیده بودند، از امپراتور جوان به شگفتی اندر شدند.

این امپراتور فیلسوف و ادیب و حکیم، ساده زندگی می‌کرد. در آغاز از جلال و شکوه و تشریفات و خوش گذرانی سخت پرهیز می‌کرد. ساده لباس می‌پوشید. کم خوراک و کم خواب بود. از خوردن گوشت خودداری می‌نمود. جویندهٔ حقیقت و کمال بود. از لذت‌جویی پرهیز می‌کرد. می‌خواست آتش شهوات و امیالِ نفس را در خود منکوب کند و ضمیر و درون خود را منوّر گرداند و حاکم بر هوا و هوس خود باشد. اورنگ پادشاهی که با مرگ کنستانتین بر پایهٔ مستقلی استوار گردید ـ توسط یولیانوس مقرّ تقوا و خرد و شاید عُجب و خویشتن بینی شد. یولیانوس عناوین و افتخارات مقام رفیع خود را خوار شمرد و به لذات آن تن در نداد. یکی از نزدیک‌ترین دوستان امپراتور که اغلب هم سفر و همراه وی بود و از همان خوراک ساده‌ای می‌خورد که بر سفرهٔ شاه می‌نهادند گفته است که بر اثر خوردن خوراک کم و سبک که به طور معمول از سبزی و گیاه تهیه می‌شد ـ فکر و جسم یولیان همیشه سبک بال و فعّال بود و او می‌توانست به کارهای مهم و گوناگونی از قبیل نویسندگی و ریاست و سرپرستی به امور دینی و عمل دیوان و سرداری و شاهی بپردازد. ساعات فراغت وی پس از خوراک شبانه به مطالعه می‌گذشت. خوراکِ او اندک و بسیار ساده و خوابش کم و با سرعت و بدون خستگی از خواب برمی‌خاست. به جز اندک زمانی که زنی را به سبب سیاست و اقتضای فرمانروایی ـ نه به خاطر عشق به همسری برگزید ـ گِرد زنان نگشت و امپراتور عفیف با خویشتن داری هرگز با زنی همبستر نشد.

آباء کلیسا و مسیحیان، صفت **"مرتد"** را برای وی برگزیدند و این در محیطی متعصب و مذهبی که کنستانتین به وجود آورده بود به یولیان بسیار آسیب رسانید. بر اثر تعصب و دشمنی، مسیحیان در بد نام کردنش کوشیدند و نقاط ضعف وی را آن چنان بزرگ کردند که ابر تیره‌ای آن همه سجایای وی را در خود پوشانید. اما نوشته‌هایی از سوی دوستان و

دشمنان او به اندازهٔ کافی در دسترس است که دربارهٔاش پژوهش شود. از سویی خود او نویسنده‌ای خوب و روشن‌بین بود و آن چه را که معاصران به اتفاق دربارهٔاش گفته‌اند، در نوشته‌های خصوصی و رسمی خود تأیید کرده است. تألیفات مختلف او همه بازگویندهٔ تمایلات مذهبی اوست.

بزرگ‌ترین عاطفهٔ حاکم بر جان یولیان، دلبستگیِ استوار او به خدایان یونان و روم بود و همین دلبستگیِ فراوان همراه با دسیسه‌ها و دشمنی و تعصب مسیحیان موجب شد به واسطهٔ غلوّ در اوهام خرافی به بیراهه بیفتد و این در امر حکومت و امپراتوری اثری محسوس و زیان بخش برجای نهاد. شدت شور مذهبی مسیحیان که دین ملی و بت پرستی را تحقیر و معابد خدایان افسانه‌ای و اسطوره‌ای را ویران و منهدم می‌کردند، امپراتور را بر آن برانگیخت تا باگروه کثیری از اتباع خود از در خصومت و ستیزه جویی در آید.

علت برگشتن ازدین مسیح و انکار مسیحیت از سوی او، علل و انگیزه‌های گوناگونی داشته است که ما را به آن کاری نیست. اما وی مسیحیت را انکار کرد، و در آغاز و حتا پس از آن باپیروان مسیح سازش کرد. اما تعصب آنان و خرابکاری‌هاشان وی را برانگیخت. وی گردن به پذیرش و احکام انجیل ننهاد و به اراده و اختیار خویش نقد خرد و اندیشهٔ درست را نثار آستان **ژوپیتر** و **آپولون (میترا)** نمود. یکی از خطابه‌های یولیان وقف بر نام **سی بِلِه** Sybele مادر همهٔ خدایان است که ازکاهنان زن صفت خود می‌خواست (← راز و رمزهای آیین میترایی) به وضعی شگفت خون خویشتن را نثار کنند. جوانی فریجیه‌ای به نام **آتیس** Attis شتاب زده چنین کرد و خود را خَصْیْ نمود و آلت مردیش را در راه سی بله برید.

البته یولیان آن چنان در دام اوهام و خرافات نیفتاده بود که ظاهر اساطیر و افسانه‌ها را باور کند. در آن زمان ـ و پیش از آن، با رواج آیین **میتراپرستی**، نوعی تفسیر از اساطیر رواج یافته بود، چنان‌که همهٔ مراحل زندگی **میتراس** تعبیر و تفسیر می‌شد و این تعابیر و تفاسیر، راهی به مراحل سلوک عرفانی و رمزگشایی پیدا می‌کردند ـ چنان‌که در ایران از سده‌های سوم و چهارم هجری ـ تفسیرهای عرفانی از اساطیر حماسی بنیان یافت و اساطیر حماسی دست مایه‌ای شدند برای ساخت و پرداخت اساطیر عرفانی ـ چنان که

شهاب الدین سهروردی از اساطیر زرتشت و زرتشتی و **شاهنامه**، چون اسطوره‌هایی دربارهٔ **زال زر** و **رستم** و **اسفندیار** و **کی‌خسرو** و... اساطیر عرفانی ساخت و آن را تفسیر نمود (← حکمت خسروانی).

در دوران یولیانوس و پیش از او در زمان اشاعهٔ آیین میترایی، حدیث‌های منقول اساطیر بت پرستی را به روایات گوناگون نقل می‌کردند. مفسرین این اساطیر مقدس آزاد بودند که هر روایتی را باکیفیتی که ملایم‌تر بود انتخاب کنند و هر گاه که نوشتهٔ مرموزی را ترجمه می‌کردند آزاد بودند که از هر داستانی، همان مفهومی را دریافت کنند که سازگار با مشرَب و مذهب‌شان بود. در مثل هر گاه اندام عریان و هوس انگیز ونوس را چندان تحریف کردند تا در آن دستوری اخلاقی یا حقیقتی از جهان مادی و طبیعی راکشف کنند و خَصی کردنِ **آتیس** شرحی بود از تحویل خورشید از مدار رأس السرطان تا مدار رأس الجَدی (= انقلاب صیفی و شتوی) یا جدا شدن روح از فسق و فجور و خطا و گناه.

چنین می‌نماید که نظام فلسفهٔ دینی یولیان در بردارندهٔ اصول عالی و مهم مذهبی، مبتنی بر حقایق طبیعی بوده است. اما چون دینی که بنیان آن بر وحی و الهام استوار نیست، ناچار باید از فیض یقین راسخ نیز عاری باشد[۵]. این مرید **افلاتون** برخلاف عقل و تدبیر ـ دوباره به عادت دیرین که پیروی از خرافات عامیانه بود بازگشت.

برای خود پیرهایی برگزید یا آموزگارانی. از برجسته‌ترین این استادان، پس از **کریزان تیس** Chrisanthes و **اوزبیوس** که بیشتر به افلاتون و جنبه‌های اشراقی و حکمت وی متمایل بودند و تفسیر و توجیه جهان مثال و انواع و ارباب اصنام را به وی می‌آموختند، به **ماکسیموس** Maximus متمایل شد. هر چند **گیبون** وی را ماهرترین استاد فن ساحری معرفی کرده است، اما باید او را با شواهدی که دردست است یکی از دانایان مذاهب سرّی دانست که با احتمال بسیار از دانایانِ اهل راز بود و در مراحل سلوک آیین میترایی به مرحلهٔ پدر پدران رسیده بود. یولیانوس در بیست سالگی در شهر **اِفِسوس** Ephesus پنهانی و طی مراسمی، آیین تشرّف درباره‌اش اجرا شده و به طور رسمی در سلک واقفان اسرار

۵- البته باید توجه داشت که **ادوارد گیبون** یک مسیحی مؤمن بود و پاره‌ای موارد، از جمله شرح عقاید و رفتار مذهبی یولیان ـ به ویژه که مسیحیت را انکار کرد و آیین‌های مخالف ملی و قدیمی را جای‌گزین آن ساخت با روش اندیشه‌اش سازگاری نداشت.

آیین میترایی درآمد. البته درکنار آن به آموختن اسرار آیینِ سِرّیِ **اِلوزیسی** Eleusis نیز پرداخت و بعدها کاهن بزرگ آن آیین را در دربار خود، هنگامی که در گُل بود دعوت کرد و با مراسم ویژه و اجرای آیین‌های قربانی و تشرّف به مرحلهٔ ممتاز این آیین دست یافت.

گیبون در این جا نیز تحت تأثیر احساسات مذهبی خود قرار گرفته و نوشته که، چون این مراسم در اعماق غارها و در خاموشی شب (حتا این اشارهٔ کهن، در کهن‌ترین بخش اوستا، یعنی **گاثاها** نیز آمده است که در تاریکی شب و بدون حضور خورشید مراسم قربانی انجام می‌شده است و در برخی کشورهای اروپایی چون انگلیس، مراسم عبادت و قربانی گاو برای **میتراس** شب هنگام برگزار می‌شد و این به نظر می‌رسد مراسمی ویژه جهت ایامی خاص و با شرکت اعضایی مهم از بندگان میترا بوده باشد) انجام می‌پذیرفت و چون کسانی که به **واقفان رموز** پیوسته بودند، به سبب عقل و بصارت حرمت رازهای نهان را نگاه می‌داشتند، من هرگز جرأت نخواهم کرد که به وصف آوازهای هول انگیز و اشباح آتشینی (سالکانی که به لباس و هیأت جانوران در می‌آمدند) بپردازم که طالب ساده لوح به گوش می‌شنید[۶] و به چشم می‌دید، یا خیال می‌کرد می‌شنود و می‌بیند، تالحظه‌ای که رؤیای امید و معرفت در شعلهٔ انوار آسمانی بر او ظاهر می‌شد.

یولیان با شیفتگی ـ غرق مذاهب راز آمیز و اسرار و مراسم آن شده بود. به مرحله‌ای از وجد و ذوق و حال رسیده بود که به نوعی شهود رسید و ادعا می‌کرد که با خدایان گوناگون دیدارهایی برایش دست می‌دهد. زهد و امساک و روشی سخت در زندگی با ریاضت پیش گرفت. حداقل خوراک را می‌خورد. از بسیاری خوراک‌ها پرهیز می‌کرد. روزه می‌گرفت و با این ریاضات مدعی بود که به دیدار خدایان، به ویژه خورشید نایل می‌شود. **لی بانیوس** Libanius که از یاران نزدیک وی محسوب می‌شد و خطیبی توانا بود، در این باره گزارش‌هایی داده است که وی پیوسته با خدایان و ایزد بانوان محشور بوده است و ایشان از آسمان بر زمین فرود می‌آمدند تا از گفت و گو با قهرمان محبوب خود

۶- مسیحیان بعدها ـ اندکی پس از مرگ یولیانوس این مضمون را در نوشته‌های خود نقل کردند که چون امپراتور جوان این مناظر و رقص و سماع رهروان آیین میترایی را دید، ترس بر او چیره شد و چون به خود علامت صلیب را رسم کرد، اشباح و ارواح خبیثه گریختند.

برخوردار شوند و با لطف و نرمی دست و یا موی او را نوازش می‌کردند تا از خواب بیدار شود و از هر خطری آگاهش می‌کردند و به حکمت واثقهٔ خود در همهٔ امور زندگی رهنمونش می‌شدند.

به آن حد در اشراق و جذبه و بی‌خودی پیش رفته بود که **لی‌بانیوس** گزارش می‌دهد که **یولیان** با میهمانان آسمانی خود چندان آشنا شده بود که به آسانی می‌توانست آواز **ژوپیتر** را از آواز **می نِرْوا** Minerva (ایزد بانوی خرد و اختراعات) و شکل **آپولون** را از **هرکول** بازشناسد. با این حال، همهٔ این حالات و شور و جذبه‌ها، موجب آن نمی‌شد که امپراتور، این فرزند و بندهٔ برگزیده و عاشق خورشید ـ از امور و کارهای یک امپراتور بازماند و یا در آن سستی کند. با تدبیر و هوشیاری و نظم و پشت‌کار و آگاهی کارهایش را اغلب خود انجام می‌داد و در امور جنگ با هوشیاری و قدرت پیش‌گام بود و در ایام جنگ، شب‌ها در اوقات آسایش، از خواب صرف نظر کرده و در چادر خود به مطالعه و تحقیق می‌پرداخت.

تا این هنگام مسیحیان هنوز با قدرت کار می‌کردند. پیروان آیین رسمی قدیم هنوز میدانی برای علنی ساختن مقاصد خود پیدا نکرده بودند. آتشی زیر خاکستر بود. راز مهم ارتداد **یولیان** را "واقفانِ رموز" می‌دانستند که همه امین و صدیق بودند و امپراتور با پیوند مقدسِ دوستی و برادریِ مذهبی با ایشان بستگی داست و خبر مسرت انگیز ارتداد و انکار مسیحیت از سوی شاه جوان را میان پیروان آیین قدیم منتشر می‌کردند.

این هنگامی بود که یولیان هنوز به مقام امپراتوری نرسیده و جانشین بود. شاهزادهٔ جوان که آرزومند افتخار قهرمانی بود نه خواهان شهادت، همچوکه کم و بیش خبر ارتداد وی آشکار می‌شد، به ملاحظهٔ حفظ جان که مسیحیان سخت درصدد کشتن وی برآمده بودند، در ظاهر آیین خویش را انکار کرد و حتا در مراسم عبادی مسیحیان شرکت نمود، دینی که در باطن از آن روی گردان بود و در نفس خود آن را انکار می‌کرد. این تظاهر، یعنی از تاریخ آیین تشرّف و در آمدن به جرگهٔ رهروان میترا و آیین‌های اسرار ـ ده سال به طول انجامید. وی با شرکت در اعیاد رسمی مسیحی و مراسم عمومی عبادت، خود را صیانت می‌کرد. اما چون به خانه و خلوت اندر می‌شد، درمهرابه و معابد خانگی به سرودخوانی و انجام مراسم قربانی و نهادن مواد خوشبو در آتش مقدس می‌پرداخت.

یولیانوس را این پنهان‌کاری و ریا خوش نمی‌آمد. اما ناچار منتظر فرصت و موقعیت بود تا در مقام امپراتوری تثبیت شود. دین مسیحی راکه عمویش پذیرفته و او اجباراً بدان در آمده و حتا غسل تعمید یافته بود، خوشایندش نبود. او فلسفه را دوست داشت و آیین‌های رازآمیز و سرشار از حرکت و رمز راکه همهٔ اسلاف و امپراتوران پیشین بدان باور داشتند وکاهن اعظم آن بودند. خورشید را می‌پرستید که مسیحیان متعصب حتا نگاه‌کردن به آن را نیز نشانهٔ بت پرستی می‌شمردند. در رسالهٔ بسیار شایان توجهی که یولیان هنگامی که در تدارک جنگ با ایرانیان بود نوشت و با دقت و نکته‌سنجی و ظرافت همراه است، اصول عقایدش راکه آمیخته‌ای از فلسفهٔ افلاتونی و رواقی و تفسیر آیین‌های رازآمیز است شرح کرده. مسیحیان با خواندن آثارش، سخت خشم‌گین می‌شدند. نوشته‌های شاه را منبع سرشار و تمام ناشدنی مطالبی می‌یافتند که با اصول عقاید مسیحی مغایرت داشت ـ اما فریبنده بود و بسیاری را خوش می‌آمد.

مسیحیان که ارتداد یولیان را مشاهده می‌کردند بیم‌ناک بودند و از قدرت شاهی و هم چنین قلم روان و سنجیده‌اش می‌ترسیدند. پیروان آیین‌های پیشین، به ویژه رهروان آیین میترایی که به جذبه و شوق یولیان آگاه بودند با بی‌صبری در انتظار آن بودند که به زودی دست ایذاء و آزار مسیحیان نسبت به آنان کوتاه شده و بتوانند بدون ترس، چون روزگار گذشته با آزادی به مذاهب خود عمل کرده و معابدشان را بازگشایی و نوسازی کنند.

اما یولیان جوان که دوران پرهراس و ویرانی و تعقیب و شکنجهٔ پیروان آیین‌های رازآمیز و میترایی و ویرانی‌معابد را توسط‌مسیحیان در دوران‌عمویش‌شنیده و به یادداشت ـ از آن می‌ترسید که با عنوان کردن روش پیشین به مثابهٔ آیین رسمی، برخوردهایی سخت‌تر پیش آید. به همین جهت از ترس آن‌که مبادا آرامش سلطنت استقرار نایافتهٔ خود را برهم زند، فرمانی صادر کرد که بر فیلسوفی سیاستمدار برازنده بود و موجب حیرتی فراوان شد.

همین که یولیان به امپراتوری رسید بنا بر سنت معمول پیشینیان، خود مقام کاهن اعظم را نیز به عهده گرفت و **شاه ـ کاهن** شد. وی بر آن بود که تکالیف این منصب و مقام را از روی خلوص و صدق انجام دهد. چون‌کار حکومت یولیان را از شرکت در مراسم نماز

و آداب روزانهٔ رعایا مانع می‌شد، در کاخ شاهی مهرابه‌ای را وقف خدایِ بزرگ و پشتیبان خود، یعنی **خدای خورشید** کرد و باغ‌های کاخ را پر کرد از تندیسه‌های خدایان و مهراب‌های بسیار و هر یک از تالارهای کاخ او به معبدی با شکوه می‌مانست. بامدادان هر روز با قربانی کردن در برابر انوار روشنایی خورشید یا **میتراس**، خورشید را عبادت و نیایش می‌کرد و در لحظه‌ای که قرص خورشید در پسِ افق فرو می‌رفت، قربانیِ دیگری تقدیم می‌کرد؛ و از روی اخلاص و ایمان، به شیوه‌ای خستگی ناپذیر در پیشگاه ماه و ستارگان و خدایان شب نیز هر یک در هنگام معین مراسم ستایش و نیایش به جای می‌آورد.

در اعیاد رسمی[7] وی به طور مرتب به معابد ویژهٔ خدایان و ایزد بانوان می‌رفت و در هر عیدی که ویژهٔ هر یک بود شرکت می‌نمود. به جای حفظ و رعایت مقام پادشاهی و پوشیدن قبای ارغوانیِ شاه ـ کاهنی و حرکت با سربازان مسلح و شکوه و احتشام، یولیان با شوق و رغبت با پوشاکی ساده، خود به انجام کارهای معمولی مهرابه یا معبدی می‌پرداخت و از این که خود را خادم و وفاداری برای خدایان بداند، شوق و رغبتی بسیار داشت. در میان جمع کثیر کاهنان که خادم خدایان، اما فاسد و خلاف کار بودند و روحانیون دون مرتبه و زنان رقاصه که خویشتن را وقف معابد کرده بودند، امپراتور به خوراک دادن به آتش مقدس می‌پرداخت و هیزم خشک وخوب سوز به آتشگاه حمل می‌کرد. آتش را با آداب ویژه شعله‌ور می‌کرد. خود رسم قربانی را به جای آورده و شکم حیوان قربانی را می‌درید و با بیرون آوردن جگر حیوان و نگریستن بدان، کار پیشگویی و آینده‌نگری را انجام می‌داد، کاری که مغان ایرانی ـ به ویژه مادی در آن آزمودگی داشتند و آن را منتشرکردند. با آن که وی با جدیت در امر صرفه‌جوییِ بودجهٔ مملکتی کوشا بود، با این حال درآمد قابل ملاحظه‌ای از خزانه را صرف برگزاری این گونه مراسم می‌کرد. قربانی کردن پرندگان در مهرابه‌ها امری رایج بود. به همین جهت پرندگان نایاب

۷- در بسیاری از گزارش‌ها که توسط نویسندگان رومی برجاست، می‌توان ویژگی‌های آیین‌های اسرار و رازآمیز را که جنبه‌های سیر و سلوک داشت، به ویژه آیین میترایی دریافت. در این آیین با طی مراحل سلوک و رسیدن به مرحلهٔ تشرّف، باورهای برادری، مساوات، ریاضت و زهد، فایق آمدن بر نفس و ... فراوان است.

و بسیار زیبا را پیوسته از سرزمین‌های دور و نزدیکِ تابعِ امپراتوری تهیه و به روم می‌فرستادند تا خون آنها در مهراب برای خدایان ریخته شود.

یولیان اغلب به شمار یک سد گاو نر را در یک روز، به ویژه برای خدای خورشید قربانی می‌کرد[8] و این موضوع به عنوان مزاح در میان مردم رایج شد که اگر یولیان با پیروزی از جنگ با ایرانیان بازگردد، نسل دام شاخ‌دار از میان خواهد رفت. اما هرگاه این هزینه‌ها را با اهدایِ هدایای نفیسی بسنجیم که به فرمان امپراتور به وسیلهٔ او به تمام مهرابه‌ها و معابد مشهور سرزمین‌های امپراتوری تقدیم می‌شد، یا با وجوهی مقایسه کنیم که برای بازسازی و تعمیر و تزیین مهرابه‌ها و معابدی که توسط مسیحیان و غارت‌گریِ آنان صدمات و زیان‌هایی بسیار یافته بود، ناچیز خواهد نمود. در همهٔ شهرهای رومی، مردم و بزرگان و همهٔ آنانی که از احیاء و بازگشتِ آیین‌ها و سنت‌های پیشین خشنود بودند، از امپراتور پیروی کرده و مراسم گذشته را تجدید کردند. **لی بانیوس** که دوست نزدیک و یکی از مشاورانِ امپراتور و دوستار اِحیای رسوم پیشین بود، با شوق و شیفتگی می‌گوید: «در هر جای دنیا اثر پیروزیِ دین و منظرهٔ مسرت بخش مهرابه‌های برافراشته و خون ریخته شده از قربانی‌های فراوان و شعله‌های آتش که در آتشدان‌ها بخور و ادویهٔ عطرانگیز می‌پراکنند وصف کاهنان و غیب‌گویان مشهود است بی‌آنکه دیگر هراس و خطری برای کسی وجود داشته باشد. بانگ همسرایانِ نیایش خوان و آهنگ و ترنم موسیقی از بلندترین کوهها شنیده می‌شود و همان گاوی که قربانی شده بود مْیَزْد myazd و خورش و خوراکِ مقدسِ مؤمنان، شب هنگام در بگماز بود.

سربازان با پیروی از فرماندهان و امپراتور، با شور و شوق فراوان در مراسم قربانی شرکت می‌کردند. مراسمی که به طور مرتب در اردوگاه‌ها برگزار می‌شد و هر بار یک سد

۸- این امر میان مغان ایرانی و مغان یا موبدان زرتشتی نیز شایع بود. به موجب یشت‌ها که بخش سرودهایی ویژهٔ خدایان است، هنگام برگزاری مراسم جشن و سور، از سوی شاهان و بزرگان و پهلوانان برای این خدایان، هزار اسب، هزار گاو، هزار بز یا گوسفند قربانی می‌شد.

در دوران ساسانی باخبر می‌شویم که عمل قربانی کردن گاو سفید و بز در برابر آتش رواج می‌یابد. بهرام چوبین که علیه خسرو دوم (اَپرویز) سر به شورش برداشت در آخرینِ سال‌های قرن ششم میلادی، حدود ۷۰۰۰ گاو را قربانی کرد. در دوران هخامنشی نیز از قربانی‌های بسیار توسط خشایارشا و مغ‌ها آگاه می‌شویم ← طلوع و غروب زردشتی‌گری، ص ۱۳۰.

گاو نر فربه قربانی می‌کردند. در اعیاد عمومی و مذهبی، سربازان در پیشگاه امپراتـور، مراسم فرمانبُرداری به جای می‌آوردند و برحسب شایستگی و اهلیت پـاداش دریـافت می‌کردند. تخت سلطنت او را پرچم‌های جنگیِ روم و لوای جمهوری در میان می‌گرفت. نام مقدس مسیح به تدریج محو می‌شد و نشانه‌های جنگ و شکوه و عظمت و دیـن بت پرستی چنان با هم آمیخته شد که رعایای مؤمن به دین مسیح، وقتی که به شخص امپراتور یا به تمثال وی احترام می‌نمودند، خویشتن را به گناه بت پرستی گرفتار می‌کردند.

سربازان از برابر امپراتور و کاهن بزرگ خورشید مـی‌گذشتند. آتش دان بـزرگ و مقدس در برابر جایگاه شعله‌ور بود. سربازان ابتدا هدایای خود را که عبارت بود از انواع بخور و چوب‌های گران بها و خوش سوز و معطر و ادویه، به عنوان نذور و خوراک آتش مقدس که بر مهرابه می‌سوخت نثار می‌کردند و آن‌گاه از دست امپراتور انعام و یا مناصبی درخور دریافت می‌کردند. بعضی از سربازان کـه مسـیحیت را پـذیرفته بـودند مـقاومت می‌کردند و بسیاری دیگر توبه کرده و اعلام وفاداری می‌نمودند.

فرمانروایان مقدونیِ سوریه که یکی از بزرگ‌ترین معابد آیین‌های شرک و اسرارِ پیشین را در پنج مایلیِ شهر انتاکیه به نام **آپولون** برپا و تقدیس کرده بـودند، مـهرابـه‌ای بسیار بزرگ و با شکوه نیز برای **میترا**، خداوندگار روشنایی بنا کردند. تـندیسهٔ خـداونـد روشنایی در این مهرابه چندان بزرگ بود که بخش اعظم مهراب را شامل می‌شد و توسط پیکر تراشان یونانی و هنرمندان ماهر تزیین شده و با زر و گوهر فراوان آراسته شده بود. پیکرهٔ خداوند نور و روشنایی کمر خم کرده و با جامی زرین که در دست داشت، شراب بر خاک می‌افشاند چنان که گویی از این سالخورده مامِ مکرّم، درخواست می‌کرد تا دِفنی[۹] خوبروی نامهربان را در آغوش وی نهد.

مطالبی که پیرامون این معبد نـقل مـی‌شد، بـه شـهرت آن افـزوده بـود و بسـیاری شاعران در وصف آن سروده‌های زیبایی گفته بودند. مراسم و آداب یونانی در این معبد جهت ستایش خدایان برگزار می‌شد. نزدیک آن زمینِ ورزشی بنا شده بود که به پیروی

۹- dephne دِفنی، در اساطیر یونانی نام ایزد بانوی زیبایی است که در آب چشمه‌ها و نهرها زندگی می‌کرد و در هر جوی و چشمه‌ای، این ایزد بانوان وجود داشتند. دفنی برای گریز از آپولون، خود را به شکـل درختی درآورد.

یونانیان، در آن جا مسابقات المپیک انجام می‌شد که سالانه هزینهٔ هنگفتی داشت و مجاور معبد نیز دهکدهٔ زیبایی بنا شده بود. در توصیف مناظر زیبای طبیعی، بناهای باشکوه، چشمه سارهای فراوان، در داشتن پرندگان بسیار زیبا و خوش الحان و لطافت آب و هوا شهره بود. بیشهٔ دِفنی سالیان دراز هم چنان از احترام و ستایش بومیان و بیگانگان برخوردار بود و سخاوت امپراتورهای گذشته که زمین‌هایی وقف این معبد کرده بودند آن را وسیع‌تر کرده و در هر نسلی هدایای بخشیده و نذری معبد، آن را در ثروت و شکوه ممتاز می‌ساخت.

در ایام جشن **دِفنی**، یولیان برای زیارت آپولون به آن معبد می‌رفت. مراسم بسیار با شکوه و مجلّل این جشن همراه با قربانی‌های فراوان و شراب و روغن مقدس که بر خاک نثارمی‌شد و بخور و ادویه‌ای که در آتش‌دان مقدس مهرابه می‌سوخت ـ صفِ دوشیزگان زیبا و جوانانِ سپیدپوشِ باکره‌ای که وقف خدمت در معبد بودند و ساز و نوا و رقص و شوری که انجام می‌شد، امپراتور و همراهان را در پیشگاه خداوند خورشید غرق مسرت و بی‌خودی و خلسه می‌کرد. اما از آغاز غلبهٔ مسیحیت و رواج آن، شور و تعصب مذهبی مردم انتاکیه نیز به مجرابی دیگر گشته بود. یولیان شکایت می‌کند که در عوض آن‌که خاندان‌های توانگر این شهر سدها گاو نرپرواری قربانی خداوندگار پشتیبان خود کنند، فقط کاهنی ضعیف و رنگ پریده که تنها ساکن این معبد ویران شده توسط مسیحیان است، یک غاز آن هم با هزینهٔ خود قربانی می‌کند. ویرانی‌هایی که مسیحیان متعصب برجای نهاده بودند فراوان بود و حتا از اراضی و امکنهٔ مقدسه با بدترین کردارها هتک حرمت کرده بودند. کاری که در سراسر زمین‌های تابعهٔ امپراتوری دربارهٔ معابد، به ویژه مهرابه‌ها یا معابد میترایی کرده بودند.

بعد از مرگ **بابی لاس** Babylas، یکی از اسقفان انتاکیه که در عهد **دسیوس** Desius و هنگام آزار و شکنجهٔ مذهبی در زندان جان سپرد ـ و پس از گذشت به تقریب یک سده که وی در خاک گورخفته بود، به فرمان **گالوس** قیصر جسدش را از گور بیرون آورده و در میان بیشهٔ **دفنی** دوباره به خاک سپردند و کلیسایی مجلّل و با شکوه بر روی آن بنا کردند و مقداری از اراضی مقدس را برای تأمین هزینهٔ کشیشان و خاک سپاری مؤمنانی که به موجب تبرک در گورستان احداث شده در پایین پای اسقف مذکور دفن می‌شدند ـ وقف

و ویژه گردانیدند و کاهنان میترا- آپولون با خشم و آزردگی از آن جا گریختند.

اینک دوباره نوبت به قدرت رسیدن و تلافی جوییِ پیروان آیین‌هایِ سنتیِ پیشین بود. هم‌چون که آیین‌های پیشین توسط امپراتوری رسمیت یافته و مورد حمایت قرار گرفت، **کلیسای سن بابی لاس** را ویران کردند و بر مسیحیان همان ماجرایی رفت که نسبت به پیروان آیین‌های پیشین انجام داده بودند. بنایی با شکوه و معبدی مجلّل بر روی ویرانه‌های معبد یا مهرابهٔ ویران شده احداث کردند. نخستین اقدام **یولیان** رهایی خدایان محبوبش از اسارت مسیحیان بود که با نیرنگ و نهب و غارت ـ آن کارها را انجام داده بودند. جایی که به لوث اجساد مردگان آلوده شده بود، مطابق مراسم مذهبی قدیم توسط مغان تطهیر شد. در کتاب **وندیداد** که بازماندهٔ سنن و مراسم و روش‌های تطهیر و پاک سازی است، به‌ویژه زمین‌هایی که در آن اجساد مردگان‌دفن شده باشد ـ شیوهٔ این‌گونه تطهیرها و مراسم آن‌نقل شده است [10] و جنازه‌ها را اجازه داده‌شد که مسیحیان خود از گور به درآورده و جسد **سن‌بابی‌لاس** را به جایی که پیش از آن به در آورده بودند منتقل کنند. مسیحیان مراسم سوگ و تشییع به جای آوردند و ادعیه‌ای، به ویژه **مزامیر داوود** را همسرایی می‌کردند و با خشم و اهانت از موجدان این حادثه یاد می‌شد که برای امپراتور و همراهانش وَهن آور بود. در شبی که روزش این حادثه گذشت ناگهان معبد **دِفنی** سراپا مشتعل شد. آتش سوزی بزرگی بود. همهٔ زیورها و گوهرها و هدایای گران بها سوخت و تندیسهٔ بزرگ و با شکوه **آپولون ـ میترا** از بین رفت و تنها دیوارهای لخت و سوخته برجای ماند.

مسیحیان انتاکیه با خلوص و باور می‌گفتند که سن بابی لاس به موجب بی‌حرمتی، صاعقهٔ آسمانی را فرستاده تا آثار شرک و کفر را به تلافی منهدم کند. اما **یولیان** که نمی‌توانست معجزه را علت آتش سوزی و ویرانی معبد تلقی کند، ناچار پذیرفت که مسیحیان مسبّب ویرانی و حریق بوده‌اند. به همین جهت فرمانی صادر کرد که به‌موجب آن کلیسای بزرگ انتاکیه را بستند و اموال و متعلقات آن را مصادره کرد. یاران و پیروان

۱۰- وَندیداد یا وی دَیْوَداتَ یعنی "قانون ضد دیو" بخشی از اوستای کنونی است که از دوران سقوط دولت ساسانی تا همین اواخر ـ نزد بازماندگان زرتشتیِ کیش بهدینی از تقدس بسیاری برخوردار بود؛ نگاه کنید: وندیداد، جلد اول ـ فرگرد سوم ـ پژوهش و ترجمهٔ هاشم رضی.

خدایان و معبد بزرگ و امپراتور ـ بر خلاف رأی یولیان شدت عمل نشان دادند. لیکن در چنان موقعیتی که پیروان آیین‌های سنتی و مهرگرایان سخت آزرده شده و دچار شور و غلیان مذهبی بودند، به ویژه که از دوران **کنستانتین** تا آن زمان صدمات و زیان‌های بسیاری از مسیحیان بدانان وارد شده بود، مقابله به مثل کردند. گورستان‌های جلیلیان (یولیان از مسیحیان به عنوان جلیلیان یادکرده، چون در آغاز جلیلیه مرکز تجمع مسیحیان بود) را ویران کردند، اماکن مقدسه‌شان را غارت کردند. بدن‌های پاره پارهٔ مسیحیان را در کوی و برزن می‌کشیدند. در تحقیقاتی که انجام شد، فرقهٔ جلیلیان مسبب آتش سوزی معبد شناخته شده بودند. کشتار اسف انگیز و ویرانی و شکنجه و تعقیب مسیحیان، روزگار **کنستانتین** و پسرش **کنستانتیوس** را اعاده کرد که با قبول مسیحیت و رسمی قرار دادن دین مسیحی، عیسویان متعصب و از بندرسته ـ نسبت به پیروان آیین‌های سنتی، به ویژه پرستندگان خدای خورشید و میترا و مهرابه‌ها و معابد آنان روا داشته بودند. به هر انجام، این کشتار و ویرانی و قتل عام، آرامش و خرسندیِ امپراتور جوان را مخدوش کرد و این در واقع پایان دوران تسلط آیین‌های سنتی و آیین میترایی در گسترهٔ امپراتوری روم بود.

یولیان به جنگ ایرانیان رفت، اما در جنگ نیز سرنوشت با وی سرسازگاری نداشت و به ناچار عقب نشینی کرد. در نبردی که آن سوی رود دجله روی داد زخمی سخت برداشت و سرانجام به سال ۳۶۳ میلادی درگذشت.[۱۱]

قوانین رسمی برای تعقیب و اعدام کسانی که به اتهام دین میترایی دستگیر می‌شدند وضع شد. مقامات کلیسایی از مردمی که تعصب آنان را برانگیخته بود حمایت کرده و ایادی خودشان را داخل آنان می‌کردند تا معابد و مهرابه‌ها را ویران کنند و به آتش کشند. ویرانه‌های مهرابه‌ها، آثار آتش سوزی و شکستن حجاری‌ها و پیکره‌ها و نقاشی‌ها و... گواه گویای چنین تهاجم‌هایی است.

برای مثال: در سال ۳۷۷، یک سپاهی صاحب منصب در ارتش روم به نام **گراکوس** Gracchus که مسیحی شده بود، هنگام مراسم غسل تعمید، قول داد که به شکرانه‌ی چنین

۱۱- جهت آگاهی‌هایی گسترده دربارهٔ چنین حوادث و تعارض‌هایی، به کتاب راز و رمزهای آیین میترایی اثر فرانتس کومُن ترجمهٔ نگارنده نگاه کنید.

موهبتی که از کفر به دین مسیحیت در آمده است، یک مهرابه یا معبد میترایی را با همه‌ی متعلقات آن ویران کند و چنین کرد.[۱۲]

مهردینان برای محافظت مهرابه‌های خود، تمهیداتی به‌کار می‌بردند. از جمله درهای ورودی معابد را با دیوار می‌پوشاندند. چون اغلب مهرابه‌ها زیرزمینی بود، این چاره اندیشی در حفظ برخی از مهرابه‌ها مؤثر واقع می‌شد. بعضی اوقات، مجسمه‌ها و آثار هنری مهرابه‌ها را به نقاط امنی منتقل می‌کردند.

از سوی دیگر مسیحیان جهت مشوب کردن اذهان مردم نسبت به آیین میترایی که ریشه در باور و قلب بسیاری داشت، اقداماتی می‌کردند. گاه جنازه‌ی مردگانی را داخل مهرابه‌ها می‌افکندند. این یک باور ریشه‌دار زرتشتی بود که جسد مرده بسیار ناپاک است و در هر جا که افتاده شود، موجب بی‌حرمتی و نجاست همیشگی آن‌جا می‌شود. بر اثر این اقدام، مهردینان مهرابه را ترک می‌کردند. گاه مغ و موبدی مهردین را در مهرابه‌ی خود می‌کشتند و در همان جا دفن می‌کردند. گاه مهر دینی را مقید به زنجیر و بندی کرده و در معبد می‌گذاشتند تا بمیرد. در یک معبد میترایی واقع در ساربورگ Sarebourg لاریس Lorraine اسکلتی یافت شد که به زنجیر بسته شده بود. شایع می‌کردند که مهر دین‌ها برای میترا یا خدایان دیگر، علاوه بر قربانی چارپایان و پرندگان، از قربانی کردن آدم نیز استفاده می‌کنند، که در پژوهش‌های متن کتاب مبحثی در این باره هست.

هر چند آیین میترایی به صورت ظاهر رو به افول بود و در معنا جذب مسیحیت شد و چارچوب آن را طراحی کرد، اما پس از سده‌ی چهارم میلادی، کلیسا با یک دین نیرومند دیگر ایرانی مواجه شد. هر چند با آن نیز سخت جنگید، لیکن ناچار آن را نیز پذیرفت و بسیاری از اصول آن را، به ویژه در عرفان و رهبانیت جذب کرد.

این دین نیرومند در امپراتوری مسیحی شده‌ی روم، دین مانوی بود. هر چند باید با قید احتیاط پذیرفت که آیین میترایی یک طریقت است، اما دین مانوی بنیانگذاری به نام **مانی** داشت. مانی دین خود را بر اساس دین‌ها و مذاهب ایرانی، بابلی و هندی بنا نهاد. به ویژه گرانبار از ثنویت زرتشتی و مفهوم فلسفی زروانی و اصول آیین میترایی بود. دین

12- St. Yerome, Epist. 107 ad Latam (T.et M., VOL. II., P.18), Subvertit, Fregit, excussit.

مانوی چون آیین میترایی، در روم با جذب دین‌های یونانی ـ رومی، در طول سده‌ی چهارم میلادی گسترشی فوق العاده یافت. درست هنگامی که به ظاهر آیین میترایی افول می‌کرد، دین مانوی جانشین آن شد. آیین میترایی راه را برای نفوذ و گسترش دین مانی در واقع هموار کرده بود. عرفان در طول منازعات اصحاب کلیسا با مغان میترایی به شکل مشهودی بی‌بها و فروافکنده شده بود. اما در چنین احوالی، همان عرفان یا مخالفت با اصحاب **مسیح** و **زرتشت** رمق و جان و شکل تازه‌ای می‌یافت. زمینه از لحاظ فلسفه‌ی عرفان شناخت ـ برای قبولِ معتقدات ترکیبی مزدایی ـ کلدانی بسیار مساعد بود و امپراتوری مسیحی شده در چنین حالی با یک آیین نوین و نیرومند رو به رو شد و در قرون میانه، این چنین آیینی بود که کلیسای قدرتمند را متزلزل ساخت.

یکی از اتهاماتی که مسیحیان به پیروان آیین مهر و میتراگرایی وارد می‌کردند، قربانی کردن آدمی بود. در سطور گذشته به این امر اشاره شد. در آیین میترایی و آیین‌های همانند در ایران باستان، قربانی کردن چارپایان یکی از مراسم اصلی بود. به موجب سرود اوستایی مهریشت برای **بغ مهر**، گاو و گوسفند در شمارهایی بسیار قربانی می‌شد. به موجب همین سرود، بغ را قربانی از پرندگان نیز بسیار خوش می‌آمد. در آیین میترایی نیز که میان سده‌های اول پیش ازمیلاد تا سده‌ی پنجم میلادی می‌رفت تا جهان شمول شود، قربانی چارپایان و هم چنین پرندگان و فدیه‌ها و نذور **زَوْرْ** Zavr یا **پَراهوم**، که شراب هوم بود، رواج داشت. اما به موجب تعصب امپراتورهایی چون **یولیانوس** و **کمودوس** Commodus درگرایش به آیین میترایی، این پندار پدید آمد که چون سلاحی دردست مخالفان مسیحی شد.

در یادداشت‌های باستانی، اشاراتی در این باره هست. **لامپری دیوس** Lampridius در شرح حال امپراتور **کمودوس** (۱۹۱ ـ ۱۸۰ میلادی) نوشته که امپراتور مرتکب جنایتی شد که باآن آیین میترایی را بدنام کرد. یک سده بعد، نویسنده‌ای دیگر سقرات نام گزارش داده که مهر دینان هنگام انجام مراسم دینی، چند مرد راکشته‌اند.

البته باید توجه داشت که **کمودوس**، پسر **مارکوس اورِلیوس** برخلاف پدر که نرمخو و ملایم و خوش‌بین و دوستار دادگری و آزادگی و فلسفه و حکمت بود، کوشید تا پسر را نیز آن چنان تربیت کند. امابرعکس کمودوس جوانی بی‌بند و بار و بسیار قسی القلب

بود. آن چنان مراسم هولناکی برای تفریح خود برپا می‌کرد، که عده‌ای بسیار در آن کشته شده و طعمه‌ی درندگان شده یا به ضرب شمشیر گلادیاتورها کشته می‌شدند. هنگامی که سوء قصدی نسبت به جانش فاش شده و بی‌ثمر ماند، دست به کشتار افراد خانواده‌ی خودش ودوستان و نزدیکان زد. شریف‌ترین سناتورها و مشاوران پدرش را کشت و سرانجام نزدیک‌ترین کسانش که از بیم جان خود در هراس بودند، او را درپنهانی کشتند.

امانگارنده بدون هیچ گونه پیشنهادی ـ تنها بر اساس قراین، به پنداری در مورد قربانی کردن انسان در دورانی مقدم و دور در تاریخ مراسم میترایی ـ در روال اساطیری که موجب قربانی کردن گاو به عنوان یک مشخصه‌یِ بسیار بارز میترایی بوده است اشاره می‌کند. در دوران آمیختگی و اساطیریِ تکوین و در بحبوحهٔ کشاکش و ستیز و جنگ میان اهورامزدا و اهریمن ـ در گستره‌ی اساطیر مشترکِ مزدیسنیِ زرتشتی، زروانی، میترایی، مانوی ـ هنگامی که اهورامزدا **گاو نخستین** و انسان نخستین، یعنی **گَیَه‌مَرِتَن** Gaya-mar-e.tan (= **کیومرث**) را می‌آفریند، بر اثر بدخواهی و زیانکاری و حمله‌یِ اهریمن و دیوان، هم گاو نخستین می‌میرد که از جزءجزء اندام‌ها و وابسته‌های پیکرش آفرینشِ اورمزدی شکل یافته و حیات جمادی و جانوری و طبیعی متکوّن می‌گردد ـ و هم انسان نخستین پس از مرگ، از نطفه و اندامش حیات انسانی به منصه‌ی ظهور می‌رسد. آشکار است که قربانی گاو، تکراری نمادین است برای تذکار آن خاطره و نوعی جادوی تقلیدی برای حاصل خیزی و باروری. آیا همین نحوه عمل کرد ـ باقربانیِ نمادین انسانی نیز به قرینه‌ی همتای گاو نخستین، یعنی انسان نخستین انجام نمی‌شده است؟ ـ و فرض و نظری است که می‌توان درباره‌اش تأمل کرد.

این گونه نسبت‌ها، نیز آثار باستانیِ کشف شده در مهرابه‌ها سبب تقویت این اتهام شد. از سویی دیگر گزارشی که **هرودوت** داده، مبنایی است برای پذیرش بیشتر پژوهشگران. وی می‌گوید یکی از مراسم عبادی ایرانیان آن بود که برای جلب رضای خداوند جهان زیرین، به وی قربانی انسانی تقدیم کنند، بدان شیوه که قربانیان را زنده، زیرزمین دفن کنند، و این نسبت که همسر **خشایارشا**، یعنی **آمستریس** Amestris، دوبار ـ هر دفعه هفت جوان نجیب زاده را چنین قربانی کرده است. نگارنده درکتاب تاریخ مطالعات دین‌های ایرانی درباره‌ی چنین رسمی، یعنی قربانی کردن به نام **اهریمن** و یا اهدای فدیه و

نذور برای وی تحقیق کرده ـ که به موجب آن هیچ سند و قرینه‌ای چه در اوستا و چه در منابع پهلوی و فارسی باستان و چه بقایای باستانی مشاهده نشده است، بلکه به صراحت در احکام دینی نقل است که کشتن آدمی به هیچ وجه روا و جایز نیست. هرودوت خود نیز این مورد را یادآور شده است.

درمجارستان، از درون یک مهرابه، مقداری اشیای نفیس پیدا شده است. یک محقق مجار موسوم به **ماسالسکی** Massalski درباره‌ی این کشف، مطالبی نوشت و گزارش داد که در این مهرابه، علاوه بر سنگ برجسته‌ها و نقاشی‌های میترایی و محل قربانی ـ تابوتی پیدا شد که درون آن استخوان‌های آدمی وجود داشت. این نویسنده داستانی دراین باره نوشت که **یولیانوس** نوجوان، هنگامی که با دایی خود **کنستانتین** در حال جنگ بود از این محل گذشته و جهت پیروزی خود، مردی را برای بغ مهر قربانی کرده است و استخوان‌های بازمانده تااین زمان، استخوان‌های آن قربانی است. در مهرابه‌ای واقع در ساربورگ ـ در انتهای معبد ـ یعنی مهراب، جایی که نقش برجسته‌ی مهر گاو اوژن قرار دارد ـ روی آن اسکلت مردی پیدا شد که دست‌هایش با زنجیر بسته بود.

اسناد بازمانده و دقت در آنها، حکم بر این دارد که باور چنین نسبتی، بسیار سست است. **پالاس** که صاحب نظری درباره‌ی امور مربوط به آیین میترایی است در گزارش احوال یولیانوس، از احترام و اعتقاد فوق العاده‌ی وی به خورشید شکست ناپذیر یاد کرده است که با تصریح سند، چنین نسبتی نارواست و نویسنده‌ی مجار، با دیدن و یافتن استخوان‌های یک انسان، چنین داستانی ساخته است.

لامپری دیوس نیز پذیرفتن آرا و نوشته‌هایش در مواردگوناگون، میان محققان محل شک و شبهه است. وی می‌گوید پیروان میترا در مراسم آیینیِ خود برای برانگیختن ترس و هراس و دامن زدن به اسرار، تظاهر به قربانی نمودن آدمی می‌کردند. نقوش دیواری مهرابه‌ای نزدیک کاپوا در روم، که شرح آن آمده است و مراسمی ترس انگیز برای تشرف نوآموزان بوده است، در تأیید چنین نظری است که برخی اوقات، این مراسم را مقدمات قربانی کردن معرفی کرده‌اند.

البته باید به این نکته نیز اشاره کرد که مهری دینان نیز همانند چنین اتهام و نسبتی را به مسیحیان وارد کردند و این بر اثر آن بود که قربانی آدمی، نزد رومیان و یونانیان بسیار

ناپسند بود. اما وجود تابوت و استخوان آدمی در آن، در مهرابه‌ای نزدیک دهکده‌ی فستوراکس Festorakes در مجارستان به این علت بوده است که مهرابه درون غاری در یک صخره سنگ درست و بنا شده بود و چون مدت‌ها متروک مانده و به عنوان یک معبد از آن استفاده نمی‌شد، به همین جهت برای ساکنان اطراف همچون مقبره‌ای مورد استفاده واقع شده است. هم چنین تحقیقات و کاوش‌های انجام شده در ساربورگ، در تأیید این نظر است که اسکلت یافته شده، متعلق به زمانی نسبتاً دراز پس از هنگامی است که معبد مورد استفاده بوده ـ و مدت‌ها پس از متروک شدن، به احتمال قتلی در آن جا روی داده و جسد یا اسکلت مقید به زنجیر پیدا شده است.

به هر جهت آیین میترایی، از حدود سده‌ی یکم پیش از میلاد، از ایران به اروپا راه یافت، سبب انتقال، جنگ‌های ایران و روم و روابط این دو امپراتوری بزرگ و اسیران فراوان رومی بودند که در ایران گروه گروه در بازداشت‌گاه‌ها و مجتمع‌های ویژه نگاهداری شده و پس از صلح و آشتی، به سرزمین‌های خود و در کشورهای اروپایی که اغلب زیر فرمان رومی‌ها بود، باز می‌گشتند. رئوس اساسی باورهای میترایی، در خود مهریشت قابل ملاحظه است. به همین جهت است که با فاصله‌ای اندک، آیین میترایی توسط سپاهیانی از ارتش مختلط اروپایی / رومی، در سراسر قاره‌ی اروپا و شمال آفریقا منتشر شد. در روم آیین میترایی، پس از سده‌ی پنجم، با نام مسیحیت به روند گسترش خود ادامه داد، اما ارباب کلیسا و کشیشان با قدرت یافتن، آن را به مسیری هولناک هدایت کردند و آنچه از آن ساخته شد همانی است که درسده‌ی میانه، اروپا شاهد آن بود. اما درایران و بخشی وسیع از آسیای صغیر و خاورمیانه ـ پس از سقوط ساسانیان، به گونه‌ی شکل ویژه‌ای از عرفان و حکمت به حیات خود ادامه داد که بخشی قابل توجه از حکمت اشراق و حکمت خسروانی ادامه‌ی همان است که نگارنده با تحقیقی گسترده، با عنوان حکمت خسروانی اثری شامل تهیه کرده است که این کتاب به چاپ رسیده و در پیوستگی با مسایل و پژوهش‌های آیین میترایی، مطالعه‌ی آن توصیه می‌شود.

در متن کتاب از مآخذ و معرفی آن در حد مقدور و سازگار با حجم اثر، خودداری نشده است. در این جا، اشاره به منابعی می‌شود که تصاویر برداشت از آنهاست.

Edith Porada: *Iran Ancient L'art à L'époque Preislamique*. Paris 1962.

Jean Varenne: *Zarathushtra et la Tradition Mazdéenne*. Paris 1966.

Wladimir G. Lukonin: *Archaeologia Mundi, Persien* II.Nagel. Paris 1967.

Henri Metzger: *Archaeologia Mundi*, Anatolic II. Nagel. Paris. 1969.

Jean Jacques Hatt: *Archaeologia Mundi, celtes et Gallo-Romains.* Nagel, Paris. 1970.

World Mythology,Edited: Pieree Grimal First Published 1965. by: The Hamlyn Publishing Group Limited.

R.C.Zaehner:*The Dawn and Twilight et Zoroastrianism*. London.1961.

Carlo Pavini: *Roma Mitraica. Carlo Lorenzini editore. Finito di Settembre 1986. Italy.*

Franz Cumont: *The Mysteries of Mitra*. New York, 1956.

Acta Iranica. Volume IV. Etudes Mithriaques. Leiden /Tehran, 1987.

Antoine Bon: *The Ancient Civilization of Byzantiume*. Barrie / Jenkins. London. 1972.

M.félix Layard: *Interduction a l'étude du culte public et des Mystères de Mithra en orient en orient et en occident*. Paris. 1897.

جستار دربارەی مهر و ناهید، دکتر محمد مقدم، ۱۳۵۷، تهران. انتشارات مرکز ایرانی مطالعەی فرهنگ‌ها.

این کتاب اثر برجسته و بدیعی است دربارەی آیین مهر از استاد ارجمند دکتر محمد مقدم. بخش دوم کتاب، ازصفحەی ۱۰۹ تا ۲۲۰ مجموعه‌ای از تصویرهاست با شرح و منابع برداشت ـکه باکمال دقت بر مبنای مطالب کتاب ارائه شده است.

شناخت اساطیر ایران، جان هینلز John R. Hinnels ترجمەی: ژالەی آموزگار، احمد تفضلی. تهران ۱۳٦۸.

هنر ایران، در دوران ماد و هخامنشی. تألیف: رمان گیرشمن. ترجمەی دکتر عیسی بهنام. بنگاه ترجمه و نشر کتاب، تهران ۱۳٤٦.

هنر ایران، دردوران پارتی و ساسانی. تألیف: رمان گیرشمن. ترجمه‌ی دکتر بهرام فره‌وشی.بنگاه ترجمه و نشر کتاب، تهران ۱۳۵۰.

تصاویری دیگری که در این کتاب آمده، برداشتی است از کتاب *Mithras, Kult und* Mysterien چاپ آلمان، C.H. Beck ۱۹۹۰ تازه‌ترین کتابی است درباره‌ی میترائیسم که نویسنده یعنی Manfred Clauss بیشتر و به طور غالب آیین میترایی اروپایی را تحقیق و پژوهش کرده است. امید که در چاپ بعدی کتاب، مطالب مورد نظر از این اثر را نیز ضمن پیوستی به کتابحاضر بیفزایم. اما ترجمه‌ی مطالبی از تحقیق فوق را نگارنده درا ثر دیگرش با عنوان آیین زروانی، زروان در قلمرو دین و اساطیر نقل کرده است که چاپ تازهٔ آن امید است به زودی منتشر شود.

برای آگاهی‌هایی درباره‌ی جایگاه سنگ کنده‌ها و سنگ نگاره‌ها و موزه‌هایی که آثار در آن جا نگاهداری می‌شود، نگاه کنید به صفحات ۱۹۶ ـ ۱۹۲ از کتاب یاد شده در بالا.

دیباچه‌ای برای مطالعه‌ی آیین میترایی

فرهنگ یونانی هرگز نتوانست در میان ایرانی‌ها جایی در خور برای خود بازکند. رومی‌ها نیز هیچ‌گاه نتوانستند بر پارت‌ها نه حکومت کنند، نه چیز در خوری به آنان بیاموزند. آنچه که آشکار است و سایه بر سراسر آسیای بزرگِ کهن سال افکنده، آن است که جهان ایرانی‌ها و دنیای یونان ـ روم، در هیچ یک از دوران‌ها به یکدیگر از دیدگاه‌های فرهنگی و حکومتی و همکاری‌های نزدیک و دو جانبه و همسازی نرسیدند و با بیگانگی‌های به کینه توزی آمیخته، همیشه از یک دیگر جدا ماندند.

با این حال «آیین مغان» (نه مغان و موبدان دوران ساسانی که آیین مجوس بازمانده از آنان است) مؤثرترین و پربارترین پدیده‌ی اندیشه‌ی ایرانیان بود که در سه دوره‌ی متفاوت، اثرهای نمایان و ریشه‌داری بر فرهنگ و تمدن مغرب زمین بر جای نهاد.

نخستین اثر این آیین، بر دین یهود بود. دینی که دراثر برخورد با ادیان و اندیشه‌های هم‌جوار، رو به رشد بود و در سراسر حوزه‌ی مدیترانه گسترش می‌یافت و حتا اثرهایی بر مذاهب عیسوی اُرتودکس و کاتولیکی می‌نهاد. تأثیر آیین مزدیسنایی بر مکاتب فکری اروپایی تا از هم پاشیده شدن آسیای صغیر و تسلط رومی‌ها بر آن به صورت مستقیم انجام می‌شد. در همین آسیای صغیر بود که انجمن‌های مغان فعال بود. مغ‌هایی که بنابر رویدادهایی از روزگاران گذشته در بابل ساکن شده و در آن جا اصول و بنیادهای فکری خود را با اندیشه و فلسفه‌ی یونانی آمیخته بودند. این آمیختگی‌ها موجب پویایی و حالات تازه‌ای در اندیشه و مذاهب و راز و رمزها و حتا فلسفه را موجب می‌شد.

هر دو آیین، یعنی آیین میترایی و دین مسیحی ـ با آنکه هر دو خاستگاهی شرقی داشتند و باورها و رسم‌ها و راز و رمزهای مشترکی را دارا بودند ـ اما چونان رقیبی به

معارضه پرداختند و این ستیزه جویی اجتناب ناپذیر بود که به روشنی دریافته بودند که بُرد هر یک به معنیِ استیلای فرهنگی و حکومت بر جهانی پهناور است. در این نبرد و تعارض، سرانجام آیین میترایی به صورت ظاهر در طول چهار قرن شکست یافت، در حالی که همه‌ی رمق و شکل و اندیشه و چارچوب کنایات و رموز خود را به مسیحیت واگذار کرده بود.

این شکست تنها بر اثر برتری مفاهیم انجیلی و آموزه‌های ساخته و پرداخته‌ی آن نبود ـ بلکه این آیین میراثِ گرانبارِ دوران‌های کهنی را با خود داشت که با راحتی نمی‌شد گرایش‌های توده‌های مردم و حتا بزرگان و فرمانروایان را از آن سلب کرد. به همین جهت نخست با زیرکی بسیار همه‌ی عناصر سازنده و اجزای متشکله‌اش را جذب مسیحیت کردند ـ و چون در کالبد مسیحیت خود را به جلوه در آورد، آن را پس زدند. رومی‌ها که دشمن سرسخت ایرانی‌ها به شمار می‌رفتند، با زیرکی دریافتند که لازم است آداب و مراسم و راز و رمز و یزدان شناسیِ آن راکه صورت نمایان شرقی ـ ایرانی داشت جذب می‌کردند.

درست چنین وضعی در همان دوران، اما به طریقی معکوس در ایران جریان داشت. آیین مزدیَسنی و مسیحیت در ستیز بودند. اما در این جا، مسیحیت با شکست مواجه شد. به طور اصولی، در ایران دوران ساسانی، دین زرتشتی که موبدان زعامت آن را در دست داشتند و با حکومتی قهرآمیز از آن دفاع می‌کردند، هیچ‌گاه تا اواخر امپراتوری به طور جدی مورد تهدید نبود.

از سویی دیگر حتا به نام ـ در قلمروی که آن چنان در اروپا آیین میترایی گسترش یافته بود، به طور کلی فراموش نشد؛ بلکه زمینه‌ی فکری اروپایی را آماده‌ی پذیرفتن دینی کرده بود که از مشرق زمین، آن هم از ایران نشأت یافته بود. از همان خاستگاه آیین میترایی، لیکن به شکلی متفاوت عرضه شده بود. آری، دین مانوی این چنین جانشین آیین میترایی شد. به نظر می‌رسد که تا قرون نخستین اسلامی، این واپسین نفوذ شناخته شده‌ی فکری ایرانیان به مغرب زمین باشد که پس از چند سده، آن هم مغلوب مسیحیت گشت، چون آیین میترایی، نفوذی بسیار در مسیحیت بر جای نهاد.

آیین میترایی، چنان‌که در جای خود مورد کاوش قرار گرفته، یکی از آیین‌هایِ

کهنسال ایرانیِ آریایی است. خدایا به عبارت متأخرِ مزداییِ آن، این ایزد، در اوستا و وِدا ـ و دیرینه‌ترین اسناد یافت شده، نام و نشانش باقی است. البته میترایی که نزدیک بود در اروپا پایداری کرده و جهان‌گستر شود، با میترای آیین مزدایی تفاوت‌هایی بسیار داشت، و با مقایسه‌ی آن با میترای مزدیسنا، می‌توان دیگرگونی‌های آن را دریافت.

آیین میترایی را هر چند برخی کاوشگران صاحب نام که در پژوهش‌های میترایی سهم به سزایی دارند، لیکن نقش عمده‌ی آن را در شکل‌گیری مسیحیت نخستین که در میان رومی‌ها بالندگی یافت مخدوش کرده‌اند، اما با این حال جابه جا با اشاره‌هایی به آن تأثیرات اذعان می‌کنند. **کومون** می‌گوید: «هرچند آیین میترایی از عناصر اصلی و آیین‌ها و اندیشه‌های بنیادی چندان به مسیحیت چیزی نبخشیده ـ اما برخی از اقتباس‌ها را هم نمی‌توان نادیده گذاشت، چون: مسأله‌ی دوزخ و جهان پسین. هم چنین در ساخت و قوام جامعه‌ی رومی و حکومت و بسیاری اندیشه‌ها ـ اجتماع یاد شده را تحت تأثیر قرار داد. درگزارش‌های تاریخی و کاوش‌هایِ پژوهشگران بارها این اشارات هست که شیوه‌ی حکومت قیصرها یا سزارهای روم چون حکومت خلفا شده بود. همانندی دربار **دیوکلتین** Diocletain به دربار شاهنشاهان ایرانی بسیار و قابل تردید نیست.

ستایش و مقام خدایگانی خورشید **میترا ـ سُل** و اندیشه‌های مزدیسنایی که شکل ویژه‌ای برای حکومت استبدادی ارائه می‌داد، و مقام خدایی و الوهیتی که خسروان شیوه‌ی حکومت را بر آن بنیاد نهاده بودند ـ چنان بود که امپراتورهای رومی ـ یا قیصرها و سزارها مدعی مقام الوهیت شدند و همین امر بنیادهای مستبدانه‌ی حکومت آنان را استوار ساخت و آیین پارسی را جهت گسترش اهداف و توسعه‌ی حکومت جبارانه و خودکامه‌ی خود قرار داده و رواج آیین میترایی در خدمت توسعه‌ی حکومت آنان قرار گرفت. این توسعه و گسترش قدرت، سبب شد تا آیین مورد اقبال و پذیرش توده‌ها نیز هم حمایت شده و هم از عناصر دیگر شرقی، جز اندیشه‌های ایرانی وام‌گیرد. به همین جهت است که ملاحظه می‌کنیم به ناگاه باورها، اسطوره‌ها، خدایان و مراسم شرقی، اروپایی که آیین میترایی را پذیرفته بود، فراگرفت. این سبب ساز آن شد که به گونه‌ای جدی، هر آنچه راکه اندیشمندان یونانی ـ رومی ساخته و پرداخته و باکوشش بناکرده بودند مورد تهدید قرار گرفت؛ و چون توسعه‌ی فراگیری که هم چون سیلاب ـ نیمی از

اروپا و مغرب زمین ـ نیز مستملکاتِ شرقیِ غربی را (روم ـ یونان) فراگرفته بود، فرو نشست، رسوبی فراوان از باورها و اندیشه‌های ایرانی و برخی ملت‌های دیگر آسیایی را در همه‌ی شئون غربی‌ها باقی نهاد که هیچ‌گاه از میان نرفت.

درطول سده‌هایی بسیار، در سرزمین‌های اروپایی که اندیشه‌ها و رسم‌ها و باورهای آیینی، فلسفی ـ عرفانیِ ـ مزدایی، پس از افول ظاهری تنها مانده و از اصل خویش بدون تغذیه مهجور بود، نمی‌دانیم در مقایسه با اوستا و یادمان‌های میتراییِ ایرانی ـ چه مقدار از آنها را و به چه اشکالی نگاه داشته است. البته در خود ایران و بسیاری از سرزمین‌های دور و نزدیک شرقی که زیر نفوذ فرهنگی ایران قرار داشتند ـ فرهنگ و آیین میترایی ـ مزدایی ـ زروانی ـ مانوی، در هنر و ادبیات، حکمت و فلسفه و سیاست و حکومت قابل تشخیص و تفکیک است ـ به ویژه در آثار منظوم و منثور عرفانی.

اما در مقایسه باکل، آنچه که در ایران و شرق هست ناکافی، و در اروپا به طور کلی ناچیز است. اغلب نتایج و آرای مأخوذه، مطمئن و قابل دفاع نیست. در اروپا بازسازی آیین میترایی از دیدگاه نتایج قطعی، به اساس احتمالات است و بسیاری از این تتبعات و پژوهش‌ها راکه منجر به بیان ساختار آن شده است نمی‌توان دریافتی درست و دقیق دانست.

در اروپا ـ هنوز نوشته‌ای از آیین میترایی یافت نشده است. آنچه که هست اشارات پراکنده‌ی ارباب کلیساست که با خشونت و عناد نوشته شده، آن هم غیرمستقیم. سنگ نوشته‌ها نیز اندک است و تنها اشاره به بنا و یادمان و اهدا دارد. راهنمای پژوهشگران، فقط به اعتبار تصویرها، پیکره‌ها و نقاشی‌ها و مهرابه‌های بازمانده و کشف شده است. در اواخر سده‌ی گذشته و سال‌های آغازین این قرن، **فرانتس کومون** Franz Cumont دو کتاب راکه حاصل کاوش‌ها و پژوهش‌ها و گردآوری آثار میترایی بود منتشر ساخت. نخستین در قطع وزیری با ۹۳۰ صفحه و ۵۰۷ تصویر و نه لوحه می‌باشد. این مجموعه‌ی بسیار جالب توجهی است از چاپ و دسترس قرار دادن متن کتیبه‌ها والواح و نقش سنگ نگاره‌ها و پیکره‌ها و منابع.[۱۳] دیگری با عنوان «آیین راز آمیز میترایی» که چاپ اول آن به

13- Franz Cumont: *Texts et Monuments Figurés relatifs aux mystères de Mithra* (Brussels: H. Lamartin).

سال ۱۹۰۰ و چاپ دوم آن ۱۹۰۲ منتشر شد که حدود ۴۵ تصویر دارد.[14]

اینک که چاپ کتاب آیین مهر، میترائیسم نایاب شده، نگارنده پژوهشی جامع و شامل را با عنوان "تاریخ پررمز و راز آیین میترایی" منتشر می‌کند و ترجمه‌ی کتاب یاد شده را در دست انتشار دارد؛ باشد که کمبودهای این کتاب را در زمینه‌ی گسترش و انتشار آیین میترایی در اروپا پاسخ‌گو باشد و در واقع جمع این دو کتاب، علاوه بر آنکه دیدگاه‌های پژوهش شرقی و غربی را فرا رو می‌نهد، مکمل هم نیز هستند و مواردی را که یک خواننده در یکی نمی‌یابد به احتمال زیاد در آن یکی پیدا کند.

هم چنین بخشی از کتاب دین‌های ایران باستان پژوهش ارزشمند **نیبرگ** درباره‌ی سرزمین و خاستگاه آیین میترایی، ص ۵۲ به بعد برای روشنی بیشتر در این بخش از افزوده‌هاست. بخشی درباره‌ی پیشینه‌های خورشیدپرستی و سرودهایی در توصیف ورثای خورشید ـ نیز در تکمیل خورشید نیایش‌ها، نیایش‌های تازه‌ای از **سهروردی** آمده است. بخشی درباره‌ی آیین میترایی و سنت قربانی و کشتن گاو که یک رسم مزدایی است، با توجه به پیشینه‌های قربانی گاو در مراسم با شیوه‌ی میترایی / مزدایی، از گاثاها تا منابع پهلوی تحقیق و نقل شده است. جا به جا نیز در تکمیل پاره‌ای مباحث پژوهش‌هایی هست که امیدوارم پژوهندگان و خوانندگان را مورد بهره‌جویی واقع شود.

در پیش گفتار آیین مهر، میترائیسم، اشاراتی کوتاه به چگونگی نفوذ و گسترش آیین مهر در روم باستان و دیگر کشورهای اروپایی چون: بالکان، یونان، آلمان، فرانسه، انگلستان و ... شده بود که برایِ رفع نیاز خوانندگان کنجکاو ـ به ویژه پژوهشگران کافی نبود. در این زمینه هم چنین مطابق اشاره‌ای که شده بود، از آخرین کتاب منتشره در اروپا، در کشور آلمان که بیشتر مطالب آن معطوف است به شکل اروپایی آیین میترایی، استفاده کرده و ترجمه‌هایی نقل شده است.[15]

مطالب بیشتری نیز به صورت ترجمه از کتاب **کارلوپاوینی** که به شکل نفیسی در

14- *The Mysteries of Mithra / Les Mysterése de Mithra.*
چاپ نخست، نسخه‌ی فرانسوی آن با ۲۲ تصویر انجام شده بود که در چاپ سوم یکی دو نوشتار افزون داشته و شمار تصویرها دو برابر است. بروکسل ۱۹۱۳.

15- C.H.Beak: *Mithra Kult und Mysterien.* 1990.

ایتالیا با ترجمه‌ی انگلیسی آن به سال ۱۹۸۶ به چاپ رسیده است نقل شده بدان امید که این بار امکان چاپ بعضی از تصویرهای آن به صورت رنگی میسر شود ـ که متأسفانه در چاپ آیین مهرگذشته به صورت سیاه و سفید به چاپ رسید و تصاویر گنگ و مبهم و غیرقابل تشخیص بود.[16]

در موارد دیگر، به افزوده‌های تازه اشاره خواهد شد. جهت آن گروه از خوانندگان که تمایل به شناخت و تحقیق و منابع و مآخذی دارند که جهت شناسایی و تطبیق، در حکمت و عرفان و آثار شاعرانی چون: حافظ، مولانا جلال الدین محمد بلخی، خواجوی کرمانی، هاتف و... و جایگاه آیین میترایی در حکمت اشراق به‌کار آید، به‌کتاب حکمت خسروانی ارجاع داده می‌شود، باشد که تا اندازه‌ای پاسخ‌گو باشد.

لازم به اشاره است که برخی از مطالب و مباحثی که در این بخش‌های افزوده آمده، چون ترجمه‌ی مستقیم است، چه بسا که با مطالب متن کتاب که به صورت تحقیق و پژوهش از سوی نگارنده می‌باشد، توارد و تکراری را نشان دهد، یا دیدگاه‌ها تفاوت داشته باشد. به همین جهت است که دردو یا سه مورد از یک مطلب، نظرها متفاوت و یا از زاویه‌ی دیگری بوده است. امید که مورد قبول واقع شده و در مستندات و شروح بیشتر، یاریگری کارساز باشد.

16- Carlo Pavini: *Roma Mitraica*. Carlo Lorenzini Editor, Finto di Settembre 1986,Italy.
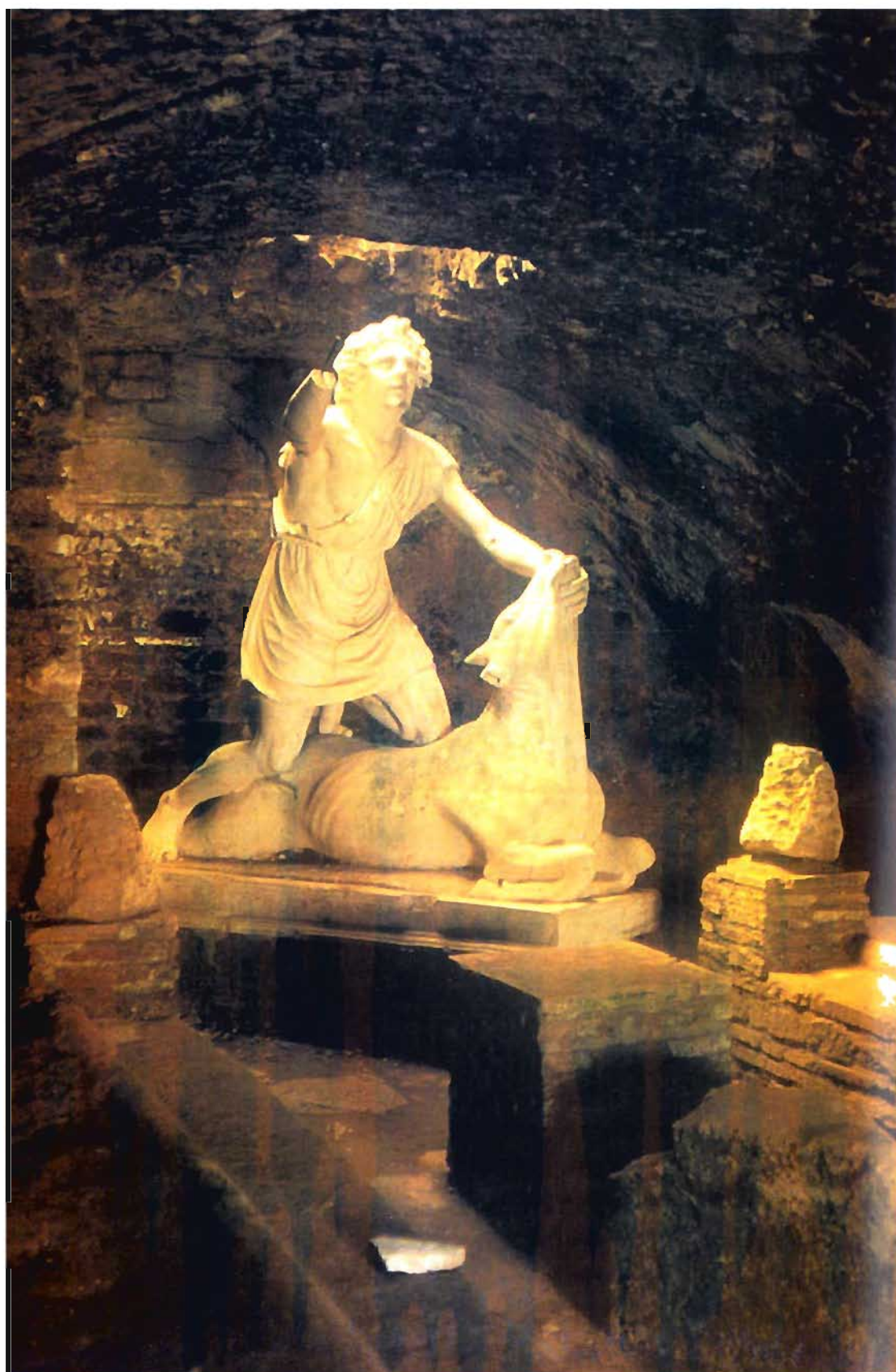
مهراب مهرابهٔ زیرزمینی و تندیسهٔ میترا درحال ذبح گاو

مهرابهٔ Felicissimo

نشانه‌ها و نمادهای هفت مقام یا منصب آیین میترایی که با موزائیک رنگی در مهرابهٔ یاد شده باقی مانده است.

موزهٔ واتیکان: میترای گاو اوژن

مهراب مهرابهٔ سنت ماریا در کاپوآ – رم
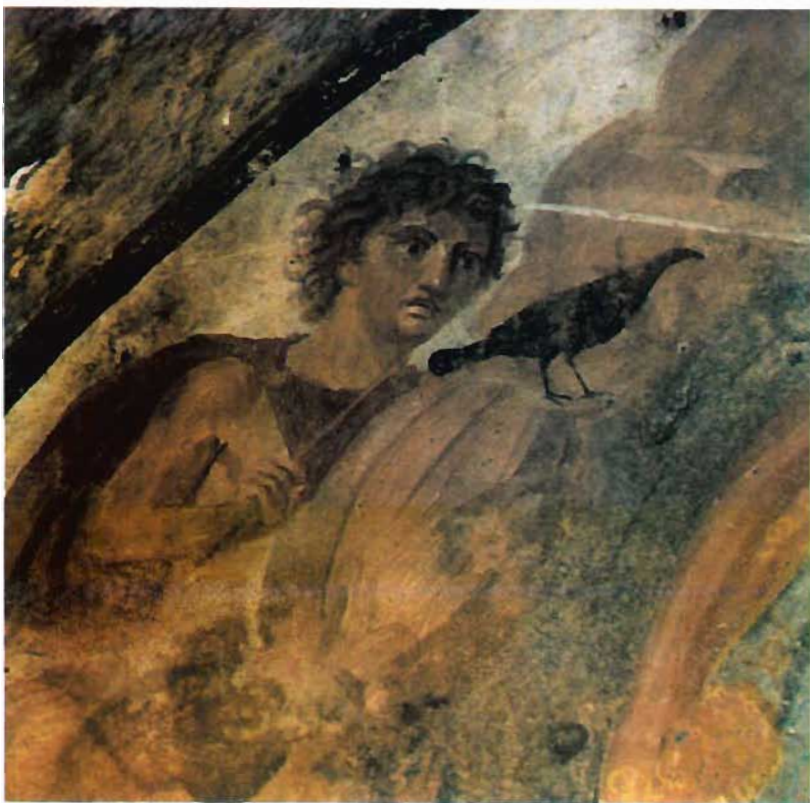
تجسم خدای خورشید

تجسم خدای ماه

بزرگ‌نمایی خدایان در مهرابهٔ سنت ماریا

هلی‌یوس – سُل، خدای خورشید

زایش میترا از صخرهٔ سنگ که کلاه فریژی به سر دارد و در دست چپ او مشعل و در دست راست کارد است.

نقش زیبایی از میترا – موزهٔ کاپیتولی نی

موزهٔ واتیکان: تندیسه‌هایی از خدای شیرسر.
آشکار نیست که به روشنی این تندیسه چه مفهومی دارد. آیا نماد اهریمن است یا خدای جهان زیرین (نرگال، Nergal) اغلب آن‌را با خدای زمان (زروان - کرونوس) یکی می‌دانند.

نقش یکی از دو خدای مشعل‌دار Cautes کوتس با کلاه فریژی (کلاه شکسته) و پوشاک شرقی، به دست چپ کمان و دردست راست مشعلی به سوی آسمان دارد.

نقش Cautopates کوتوپاتس، یکی از دو خدای مشعل‌دار با کلاه فریژی و پوشاک شرقی، به دست چپ کمان و در دست راست مشعلی به سوی پایین دارد.
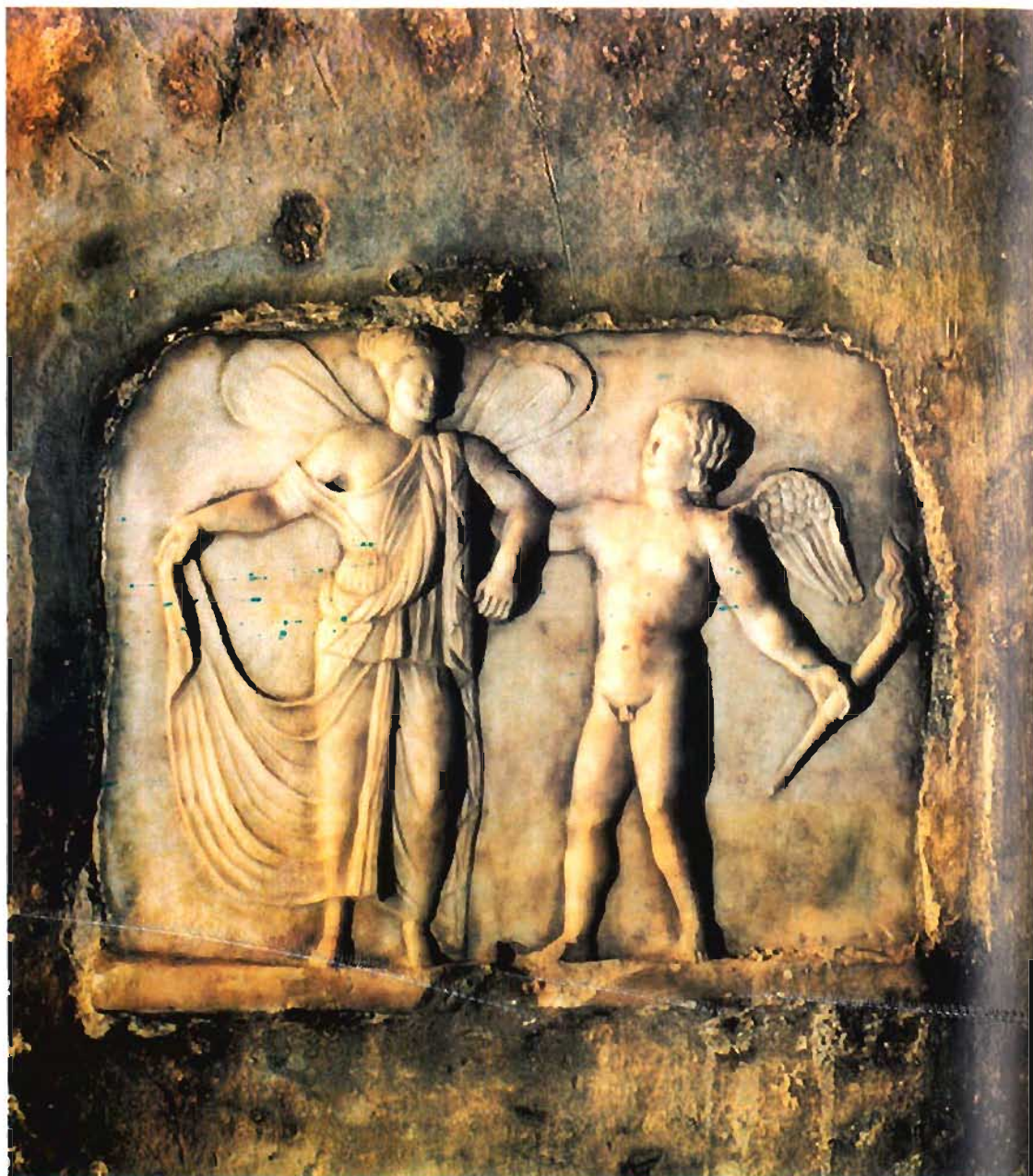
نقش برجسته به روی سنگ مرمر، نمایش روانی آسوده که به وسیلهٔ ایزد و فرشته‌ای هدایت می‌شود
(مهرابهٔ سنت ماریا در کاپوا)

موزهٔ کاپیتولی نی: سنگ برجسته از قربانی کردن گاو توسط میترا، دو طرف دو خدای مشعل به دست و در دو سوی بالا دو نیم‌تنه از خدای خورشید و ماه.

نقش برجسته‌ٔ میترا در حالت
کشتن گاو، بالا سمت راست
ایزدبانوی ماه، چپ نقش
کلاغ پیکِ خدای خورشید.
مهرابهٔ سیرسو (چیرچو)
ماسیمو Circo Massimo

مهرابهٔ سیرسو ماسیمو
Circo Massimo نقش برجسته
بسیار هنرمندانه و گرانبها از
میترا درحال کشتن گاو.
در بالا طرف راست
ایزدبانوی ماه، طرف چپ
خدای خورشید و پیک او
کلاغ. طرفین میترا دو خدای
مشعل دار: کوتس که سمت
چپ مشعل را بالا گرفته و
کوتاپاتس سمت راست که
مشعل را به پایین گرفته است
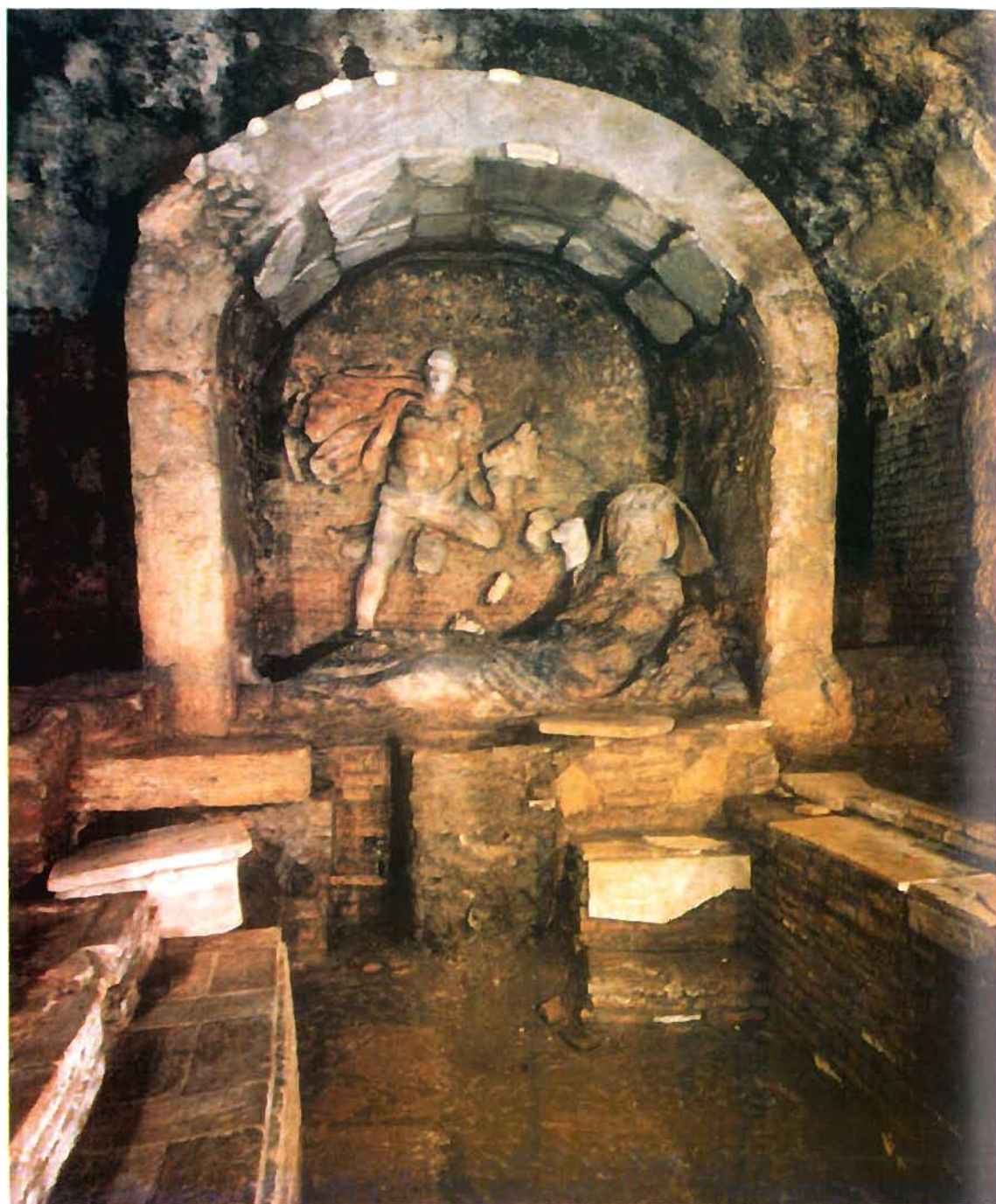
مهراب مهرابهٔ سنت پریسکا (تاقچهٔ ویژهٔ نقش اصلی واقع در مهرابهٔ زیر کلیسای سنت پریسکا) در زیر خدای اقیانوس (آبهای ساکن اولیه) در حال استراحت است.

نیروی خلاقهٔ شیوا (خدای بزرگ ودایی)
تجسم دورگاست که گاومیش دیو را جهت برکت و رونق آفرینش می کشد
این تجسم به صورت Umà و Kàli نیز درمی‌آید.
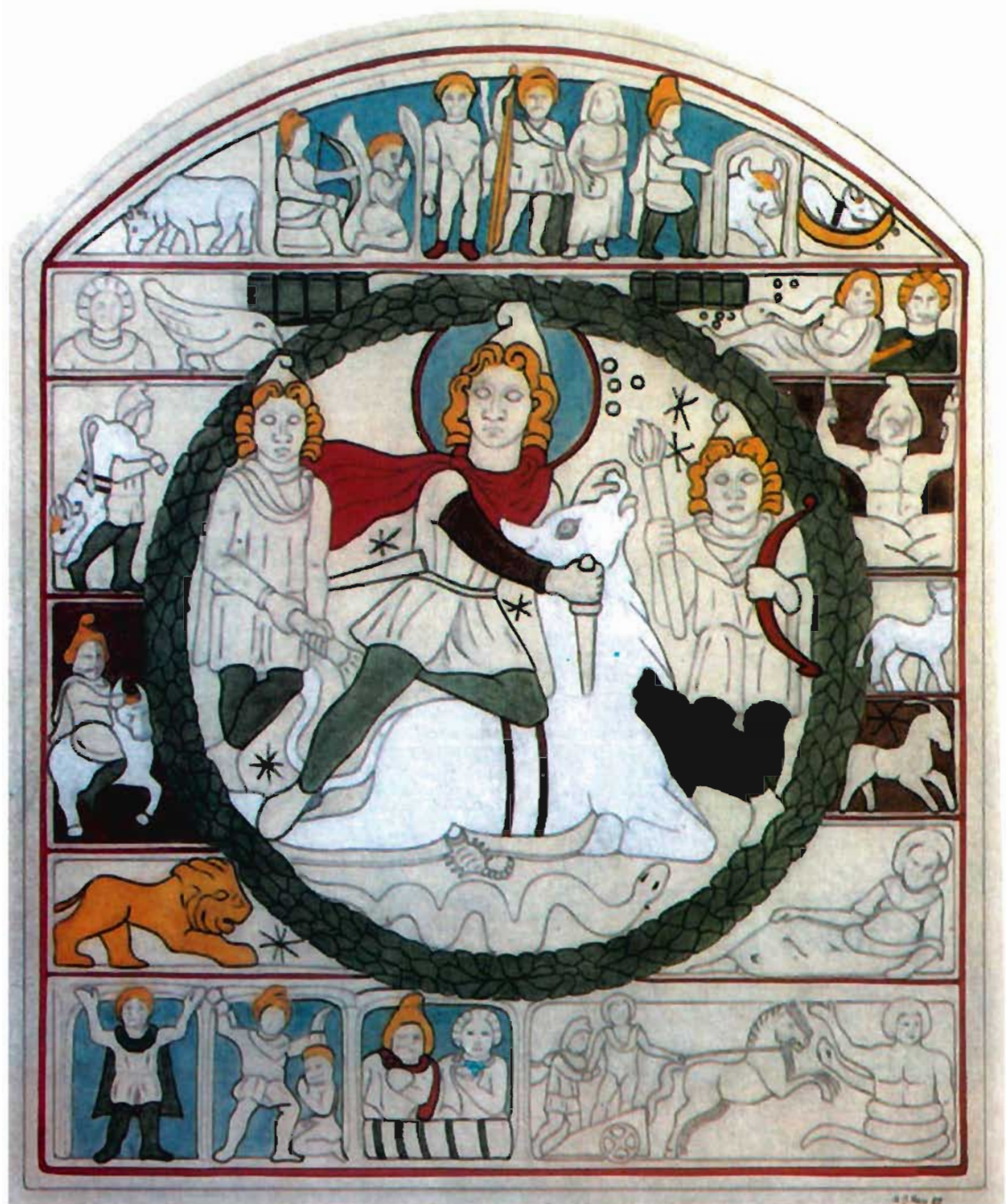
بخش نخست

کهن‌ترین و اصیل‌ترین مآخذ پژوهش
در آیین میترایی

کهن‌ترین و اصیل‌ترین مآخذ پژوهش در آیین میترایی

یشت دهم، سرود و شناسنامه‌ی میترا، آیین میترایی بنابر مهریشت، سرود اوستایی یشت دهم درباره‌ی میترا، سرزمینی که میترا خداوندگار مردم آن بود، اوضاع سیاسی و اجتماعی سرزمین آیین میترایی، میترا خداوندگار بزرگ با دیگر خدایان نگاهبان قلمرو مهردینان، میترا یک خدای اجتماعی - سیاسی، میترا و مراسم یَزِشن و نیایش او، میترا خدای جنگ، برخوردهای زرتشت با میترا و انجمن‌های میترایی، خدایان همراه و یاور میترا، فِرَوَشی‌ها، رَشْنو خدای سوگند و آزمایش‌های ایزدی، ایزد بانواَشی، ایزد بانو پارندی، آخرت‌شناسی و میترا - سروش، رَشْنِ داور، وِرِثْرَغْنَه یا بهرام - میترا و فرّ یا خْوَرِنَه، واتَه - خدای باد، داموئیش اوپَه‌مَنَه، چیستا - بینش شهودی و عرفان، ثْواشه‌ی خودآفریده، نَئیریوسَنگْهَ، آیین هَئومَه و کهن‌ترین آثار قربانی گاو همراه با سماع و نوشخواری، دیویسنان و مراسم قربانی گاو در شب، جایگاه آیین میترا در دیویسنی، میتراس و ممیزه‌ی قربانیِ گاو، جم و قربانی گاو.

دو نکته‌ی مهم و قابل توجه است که در پژوهش آیین میترایی و گسترش آن در مغرب، باید درنظر گرفته شده و بدان پاسخ داد. نخست خاستگاه اصلی آیین، ذات هستی‌بخش خداوندگار بزرگ میترا در جوامع آریایی و در خود ایران و چند و چونی این نظر که برای باورها و آموزش‌ها و اصول اعتقادی آن، خاستگاه‌ها و فرهنگ‌ها و منابعی

جز ایران معرفی می‌کنند و اغلب به میان رودان و بین‌النهرین و آشوری‌ها، هیتی‌ها، آکدّی‌ها، بابلی‌ها، سومری‌ها و... اشاره می‌کنند؛ چنانکه درباره‌ی مغانِ رمّال مزدایی نیز چنین توجیه‌هایی هست و درباره‌ی زروان نیز ـ و این دامنه‌ای گسترده دارد. دو دیگر سنت و نوع قربانی کردن گاو و یا گاوکشی که این مورد را نیز رسمی سنتی از ایران که جزء جداناشدنی آیین بوده است ندانسته و برآنند که تحت تأثیر مراسم شرقی که به ایتالیا نفوذ کرده و برخی مراسم گاوکشی در آیین‌های **سی بِله** و **آدونیس** و **آتیس** و جز آن شکل گرفته است. در دو مورد نخست به‌روشنی و مستدل می‌توان پاسخ داد. خاستگاه آیین میترا، یک باور دور مذهبی آریایی است که مدارک مکتوب کهن چون اوستا و وداها به‌روشنی آن را بیان می‌کنند و در شمار یَشت‌های اوستایی، یشت یا سرود ستایش دهم ویژه‌ی این خداوند است که سرچشمه‌ای پرتوان برای پژوهش می‌باشد. منابع ودایی نیز جای خود دارد. قربانی گاو گوسفند و پرندگان در قالب مکرر و فراوانش در همین دو مآخذ اصیل و کهن موجود است. حتا در هند، ایزد **دورگا** Durga را همچون مهر در حال قربانی نمودن گاو ملاحظه می‌کنیم که نقش برجسته‌ی شایان توجهی از آن ارائه شده است. موضوعی که با همین گاوکشی جهت شکل گرفتن آفرینش مادی و گسترش خیر و برکت انجام می‌شود، در منابع مزدایی فراوان است. اما اغلب پژوهشگران درباره‌ی تندیسه‌ی میترای گاو اوژن سردرگم هستند، چون همانندی از آن را در مشرق زمین و یا الگوی شرقی آن را ندیده‌اند و **کومُن** نیز سردرگم است و می‌گوید این را برای نخستین بار، یک هنرمند از مکتب «**پرگامُن**» به‌عنوان الگو پرداخته و ساخته و بعدها به‌عنوان نمونه‌ای اصلی مورد همانندسازی دیگران واقع شده است. نگارنده نمونه‌ای بسیار قدیم و شرقی آن را از هند ـ که میراث کهن‌ترین سنت‌های میترایی از فرهنگِ مشترک هند و ایرانی است و در موزه‌ی برلین نگهداری می‌شود، ارائه می‌کنم.

در این‌جا نخست به سرزمین اصلی میترا و آیین میترایی، بنابر یشت یا سرود ستایش مهر در به پژوهش پرداخته و در بخشی دیگر به سنت بنیادی گاوکشی پرداخته می‌شود.

یشت دهم، در ستایش و نیایش میترا

در مبحثی جداگانه، از یشت دهم، ویژه‌ی میترا پژوهشی ارائه شده است و فشرده‌ی یشت دهم که در ستایش و نیایش میتراست نقل شده. این واژه به همین صورت اسمی در گاثاها نیامده است. اما ریشه‌ی کلمه یَشْت که یَزْ yaz باشد، هم در گاثاها و هم در سایر بخش‌های اوستا کاربردی فراوان دارد. ریشه به‌معنی ستودن، ستایش کردن، پرستیدن و نماز به خدایان است. اما شکل «یَشت» yašt و کاربُرد آن در اوستای متأخر ویژه است، به مفهوم ستایش و مراسم پرستش خدایان همراه با آداب قربانی و سفره گستری و ولیمه‌های ویژه برای خدایان و میهمانی و سور متبرک شده برای ستایش‌کنندگان که همان مفهوم گسترده‌تر «یَزِشْن» yazešn را افاده می‌کند.

سرودهای دینی یشت‌ها، شماری از متن‌های کهن روزگار هستند که هنگام گردآوری، در مجموعه‌ی گنجینه‌ی زرتشتی ـ مزدایی جا داده شدند و از آن‌جا که این سرودها به‌وسیله‌ی آیین مزدایی زرتشتی به ما منتقل شده، اَنگ و مُهر زرتشتی خورده و در هر سرودی، به تناسب و موقعیت ـ مطالبی افزوده‌اند تا ریخت و مفهوم زرتشتی پیدا کند. در این سرودها در شکل زرتشتی شده، **اهورامزدا** و **زرتشت** ستایش می‌شوند. از رویدادهای داستانی ـ تاریخی و اسطوره‌ای مطالبی بیان می‌شود. اما هسته‌ی مرکزی و دست‌نخورده و مخدوش نشده‌ی این متن‌ها، ستایش و مراسم عبادت برای خدایان دیگری است که در درجه‌ی نخست قرار دارند و سرود در بزرگداشت و یاد آنان پرداخته شده و نه اهورامزدا کاره‌ای است و نه زرتشت در آنها جایی دارد. چنانکه اشاره شد در دوره‌های بعدی، توسط زرتشتیان در آنها مطالبی وارد شد ـ نیز زرتشتیانِ مزدایی کوشیدند برای خدایانِ خود یشت‌هایی ویژه بسازند (ـ اوستا، از نگارنده، ص ۲۲۲ به‌بعد، بخش هفتم) الگوی ساختن این یشت‌ها، همان سرودهای کهن بوده است که به‌شکل

ناشیانه‌ای، مطالب کهن را دستکاری و از باورها و قدیسان و خدایان زرتشتی مزدیسنی نیز معجونی ساخته‌اند.

یشت دهم یکی از یشت‌های کهن است که همه‌ی ویژگی‌های یک یشت اصیل، چون آناهیتا یشت یا یشت پنجم، فروردین یشت یا یشت سیزدهم، بهرام «وِرِثرَغنَه» یشت یا یشت چهاردهم، تِشتَریشت یا یشت هشتم، زامیاد یشت یا یشت نوزدهم راکه از یشت‌های کهن و درجه‌ی یک هستند داراست. این یشت دارای افزوده‌ای از شکل زرتشتی مزدایی است که ستایش **میترا** را به فرمان **اهورامزدا** توصیه می‌کند و مطابق معمول زرتشت از سوی اهورامزدا، میانجی و مأمور ابلاغ این امر به مردم است. مهریشت دارای افزوده‌هایی است که از دیدگاه زبان و روش یشت‌های کهن، نو و ساختگی است. اما مطلب و زبان و بیان این یشت، به زبان درست و کامل ایرانی باستان سروده شده و اصولاً خاستگاهی دیگر جز دین زرتشتی دارد.

این یشت به آیین خداوندگار میترا اهدا شده است، یعنی به یکی از بزرگ‌ترین خدایان ایران باستان که در «هندیِ ودایی» نیز درست با نام خودش **میثْرَ** Mithra یاد شده و پرستیده می‌شد. یشت‌های کهن، نمونه‌هایی درنهایت زیبایی و کلام و از جمله‌ی بهترین نمونه‌های ادوار کهن به‌شمار می‌روند. اما آنچه که مهم‌تر است، یشت‌های کهن آگاهی‌های فراوانی درباره‌ی اوضاع اجتماعی، سیاسی و دینی روزگاری را برای ما روشن می‌کنند که سخت شایق آن هستیم. آگاهی‌هایی که در سایر بخش‌های اوستا از آن چیزی نقل نشده است. به‌ویژه در مورد محدوده‌ی جغرافیایی ویژه‌ای که هریک از این خدایان در آن فرمانروایی داشتند:

۱۲ ـ میثَرِ دارنده‌ی میدان‌های فراخ را ستایش می‌کنیم. راست سخن است. چون به رزمگاه [=Viâxna] درآید، با هزار گوش خوب ساخته، ده هزار چشمِ بلند [دیدار]، پیرامون را جست و جوگر، نیرومند، بدون خواب؛ همیشه بیدار.

۱۳ ـ آنکه نخستین مینوی سزاوار به پرستش [paoiryo maoinyavo] از فرازِ [چَکاد] هَرا، پیش از خورشیدِ **نامیرا**، با تیزتک ـ اسبان، می‌آید.

کسی که، نخستین، با زرّین ـ پیرایه‌هایِ زیبا، از چَکادِ [کوه] با توانمندی بسیار، از آن جا، همه‌ی نشیمن‌گاه‌های ـ آریایی را بنگرد.

۱۴ ـ آن جایی که، فرمانرواهای [ساستارُ Sâstâro] دلیر، سپاهیان بسیار آماده می‌کنند.[۱]

آن جاکه کوه‌های بلند، با چراگاه‌های بسیار، و آب فراوان گاو را (Thâtario معنای واژه روشن نیست) می‌بالانند، آن جاکه دریاهای ژرف با آب‌های پهن گسترده می‌شوند.

آن جاکه رودهای قابل کشتیرانی با امواج خروشان درشتابند به سوی «آئیشکَتَه» âiškata و «پُئوروتَه» pouruta، به سوی «مُئورو» (مَرو Mouru)، به سوی چراگاه «سوغْذَ» (سُغد Suqza) و خوارزم.

۱۵ـبه سوی «اَرِزهی» arezahi و «سَوَهی» Savahi... سرزمین چراگاهی که خورشید بر آن تابیده، به چراگاه درمان‌بخش میثر بنگرد که پرنیروست.

۱۶ ـ آنکه هم چون یَزَتَه‌ی [خدا] آسمانی بر سراسر [هفت]بخشِ زمین می‌رود، درحالی که درخشش نیرو را می‌بخشد (فرّ ـ را می‌بخشد) [خْوَرِنو ـ داوْ xvareno-dâv].

آنکه همچون یَزَتَه‌ی [خدا] آسمانی، بر سراسر [هفت] بخش زمین می‌رود، درحالی که شهریاری می‌بخشد [خْشَتْرُ ـ داوْ xšathro-dav]، برای آنان پیروزی را به‌دست می‌آورد، برای هم آیین‌های پارسایی که او را با آشامیدنی نیایش می‌کنند، آگاه از نظم راست.[۲]

سرزمین خاستگاه میترا

در این جاست که به موجب مهریشت به موقعیت جغرافیایی سرزمینی که خاستگاه میترا، خداوندگار بزرگ از آنجاست آگاهی می‌یابیم. سغدیانه سرزمینی است پیرامون

۱- چنانکه اشاره شد، فشرده و برداشتی است از کتاب «دین‌های ایران باستان، اثر نیبرگ، ص ۵۲ به‌بعد. سه بند ترجمه‌ی واژه به واژه شد. اما به جهت آنکه در این مورد که باید ترجمه روشن و دقیق باشد، از ترجمه‌ی نیبرگ (ترجمه‌ی فارسی از دکتر سیف‌الدین نجم‌آبادی) نقل می‌شود. ترجمه بسیار دقیق و نظرگاه‌های نیبرگ را در دریافت واژه‌ها نشان می‌دهد.

۲- نگاه کنید ــ راز و رمزهای آیین میترایی، فرانتس کومُن. ترجمه‌ی نگارنده، بخش‌های ۳، ۴، ۶.

سمرقند، میان «آمودریا» و «سیر دریا» (جیحون و سیحون). خوارزم باستان سرزمینی است در آخرین بخش رودخانه‌ی آمودریا، در سوی دریاچه‌ی آرال، خیوه‌ی امروز. مُئورو ـ همان مرو است و در «هَرُیوَه» سرزمینی نهفته است که در دوره‌ی باستان به نام «اَریَه» شناخته می‌شد و این نام تا به امروز در شهر هرات برجای مانده است. «ایشکَتَه» و «پُئوروتَه» نام کوه‌هایی هستند که امروزه از جای آن آگاه نیستیم. شاید بتوان آنها را در رشته کوه‌های غربی هندوکش یافت.

اما از دو کشور «اَرِزَهی» و «سَوَهی» که به‌موجب اوستا در شمار هفت کشور یاد شده، جز آنکه شرقی‌ترین و غربی‌ترین کشور است آگاهی نیست. زمین به هفت منطقه تقسیم شده است. در میان این هفت کشور «خْوَنی رَثَه» Xvaniratha قرار گرفته، در شمال «وُئوروبَرِشتی» Vourubarešti، و در جنوب «فْرَدَدَفشو» Fradadafšu و «ویدَذَفشو» Vidazafšu قرار گرفته است. با این فهرست بی‌گمان از نام‌های جغرافیایی کهنی آگاه می‌شویم که امروزه ـ و یا در ایامی دورتر یکسره فراموش شده بودند و در قلمرو افسانه قرار گرفته‌اند... مقصود از اَرِزَهی ـ باید سرزمینی باشد که در غرب مرو جای دارد، شاید سرزمینی کوهستانی باشد پیرامون دریای مازندران. سَوَهی هم بدین‌گونه سرزمینی است که باید آن هم کوهستانی باشد در شرق ایران.

پس در برابر ما سرزمین آریایی هرات و کوهستان «پارُپامیسوس» Pârопâmisus در جنوب تا واحه‌ی مرو و شبکه‌ی رودخانه‌های پیوسته بدان، گسترده می‌شود و پیوسته رو به گسترش است و حوضه‌ی پرتوان جیحون تا دریاچه‌ی آرال را در برمی‌گیرد، و در دشت‌های ترکستان در سمت سیحون پایان می‌پذیرد و به‌طور قطع در ایران شرقی واقع است.

اوضاع اجتماعی و سیاسیِ سرزمینِ آیین میترایی

از متن یشت دهم، نکته‌ها و اشاره‌هایی نیز درباره‌ی ساختار خانواده و نظام اجتماعی سرزمینی که ستایشگران میترا در آن جا زندگی می‌کردند، دریافت می‌شود. جامعه به گونه‌ی پدر سالاری سازمان داشت که بنیاد آن خانواده بود و با گرد آمدن و همبستگی خانواده‌ها، یکان‌های فراگیرتری ساخته می‌شد. واحد بنیادی «خانه» (نمانَه

Nmâna) به‌وسیله‌ی «خانه سالار» (نْمانَه ـ پَتی Nmâna-pati) خانه بُد ـ سامان می‌یافت. همبستگی خانواده‌ها، تیره (ویس Vis) را شامل می‌شد که بزرگ و مهتر تیره «ویسَه پَتی» (Visa-pati، ویس بُد) نام داشت. واحد بزرگ‌تر، قوم «زَنتو» Zantu نامیده می‌شد (= زَند ـ هنوز در فارسی باقی است) و سرپرست و ریاست آن با «زَنتوپَتی Zantu-pati» بود (= زَند ـ پَت، زَندبُد)؛ و سرانجام کشور (کَرْشْوَرَ Karšvara) که بخش است و «دَهْیو dahyu، دَئینگهو dainghu» شناخته می‌شد[۳]، و رئیس و فرمانروای آن «دَهْیوپَتی dahyu-Pati» (= دهبُد) نام داشت. این سازمان در سراسر اوستا ملاحظه می‌شود. در فرگرد نخستین وَندیداد، با اختلافی اندک، و در مواردی دیگر نیز نقل شده که جابه‌جایی‌هایی هنگام مقایسه در عناوین موجود است. در مثال در مهریشت از واژه‌ی «شوئیثْرَ Šoithra» در بند ۷۵ یاد شده که در گاثاها کاربرد آن با واژه‌ی «زَنتو» افاده شده که ظاهراً به مفهوم قوم به‌معنای یکان ساکن است.

مفهوم‌های فراگیری نیز در ساختار اجتماعی که اشاره به واحدهای بزرگ‌تری را می‌رساند نیز هست که از همه بیشتر «شَیَنَه Šayana» و «شیتی Šiti» قابل ذکر است به مفهوم سرزمین‌های به هم پیوسته که بزرگ‌تر از دَهیو باشد. نیز از واژه‌ی « گَوَ gava» باید یادکرد ـ که اسم جنس است و به معنای چارپایان چون گاو و گوسفند ـ و به‌احتمال گاو که در موارد گوناگون از اوستا شاهدهایی هم برای آن هست. در ترکیب «گَوَ ـ شَیَنَه gava-šayana» و «گَوَ ـ شیتی» که بیشتر برای سرزمین «سُغد» کاربُرد دارد، مفهوم سرزمینی را افاده می‌کند که چراگاه است، یا سرزمینی که در آن جا چراگاه فراوان دارد.

در اینکه در چنین سرزمینی، تشکیلات شهرگونه وجود داشته است، بعید نیست، اما دلایل قانع‌کننده‌ای بر آن نمی‌توان اقامه کرد. هم اشاره‌ها ـ نمای یک زندگی روستایی را فرا می‌نماید و هم فرهنگی روستایی. در این‌جا نیز همچون نظام زندگی و معیشتی مردم دوران گاثایی زرتشتی، با مردمی چوپان و گله‌دار روبه‌رو هستیم ـ هرچند طلیعه‌ی کشاورزی نیز درکنار چوپانی و شبانی ـ گه گاه به‌نظر می‌رسد و اصطلاحاتی دلیل بر آن

۳- برای آگاهی‌های مشروح درباره‌ی نظام اجتماعی در ایران باستان و بخش‌های آن در ادوار کهن ایران ← وندیداد ترجمه‌ی نگارنده باتوجه به فهرست موضوعی و فهرست کلی. نیز: فرهنگ‌نام‌های اوستا، ذیل هر نام.

است که در اوستا هست.

از مهریشت، در بندهای ۱۱۷ ـ ۱۱۶ آگاهی‌های شایانی درباره‌ی یک سازمان اجتماعی به‌نسبت پیچیده به‌دست می‌آید. این آگاهی‌ها، درباره‌ی نظامی است برمبنای یک جامعه‌ی مهرآیین و پیوندهای اجتماعی که میان اعضای یک گروه اجتماعی وجود دارد و این پیوندها هستی بیرونی پیدا می‌کند:

بیست برابر است [درجه‌ی] میثْرَ (عهد، پیمان) میان دو دوست که از یک «سوپتی ذَرِنْگَه» [Supti-zarenga] باشند؛

سی برابر است میان دو تن از یک «وَرِزانَه [Varezâna]؛

چهل برابر است میان دو تن از یک «گَیْثا» [gaethâ]؛

پنجاه برابر است میان دو تن از یک «هویاغْنَه» [Huyaqna]؛

شست برابر است میان دو نوآموز دینی (هاویشْته» [hâvišta]؛

هفتاد برابر است میان یک شاگرد «اَئِثْریَه aethrya) و آموزگارش (اَئِثْرَ پَئی تی aethra-paiti)؛

هشتاد برابر است میان داماد (زاماتَرَ Zâmâtara) و پدرزن (خَسورَ Xasura)؛

نود برابر است میان دو برادر؛

سد برابر است میان پدر و فرزند؛

هزار برابر است میان دو وابسته به یک کشور (دَهیو)؛

ده هزار برابر است میثرایی (عهد و پیمانی) که از آن دَئِنای مَزدیسنی است.

این عبارت آخری، افزوده‌ای متأخر و زرتشتی است.[۴]

در این دو بند، باگروه‌هایی از اجتماع روبه‌رو می‌شویم که هر اندازه واحدها کوچک‌تر می‌شوند، همبستگی و پیوندشان استوارتر می‌شود. از همه نااستوارتر، بستگی

۴- این متن ارزشمند در مهریشت، از نظرگاه پژوهش‌های بنیادی در آیین میترایی بسیار قابل توجه است. نگارنده در ترجمه‌ی وندیداد فرگرد چهارم که درباره‌ی عهد و پیمان است، شروح گسترده‌ای در این زمینه ارائه کرده است، بدان جا نگاه کنید. نیز ← زند اوستا دارمستتر، جلد دوم، ص ۴۷۲.
روایت پهلوی، بخش ۲۹ / سد در بندهش ـ در ۲۹.

میان اعضای یک «سوپتی ذَرَنگه» می‌باشد و این واژه و ترکیبی است که مفهوم آن هنوز ناشناخته است. بعد واحد اجتماعی «وَرِزانَه» قرار دارد. به این واژه از روی گاثاها آشنا هستیم و در آن‌جا، مقام و جایگاه سوم در اجتماع، پس از آزادگان و موبدان می‌باشد. معنای اولیه‌ی آن باید «ستورگاه» باشد و به‌احتمال مفهوم آشنای روستایی را می‌رساند. بخش بعدی «گَئِثا»ست که باتوجه به‌صورت ظاهر آن به‌معنای مفهوم جامعی است که جمع موجودات زنده را بازگو می‌کند. به‌نظر می‌رسد که از این اصطلاح، همه‌ی موجودات زنده را، که یک مرد دارا بوده است، یعنی نخست چارپا و هم‌چنین بندگان یا خدمت‌کاران را منظور نظر داشته‌اند. واحد اجتماعی بعدی، «هویاغْنَه» که متأسفانه معنای آن نیز روشن نیست. شاید به مفهوم کدخدایی به معنای واقعی، یعنی گروهی از مردم با نشیمن‌گاه مشترک است. می‌توان چنین پنداشت که ردیف: «سوپتی ذَرَنگه ـ وَرِزانَه ـ گَئِثا ـ هویاغْنَه» در جامعه‌ی چوپانی تقریباً برابر است با «بخش، دهکده، خانه، هم‌خانه» در جامعه‌ی روستایی خودمان. پس از آن می‌رسیم به پایه‌هایی پایین‌تر که مفاهیم روشنی دارند و چنان‌که گذشت هرچه واحد اجتماعی کوچک‌تر می‌شد، به همان نسبت نزدیکی‌ها و بستگی نزدیک‌تر، پیمان و نگاهداشت سنن و قوانین دقیق‌تر و محکم‌تر می‌شده است. اما مسئولیت اجتماعی و زندگی گروهی ـ به هر نسبت که دورتر می‌رفت، افراد با احساس حفظ و مسئولیت بیشتری باید اقدام می‌کردند. در خانه و خانواده و میان خویشان و اقوام ـ به‌صورت کدخدا منشی مسایل حل و فصل می‌شد، اما در درجات دورتر ـ گویا قوانینی حاکم بود دور از نفوذ خانواده و امور خویشاوندی و جز آن و در قانون ـ در مثل میان دو نفر از اهل یک کشور، چون تجاوز به حقوق و عدم نگاهداشت قوانین موجب بروز ضایعاتی می‌شد که تداخل در جوامع بزرگ‌داشت، از طریق مسئولان و فرمانروایان رأی صادر می‌گشت.

در اخوت و برادری که میان افراد انجمن‌های میترایی[5] برقرار بود، براساس مسئولیت سنگینی که در نگاهداشت حقوق هم داشتند سنجیده می‌شود که این قانون حاکمِ کهن، بی‌گمان شناخته بوده است.

۵- فرانتس کومُن / راز و رمزهای آیین میترایی.

هم‌چنین به‌موجب مهریشت از شهریارانی یاد می‌شود که بر سرزمین‌های بزرگ‌تری فرمانروایی می‌کنند، یعنی بالاتر از «دَهیوپَت» یاکشوردار می‌باشند. این شهریاران به نام «ساستر» Sastar نامیده شده‌اند: «آن جایی که شهریاران دلیر (ساستارُ ـ اَئوروَ aurva...) سپاهیان آماده مهیاکنند...» این یادکرد در بند چهاردهم است. اما شایان توجه است که همین عنوان در گاثاها، یسنا ٤٦ بند یکم به‌معنای فرمانروای ستم‌گر آمده است، و دقیق‌تر، از شهریاری به نام **ساسْتَر** یاد شده که دشمن و رقیب **زرتشت** است. باتوجه به اینکه خاستگاه **زرتشت** در شرق ایران و پیرامون همین نواحی است، به مخالفت وی با **میترا** و آیین میترایی آگاهی می‌یابیم که در یسنا‌های ۲۹ موسوم به **گِئوش اوروَن** آمده که «**روان گاو**» به درگاه اهورامزدا گله و شکایت می‌کند از کسانی که به او ظلم و بیداد می‌کنند و گاو را می‌آزارند و با بدی و شکنجه می‌کُشند و درخواست می‌کند تاکسی به پشتیبانی وی فرستاده شود (← بخش قربانی کردن گاو). در بند ۸۳ از یشت سیزدهم موسوم به فروردین یشت از **فْرَ ـ ساسْتَر** Fra-Sâstar نیز به‌عنوان شهریار و فرمانروا اشاره‌ای هست. در هر حال در گاثاها ٤٦/١ ساستَر به‌عنوان شهریار دروغ‌پرست (= دْرِگْوَنْت dregvant) معرفی شده است. اما در گاثا ٤٦/٩ بدون صفت دروغ‌پرست یاکافر، به‌معنی شهریار و فرمانروا معنی می‌شود.

آگاه می‌شویم که در سرزمین میترایی، مردمی جنگاور زندگی می‌کردند که با رقیبان خود درستیز بودند و به آیین دل بسته. در مهریشت به‌اتفاق از **کَوی** که در اشارات زرتشت از فرمانروایان بد و دشمن دین او هستند یاد نمی‌شود، ولی این واژه به‌صورت صفت «کَئوُیَه Kaoya» درکنار «خْوَرِنَه Xvarena» یا فَرّ می‌آید (=فرّکَوی). در بند ۱۰۹ از ساستَری یاد شده که بر همه چیز تواناست. بر سرِ هستی (کَمِرِذُ ـ جَنُو Kamerezo-jano ـ به کلّه‌های شریران می‌کوبد)های پلید می‌کوبد، دلیر و پیروز است، وکیفر دادن می‌داند. شاید در این زمینه با یک سازمان کشوری بزرگ‌تری پیش از هخامنشیان سروکار داریم، و شاید ساسْتَر نامی است برای فرمانروای این کشور... در هر صورت این نکته مهم است که یک «ساسْتَر» در انجمن دینی زرتشتی با کَوی‌ها، کَرَپَن‌ها، جادوگران و افسونگران به‌صورت مکرر هم‌ردیف می‌شود و با آنان زرتشت در نبرد بود (یشت ۱۳/۱۳۵ و یسنا ۹/۱۸)، در سنت زرتشتی وی هم‌چنان به‌عنوان دشمن زرتشت پیوسته وجود داشته

است. به‌همین جهت است که **لومل** H. Lommel در ترجمه و شرح یسنای بیست و نهم، در شرح گله و شکایت روانِ آزرده‌ی گاو، با روشنی و مستدل، این شکایت را معطوف بـه پیروان میترا و ساستَر، شهریار آنان می‌کند که در جای خود شرحی در این مـورد آمـده است.[۶]

میثْرَ، خداوند بزرگ با دیگر خدایان نگهبان قلمرو مهردینان

در چنین توصیفی که مهریشت از سرزمین خاستگاه آیین می‌دهد، با یک سرزمین باشکوه آریایی روبه‌رو هستیم. سرزمینی با چراگاه‌های فراخ، رمه‌های فراوان، چوپانان و تیره‌سالاران کوشا و کشتی‌رانی‌های پرآمد و شد بر روی آمودریا و رودهای واحـه‌ی مرو. سرزمینی نیرومند و ثروتمند که توصیف آن را در یشت دهم می‌خوانیم. اما ناگهان این سرزمین مورد هجوم و تاخت و تـازی وحشـیانه قـرار مـی‌گیرد. مـردمی مـهاجم از سرزمینی بیگانه. توصیف هراس‌انگیز این هجوم کـه بـاکشـتار و خـونریزی مـهاجمان همراه است تا بند ۳۸ نقل شده است.

یک پیکار سخت در می‌گیرد. **میترا**، خداوند آن سرزمین با همراهان خود به رزم‌گاه درمی‌آیند. آنگاه وضع گونه‌ای دیگر می‌شود. میترا دشمنان را به‌دور می‌راند. **رَشنو** آنان را از سویی دیگر می‌راند. **سروش پاک** از هر طرف آنان را در هم مـی‌کوبد. مـهاجمان در برابر یاری سپاه آن سرزمین توسط خدایانِ شاه، نابود می‌شوند. در برابر بندگان مـیترا و خدایان همراه:

«اسب‌ها ازکشیدن بارهاشان سرباز می‌زنند. از جای خود بـه تـاخت پـیش نمی‌روند. مرد سوار به آماج خود نمی‌رسد. گـردونه‌ها بـاز پس مـی‌مانند (بـند ۲۰).»

خدای باد نیز از یاران میتراست و در میدان کارزار: نیزه‌هایی که از سوی دشمن مهر پرتاب شود، به هدف نرساند.

وِرِثْرَغْنَه (= بهرام) خدای شکننده‌ی ایستادگی [نیز در موردی داموئیش‌اوپَمَنَه] که در

6- Herman Lommel: *Die Gathas des Zaratushtra, Stuttgart, 1971.*
Lommel: *Kleine Schriften. Wiesbaden. 1978.*

دوران‌های بعد اهمیت ویژه‌ای می‌یابد به‌صورت و پیکر یک گراز (در نقوش کنایه‌ای میترایی و نقوش باستانی ایران، نقش گراز از اعتباری فراوان برخوردار است) با دندان‌های تیز، با چنگال تیز که به یک زنش دشمن را پاره کند، با پاها و چنگ‌ها و دُم و فک‌های آهنین از پیش میترا روان است[۷] و با دلیری و ضربت مردانه آنچنان دشمن را به خاک می‌افکند که به‌زودی استخوان‌ها و مغز و خون دشمنان میترا بر زمین می‌ریزد (بند ۷۲ ـ ۷۰).

میثْرَ، خدای بزرگ کیست؟

در سرآغاز یشت دهم و چند جای دیگر در همین یشت، این خداوند بزرگ آفریده‌ی اهورامزدا معرفی شده ـ اما این فقط تصور زرتشت یا از دست‌کاری‌های زرتشتی در یشت است برای زرتشتی مآب نشان دادن این خداوند و او را مادون اهورامزدا قرار دادن. کرده‌ی نخست یشت، یعنی هفت بند اولیه الحاقی و افزوده‌ی زرتشتی است. البته این کار درباره‌ی همه‌ی خدایان بزرگ دوران آریایی انجام شده است، چنانکه در همین یشت (بند ۷۰) **وِرِثْرَغْنَه** یا **بهرام** را نیز اَهورا آفریده | اَهورَدا‌تَه Ahurazâta معرفی کرده است.

از اهمیت و مقام **میثْرَ**، جای جای یشت دهم در شناخت واقعی او اشاره‌هایی نقل است. در بخش‌هایی اصیل و کهن جایی برای تردید نمی‌گذارد که او به راستی بزرگ‌ترین خدا شناخته می‌شد، و اهورامزدا را در این مرز و بوم کهن‌کاری نبوده است. او نیرومندترین سِویشْتَه Sevišta موجود در میان آفریدگان است. او «اَهورَ Ahura» یعنی سرور و آقاست (بند ۲۵). در جایی (بند ٦١) به‌عنوان لقب برای او واژه‌ی دامی داتِم dâmi-dâtem درحالت مفعول صریح می‌آید. به‌طور معمول این واژه را از ریشه‌ی دامی ـ داتَه dâmi-dâta به‌معنای آفریده می‌دانند و زرتشتی‌ها بی‌گمان هنگامی که این بند را

۷- در بند ۷۱ از یشت دهم، دو واژه‌ی آمَنَنْگهَ Âmanangha و ـ نَئیریَه ـ هانم وَرِتی - Nairya - hânm Vareti را نیبرگ «دین‌های ایران باستان، ص ۵۸» به‌عنوان دو ایزد یا خدای همراه بهرام، یعنی خدای دلیری و خدای «مردانه دشمن افکن» معرفی کرده است. اما مترجمان اوستایی آن را دو صفت برای «وِرِثْرَغنَه» یا بهرام دانسته‌اند. واژه‌ی نخست به‌معنی رشادت و دلیری ـ و دومی به معنی کسی که مردانه و با قهر دشمن را از پا درمی‌آورد. (ـ فرهنگ تطبیقی اوستایی، از نگارنده ـ واژه‌نامه‌ی وندیداد).

می‌خوانده‌اند همین گونه برداشت می‌کرده‌اند، اما گمان من (= نیبرگ) آن است که در اصل واژهٔ دامی ـ داتَ یعنی آفریننده بود و این لقبی است که در «وندیداد» (۳۵، ۱۹/۱۵) به اهورامزدا داده شده است. **میثْرَ** برای پیروانش خدای آفریننده بود.[8]

میترا به‌روشنی رابطه با جهان طبیعت را نشان می‌دهد. او از **آرِزَهی** یعنی کشور غربی می‌آید و به‌سوی **خْوَنی رَثَه** (خونیرَس) بالا می‌رود (بند ۶۷) و این همان قلمروی را می‌شناساند که این یشت به نام «سرزمین آریایی» می‌نامد. از فراز کوهستان **هَرا** پیش از خورشید جاودانی برمی‌آید و نخست، یعنی پیش از خورشید، بر بلندی‌های به زیور آراسته‌ی زیبا می‌نشیند (بند ۱۳)؛ پس از فرورفتن خورشید، میترا به سوی گِردی زمین می‌آید، سر و ته فراخ، گِرد و دورکرانه ـ زمین را لمس می‌کند و بر همه چیزهایی که میان

۸- نگارنده نیز در این زمینه، از دیدگاه مفهوم و شکل اصلی واژه بر این است و بی‌گمان میترا برای پیروانش خداوندگار عالی‌جناب و آفریننده بود. در اسطوره‌ها نیز با قربانی گاو، آفرینش را انجام می‌دهد، همان کاری که بعدها، به اهورامزدا نسبت دادند که با به‌وجود آوردن **گاو اِوَگدات** و مرگ گاو سامان یافت و این روشن‌ترین و قانع‌کننده‌ترین دلیل است. از سویی دیگر، به‌موجب مهریشت وی در میان خدایان، بزرگ‌ترین است. جهت آگاهی از اشکال دستوری ترکیب دامی ـ داتَ نگاه کنید (← وندیداد، واژه‌نامه، ذیل ترکیب مذکور، از نگارنده).

میثْرَ در واقع یک اَهورَ ـ می‌باشد، یعنی سرور و مهتر. **وِرِثْرَغْنَه** یک اهورا آفریده ـ اَهورَداتَه (بند ۷۰) می‌باشد (اَهورَ: *Benveniste / vritra et vritragan* ص ۴۹ ـ ۴۲) همان‌گونه که زمین «زَم **Zam**» یک اهوراآفریده می‌باشد (← مسأله‌ی تکوین، قِدَم و حدوث / ماهنامه‌ی چیستا، سال ۶۷ مقاله‌ی نگارنده، مهشاد رازی). در این گفت و گویی نیست که از زمان‌های پیش گرایشی دیده می‌شده است که **اَهورَه** را به‌ویژه به بالاترین خداوند پیوند دهند. در کهنه‌ترین سند آشکاری که ما از دین آریایی در آسیای پیشین در دست داریم، یعنی در پیمان‌نامه میان **سوبی لولیومه** Subbilu liuma پادشاه «هیتی‌ها» و **مَتی وزَه** **Mattivaza** پادشاه «میتانی» در سال ۱۳۸۰ پیش از میلاد ـ هر دو خداوند **میثْرَ ـ اورونه** **Mitra - uruna** به‌گونه‌ای در کنار هم قرار دارند که آشکار می‌کند ما با بازتابی از یک پیوند کهن که از هند شناخته شده است، یعنی پیوند **میترا ـ وَرونا** **Mitrâ-varunâ** سروکار داریم. به‌احتمال بسیار این یک صورت بعدی است از این پیوند که ما در بیت ثابت و تکراری میثْرَ ـ اَهورَه ـ بِرِزِنْتَه **Mithra - Ahura - Berezenta** می‌بینیم. در اصل «میترا. اَهورا. بِرِزَنتا» که یک بیت هشت هجایی کامل است، چنانکه همین بیت در «مهریشت»، بند ۱۱۳ و ۱۴۵ و بعدها در بسیاری جاهای اوستای نوین دیده می‌شود. معنی بیت «هر دو میثْرَ و اَهورَه‌ی بلند» است: بشود که هر دو، میثْرَ و اَهورَه‌ی بلند به یاری ما آیند» نام **وَرونا** در سراسر سنت ایرانی یکسره ناپدید شده است و به‌جای آن **اَهورا** نماینده‌ی بالاترین خداست که در زبان آریایی باستان فرمانروایی را با میترا تقسیم کرده بود (← دین ایران باستان، نیبرگ، ص ۹۷).

آسمان و زمین است می‌نگرد. میترا، خدای میانجی[9] است. بند ۹۵.

تردیدی نیست که میترا در درجه‌ی نخست خدای آسمان شب است که بـه زیـور ستارگان آراسته است (نظر نیبرگ، ص ۵۹) نـام او سـرور ژرف (رازآمـیز اَهودم. گوفِرِم Ahurem.gufrem) (بند ۲۵) است. لقب «گوفْرَ»، ژرف، رازآمیز ـ در وندیداد (۲۱/۱۳) برای ستاره‌ها نیز آمده است. این نظر را لقب‌های آیینی موجود او هم تأیید می‌کنند. او نمی‌خوابد (اَخْوَفْنَه Axvafna) و همواره بیدار است (جَغَئوروَ Jaqaurva): او هزار گوش دارد، ده هـزار چشـم، ده هـزار دیـده‌بان. او بـه اطـراف نگـران «پَـرِثو ـ وَئِـذَیَنَه paretho-Vaezayana» است و به همه‌ی کوه‌ها می‌نگرد. اینها نقطه‌های دید او «وَئِذَیَنا Vaezayanâ» هستند. هشت یار دارد که دشمنان او را جست و جو می‌کنند و راه‌هایی را می‌یابند که این دشمنان در آن راه‌ها قصد جان میترا را کرده‌اند (بند ٤٥).

در نخستین سپیده‌ی بامدادی میترا به پیکره‌های بسیاری درمی‌آید و از این راه تن خود را چون ماه تابان و زیبا بـه درخشش درمـی‌آورد، و چـهره‌اش مـانند ستاره‌ی **تیر** (**تیشْتْرْیَه** Tištrya) می‌درخشد (بند ١٤٣ ـ ١٤٢). اگرچه میترا بدین‌گونه با آسمان شب، با ماه آن آسمان، با ستارگان و سرخی بامدادی پیوند بسیار نـزدیک دارد، بسـتگی او بـا آسمان روز هم مورد تأکید است، هرچند در این‌جا این پیوند بسیار نامشخص و کم به‌نظر می‌رسد.

گردونه‌ی شکوهمندی که با چهار اسب کشیده می‌شود و میترا بر آن سوار است، بنابر توصیف‌هایی که شده، در بنیاد همان گردونه‌ی خورشید است (بـندهای ۲۵، ١٢٤، ١٣٦) اما به‌موجب بندهای ١٤٣، ١٤٢ پیداست که روایت کاستی دارد. چنین می‌نماید که میترایی که بر گردونه سوار است، درست مانند خورشید نیایش می‌شده و شکی نیست که میترا در همه جای ایران هم‌چون خدای خورشید، نیایش می‌شده است، ولی در اوستا این آسمان شب است که در سرود میترا نیایش به توصیف درآمده است.

نیبرگ توضیح می‌دهد که در تأیید نظر وی، **هرتل** Hertel و **مولتُن** Multon نیز به اینکه

۹- در ترجمه‌ی کتاب راز و رمزهای آیین میترایی نیز به تفصیل شـرحـی هست. در بـخش قـربانی گـاو، ضـمن پژوهش از فرقه‌ی **مَرقونیه** مطلبی هست که رسم قربانی کردن ویژه‌ی گاو داشتند و باور به اصل سومی در ثنویت به‌عنوان خدای واسط داشتند (ــ تبصرة العوام، ص ۲۱ ـ ۲۰/ الملل والنحل، شهرستانی، ص ۱۹۹).

باید میترا را خدای شب دانست همداستانند و پژوهش‌هایی ارائه کرده‌اند، اما کسانی دیگر چون **جکسون** بر همانندکه وی یک خدای خورشیدی است.[۱۰]

میترا یک خدای اجتماعی

در همین سیمای خدای آسمان شب است که این جنبه‌ی اجتماعی او به‌نظر می‌رسد. پیروان خود را زیرنظر دارد و آنان را می‌پاید و نگاهبانی می‌کند. به‌همین روش با هزارگوش و ده‌هزار چشمی که دارد، از دشمنان خود نیز غافل نبوده و آنان را نیز زیرنظر دارد. واژه‌ی **میثَر** یک اسم عام است به‌معنای پیمان و عهد. دشمنان او میثْرـدروج *Mithro-druj* نامیده می‌شوند. واژه‌ی **دروج** به‌معنای بی‌نظمی، نافرمانی و بیرون شدن از حدود قانون است؛ در برابر **آشَه** aša یا **ارت** Art که به‌مفهوم گسترده‌ی قانون و نظم است. میثْردروج کسانی هستند که قانون و نظم را رعایت نکنند. چنانکه گذشت (بند ۱۱۷ـ۱۱۶) او رشته‌ی پیونددهنده‌ی میان اعضای گروه‌ها و یکان‌های اجتماعی است که پایداری و نظم و بقای اجتماع بر آنها استوار است، یعنی: خانواده، قبیله، تیره، روستا، کشور و جز آن، وکسانی که برخلاف **میثْرَ** یعنی نظم و قانون رفتار کنند، «میثْرَ» را شکسته‌اند و کیفر می‌یابند. در فرگرد چهارم وندیداد، یک شأن از شئون این «نظم و قانون» عهد و پیمان به‌معنای عام آن است که دارای مراتبی است که هرگاه میان دو نفر از اعضای یکان‌های اجتماعی انواع پیمان و عهد استوار شود وکسی **مهرشکنی** کند، مجازات‌های آن تعیین شده است.[۱۱]

میترا به‌عنوان خدای پیمان، یک نماد و هستی بسیار کهن است. در مطالب گذشته اشاره شد که حدود ۱۳۸۰ پیش از میلاد از وی نام و نشانی داریم. در پیکره‌ی خدا و

10- Hertel : *Die Sonne und Mitra in Avesta* Leipzig, 1927, p. 187.
Multon: *Early Zoroastrianism,* p. 62
Jackson: *Zoroastrian Studies,* pp. 58

۱۱- ← وندیداد، متن و یادداشت‌های فرگرد چهارم، جلد اول، از نگارنده.
باید به این نکته نیز توجه داشت که مهرابه‌ها در سراسر اروپا، نمایش شب و جلوه‌ی ستارگان را بر طاق آسمان به مهردینان القا می‌کرد.

سرپرست عهد و پیمان = اَذَاُیَمنَه azaoyamna یعنی بی‌فریب است ـ دچار فریب‌خوردگی نمی‌شود، زیراکه او یَئُوخشتی وَنت yaoxštivant پر از «یَئُوخشتی» است، یعنی دارای زیرکی و افسونی برتر از طبیعت است، چندان‌که این صفت به او توانایی می‌دهد پیمان‌شکنان را براندازد و فریفتن او ناشدنی است (بند ۸۲) وکسی است‌که اَرش ـ وَچَنگه arš-vačangh یعنی راست سخن است و سخن اثربخش و افسونگر دراختیار دارد.

ازکوچک‌ترین یکان اجتماعی را می‌پابد و نگاهبان است تاگسترده‌ترین آن کشور و مملکت. در عنوان و مقام خدای زندگیِ به سامان و درست، او خانه را نگاهبان است و به‌تدبیر و خواست اوست‌که تیرهایِ ستونیِ (شاه تیر، تیر حمّال) برپادارنده‌ی خانه برجای استوار است. به چارپا،گله و مردم توانگری می‌بخشد (بند ۲۸) لقب ثابت او وُئوروگَئُویَئُوئی‌تی Vourugaoyaoiti است، یعنی سالار و دارنده و نگاهبان چراگاه‌های فراخ. او چراگاه‌ها را می‌پاید، چون نیایش شود آب‌ها روان می‌شوند. باران‌ها فرو می‌بارند. رویش و بالش پرنیرو و شکوفا می‌شود (بند ٦١). او فزونی و چربی، چارپا و فرمانروایی، فرزند و زندگی می‌دهد (بند ٦٥). هستیِ خوب، جان خوب، نام نیک، دانایی و خوشی می‌دهد. نظم درست، یعنی اَشَه aša (بند ۳۳) را اداره می‌کند. درگستره و مفاهیم و توصیف میترایِ اروپایی، همه‌ی این صفات و وظایف قابل ملاحظه است و به‌تصویر و نقش و قالب‌پذیریِ اسطوره‌های یونانی ـ رومی است‌که به‌نظر می‌رسد میترائیسم اروپایی، آیینی تازه است.

میترا و مراسم یَزشن، قربانی، خودآزاری و شلاق‌زنی، نیایش و پشتیبانی‌های او از پیروان.

میترا خداوند قربانی است و این برترین بخش آیین است. بی‌گمان با دست‌کاری‌های فراوانی که توسط موبدان در آن شده است و باتوجه به‌گاثاها، یسنای بیست و نهم که گِئوش اوروَن، روانِ آزرده‌ی گاو به درگاه اهورامزدا ناله می‌کند وگله و شکایت می‌نمایدکه ستم فراوانی به او می‌شود و در بخشی جداگانه، شرحی درباره‌ی آن هست ـ مراسم قربانی گاو حذف شده و از یَزِش‌های معمول زرتشتی در آن و به‌جای آن بهره‌برداری شده است.

خانه سالار، ویس پَت، زندپَت، دَهیوپَت، همه قربانی‌های خود و پیش‌کش‌هایشان را با دست‌های برافراشته به نیایش و درخواست اهدا می‌کنند (بند ۸۴ ـ ۸۳). انجام مراسم در این سرزمین ویژه، مخصوص به پیشوایان آیین نیست. فرمانده‌ی پدر سالار، خود ـ سرپرست مراسم قربانی خویش است. میترا خود در نیایش خداوندی دیگر که از وی یاد نمی‌شود، حضور دارد و در آن جایگاه می‌نشیند و مراسم را نظاره می‌کند. سرودهای ستایش را می‌شنود و آنها را به گَرُ ـ نمانَه *Garo-nmâna* یا خانه‌ی سرودهای آسمانی رهنمون می‌شود[۱۲] (بند ۳۲).

باید این نکته‌ی بسیار دقیق و مهم را به‌خاطر داشت که همانگونه که **کومُن** می‌گوید، آیین میترایی در مغرب زمین، این آیین راز و رمزها، همه‌ی مراسم و آداب و اسرار را با خود از ایران زمین همراه داشت، از قربانی کردن نمادین گاو تا مراسم شست و شو و تطهیر و آداب ریاضت و روزه و نوعی «چله‌نشینی» و به خود تازیانه زدن و قربانی پرندگان تا دام‌های بزرگ و مجالس سور و سماع و همسرایی و ترنم و پاکی و پارسایی و... در خود مهریشت، بنابر اهمیت و اعتبار فوق‌العاده‌ای که **میترا** داشت و **زرتشت** با احتیاط در گاثاها با وی و پیروانش مخالفت می‌کند، اما در دوران بعدی دین زرتشتی، موبدان از زبان **اهورامزدا** به **زرتشت** سفارش می‌کنند تا آداب ستایش و نیایش وی را از مراسم **سورِ زَور و هوم‌نوشی** و قربانی‌کردن و توبه و غسل‌های مکرر و شلاق‌زدن به خود انجام می‌دهند. در مراسم ویژه‌ای در روم، در دوران شکوفایی آیین میترایی، پیروان در ایامی ویژه و مراسمی خاص، گروهی یا به‌صورت نمایش در بیرون مهرابه‌ها و یا درون مهرابه‌ها ـ به شلاق زدن بر پشت و همسرایی‌کردن می‌پرداختند. بعدها در دوران کلیسا و مسیحیت، این رسم میان مسیحیان تا قرون میانه برقرار بود که در روزهایی ویژه، بعضی از کشیشان و یا... در حال همسرایی، به پشت خود شلاق زده و از کلیسایی به کلیسای دیگر و یا امکنه‌ی مقدسه می‌رفتند. کرده یا بخش سی‌ام مهریشت، بندهای ۱۲۲ ـ ۱۱۹ از این دیدگاه بسیار شایسته‌ی توجه است (← یشت‌ها، جلد اول، ص ۹۰ ـ ۴۸۹) **اهورامزدا** می‌گوید:

«۱۱۹ ـ مهر رابستای ای **سْپی‌تامه** (زرتشت). پیروان را بیاموز که از برای او

۱۲ـ ← بخش ترجمه‌ی مهریشت که در صفحات بعدی آمده است.

مَزدَیَسنان، از چارپایان خُرد و بزرگ، از مرغ‌های پرنده که با شهپر پرواز کنند، فدیه آورند (قربانی کنند).

۱۲۰ـ مهر نگاهبان و پشتیبان همه‌ی مَزدَیسنان پاکدین است. هوم نثار و نذر شده را باید **زوت** تقدیم نموده نیاز کند (بنوشد) و آن‌چنان سازد که مهر دارنده‌ی میدان‌های فراخ، کسی که او ستایش را به‌جای می‌آورد، خشنود و آسوده خاطر شود.

۱۲۱ـ از اهورامزدا پرسید زرتشت: چگونه باید ای اهورامزدا، مرد پاک‌دین از **زَوْری** که از روی دستور تهیه شده است استفاده کند و آن چنان سازد که مهر دارنده‌ی میدان‌های فراخ، کسی که او ستایشش را به‌جای می‌آورد، خشنود و آسوده خاطر شود؟

۱۲۲ ـ آنگاه گفت اهورامزدا: در مدت سه روز و سه شب باید آنان بدن خویش بشویند از برای کفّاره‌ی (گناهان) باید سی ضربه‌ی تازیانه آنان به خود بزنند. برای ستایش و نیایش مهر دارنده‌ی میدان‌های فراخ، در مدت دو روز و دو شب باید آنان بدن خویش بشویند از برای کفاره‌ی (گناهان). باید بیست تازیانه آنان به‌خود بزنند ـ برای ستایش و نیایش مهر دارنده‌ی میدان‌های فراخ. کسی نباید از برای من از این زَورها استفاده کند (بنوشد). درصورتی که...».

اینها صورت دست‌کاری شده‌ی مطالبی است که در بنیاد وجود داشته، اما صورت اصلی‌شان برای ما آشکار نیست. **زرتشت** در گاثا، با همه‌ی عوارض قربانی گاو و سماع و مستی و هوم‌نوشی مخالفت کرده است. مسأله‌ی **بَرِشنوم** و آن تطهیرهای دل‌آزار و وسواس گونه‌ی وندیدادی که موبدان وارد دین زرتشتی کردند، به زرتشت نیز مربوط نبوده است. چون مراسم تطهیر پیش از ورود به مهرابه‌ها، برای موبدان متشرع و متعصب مَزدیسنیِ زمان ساسانیان، مأنوس بوده است، نوعی جامه‌ی موبدی ـ مجوسی بدان پوشانده و با تحریف، مطالب اصیل میترایی راکه نتوانسته بودند با آن برخورد کنند، بدینگونه درآوردند (←وندیداد، جلد دوم، فرگرد ۹ـ۸، متن و یادداشت‌ها).

میترا به نیازمند پاک نهادی که به درگاهش با دست‌های افراشته به درخواست، یاری بخواهد ـ یاری می‌رساند: آهنگ این گله‌مند فرا می‌رود تا به روشنان فلکی برسد، به

پیرامون این زمین برسد و فراسوی هفت کشور زمین منتشر شود، چه آهسته بخواند (= خَفی) و چه آهنگ خود را در خواندن بلند کند (جَلی)، بند ۸۵. این باور پس از اینها برای سروش منتقل شده است (یشت ۱۳/۳، یسنا ۵۷/۱۰) و این سروش در آیین زرتشتی متأخر بخش بزرگی از وظایف میترا را به‌عهده می‌گیرد. بسیاری از شواهد اشاره دارند براینکه پیکره‌ی سروش هم‌چنین در باورهای مردم دیگر، و به‌ویژه در باورهای مردم یهود راه یافت.[۱۳] به‌ظاهر غیرمستقیم این موردی که از آن یاد می‌شود، از مهریشت بر قطعه‌ی سیراخ بیت ۳۵/۲۱ تأثیر گذاشته است: نماز مستمندان از ابرها گذر کند، و تا بدان‌جا نرسد، بس نکند تا آنکه برترین آن را بشنود. از این بیت تشبیه که از ابرها گذر کرد، بعدها در سرود هم‌سرایان کلیسای انجیلی راه یافته است. در این‌جا باز این نکته که **پلوتارک** به‌روشنی از میترای میانجی یاد کرده است، به‌اهمیت مهر میانجی پی می‌بریم. میترایی که میانجی میان انسان و خداست. **سروش** است. واسط میان دو گوهر همزاد، آسمان و زمین، تاریکی و نور است.

میترا از سویی نگاهبان همیشه بیدار همه‌جانبه برای پیروان خود می‌باشد (بند ٤٦). اما از دیگر سو «کیفررسان» نیز هست. همه‌ی پیمان‌شکنان را به مجازات می‌رساند. او یک کیفردهنده‌ی سخت، **آکَتَرَ** akatara هست. در انجمن‌های میترایی، کسانی که قانون‌های او را شکسته‌اند، به خشم وی گرفتار می‌شوند. باید توجه داشت که یکی از ارکان مهم در انجمن‌های میترایی، برای آنانی که به محرم بودن و درجات سلوک رسیده و عضو بودند، حفظ قوانین و اسرار یکی از امور واجب بود که سرپیچی از آن مجازات‌هایی در پی داشت. در عرفان هم که بعدها بر مبنای مراتب و باورها و مراحل هفت‌گانه‌ی آیین میترایی بنیاد یافت، بر حفظ اسرار تأکیدهای فراوانی شده است که در

۱۳- مقایسه کنید با:

W. Bousset: Die Religion des Judentums im Späthellenisti schen zeitalter 3. Aufl. Tübingen, 1926, p. 496

در آن جا سخن از چند پدیده‌ی پنهان است. ولی بی‌گمان **سروش** بر روی باور داشت یهودی از فرشته‌ها اثر گذاشته است، به‌ویژه فرشته‌های **رافائل** و **جبرئیل** که این دومی در اسلام از ملائک و بزرگ‌ترین مَلک یا فرشته‌ی میانجی وحی است. (دین‌های ایران باستان، نیبرگ، ص ۴۴۱).

جای خود شرحی هست (بند ۲۶).

از سویی دیگر باید توجه داشت که در مهریشت، در توصیف **میترا**، بدون هیچ‌گونه تخفیف و زشت شمردن، لقب «اَکَه aka» برای وی آمده است به‌معنیِ سخت، استوار (کینه‌جو و مجازات‌کننده‌ی سخت «اَکَتَرَ»). اما در گاثاها این صفت تنها برای نیروی پلیدی، بد و زشت و زیانکار مطلق کاربرد دارد (هات ۳۲ بندهای ۳، ۵، ۱۲ ـ هات ۳۳ بندهای ۲، ٤ ـ هات ٤۳ بند ٥ و...) به‌صورت «آک» در فارسی باقی مانده است، **سوزنی سمرقندی** گفته:

آ کی نرسید بر تو از من   صد بار مرا زتو رسد آ ک

این صفت در نام **آکوانِ دیو** به موجب شاه‌نامه باقی مانده است. در یسنا هات ٤۷ بند ٥ ترکیب اَکَه مَنَنگهْ *Aka-manangh* به‌معنی منش بد و زشت، که در پهلوی **آکومن** Akuman به‌معنی بدمنش، زشت سیرت، زیانکار، برای اهریمن و عناصر شرّ آمده است (← واژه‌نامه‌ی وندیداد، ذیل همین واژه‌ها) درحالی که به‌موجب گاثاها (یسنای ۲۹ و مواردی دیگر) تعارضی میان **اهورامزدا** و **زرتشت** و **میترا**، بدون یادکرد نام وجود دارد. از دیگرسو، چنانکه ملاحظه شد، برای میترا (بند ۲٦) به‌عنوان یک صفت مشخص نقل شده است، اما در زبان زرتشت به‌شکل ناسزا و صفتی منفی آمده، و چنانکه اشاره شد، تنها در این مورد نیست که میثْرَ همچون بُن پلیدی نیز در این جهان شناسانده می‌شود.

میترا خدای جنگ، برخوردهای زرتشت و انجمن گاثایی با میترا و انجمن‌های میترایی

در ویژگی‌هایِ میترا، به موجب مهریشت، آنچه که به عنوان یک مشخصه‌ی نمایان‌تر جلوه‌گر است، جنبه‌ی جنگی اوست، یک خدای جنگ. لقب همیشگی او ویاخنَه Vyâxna می‌باشد. **بنونیست** در پژوهشی که ارائه کرده[۱۴] برای این واژه معنای «از آنِ جنگ» را پیشنهاد کرده است، از آنِ نبردگاه ـ نه به معنای «سخنور» که به طور عموم به پیروی از **بارتولومه** گزارش می‌کنند. مردم هنگام درخواست نیرو برای اسب که چارپای

۱۴- وریترَه و ورثرغنه *Vritra et Vrethraqna*، ص ۴۴، یادداشت ۳.

ویژه‌ی جنگیِ آریائیان است به سوی او نیایش می‌کنند[15] (بند ۱۱). میترا جنگ را دوست دارد و آن را برمی‌انگیزد ـ و باید نیز همین گونه باشد. در بسیاری از اشاراتِ مهریشت، این قابل تشخیص است. اما بازهم نکته‌ای در مخالفتِ سخت و استوار زرتشت با آیین میترایی، که اشاره شد درگاثاها مواردی بسیار می‌توان یافت، اما به موجب نفوذ و اعتبار این آیین، هیچ گاه آشکار از آن سخن نمی‌گوید، بلکه به اشاره و قرینه یاد می‌نماید.

در یکی از اسناد زرتشتی که در بند ۲۹ مهریشت آمده، می‌خوانیم: **تو هم پلیدی (زشتی ـ اَکَه) و هم بهترین، وَهیشتَه برای سرزمین‌ها و مردم هستی، زیرا که تو ای میثرَ سرور آشتی و ناآشتی برای سرزمین‌ها هستی.** هرگاه در گاثاها، یسنای ۴۸ بند ٤ بنگریم، **زرتشت** را در حال تعارض و کش مکش بر سر این توصیف و اندیشه می‌یابیم:

«آن کس که مینش [خود را] گاه بهتر و گاه بدتر می‌کند، ای مزدا، او دَئِنا را [هم] در گفتار و کردار [چنین می‌کند]. اکنون او از گرایش خود، پنداشت خود و باور خود پیروی می‌کند ـ در پایانِ کار، او کنار «جدا» خواهد ایستاد در شهریاری خْرَتوی تو (یعنی آن جا که خرد تو فرمانروایی می‌کند)»[16]

این جا پیامبر هشدار ملایمی به یاران نوین خود می‌دهد، هشداری که معنای گسترده‌تری دارد تا آنچه از خود واژه‌ها به طور مستقیم دریافت می‌شود. این دوگانگی در میترا، به موجب جنبه‌ی میانجی بودن وی نیز به گمان قابل توجیه می‌تواند باشد. چون میترا خدای واسط میان خیر و شر، اهورمزد و اهریمن، روشنایی و آسمان که قلمرو اهورامزداست و منطقه‌ی فرودین و تاریکی که قلمرو اهریمن است می‌باشد و چون **وَیو** Vayu به موجب یشت نوزدهم نه آنکه واسط و میانجی است، بلکه بر هر دو نیز مسلط است و ویژگی هر دو را لاجرم واجد است.

برای هر پژوهنده‌ای، بند ۲۹ مهریشت، و بند ٤ از یسنای ٤٨ یا شرحی که درباره‌ی واژه‌ی اکه ـ اَکَتَرَ در آیین میترایی و گاثایی گذشت این گمان را روشن‌تر می‌کند که زرتشت به تدریج که موقعیت مطمئن‌تری پیدا کرده، با آیین میترایی سخت‌تر در افتاده

۱۵- دین‌های ایران باستان، ص ۶۲.

۱۶- دین‌های ایران باستان ۲۴۲ ـ ۲۴۱.

است. در یسنای ۲۹ به روشنی و اشارات گاثایی درباره‌ی مراسم قربانی گاو و سماع و باده نوشی و ... همه در تأیید همین نظر است.

چنین می‌نماید که این بند (یسنا ٤٨/٤ چیزی جز هشدار به مردم بی‌تصمیم، که به طور طبیعی باید در همین تیره‌ای باشند که پیروان میترا به شمارند چیزی را بازگو نمی‌کند. لحن زرتشت در این گاثا، تهدیدکننده است. آشکار است در دورانی است که پیروانی یافته و نیرویی و پشتوانه‌ای دارد. اما هدف از این یادآوری، چیزی ژرف‌تر است. در یک انجمن میترایی، ناگزیر باید به یاد داشت که خدای میترا در عین حال «بد و بسیار خوب / اَکَه، وهیشْتَه» است (یشت ۱۰/۲۹)، نیز میترا یک انتقام جوی بسیار بدی ـ یا سختی است که این دومی ترجمه‌ی مناسب‌تری است، اما در کاربرد زرتشت، واژه به معنای بدی و زشتی است «اَکَتَرَ». زرتشت می‌تواند به گونه‌ی گسترده‌ای خود را با بینش‌ها و بیان‌های دوستان تازه سازگار کند. اما در یک نکته او سازش ناپذیر است: این نمی‌شود که آدمی هم خوب باشد و هم بد. هر کس که چنین است، او «دَئِنا daenâ» را ـ این جا بی‌گمان به معنای «انجمن دینی»، ـ هم بد و هم خوب می‌کند و بدین گونه به راه‌های خطرناک می‌افتد. شاید برای یک آن مطبوع باشد که کسی از عقیده‌ی شخصیِ خود پیروی کند، اما پایان‌کار تیره بختی خواهد بود. میترا در این جا هم چون کسانی که او را باور دارند محکوم می‌شود. این بند، قطعه‌ای استادانه است از یک جدال ملایم ولی در عین حال مؤثر در برابر بینش مرکزی دینی ـ باید توجه داشت به ویژه واژه‌ی «دَئِنا» به معنای «به کنار، جدا شده» که به طور قطع از روی خواست واژه‌ی نامعین و نوسان‌دار به کار رفته است.

میترا با شکوهی بسیار به عنوان یک شهریار بر گردونه‌ی خود می‌تازد. او سوار بر گردونه، از جایگاه و خانه‌ی آسمانی خود، یعنی گَرُنمانَه/ گروتمان آشکار شده و در حالی که خود و گردونه‌اش با همه‌ی سلاح‌ها و جنگ ابزارهای کارساز آراسته است، درخشان و زرین ـ در آسمان روان می‌شود. گردونه‌ی وی را چهار اسب سفید می‌کشند که بسیار تیز تک بوده و با خورش‌های آسمانی و مینوی پرورده می‌شوند. در توصیف این اسب‌ها بیان با شکوه و شاعرانه‌ای به کار رفته. اسب‌هایی نامیرا و با زیورهای فراوان که بر دو دست و دو پا دارند. گردن بند، لگام و یوغ‌های زرین، آنها را با هم پیوند کرده. میترا خود

دارای یک «فْرَشْنَه Frašna» یا جنگ ابزار ویژه‌ی سیمینی است با یک سپر زرین ـ و گردونه را با تازیانه به تاخت در می‌آورد. او سالار و بزرگ «ویس Vis» یا تیره و قوم است، یک «ویس پَتِ» نیرومند و جنگاور (بند ۱۱۲) که دارای هزار کمان است با زه‌هایی استوار از «گَوَشْنَه» Gavasna[۱۷] (جانوری است، شاید گوزن که از روده‌اش زه می‌ساخته‌اند، فرهنگ نام‌های اوستا، زیر همین نام، جلد دوم) و هزار پیکان که با پر کرکس آراسته است با ناوک‌های زرین، و شاخه آهنین که با شتاب نیروی خیال به هدف می‌رسند، یک هزار نیزه‌ی برّانِ دور پرّان، یک هزار تبرزین دو دَم، یک هزار خنجر، یک هزار گرز آهنین، یک گرز ویژه‌ی سبکِ دور پرتاب زرین ـ با یک سدگل میخ و یا یک سد تیغه‌ی برّان ـ جنگ افزاری بسیار کارآ، که به سوی دیوان پرتاب می‌شود (بند ۱۳۲ ـ ۱۲۸). میترا مظهر و سیمای با شکوه تیره است که در جنگ و سلاح بی‌بدیل می‌باشد.

خدایان همراه و یاور میترا «فْرَوَشی‌ها».

در بخش‌های دیگر، از خدایان پیرامون میترا شرح و پژوهش‌هایی آمده است. در کتاب راز و رمزهای آیین میترایی[۱۸] نیز از دیدگاه تغییر نام‌هایی که خدایان ایرانی در مغرب زمین پیدا کرده‌اند، گزارش‌هایی هست. در این جا شرحی مستند ارائه شده که کاستی‌های موارد بیان شده را تکمیل نماید.

در بند ۱۰۰، نقل است: «در سوی راست او **سْرَئوشُو ـ آشیُو**،... و در سوی چپ او **رَشنوی** بلندِ برومند... در بند ۱۲۶ ملاحظه می‌شو که **رَشنو رَزیشْتَه** rašnu-razišta یعنی «رشنو که دادگرترین» است، چون خدای موکل بر **وَرَنْگَه** Var/varangh که خدای ناظر بر اجرا و مراسم سوگند ایزدی است، در طرف راست میترا می‌تازد و از سوی چپ او **چیستا** Čistâ ایزد دانش رازآمیز و اسرار قرار دارد ـ و پیرامون او را از هر سو آب و گیاه و

۱۷– فرهنگ واژه‌های ایران باستان، بارتولومه، ستون ۵۱۰. زند اوستا، جلد دوم ـ دار مستتر، ص ۴۷۶.

۱۸– **فرانتس کومُن** راز و رمزهای آیین میترایی ـ ترجمه‌ی نگارنده، نیز از همین مؤلف «یادواره‌ها و متون درباره‌ی راز و رمزهای میترایی، جلد دوم ـ ترجمه‌ی نگارنده. چون نخستین کتاب مذکور در کار چاپ است، شماره صفحه جهت ارائه مقدور نشد.

فْرَوَشیِ‌های مردانِ اَشَه فرا گرفته‌اند[۱۹]».

دقت در توصیف و صفت‌هایی که کاربرد دارد، و جایگاه خدایان همراه، چنانکه در جاهای دیگر نقل شده، اهمیت بسیاری دارد در مقایسه و سنجش این خدایان از سویی با خدایان یونانی ـ رومی که جانشین شده‌اند، و از دیگر سو، برای پژوهش‌گران دین زرتشتی که دریافته شود چگونه در اصلاحات زرتشتی، و بر مبنای نگرش کاملاً منفی زرتشت نسبت به میترا و آیین میترایی ـ وظایف و صفات و ویژگی‌های میترا را میان ایزدان همراه تقسیم کرده و در مثل خود سروش به طور مشخص جانشین میترا شده است.[۲۰]

یشت سیزدهم که یکی از کهن‌ترین یشت‌ها، و مضمون آن معطوف است به یکی از دیرینه‌ترین باورداشت‌های بشری ـ در مطالعه‌ی دین قدیم ایرانی از ارزش والایی برخوردار است. یشت‌های کهن و اصیل، با حذف افزوده‌های زرتشتی که آن را مخدوش کرده است، هر یک نمایانگاه و جلوه‌ی یکی از آیین‌های باستانی ایرانِ پیش از زرتشت است. یشت پنجم یا **آبان یشت**، آیین پرستش بزرگ مادر، یشت سیزدهم، آیین پرستش ارواح پاک نیاکان، یشت دوازدهم یا رَشن یشت آیین باورداران خدای سوگند و مراسم «وَرَنْگَه Varangh» یا آزمایش ایزدی[۲۱]، یشت نوزدهم آیین فرّ ـ یا ـ خْوَرِنَه، یشت هشتم موسوم به تیشتْرَیَه یَشت آیین‌های نیروهای طبیعی و آسمانی، یشت چهاردهم بهرام یشت درباره‌ی **وِرِثْرَغْنَه** خداوند جنگ و ... این، آیین‌هایی در سرزمین‌هایی نزدیک به هم از **ایران ویج** داستانی و سرزمین‌های زیر دریاچه‌ی آرال و پیرامون سیر دریا و آمودریا به

19- *dašinem. he... sraošo ašyo...*
vairyastârem. he... rašnuš. berezo.yô.
amavâw vispem.he... yâw.âpo.yâwsča.
urvarâw. ašaonânm. fravašayô.

۲۰- در بخش چهارم در این زمینه شرحی هست و در آن جا ملاحظه می‌شود که بنابر پژوهش برخی از صاحبنظران، «وُهومَنَه» یا بهمن جانشین است. در این جا لازم به اشاره است که برخی پژوهشگران، چون **دوشن گیمن** تا اندازه‌ای و **زینر** کاملاً با نظر نیبرگ مخالف هستند، در صورتی که کسانی دیگر چون **ویدن گرن** و **ویکاندر** این تعارض زرتشت را با آیین میترایی، چون **لومل** درست می‌دانند.

۲۱- فرهنگ نام‌های اوستا، جلد سوم ـ ذیل عنوان «وَر ـ آزمایش ایزدی».

سوی جنوب (← وندیداد، فرگرد یکم) گسترده هستند که آریاییها اغلب ـ در قبایل گوناگون و تیره‌های مختلف، همه را قبول داشتند، اما در هر جایی ـ یکی شاخص بود.

فْرَوَشی‌ها، ارواح نیک و توانای گذشتگان و نیاکان است. طبیعی است که یاوران میترا هستند. **میترا** خداوندگار آفریننده و توانا، نیازمند همکاری آنان است تا آب و گیاه و چارپا را که آفریده، نگهبان باشند. در میدان‌های کارزار، به پیروان و مؤمنان یاری رسانند. نژاد و نسل را حفظ کنند. زمین و آسمان و افلاک را به قرار و مدارشان نظم و سامان بخشند. در امر تولید مثل یار و یاورشان باشند و... یشت سیزدهم یکی از زیباترین، رساترین و گسترده و بلندترینِ یشت‌هاست و سپاه کارآمد این فْرَوَشی‌ها، در رکاب و التزام و همراه میترا هستند. همه‌ی اینها درکنار خداوندی که **گاو نخستین** را قربانی می‌کند تا همه‌ی آفرینش را هستی و شکل و نظام بخشد، درکنارش قرار دارند. در پژوهش، این نظر قابل دفاع هست که قربانی کننده‌ی گاو نخستین و نمادِ طبیعت و هستیِ آن، همان آفریننده‌ی گاو است و این مورد در بخش قربانی کردن گاو مطرح است.

فْرَوَشی‌ها پیرامون و همکار بزرگ یا مهتر خدایان بوده‌اند، چون **میترا و اهورامزدا**. یا در یشت سیزدهم نام اهورامزدا (= شکل کهن و آریایی آن ـ **میترا وَرونا**) جانشین میترا شده است که احتمال آن بدون دلایل استوار قابل قبول نیست. در یشت سیزدهم نیز فْرَوَشی‌های اَشه، پیرامون اهورامزدا هستند و اهورامزدا می‌گوید: از فرّ و شکوه و نیروی آنان است که من این آفرینش مادی را نگاهداری می‌کنم و با یاری آنهاست که توانایی یافتم چنین کنم.

به هر حال، همین فْرَوَشی‌ها، با آب و گیاه و زمین و آسمان که بدانها استوارند ـ همسان از یاران میترا به شمار می‌روند. فشرده‌ای از مواردی را که اهورامزدا می‌گوید و برای زرتشت اعلام می‌دارد که یاری‌های فْرَوَشی‌هاست به موجب یشت سیزدهم نقل می‌شود. باید توجه داشت که میترا خود از خدایان هدایت کننده‌ی ارواح و از داوران جهان پسین بوده و با این ارواح پاک و طیبه و نیرومند که متعلق به جهان اَشه هستند سر و کار مستقیم دارد. اهورامزدا به زرتشت می‌گوید:

«... از شکوه و فرّ آنهاست (= فْرَوَشی‌ها) که آسمان را درخشان و روشن در بلندی است و زمین را این جا ازهمه سو مانند یک خانه فرا گرفته است نگاه

می‌دارم... (بند ۲).

از شکوه و فرّ آنهاست که من زمینِ فراخ و بزرگ، آفریده‌ی اهورایی را این جاگسترده نگاه می‌دارم... (بند ۹).

اگر فْرَوَشی‌های سخت، که از آنِ جهانِ اَشه هستند ـ مرا یاری نمی‌کردند، در این جا من مردم و چارپا، که بهترین گونه‌ی هستی هستند نداشتم؛ نیرو از آنِ دروج (بی‌نظمی، هرج و مرج) بود، زورمندی از آنِ دروج بود، جهان اَستومند از آنِ دروج بود (بند ۱۲).

از شکوه و فرّ آن‌هاست که **آب‌ها** به تندی در چشمه‌های پایان‌ناپذیر روانند، از شکوه و فرّ آنهاست که **گیاهان** از زمین در کنار چشمه‌های پایان ناپذیر می‌رویند، از شکوه و فرّ آنها است که بادهایی که در ابرها کشیده می‌شوند، در کنار چشمه‌ها می‌وزند، از شکوه و فرّ آنهاست که زنان به فرزندان بارور می‌شوند، از شکوه و فرّ آن‌هاست که اینان به آسانی می‌زایند، از شکوه و فرّ آنان است که پسران بهره‌ی آنان می‌شوند؛ از شکوه وفرّ آنان است که یک مرد برای رزمگاه زاییده می‌شود و در آن رزمگاه سخن خود را ارزش‌مند تواند کرد...، از شکوه و فرّ آنان است که خورشید در آن بالا راهِ خود را می‌پیماید، از شکوه و فرّ آنان است که ستارگان در بالا راه خود را می‌پیمایند (بند ١٤). سراسر زندگی مردم، خوشی و نیروی آنان و همه‌ی نظم جهانی هم، بر پایه‌ی روان نیاکان گذاشته شده است.»

در گاثاها، واژه‌ی **فْرَوَشی** با این گستردگی و شمول دیده نشده است. بدون گمان باور داشتِ راستینِ فْرَوَشی ـ در زادگاه انجمن میترا شکل گرفته و اوستا آن را از همین جا به وام گرفته است. اینگونه باورها، میان اغلب اقوام جهان به گونه‌هایی متفاوت رایج است.

سراسر یشت بلند فْرَوَشی‌ها که ۱۵۸ بند است، سرشار است از این گونه یاری‌های ارواح نیک نیاکان. اینان در جنگ، در کنار مردان پاک و سپاه باورداران هستند که آنان را گرامی می‌دارند. در جنگ بر ضد دشمن، پیشاپیش سپاه پیروان به صف آنان زده و نابودشان می‌کنند. از شکوه و فرّ آنان است که همه‌ی نظام خوب و راستین، به گردش است. در بزرگ‌ترین جشن آریاها که در بهاران، آغاز بهار برگزارمی‌شد، در جشن

فروردگان، به زمین آمده و مورد تکریم و پـذیرایـیِ شـایانِ پـیروان و بـازماندگان قـرار می‌گرفتند. بدین‌گونه هستیِ مـینوی آنـان، بـه‌گـونه‌ای تـجسم روحـانی مـی‌یافت (← گاه‌شماری و جشن‌های ایران باستان، بـخش نـوروز و جشـن فـروردگان و فـرودُگ، از نگارنده). این باور کهن و اصیل هنوز از پس سده‌هایی دراز، در رسم‌ها و باورهای رایج زمان ما آشکار و برجاست:

«از شکوه و فر آنان است که یک مرد انجمنی و سخنور (جنگاور) زایـیده شود (بند ١٦). از شکوه و فرّ آنان است که بتواند با نفوذ سخن گوید و در مناظره، طرف را مجاب نماید.

از شکو، و فرّ آنان است که در جنگ‌های سخت، بـهترین یـاری دهـندگان هستند...(بند ١٦).

کسی که در طول زندگی از فْرَوَشی‌های اَشه خوب پذیرایی کند، خـواه یک شهریار کشور یا... هر کسی که باشد ـ هر گاه از میترا دارنده‌ی میدان‌هـای فـراخ خوب فرمانبرداری کند، از پیروزمندترین شهریاران گردد(بند ۱۸).

هر گاه کسی در هنگامه‌های خطر که گرفتار راهزنی بشود، یا در جـنگ کـه درماند و به یاری نیاز داشته باشد، فْرَوشی‌ها را به یاری بـخواهـد، بـه یـاری‌اش خواهند شتافت (بند ۲۰) آنان یاری خواهان را یاری می‌رسانند، نیازمندان را نیاز روا می‌کنند، رنجوران را تـندرستی مـی‌بخشند (بـند ٢٤). فْـرَوشی‌ها آن چـنان جنگاورانی هستند که در میان سپاهیان، نیرومندترین می‌باشند و در پیش سـپاه پیروان می‌تازند و جنگ ابزارها به آنان کارگر نمی‌افتد (بـند ٢٦) و آنـان را در هنگامه‌های مورد نیاز باید به یاری خواست (بند ۲۷) آنان نیرومند، دلیر، چاره ساز، جنگاور، ترساننده‌ی دشمن، شکننده‌ی ستیز بـدخواهـان مـی‌باشند (۳۳ـ ۳۲).

چنان‌که اشاره شد، گاه هستی مینوی‌شان عینیت و تجسم می‌یابد. دارای کالبد باگهر و زیبا و روان شریف هستند (بند ٤٠) به کسانی فرّ و بزرگی و کامیابی می‌بخشند که مراسم ستایش و نیایش‌شان را برگزار می‌کنند (بند ٤١). جایگاهشان در آسمان است و هر گاه با مراسم ستایش و یَزشن، به یاری خواسته شوند، از آسمان با شـتابنده‌ترین حـرکت و بـه

هنگام برای یاری فرود آیند (بند ۴۲). کرده یا بخش ۲۲، بندهای ۴۸ ـ ۴۵، دربارهٔی جنگاوری و جنگ ابزارهای کارآ و درخشان آنان است. آن چنان با مفاهیم و باورداشت‌ها و بنیادهای مهریشت و انجمن‌های میترایی، نزدیک و با جمله‌ها و اصطلاح‌های همانند مطالب نقل شده است که بی‌گمان، یشت سیزدهم را از یشت‌ها و سرودهای میترایی می‌شناسند. آنچه میترا بخشاینده است، فْرَوَشی‌ها هم در صورت درخواست می‌بخشایند. آنان با جهان پسین در ارتباط هستند و میترا هم. آنان مفهوم گرانبار **سَئوشْیَنْتَه** را در خود دارند، که میترا خود **سوشیانش** است.

رَشنو، خدای سوگند و آزمایش ایزدی

«رَشنِ برومندِ بلندلا» که در گروه یشت‌های کهن، یشت دوازدهم به نام اوست. در گروه سه گانه‌ی: **میترا، سروش، رَشن**، پیوستگی منطقی و درستی برقرار است، چنانکه پیرامون آنان را **فْرَوشی‌ها** فرا گرفته‌اند. **سروش** در سوی راست میترا، و **رَشن** در سوی چپ سوار است. میترا خدای عهد و پیمان است. رَشنوی همراه و یاور او، خدای سوگند و آزمایش ایزدی یا **وَرَنگْه** Varangh می‌باشد. هرگاه به نام میترا قَسَم و سوگند خورده شود[۲۲]، و بدان سوگند عمل نشود، و پیمان شکن خواهان اجرای مراسم «وَرَه» یا آزمایش آتش یا انواع دیگر شود، در صورت پیمان شکنی، از سوی رَشنو در آزمایش، داوری می‌شود.[۲۳]

در یشت دوازدهم هر چند به صورت ناقص و با افتادگی و مخدوش به ما رسیده است، اما دارای نکات بسیار جالب و شایان توجهی است.

سوگند یا وَرَنگه در زندگی اجتماعی ـ سیاسیِ ایران باستان نقش گسترده‌ای داشته

۲۲- **سوگند** در اوستا «سَئُوکَنْتَه» Saokanta که به احتمال سوده‌ی گوگرد و یا چیز دیگری بوده است که آن را در آب حل کرده و دو طرف مدعی در پیمان شکنی می‌نوشیده‌اند و بر اثر حالات و عوارض حاصله در «اورْوَثا» Urvathâ یا انجمن سوگند، استاد سوگند که به احتمال تْکَئِشَه tkaeša نامیده می‌شد، به نام رَشنو، حکم صادر می‌کرده است. اصطلاح سوگند خوردن از این رهگذر بوده که تا به امروز دوام آورده است.

۲۳- برای آگاهی‌های گسترده، به مقاله‌ی نگارنده در ماهنامه‌ی چیستا، با عنوان **وَرَنگه** و ذیل همین نام در جلد سوم فرهنگ نام‌های اوستا نگاه کنید.

است.[۲۴] این مراسم و سنت، یک داوری و امر قضاییِ خدایی است که خداوند در میان دو مدعی یا دو گروه متخاصم، رای خود را صادر می‌کند و یکی از دو طرف دعوی یا یک گروه از دو دسته‌ی دشمن را بر حق اعلام می‌نماید. قضاوت خدایی، توسط رابط و نماینده‌ی وی بیان و صادر می‌شود. چنین مراسم و باوری در ایران ریشه‌ای کهن داشته و میان بسیاری از اقوام و ملت‌های دیرینه روزگار نیز وجود داشته است. در گاثاها نیز از این رسم اشاره‌هایی وارد است. انواع سوگند تا سی و سه نوع به موجب دینکرد برشمرده شده که در این یشت از چهار نوع آن شرحی هست. «وَر» یا آزمایش ایزدی در دو نوع سرد و گرم تقسیم شده است. **وَرِ آتش** از همه مشهورتر است. به موجب یشت دوازدهم، **رَشنو** میان گروه‌های جنگاوری که اختلاف داشته باشند، قضاوت می‌کند. بی‌گمان هرگاه امر **وَر** و داوری ایزدی، میان گروه‌ها باشد، نماینده‌ای از هر گروه دست به آزمایش می‌بَرَد، مانند گرفتن چیزی گداخته و سوزان، یا برخورد و تماس بدن با فلز گداخته، آشامیدن مایعی زهرآگین و مانند آن. هرگاه آزمایش شونده در این مراسم آسیبی نمی‌یافت، بی‌گناهی او اعلام می‌شد.

یشت دوازدهم آگاهی‌های پراکنده‌ای از شکل کهن مراسم در بر دارد. چون این یشت، تکه‌هایی بیش از آن به ما نرسیده، متأسفانه آگاهی‌های ما درباره‌ی **رَشنو** و مراسم وَرَنگَه کافی نیست. اما آنچه که مهم است، محیط و سرزمین رَشنو، یک محیط میترایی است. **میترا** جنبه‌ی مشخص خدایِ عهد و پیمان را دارد. واژه‌ی عام **میثْرَ** خود به معنای پیمان است که در اوستا بارها از آن یاد شده. در وندیداد، فرگرد چهارم درباره‌ی میثْرَ یا انواع عهد و پیمان است. هر کس که مهر دروج باشد، یعنی به نام میترا سوگند دروغ یاد کند و پیمان بشکند، به سختی مجازات می‌شود. به همین جهت رَشنو، خدای سوگند و آزمایش ایزدی در سوی چپ میترا (بند ۱۰۰) و گاه در سوی راست وی (بند ۱۲۶) قرار داشته و همراه خداوند است.

به موجب یشت دوازدهم آگاهی‌هایی هست. انجمن سوگندی که به این دعاوی رسیدگی کرده و نظارت بر «وَرَنگه» با آن بود، **اورْوَثا** Urvathâ نام داشت. واژه به صورت

۲۴- وندیداد، جلد اول ـ فرگرد سوم؛ متن و یاداشت‌ها.

جمع است: برگزیدگان که صورت مفرد آن «وْرَثَه Vrathâ یعنی برگزیده. اینان یاران آزمایش ایزدی بودند. واژه‌ی «اورْوَتی urvati (یشت ۱۰/۳۳) یک واژه‌ی میترایی است به معنای پیمان. در این زمینه واژه‌ی «اورْوَتا urvatâ» نیز (یسنا ۳۱/۷) در گاثاها با مراسم آزمایش آتش و «وَر» پیوندی دارد که به شرح بلندی می‌کشد که جای مناسبی برای آن نیست.

به نظر می‌رسد که واژه‌های «رازَرْ râzar ـ رازَن râzan راشْن، رَشْن râšn - rašn» یا همین انجمن سوگند، از انجمن‌ها و تشکیلات فرعی و رازآمیز میترایی سرچشمه گرفته باشد. راشَن، رَشن ـ خود تداعی نام خدای **رَشنو** را می‌کند. **هرتل** Hertel بر آن است که واژه‌ی رَخْشْنو raxšnu، به معنی نگاهبان یانگاهدارنده، صورت نام رَشنو است که خداوند سوگند و ـ وَرنگه بوده است هم چنین با توجه به هوم یشت، یسنای ۹/۱۰ ـ می‌توان واژه‌ی «تْکَئِشَه» tkaeša به معنای آموزگار، دانای قانون و مسایل دین را، آموزگار و استاد سوگند دانست. چنانکه اشاره شد به موجب یسنای نهم، **کِرساسْپَه** Keresâspa و **اورْواخْشَیَه** urvâxšaya دو برادر هستند. اورْواخْشَیَه، عنوان تکئشه و داتو راز dâto-râza داشت، یعنی داوری و استادی یا آموزگاریِ او در مراسم سوگند، قانونِ اهورامزدا (داتَه data) بود.[۲۵]

به موجب بند چهارم از رَشنو یشت **اهورا مزدا** می‌گوید خطاب به **رَشنو**، هنگامی که مراسم سوگند ـ وَرَنْگه یا آزمایش ایزدی برپا شود، هر نوعی که باشد، من به یاری تو خواهم آمد به همراهی **باد (وات)** پیروزمند، واتَ ـ وِرِاثْراجَنُوا یا واته‌ی دشمن کش و شکننده‌ی خصم vâta verethrâjano و به همراهی **دامُوئیش ـ اوپَه مَنه** dâmoiš-upamana، و به همراهی **کَوَئِمْ ـ خْوَرِنُو** kavaem-xvareno یا **فرّ کیانی** و شاهی، و به همراهیِ **سَئُوکه‌ی مزدا** آفریده saoka-mazdazâta. به آشکاری در می‌یابیم که این ویژگی‌ها، از آنِ یک محیط میترایی است. بسیاری از یشت‌های کهن، از منابع پژوهش و مطالعه‌ی آیین میترایی هستند و این چه از دیدگاه اسطوره و باورها و خدایان همراه میترا ـ و چه از دیدگاه جغرافیایی در تأییدِ بی‌گمانِ چنین نظری است.

نام **آرْشتات** arštât یک بار در بند ۱۳۹ در کنار نام **میترا**، با **رَشنو** یاد شده است. در ضمن

۲۵- برای آگاهی و شرح کافی درباره‌ی نام‌ها و اصطلاحات، ذیل هر نام و واژه‌ای، به فرهنگ نام‌های اوستا، نگاه کنید.

و شمار یشت‌ها، یشت هیجدهم به نام وی آمده است. مطالبی پراکنده و بدون اصالت دارد. معنای اسم داد و راستی است. این خداوند دارایی جهانِ افزاینده یا مادی را برای پیروان و مؤمنان می‌افزاید. نامش در اوستا مکرر نقل شده، اما آگاهی چندانی از وی حاصل نمی‌شود (یسنای ۱۶/۶، سی روزه ـ بند ۲۶، یسنا ۱/۷، یسنا ۲/۷ و ۳/۹ ـ ویسپرد ۷/۲، سروش یشت هادخت بند ۱۶ و ۲۱).

سروش ـ سرَاُشَه، ایزد بانو اَشی و ایزد بانو پارِندی، ایزدان داور در چینوَت پل یا پل صراط

به دلایلی که مهم‌ترینِ آنها نفوذ میترا و مقام بی‌چون و چرای وی و باور استوار توده‌هایی فراوان از پیروان بود ـ و اینکه با مقام و جایگاه وی اهورامزدا را موبدان نمی‌توانستند به عنوان و کارایی او جانشین کنند، **سروش** را که در جمع خدایان میترایی و انجمن عالی جنابان، برترین و نزدیک‌ترین به **میترا** بود، جانشین وی کردند. هر چند در مهریشت از زبان **اهورامزدا**، وی را برترین خدایان معرفی کردند.

به موجب بند ۱۰۰ از مهر یشت،**سروش** در سوی راست میترا، و همراه با **رَشنو** در سوی چپ، همواره در جنگ‌ها کارآمدترین و دلیرترین بودند. معنای واژه‌ی **شرَاُشَه** sraoša فرمانبُرداری است. سروش در واقع نشان دهنده‌ی گروهی است که در فرمان یک تن هستند، گروه فرمانبردار میترا. اغلب با یک لقب آشنا همراه است، «اَشْیَه ašya» که صفت است به مفهوم با اَشی پیوسته و همراه با اَشی. هرگاه به طور معمول آن را از واژه‌ی «اَشَه» به معنی مجرد آن ندانیم، متوجه **آشی** aši می‌شویم که یکی از ایزد بانوان است. در یشت هفدهم ـ که از یشت‌های کهن بوده و به نام این خدای مادینه است، جایی که از خانواده‌ی اهورامزدا یاد شده، **سروش** برادر **آشی** معرفی می‌شود: دختر اهورامزدا و خواهر امشاسپندان است...» (بند ۲)، پدر **توست** اهورامزدا که بزرگ‌ترین خدایان است. که بهترین خدایان است:

pita. te.yô. ahurô mazda/ yô. mazištô yazatanânm. vahišto. yazatanâm.

و این بند شانزدهم ادامه پیدا می‌کند: مادر [توست] سپندارمذ، برادران **تو** هستند آن سروش اَشْیَه و رَشنو... و میترا... این مفهوم در خود گاثاها، **سپندارمذ** دختر **اهورامزدا**، و در

روایت پهلوی (بخش ۸) هم دختر و هم زوجه‌ی اهورامزداست (ـ وندیداد)، جلد دوم، فرگرد هشتم، یادداشت ۱۰۵ به احتمال که هرگاه معنیِ واژه را در نظر بگیریم **سروش و آشی** توأمانی باشند، هر چند از فرزندان مختلف زوج اهورامزدا و سپندارمذ یاد شده است.

آشی یادش همیشه با صفت **وَنگوهی** Vanguhi یعنی **آشیِ** خوب همراه است. از یشت هفدهم که نامزد است به نام او، برمی‌آید که وی ایزد بانویی است سرپرست و موکل بر باروری ـ و به ویژه نگهداری و پرستاری جوانان محول است به عهده‌ی او ـ و کودکان و سالمندان را در آیین‌های **بَرِشنِ** او راهی نیست. هم چنین جانوران به هنگام جفت‌گیری در پناه اوهستند. او به زنان و دختران، زیبایی و جفت‌های خوب می‌بخشد و توانگری و رفاه آنان را عهده‌دار است.

ایزد بانو **پارِندی** Pârendi نیز از همراهان میتراست. این ایزدبانو در اوستا همیشه با **آشی** همراه است (بند ٦٦): میترا کسی که اَشی وَنگوهی یاور اوست و پارندی او را همراهی می‌کند. از این ایزدبانو که **نریوسنگ** Naryusang در ترجمه‌ی سانسکریت اوستا وی را موکل و سرپرست گنج‌های پنهان می‌داند، در یسنا ۱۳/۱ یاد شده است، نیز در یسنا ۳۸/۲ و در یشت هشتم بند ۳۸ و بند ۲۵ سی روزه. اغلب با صفت دارنده‌ی گردونه‌ی سبک معرفی می‌شود. در ویشتاسپ یشت بند ۹ و در ویسپرد ۷/۲ از وی این‌گونه یاد شده: پارندی چالاک را می‌ستاییم. کسی که زود دریافت است میان هوشیاران، سخنور میان سخن‌گویان، کارآمد میان تندکرداران، و تن‌ها را ورزیده و چالاک می‌گرداند.

چنانکه اشاره شد، در میان مزدیسنان زرتشتی، آن اعتبار و جایگاه بلند میترا فرود می‌آید و به همان نسبت شهرت و کارایی **سروش** افزون می‌شود. بیشتر وظایف و توصیف‌ها و نکات برجسته‌ی **میترا**، به سروش نسبت داده می‌شود. در یسنا، سرودها و یشت‌گونه‌هایی است که روش زرتشتی مزدایی در آنها به نظر می‌رسد. در شمار یسنا، هات ۵۷ درباره‌ی سروش است. موبدان که سروش را در پیکره‌ی میترا قالب گرفتند، درین سرود، سروش را به سان یک موبد مؤمن و متشرع زرتشتی نشان داده‌اند، که همه در ستایش **اهورامزدا** نماز می‌گزارد و ادعیه تلاوت می‌کند و کلمه‌ی شهادت بر زبان جاری می‌سازد. آنگاه جنگاوری میترا و توصیف‌های وی را درباره‌ی این، گاه کلمه به کلمه که برابر بامهریشت تکرار شده می‌یابیم. در یسنای ۵۷ بیشتر ویژگی‌های بنیادی میترا:

گردونه، خانه در کوهستان هَرا ـ توصیف زیبایی مانند اینکه میترا از فاصله‌ی دور پیمان شکن را به کیفر می‌رساند: کسی که بازوان بسیار بلندش پیمان شکن را گرفتار سازد، او را بگیرد، اگر چه در مشرق هند باشد او را برافکند، اگر در مغرب و دهانه‌ی رود رَنگ‌ها ranghâ باشد، و اگر در میان زمین باشد ـ سرانجام او را گرفتار سازد (بند ۱۰۴ مهریشت) گاه واژه به واژه برای سروش نقل شده است. اما این سروش جلوه گر در جامه‌ی میترا و نام او ـ بسیاری از ویژگی‌های کهن را که بی‌گمان اصلی هستند درخود نگاه داشته است.

سروشی که در وندیداد (۱۹ ـ ۱۸/۱۴) توصیف می‌شود و از زبان **مرغ سروش** یا **پَرُودَرِس** Parodares که همان خروس است سخن می‌گوید و مردم را به سحرخیزی و عبادت و پیکار با **اهریمن** و کار و کوشش دعوت می‌کند، آیا جلوه‌ی میترا نیست. پرنده‌ی همراه میترا و پیک خورشید، خروس است که در اغلب یادمان‌های میترایی به نظر می‌رسد و در این موضع از وندیداد، ملاحظه می‌کنیم که پیک سروش است.[۲۶]

در وندیداد (۵۹ ـ ۱۸/۳۰) صحنه‌ای بس شگرف میان سروش و «دروج» که مادینه دیوی است جریان داد. سروش با **گرز** سنگینی زیناوند است که «دَرْشی درو daršidru» نام دارد. جنگ افزار خود را کنار می‌گذارد و بدین ترتیب آتش بس اعلام می‌کند. پس با **دروج** به یک گفت و گوی دینی می‌پردازد. از او درباره‌ی گناهانی که در نتیجه‌ی آن نیروی او در بنیاد افزایش می‌یابد می‌پرسد، و از دستورهایی که با آنها از نیروی او جلوگیری می‌شود. آشکارا و روشن بنا بر رسم معمول ایرانی چنین می‌پندارد که نیروی پلیدی موجودی کودن و بی‌هوش است. همین گونه هم هست. دروج به پرسش‌ها با آمادگی پاسخ می‌دهد، رازهای خود را فاش می‌کند و خودافزارهایی برمی‌شمارد برای از میان بردن نیروی پلیدی. موضوع سخن در این جا بی‌اعتنایی به مهر برادری و خوارشمردن آن در انجمن دینی و دستورهای پادیابی است.

اکنون روشن است که چه واقعیتی بر سروش سازگار است. او «انجمن دینیِ پارسایی» است که به‌فرمان خدای آن انجمن، یعنی میترا، و فرمانبردار اوست. پیوند نزدیکی که در نوشته‌های کهن درمیان **میترا** و **سروش** همواره وجود دارد، و هم‌چنین در

۲۶- وندیداد، جلد چهارم، فرگرد ۱۸، بندهای ۲۰ ـ ۱۴، متن و یادداشت‌ها.

پیکره‌ی دگرگون شده‌ی سروش دیده می‌شود، این‌نکته را تا اندازه‌ی بسیاری محتمل می‌سازد که «سروش از دید تاریخی همان خدایی است که به انجمن دینی میترا شخصیت می‌بخشد». نشان ویژه‌ی سروش، یعنی گرز ـ درست برابر گرز دیوافکن و هراسناکی است که میترا همراه دارد[۲۷] (بند ۱۳۲).

داوران روانان و ارواح، ایزدان همراه میترا، سروش و رشن

در آیین میترایی، مسأله‌ی آخرت شناسی از اهمیت بسیاری برخوردار است. درمغرب زمین ـ یکی از شاخصه‌های ممتاز آیین در انتشار و توسعه، همین مسأله بود.[۲۸] درمنابع پهلوی، **سروش، رَشن، و میترا** را درکنار هم، از داوران روان درگذشتگان بر سر **پل چینْوَت**Činvat مشاهده می‌کنیم،[۲۹] تا روانان را بر حَسَب کردارهاشان سنجیده و درباره‌شان رأی دهند.

هرگاه این ایزدان همراه، در این جهان اَستومند و مادی، خدایان موکل بر سوگند و داورانِ میان مردم، و کیفر دهندگان به پیمان شکنان و در امر قضا دست اندرکارند، در جهان پسین نیز بر سر پل **چینْوَت** یا **چینْوَر** هر سه با هم به داوری کردار مردم می‌پردازند. این هم نوعی میانجی بودن است. **پل چینْوَت**[۳۰] یا **صراط**، «سْرَتَک Sratak» پلی است و

۲۷- دین‌های ایران باستان، ص ۶۷. آگاهی از مناظره‌ی سروش و دروج در فرگرد ۱۸ وندیداد برای مطالعه‌ی نقل مطالب کهن درباره‌ی میترا ـ که امروزه در دست نیست اما این جا در منابع زرتشتی به سروش نسبت داده شده، دارای اهمیتی در خور است. وندیداد، جلد چهارم، نگارنده. همان مواضع یاد شده و یادداشت‌ها.

۲۸- راز و رمزهای آیین میترایی ـ **فرانتس کومُن**، ترجمه‌ی نگارنده. با توجه به فهرست.

۲۹- وندیداد، جلد چهارم، با توجه به فهرست «چینْوَت». فرهنگ نام‌های اوستا، جلد دوم ذیل همین نام.

۳۰- پل **چینوَت** یا **چینْوَر** Činvat/Činvar پلی است که باید همه‌ی مردم، پارسا و بدکار ـ پس از مرگ از آن بگذرند. در دینکرد (کتاب نهم، ص ۸۰۹) و دادستان دینیک (پرسش ۲۰) و بندهش (بخش ۳۰) در مورد جای این پل آمده است: در **ایرانویج**، در بالا ـ بر قله‌ی «دایی تی daiti به بلندی یک سد مرد، پل چینوَد قرار دارد، و در زیر آن، در وسط دوزخ است. در هنگام عبور پارسایان نه نیزه پهنای آن می‌شود، هر نیزه به درازای سه نای، و در هنگام عبور بدکاران مانند تیغ استره می‌شود. در دینکرد آمده است‌که ایزد **اشتاد و مهر** ـ پیروان راستی را از آن تنگی رهایی می‌بخشند. در بندهش پل چینود به‌منزله‌ی دو بازوی

←

گذرگاهی به نازکی و باریکی مو و برندگی تیغ که ارواح درگذشتگان بر سر آن پس از داوری، هرگاه مجاز به ورود بهشت شوند، برایشان فراخ و آسان‌گذر شده و شادمان از آن‌گذشته در سوی دیگر به بهشت می‌رسند. اما هرگاه در سنجش با «ترازوی رَشن»، کردار بدشان افزون باشد، پل برایشان دشوارگذر، به نازکی مو و برندگی تیغ شده و از فراز آن به ژرفای دوزخ فرو می‌افتند.

به موجب مینوی خرد (بخش یک، بند ۱۲۲ ـ ۱۱۰) **میترا** و خدایان همراهِ انجمن او را درکار داوری جهان پسین می‌یابیم. بامداد چهارم روز پس از مرگ، روان مرده را **سروش پاک و وای نیک** (باد خوب) و **بهرام** نیرومند (**وِرِثْرَغْنَه**) و با مخالفت **آستووِهات** Astuvehât، **وای بد، فْرَزیشت دیو** Frazišt و **نزیشت** Nazišt دیو (هر سه از عمله‌ی اهریمن و دیوان مرگ هستند)... تا به پل چینْوَد هدایت می‌کنند... و با میانجیگریِ **میترا، سروش، رشنوی** دادگر او را داوری می‌کنند...

در این مورد بی‌گمان ما با باورهای انجمن میترایی و خدایان پیرامون مهر سر وکار داریم. دراغلب موارد یاهر سه خداوند، یا همراه با ایزدان بیشتر مهریشت، اینان درکار جهان پسین و ارواح هستند. در بندهش[31] نیز خداوندگار میترا و خدای همراه و ویژه‌ی انجمن میترایی با هم هستند: هفتم از مینویان **امرداد** است. او از آفرینش مادی، گیاه را به خویش پذیرفت. به یاری و همکاریِ وی: **رَشن و اشتاد و زامیاد** داده شدند، سه فره آن جا به چینْوَد پل که در دوران اهریمنی روان مردمان را به نیک و بدی که کرده‌اند، بیازمایند. و در همین جاست که از سروش و رَشن به عنوان پاسبان و نگهبان اوشَهین Ušahin یا سحرگاهان و بامدادان یاد می‌شود ـ که سروش موکل آن است و در آیین میترایی دراین گاه است که مردم توسط بانگ خروس، پرنده‌ی سروش برای عبادت وکار برمی‌خیزند.

←

ترازوی ایزد **رَشن** تصور شده است که یک بازوی آن در بُن «البرز» در شمال و بازوی دیگر در سر البرز در جنوب قرار دارد. پس از گذشتن سه شب اول پس از مرگ، روان را تا بن کوه البرز می‌برند و او بر آن پل عبور می‌کند تا به اوج آن قله می‌رسد. اگر بدکار است از آن‌جا به دوزخ فرو می‌افتد و اگر پارساست، به یاری ایزدان، بازوی دیگر ترازو را طی می‌کند و به اوج کوه البرز می‌رسد و از آن جا به بهشت می‌رود (مینوی خرد، احمد تفضلی، ص ۹۸ ـ ۹۷).

۳۱- بندهش، مهرداد بهار ـ بخش چهارم، ص ۴۹.

در روایت پهلوی (بخش ٦٥ بند ١٤) سروش، میترا و رَشن در کنار هم در کار پیکار و برافکندن دیوان و دروجان هستند. نکته‌ای بسیار مهم و باارزش در آیین میترایی، نو شدن جهان در پایان، برخاستن جاودانان برای آرایش جهان و مبارزه و پیکار نهایی با اهریمن، دیو **اَئِشم** یا خشم و عمله‌ی اهریمن و ظهور **مهر سوشیانس** است. این از موضوع‌های مورد مطالعه در آیین میترایی است، برخاستن و رجعت میترا یا **سوشیانس**. در رساله زندِ وُهومن یسن نقل است:

«و من، دادار اورمزد با امشاسپندان به گریوه هوگَرْ (هوکَئیرْیَه Hukairya، بلندترین قله‌ی البرز) آیم و به امشاسپندان بفرمایم که: به همه‌ی ایزدان مینوی گویند که، «بروید به یاری **پشوتن بامی** برسید».

«و مهر دارنده‌ی چراگاه فراخ ـ و **سروش** دلیر ـ و **رشن** راست و **بهرام** نیرومند، و **آشتاد** پیروزگر، و **فرّ** دین مَزْدَیَسنان [فرّکیانی در این دستبرد موبدان، تغییر یافته]، یعنی نیروی آراینده‌ی رهبری جهان، به فرمان منِ دادار رسند.»[۳۲]

در این جا ملاحظه می‌شود که همه‌ی خدایانی که یاد شده‌اند، از خدایان انجمن میترایی و مهریشت و پیرامون میترا بوده، و در کاری متفاوت که آماده کردن جهان برای ظهور موعود و منجی یا نجات بخش و پالودن آن از دیوان و زیانکاران می‌باشند. در پژوهش آیین میترایی، موشکافی در این گونه موارد برای بازسازی آن از ضروریات است.

سر **پل چینْوَت**، جایی است که روان درگذشتگان تیره‌ی مهر آیین، بدان جا می‌آیند تا در آزمایش ایزدی شرکت کنند و ایزد **رَشن**، خدای سوگند و آزمایش در آن جا با ترازویش برای داوری در حضور خداوندگار میترا و مهتر انجمن، **سروش** حضور داشته و ناظر بر امر هستند. به این سان، خدای تیره، خود، بندگان تیره را سرپرستی و به کارها می‌رسد. البته روانان درگذشته‌ی تیره در آسمان و آن جایگاه مجتمع هستند، و آنان نیز به پذیره‌ی خویشان و هم تیرگان می‌آیند ـ و این همان نکته‌ای است که توسط موبدان پسینِ زرتشتی در قطعاتی چون هادخت نسک و در رساله‌هایی چون روایت پهلوی،

۳۲ـ زندِ بهمن یسن، بخش ۷ بند ۲۸ ـ ۲۷، محمد تقی راشد محصل.

زاتسپرم اگزیده‌ها و جز آن صورت عام یافت. دنباله‌ی طبیعی این امر، آن است که **سروش** در ریخت و وظایف بعدی ـ و شرح و توصیف و توجیه، بیشتر یک خدای آن جهانی است که از محدوده‌ی خود ـ فراتر نرفت.

آیین میترایی، سخت به آیین زروانی وابسته است. اسطوره‌هایی در بیان آفرینش هستی ـ تا اسطوره‌هایی درباره‌ی پایان‌کار جهان درهر دو آیین، بُن مایه‌ی بی‌خدشه‌ی آیین زرتشتی پسین شد. نمی‌گوییم دین زرتشتی، چون دین زرتشتی شارعی داشت و پیامبری که دینی آورد و دین او به طور مشخص، در سرودهایش که باقی است موسوم به «گاثاها» قابل شناخت است. آیین موبدی که مغان متعصب و متشرع زمان ساسانی با عنوان مَزدیسنی و چاشنیِ گمراه‌کننده‌ی زرتشتی بنیاد نهادند ـ شارعی ندارد، یک آیین است، چنانکه بهتر است صورت اخیر آیین میترایی را نیز یک «طریقت» بنامیم و عنوان کنیم.

باری چنانکه بر مبنای اشاره‌ی زندِ بهمن یسن گذشت و در بندهش و رسایل دیگر زروانی نیز نقل است و این همه را موبدان مخدوش و درهم آمیخته کردند، چنانکه وندیداد را نیز که قانون یاداد دیو ستیز است، به عنوان داد و قانون زرتشتی معرفی نمودند ـ پیش از پایان یافتن جهان، **سروش ـ اَئِشْمَه** aêšma یا Hêšm هیشم، که همان دیو خشم است را می‌کشد و این سرآغازی است برای تباهی و انهدام جهان. **میترا و زروان**، دادگری و سرنوشت یا تقدیر آسمانی را انجام می‌دهند. در ثنویت و آن دوگانگیِ محتومی در کارآفرینش و نیز انجام جهان که به موجب بندهش (بخش ۵) روی می‌دهد، **اَئِشْمه** یا دیو خشم و **سروش** در برابر و ستیزنده‌ی یکدیگر هستند. در «یسنا ۵۷» موسوم به سروش یشت این پیکار و درگیری به روشنی نقل شده است، اما نقش سروش در خدایی مربوط به جهان پسین در این جاکمرنگ نشان داده شده. اگر به این نظر که در پیش گذشت باور داشته باشیم که میترا خدای شب است، نیز خدای روز ـ سروش نیز در ریخت یک خدای شب به نمایش در می‌آید و با همان جنگ افزار دیو پراکن میترا، دیوانِ شب تاز را پراکنده می‌کند و (سْنَه ئی ثیش Snaithiš جنگ افزار ویژه) سلاحی است که بدان اَئِشمَه‌ی خونین سلاح را می‌زند: کسی که از برای مردم بی‌نوا و از برای زن بی‌نوا، خانه‌ی استوار سازد، پس از فرو رفتن خورشید ـ کسی که اَئِشمه دیو را با «سَنه ئی ثیش» زخم کاری زند،

آنچنان که توانایی، ناتوان را (بند ۱۰ یسنا ۵۷).

در بند ۲۵ موجودیت و نقش سروش روشن‌تر دریافته می‌شود. هم خداوند کارساز و نیرومند و جنگاور و پشتیبان در این جهان است و هم جهان پسین. در برابر اَئِشمَه‌ی ناپاک و زیانکار و دیوان و در برابر سپاهیان مهاجم و **ویذاتو** Vizâtu که دیو مرگ و لاشه است پایداری کرده و پیکار می‌کند:

«ما را پناه ده، ای همراهِ **آشی**، ای **سروش** نیک بالیده، در هر دو جهان، جهان اَستومند و جهان مینوی، از تباهی و ویرانی (مَهْرْکَه Mahrka)، جهان دروج، از کشتارخواهی (اَئِشْمَه، خشم، دیو خشم) که از جهان دروج است، از سپاهیانی که از آن جهان دروج (بی‌نظمی و با هرج و مرج) و درفش خونین را در پیش تاخت‌های اَئِشمَه بر می‌افرازند، و اَئِشمَه‌ی بدچشم[۳۳] (دوژدا duzdâ) همراه با بر هم زننده‌ی دیو آفریده **ویذاتو**، vizâtu (دیو مرگ و لاشه که **اَسْتُو ویذاتو** asto-vizâtu نامیده می‌شود)».

پس **اَئِشمَه**، خدای جنگ‌های خونینِ بیدادگرانه و دیو دشمنی است. هرگاه به مهریشت، بند ۹۳ برگردیم، ملاحظه می‌شود که این مطلب، واژه به واژه برای میترا آمده ـ که در این جا، نام **سروش** به جای **میترا** نقل شده است. موردی که در سراسر مطالب توصیفِ سروش، نقل‌هایی روشن ازمهریشت است و بارها تکرار شده.

در بند ۲۱ سروش یشت (یسنا۵۷) از خانه‌ی سد ستون وی که در بلندترین چکاد البرز، کسی که همیشه بیدار و هوشیار است (بند ۱۶) (گردونه‌ی) او را چهار اسب سفید، روشن و درخشان، بدون سایه در آسمان می‌کشند، اسب‌هایی که سم‌شان از زر ساخته شده است و تیزتک هستند (بند ۲۷) اسب‌ها آن چنان تیزتک هستند که هرگاه نافرمانی را دنبال کنند، سروش با دو جنگ افزار آنان را گرفتار سازد. اگر به مشرق هند گریزند ـ یا به مغرب، سرانجام گرفتار شوند (بند ۲۹). کسی که سه بار در هر روز و در هر شب به این

۳۳- به موجب وندیداد، که در سایر بخش‌های اوستا نیز کمرنگ‌تر آمده و متن‌های پهلوی، بدچشمی ـ شورچشمی و نظر زدن، دیوی سرپرست دارد. دو اصطلاح «دوژدا» و «دوژدوئیثْرَ» duzdoithra در مطالعه‌ی باورهای عامیانه بسیار شایان توجه است ← وندیداد، با توجه به فهرست راهنما و فهرست مطالب یادداشت‌ها، ذیل همین واژه‌ها.

کشور **خْوَنیرث** درخشان بتابد. «سْنَه ئی تیش» (جنگ ابزار ویژه‌ی سروش) خوب برنده و به هدف رسنده در دست دارد برای پراکندن دیوها (بند ۳۱). و همه به طور دقیق برداشته شده از مهریشت و واژه به واژه توصیف ویژگی‌های میتراست. حتا توصیفِ خورشیدی و ماه شبانه‌ی میترایی را بدون دگرگونی بر جای نهاده‌اند ـ و به همین جهت است که در اوستای نوین و یشت‌های زرتشتی، میترا به وسیله‌ی سروش کنار زده شده و جانشین می‌شود.

وِرِثْرَغْنَه، میترا، خْوَرِنَه یا فَرّه

وِرِثْرَغْنَه، خدای نیروی حمله و تهاجم در جنگ که از پیش میترا می‌تازد و روان است. این خدای جنگاور و خشمگین، به‌گونه‌ی اهورا آفریده ahurazâta معرفی می‌شود. یشت چهاردهم که از یشت‌های کهن است منسوب و پیش کش به اوست. در مهریشت، بند ۷۰ در توصیف وی آمده: «ورِثْرَغْنَه‌ی [= بهرام، وَرَهرام] اهورا آفریده، در پیش او (= میترا) بتازد، به صورت یک گراز با دندان‌های تیز می‌تازد. گرازی که با چنگال‌های تیز با یک ضربه می‌کُشد و هنگامی که خشمگین است به او نزدیک نمی‌توان شد. با پیشانی خال دار، زورمند، و با دست‌های آهنین، با پاها و دم آهنین، با چانه و فک آهنین.

چنانکه اشاره شد، یشت چهاردهم در توصیف این خدا است و یکی از یشت‌های کهن می‌باشد (← فرهنگ نام‌های اوستا، جلد سوم، ص ۱۳۴۵ ـ ۱۳۲۷). شاید هیچ یک از خدایان آریایی در یشت‌ها، این چنین نیرومند و جنگاور مهاجم و خشمگین توصیف نشده باشد، به همین جهت است که در پژوهش‌های انجام شده توسط **بنونیست** و **رِنو** ـ نشان می‌دهد که یک خداوند مشترک آریایی وجود داشته که نام او در ایران **وِرِثْرَغْنَه** و در هند **وِرْتْرَهَن** بوده است Vrtrahan و «شکننده‌ی ایستادگی» باید ترجمه شود و او خدای حمله‌ی پیروزمندانه بود.[۳۴]

نیرویی که وِرِثْرَغْنَه نماینده‌ی آن است در واقع به خودی خود معنایی ندارد، بلکه در رابطه با زندگی مادی آن تیره‌ای که خداوند در آن ستایش می‌شود دارای معناست.

34- Benveniste. E,L. Renou: *vrtra et vrthraqna Étude de mithologie indoiranienne cohiers de la société. Asatique* ۱۹۳۴ دفتر سوم، پاریس.

ازاین دید شاید بتوان کوشید **ورثْرَغْنَه** را همچون موجود شخصیت یافته‌ی سپاه جنگی، یا آن تیره‌ای که برای جنگ گِرد هم آمده دانست. با این همه پاره‌ای از ویژگی‌ها در وجود او، رهنمون به یک جهت کاملاً معینی است.[۳۵]

در مهریشت ملاحظه شد که به صورت یک گراز وحشیِ مهاجم و ترسناک پیشاپیشِ میترا می‌تازد تا با یک ضربت آهنین چنگال، دشمن را درهم بشکند. در یشت چهاردهم که ویژه‌ی اوست، در طی ۲۷ بند (۲۷ ـ ۲) می‌نگریم که توصیف شده ده بار به صورت‌های گوناگون ظاهر شده و در هر جلوه و صورتی ـ توصیف شایان توجهی از کارآمدی‌ها و توانایی‌هایش شرح می‌شود.[۳۶] هر چند کسانی چون **بنونیست، رِنو، نیبرگ** و دیگران کوشیده‌اند معنایی دیگر جز فتح و پیروزی از نام به در آورند که اغلب نظرشان از دیدگاه واژه‌شناسی و اشتقاق درست است، اما ترجمه‌ی معمول پیروزی مشهورترین شکل است. برای وی در شمار همراهان میترا، به تنهایی یادی هست. چون خداوند فتح و پیروزی است، اغلب جنگاوران و سرداران و شهریاران برای دستیابی به پیروزی و غلبه در جنگِ با دشمن، به درگاه وی ستایش و نمازگزارده و قربانی کرده‌اند:

او نخست به پیکر باد جلوه می‌کند. درده پیکری که ظاهر می‌شود، شکل و ریخت همانان را می‌پذیرد که هر یک خود جلوه گاه توانمندی سرشاری هستند. نخست به پیکر باد تند و زیبای اهورا آفریده وزیدن می‌گیرد و فَرّه و درمان و نیرو به همراه می‌آورد. باید یادآور شد که **باد (واتَ)** نیز خود یکی از خدایان یاور و همراه میتراست، به ویژه در مغرب زمین، پیکره‌های نمادین میترا، در گوشه‌ها نگاره‌ی خدای باد را نشان می‌دهد. سپس به کالبد گاو نر زرین شاخ، اسب سفید زردگوشِ زرین لگام، شتر تیزتک جست و خیز کننده، گراز تیز دندان آماده‌ی حمله، مرد پانزده‌ساله‌ی روشن چشم زیبا، مرغ شکاری تیز و دورپرواز، میش نر دشتی، بز نر دشتی و مرد فرهمند مسلح به کارد زرکوب در می‌آید و دیوان و جادوان و ستم‌کاران را در هم می‌شکند.

گاو برای **ورثْرَغْنَه** از حرمت بسیاری برخوردار است. به احتمال این یشت بسیاری از

۳۵– دین‌های ایران باستان، ۷۰.

۳۶– نگاه کنید : حکمت خسروانی، بخش؛ مسایل گاه شماری و نجوم، یازده ـ دوازده صورت فلکی بهرام یا ورثْرَغْنَه به موجب یشت چهاردهم، نگارنده.

سوی انجمن گاثایی اصلاح و تحریف شده است. بندهای ٥٦ ـ ٥٤ از موضوعی درباره‌ی گشتن گاو و قومی که این روش را در آیین‌های قربانی انجام می‌دادند یاد شده است که جز در این جا، از آن قوم و آیین‌های قربانی‌شان آگاهی نداریم، هر چند نقش‌هایی بر سنگ پیدا شده که هم تصویر و هم شرحی از آن در کتاب هست، اما در برقرار کردن رابطه میان آن نقش قربانی گاو با چماق و چوب دست، هر گاه گمان درست باشد، با این قوم تنها یک بار در مورد یاد شده مواجه می‌شویم.

زرتشت خود **ورثْرَغْنَه** را ستایش می‌کند و درخواست پیروزی می‌نماید و او به زرتشت : چشمه‌های تخم‌ها (به احتمال نیروی جنسی سرشار)، زورِ بازو، تندرستی، ماندگاری و تیزچشمی می‌دهد (بند ۲۹ ـ ۲۸). **ورثْرَغْنَه**، بار دوم به صورت یک گاو زیبای زرین که بر فراز دو شاخ او نیروی نیک ساخته شده‌ی **آمَه** Ama جلوه گر بود، ظاهر می‌شود. به همین جهت است که گاو باید نزد او مقدس باشد، چنانکه در انجمن زرتشت نیز مقدس بود و زرتشت در نگهداری و پشتیبانی آن سفارش می‌کند و بر علیه کسانی که گاو را قربانی کنند نفرین می‌کند و **روان گاو** یا **گوشورون** در یسنای بیست و نهم به پیشگاه اهورامزدا از بیدادی که بر او می‌رود شکایت می‌کند و زرتشت به حمایت از او مأمور می‌شود. اشاره شد که در یشت چهاردهم (بند ٥٥، ٥٤) موسوم به بهرام یشت، از قومی آگاه می‌شویم که گاو را با شکنجه و بیداد می‌کشند و **گوشورون** آفریده‌ی خداوند و شایسته‌ی ستایش و نیایش است، در حالی که **دیوپرستانِ ویامبوره** daevayâzô vyâmbura، توجهی به روان گاو و تقدس آن نداشته، خونش را می‌ریزند، ستون فقراتش را می‌شکنند. تن او را خرد می‌کنند، اندام‌های او را جدا می‌کنند، گوش‌های او را می‌بُرند و چشم‌هایش را بیرون می‌آورند. این دیوپرستان در آتش چوب‌های **هَپِرِسی و نِمِذْکَه** Haperesi-nemezka می‌گذارند[۳۷] (که به احتمال هیزم گونه‌ی درخت‌هایی بوده که خوب سوز نبوده و یا با دود و بوی ناخوش می‌سوخته است و چنین چوب‌هایی برابر با سنت زرتشتی به عنوان خوراک بد و غیر مشروع به آتش دادن، کرداری گناآمیز و بسیار سنگین است). از تیره‌ی دیویسنان **ویامبورَه** هیچ گونه آگاهی نداریم. اما به این نکته باید

۳۷- فرهنگ نام‌های اوستا، جلد سوم، ص ۴۲ ـ ۱۴۴۰.

اشاره کرد که ترکیب **گِئوش ـ اورْوَن** یا روان گاو گاثایی که مورد حمایت **زرتشت** است در این جا به حرمت یاد شده و از این نوع آزار گاو به عنوان کار دیوپرستان نکوهش می‌شود. به موجب منابع اسلامی و ارباب ملل و نحل، ضمن شرح فرقه‌ی ثنوی **مرقونیه** از رسمی یاد می‌شود موسوم به **یزدان کُشت** که در روز جشنی عمومی، گاوی را آراسته و آن را از بلندی بارویی، طی مراسمِ ویژه به زیر افکنده و نام این قربانی را چنانکه گذشت «یزدان کشت» می‌نهادند و از گوشت حیوان به عنوان یک سور متبرک همگان بهره‌مند می‌شدند.[۳۸] درهر حال این نیز باید گونه‌ای از قربانی، میان قوم و گروهی بوده باشد. اما آنچه که قابل توجه است این نمی‌تواند اشاره‌ای به روش قربانی گاو در انجمن‌های میترایی باشد، چون در جایی، به ویژه در سراسر اروپا ـ گزارشی از پیروان میترا دراین نوع قربانی ملاحظه نشده است، جز اشاره‌ی فوق از یک منبع کهن ایرانی ـ اسلامی که حدود اواخر سده‌ی ششم هجری قمری نوشته شده، اما شرحی که درباره‌ی «مرقونیه» آمده با بنیادهای میترایی سازگار است.

خْوَرِنَه ـ فَرّ

در آیین میترا، فرّ از دو سوی مشخص پژوهش می‌شود. هم میترا بخشنده‌ی فرّ یا خْوَرِنَه معرفی شده و هم مزداست که تفویض کننده‌ی فرّ است.

فرّ در آغاز به وسیله‌ی **مزدا** آفریده می‌شود. **اهورامزدا** خود از آن برخوردار است و کارایی او در آفرینش به سبب دارا بودن فرّ است. امشاسپندان، هر هفت تن از آن برخوردار هستند. ایزدان مینوی و ایزدان گیتیائی (جهانی و مادی) از آن برخوردار هستند. yat. asti. mainyavanânm. yazatanânm. gaeithyanânm. (بند ۲۲) و سوشیانس‌ها «سَئوشْیَنْتَه» Saošyanta، چه آنانی که زاده شده‌اند و چه آنان که هنوز زاده نشده‌اند، دارای آن هستند.

بعد از اهورمزد و امشاسپندان و ایزدان، از شهریارانی یاد می‌شود که هر یک برای مدت‌ها از آن برخوردار بودند و این موجب کامیابی‌های بسیارشان می‌شد و از یکی به

۳۸- تبصرة العوام فی معرفة مقالات الانام / سید مرتضی بن داعی حسنی رازی. تصحیح عباس اقبال، ص ۲۱ ـ ۲۰. در بخشی دیگر ضمن پیشینه‌های قربانی کردن گاو، شرح بیشتری نقل است.

دیگری می‌پیوست، که به ترتیب، از بند ۲۲ موسومند به: **هوشنگ، تهمورث** ـ که به **جمشید** می‌رسد. درباره‌ی جمشید به تفصیل شرحی آمده. در نوبت اول جمشید کارهای درخشان و نیکویی می‌کند، اما هنگامی که سخن به دروغ draojem. Vâčem گفت، خْوَرِنه به پیکر پرنده و مرغی از وی جدا شد، به پیکر مرغ **وارَغَن** Vâraqan یا شاهین. پس **میثْرَ**، دارنده‌ی میدان‌های فراخ، تیزگوش و دارنده‌ی هزار چالاکی و شهریار همه‌ی دَهیوها (کشورها) آن را گرفت. آشکار نیست که چگونه جمشید دوباره دارنده‌ی فرّ می‌شود ـ یا به طور معمول، بار اول و دوم، به صورت موقت فرّ ـ خْوَرِنَه از او می‌گسلد، شاید که به راه راست و نیک بازگردد. به هرگونه، بار دوم هم به صورت مرغ **وارِغَن** فرّ از او می‌گسلد؛ پس **فریدون** «ثْرَئِتَئُونَه Thraetaona» پسر **آبتین** «آثْویه Âthwya» آن را می‌گیرد، یعنی به او پیوسته می‌شود. پس برای سومین بار، خْوَرِنَه از جمشید جدا می‌شود به پیکر مرغ وارَغَن ـ که این بار **کرشاسپ** «کِرِساسْپَه Keresâspa» از آن برخوردار می‌شود و بسیار دلیری‌ها می‌نماید. به نظر می‌رسد که درمنابع متأخر زرتشتی و متن‌های پهلوی، **کرشاسپ** به موجب بی‌حرمتی به آتش، فرّ را از دست می‌دهد که پس از آن ماجراهایی دیگر برای آن هست.[۳۹]

پس از **کرشاسپ** آشکار نیست که فرّ به چه کسی می‌پیوندد. به این نکته باید توجه داشت که تا وقتی فرّ به کرشاسپ می‌پیوندد، به عنوان «کَوَئِمْ ـ خْوَرِنو» Kavaem-xvareno» یا فرّ کیانی، فرّ شاهی از آن یاد می‌شود. پس از کرشاسپ سرنوشت خْوَرِنه معلوم نیست، اما از آغاز بند ۴۵ که فرّ یا «کَوَئِم ـ خْوَرِنُو» به کسی وابسته نیست، به عنوان «**اَخْوَرْتِمْ ـ خْوَرِنُو**» Axvartem-Xvareno معرفی می‌شود، یعنی خْوَرِنَه ـ یا فرّ ناگرفتنی، که در پهلوی «اَگِرفْت» یا «آگِرِفت» agereft شده است.

پس برای به دست آوردن آن، **سپنتامینو** و **انگرمینو** به تلاش برخاسته هر یک کارآمدترین گماشتگان خود را برای به دست آوردن آن گسیل کردند. سپنتامینو: **وُهومن، اَشَه وَهیشتَه و آذر اهورامزدا** ـ و اهریمن: **اَکَ مَنَه، اَئِشْمَه، اژی‌دهاک و سْپی تورَ** Spitura را فرستاد،

۳۹- برای همه‌ی نام‌ها، و خْوَرنَه و کِرِساسْپَه، ذیل هر نامی به فرهنگ نام‌های اوستا نگاه کنید. برای کِرِساسپَه و گناه بی‌حرمتی به آتش که ماجرای آن در روایت پهلوی نقل شده و در سد در نثر و سد در بندهش هم آمده ـ اساطیر و فرهنگ ایران، دکتر رحیم عفیفی، ص ۲۳ به بعد.

آنکه جم را بُرید (با ارّه اندر میان درخت). هر یک از عمله‌ی اهریمن به رجز خواندن پرداختند تا فرّ را به دست آورند. پس فرّ به دریای وُئوروکَشَه Vourukaša اندر جَست.

پس **آپَم نَپات** apam- napât تیز اسب Aurvat - aspa، خداوند آب‌ها به دریا جَست که در آرزوی داشتن آن بود. آن بزرگ سرورِ (خداوند، اَهورَ) شهریار گفت: من این فرّ ناگرفتنی را خواهم گرفت، «آن کسی که بشر را آفرید، کسی که بشر را ساخت و به پیکر در آورد، کسی که خداوند آب است»:

Yô. mereuš. daza. yô. mereuš.tataša. yô upâpô. yazatô.

پس از آن آشکار نیست که «خْوَرِنَه» از آن خداوند آفریننده‌ی آدمی، که انسان را به پیکر هستی در آورد و خدای آب‌هاست، موفق به گرفتن آن از دریای **وُئوروکَشَه** (= فَراخکَرت) می‌شود یا نه. اما بند ۵٦ اشاره به آن دارد که فرّ هنوز در آب دریا پنهان است. پس **افراسیاب** تورانی (**فْرَنْگْرَسْیَن** Frangrasyan) نیز که آرزوی داشتن آن را می‌کرد در سه نوبت در آب دریا فرو رفت تا آن را به دست آورد، و چون موفق نشد با خشم بسیار ناسزاها گفت:

itha. itha.yathana. yahmâi.avatha. avatha.

itha. yathana. ahmâi.âvôya. itha. yathana. ahmâi.

که آشکار است ناسزاهایی از روی خشم است که معنای درستی از آن برنمی‌آید. سه بار، هر بار پس از به در آمدن ناکام از آب، این ناسزاها را تکرار می‌کند. پس، در بند ۷۱ به بعد است که دوباره سرنوشت **خْوَرِنه** یا فرّ آشکار می‌شود که به شاهان کیانی رسیده است: به **کیقباد** پیوست و پس از آن به **کی اَپیوَه** «کَوَئِمْ ـ اَپیوَه kavaem - apiva» و به **کی کاوس و کیارش** «کَوَئِم ـ اَرْشْنَه Kavaem aršna» و به **کی پَشین** «کَوَئِمْ ـ پی سینَه Pisina...» و به **کی سیاوش** رسید.

پس ازآن به **کی‌خسرو** «کَوی هَئوسْرَوَه Kavi hausrava» رسید. شاهان کیانی نامبرده در فوق، بدون شرحی یاد شده‌اند، اما درباره‌ی **کی خسرو** (بند ۷۷ ـ ۷۳) به طور مشروح گزارشی هست که چگونه فرّ موجب کامیابی‌های بسیاری برای وی شد.

بعد از کی خسرو فرّ به **زرتشت** پیوسته می‌شود (بند ۸۲ ـ ۷۸) که در این باره نیز شرحی شایان نقل است. پس فرّ به **کی‌گشتاسپ** kavi - vištâspa «کَوی ویشتاسپَه» می‌پیوندد

(بند ۸۷ ـ ۸۳). این جا دوران کارایی فرّ به موجب یشت نوزدهم به پایان می‌رسد، که: «به **سوشیانت پیروزمند/ سَئوشْیَنْتَه وِرِثْراجَن** Saošyanta verethrâjan و سایر دوستان (جاودان‌هایی که با وی در پایان‌کار جهان و آخر زمان رستاخیز می‌کنند) تعلق خواهد داشت، کسی که جهان را نو خواهد ساخت (بند ۹۰ ـ ۸۸).

اما در مآخذ پهلوی، به موجب کارنامک اردشیر پاپکان دوباره در دورانی متأخر بر گزارش یشت نوزدهم، از «خْوَرِنَه» آگاه می‌شویم. در این جا فرّ تجسم پیدا می‌کند، آن هم جسمانیتی نزدیک به یکی از صُوَر ده‌گانه‌ی **وِرِثْرَغْنَه**، یعنی به صورت یک برّه (قوچ، گوسفند) که همراه **اردشیر پاپکان** در حالی که برای به دست آوردن فرّ در تلاش است و هم وِرِثْرَغْنَه. **واتَه** که به معنای باد و یکی از خدایان همراه و یاور میتراست، در یشت چهاردهم، ملاحظه می‌شود که بهرام در جلوه‌ی نخست به صورت **واته** ظاهر می‌شود که آفریده‌ی نیرومند و زیبای مزدایی است و فَرّ (خْوَرِنَه) را به همراه خود می‌آورد. خْوَرِنَه، نیروی باشکوه یزدانی است. هرگاه به شهریاری تعلق گیرد، فرمانروا و کامیاب و پیروز خواهد بود. البته در صورت راستی و درستی و عدالت پیشگی. هرگاه به پهلوان تعلق یابد، اگر به سرزمین یا کشوری وابسته شود ـ موجب کامیابی و رونق می‌شود. هرگاه دارنده‌اش از راستی و درستی و فرمانبُرداری به حق و داد و عبادت و بندگی سستی کند، فرّ او را ترک می‌کند.

یشت نوزدهم، موسوم به زامیاد یشت درباره‌ی خْوَرِنه می‌باشد و مزدا آفریده است به موجب آنکه **اهورا** از آن برخوردار بود، توانست به آفرینش دست برده و کامیاب شود (بند ۱۰) امشاسپندان و کهتر خدایان نیز از آن برخوردارند (بند ۱۵) و شاهان پیشدادی، کیانی و **زرتشت** و برخی پهلوانان نیز از آن بهره‌مند بوده‌اند که در یشت نوزدهم شرح آن آمده است. **جمشید** به موجب نافرمانی که کرد، فرّ از او گسسته شد و به ناکامی و آوارگی، به خواری کشته شد.

به موجب وندیداد (فرگرد ۱۹/۱۷) **وِرِثْرَغْنَه** «بَرُخْوَرِنه» barô xvarena می‌باشد، یعنی «برنده‌ی فرّ ـ خْوَرِنَه». **بنونیست** با دریافت‌هایی دیگر از منابع گوناگون، خْوَرِنه را **درفش خدا** می‌داند که **وِرِثْرَغْنَه** گیرنده‌ی این درفش است. هنگامی که از فرّ یا خورنه‌ی شاهی **کَوَئِم خْوَرِنَه** یاد می‌شود، این تداعی به وجود می‌آید که میان شاهی، شهریاری،

فرمانروایی ـ با خْوَرِنه پیوندی هست و «خْشَتْرَ xšathra» به معنی شهریاری بـا خْـوَرِنه مترادف است. هر چند چنین برداشتی با توجه به متن‌های اوستایی چنین اندیشه‌ای را به وجود می‌آورد، اما نظر **نیبرگ** جای تأمل است، چون «خْوَرِنَه» چیزی جدا از «خْشَـثْر» می‌باشد. خْوَرِنَه به موجب نافرمانی جمشید، که خود یک خْشَثْرَ و شهریار است گسسته می‌شود. از **اردوان** واپسین شهریار اشکانی گسسته می‌شود و به **اردشیر** می‌پیوندد.

فرّ شاهی، در تلاش و تعقیب **اردوان** آخرین شاه اشکانی است، برّه را در روی اسب به آغوش می‌گیرد، و این فرّ شاهی، یاکیانی است که در این جا باز با آن رو به رو هستیم.

پس این «خْوَرِنَه» درانجمن میترایی است. در دوران اسلامی ـ ایرانـی، آنگـاه کـه **سهروردی** پلی می‌شود تا از پس تاریخ اساطیرِ حماسی از روی آن بگذرد، و از این سـو، بیانی شورانگیز و مکتب و روشی استوار ـ با اساطیر عرفانی ظـهور کـند ـ فـرّ بـه عـرفا، حکیمان و اولیاءالله می‌پیوندد که در حکمت اشراق مطالعه و پژوهش مـی‌شود و بسـیار مقوله‌ی شیرین و شورانگـیزی است (← حکمت خسروانی، مبانی حکمت اشراق در ایران باستان، نگارنده).

پس با توجه به توصیف میترا، شهریار همه‌ی کشورها، خْوَرِنَه سزاوار و شایسته‌ی اوست و چنین نیز می‌باشد. خْوَرِنَه چنانکه اشاره شد درخشندگی و تجلی نیرویی است که در جهان خدایان روشنایی و فرمانروایان نیکو و پهلوانان نیک روش شکوفا شده و در آنان موجب کارایی می‌شود. نیرویی است همچون **مانا** mana میان اقوام ابتدایی در پولی نزی و ملانزی ـ و یا همانند آنکه مردم شناسان درباره‌اش پژوهش بسیار کرده‌اند [۴۰].

بند شانزدهم از یشت دهم اشاره به نکته‌ای دقیق دارد. نکته‌ای که نوعی پیوستگی و همکاری را میان ایزدان انجمن میترایی بازگو می‌کند. هر گاه **وِرِثْرَغْنَه** «برنده‌ی خْـوَرِنَه» (وندیداد ۱۹/۱۷) می‌باشد، میترا دهنده‌ی آن است. میترا هم بخشنده‌ی خْوَرِنَه «خْوَرِنُو ـ

۴۰- تاریخ ادیان، جلد دوم اساطیر و افسانه‌ها، حکمت خسروانی، مـطلب فـرّ کـیانی. در ایـن مأخـذ دوم (هـر دو از نگارنده) آنچه که بسیار شایان توجه است، پـژوهش فـرّ در حـوزه‌ی حکـمت اشـراق و عـرفان است. مطالعه‌ی اساطیر عرفانی، یا چگونگی گذر از اساطیر حماسی و دگرگونی آن به اساطیر عـرفانی، ایـن نیروی کارآمد را از دیدگاه سهروردی (حکمة‌الاشراق) و اصحاب حکمت اشراق به پژوهشی نو و بسیار جالب تبدیل کرده که نگارنده در مأخذ فوق بدان پرداخته است.

داوْ xvareno-dâv» می‌باشد و هم بخشنده‌ی شهریاری «خْشَثْرُ ـ داوْ xšathro-dâv معرفی شـده: به سوی همه‌ی کشورها، آن مینوی ایزد روان گردد که بخشنده‌ی خوَرِنَه است. به سوی همی کشورها، آن مینوی ایزد روان گردد که بخشنده ی شهریاری است. به آنانی پیروزی دهد که نیک روش و آگاه به آیین‌های اهدای زَور از زَاثْرَ Zaothra باشند [۴۱] .(بند ۱۶).

در مطالب بعدی اشاره و شرحی دربـاره‌ی شـراب هـوم کـه نـیاز و «زَوْر» بـرای میتراست و بعدها به شراب تبدیل شد، پژوهشی هست. در هر حال در انجمن میترایـی، مفهوم و مقام **خْشَثْرَ** نسبت به **خْـوَرِنَه** در درجـه‌ی دوم اهـمیت قـراردارد، امـا مـفهوم فـرّ گسترشی بسیار یافته است. کسـانی از خْـوَرِنَه کـه بـه وسـیله‌ی مـیترا بـخشیده مـی‌شود برخوردار نمی‌شوند «پیمان شکن» باشند. **میثْرُ ـ دروج** mithro-druj در مـعنای گسـترده، کسی است که نظم میترایی را بر هم زند. مخالف و بر ضد آن باشد، که جنبه‌ای از آن عهد و پیمان است، اما در پیمان گسترده‌ی میترایی. در مراحل سلوک میترایی، آنان که به مقام چهارم، مرحله‌ی **شیرمردی** می‌رسیدند، سخت در انجمن مسئول بودند. اینان مُهرِ مِهری را دارا می‌شدند و داغ یا نشان بندگیِ انجمن و خـداونـدگار را داشـتند. هـر گـاه رازگشـایی می‌کردند، این «مهر دروجی» بود که مرتکب شده بودند، یعنی پیمان را شکسته بودند و سخت مجازات می‌شدند و خداوندگار هیچ‌گاه خْوَرِنَه را به پاداش به آنان نمی‌داد. [۴۲]

۴۱- در اوستا زَاثْرَ zaothtra در پهلوی زوهر Zôhr زَوْر Zavr. نیاز و نذری است که هنگام مراسم دینی به آب یا آتش نثار می‌کنند. یا نیاز و پیش کشی است که درمراسم ستایش و نیایش ایزدان اهدا می‌شود. **آتش زَور** عبارت است از چوب‌های خوش سوز و خوش بو یا پیه یـادنبه کـه هـنگام مـراسـم بـه آتش دهـند (خوراک آتش). در مراسم ویژه‌ی تهیه‌ی **آتش بهرام** یـا جشـن‌های گـاهنبار و صـبح روز چـهارم پس از درگذشت کسی ـ این نیاز به آتش داده می‌شود. **آب زَوْر** عبارت است از نیازی مایع و روان چون شیر و یا آمیخته‌ی شیر و روغن و عسل و شراب و جز آن ـ یا شیره‌ی هوم و انار و جز آن که به آب اهدا می‌شد. تهیه‌ی **آب زَوْر** با مراسم نیایش و دعا خواندن موبدان صورت می‌پذیرفت ـ و هم‌گاه بدون آن، هنگامی که فردی نذر خود را به هنگام مراسم مذهبی به آب روان می‌ریخت. یسنا، هات ۶۹ـ۶۳ **آب زَوْر** نام دارد. در روایات داراب هرمزدیار آمده: اگرکسی مرده باشد، بامداد چهارم روز پس از مرگ چربی گوسفند بـاید بـه آتش بهرام داد که **آذر خُره** در سر چینوَد پل حاضر شود و کار آن روان را آسان سازد، وندیداد، یاداشت‌ها. با توجه به فهرست: **آتش زَوْر ـ آب زَوْر**. اساطیر و فرهنگ ایرانی، ص ۵۴۹. روایات هرمزدیار، ج یکم، ص ۷۵. مینوی خرد، ص ۱۰۴ـ۱۰۲.

۴۲- نگاه کنید به مطالبی پیرامون مراحل هفت‌گانه‌ی سلوک در همین کـتاب و مـطالبی پـیرامـون عـرفان و

←

در بند ٦٧ نیز آمده که میترا از فرّ یا «خْوَرِنَنْگَهْ مزدا آفریده و پیروزی اهورا آفریده، وِرِثْرَغْنَه چَه. اَهورَدْاته Verethraqnača-ahurazâta برخوردادر است. و در بند ۱۰۸ نیز تکرار می‌شوذ: میترا که پیروزمند است و دارنده‌ی خْوَرِنَه می‌باشد.

واتَ، خدای باد

یکی دیگر از خدایانی که یار و یاور همراه میترا است، **واتَ** Vata یا باد است. این یکی از بزرگ‌ترین خدایان همراه است که به تدریج آن شهرت اولیه را از دست داده و دیگر آن جلوه‌ی پیشین را، نداشت. اما با این حال چنانکه اشاره شد، همراه با میترا به صورت نماد قدرت و همراه و نگاهبان و یاور، اما بدون نقش و کارایی در انتشار آیین در مغرب زمین همراه بود و چهره‌ی وی را در گوشه‌ای، وگاه چهار گوشه‌ی نمادین سنگ برجسته‌های مهرگاو اوژن که در اروپا یافت شده‌اند می‌بینیم.

وِرِثْرَغْنَه در تظاهرهای خود، بار اول: به پیکر واتَه‌ی تندِ زیبای مزدا آفریده بوزید و خوَرِنه‌ی نیکِ مزدا آفریده آورد. آن خوَرِنه‌ی مزدا آفریده، و دارو و درمان و نیرو آورد.

در بند ۲۱ مهریشت، **واتَه** نیز درکار بی‌اثر نمودن یورش‌های دشمنان میترا در جنگ است. هرگاه در میدان نبرد دشمنان میترا که بسیار به دنبال آموزش‌های زشت هستند، نیزه را با استادی و مهارت پرتاب کنند، اگر هم آن نیزه‌ها به بدن‌های پیروان نیز برسد، زیانی وارد نمی‌کند، چون واتَه، نیزه‌ها را از هر سویی که پرتاب شود، برمی‌گرداند. و نه یک نیزه‌ی خوب و نشانه گرفته، و نه یک پیکان پرّان و رها شده، به آنانکه پیروان میترا هستند و نظم و آموزه‌هایش را انجام می‌دهند، اثر نمی‌کند (بند ۲٤).

ویو Vayu نیز به معنای باد و از خدایان عالی جناب است. او نیز خدای باد است و یشت پانزدهم درباره‌ی اوست. او خدایی فراتر از تنها موکل و مظهر باد بوده است. به همین جهت به نظر می‌رسد برای حفظ مقام اصلی، واتَه به عنوان خدای بعد از وی منتزع شده باشد و خود به موجب آن فراگیری و شمول و مقامی که داشت، مجرد ماند. به عنوان

←

میترائیسم. نیز ـ راز و رمزهای آیین میترایی **فرانتس کومُن**، ترجمه‌ی نگارنده. نیز ـ حکمت خسروانی و مبانی حکمت اشراق در ایران باستان با توجه به فهرست مطالب.

خدایی بی‌اثر و بی‌کار درسرنوشت و کارها، برجای ماند. اما تداخلی که با واته داشت هم چنان حفظ شد که به آن اشاره می‌شود. **وَیو** همچون خدایی است مسلط به نیکی و بدی - یا ناظر به آفرینش **سپنتامینو** و **انگره مینو** و هر دو زیر فرمان او هستند. به همین جهت است که می‌توان گفت خدای سرنوشت است، تقدیر را در فرمان دارد. نیکی و بدی از اوست. تیزنگری شگفت است و دارای خْوَرِنه می‌باشد. به همین جهت است که جنبه‌ای از او در ادبیات دینی زرتشتی پسین، در متن‌های پهلوی **وای بتر** یا **وَیوی بد** جلوه گر شده است و در شمار خدایان لاشه و مرگ در وندیداد همکار **اَسْتُوویذُتو** Asto - Vizoto می‌باشد، یعنی درهم شکننده‌ی استخوان‌ها که خدای لاشه و مرگ و همکار **دیونَسو** است.[۴۳] اگر کسی در حال مرگ باشد، اهریمن لاشه‌ی او را می‌بندد، اَستوویذُتو - بی‌گمان آن چنان فشاری به لاشه وارد می‌کند که همه‌ی استخوان‌ها می‌شکنند و خرد می‌شود - و این اندیشه بعدها به صورت شب اول درگذشت و فشار استخوان شکن قبر باقی مانده است. به هر حال **وَیو** سر رسیده و لاشه‌ی بسته شده راگرفته و خود می‌بَرَد. به همین جهت به دو جنبه وگاه مفسران زرتشتی به دو **وَیو** باور کردند: **وای نیک**، **وای بد**. از سویی دیگر باید به این نکته‌ی مهم توجه داشت که نزدیکی و پیوندهای نزدیکی در آیین زروانی و آیین میترایی وجود دارد. **زَروان** در انجمن خدایان میترایی، یکی از مهتر خدایان است، خدای زمان بی‌کرانه، تقدیر و سرنوشت، مرگ و انهدام و حاکم و فرمانروا بر **اهورمزد** و **اهریمن** و راننده‌ی هر دو آفرینش. به موجب همین شمول و کلیت است که در آیین میترایی آن چنان مبهم، عالی جناب، فراگیر، اما بی‌نقش و اثر موجودیت دارد. قابل سنجش با وَیوست - که برتر از اهورمزد و اهریمن است و هر دو آفرینش را زیر نظر دارد. به موجب یشت پانزدهم، **وَیو** چنین توصیف شده:

اهورا مزدا، در **ایرانویج** با مراسم اهدای نیاز و پیش‌کش، وی را ستایش کرده و درخواست می‌کند که او را توانایی دهد تا آفرینش **انگرمینو** (اهریمن) را درهم شکند، نه **سپنتامینو** را (بند ۳ - ۲) و خداوند، او راکامیاب می‌کند. پس از آن به ترتیب: **هوشنگ**، **تهمورث**، **اژی دهاک**، **فریدون**، **کرشاسپ**، **آئوروَسار**، **هوتَس** وی را با مراسم ستایش کرده و

۴۳- وندیداد، فرگرد ۹|۵ | یشت ۱۵|۵۲. برای آگاهی، به جلد نخست وندیداد، فرگرد ۵ بند ۹ و یادداشت‌های آن - و فهرست راهنما زیر همین نام‌ها بنگرید.

درخواست توانایی و کامیابی می‌کنند.

در بخش دهم (بند ۴۱ ـ ۳۸) مطالبی چون اَشی یشت یعنی یشت هفدهم می‌آید که دوشیزگان شوی نکرده وی را ستایش کرده و درخواست می‌کنند به شوهرانی خوب و جوان و آراسته برسند و دارای فرزندان نیک و شکوه و خواسته گردند. در یشت هفدهم نیز ایزد بانو **آشی** (ارت) دختر اهورامزدا چنین وظایفی دارد.

شایان توجه‌ترین بخش یشت هفدهم ـ که درباره‌ی **وَیوست**، بخش یازدهم است. خداوندگار **وَیو** برای **زرتشت**، قدرت فراگیر و بی‌نهایت و شامل خود را باز می‌گوید (بند ۵۶ ـ ۴۳):

> ای زرتشت ... من هر دو آفرینش سپنتامینو و انگرمینو را اداره می‌کنم ـ هر دو آفرینش را فرمان می‌رانم. نام‌های مرا بدان: بر همه چیز توانا هستم بر آفرینش سپنتامینو و انگرمینو. به آفریدگار اهورامزدا و امشاسپندان یاری می‌رسانم... شکست‌دهنده هستم، نیرومندترین، تواناترین، دیوپراکن، ستیزه شکن، فرمانروا بر آب‌ها، نیزه‌ی تیز ناوک، فرهمند و... نام‌های من هستند... و این نام‌های مرا (چون دعایی) بخوان ای زرتشت وقتی که میان لشکری خونریز و صف دشمنان نیرومند و میان دوکشوری که می‌جنگند باهم، دنبال چاره و رهایی باشی، تارهایی یابی و کامیاب گردی. *

داموئیش اوپَه منَه

یکی از خدایان همراه و یاور **میثْرَ**، **داموئیش اوپَه مَنَه** dâmoiš-upa-mana می‌باشد. در یشت دهم چندین بار نام وی را در کنار خداوندگار میترا می‌یابیم. در بند نهم، شاید دریافتی حاصل شود:

> به یکی از دو گروه جنگاوران که در برابر هم ایستاده‌اند، آماده‌ی حمله و خونریزی می‌باشند، هر یک که از روی پاکی و باور نمازگزارد و نیایش کند، میترا... و واتّه‌ی وِرِثراجَنُو یعنی بادِ شکننده‌ی ستیز ـ یا به ترجمه‌ای دیگر، باد پیروزمند و با همراهیِ داموئیش اوپَمَنَه برای یاری روی آورند.

در بند ۶۸ است که کمی روشن‌تر از این خداآگاه می‌شویم:

* ـ فرهنگ نام‌های اوستا، جلد سوم ـ ذیل عنوان وَیو.

گردونه‌ی میترا را **آشی وَنگوهی** می‌رانـد... و بـرای آن، دامـوئیش اوپـَمَنه، همواره راه را در فضا آماده و مهیا می‌سازد که در برابر او همه‌ی دیوهای نادیدنی و زیانکاران به هراس دچار شوند.»

در بند ٦٦ است که گروهی از ایزدان یار و همراه میترا یاد شده‌اند. **آشی ونگوهی** یاور اوست. **پـارِندی** سـوار بـر سبک گـردونه‌ای هـمراه اوست. دلیری مردانه (اوغرَ ـ نَئیریَه uqra-nairya) و **جوّ خود آفریده** (**ثْواشَه ـ خْوَذاتِم** thwâša-xvazâtem) و نیرومند، **دامـوئیش اوپَه‌مَنه**. در بند ۱۲٦ همراهانی دیگر را نیز ملاحظه می‌کنیم. در سوی راست، **رَشنو رزیشته**، ایزدی که بهترین مدافع است. در سوی چپ **چـیستا** Cistâ دادگـرترین مـی‌تازد کـه **زَوْر** می‌بَرَد با پاکی یا نیاز می‌کند (بَرَت. زَاَثْرانَم. اَشَه اونیم *barat-zaothrâm-ašaonim* بَرَت. زَاُثْرُ ـ اَشَه اُنو)، آن خداوندی که سپید جامه در بر دارد، و سـپید پـوش است: سپَه ئِته. وَستراو. وَنگَهئی تی *Spaeta. Vastrâw Vanghaiti*.

در جاهای دیگر اوستا نیز نام این ایزد به تکرار آمده است، اما از وظایف و کارایی و یا رویدادهای پیرامون وی آگاهی به دست نمی‌آید. چنانکه اشاره شد، گروه و انجمن میترایی خدایان، در یشت دوازدهم نیز که درباره‌ی **رَشنو** ایزد سوگند و **وَرْنگه** یا آزمایش ایزدی است و از یاران اصلی میترا میان خدایان همراه وی به شمار مـی‌رود، بـا ایـزدان آشنای همراه میترا ملاحظه می‌شود. **اهورامزدا** به **رَشنو** می‌گوید: هرگاه بخواهی مراسـم را برگزار نمایی، باید مرا با نام به یاری بخواهی. آنگاه من بـا هـمراهـانم، یـعنی **آتش** و **بـادِ وِرِثْرَاجَن، داموئیش اوپه مَنَه** و **کَوَئِم ـ خْوَرِنو** یا فرّ کیانی فراخواهیم رسید (رَشنو یشت، بند ۱۲). در این جا نیز به روشنی قابل درک است که در یک محیط میترایی قرار داریم.

بند نهم مهریشت، بـرابـر است بـا بـند ٤۷ از یشت سـیزدهم. واتـه‌ی پـیروزمند و داموئیش اوپه مَنَه، میان دو سپاه در حال جنگ، به یاری آن یاران و پیروانی می‌شتابند که از سوی‌شان فراخوانده شوند. محیط فْرَوَشی یشت نیز یک محیط آشنای میترایی است.

به راستی آیا این خدای همراه کیست. در بند ۱۲۷ مهریشت، وی به شکل سواری توصیف شده که می‌تازد تا به میترا و همراهی او بـرسد. بـه صـورت یک گـراز نـر، بـا دندان‌های تیز که از خود دفاع کند: «یک گراز نر با چنگال‌های تیز که با یک زنش بکُشد و به او نزدیک نتوان شد. که صورت خال خال دارد...»

این توصیفی که از **داموئیش اوپه منه** شده، درست همان توصیفی است که دربارهٔی **وِرِثْرَغْنَه** شده که در شمار همراهان میترا، در بند هفتم نقل است توجه به‌نقوشی که گرازی در پیش میترا در حال حمله است، به‌ویژه در طاق بستان و سایر نگاره‌ها شایان توجه است که با این یشت‌ها به رمز نقش گراز آگاه می‌شویم. هر دو واژه به واژه یکی است:

hukehrpa. varâzahe. paiti-ereno. tizi-danstrehe aršno. tizi-asurehe.

hakeret-jano. varâzahe. anupoithwahe. grantahe. paršvaikahe. taxmahe ...

آیا این دریافت به وجود نمی‌آید که این هر دو یکی هستند. کَند و کاوهای زبان شناسی نتوانسته در این زمینه دلیل روشنی فرا روی نهد. واژهٔی «دامی» به معنای آفریدگار است. البته دراوستا هم به معنای اسم فاعل یا صفت است (=آفریدگار) یا اسم به معنای آفرینش. اما این جا ـ اولی درست است، آفریدگار ـ و ترکیب :گرامی و ماندگار برای آفریدگار. معنای آن حاکی از خداوندی است که با آفریدگار پیوستگی نزدیکی دارد ـ انباز و شریک در کار اوست، یاهمکار و همردیف.

اما بیرون از محدودهٔی یشت‌های کهنِ میترایی، زرتشتی‌ها کوشیده‌اند وی را یک خدای واسطه معرفی کنند و در اصلاحات مذهبی ـ قدر و مرتبه‌اش را به طور معمول که درمورد دیگر خدایان کرده‌اند بکاهند تا اهورامزدا جلوه یابد، که همیشه ناکام مانده‌اند.

در «یسنا» **داموئیس اوپه منه** در کسوت ذکر و دعا ظاهر شده، جامه‌ای که موبدان متشرّع به او پوشانده‌اند و هیچ برازنده نیست. درکنار **دَهمَ آفریتی** یعنی دُعای مردِ دیندار dahma-âfriti **دَهْمَه ـ آفْریتی** یاد شده است (یسنا ۱/۵) و (۲/۱۵). هر جایی که در یسنا آمده (یسنا ۱/۲٦) این دورا، یعنی دعا و وِرد مرد پارسا با خداوند همراه است (یسنا ۸/۱) اما در یسنا (۷۱/۲۳) یک کاتب زرتشتی از آمیزهٔی اصیل و عناصر جدید، نام خدایانی را با هم آورده که عنصر قالب درآن، اصالت کهن است: **آتش پسرِ اهورامزدا، آبـزَوْر، کُشتی، بَرْسَمْ، اَپَم نپات** (خداوندی که آدمی را آفرید، یشت نوزدهم) **نَئیریوسَنْگَهْ** Nairyosangha، **داموئیش اوپَه مَنَه، فْرَوَشی**‌های پاکِ توانا... که همه ستوده شده‌اند و با توجه به انجمن میترایی، به آسانی می‌توان بخش و نام‌های وابستهٔی اصیل و کهن را دریافت که در جاهای دیگری از اوستا: یسنا ۷۱/۲۳، هاوَنگاه بند ۹ ـ ویسپرد ۷/۵ به تکرار آمده است.

چیستْا / چیسْتی ـ روشن بینی، بینشِ شهودی و عرفانی

چیستی / چیستا Čisti-Čistâ نام ایزد بانویی است که به گمان غالب نباید یک خدای کهن و دارای اصالتی در انجمن میترایی باشد. این ایزد بانویی است زرتشتی که یک بار نامش را وارد مهریشت کرده‌اند، با ساخت و بافتی موبد ساخته، که اغلب با **دَئِنا** daenâ که او هم از خدایان انجمن زرتشتی است همراه است و با توصیف مَزدیسنی، **دَئِنای مزدیسنی** daenayâw-mazda yasnoiš.

فقط جمله‌ی اول بند ۱۲۶ اصالت دارد. «در سوی راست او (= میترا) **رَشنو رزیشتَه** می‌تازد» آنگاه جای **سروش** به چیستا واگذار می‌شود. «و از طرف چپ چیستا، دادگرترین / درست‌ترین (رَزیشْتَه) می‌تازد. آنکه **زَوْر** نیاز می‌کند که روشن است و سپید جامه، و **اوپَه مَتَه**».

در انجمن زرتشتیِ گاثایی، **دَئِنا** daenâ نیز واژه‌ای مؤنث است، و در خود گاثاها دارای معنایی گسترده و به مفهوم شهود و روشن بینی عرفانی و مفهوم شهود و روشن بینی عرفانی و درونی است. اما به وسیله‌ی موبدان، در هیأت الاهه وزن خدای سرپرست **مَزدیسنی** قالب گیری شد. دراین بند الحاقیِ مهریشت، ملاحظه می‌کنیم در کنار **چیسْتی** یا **چیستا**، ایزد بانوی دانش، بینایی و شهود جلوه گر شده است و از خدایان انجمن میترایی در اصل محسوب نمی‌شود.

به همین جهت است که یشت شانزدهم راکه درباره‌ی ایزدبانوی **چیستی** است، با نام **دَئِنا** می‌خوانند. یشت شانزدهم چنانکه اشاره شد، یشتی به نسبتِ یشت‌های کهن تازه است، و سرایندگان یشت‌هایی چون اورمزد یشت، هفتن یشت، خرداد یشت، اردیبهشت یشت که به روش وَندیداد و رساله‌های پهلوی ساخته و پرداخته شده‌اند و ردّ پای مغان متعصب و متشرّع زمان ساسانی در آن‌ها مشهود است، در یشت شانزدهم، دشوار که

دست داشته باشند.

در بند ۱۲٦ مهریشت، **چیستی** سوی چپ گردونه‌ی میترا می‌تازد. **رشنو** به سوی راست می‌راند. پس از این دو، **داموئیش اوپَه مَنَه** به شکل گراز یاد می‌شود که به همراه او آتش و خْوَرِنَه هستند. چیستی یا چیستا، در هر دو شکل، به صیغه‌ی تأنیث آمده است و به احتمال شکل چیستا، صورت اصلی باشد. به معانی چندی در اوستا به صورت مجرد: علم و دانش، شناخت، معرفت و دانایِ شهودی، قانون دینی و جز آن مفهوم می‌شود. از ریشه‌ی «چیت Čit»: اندیشیدن، دانستن و آگاهی یافتن است. نام دختر کوچک زرتشت، **پُئورو چیستا**، زیاد دانا، بسیار هوشمند و آگاه است. در گاثاها به تکرار به عنوان اسم مجرد یاد شده و صورت ایزدگونگی را نشان نمی‌دهد. اما در هرمزدیشت، بند ۷ و ۲٦ ـ یسنا ۱۴/ ۱، سروش یشت‌ها دخت بند ۱٦، وندیداد ۱۹/۳۹ و ... به مفهوم ایزد بانوی دانش، به ویژه دریافت شهودی آمده است. همان صفت رَزیشتَه، که برای رَشنو هست، جهت وی هم کاربرد دارد. به‌کسوت سپید جامگی، در حالی که نیاز کننده‌ی «زَوْر» است جلوه‌گر می‌شود و این سپید جامگی با آتوربان‌ها و روحانیان ارتباط پیدا می‌کند که جامه‌ی سپید ویژه‌ی آنان است. به همین جهت چیستا ایزدبانوی دانش و دریافت شهودی است، و طبیعی است که زرتشت با کوشش و تلاش در پی او روان است تا به وی دست یابد (بند ۲). وی بصیرت و آگاهی و بینایِ درونی و راستین است. او ایزد بانوی راهنمای راه‌های دشت و کوهستان است و می‌کوشد تا همگان به راه درست هدایت شوند. در رودها و آب‌های قابل کشتی‌رانی، ناویان را راهنماست (بند ۳). **زرتشت** وی را ستایش می‌کند، این ایزد بانوی گرامی را برای دریافت نیرو در پاها، شنوایِی گوش‌ها، نیرومندی بازوان، تندرستی در همه‌ی تن ـ و بینایی (شهود، درک شهودی)، آن چنان بینایی که ماهیِ کَرَ (**کَرُ ـ مَسْیو** Karo-masyo) در آب دارد[۴۴] (بند ۷).

آنچه که در آن تأکید است، و معنای «بینایی» را از محدوده‌ی دریافت معمولی فراتر می‌برد ـ آن است که زرتشت نیروی بینایی را درخواست می‌کند و با توجه به گاثاها، در می‌یابیم که وی خواستار دریافت شهودی و بینایی عرفانی ـ اشراقی است (←

۴۴- نوعی ماهی اساطیری که در ژرفای دریای وُئوروکَشَه ـ یا فراخکرت زندگی کرده واز بینایی شگفتی برخوردار است (← فرهنگ نام‌های اوستا).

حکمت خسروانی)، آن نوع نیروی بینایی را خواستار است که اسب داراست، که در شب تاریک و توفانی و تگرگ ریز، از مسافتی به درازای نه کشور، تار موی اسبی راکه بر زمین افتاده باشد ببیند (بند ۱۰) و آن چنان بینایی که کرکس زرین طوق داردکه پاره گوشتی را از فراز، به فاصله‌ی نه کشور ببیند (بند ۱۳).

چنانکه اشاره شد، در اصل، این طلب بینایی، یک درخواست درک و دریافت شهودی است. چنانکه **هُوُوی** Hvovi، دختر **فرشوشتر** و همسر زرتشت نیز ایزد بانو را با مراسم ستایش می‌کند تا مطابق دَئنا بیندیشد و معرفت دَئِنایی پیدا کند (بند ۱۵). در فلسفه‌ی کهن یونانی، نیز چون بینش اشراقی و شهودی زرتشت، دیدن ـ حاصلش دریافت یک نوع روشناییِ فعّال است که از حواس و حد معمول فراتر می‌رود و این از ویژگی‌های زیربنای فکری زرتشت و از اصول بنیادی در آیین میترایی است، که به صورت خدایی تجسم و جلوه گری می‌یابد. این بینایی شمول و کلیتی بسیار دارد و همه‌ی امور این جهان و چیزهای آن را دربر می‌گیرد، ودیعه‌ای که دروجود هر کسی هست، و چنانکه زرتشت بارها اشاره می‌کند، تا چگونه آدمی بتواند از آن سود برده و بهره‌مند شود.این همان نیرویی است که: «او را (= چیستی را) ستایش کرد آثْرَوَنِ دور سفر کرده، که توانایی یابد خوب ذکر بگوید و خوب اذکار را به خاطر سپرد (بند ۱۷)»:

yânm. yazata. âthrava. dûrâš - frazato marennem. isemo. daenayâ. amem. isemno. tanuye.

این اشاره، که برابر با **دَئِنا** (بینش شهودی گاثایی) کامیاب شود، و اینکه چنین خواهشی از ایزد بانو چیستا، ایزد دانش و روشنایی شهودی در انجمن میترایی می‌شود، بسیار شایان توجه است و از بر کردن و تکرار ذکر و کارگشایی و راز و رمز عرفانیِ ویژه‌ای را بیان می‌کند که به وسیله‌ی رهگذر و میراث میترایی، به عرفان و حکمت اشراق رسید، که به مصداق: اَلا بذکر الله تطمئن القلوب.»[۴۵]

۴۵- در وندیداد صورت ضعیف و مسخ شده‌ای از فواید ذکر جهت حضور و شهود و دریافت آرامش و اتصال با حق نمودار است که موبدان زمان ساسانی آن را چون وسیله‌ای جهت دفع و تسخیر جن و پری و دیو در آورده‌اند. نگاه کنید به «وندیداد» عنوان‌های «بیشا مروتَه، ثریشا مروتَه، چَثْوَرِ مروته» و عناوین دیگر از نگارنده.

درباره‌ی واژه‌ی «چیستا» شرحی گذشت: علم، دانش، روشنایی، اشراق، درک شهودی، که در بنیاد ریشه‌ی «چیت» به معنای روشن کردن، بینایی راست بخشیدن است. پس چیستا به معنای روشن شده و به شهود و بینایی و دانش راستین رسیده می‌شود. می‌بینیم که او با جامه‌های سپید آراسته شده و بَرَت. زَاُثرَ barat - zaothra ، یعنی در حال بردن نذر و پیش‌کشی است، یا در حال عرضه کردن آن، (یشت ۱۰/۱۲٦) و لقب دومی که یاد شد در یشت ۱٦ نیز ملاحظه می‌شود. در این جا **چیستا** به عنوان خداوند جمعی به انجمن آیینی شخصیت و واقعیت می‌بخشد. پیداست نخست موبدان سفیدپوش مراسم نیایش هستند، ولی سپس انجمن که با جامه‌ی نماز در آیین نیایش شرکت می‌کند... در اصل این دیدن هر گاه که درگاثاها مطالعه کنیم، متوجه می‌شویم که یک اصطلاح ویژه و فنی است درایران برای هر چیزی که هنگام نماز (ذکر و قرائت ادعیه و نیایش) مشاهده می‌شود و حالتی خاص که عارض نمازگزار می‌گردد [۴۶]، هنگام نماز انسان چیزهای خدایی می‌بیند (یا اصوات آسمانی می‌شنود، که در حکمت اشراق یکی از مباحث شایان توجه است)، در آن هنگام ـ خدای بینایی و شهود ـ یا چیستا، بالاترین نقش خود را داراست، چندان که آن خدا چکیده‌ی هر چیز دیدنی است که در آن جا انجام می‌گیرد و همه‌ی بینندگانی که در آن جا گرد می‌آیند. [۴۷]

هنگامی که زرتشتی‌ها، آیین میترایی را پذیرفتند و با دست‌کاری برای برتری و یا همسانیِ مقام **اهورامزدا** و **میترا** افزوده‌هایی در مهریشت وارد کردند، **چیستا** را که از خدایان انجمن آیین میترایی بود، با «دَئِنای» گاثاییِ **زرتشت** یکی کردند. هر چند که در آغاز به‌نظر می‌رسد، با توجه به کاربردهای واژه‌ی چیستا به عنوان یک واژه‌ی مجرد، این باید صورتی گاثایی داشته و از خدایان تازه در انجمن میترایی باشد که در صفحات پیش بدان اشاره شد، اما در هیأت یک الاهه، قدمت و اصالت میترایی دارد. در بند ۱۲٦ مهریشت، چنانکه گذشت اشاره می‌شود که او «اوپَه مَنَه‌ی دَئِنای مَزدیسنی» است. این اشاره، دریافت خوبی پیش روی می‌نهد برای معنای درست واژه، یعنی چیستا همگون و جفت دَئِناست.

۴۶- حکمت خسروانی، بنیادهای حکمت اشراق و عرفان در ایران باستان. تکرار ذکر و توجه، هر گاه با خلوص و حضور باشد: دین‌های ایران باستان، ص ۸۲.

۴۷- دین‌های ایران باستان، ص ۸۲. نگاه کنید.

«درانجمن آیین میترایی، دو دستگاه خداوندی را ازهم باز می‌شناسیم که از روزگاران گذشته در هم آمیخته شدند، ۱ـ میثْرَ، رَشْنو، سروش. ۲ـ باد (واتَه) ویو، ثْواشَه / یعنی جَوّ، فضا، وِرِثْرَغْنَه، داموئیش اوپَه مَنَه، خْوَرِنَه، چیستا.[۴۸]

ثْواشَه‌ی خود آفریده

در بند ٦٦ مهریشت، ازگروهی خدایانِ یار و همراه میترا یاد شده است که به ترتیب با صفاتی توصیف شده‌اند، چنین:

آشی وَنگوهی (اَرت).

پارِندی رَاُرَثَه raoratha که به گردونه‌ای تیزرو سوار است.

کَوَئِم خْوَرِنُو، یا فرّ کیانی، خُرّه‌ی شاهی و شهریاری.

ثْواشَه‌ی خْوَذاتَه، ثْواشه‌ی خود آفریده ـ که آفریدگاری ندارد.

داموئیش اوپَه مَنَه.

فرَوَشی‌ها یا ارواح نیک و نیرومند درگذشتگان.

ثْواشَه، که با خود آفریدگی توصیف شده است، یعنی آفریده‌ای ندارد ـ خدای فضا و جوّ است. کسی است که فرمانروا و موکل بر هوای پیرامون است و دایره‌ی فضا را می‌پیماید.[۴۹] میان **ثواشَه**، **واتَه**، **وَیو** همانندی نزدیکی برقرار است. همه خدایان هوا، باد و

۴۸- مأخذ پیشین، ۸۳.

۴۹- وندیداد فرگرد ۴۲|۳. نگارنده در ترجمه و شرح وندیداد (← فهرست راهنما)، نیز فرهنگ نام‌های اوستا جلد اول ص ۴۰۵ـ۴۰۴ در این زمینه پژوهش‌هایی ارائه کرده است.

در حکمت خسروانی و فلسفه‌ی ایران باستان ـ افلاک وبرخی عناصرِ اولیه، با اصطلاح فلسفیِ خْوَذاتَه xvazâta یا خود آفریده، قائم به خود و حاکم و فرمانروای برخود و مستقل از دایره‌ی هر نوع نفوذی تعریف شده‌اند. نگارنده در کتاب حکمت خسروانی به این مسأله و مقوله پرداخته و در نوشتاری با عنوان حدوث و قِدَم در مسأله‌ی تکوین نیز که چندین بار بدان اشاره شد (← ماهنامه‌ی چیستا) پژوهشی ارائه کرده است. افلاک و فضا یا جو و ذواتی این گونه، **خْوَذاتَه** تعریف شده‌اند. شایان توجه است که در حکمت و فلسفه‌ی اسلامی، به ویژه از دیدگاه حکیمانِ اشراقی مشرب نیز شاهد نظری قابل ژرف اندیشی هستیم. در مِرآتُ الأکوان که تحریر شرح هدایه‌ی ملاصدرای شیرازی است و حدود سده‌ی دوازدهم هجری قمری توسط **احمدبن محمد حسینی اردکانی** (درگذشته بعد از ۱۲۴۲ هـ ـ ق) نوشته شده ـ مقدمه و تصحیح عبدالله نورانی ـ تهران ۱۳۷۵ ـ زیر عنوان **در بیان آنکه فلک قابل کَوْن و فساد نیست** آمده:

←

فضا، بی‌گمان نام‌هایی بوده‌اند که مفهوم یکسانی را میان تیره‌های گوناگونی که از سوی آنان پرستیده می‌شدند داشتند. در موضع یاد شده از مهریشت، مشاهده می‌کنیم که تجسّم پیدا کرده و در گروه خدایان انجمن میترایی جای گرفته‌اند. لقب «خْـوَذات» یا خود آفریده، چنین مفهومی را بیان می‌کند که جوّ یا فضا و خدای ثْواشَه، بنابر قانون خود زندگی می‌کند، چون **زروان**، و مستقل و جاودانی است و کون و فساد درآن راهی ندارد و این لقب و توصیف اغلب به روشنی بی‌پایان، زمان بی‌کرانه و نیروی تولید مثل داده می‌شود.

در دوران متأخر زرتشتی، **ثْواشَه، واتَه، وَیو** هم چون خداوندانی در کنار هم قرار دارند[۵۰] (یسنا ۷۲/۱۰). البته در این مورد، با خداوندی بزرگ و برتر رو به رو هستیم که در مقام بر **اهورا مزدا** و **میترا**، چون **وَیو** برتری داشته است ـ اما از پیشینه‌ی آن آگاه نیستیم و

→

... فلک قابل کون و فساد نیست، یعنی صدورش از صانع بر سبیل ابداع است، نه آن‌که متکوّن ازجسمی دیگر باشد که به فساد آن جسم فلک متکوّن شده باشد؛ و فقدش نیز بر سبیل فناست، نه آن که جسمی دیگر گردد. این است معنیِ قول فلاسفه که می‌گویند: «فلک کائن وفاسد نیست»، و مراد ایشان از این عبارت آن نیست که حادث نیست و فانی نمی‌تواند باشد... (ص ۳۱۴).

نگارنده در حکمت خسروانی نیز از دیدگاه حکمای خسروانی و بعضی اشراقیون درباره‌ی تدبیر و تأثیر نفوس فلکیه در امور طبیعی و زندگیِ مردمان پژوهش‌هایی آورده است و این به صورت تند خرافه گونه‌ی آن میان مغان و زروانی‌ها و ارباب مذاهب قدیمه بسیار رایج بوده است ـ به ویژه که در میانرودان و منابع بابلی ـ در مثل در جشن **آکیتو** یا نوروز ـ نیز نوروز ایرانی بر مبنای فرگرد دوم وندیداد (← گاه‌شماری و جشن‌های ایران باستان) در آغاز هر سالی خدایان در انجمنی که می‌کردند و برای تمشیت زندگیِ مردم و جهان تصمیم می‌گرفتند، مقدرات رقم زده می‌شد و میان منجمان نیز چنین اندیشه‌ای دارای ریشه‌های کهن است. در کتاب یاد شده و مورد استناد در فوق، ص ۳۲۸ نیز نقل است:

... و بعضی گفته‌اند حق سبحانه و تعالا در اول هر سالی از سال‌های الاهیه که مقدار آن سیصدو شصت هزار سال منجمّان است ثبت می‌فرماید در نفوس فلکیّه صُوَر آن چه راکه در آن واقع خواهد شد و هکذا الی غیرالنهایه، چنان که مذهب حکماست. ... اقرب به صواب رأی اول است که منسوب است به حکمای فُرس و اقدمین از حکمای مصر و یونان، زیراکه آن علوم جمّه‌ی حاصل در نفوس افلاک یا کلّی است و یا جزئی...

در بخش‌های پایانی که شرحی از عقاید. زروانیه و مغان مجوس از یک اثر کهن سُریانی ترجمه و نقل شده است، در این زمینه شرحی هست.

۵۰ـ خورشید نیایش، بند ۸. وندیداد فرگرد ۱۹/۱۳، به ترجمه‌ی نگارنده ـ به یادداشت‌های این مورد اخیر نگاه کنید.

در دوران آیین میترایی، به خدایی کم اهمیت تبدیل شده ـ و چنانکه اشاره شد، درمقام خدایان بلند پایه‌ای چون **وَیو** و **زروان** قرار داشته است. این واژه ازدیدگاه لغت، اغلب دراوستا کاربرد داشته و به معنای: تند، چالاک، شتابنده ملاحظه می‌شود.[۵۱]

نَئیرْیُوسَنْگَهَ

در بند ۵۲ از مهریشت، ملاحظه می‌شود که درکنار میترا، **سروش** و **نَئیرْیُوسَنْگَهَ** قراردارند که هنگام جنگ هرگاه «بدمنش و زشت کرداری بدوارَد» (دوزْداٰو ـ فْرَدْوٰارَئی‌تی duzdâw-fradvâraiti) یا بر همزن نظم و دشمنی حمله نماید، این خدایان بدون امان وی را می‌کشند.

در ترجمه‌ی وندیداد، از این خداوند ـ که در دوران متأخر، ایفای نقش سروش را می‌کند و پیام آور اهورامزدا است، شرحی کافی هست[۵۲] اما وظایف و عناوین وی در اوستا گسترده است. گاه چون **اَپَم نَپات** خداوند آب است، که گاه نیز به صورت برق و شعله یا درخشش آسمانی ظاهر می‌شود. نیز به عنوان یکی از انواع پنج گانه‌ی آتش تجلی می‌یابد. در سروش یشت‌ها دُخت که درباره‌ی سرگذشت روان آدمی و جهان پسین است، وی را می‌یابیم که توجه ارواح به اوست تا به یاری‌شان شتابد. از این رهگذر با **میترا** و **رَشنو** و **سروش** و **آذر** همانندی دارد که آنان نیز در انجمن میترایی وظایفی در جهان پسین به عهده دارند.[۵۳]

در یشت سیزدهم (بند ۸۶ ـ ۸۵) نام خدایان انجمن میترایی آمده است و اشاره شد که میان خدایان و نیروهایی که یشت‌های کهن نامزد است به آنان، پیوندی برقرار است و خدایان را در یشت‌هاشان، درکنار هم می‌یابیم. در یشت یاد شده، آتش **اوروازیشْتَه** urvâzišta (نریو سنگ نیز نوعی آتش است)، **سروش**، **نَئیرْیوسَنْگَهَ**، **رَشْن**، **میثْرَ** و **فْرَوشی**‌های: آب، گیاه، آسمان، زمین، چارپا و **کیومرث** درکنار هم هستند.

۵۱- چنانکه برای مهر در یشت ۱۰/۵۲ آمده است.

۵۲- وندیداد فرگرد ۱۹ بند ۳۴ ـ ۲۶ و یادداشت آن که **نَریوسَنْگ** به عنوان پیک اهورامزدا عمل می‌کند. نیز فرگرد ۲۲ بند ۹ ـ ۷.

۵۳- فرهنگ نام‌های اوستا، جلد سوم، ص ۱۲۸۹ به بعد که درآن شرح کافی هست.

در پهلوی این نام به صورت **نَریوسنگ** Naryosang و در فارسی و پازند به شکل **نِرسِه**، **نِرسی** در آمده است. به موجب منابع پهلوی، وی حافظ و نگهدارنده و تقویت کننده‌ی نطفه‌ی پاکان و دلیران است.[۵۴] در جایی پیوستگی وی را با **خـوَرنَه**، که از خدایان و نیروهای ویژه‌ی انجمن میترایی است می‌یابیم: در داستان آسمان پیمایی **کـی‌کاوس**، هنگامی که «فرّ کیانی» از او گرفته می‌شود **کـاوس** به زمین سرنگون گشته و به دریای «وُئوروکَشَه» (فَراخکَرت) مـی‌گریزد. پس **نَـریوسَنگ** وی را دنبال کرده و مـی‌کوشد از رسیدن **فْرَوَشیِ کی خسرو** بدو جلوگیری کند. اما فْرَوَشیِ کی خسرو فریاد مـی‌کند کـه ای نریوسنگ، کاوس را مکش، زیرا اگر او را بکشی، من که ویران کننده‌ی توران هستم به دنیا نخواهم آمد، پس از آن نریوسنگ ـ کاوس را به حال خود وا می‌نهد.[۵۵]

در رستاخیز و آخر زمان، نیز چنان که شرحی گذشت، میترا نقشی بزرگ دارد و در اصل ـ به موجب باورهای میترایی، او خود نجات بخش و موعود، یعنی **سـوشیانس** است، وی دارای نقش می‌باشد و از ایزدانی است که همراه با **سروش** مرده‌ی **سام** را برمی‌خیزاند تا **آژی دهاک** را بکشد.[۵۶] در روایات پهلوی، نریو سنگ وسیله‌ی انتقال و سپردن نطفه‌ی **زرتشت** به **آناهید** ایزدبانوی آب است تا آن را نگاهداری و پاسبانی کند که در آخر زمان موعودهای سه گانه: **هوشیدر**، **هوشیدر ماه** و **سوشیانس** ازآن پدید آیند.[۵۷]

آیین هَئومَه، باده نوشی

در آیین میترایی، آنچه که به ویژه از شاخصه‌هاست در آیین‌های مذهبی که برپامی کردند، سماع بود. منظور ازاین سماع، دست یافتن به حالتی بود که موجد خلسه و نوعی بی‌خودی می‌شد. یعنی از خود، از خودآگاهی یا شعور و ضمیر ظاهر رَستن و به دید و بینش یا ناخودآگاهی و ضمیر باطن راه یافتن. یعنی رسیدن به حالتی که «چیستی» یا بینش شهودی و یزدانی را سبب شود. به احتمال چنین حالتی در بسیاری از آیین‌های

۵۴– زند آگاسیه، ۲۲۸. بندهش یا فَرْن بَغ دادگی، بهار ـ ص ۱۱۵.

۵۵– کیانیان **کریستن سن**، ص ۱۱۸.

۵۶– زند وهومن یسن صادق هدایت، ص ۷۱.

۵۷– اساطیر و فرهنگ ایرانی، ص ۶۳۱. مینوی خرد، احمد تفضلی، ص ۸۷.

باستانی وجود داشته و نمونه‌هایی از آن در بخش‌های گوناگون ارائه شده است. در رم باستان که میترائیسم در کنار آیین‌هایی همانند گسترش داشت، سماع نقشی عمده ایفا می‌کرد. البته بسیاری اوقات، این مراسم ازهدف خود دور شده و به خودآزاری‌های شدید و ناهنجار منتهی می‌شد. شکل ناب و به هنجار آن در سماع‌های صوفیانه ـ عارفانه باقی ماند ـ و شکل نا به هنجار آن در میان درویشی گری.[۵۸]

آیین هَئومه در شکل دین زرتشتیِ متأخر باقی ماند و اصالتی یافت و از ارکان به شمار رفت. اما **هَئومه** Haoma، خداوند «باده» که موجد تندرستی، نیرومندی، جنگاوری، نظم، تولید مثل نیک و خوب تخمگی و نیک بختی و مرگ زدایی و شادابی و ... است، بی‌گمان از جانبِ خدایان در آیین میترایی و کاربرد آن از مراسم اصلی بوده است. از **زرتشت** به بعد و تا اواخر دوران ساسانیان و رویداد شراب به بنگ آمیخته‌ای که **ارداویراف** موبدان موبد زرتشتی نوشید و به حالت خلسه و بیخودی فرو رفت و در رؤیا با جمعی از خدایان برای تهیه‌ی گزارش به جهان دیگر رفته و پس از هفت شبانه روز بازگشت، و اینکه **زرتشت** به **ویشتاسپ**، فرمانروای **حامی** خود جهت تبلیغ دین، از همان معجون، بنگِ به شراب ممزوج نوشانید، و گزارش **هرودوت** از اینکه این معجون ازدانه‌های شاهدانه گرفته می‌شود و در شرق ایران رایج بوده و یادکردهای گسترده‌ی اوستایی و متون پهلوی، و پایداری آن در ایران و پیرامون آن پس از برافتادن ساسانیان گزارش‌های فراوانی در دست است.

هر گاه پیرامون **هَئومه** بخواهیم شرحی نقل شود، این مبحث به درازا خواهد انجامید. **هَئومَه** در اوستا و **سَئومَه** Saoma در «وداها» ـ که شکل پهلوی آن هوم است، موضوعی گسترده می‌باشد.[۵۹]

در مهریشت، کرده‌ی ۲۳، از بند ۸۸ تا ۹۰ درباره‌ی هَئومه یا همان سَئومه هندی‌ها شرحی هست. بندهای پس از ۹۰ در پیرامون حقانیت و راستی و درستی آیین میترایی و تأیید آن از سوی انجمن زرتشتی است که به پیروی، شامل پذیرش آیین هوم نیز می‌شود. یکی از شاخصه‌های انجمن میترایی، اجرای آیین هوم نوشی و دست یافتن به

۵۸- نوشتار مشروح بَنگ، منگ گشتاسپی در وندیداد، جلد چهارم. با توجه به فهرست راهنما.

۵۹- فرهنگ نام‌های اوستا، جلد سوم، ص ۱۳۹۸ هَئُومَه / هوم در ریخت یک شخصیت. و ص ۱۴۰۵ به بعد شرح گیاهی ایزدی و شرابی مخدر و درمان بخش.

حالت بی‌خودی و خلسه و باده‌گساری همراه با سماع یا رقص‌های آیینی بوده است که چه بسا با مراسم قربانی و ریاضت با شلاق و خودآزاری و غسل و شست و شو و هوم نوشی برپا بوده است و **زَوْر** صورت زرتشتی شده‌ی نوشابه و فدیه‌ی مایع است که به موجب بند ۱۲۲ برای کسانی که باور و ایمان ندارند، نوشیدن آن ممنوع است. همه‌ی بخش «۲۳» از مهریشت، از بند ۸۸ تا ۹٤ توسط موبدان زرتشتی دست‌کاری شده و مطالب فراوانی در آن وارد کرده‌اند. مطالب اصیل آن ۹۰ـ۸۸ درباره‌ی توصیف و درمان بخشی هوم است. بی‌گمان آیین **هوم** مربوط به انجمن میترایی است. **زرتشت** خود با دو شاخصه‌ی این آیین، یعنی هوم و آیین کاربردی آن و قربانی مخالف بوده و مخالفت خود را در پرده، اما با صراحت در گاثاها بیان کرده است. پس از وی ـ یا در زمان خودش ـ یعنی اواخر دوران زندگی، به احتمال با توجه به قدرت و نفوذ انجمن‌های میترایی، این آیین را با تأییدِ اهورامزدا پذیرفته است. البته این نظری صائب و درست نمی‌تواند باشد ـ این دست بردها، بعدها و زمانی دراز پس از زرتشت، با توجه به مصالح انجمن‌های زرتشتی و موقعیت سیاسی، و حفظ قدرت از طرف مغان یا موبدانی صورت پذیرفته که داعیه‌ی برقرارکردن یک حکومت مذهبی قدرت مند را داشتند.

در بخشی دیگر، زیر عنوان **گئوش اوروَن** یا «روان‌گاو» و مسأله‌ی قربانی کردن‌گاو، نظرها و دیدگاه‌های مخالفِ گاثایی از سوی زرتشت ارائه می‌شود. اما در مورد **هوم** ـ زرتشت با هر نوع می و مُسکر مخالف است. در گاثای ۳۲ (یسنا) به روشنی با این نظر برخورد می‌کنیم:

> «از برای به ستوه آوردنِ وی (منظور زرتشت است) کَوی‌ها و گَرِهْمَه [کوی‌ها، فرمانروایان آریایی پیش از زرتشت و گَرِهْمَه یکی از شهریاران است] دیرگاهی است که خرد و وَرج خویش را از دست داده‌اند و می‌گویند که چارپا برای کشتن است (گِئوش. جَئیذْیائی geuš - jaidyâi) تا اینکه دور دارنده‌ی مرگ را به یاری برانگیزاند».

این بند چهاردهم از یسنای ۳۲ می‌باشد که شکلی دقیق‌تر از ترجمه‌ی آن را ملاحظه می‌کنیم: «برای به ستوه در آوردنِ او (= زرتشت) گَرِهْمَه [و] هم چنین کَوی‌ها، از دیرگاه خواست و نیروی خود را متوجه ساختند، چون همراه شدند که پیرو دروغ را یاری کنند، و

وقتی چنین گفتند: گاو باید کشته شود، گاوی که دور دارنده‌ی مرگ را بـه یـاری (بـرای سود) برخواهد انگیخت.»

در جایی دیگر (یسنا ۳۲/۱۰) زرتشت به آشکارا در حال انتقاد از آیین میترایی، اشاره به مراسمی می‌کند که بسیار مهم است و نکاتی از شروح و گزارش‌های **پلوتارک** را روشن می‌کند. سراسر یسنای ۳۲ و جاها و سرودهای دیگر، اشارات آشکار است بدون یادکرد میترا و آیین و انجمن میترایی که زرتشت به ملاحظه‌ی نفوذ و گسـترش آن، از مبارزه‌ی علنی خودداری کرده است، اما در همین مهریشت درکـرده‌ی بـیست و سـوم، ملاحظه می‌شود که چگونه سرانجام انجمن زرتشتی میترا، انجمن و آیین و مراسم جاری آن را مُهر و امضا می‌کند.

دورَاُشَه dura-oša به معنیِ: دور کننده‌ی مرگ، مرگ زدای ـ و صفت است ویـژه‌ی گیاه هوم، یا شیره، عصاره و شراب هوم. در مراسم میترایی هنگام کشتن یا قـربانیِ گـاو (شب هنگام، یسنا ۳۲/۱۰ که برای آن شرحی هست) گوشت حیوان در سور و به عنوان **مَیَزْد** با عصاره‌ی هوم جهت تبرک و کسب نیرو و جاری شدن نیروی گاو مقدس (= توتم و توتم خواری) درتن و روان پیروان ـ با سماع و نوشخواری صرف می‌شد.

این **گَرِهْمَه** بی‌گمان یکی از مهتران و فرمانروایان میترایـی بـود، کـه مـورد خشـم زرتشت است. اما صفت **دورَاُشَه** برای هوم و آیین هوم در اوستای نوین با تأکید پذیرفته شد و حتا زرتشت خود در یسنای نهم، موبد و کاهن آیین هوم است. بازسازی درست و دقیق آیین میترایی، با همه‌ی راز و رمزهای آن در اروپا به صورت مشکلی باز نگشوده معرفی شده، از روی خود اوستا، حتا اصیل‌ترین آیین‌های آن بـه مـوجب پـژوهش در گاثاها و یشت‌ها و یسنا، و متون **زرتشتی** پهلوی تا به عرفان ایرانی ـ اسلامی ـ و حکمت اشراق و اصحاب نور و متون ملل و نحل از سده‌ی چهار یا پنجم هجری به بعد میسر است.

نخست بنگریم در خود یشت دهم ـ مهریشت ـ بند ۸۸ بـه بـعد، انـجمن زرتشـتی پسین، درست بر خلافِ اندیشه‌های اصیلِ **گـاثایی** زرتشت ـ از «مـیترا و آیـین هَـئومه» چگونه یادکرده و جامه‌ی مَزدیسنی را با هر کوششی که بوده، به شمایل میترا پـوشانیده است: «هوم نیرومند درمان بخش را می‌ستاییم که فرمانروای زیبا و زرین چشم است و در چَکاد کوه هَرَئی تی، (میترا) برای او با بَرِسْمَنْ زَوْر نیاز کـرد». آنگـاه دربـاره‌ی آنکـه

اهورامزدا، هوم را چون پیشوای دینی برگزید و او به سرایش یسنا پرداخت و ... اشاره است که افزوده‌های زرتشتی است. اما در شمار بخش‌های یسنا، هات ۱۱-۹ موسوم است به **هوم یشت** و در واقع جای این سه هات، در میان یشت‌هاست، چون به سبک و روش یشت‌ها می‌باشد که آن را به صورتی زرتشتی در آورده و در ضمن هات‌های یسنا قرار داده‌اند، امانکات و مطالب کهن آن قابل تشخیص است. از بند یکم تا نوزدهم به شکل فشرده نقل می‌شود:*

«هنگام بامداد که **زرتشت** سرگرم آماده کردن آتش مقدس در آتشکده بود و گاثاها را می‌سرود، **هوم** به او ظاهر شد. زرتشت از او پرسید: ای مرد، تو که هستی که این چنین زیبا به نظر می‌رسی و به جان بی‌مرگی؟

پس به زرتشت پاسخ داد هوم - دور دارنده‌ی مرگ (دورَاُشَه). ای زرتشت، من هوم پاک، دور دارنده‌ی مرگ هستم. مرا گرامی دار و برای آشامیدن آماده کن و مرا ستایش کن، چنانکه پس ازاین سوشیانس‌ها (سود رسانندگان، پارسایان و دینداران) خواهند ستود.

زرشت پرسید: که تو را برای نخستین بار با آیین در ین جهان اَستومند آماده ساخت (برای آشامیدن)؟

گفت ویوَنگهان Vivanghân... که به پاداش، پسری چون **جمشید** بدو ارزانی شد. برای دوم بار **آبتین** مرا آماده‌ی نوشیدن ساخت با آیین، که پسری چون **فریدون** یافت. سومین بار **اترط** (سام) مرا با آیین آماده‌ی نوشیدن کرد، که به پاداش دو پسر دارا شد، یکی **اورْواخشَیَه** urvâxšaya و دیگری **کرشاسپ**. پس **پوروشسپ** (پُئوروش اَسْپَه Pourušaspa) برای چهارمین بار مرا آماده‌ی نوشیدن نمود، و این پاداش به او رسید که پسری چون تو یافت‌ای زرتشت. پس زرتشت گفت: ستایش و درود بر تو ای نیک آفریده شده، ای درمان دهنده، ای خوب کردار، ای پیروزمند، ای زرین ساقه».

پس از آن زرتشت از هوم درخواست می‌کندکه نیرومند شود، در جهان کامیاب و همچون یک شهریار کامروا شود تا همه‌ی بدخواهان را در هم شکند، چه از مردمان و چه از دیوان و جادوان و پریان و کَوی‌ها و کَرَپَن‌ها.

*- ← اوستا، ترجمه‌ی نگارنده. تهران ۱۳۷۹).

از بند نوزدهم تا بیست و سوم، عناصر کهن هوم یشت نقل شده است. کارها و وظایفی که در انجمن میترایی، از هوم ایزد، این خداوند زیبا و درمان بخش از سوی بندگان درخواست می‌شد:

«خواهش من از تو برای بخشش نخستین، این است ای **هَئُومَه** که دورِ دارنده‌ی مرگ (دورَاُشَه) هستی: بهترین زندگیِ (وَهیشتِم.اَهو Vahištem-ahu) پیروانِ اَشَه، آن روشن و درخشان، که هرگونه آسایش را ارزانی می‌دارد. دومین بخشش راکه از تو خواستارم، ای هَئومه، دور دارنده‌ی مرگ، این است: درستی برای تن. سومین بخشش که ازتو خواهانم: یک زندگی دراز برای جان (اوشْتانَه uštâna که با تن مادی از بین می‌رود).

چهارمین بخشایش که از تو خواستارم، ای هَئُومه که دور دارنده‌ی مرگ هستی، این است که: زورمند، نیرومند، سیری باخواسته‌ی زمینی که در روی این زمین بمانم تا بر دشمنان و بر دروغ چیره شوم. پنجمین بخشش که از تو خواهانم... این است که شکننده‌ی ایستادگی (وِرِثْرَجا Verethrajâ نام خداوند وِرِثْرَغْنَه در انجمن خدایان میترایی، اغلب این نام را پیروزمند، پیروزی، پیروزی دهنده ترجمه می‌کنند / شرح گذشت) و پیروز در روی این زمین باشم تا بر دشمنان پیروز و بر «دروج» چیره شوم.

ششمین بخشش که از تو درخواست می‌کنم، ای هَئومَه ـ دور دارنده‌ی مرگ، این است: باشد که ما نخست از دزد، از راهزن و ازگرگ در امان باشیم، نکند هیچ یک از این‌ها نخست از ما آسوده باشد، باشد که ما بیش ـ در امان باشیم [۶۰]».

۶۰- دین‌های ایران باستان، ۸۴ ـ ۸۳ / در یشت‌ها، یکی از آخرین یشت‌ها، یعنی یشت بیستم نیز «هوم یشت» است که جز دو قطعه‌ی کوتاه از آن باقی نیست و آن نیز برداشتی از یسنای نهم است. در واقع چنانکه اشاره شد، یسنای ۱۱ ـ ۹ هوم یشت اصلی و کهن بوده است. تدوین کنندگان اوستا در زمان ساسانیان، به موجب تقدس فوق العاده‌ای که هوم و مراسم پالودن و نوشیدن عصاره و شیره‌ی آن داشت، آن یشت را که به احتمال سه بخش بوده، در شمار یسنا جای داده‌اند. اما باید توجه داشت که در اوستا، به ویژه یشت‌ها، هوم نام شخصی پرهیزکار و بسیار مقدس و درمان بخش نیز بوده است. هم چنین خداوندی

←

این درخواست‌ها تا پایان یسنای نهم هم چنان ادامه می‌یابد که ستیزه جویی و بدخواهی دشمنان را در هم شکنند. آنگاه دربخشش‌های دیگر هوم می‌آید:

به جنگاورانی که در آوردگاه اسب تازند، توانایی می‌بخشد و کامیابی. به زنانی که بارور هستند، فرزندان دلیر و نیک می‌دهد. به دوشیزگانی که در آرزوی شوی هستند، شوهرانی خردمند و دوستار آنان می‌بخشد، در صورتی که از او درخواست شود.

درواقع هَئومه (سَئومه‌ی هندی‌ها) یک آشامیدنی آریایی باستان است برای جاودانگی و بی‌مرگی. شیره‌ی بسیار قوی سُکرآوری که مدت‌هاست آن را نمی‌شناسیم، اما در اوستا، یشت‌ها و یسنا ـ توصیف و مناطق رویش آن شرح شده است. گیاهی که امروزه و به احتمال در چندین سده‌ی اخیر در آیین‌ها و مراسم هَئومه به‌کار می‌رود، بدل آن است، چیزهایی است که جانشین آن می‌کنند.

اما توصیف **دوراُشَه** دور دارنده‌ی مرگ که ملاحظه شد **زرتشت** با سختی با آن برخورد می‌کند ـ اغلب همه جا موجب شناسایی هَئومه شده است. در شرح پهلوی یسنای نهم، برای این صفت آمده: که هوش از روان مردمان دور دارد. و هوش به معنای مرگ و نیستی است (← واژه نامه وندیداد). مراسم هوم نوشی که با قربانی‌های گاو با حالاتی سرشار از مستی و بی‌خودی و هم خوراک و هم بهره شدنِ پیروان از گوشت چارپا ـ و رقص‌های لجام‌گسیخته انجام می‌شد، زرتشت را به مخالفت سخت با این مراسم، قربانی گاو و چارپایان و مستی‌های نابخردانه و سور و بگماز آن واداشت که در بخش **گِئوش اورْوَن** که

←

که جسمیت پیدا کرده و به زرتشت ظاهر می‌شود. نیز نام گیاهی مقدس که عصاره‌ی بسیار سُکرآوری داشته و مراسم تهیه‌ی آن دارای تشریفات ویژه و مقدسی بوده است که در یسنای دهم شرح آن نقل است. در یسنای یازدهم که اشاراتی هست کهن در مراسم قربانی برای خداوندگار هَئومه ـ موبدان بسیار دست برده‌اند که اهمیت مقام خداوند را نزد موبدان زرتشتی پسین نشان می‌دهد و در بیان نحوه‌ی تقسیم اعضای قربانی برای خدایان و مراسم ویژه‌ی مْیَزْد **Myazd** و بگماز و فدیه و نوشخواری خداوند است. به موجب بند چهارم، اهورامزدا خود در مراسم سور و تقسیم گوشت قربانی (دْرَاُنَه) **draona**) برای هوم شرکت کرده و پس از انجام قربانی، بناگوش‌ها، زبان و چشم چپ چارپای قربانی را به خداوند تقدیم می‌کند (ـ نیز: شایست ناشایست ۱۵/۲).

برای آگاهی‌های گسترده، جهت نام‌های کسان، ـــ فرهنگ نام‌های اوستا برای دریافت بسیاری از اصطلاحات فنی اوستایی و دینی ـــ وندیداد، ترجمه و شرح نگارنده، با توجه به فهرست راهنما.

پژوهشی پیرامون پیشینه‌های قربانی کردن گاو ـ و مقوله‌ی بنیادی گاوکشی است، ارائـه شده است. اما در این‌جا به موردی بسیار اساسی در روابط **یِمه** yima یا **جمشید** و این مسأله، یعنی گاو و گاوکشی و گوشت‌خواری ضروری است. چون **زرتشت** جمشید را از گناهکاران اعلام می‌کند، به‌سبب آنکه گوشت خواری به مردم آموخت. البته دیدگاه زرتشت، این مورد عام نبوده است، بلکه باتوجه به اشارات و مستندات گاثایی که در بخش یـاد شـده، بدان ارجاع داده شد، معطوف است به چنین سور و بگمازهایی افراط آمیز از گوشت گاو. اما آیا مخالفت زرتشت با عناصر ویژه‌ی میترایی ـ و مخالفت وی با جمشید، با مسأله‌ی آیین میترایی چه نسبتی می‌تواند داشته باشد، نظر **نیبرگ** که در مأخذ پیش داد شده جالب توجه است:

«از انسان نخستین [آدم / ییَمه = جم / گَیَه‌مَرِتن = کیومرث]، اثـری در مـهریشت پدیدار نیست، ولی به دشواری می‌توان تردید کرد که **ییمه** yima بـرای «انـجمن مـیثْرَ» نقشی را به‌عهده نداشته است. ییمَه کـه ـ یَـمَه Yama نـزد هـندوان است، بـی‌گمان یک نمونه‌ی آریاییِ انسان نخستین است.[۶۱]

در یشت معروف به هوم یشت، یسنا ۹ که در صفحات گذشته نقلی از آن گـذشت ـ ییمه به‌عنوان پادشاه نخستین زمان نیک‌بختی پدیدار می‌شود، یعنی هنگامی که نه سرما و نه گرما، نه پیری و نه مرگ بود؛ و نه دشمنی مردم با یک دیگر که آفریده‌ی دیوان است، هنگامی که پدران و پسران همه پـانزده سـاله بـودند، هـنگامی کـه مـردم و چـارپا پـیر نمی‌شدند و آب و گیاهان خشک نمی‌شدند. او بیشترین «خْـوَرِنه»ی هـمگیِ فـرزندان انسان را دارا بود، و در میان همه‌ی میرندگان او خورشیدنگر (*hvare-daresa* هْوَرِدَرِسَه | بند **۵ ـ ۴**) بود، یعنی خورشیدِ چشمه‌ی چیستیِ او با نیروی بینایی او بـود. بـدین‌گونه دارای توانایی و قدرت آسمانی و برتر از طبیعت بود.

با همین ویژگی‌ها، **ییمه**، به عنوان نخستین انسان و نخستین شاه در فرگرد دوم وندیداد، که شگفت می‌نماید و به دشواری توجیه می‌شود، درمی‌آید. در خوَرنَه یشت | یشت نوزدهم یا زامیادیشت بندهای ۳۸ ـ ۳۱ سخن از ییمه با همین واژه‌هاست، ولی از این هم گفت‌وگو

۶۱- نخستین انسان و نخستین شاه، کریستن سن، ترجمه‌ی احمد تفضلی، ژاله‌ی آموزگار، دو جلد. فرهنگ نام‌های اوستا جلد سوم، ص ۱۴۸۸ به‌بعد. وندیداد، ترجمه و شرح، جلد اول، فرگرد دوم / یادداشت‌ها.

هست که **خْوَرِنَه** در سه مرحله از او دور شد، چنانکه او نیروی فرمانروایی بر روی زمین را از دست داد. دلیل آن را چنین یاد می‌کند که او به‌گناه دست زد. در این‌جا ما به‌طور قطع با یک افسانه سروکار داریم که می‌کوشد روشن کند که چگونه نیک‌بختی در دوره‌ی ییمه یا جمشید جای خود را به اوضاع بدتر و تیره‌تر زندگیِ کنونیِ زمین سپرد. در هند **یَمَه** خدای مرگ است و این نقشی است که بارها به همین انسان نخستین داده می‌شود.

این ییمه یا جمشید با «**آیین هَئومَه**» پیوند دارد. در یسنای نهم، شماری از نیمه خدایان یاد می‌شوند که در زمان نخستین، **هَئومه** را می‌فشردند (شیره و عصاره‌ی آن را به‌عنوام مغ یاکاهن ویژه‌یی مُجاز تهیه می‌کردند) و از آن نیروی کارهای پهلوانی می‌گرفتند. نخستین کسی که یاد می‌شود، **وی‌وَسْوَنْت / وی‌وَنگْهْوَت** Vivasvant -Vivanghvat است که پسر او ییمه نخستین شاه بود. درواقع او همیشه در ردیف پهلوانان پشت‌ها شمرده می‌شود، ولی فقط در همین‌جا در پایگاه نخستین می‌آید. معنای آن تنها همین است که او در «آیین هَئُومَه»، به‌راستی نخستین انسان بود. میان پادشاه دوره‌ی بی‌مرگی و نوشابه‌ی بی‌مرگی، یک پیوند نزدیک هست.

«گاثاها» برای این پیوند دلیل دیگری به‌دست می‌دهد. در یسنا ۳۲/۸ که مرز زمانیِ بی‌اندازه گسترده‌ی آن از نظرگاه تاریخ دین و بررسی‌های آینده برای ما روشن خواهد کرد، **زرتشت** دست به حمله‌ی سختی بر علیه **ییمه** / جمشید می‌زند: «به این گناهان (که در بندهای مقدم درباره‌ی بدرفتاری با گاو نقل شده) چنانکه روایت شده است، ییمه فرزند وی‌وَنگْهْوَت، هم آلوده‌شده، کسی که برای خوشایند مردم رفتار می‌کرد، آنان را وادار کرد که قطعه‌ی قربانی شده‌ی گاو را بخورند.[۶۲]»

در گاثاها، یسنا ۳۲، پس از این زرتشت حمله می‌کند برعلیه کسانی که با خروش شادمانی گاو را قربانی می‌کنند، و این خود چنین تداعی را به‌ذهن می‌آورد که پیوندی نزدیک میان آنانکه گاو را با خروشِ شادمانی قربانی می‌کنند و جمشید که آیین خوردن پاره‌های گوشتِ حیوان را می‌آموزد برقرار است. سراسر یسنای ۳۲ حمله‌ای از سوی

۶۲- جهت این‌گونه پژوهش‌ها درباره‌ی جمشید و مسألهٔ‌ی گوشت‌خواری و گناه وی در گاثاها و قربانی گاو - نیز درباره‌ی مخالفت یا عدم مخالفت زرتشت با آیین میترایی، نگاه کنید به کتاب: طلوع و غروب زرتشتی‌گری، اثر زنر ترجمه‌ی دکتر تیمور قادری، ص ۴۶ به‌بعد، نیز ۹۲ و ۱۴۷ به‌بعد.

زرتشت است به آیینی که «کَوی‌ها و کَرَپَن‌ها» مبلّغ و مباشر آن هستند که مراسم خونین قربانیِ گاو و سور گوشت و سماعِ لجام گسیخته‌ی نوشخواری را روا می‌دارد. در بند چهاردهم است که زرتشت می‌گوید: اینان یاری کنندگان دروغ پرست هستند که می‌گویند گاو باید قربانی شود، گاوی که **دور دارنده‌ی مرگ** (دوراُشَه = هَئومَه) را به یاری دادن برخواهد انگیخت. برای هَئومه قربانی می‌شد تا سبب شود به پیروان و خواستاران یاری رساند و در مراسم قربانی، شیره‌ی سُکرآور آن را می‌نوشیدند. در هوم‌یشت، یسنای نهم، گذشت که اهورامزدا خود برای کامیابی و یاری‌خواهی، برای هَئومَه «آیین دْرون» یا سورِ قربانی انجام می‌دهد.

دیویَسْنان و آیین میترایی

آیا باتوجه به این که **یِمَه** یا **جم / جمشید** از سوی زرتشت بانظری منفی و مطرود نگریسته شده و تلویحاً در شمار دیویسنان است، چرا در دوران انتشار عمومی دین زرتشتی، پس از زرتشت با مقامی بلند پذیرفته شده ودر هوم یشت چنان که گذشت، پدرش **ویوَنْگهوَنت** از نخستین کاهنان بزرگ آیین هَئومَه معرفی شده است و خود چنان مقامی رفیع می‌یابد که به‌موجب زامیاد یشت (یشت نوزدهم) و هوم‌یشت (یسنای ۱۱ و ۹) در زمان او، یک عصر طلایی به‌وجود می‌آید. هم‌چنین **میثْرَ** که در گاثا باتوجه به شرحی که گذشت، برخلاف نظر پیغمبر، با آن شکوه و عالیجاهی در شمار خدایان بزرگ و واجب التعظیم درمی‌آید. و آیین **هئومه** که با روشنی از طرف زرتشت نکوهیده شده، چرا آن جایگاه کلیدی را در دینِ پسین زرتشتی پیدا می‌کند که به‌موجب هوم یشت، زرتشت خود افتخار موبدی این آیین را پیدا کرده است؟ ـ و درنهایت آن که میثْرَ، آیین هَئومه و ییمه یا جمشید ـ چنان‌که در **ریگ ودا** با هم پیوند دارند، در **اوستا** و اساطیر ایرانی، با آشکاری از حلقه‌های یک زنجیره می‌باشند؛ و سرانجام **دیویسنان** چه کسانی هستند؟.

در دوران و اساطیر ریگ ودایی و عصر متقدم، دوگروه از خدایان با عناوین اَسوره‌ها / اَهورَه‌ها و دَئِوَه‌ها مورد پرستش بودند. در دوران بعدی اَسوره‌ها از اعتبار نخستین ساقط شده و دَئِوَه‌ها جای آنان را پر می‌کنند وکم‌کم اعتبار تقدس و خدایگانی اَسوره‌ها، به‌شیوه‌ای منفی در باورها جای‌گزین می‌گردد. میان جوامع و قبایل آریایی ایرانی، توسط

زرتشت و با اصلاح وی، عکس این اتفاق روی می‌دهد. اَسوره‌ها در نظام فکری زرتشت، مجتمع در یک اَسورَ ـ یا اَهورای بزرگ می‌شوند، با صفت مزدا؛ اَهورای بزرگ و دَئِوَها غیرقابل پرستش و مطرود شناخته می‌شوند. اما در اصلاح زرتشت، بسیاری بر شیوه‌های پیشین و سنن قدیم پای‌فشاری کرده و دیوان را نیز چون پیش از آن در کنار اهوراها گرامی داشته و مراسم عبادت گذشته را نگاه می‌دارند. اینان از سوی پیروان زرتشت **دیویسنان** یعنی پرستندگان دیوان، به استخفاف و دشمنی معرفی می‌شوند. دشمنی و مخالفتی که ریشه‌دار می‌شود. در آغاز پرستندگان اهورَها ـ و بعد اَهورامزدا ـ یا اَهورای بزرگ نیز پرستندگان دیوان را کافرکیش نمی‌دانند، اما هرچه از مبدأ جدایی دور می‌شوند، دشمنی پررنگ‌تر می‌گردد. ییمه یا جمشید و هئومَه و آیین‌های وابسته به آن و وریتْرَهَن / وِرِثْرَهَن / وِرِثْرَغْنَه ـ یا بهرام، وَیو و... در شمار دیوان از سوی زرتشت و زرتشتیان صدر اولیه ـ باتوجه به نفوذ و اعتباری که داشتند ـ دوام آوردند و حتا پرستندگان اَهورا ـ آنان را در کنار دین جدید نگاه داشتند و بدون ابراز بیگانگی با این دیویسنان از یک نژاد و تبار و جامعه بودند ـ اما رسوم آنان را و ایمان و باورهاشان را قبول نمی‌کردند و می‌گفتند: آنان را مغ، موبد یا روحانی و پیرو دین ندانید، چون مراسم را به «دیگر روش» انجام می‌دهند. در آغاز فرگرد هجدهم وندیداد این امر به‌روشنی مشهود است. در تفسیر پهلوی یسنا نیز قابل ملاحظه است. و دیویسنان اینانند، پیروان آیین‌های هَئومه، وِرِثْرَغْنَه، میثْرَ (در شکل نخستین) جمشید، وَیو و... شکلی از آیین **میثْرَ/میتْرَ** که در اروپا و امپراتوری روم رواج و نفوذ یافت، شکل نخستین آیین‌های میتراست، آن شکلی که در آغاز، پیش از دست‌کاریهای موبدان زرتشتی داشت و **میتراس** و انجمن خدایان همراه او و آیین‌های پررمز و راز میترایی اروپا، همان شکل راستین آن است، ریخت و حالت دیویسنایی آن.

این دیویسنان چه کسانی بودند؟ در اوستا بارها با دو لهجه‌ی شرقی و غربیِ ایران، از این گروه یاد شده است. در بخش نخست گذشت که گروه خدایان در میان هندو ایرانیان، پیش از اصلاحات دینیِ گاتایی، دَئِوَها یا دیوان و اَسورَه‌ها بودند. اَسورَه‌ها خدایان بزرگ عالیجاه آسمانی به‌شمار می‌رفتند. دیوان خدایان مجری و موکلان و کارگزاران محسوب می‌شدند. مردم هر دو گروه را مورد پرستش قرار می‌دادند. زرتشت

خدای بزرگ خود را اَهورا نامید که در هند ودایی اَسورَ نام داشت با صفت مَزدا به‌معنی بزرگ. برای تبیین نوعی وحدت، گفت دَئِوَها را نباید پرستید، چون خدایان راستین نیستند و اهوراست که بزرگ‌ترین و شایسته‌ی پرستش است. پرستندگان این خدایان را با صفت پیرو دروغ **دْرِگْوَنت** dregvant[۶۳] می‌نامد. البته صفت مزدا به‌معنی دانا نیز ترجمه‌ای درست است. اهورای دانا یا بزرگ. زرتشت در آغاز سرودها می‌گوید:

مزدا از همه بهتر به یاد دارد بدمنشی‌هایی که پیش از این کرده شد و در آینده نیز کرده خواهد شد به دست دیوان و مردم[۶۴].

در جایی دیگر زرتشت می‌گوید:

میان این هر دو مینو [= سپِنتا ـ مئین یوا اَنگرَ ـ مئین یو] دَئِوها راست را برنگزیدند، زیرا آشفتگی بر سر آن‌ها آمد، در رایزنی ـ چنان که آنان بدترین اندیشه [اَچیشْتَه ـ مَنَه ačišta-manangh] را برگزیدند، و از آن پس به سوی خشم (اَئِشْمَه aešma) [=کشتارخواهی، خشونت] دویدند، چندان که با همدستیِ او ـ هستیِ مردم را بیمار کردند[۶۵].

باز جایی دیگر، با وضوح و روشنی، زرتشت می‌گوید:

ایدون شما ای دیوها، همه از نژاد منش بد (اَکَه ـ مَنَه aka-mana) هستید و هم‌چنان کسی که شما را بسی می‌پرستد از دروغ (دْروج druj بی‌قانونی، بدون قانون و نظام درست یعنی اَشَه) و خودستایی است. پس این چنین دیرباز از کردارتان در هفتم بوم نامبردار شدید.

از آن هنگامی که شما فرمان گزارده که آن چه بدتر است دهید، دوستان دیوها باید خواند ـ آنانی راکه از منش نیک دور شوند و از خردِ مزدااَهورا و راستی برگردند، این چنین گمراه می‌کنید مردم را از زندگی خوب و جاودانی که اَکَ مینو (=منش بد) با اندیشه‌ی زشت و گفتار زشت به شما دیوها آموخت که او

۶۳- یسنا، هات ۲۹، بند ۵.

۶۴- یسنا، هات ۲۹، بند ۴.

۶۵- یسنا، هات ۳۰، بند ۶. این اَچیشْتَه مَنَه، ضدوُهومَنه، اندیشه و منش نیک است.

(= گِرِهْمَه gerehma برای تباهی به پیرو دروغ آموخت[۶۶].

باز هم با روشنی و آشکارتر، در این بند، زرتشت بُن مایه‌ی سخن خود را بیان می‌کند. یعنی آن چیزهایی که به‌نظر وی نکوهیده و یکی از ممیزّات دیوان و خدایان مورد پرستش دیگر مردمی است که وی آنان را طرد کرده است. کشتن گاو در مراسم قربانی با ناهنجاری و خشونت و باده‌نوشی (مراسم نوشیدن هَئومَه / سَئُومَه که همراه با قربانی گاو و سور، از مشخصات آیین میترایی محسوب می‌شد، و بدین سبب است که جم نیز از جمله‌ی گناهکاران و خدایان دروغین پیش از زرتشت معرفی شده چون در کار بیداد به‌گاو، مقصر است و در صفحات بعدی شرحی هست) از آیین میترایی است:

> چه‌گونه‌ای مزدا، دَئِوَها فرمانروایان خوب بودند؟ اکنون من از آنان که با پذیرش این سخنان (= آیین) را می‌شنوند می‌پرسم چرا کَرَپَن و اوسیج گاو را به‌دست اَئِشْمَه [= دیو خشم، خشم، کشتارخواهی] می‌سپارند و کَوی همیشه آن [= گاو] را به ناله درمی‌آورد. نمی‌پرورند آن را از روی دین راستین از برای گشایش بخشیدن به کشت و ورز[۶۷].

در بخش نخستین از این موارد یاد شد. زرتشت به وضوح اشاره می‌کند که دَئِوها، خدایان پیشین هستند و مراسم اجرایی برای آنان که خشونت و جنگ و قربانی‌های بی‌رویه‌ی گاو و انواع دام‌ها و نوشیدن شراب هَئومه می‌باشد درست نیست. هرچند در خود گاثاها، از صفت **دیویسنا** یادی نشده، در اوستای نوین به‌تدریج دیو، عنصری نامطلوب و بدروش و کینه‌خواه معرفی شده تا آنکه سرانجام در قالب نوین خود جای‌گزین گشته است.

به دو صورت **دَئِوَیَسْنَه**[۶۸] ـ و **دَئِوَ یازَه**[۶۹] در اوستای نوین آمده است. آن چه که دریافت می‌شود، تفاوت در میان مراسم و اجرای شعایر دینی میان مزدیسنان و دیویسنان

۶۶- یسنا ۳۲، بند ۳ ـ ۵.

۶۷- یسنای ۴۴، بند ۲۰.

۶۸- وندیداد ۲/۱ و ۳۹، ۷/۳۷ و ۷/۳۶ و ۱۸/۶۲ و ۴۱، ۲۹، ۱۹/۲۶ ـ ویشت ۵/۱۰۹ و ۵/۹۴ و یشت ۷۷، ۵/۶۷ و ۶/۱ و ۹/۳۰ ـ و آفرین گاهنبار، بند ۱.

۶۹- وندیداد، ۱/۱ و ۵۶-۷/۵۵ و ۳۲-۸/۳۱ ـ یشت ۱۱/۶. وندیداد ۱۹/۴۶. یشت ۱۴/۵۴.

است. در یشت دهم می‌نگریم که چگونه صورت اصلاح‌شده‌ی آیین‌های میترایی تقریر شده و موبدان آن را پرداخته‌اند. میترا به درگاه اهورامزدا دست نیایش برافراشته و درخواست می‌کند که چون دیگر ایزدان، با مراسمی که برگزار می‌شود، از وی نیز نام برده و درخواست شود:

من پشتیبان همه‌ی آفریدگانم. من نگهبان همه‌ی آفریدگانم. آنگاه مردم از من نام نمی‌برند و نمی‌خوانند مرا در مراسم ستایش، آن‌گونه که می‌خوانند و می‌ستایند دیگر ایزدان را.

هرگاه مردم از من در مراسم یَسْنَه یاد کنند، چنان‌که از دیگر ایزدان ستایش می‌کنند، آن‌گاه من خود را با حیات درخشان و جاودانی خویش در هنگامی معین از زمان به مردمِ پاک ظاهر کرده و فراخواهم رسید.

با ستایشی که نام تو در آن یاد شود. با دعایی به‌مناسبت اهدایِ زَوْرْ (آبزور، زَاُثْرَ / شیره‌ی هوم) تو را مرد پاک دین می‌ستاید. با نمازی که نام تو برده شود، با دعایی به مناسبتِ اهدایِ زَوْرْ، من تو را می‌ستایم ای میترای توانا... و فریفته ناشدنی.[۷۰]

این اشاره است از زبان میترا، که وی را مردم چون دیگر ایزدان و امشاسپندان نمی‌ستایند. اشاره حاکی از تفاوت مراسم ستایش و یَسْنَه می‌باشد. هر دو گروه دیویسنان و مزدیسنان مراسم یَسْنَه و ستایش همراه با آیین‌های مختلف را برای خدایان به‌جای می‌آوردند، اما با تفاوت. زرتشت خود اشاره به مراسم قربانی‌های خونین و خشن و باده‌نوشی می‌کند که آن را مردود اعلام می‌کند. اما در مراسمِ زرتشتیِ صدر نخستین، قربانی حذف شده و زَاُثْرَ جای‌گزین شراب هُئومه می‌شود. در آغاز مزدیسنان در ابتدای جدایی، به‌شکلی طبیعی دیویسنان را تحمل می‌کردند. اما چون برای خدایانی بزرگ چون میترا، آن مراسمِ خشن که توسط اَئِشْمَه رهبری می‌شد مورد انتقادشان بود، در ستایش‌ها و نمازها از میترا یاد نمی‌کردند. به‌همین جهت در زبان میترا چنین گلایه‌ای جای می‌نهند که خداوند میترا خواستار است با همان مراسم مزدیسنان ستوده شود. آن‌گاه است که

۷۰- میثْرَ یشت، بند ۵۶-۵۴. نیز به تکرار در بند ۷۴.

اهورامزدا خود و امشاسپندان پیش‌گام ستایش می‌شوند. پیش از آن‌که درباره‌ی مراسم پیشین به نقل از **پلوتارک** و دینکرد پرداخته شود، بنگریم که اهورامزدا چگونه پاسخ گلایه‌ی میترا را به‌عنوان جواز عبور و دخول به دین زرتشتی ـ پس از زرتشت می‌دهد:

به این دین (= آیین میترایی دَئِنَه daena) شهادت داد اهورامزدای اَشَوَن. و وُهومَنَه. و اَشَه وَهیشْتَه (اَردیبهشت)، وخْشَتْرَ ـ وَئیریَه (شهریور)، و سْپِنْتا آرْمَئی‌تی (سپندارمذ)، و هَئورْوَتات /اَمِرتات (خرداد ـ امرداد) و امشاسپندان، ـ برطبق دستور دین مزدای خوب‌کنش رهبریِ روحانیِ (رَتو) مردمان را به او (= میترا) واگذارکرد تا در میان همه‌ی آفریدگان، سرور ورد‌ِگیتیایی و رسایی بخشِ مینُوی او را بشناسند.[۷۱]

و بدین ترتیب است که میثَر، آن چنان قبول و اهلیتی پس از زرتشت در دین او پیدا می‌کند که خود اهورامزدا از آن برخوردار است. در بند یکم از یشت میثْرَ، اهورامزدا می‌گوید من در بزرگی و ستایش، میثْرَ را برابر با مقام خود آفریدم. و در بند ۱۲۱ زرتشت به اشاره از اهورامزدا می‌پرسد که چگونه یک فرد مؤمن از زَوْری که مطابق دستور دین (مزدیسنایی، نه دیویسنایی) تهیه شده است استفاده کند.

این اختلاف در اجرای مراسم دین میان دیوپرستان و مزداپرستان باقی بود. هرگاه پیروان کیش قدیم، مراسم ستایش خدایانی راکه مورد قبول مزداپرستان بود به روش خود به‌جای می‌آوردند، از دیدگاه مزداپرستان مردود بود. در تفسیر پهلوی یسنای سی و دوم، بند یازدهم آمده است که دیویسنان ادعای موبدی و راهبریِ دین می‌کنند، درحالی که بهدینان آنان را موبد و سزاوار انجام مراسم نمی‌دانند. در وندیداد که از آثار بهدینانِ زرتشتی است، به روشنی آمده:

گفت اَهورامزدا: ای اشوزرتشت بسیاری مردم چنین هستند که **پَدام**[۷۲] را به

۷۱- یشت دهم، بند ۹۲.

۷۲- **پَدام / پنام** padâm-panâm تکه‌ای پارچه‌ی کتانی که موبدان هنگامی که برابر آتش به تلاوت اوستا ایستاده‌اند و با بندهایی روی صورت از پشت بسته می‌شود، روی بینی و دهان را می‌پوشاند تا از بازدم، آتش آلوده نشود.

دیگر روش ببندد. **کُشتی**[۷۳] را به قانون دین نبندد. از روی فریب به نام **آسْرَوَن** [= آذربان، موبد] آموزش می‌دهد مردم را. او را مگو موبد. **خْرَفْسْتْرَغْنَه** به دیگر روش به‌کار بَرَد... گیاه **بَرْسَم** را به دیگر روش بردارد، کارد مارکشی را نادرست به کار بَرَد... از روی فریب می‌آموزد مردم را. مقام او را موبد[۷۴]...

آن‌گاه پس از مطالبی، نقل است که موبد راستین کیست. بهدین و زرتشتی واقعی کیست. اما در تفسیر پهلوی یسنای ۳۲، بند یازدهم مطالبی بسیار شایان توجه درباره‌ی آیین دیویَسنَ فراروی است. این مطالب و اشارات در مورد مهردینی و آیین زروانی و فرقه‌ای دیگر از زرتشتیانی که به ثنویت مطلق باور داشتند و دو خداوندگار را می‌پرستیدند و مبنای آفرینش را به هر دو اشاعه می‌دادند، باز می‌گردد. اما در مأخذ فوق آمده که دیویسنان بر آن باورند که **انگرمینو** شهریاری و فرمانروایی را اعطا می‌کند. و این که آنان از راز و رمزهای زندگی جاودانه آگاهی دارند و آنان بسیاری جانوران را در مراسم دینی خود قربانی می‌کنند و برآنند که جریان زندگیِ به کام، از همین راه تأمین می‌شود. بدتر از همه آن است که در واقع آموزگاران راستین دین و دانایان و عمل‌کنندگان حقیقیِ آموزه‌های اهورایی آنان هستند. آنان خود را آموزندگان و دانندگان راستین دین اصیل سنتی می‌دانند، دینی که پیش از زرتشت میان مردم رواج داشت. اما زرتشت بر آن بود که از سوی اهورامزدا آموزه‌هایی دریافت داشته است و این آموزه‌ها و ادعاها، نظم جاری را برهم زد. این پیروان کیش کهن و سنتی نه در عصر زرتشت و نه در دوران سخت‌گیری‌های **خشایارشا** بر ضد دیویسنان و نه حتا تا زمان **کَرتیر** kartir و میانه‌ی دوران ساسانیان با قدرت به حیات خود ادامه داده و واپس نرفتند[۷۵].

در دینکرد نیز با اتهام‌هایی روبرو هستند[۷۶]. جادوساز هستند، از جادوی بد استفاده

۷۳- **کُشتی** یا بند دین. در سنین کودکی، از طرف موبدان کودکان را از هفت سال به بالا، بندی به کمر بسته و سِدْرِه یا پیراهن مقدس می‌پوشانند تا به‌طور رسمی وارد جرگه‌ی بهدینان شوند.

۷۴- وندیداد، جلد چهارم، فرگرد ۱۸ بند یک به بعد، ص ۱۸۵۵ و بعد.

۷۵- برای آشنایی با جریان دین سنتی و کیش نخستین که حتا در اوستای نوین با مُهر و امضای قبول در کنار مزداپرستی ادامه داشت، نگاه کنید به **وندیداد**، جلد اول ـ مقدمه.

۷۶- دینکرد، چاپ مَدَن، ص ۱۸۲.

می‌کنند. اهریمن را ستایش می‌کنند، اهریمنی که نابودکننده است. به‌طور نهانی می‌دوارند (= دویدن اهریمنی) ـ و از مکان‌های آلوده به نسای مردگان پرهیز نمی‌کنند. برای جلب نظر دیوان مراسمی انجام می‌دهند و ادعیه‌شان به طریق دیویسنی است. پیرو اَکومَنَه (منش بد) و اَکدین (بددین) هستند و... بسیاری دیگر که از آیین اهورایی به دور است.

نکته‌ی بسیار بنیادی در این اتهامات، همان پرستش اهریمن است که بدان منسوبند و دیویسنا، یعنی دیوپرست نامیده می‌شوند. در ستایش اهریمن و جهت جلب‌نظر او، هم‌چنان که برای اهورا ستایش و نماز می‌گزارند، برای اهریمن و رضایت او نیز چنین می‌کنند تا از شرور و بدیها و زیان‌ها در امان مانند. میترا نیز به‌صورتی آشکار چنین می‌کرد. چون زرتشت از سوی اهورامزدا اعلام می‌کرد دو نیروی همانند، دومینو یا دو گوهر نخستین (= مَئین‌یو. پَئُوئوروِیه. یِما / Mainyu-paouruye-yemâ) که توأمان و جفت‌اند، وجود ازلی می‌باشند. یکی نیک موسوم به **سْپِنْتامَئین‌یو** ـ و آن دیگری **اَنْگْرَمَئین‌یو**. اهریمن یا انگرمینو دشمن توانا و جفت و همزاد نخستین است و به‌همان اندازه نیرومند بوده و در مقدّرات مردم و جهان دخیل است. دیویسنان فقط اهریمن و کارگزاران زیانکار او را نمی‌ستودند. بلکه چنان که اشاره شد، به‌همان نسبت اهورا را نیز ستایش کرده و خود را شارحان راستین کلام مقدس (مانثْرَ سْپِنْتَه Mânthro-Spenta) می‌دانستند. اما یک اصل منطقی ارائه می‌کردند: همان‌گونه که اهورا و امشاسپندان و ایزدان انجمن اهورایی برای سپاسگزاری از نیکی‌ها و دهش‌ها و جلب رضایت‌شان جهت فراوانی نعمت و برکت و تندرستی و آرامش باید پرستش شوند، به همان‌گونه اهریمن و کارگزاران وی را نیز باید با مراسم و اهدای نذور و سور و پیش‌کش‌های ویژه ستایش کرد جهت دفع شرور و بیماریها و قحطی و بلایای ارضی و سماوی. این روش دوگانه در عبادت و پرستش، یک اصل بنیادی در تاریخ فکرِ دینیِ کهنِ بشری است، چنان که هندوهای عصر ودایی نیز چنین می‌کردند. اما در مورد دین زرتشتی، از صدر اولیه و زمان خود زرتشت تا آخرین مراحل، هیچ‌گاه چنین نشد و هرچند باور و اعتقاد به ثنویت ـ از صورت ویژه و کاملاً متمایز عصر زرتشت ـ تا شکل خاص ثنویت مطلق در اواخر عصر ساسانی و پس از آن وجود داشت، اما همیشه مبارزه و ضدیت با اهریمن توصیه می‌شد، نه سازش و پرستش.

جایگاه آیین میترایی در دیویَسنی

چنان‌که گذشت، در دوران ساسانی و حتا پس از آن تا تدوین نهایی دینکرد اتهاماتی به دیوپرستان وارد می‌شد: ستیزه‌جویی و جنگاوری، جادوگری‌های ویژه و پررمز و راز، مراسم نیایش و برگزاری آیین‌های پرستش اهریمن و آیین‌های قربانی فراوان. این نسبت‌ها، همان رازورمزهای فراوانی است که به آیین میترایی وارد است، به‌ویژه آن شکلی از آیین که در امپراتوری روم رواج یافت. آیین‌های قربانی و همسرایی و جادویی که شبانه انجام می‌گرفت. بی‌گمان بسیاری از این‌گونه مراسم و راز و رمزها و آیین‌های قربانی و جادویی، در قدیم‌ترین عهود این آیین در آسیا وجود داشت. اما هنگامی که میترا پس از زرتشت، از سوی زرتشتیان به‌ناچار و اضطرار در جرگه‌ی ایزدان زرتشتی پذیرفته شد، مراسمِ آیینیِ آن دیگرگون و تابع مراسم پذیرفته شده‌ی زرتشتی شد. اما بسیاری از مهردینان، آیین مهری را به‌صورت سنتی و به‌اصطلاح بهدینان ـ دیویسنایی حفظ کرده و بدعت را نپذیرفتند. آن آیین مهری که در امپراتوری روم رواج یافت، همان صورت سنتی و کهن آن بود. اما همان‌گونه که میترا به‌موجب نفوذ و مقبولیت در ایران، خود را در جایگاهیی والا و هم‌ردیف اهورامزدا تحمیل کرد، در امپراتوری روم نیز خود را در مسیحیت جای‌گزین ساخت و بسیاری از ویژگی‌هایش را با نامی نوین حفظ نمود.

از نویسندگان یونانی روایاتی درباری **هرمزد و اهریمن** نقل شده است. نه چونان که نقلی از خدا و شیطان باشد، بلکه همان‌گونه که زرتشت گفته دومینو، دوگوهر و دو اصل روحانی و معنوی که یکی خوب است و یکی بد. و برای نیروی شر که اهریمن است نیز ستایش می‌کردند و نذور اهدا می‌نمودند و قربانی می‌گذراندند تا دفع شرّ شود. چکیده‌ی

این گفته‌ها به‌وجهی خوب و رسا در اثر **پلوتارک** حفظ شده است[۷۷].

گروهی از مردمان به دو خدا باور همی دارند که به‌سانِ دو بنّایان همالان، یکی آفریدگار نیکی‌ها و دیگری پردازنده‌ی چیزهای یاوه و بی‌سود است. و اما گروهی دیگر توانِ نیک را خدا و آن دیگری را دیو دانند، چنان‌که **زرتشتِ مغ** که گویند پنج هزار سال پیش از جنگ تروا می‌زیست. او یکی از این دو بُن را **هرمزد** Hormazes و دیگری را **اهرمن /آرِیمانیوس** Areimanios نامید و نیز نشان داد که هرمزد روشنی را مانَد بیش از هرچیز که به دریافت حواس درآید و حال آن که اهرمن به تاریکی و نادانی مانده است و میانجیِ mesites میانِ آن دو **میتراس** Mithres است و از این روست که ایرانیان او را **مهرِمیانجی** خوانند. او (زرتشت) مردمان را بیاموخت که از بهر یکی فدیه‌ها جهتِ نذر و سپاس آورند و از بهر دیگری فدیه‌ها برای دفع آسیب و ناخوشی.

آنان به هنگام ساییدن گیاهی در هاون به نام **اُمومی** omomi (= هوم)، اهریمن و تاریکی را نیایش کنند و آنگاه آن را به خون گرگِ کشته‌ای آمیخته به جای تاریک و بی‌خورشید بَرَند و دور بپاشند.

پاره‌ای از گیاهان را از آنِ خدای نیک انگارند و پاره‌ای دیگر را از آنِ دیوِبد. نیز از جانوران گروهی مانند سگ و مرغان و خارپشت متعلق به نیروی نیکند و

۷۷- نقلی که آمده، از کتاب پلوتارک است به نام ایزیس و اُزیریس *de iside et osiride* بخش ۴۷|۴۶. مولتون در کتاب صدر دیانت زرتشتی:

Moulton: Early Zoroaster, pp. 399-406.

ترجمه‌ی آن را از متن یونانی آورده است. نقل فوق از کتاب **بنونیست** موسوم به دیانت ایرانی برپایه‌ی متن‌های کهن یونانی ترجمه‌ی بهمن سرکاراتی است، صفحات ۶۵-۶۲. نگارنده در ترجمه‌ی کتاب **عصر اوستا** ترجمه‌ی متن‌های کهن یونانی درباره‌ی دین ایرانی را آورده است. نیز برای مشروح ترجمه‌ی مطلب فوق و نقد و شرح آن و موازنه‌ی آن با دین‌های ایرانی ـ متون اوستایی و پهلوی نگاه کنید به اثر دیگر نگارنده به‌نام تاریخ مطالعات دین‌های ایرانی، صفحه‌ی ۱۴۰ به‌بعد. نیز به آخرین بخش همین کتاب، ترجمه‌ی اثر سریانی **اِزنیک** درباره‌ی مغان و آیین زروانی ـ زرتشتی.

پلوتارک حدود سال‌های ۵۰-۴۵ میلادی متولد و به سال ۱۲۵ میلادی درگذشته است. اما آثار وی برپایه‌ی نویسندگان کهنی چون **تئوپومپوس** Theopompus زاده شده حدود ۳۷۸ پیش از میلاد و دیگران است تاریخ مطالعات دین‌های ایرانی یاد شده در فوق.

موش آبی متعلق به نیروی بد. از این‌رو کسی را خجسته می‌دانند که از آن خرفستران (= xrafstra ← وندیداد، ذیل همین نام) فراوان‌تر کشته است.

آنان نیز درباره‌ی خدایان اسطوره‌های فراوان بازگو کنند، چنان‌که: هرمزد زاده‌ی آویژه‌ترین روشنی‌ها و اهریمن زاده‌ی تاریکی و تیرگی با همدیگر در کارزار و نبردند. هرمزد شش خدای آفرید (= امشاسپندان)، نخست ایزد **منش نیک**، دو دیگر ایزد **راستی**، سه دیگر **شهریاری خوب** و از بقیه یکی آفریننده‌ی خرد، و دیگری آفریننده‌ی خواسته و آن دیگری آفریننده‌ی شادی‌ها که از چیزهای زیبا خیزد.

اهرمن، به هم‌چشمی، شش دیو آفرید. آن‌گاه هرمزد خویشتن را سه بار فراخ کرده و بگسترد و خود را از خورشید برکشید به همان اندازه که خورشید از زمین برکشیده است. او آسمان را به ستاره‌ها آراست و ستاره‌ی شعرای یمانی Sirius را چون پاسدار و دیده‌ور بر سرِ آنان گماشت و بیست و چهار خدای دیگر آفریده همه را درون تخم‌مرغی بنهاد، ولی بیست و چهار دیو که زاده‌ی اهریمن بودند به درون تخم‌مرغ خلیدند [← مینوی خرد]... و این چنین چیزهای بد با نیکی‌ها آمیخته‌اند.

اما زمان آمارده و معینی خواهد آمد که اهرمن آورنده‌ی بیماری و خشک‌سالی باید یک باره نابود شود و نیست گردد. آن‌گاه زمین هموار و هم تراز می‌شود و مردمان زندگی یکسان و شهریاری و کشورهای یکتا خواهند داشت و همگی خجسته گشته و به یک زبان سخن خواهند گفت. و **تئوپومپوس** گوید که به باوری مغان برای سه هزار سال متوالی یکی از این دو، خداسالاری و فرمانروایی می‌کند و آن دیگری تن درمی‌دهد و در سه هزار سال بعدی آن دو با یکدیگر به ستیزه و کارزار پرداخته و به قلمرو یکدیگر می‌تازند. اما در فرجام اهرمن بشکند و مردمان شاد شوند و بی‌نیاز از خورشت و بی‌سایه. آن‌گاه خدایی که این‌ها را پرداخته و انجام داده است به آسایش پرداخته و از برای یک زمان می‌آرامد، نه برای زمانی دراز چنان‌که درخور یک خداست، بلکه اندکی دراز ـ چنان‌که مردی به خواب رود. چنین است اسطوره‌های مغان.

همه‌ی این روایت در متون اوستایی، پهلوی و نوشته‌های مورخان کهن درباره‌ی دین ایرانیان آمده است. بُن مایه‌ی ثنویت در خود گاثاهاست که در دوره‌ی متأخر زرتشتی‌گری بسیار استوارتر و زیربنای الاهیات شد. جایگاه میترا درست همان است. میترایی که خداوندگار عالیجناب این جهان است، جهانی که اهورامزدا بعدها گرداننده‌ی آن شد و خود در پیکار و ستیزه‌ی میان هرمزد و اهریمن به میانجیگری پرداخت. یاد امشاسپندان شش‌گانه و مقابله به مثل اهریمن، هزاره‌ها، پایان جهان و نابودی اهریمن، جهان و تقسیم هرمزدی و اهریمنیِ آن و گیاهان و جانوران و خْرَفَسْتَران یا جانوران اهریمنی که کشتن‌شان ثواب و حسنات فراوانی دارد. آن چه که آمده، گزارشی بسیار دقیق است. آن چه که این دو را در نوع و اجرای مراسم و آیین‌های عبادی متمایز می‌کند، موضوع ساختن فدیه‌ی اهدایی از ساییده‌ی گیاه اُمُومی و مخلوط کردن آن با خون گرگ در شبانگاه و پاشیدن به دوردست است برای اهرمن.

در منابع پهلوی و پازند، چنان‌که در متون مورخان قدیم آمده، جانوران نیز چون گیاهان و همه‌ی چیزها و آفریده‌ها، به دو دسته‌ی هرمزد آفریده و اهریمن آفریده تقسیم می‌شوند. **گرگ و گرگ سردگان** (انواع گرگ) از آفریدگان ویژه‌ی اهریمن و جهان تیرگی و تاریکی است. به همین جهت بی‌گمان برای جلب‌نظر اهریمن و دفع زیان‌های وی، گرگ قربانی می‌شد، آن هم در شب و از خون جانور با گرده‌ی هوم، نذر و فدیه ساخته و در دوردست‌های تاریکی می‌پاشیدند. به‌همین مناسبت است که در یشت‌هایی چون میثْرَیَشت، یشت پنجم یا اَناهیدیشت و یشت چهاردهم و جز آن از زَوْر (زَاُثْرَ) بهدینی و اَکدینی ـ یا زَوْرِ مزدیسنان و دیویسنان یاد شده است:

> **زرتشت** پرسید از **اَرِدویسور آناهیتَه**، پس چه خواهد شد به آن **زَوْر**های تو اگر **دیویسنانِ** پیرو دروغ، آن‌ها را از برای تو پس از فرورفتن آفتاب نیاز کنند.
>
> آن‌گاه گفت اَرِدویسور اَناهیتَه، به‌راستی ای زرتشت، شش سد و هزار (تن) از هول و هراس برانگیزندگان یاوه گویانِ هرزه‌سرایانِ فرومایگان، پس از من حضور به‌هم رسانند (در زَوْری) که من حاضر نباشم شایسته‌ی دیوهاست[۷۸].

۷۸- یشت پنجم، اَناهیتایشت، بند ۹۵ ـ ۹۴.

و در جایی دیگر اشاره شده به زَوْری که با راستی و قربانی‌یی که از روی قـانون و درستی به‌جای آورده شده باشد ـ ترتیب اثر داده شـده و ایـزد بـانو بـرای یـاری آمـاده می‌شود[۷۹]. در همین یشت ملاحظه می‌شود که باورداران به سنت کهن و خدایان قدیم و دَئِوَها که اَهورا را نیز ستایش می‌کنند، چون برای ایزد بانو مراسم اهـدای زَوْرْ و فـدیه و قربانی انجام می‌دهند، خواهش و درخواست‌شان اجابت نمی‌شود. و شرایط یاد می‌شود:

آن‌گاه گفت اَرِدویسور اَناهیتَه به زرتشت: به راستی با این ستایش مرا بستای، با این ستایش مراسم مرا به جای آر از هنگام برآمدن خورشید تـا بـه‌وقت فـرو رفتن خورشید از این زَوْرِ من تو توانی نوشید ـ و نیز اَثْرَوَ نانی (مـوبدان) کـه از پرسش و پاسخ (درباره‌ی مسایل دین) آگاهند و خردمند و آزموده‌ای که کلام مقدس در تن او حلول کـرده بـاشد[۸۰] (= سْـرَوَنْگْهُو. هَـذَ ـ هـونَرُ. تَـنو ـ مـانْثْرُ sravangho mânthro. hazâ-hunaro. tanu-mânthro.

و این همانی است که در بندهای نخستین فرگرد هجدهم وندیداد آمده است و اشاره می‌کند آنانی راکه مراسم دین را درست و از روی قانون انجام نمی‌دهند، موبد نیستند و به دروغ خود را موبد و پیرو دین می‌دانند[۸۱].

و درباره‌ی گرگ آمده است:

در دین [= اوستا] گـوید کـه اهـریمن آن دزدْگـرگ را آفـرید، کـوچک و شایسته‌ی (جهانِ) تاریکی: تیرگی‌زاده، تیرگی تخمه، تیرگی تن، سـیاه، گـزنده، بی‌موزه [بدون کفش nêst-mog] و خشک دندان [= تـیزدندان] کـه بـا آن تـنِ آشفته بدان است که چون گوسفند دَرَد، نخست موی از او برکَنَد. او (اهـریمن) گرگ سردگان را به پانزده نوع فراز آفرید[۸۲]...

آن چه که پلوتارک و دیگران گفته‌اند، آیین‌ها و مراسمی است که دیویسنان برگزار می‌کرده‌اند. در شرح پلوتارک، دَئِوَها تنها دیوان مشهور و خاص نبوده‌اند که زیـانکار و

۷۹- همان، بند ۱۳۲.

۸۰- همان، بند ۹۱.

۸۱- وندیداد، جلد سوم، ص ۱۵۸۵ به‌بعد.

۸۲- بند هش، بهار. ص ۹۹.

آسیب رساننده بوده‌اند ـ بلکه در نزد زرتشتیان نیروهایی که ناشناخته و موجب زیان می‌شدند، چون انواع دردها، بیماریها و خشک‌سالی و آفات و بلایای زمینی و آسمانی چون: سیل، زمین‌لرزه، آفات گیاهی، مرگ و میر چارپایان تاریکی شب، جانوران و... نیروهای اهریمنی بودند که به وسایلی می‌شد آنان را خنثا و بی‌اثر ساخت و این کار توسط موبدان کاردان و وارد و آگاه لازم بود انجام شود. در وندیداد با جهانی روبه‌رو هستیم که پیرامون سرنشینان آن پر است از عناصر زیانکار و دیو و عمله‌ی دیوان که با اجرای مراسمی ویژه می‌توان بر آن‌ها مسلط شد. در آیین میتراییِ جهانِ امپراتوریِ روم، کتیبه‌هایی یافت شده است که به اهریمن تقدیم شده و خطاب به اوست. نیز آیین‌های قربانی و اهدای فدیه‌هایِ شب هنگام و همسرایی‌های نیایش‌هایی برای اهریمن کم و بیش به اجرا درمی‌آمده است که به‌نظر می‌رسد آن چنان همگانی نبوده و این مراسم، صورت پرراز و رمز این آیین را ابهام‌انگیزتر می‌کرده است.

میتراس و ممیّزه‌های قربانیِ گاو

اینک باید به یک نکته‌ی بنیادی اشاره شود و آن مشخصه‌ی مشهور قربانی کردن گاو توسط میتراس در آیین میترای رومی است. در هیچ جا از منابع اوستایی و پهلوی به این مورد اشاره‌ای نیست که میترا کشنده‌ی گاو باشد، بلکه برعکس وی حامی و پشتیبان گاو است، یعنی چارپایان و دام. نیز نکته‌ی بنیادی و مهم آیین میترایی، مراسم نیایش برای اهریمن نمی‌باشد ـ بلکه قربانی شدن گاو است که میترا خود عامل آن است و تفسیر این کار، آن است که زندگی به‌صورتی گسترده در جهان ساری باشد و قوام یابد و موجبات برکت فراهم شود. نه در شرح پلوتارک و نه در شرح و گزارش‌های دیگر از نویسندگان کهن روزگار نیز اشاره‌ای درباره‌ی قربانی گاو توسط میترا نیست. اما در متون پهلوی از میراندن گاو نخستین که موجب گسترش و سَیَلان حیات و زندگی می‌شود، توسط اهریمن یاد شده است که درباره‌ی آن در مواضع خود شرحی هست. پس چنین عملی که از سوی اهریمن انجام شده، چه گونه در آیین میترای رومی، به‌صورت مشخصه‌ای بنیادی، به میترا نسبت داده شده؟.

در بخش نخست به موردی در آیین هندویی به شرح گذشت که نادر است و تکرار

آن در این‌جا به‌کوتاهی، کوره راهی در اساطیر هند باستان می‌نماید. نیروی خلاقه‌ی **شیوا** خدای بزرگ هندو تجسّم **دورگا** durgâ می‌باشد که گاومیش دیو را جهت برکت و رونـق آفرینش می‌کشد. این تجسّم به‌صورت **کالی اوما** kâli-umâ نیز درمی‌آید. به روی سنگ ریگیِ سرخ و خال‌داری، نقش برجسته‌ی این قربانی که **دورگا** گاومیش دیو را می‌کشد و با کارد به هیأت و ریخت میترا بر پشت گاو قرارگرفته و در پهلوی حیوان فرو برده مشهود است. این سنگ برجسته در موزه‌ی برلین در بخش آثار هندویی موجود است و نگارنده منبع آن را به‌دست داده و تصویر چاپ شده است. در پایین پای الاهه‌ی دورگا (میترا گاه به‌صورت مؤنث، به‌ندرت معرفی شده است) به‌نظر می‌رسد نقش دو شیر است که پـای الاهه درحالی که بسته با ریسمان است بر پشت دو حیوان قرار دارد. در بالا ـ سمت چپ نقش دستی که مشعلی به‌دست دارد و دستی که شاخ گاو به‌صورت هلال مـاه را در کـف گرفته، و سمت راست نیز همین نقوش که به‌احتمال دست‌های نیرومند الاهه است به‌نظر می‌رسد.

در وداها نیز جای پا و اشاره‌ای نه آشکار وجود دارد. در یاجورـودا yâjur-vedâ و سَتَپَتابرهمن اشاره شده که میترا برخلاف میل خـود، در مـراسـم قـربانی بـرای سَـئومَه (= اوستایی هَئُومَه / هوم) باید شرکت کند. سَئُومَه چون هَئُومَه‌ی اوستایی قرینه و رساننده‌ی مفهوم ماه نیز بوده که با نماد یک گاو نمایان می‌شود. در اوستا نیز میان ماه و گاو رابطه برقرار است. میان نور ماه و رویش و نمو پیوستگی هست. **گئوش اوْرْوَن** یـا روان گـاو و نطفه‌ی پالوده‌ی گاوِ اِوَگدات به ماه می‌رود و از آن جا به رویش و نمو و ساری ساختن جریان زندگی یاری می‌نماید. امر و نـمادی کـه در اسـطوره‌ی مـیتراس نـیز هست و در گوشه‌ی سنگ‌نگاره‌های میترایـی کـه نـمایش دهـنده‌ی صـحنه‌ی قـربانی گـاو تـوسط میتراست، نقش سر گاو نمایان می‌باشد که شاخ‌هایش به‌صورت هلال ماه است.

اما به هر حال در آثار ایرانی نشانه‌ای که حاکی از رابطه‌ی میترا و قربانی کردن گاو باشد به‌نظر نمی‌رسد. پیش از این درباره‌ی مسایل مـربوط بـه ایـن صـفحات، از گـاثاها اشاراتی گذشت و دوباره به این موضوع باز می‌گردیم.

جم و قربانی گاو در تاریکی و غار

هنگامی که زرتشت از جم به‌عنوان گناهکار یاد می‌کند، بدان سبب که خوردن گوشت گاو را توصیه کرد ـ در گاثا همه سخن از مراسمی است که با آیین‌های قربانی گاو در آیین میترایی همخوانی دارد، به‌ویژه وقتی در جای تاریک، دور از نور خورشید یا شب هنگام باشد و در بخش یکم از دیدگاهی، و این جا از زاویه‌ای دیگر بدان می‌نگریم. در گاثاها، سرود سی و دوم سخن از گناهانی می‌رود و از کسانی سر می‌زند که نسبت به گاو ظلم می‌کنند و این حیوان مقدس راکه باید در بهبود زندگی و توسعه‌ی زراعت و فراوانی روزی و معیشت از آن استفاده شود، از شکنجه به ناله درمی‌آورند. نخست چکیده‌ای از این سرود مرور می‌شود:

باید همگان پیام من (زرتشت) را بشنوند و بپذیرند. برزگران و اشراف و هم‌چنین دیویسنان. ما بدان اراده‌ایم تا به بدخواهی مخالفان پیروز شویم و خواست اهورامزدا را روان کنیم.

شما ای دیوها و ای دیوپرستان، همه از بدمنشی و بدی در اندیشه برخوردارید و دیوها را نیز از روی ریا و ناراستی می‌پرستید. شما و پرستندگان شما مردم را از زندگی خوب و راه درست باز می‌دارند. اما دانا نباید دست به چنین گناهانی آلوده کند:

> از آن گناهکاران ـ هم‌چنین شناخته شده ییمَه [=جم] پسر و یونگْهْوَت vivanghvat که برای خشنود کردن، مردمِ ما را آموخت تا پاره‌ی قربانی شده‌ی گاو را بخورند. "۳۲/۸".

این آموزه چیست و از طرف چه کسی یا کسانی؟ از سوی دیویسنان است:

> آموزه‌هایی که با آن، ایشان ـ مردم را از بهترین کارها باز می‌دارند. مزدا برایِ آنان شومی و نگون‌بختی می‌فرستد. آنان که زندگی گاو [=اسم جنس است برای

چارپایان و دام‌ها] را با خروش شادمانی تباه می‌کنند...“۳۲/۱۲”.

و در این بند، اشاره روشن‌تر است. در جشن‌ها و مراسم سور و قربانی، دیویسنانی که در شمار رئوس اصلیِ دین‌شان، قربانی گاو و هم‌بهره شدن در خوردن گوشت قربانی و نوشیدن شراب قویِ هوم که دورکننده‌ی مرگ (دورَاُشَه duraoša) بوده است ـ مورد اعتراض واقع می‌شوند:

از برای ستم به وی (= به زرتشت) گِرِهْمَه gerehma و کَوی‌ها دیرزمانی است خرد و وَرج خویش فرو نهاده‌اند، چه آنان بر آن شدند تا پیروان دروغ [ضد اَشَه / اَرْتَه ـ یعنی بی‌نظامی و بیرون از داد و قانون و هرج و مرج] را یاری کنند و گفتند: گاو باید کشته شود تا آن که مرگ گردان (دورَاُشَه) را به یاری کردن برانگیزند. “۳۲/۱٤”.

پیوستگی میان آیین هَئُومَه / سَئُومَه، یا هوم و آیین قربانی گاو و مراسم و جشن‌های وابسته به آن در بخش نخست شرح شده است[۸۳]. دورَاُشَه به‌معنای مرگ گردان و دورکننده‌ی مرگ، صفتی است برای هوم، این گیاه مقدس که از تخمیر و عصاره‌ی آن شرابی قوی فراهم می‌شد. در جاهایی دیگر از گاثاها، نیز اشاره به این مراسم دیویسنان شده است که مهم‌ترین عوامل در این آیین آشامیدن شراب مستی‌آورِ باستانی، یعنی هَئُومه همراه با خوردن و هم بهره‌شدن گوشت گاو که با مراسم ویژه‌یی با لجام گسیختگی بوده است، چون: یسنای ٤۸/۱۰ و ٤٤/۲۰.

آیین قربانی و سور، چنان که اشاره شد، پس از غروب خورشید برگزار می‌شد. در تاریکی غار جایی بود که در روز نیز چون شب تاریک بود. و جهت جلب رضایت اهریمن که نماد تاریکی و تیرگی ـ و در آیین زروانی، شاهزاده‌ی تاریکی به‌شمار می‌رفت ـ قربانی نیز شب هنگام ـ پس از غروب خورشید که نماد اهورامزدا، خداوند و شاهزاده‌ی روشنایی بود انجام می‌پذیرفت. اشاره حتا در خود گاثاها نیز در پی مطالب یاد شده پیرامون نکوهش دیویسنان آمده است. آنان چنان کسانی هستند که:

... آموزه‌ی راستین را تباه می‌کند. او ادعا می‌کند که گاو و خورشید بدترین

۸۳- برای آگاهی از همه‌ی نام‌ها و شروح تاریخی ـ دینی ـ اساطیری، به مجلدات فرهنگ‌نام‌های اوستا ذیل هر نام ـ و برای آگاهی از مراسم و جنبه‌های اجرای دینی به مجلدات وندیداد با توجه به فهرست‌ها نگاه کنید.

چیزی هستند که برای چشم دیدنی است... "۳۲/۱۰".

اما آن چه که از گاثاها برمی‌آید، همه‌ی این مسایل گاهی از سوی زرتشت مطرح شده که جم را گناهکار معرفی می‌کند، بدان سبب که مردم را آموخت از پاره‌های گوشت گاو بخورند و در یک سرود به تقریب از مشخصه‌های قربانی گاو با مستی و لجام گسیختگی و در تاریکی، دور از نظاره‌ی خورشید انجام می‌پذیرد و منسوب است به دیویسنان، آیین پیشینیان و مراسم سنتی.

و تناقضی روشن و آشکار. چون جم خود یک خدای خورشیدی است. خورشید طالع است و چهره‌ای چون خورشید دارد و نگریدنی هم چون هور ـ هوَرِ ـ دَرِسَه hvare-daresa[۸۴].

و با اشاره‌ی گاثایی هنوز مسأله‌ی قربانی گاو توسط میترا مبهم و ناشناخته است. درباره‌ی گاو **هَدَیوش** hadayuš یا **هَذَیا** hazayâ پیش از این یاد شد. این گاو در آخر زمان در دوران **سوشیانس** قربانی می‌شود (هرگاه سوشیانس را میترا بدانیم که بدون هیچ سندی، برخی وی را با میترا یکی می‌دانند) و از پیه این گاو شربتی تهیه می‌شود که برای رستگاران جاودانگی می‌آورد[۸۵].

از گاو نخستین، یعنی گاو اِوَگدات evagdât نیز یاد شد که در آغاز آفرینش، به‌موجب حمله‌ی اهریمن می‌میرد و از اعضا و اندام‌های وی رونق آفرینش نیک اهورامزدا سبب می‌شود. نیز از **گِئوش اورْوَن** یا روان گاو که در گاثاها، یسنا ـ سرود بیست و نهم و **وندیداد** شرحی دارد، پژوهشی گذشت که قدمت آن را بیانگر است. اما هنوز ویژگی کشتن گاو توسط میترا در پرده‌ی ابهام مانده است. **زینر معتقد** است که ییمَه / یَمَه یا جم جفت و همزاد میتراست، یعنی در واقع اهریمن و یا همان انگرمینوی گاثایی است:

دیدیم که دلایلی در دست داریم تا **سپندمینوی** گاثاها را با میترای اهوراپرستان کهن منطبق فرض نماییم. پس آیا جم در اصل (ییمَه/یَمَه به‌معنای همزاد است) همزاد میترانبوده است و اگر چنین است، آیا او الگوی نخستین **آنگرَمینو**ـ مینوی

۸۴- ← فرهنگ نام‌های اوستا، جلد سوم. ذیل نام‌های ییمَه ـ خْشَئِتَه ـ و هْوَرِ خْشَئِتَه. نیز ← گاه‌شماری و جشن‌های ایران باستان، بخش نوروز. چاپ سال ۱۳۷۱.

۸۵- بندهش ـ بهار، ص ۱۰۲ و ۱۱۱.

مخرّب نیست؟. رویارویی با این مسأله به‌نظر نامعقول می‌رسد، اما افسانه‌ای بس شگفت‌انگیز در شعر فارسی جدید برجای مانده است که در آن **یَم** یا **جمشید**، آن‌گونه که اکنون نامیده می‌شود، دقیقاً به‌عنوان همتای زمینیِ میترا ـ که اکنون با خورشید یکی فرض شده است ـ ظاهر می‌شود[۸۶].

۸۶- طلوع و غروب زرتشتی‌گری، ص ۱۹۷. زینر اشاره به مأخذ خود که ادبیات سنتی پارسیان است، ص ۳۲۸ کرده، اما مورد را نقل نکرده است. نگارنده در کتاب فرهنگ نام‌های اوستا ذیل نام **تهمورث** taxma-urupa و **جمشید** مقداری از آن اشعار را که درباره‌ی رهایی تهمورث توسط جمشید از شکم اهریمن است را نقل کرده. نیز در وندیداد، ضمن پژوهشی با عنوان **گومیز** یا شاش گاو، که دست دردمند و بیمار جمشید بدان درمان می‌شود نیز نقل شده است. درباره‌ی اسطوره‌ی پیدایش نوروز و زمان جمشید که جم به‌سان خورشیدی طالع می‌شود و مردم از دیدن دو خورشید در آسمان با شگفتی اندر می‌شوند ـ در بخش نوروز از کتاب گاه‌شماری و جشن‌های ایران باستان به نقل از کتاب آثارالباقیه از **ابوریحان بیرونی** نیز شرحی هست. نام و نشان کتاب ادبیات سنتی پارسیان اثر شپیگل چنین است:

Spiegel. F. R : *Die Traditionelle Literature der parsem*

چاپ اول وین. ۱۸۶۰. و چاپ اخیر آن مورداستفاده بوده که به سال ۱۹۷۱ به چاپ رسیده است. داستان جمشید میان صفحات ۳۴۸ـ۳۱۷ نقل شده که ابیات مورداشاره در صفحه‌ی ۳۲۸ است:

چو رفت او بر تخت آن بی‌نیاز — فراوان بنالید و بردش نماز
بگفتش همه راز پروردگار — ز دین و ز دنیا و از کار و بار
وزان پس بدو گفت جان آفرین — که جمشید این دین به برگزین
کن‌این دینِ به ـ روشن اندر جهان — کز و کالب دیو گردد نهان
بنالید و گفتا که ای کردگار — بخواهم کنی تو مرا شهریار
همی خواستش مهر و تخت و کلاه — خدا کردش اندر جهان پادشاه
نپذرفت دینش ز بهر شهی — بدو داد شاهی و تاج مهی
چو او بازگشت از سوی آسمان — بیامد به البرز کوهِ گران
چو کردند خلقان به گردون نگاه — عجایب بدیدند آن روز راه
به گردون بدیدند دو آفتاب — که هر دو برآورد سر در شتاب
یکی سر برآورد بر آسمان — و دیگر بیامد به رویِ جهان
چو جمشید آمد به روی زمین — نماندند حیران خلایق برین
ستایش گرفتند پیش خدای — بنازیم صُنع تو ای رهنمای
چنین کردی این بنده را خوب چهر — که‌باشد به تابندگی هم چو مهر...

در ضمن پژوهش‌هایی پیرامون خدایان یا ایزدان مشترک انجمنِ میترایی از نظرگاه تطبیقی در یشت‌های: پنجم، دهم، سیزدهم و نوزدهم موسوم به زامیادیشت یا کیان‌یشت *Kayân -Yasn* یا چنانکه در

←

زینر در مقایسه با **یَمَه‌یِ** وِدایی و **ییمَه** یا جمشید اوستایی، و این‌که خدای جهان زیرین بوده و مغضوب اهورامزدا و نافرمان به خداوند و گناهکار از سوی زرتشت و فرضیه‌هایی دیگر است که به‌نتیجه و دریافت فوق رسیده، نتیجه‌ای که خود نیز بدان باوری استوار ندارد. اما کار وی در اسطوره‌شناسی تطبیقی شایان توجه است و به این طریق جوابی برای این‌که قربانی گاو در نخست به‌وسیله‌ی جم و پس از آن همزادش میتراست بیابد. اما وی هرچند چون بسیاری دیگر آیین پرراز و رمز میترای رومی را در آغاز به دور از بنیادهای ایرانی معرفی کرده، ولی سرانجام می‌گوید شکل آیین میتراس رومی، ریشه در اعصار دور تاریخ دینی و اسطوره‌های هند و ایرانی دارد.

→

نوشته‌های سنتیِ زرتشتی و پازند و ترجمه‌های گُجَراتی از سوی پارسیان جَمیات یَشت *yamyât-Yašta* نقل شده است، نگارنده در مواردی چون نامِ این یَشت، و **زامیاد ایزد** و **فَرّ** و مقایسه و پژوهش ایزدان انجمن خدایان میترایی، از کتاب ارزشمند و پژوهش و ترجمهٔ یشت نوزدهم که توسط **هلموت ـ هینتس** Elmut-Hintez که به‌تازگی و سال ۱۹۹۴ در ویسبادن به چاپ رسیده؛

Elmut Hintez: *Der Zamyâd - Yašt.* Wiesbaden, 1994

بهره‌جویی کرده است. متن ترجمه میان صفحات تا ۴۰۱، مبحث خْوَرِنَه، صص ۴۵ ـ ۱۵ و پژوهش در نام این سرود و باتوجه به فهرست مطالب و نام‌های خاص برای رجوع بسیار سودمند است.

نیز از ترجمهٔ یشت پنجم و متن دقیقِ منظوم و آوانویس **هرمان وِلّر** Hermann-Weller که به سال ۱۹۳۸ در اشتوتگارت / برلین به چاپ رسیده استفاده شده که در ضمن مراجع و مآخذ به آنها اشاره‌یی نشده و امید که به این وسیله جبران شده باشد. **وِلّر** به شکل منظوم و شعری یشت پنجم پرداخته تا مواردی دیگر:

Hermann Weller: *Anâhitâ, Grund legendes zur Arischen Metrik - Yašt v Metrische Herausgegeben übersetzt und Erklärt.* Stuttgart / Berlin, 1938.

بخش دوم

نام و نشان میترا در عهود کهن

میترا در اوستا و ریگ‌وِدا

رئوس مطالب بخش دوم:

میترا در اوستا، کهن‌ترین یادکردها از نام و نشان میترا دراوستا و وِداها، پیشینه‌های اساطیری مهر و کشتن گاو، سرودی برای مهر در اوستا، ترجمه‌ی مهریشت، شناخت میترای اوستایی، بخش‌های کهن و اصیل سرود، قسمت‌های الحاقی موبدان و دستبرد مغان، ویژه گی‌ها و توصیف مهر، توانایی‌های ایزد، گروه خدایان انجمن میترایی به موجب اوستا، اهورامزدا وَهَئُومَه، دو خدای بزرگ در برابر میترا، در هیأت خدای جنگ، ایزد بزرگ میثاق و پیمان، دشمن پیمان‌شکنان و مهر دروجی، قلمرو و خداوندیش به گستردگی همه‌ی سرزمین‌هایی است که خورشید بدان می‌تابد، اشاراتی درباره‌ی دو اصل بنیادی مراسم تطهیر و ریاضت و تن آزاری، میترا در ریگ ودا، سرودهایی با ویژگی‌هایِ میترای اوستایی در ریگ ودا، میترا و خورشید در ارمنستان قدیم، ترجمه‌ی مهر نیایش و خورشید نیایش اوستایی، میترا درریگ ودا/ وارونا (= اَسورَ یا اَهورَ) چگونه زرتشت دوباره اهورا را به عنوان خدای بزرگ معرفی می‌کند، میترا نقش و وظایف و ساخت اسطوره‌ای خود را از قدیم‌ترین عهود تا جدیدترین دوران حفظ می‌کند، میترا /اهورا در اوستا، میترا و اصلاحات زرتشت، تطبیقی در یگانگی اهورا ـ وارونا، هفت فصل یسنا و «پایو ـ ثْوُرِشْتَرَ» زوج نگاهبانانِ آفرینندگان و میترا/ اهورا، چگونگی تبدیل و جایگزینی اَسورَه‌ی بزرگ به اهورای بزرگ یا اهورا مزدا.

در اوستا این ایزد، از زمره‌ی بزرگ‌ترین ایزدان است و در آیین کهن ایران، پیش از عصر اوستایی، یکی از بزرگ‌ترین خدایان بوده است. در کتیبه‌های هخامنشی نیز با املا و تلفظ اوستائیش **میثْرَ** آمده است. در سانسکریت میتر Mitra و در پهلوی میتر Mitr و در پارسی مصطلح امروز مهر شده است.

کهن‌ترین سند مکتوبی که نام این خدای کهن بشری در آن ثبت و به دست ما رسیده است، در الواح گلینی است متعلق به ۱٤۰۰ سال پیش از میلاد. به سال ۱۹۰۷ میلادی، در کاپاتوکا Kâpâtukâ از شهرهای آسیای صغیر، در محلی به نام بغازکوی الواحی گلین پیدا شد. در یکی از این لوح‌ها که پیمانی است میان هیتی‌ها Hittites و میتانی‌ها Mitanniens، از **میترا ـ وارونا** Vârunâ دو خدای بزرگ هند و ایرانی استعانت شده است. البته درکنار نام این دو خدا، نام دو خدای کهن دیگر هند و ایرانی نیز آمده است به نام‌های **ایندر** indra و ـ نَساتیَه Nasâtya[1].

در وداها، جز یکی دوبار، آن هم به اختصار از میترا به تنهایی یاد نشده است. چون همسان مورد فوق، در وداها نیز **میترا ـ وارونا** همواره ملازم یکدیگرند و نامشان با هم آمده است. اما در اوستا برخلاف، میترا مقام فوق العاده‌یی دارد چنانکه خواهیم دید؛ و در عصر پیش از اوستا و رستاخیز زرتشتی، بزرگ‌ترین خدا محسوب می‌شد.

برای مطالعه‌ی میترای ودایی، الزاماً بایستی **وارونا** Vârunâ خدای آسمان را شناخت، چون چنانکه اشاره شد، در هند و منابع کهن هندو، این دو خدا نامشان با هم می‌آید و هم چنین مراسم ستایش و پرستش مشترکی دارند. وانگهی بایستی از یک موضوع بسیار دقیق غافل نشد، و آن این است که هر چند در آیین میترایی در اوستا و میترائیسم Mitraisme جهانی ادوار بعد که وجه ممیزه‌ی آن قربانی کردن گاو است، حلقه‌ی مفقوده‌یی وجود دارد، ـ لیکن این حلقه‌ی مفقود با استعانت از روایات اساطیری

1- JUSTI. FR: Geschichte der Meher und perser.

چنانکه در مقدمه یاد شد، بخش‌هایی از کتاب مقاله‌ای است که به‌صورت کتابی به سال ۱۳۵۴ منتشر شد ـ و با پژوهش‌هایی که به‌تدریج در چاپ دوم و سوم ـ و اینک چاپ تازه بدان افزوده شده، تواردها و تکرار یا نوعی ناهماهنگی در روش املا و مطلب و ضبط اعلام در کتاب را موجب شده است که خواننده‌ی گرامی با درنظر گرفتن نکات یاد شده ـ امید است اشکال‌ها و توارد و تکرار را با نظر اغماض بر مؤلف ببخشاید.

ودایی درباره‌ی مهر و برخی خدایان دیگر روشن می‌شود.

چون آگاهی‌هایی دراین باب برای پژوهش‌های بعدی، روشنگر مطالبی مبهم خواهد بود، به همین جهت بحثی مجمل درباره‌ی میترای ودایی را مقدم خواهیم داشت. ابتدا درباره‌ی میترا در وداها، پس از آن درباره‌ی **وارونا** و از آن پس تحلیلی درباره‌ی مناسبات مهر و گاوکشی ارائه خواهد شد.

میترا به معنی دوست، رفیق و همدم و یاری کننده است. خدای نگهبان آفتاب می‌باشد. نام یکی از ده آتش است و نام یکی از **آپ سَرَ** Ap-Saraها می‌باشد که دسته‌یی از فرشتگان مؤنث آسمانی هستند که همسران **گندهَرْوَ** Gandharvaها می‌باشند که آنان نیز گروهی ازموجودات فوق طبیعی و افسانه‌یی محسوب می‌شوند. هم چنین نام یکی از **آدیتْیَه** âdityaها است که گروهی از خدایان آسمانی می‌باشند. آدیتْیَه‌ها فرزندان آدیت âdit هستند و هفت خدا به شمار می‌روند که در آسمان زندگی می‌کنند. نخست وارون‌است که بر شش خدای دیگر سروری داشته و «آدیت» خوانده می‌شود. بلافاصله پس از او، میترا قرار دارد.

در آثار هندویی نیز میترا در شکل و هیأت خداوند خورشید، چون اوستا کمتر ظاهر می‌شود، بلکه خدای مهر و دوستی و نور و روشنایی و فروغ آفتاب است. در میان ارباب انواع هندو، آفتاب به صُوَرِی چند نمایان و معرفی می‌شود، که مشهورترین آنها **سوریَه** Surya یا **سویتری** Savitri است که خود هفتمین آدیتْیَه نیز به شمار می‌رود.

چنانکه ملاحظه می‌شود، روابط میترا و وارونا، حتا هنگامی که جزو یک دسته نیز می‌باشند محفوظ است. **وارونا** آسمان است، خدای آسمان است، رب النوع شب می‌باشد ـ میترا نیز خدای روشنایی و نور و خدای موکل روز است و این دو خدای شب و روز، مراسم مشترکی در عبادت دارند. در بخش نخست نیز شرحی گذشت که میترا هم خدای روز است و هم خدای شب. وی با میترا چنانکه ملاحظه شد از خدایان کهن هندوها می‌باشند و گاه وی را بزرگ‌ترین خدایان خوانده و با **اورانوس** Uranos یونانیان مقایسه می‌کنند. خداوند آب‌ها و دریاها نیز هست و یکی از صفاتش **اود ـ دام** Ud-dâma یعنی محاصره کننده است. همسرش وارونی Vâruni است که الاهه‌ی شراب می‌باشد و در اساطیرگاه نیز با نام‌هایی چون سورا Surâ یا ماد Mâda نیز خوانده می‌شود.

پیشینه‌های اساطیری مهر و کشتن گاو

اینک بنگریم که آیا می‌توان معتقد به قرابتی میان گاوکشی و میترا در مآخذ ودایی شد یا نه. در واقع هرگاه به تأویل‌هایی اساطیری قایل شویم، به ویـژه هـمانندیهایی در اوستا و منابع پهلوی و مراسم آیین مهر ـ چنین رابطه‌یی را می‌توانیم یافت. **سَئُومَه** Saoma [در اوستا هئومَه Haoma] در ودا، یکی از خـدایـان بـزرگ است. نـام گـیاهی است کـه ساقه‌های آن را فشرده و از آن مشروبی بسیار نیرومند می‌سازند کـه خـدایـان را بسـیار خوش می‌آید و مقادیر زیادی از آن را هدیه و نیاز خدایان می‌کنند و روحانیان و گـروه مؤمنان نیز در مراسم دینی، از این افشرهٔ سکرآور می‌نوشند تا به خدایان تقرب جویند. پس سَئُومَه ـ خداوند بزرگی و شیره‌ی حیاتی است. در حالی که خدایان، جاودانگی خود را از آن کسب می‌کنند، گروه مردم نمی‌توانند با نوشیدن آن جاودانگی مطلق پیدا کنند، بلکه نوعی جاودانی موقت می‌یابند که نکته‌ی کنایه‌یی‌اش یکی شدن با هستی و خدایان، و به عبارتی روشن‌تر مستی و بی‌خبری است. پس سَئومَه خدای زنـدگی و آب حـیات است. وی همان بارانی است که از پیمانه‌ی پر ماه به زمین می‌ریزد. از این شیره‌ی حیاتی انسان و حیوان تغذیه می‌شوند. نرینه‌ها از انسان و حیوان، این شیره حیاتی را بدل به دانه می‌کنند و مادینه‌ها تبدیل به شیر می‌سازند. اما چون انسان و حیوان بمیرند، این شیره‌ی حیاتی دوباره به پیمانه‌ی ماه برمی‌گردد تا این ساغر لبریز شده و باز هم به زمین سرازیر شود.

بایستی در این جا یادآور شد که سَئومَه ـ ماه نیز می‌باشد، خدای ماه نیز هست و این نکته در فهم بهتر روایات بعدی بسی شایان توجه است.[۲] در اوستا نیز به صورت تمثیل و

۲- فرهنگ نام‌های اوستا، جلد سوم ـ ذیل واژه‌ی هَئومَه.

استعاره، قرابت و یکی بودن هَئومَه و ماه آمده است، جایی که اشاره شده هَـئومَه دارای کمربندی از ستارگان است، یعنی ستاره‌هایی که گرد ماه را فرا گرفته‌اند و در اساطیر یونانی نیز نمونه‌ی چنین تمثیل و کنایه‌یی در همان مقاله‌ی یادداشت شماره‌ی ۲ مطرح است.

این سَئُومَه‌یی که خدایان در نوشیدنش آنقدر حریص‌اند، و ایندر Indra تا مقا[illegible]ی فراوان از آن ننوشند به بزم نمی‌نشیند و به رزم اندر نمی‌شود، به موجب همین جاود[illegible]ی بخشندگیش می‌باشد. به همین جهت طی هر ماه، هر گاه که پیمانه‌ی ماه پر شود [ماه بـه صورت بدر در آید] خدایان از آن می‌نوشند. پس سَئُومَه ـ باران است، شیره‌ی حیات و آب زندگانی است ـ و هم چنین تخمه‌ی گاو مقدس را در خود دارد، چون بر زمین فـرو می‌بارد، گاو مقدس آن را از بن ساقه‌های نباتی می‌نوشد و در تنش نیرو می‌گردد و از آن نیرو [= شیر] مردم تغذیه می‌کنند.

در نوشتار **گئوش اورون** Geuš Urvan درباره‌ی گاو و وجوه تمثیلی آن به حد کفایت تحقیق شده است.[۳] گاو خود کنایه از ماه می‌باشد ـ و با ماه یکی است. از سویی دیگر رد پا و نشانه‌یی از این همانندی را در اسطوره‌ی **وهجرگا** Vahjargâ و دخترش **فرانک** Frânak می‌توان یافت. این داستان در بندهش آمده است و شرح آن در اسطوره‌ی **ائی پی ونگـهو** Aipi Vanghu (= کی اَپیوه قابل ملاحظه است.[۴] **و هجرگا**، برای آنکه فرّ ـ را به پسـرانش منتقل کند، گاوی پدید می‌آورد که مقدس است. گاو را کناره‌ی برکه‌یی می‌بندند تا فَرّ را با آب از ساقه‌ی گیاه به مکد و از آن پس شیر گاو را به پسرانش بنوشاند که جاودانگی یابند.

خدایان برای آنکه به آب حیات یا عصاره‌ی گیاه زندگی دست یابند و آن را همیشه در اختیار داشته باشند، مصمم می‌شوند تا سَئُومَه ـ را بکشند. سَئُومَه هـم مـاه است و هـم خدای ماه. وی دارای چهار همسر بود و چون به یکی از آنان مهر سرشاری داشت، سه زوجه‌اش که دختران **دَکش** Dakša بودند و این دکش خود یکی از **پرجاپتی** Pradjâpatiها بود و پرجاپتی‌ها ده موجود نیرومند افسانه‌یی بودند که برهما Brahmâ آنان را آفـریده بود ـ به پدرشان از بی‌مهری سَئومَه شکایت کردند. دَکشَ ـ سَئومَه را به بیماری سـختی

۳- همان، جلد دوم ـ ذیل عنوان گِئوش ـ اورْوَن.

۴- همان، جلد اول و جلد دوم زیر عنوان "کی اپیوه". نیز در بخش‌های بعدی که راجع است به پیشینه‌های گاوکشی در زمینه‌ی مورد نظر شرحی هست.

گرفتار ساخت، اما چون خواست تا آن بیماری را از سَئومَه بردارد، دیگر نتوانست. پس آن را تعدیل کرد و بیماری همیشگی تبدیل به نوعی بیماری ادواری گشت که در حالات ماه نمودار می‌شود. یکی از القاب ماه (=سَئُومَه) **سی‌تاماری‌چی** Sitâ Mârĭči است، یعنی دارای نور سرد. چنانکه در نوشتار گئوش اورون آمده (← یادداشت ۳)، گاو (=ماه) کنایه از زمستان است، چنانکه شیر کنایه از تابستان و خورشید می‌باشد.

به موجب اختلافاتی که میان خدایان رخ داد و شرح آن را در مبحث هَئُومَه (← یادداشت ۲) می‌توان مطالعه کرد، در پیکاری سخت، **شیوا** Šivâ ـ سَئُومَه را با یک ضربت به دو نیمه می‌سازد، و این شکلی از روایت کشته‌شدن گاو مقدس است، چون منبع تغذیه‌ی گاو از میان می‌رود. اما در روایتی دیگر خدایان در شورایی مصمم می‌شوند که سَئُومَه را بکشند. **ویو** Vayu خدای باد متقبل این امر خطیر می‌شود. پس برای اجرای منظورش از **میترا ـ وارونا** یاری می‌خواهد. اما میترا از این تکلیف امتناع می‌کند و می‌گوید من جز مهر و یاری برای هیچ کس نمی‌خواهم. سرانجام میترا ـ وارونا به این شرط حاضر می‌شود تا در قتل سَئُومَه دخالت کند تا پاره‌یی از قربانی نیز سهم او شود. پس مراسم قتل پایان می‌یابد و سَئُومَه را میان دو سنگ خرد می‌کنند. **میترا** الزاماً بایستی شیره‌ی سَئومه ـ سهم خود را بر زمین بپاشد تا جانوران و گیاهان روی بسیط زمین به وجود آیند. به موجب بندهش چنانکه در مقالاتی چون **گِئُوش اورْوَنْ و گی مرتن** Gaya Maretan شرح شده، کشته شدن گاو مقدس، و جاری شدن خونش به روی زمین، موجب رستاخیز طبیعت و به وجود آمدن انواع جانوران و گیاهان می‌شود. هم چنین در مقالات **گئوش اورون و ماونگه** Mâwngh (=ماه) شرح شد که در ماه نطفه‌ی گیاهان و جانوران موجود است و این اشاره‌ی یشت هفتم، کاملاً قابل مقایسه است با اشارات ودایی درباره‌ی پیمانه‌ی ماه که سَئُومَه به شکل باران از آن همراه با تخمه‌ی گاو (=انواع چارپایان) و گیاه بر زمین سرازیر می‌شود.

تغییر و تبدیل میترائیسم در کشتن گاو، بازمانده‌ی چنین مراسم و اساطیری است، و در این آیین در حالی که سَئُومَه ـ هَئُومَه از میان رفت، وجه کنایی‌اش باقی ماند و میترا هر ساله طی مراسمی گاو مقدس را می‌کشد تا خونش [آب حیات درون پیمانه‌ی ماه] بر زمین

جریان یابد و رستاخیز طبیعت حادث گردد.[5] در این باره، برای مشروح وقایع، به بخش‌های بعدی نگاه کنید.

در اساطیر هندی، نیز به موجب اسطوره‌ای ـ کشتن و قربانی گاو موجب رویش و برکت و نموّ گیاهی و رونق زندگی می‌شود. به موجب این اسطوره نیروی خلّاقه‌ی **شیوا** خدای بزرگ هندو تجسّم **دورگا** durga می‌باشد که "گاو میش دیو" را جهت برکت و رونق آفرینش می‌کشد. این تجسّم به صورت **کالی‌اوما** kali-uma نیز در می‌آید، که در مطالب پیشین شرحی درباره‌اش نقل شد.[6]

سرودی برای مهر در اوستا، ترجمه‌ی مهر یشت، شناخت میترای اوستایی

چنانکه اشاره شد، در اوستا، در قسمت یشت‌ها، یشت دهم موسوم است به **میثْرَیَشْت** یا **مهریشت**. این یشت یکی از قدیم‌ترین، و یا اصولاً کهن‌ترین یشت موجود است. سه یشت، یعنی یشت‌های ۵ و ۱۰ و ۱۹ کهن‌ترین یشت‌ها هستند و از این میان یشت دهم یا مهریشت کهن‌تر است. در این یشت اشاراتی درباره‌ی مراکز آریاها داده می‌شود. نام دو شهر در بند ۱۴ آمده است که درهیچ جای اوستا دیده نمی‌شود و حتا در اشارات جغرافیایی و نام‌های کشورهایی که در فرگرد اول وندیداد نیز آمده است، موجود نیست. در بندهای ۱۳ و ۱۴ ـ آمده است که میثر از فرازنای کوه هرا Harâ (= البرز) بر سراسر جایگاه‌های نشیمن آریایی نگران و دیده‌ور است که در آن رودهایی بزرگ به سوی **ایش کت** Iškata و **پئوروت** Pouruta و **مئورو** Mouru (= مرو) و **آرِیَه** Areya و **گو** Gava یا **سوغذ** Sughza (= سغد) و **خوائیریزم** vâirizma (= خوارزم، خُراسْمی) روانند. بی‌گمان بایستی

5- Lommel: *Mitra und das Stieropher. Paideum*a. III.S.207-1949.
Windischmann. F: *Mithra*.
Cumont: *Les Mystères de Mithra.*
Darmesteter:*Etudes Iraniennes*.II. P,302...
Darmesteter:*Le Zend Avesta.* II. P,441...
Dumézil. Georges:*Naissance d'Archanges.*

6- Museum für Indische kunst. Statliche Museen. Preußischer Kulturbesitz, 198.P.69.

این رودها راکه از آنها نام برده شده، رودهای آمودریا، مرغاب، زرافشان و هریرود ـ و جز آنها دانست.

اشاره‌یی دیگر حاکی از قدمت این یشت، در بند ۱۰٤ ـ است که اشاره می‌شود مهر، پیمان‌شکنان راگرفتار ساخته و به‌کیفر می‌رساند، اگر هرچند در شرق یا غرب هند باشند. این اشاره حاکی از آن عهدی است که مزدیسنا هنوز در ممالک دره‌ی سند نفوذ و قدرت عمل نداشته. هم چنین اشاره‌ی دو بند دیگر (۱۳ و ۱٤٥) درباره‌ی ترکیب **میثر ـ اهور** Mithra-Ahura قابل توجه است. تحلیل این یشت، و تقسیم‌بندی بندهای آن از دیدگاه تقدم و تأخر، به موجب جدول **کریستن سن**، چنین است:

بازمانده‌های یشت اصلی عبارتند از بندهای ۲ ـ ٤۸، ٦۰ ـ ۷۲، ۷٥ ـ ۸۷، ۹٥ ـ ۹۸، ۱۰٤ ـ ۱۱٤، ۱۲۳ ـ ۱۲٥، ۱٤۰ ـ ۱٤٥. بندهای ۲ ـ ٤۸ گویا به نسبت خوب باقی مانده باشند. قسمت قدیم **میثر ـ اهور** در بندهای ۱۱۳ و ۱٤٥ قابل ملاحظه است. اضافات قدیم زرتشتی دربندهای: ۱، ٤۹ ـ ٥۹، ۷۳ ـ ۷٤، ۸۸ ـ ۹٤، ۹۹ ـ ۱۰۳، ۱۱٥، ۱۱۹ دیده می‌شود. اضافات جدید عبارتند از: بندهای ۱۲۰ ـ ۱۲۲[۷].

قسمت اعظم این یشت منظوم است[۸] و شکل کهن آن، به ویژه در بندهای اولیه به صورت شایسته‌یی باقی مانده است. پس از یشت سیزدهم، بلندترین یشت‌هاست که در ۱٤٦ بند و ۳٥ کرده تدوین شده. از نظرگاه موضوعی به ترتیب بندها نمی‌شود آن را مدون ساخت، بلکه بایستی به‌گونه‌یی پراکنده در سراسر یشت، موضوعات را دسته بندی نمود و اغلب یشت‌ها چنین‌اند. در صفحات بعدی فشرده‌یی از آن به ترتیب بندها نقل می‌شود. شماره‌ها اشاره است به بندهای یشت[۹].

۷- کیانیان، ص ۱۹ ـ ۱۸.

8- DE Harlez: *Avesta, Livre Sacré du Zoroastrisme. P. LXXI-LXXVIII.*

۹- برای استفاده‌ی بهتر، نگاه کنید به دو تحقیق شایسته‌ی **لومل** و **گرشویچ** که مورد استفاده‌ی نگارنده بوده است. کتاب یشت‌های اوستا از لومل، ترجمه‌ی یشت دهم میان صفحات ۸٥ ـ ۶۷ این برگردان آلمانی است. هر چند ترجمه‌ای قدیم است، اما هنوز کاری بسیار خوب در ترجمه‌ی یشت‌هاست:

Herman Lommel: *die Yäšt's des Awesta Übersetzt und Eingeleitet*. Göttingen, 1927.

ایلیا گرشیویچ، سرود اوستایی مهریشت را با مقدمه‌ای خوب و دقت نظر تحقیق و ترجمه کرده است. وی

←

در مقدمه، مهر، دارنده‌ی دشت‌های فراخ (وُئوروگئویَئوئی‌تی Vouru-Gaoyaoiti) ستوده شده و این مقدمه‌ی زرتشتی یشت است. بند یکم نیز سرآغازی است زرتشتی که در آغاز تمام یشت‌ها با تغییر و تبدیلاتی به مقتضای چگونگی یشت آمده است. اما حتا در همین سرآغاز زرتشتی قدرت و اهمیت این ایزد جالب توجه را در می‌یابیم. **اهورامزدا** به **زرتشت** می‌گوید که مهر آفریده‌ی من است و من او را در مقام و سزاوار بودن به عبادت، هم‌سنگ خود قرار داده‌ام. آنگاه بند دوم شروع می‌شود که تا بند ٤٨ از بازمانده‌های قدیم یشت است.

میثر کسانی را که به او دروغ گویند، به نامش پیمانی بندند که بدان وفا نکنند، در سراسر قلمرو مملکت، هر جایی که باشند، تعقیب کرده و به کیفر می‌رساند. پیمانی که بسته می‌شود محترم است، چه پیمان با یک مزداپرست باشد و چه پیمان با یک دیوپرست [۲] ـ اما در عوض مهر به مهرداران اسب‌های تیزتک می‌بخشاید، ایزد آذر همواره کسانی را که پیمان دار باشند یاوری می‌کند و فْرَوَشیان به وی فرزندان دلیر و پارسا می‌دهند [۳] میثر را ستایش می‌کنیم که دارنده‌ی دشت‌های فراخ است، نگهبان ممالک آریایی (=ایرانی) است و دراین ممالک آرامش و تنعم به وجود می‌آورد و کارهای دشوار را چاره گری کرده، سعادت و پیروزی برای مردمان ارمغان می‌کند، چون اوست دلیر و کسی که در همه جا هست و همواره درخور ستایش و بزرگداشت است [٤ ـ ٥] میثر میان همه‌ی ایزدان نیرومندترین و بزرگ‌ترین است، او را با زَاُثْرَ Zaothra [آب مقدس که در مراسم مذهبی مورد استفاده قرار می‌گیرد] با هَئُومه [Haoma = هوم] یا بَرِسْمن [Baresman] و با زبانی آکنده از سرود ستایش، عبادت می‌کنیم [٦] میثر، دارنده‌ی

→

عقیده‌ای به ارتباط میان مطالب مهریشت و ایزدان پیرامون وی با میترائیسم اروپایی ندارد. کار وی مورد انتقادهایی قرار گرفته که از جمله زینر آن را کاری ناشیانه و بدون محتوا می‌داند. ۷۲ صفحه مقدمه‌ی کتاب در چارچوب معین شده‌ی تحقیقی که در نظر گرفته شده، خوب است. میان صفحات ۱۴۷ ـ ۷۴، متن (آوانوشت) و ترجمه و تا صفحه‌ی ۳۰۰ واژه نامه‌ی کتاب است:

Ilya Gershevitch: *The Avestan Hymn to Mithra, Cambridge, 1967.*

دو جلد ادبیات مزدیسنا که ترجمه و مقدمه و شرح یشت‌ها از شادروان استاد پورداوود است، نیز ترجمه‌ی اوستا، بخش یشت‌ها از نگارنده مورد استفاده بوده است.

دشت‌های فراخ از تمیز اعمالی که مردم انجام می‌دهند به خوبی آگاه است. هزارگوش برای شنیدن و ده هزار چشم برای دیدن دارد و از فرازنای آسمان، هماره بیدار و ناظر اعمال مردمان است [۷] مهر تنها ایزد روشنایی و پیمان نیست، بلکه ایزد جنگ و پیروزی است. چون در آوردگاه، دو صف پیکاری رو به روی هم بایستند، مهر به آن دسته‌یی یاری می‌کند که از روی خلوص و زودتر به فراخواندن وی اقدام کنند و از روی خلوص و راستی او را نیایش کنند، آنگاه است که وی به همراهی ایزد **وات** [Vâta، ایزدباد] و ایزد **داموئیش اوپَمَنَ** [Dâmoiš-upamana] برای یاری به سوی آن جنگاوران روی می‌آورد [۹ ـ ۸] میثر ایزد جنگ است و به همین جهت جنگاوران حتا روی زین اسب، وی را می‌ستایند و کامیابی می‌خواهند تا مرکوب‌شان استواری نشان دهد و بتوانند از دور دشمن را تشخیص داده و پیروز شوند [۱۱ ـ ۱۰]

میثر برخلاف آنچه که می‌پنداریم، در هِیأت ایزد خورشید نمایان نمی‌شود، بلکه وی روشنایی و انوار زرین خورشید است. پیش از آنکه خورشید از پس کوه هَرا [Harâ] سربرکشد، وی با جامه‌ی زرین و زینت‌هایش از آن بلندی کوه به نگرش همه‌ی کشورهای آریایی [ایرانی] می‌پردازد، و در مطلبی که گذشت شرح بندهای ۱۳ و ۱٤ نقل شد که از کشورهای آریایی سخن می‌رود. در بند ۱۵ ـ از هفت کشور یاد می‌شود [نگاه کنید به عنوان هپتَ کَرْشوَرْ در فرهنگ نام‌های اوستا] که مهر با آن همه دیدگانش نگران آن جاهایی است که سراسر پوشیده از چراگاه‌های سرشار و ستوران فراوان است. این ایزد نیرومند، بزرگی و شکوه می‌بخشاید، شهریاری و سلطنت و پیروزی می‌بخشاید در همه‌ی کشورها به آن کسانی که از روی خلوص و مطابق با رسوم دینی و تشریفات آن وی را بستایند [۱٦].

میثر، در این جا، نموداری از خُلق و خوی ایرانی ـ مزدایی را نشان می‌دهد. وی دشمن بی‌امان دروغ و دروغگویان است. هیچ کس اعم از رئیس خانواده، کدخدا و شاه نسبت به وی دروغ نتواند گفت، چون مهر از دروغ بیش از هر چیز و هر خلافی آزرده می‌شود، به همین جهت هر جایی که دروغ باشد و دروغگویی، وی به تندی بدان سو فرود می‌آید و دروغگویان را به سختی کیفر می‌دهد. همان سان که جنگاوران با ایمان را یاری می‌دهد، جنگاورانی که نسبت به وی بی‌ایمان باشند، هیچ گاه روی پیروزی را

نمی‌بینند ـ در پیکارگاه اسبان‌شان از قدرت تاخت باز می‌مانند، نیزه‌هاشان در پرتاب به واپس برمی‌گردند و هرگاه به سوی رقیب نیز روان شود، کارگر نمی‌افتد [۲۱ ـ ۱۷] اما کسانی که پیرو راستی باشند، مهر ـ ایزد راستی را همواره در نظر داشته باشند و تا پـای جان پیمان را محترم شمارند، هرگاه که نیاز بـه یـاری داشـته بـاشند، مـیثر بـه یـاریشان می‌شتابد:

> ای میثر، تو ما را یار باش، ای میثرَ به تو دروغ نتوان گفت، دشمنان ما را به بیم و هراس در افکن، چون تویی که می‌توانی نیروهاشان را بازستانی و درمانده‌شان سازی. چون کسی از روی خلوص نیت، مهر را بستاید، در پیکارگاه از گزند سلاح دشمن هر چند که چابک باشد در امان بماند [۲٤ ـ ۲۲].

میثر قابل ستایش است که سخن‌ها را به راستی هدایت می‌کند، او را مـی‌ستاییم کـه بخشنده‌ی سود و ثروت است و پیکرش تجسم کلام مقدس مـی‌باشد، دلیـر و جـنگاور است، ناراست‌گرایان را برمی‌اندازد و زبانه‌ی خشمش گناهکاران پیمان شکـن را از بُـن برمی‌اندازد، و در عوض به کسانی که پاسش دارند، در کشور نظام و قـدرت و پـیروزی پدید می‌آورد، اما باز هم نیروی انتقامش دشمنان را تـعقیب مـی‌کند و هـر چـه هـم کـه نیرومند باشند، پیروزی هیچ‌گاه به سراغشان نخواهد آمد [۲۵ ـ ۲۷].

میثر ایزدی است که شکوه و حشمت می‌بخشاید، نعمت و ثروت می‌بخشاید، خانه و خانواده را سرشار از سرور و شادی می‌کند ـ و در عوض ـ خان و مان دشمنان و بی‌مهران را ویران می‌سازد. اوست که به مؤمنانش پاداش می‌بخشاید و به مخالفان کیفر می‌دهد. از توجه اوست که نظام روستا و خانواده برقرار است، در روستا و خانواده زنان زیبای بلند بالا، فرزندان دلیر، اسبان تیزتک و گردونه‌های عالی و بناهای باشکوه و بسترهای لطیف و معطر برقرار است ـ و به همین جهت است که گروه پیروان، هماره و به هنگام در مراسم ستایش وی حاضر می‌شوند. دراین مراسم گروه ستایندگان به همسُرایی و خواندن سرود می‌پردازند:

> ای میثر، این سرودهای ما را بشنو، ستایش و عبادت ما را بپذیر، کام ما را روا کن، فدیه و نیازمان را بپذیر و میان این جمع دوستار فرود آی ـ چون پـیمانت برای شادی پیروان استوار است، اینک کامهایمان را بر آر ـ آنچه خواستاریم:

پیروزی، کامرانی، نعمت، نیک نامی، آسایش وجدان و درک علم و معرفت و تمیز کامل است در حقایق، ـ تا در سایه‌ی این نعم و نیروها بر دشمنانمان پیروز شویم، تاکه آنان را برافکنیم، تاکه دیویسنان را و جادوان را و **پری‌ها** را نابود سازیم [۳۴ـ۲۸].

مهر، دارنده‌ی دشت‌های فراخ را می‌ستاییم که سخن را به راستی هدایت می‌کند، نیرومند است و دارنده‌ی شهریاری و هزارچستی است. کسی که برانگیزاننده‌ی جنگ است و به جنگ نیرو بخشاید، با استواری و دلیری صفوف دشمنان را درهم شکند، دو جناح سپاه را بپراکند و بر قلب سپاه دشمن از وی بیم و هراس مستولی شود. اوست که جمع فشرده و انبوه دشمن را با شرار ترس می‌پراکند، حمله می‌برد و سرکسانی راکه به او دروغ گویند از تن دور می‌کند ـ تا دور دست‌ها تعقیب‌شان می‌کند، خانه‌ها و شهرهاشان را ویران می‌سازد، چون مهر ناراضی باشد، سلاح دشمنان ازکار می‌ایستد و هر چندکه چالاک و نیرومند باشند، جنگ ابزارهاشان به هدف نمی‌رسد. ایزد **رشنو** Rašhnu و **سروش** پاک **سْرَاوشا** Sraošâ در میدان جنگ، به یاری او، میان سپاه دشمن نفاق و شکست پدید می‌آورند، و خود مهر، چون خشمگین و آزرده خاطر است هزاران هزار از دشمنان را بی‌امان به خاک هلاک در می‌افکند [۴۳ ـ ۳۵].

جایگاه مهر، به وسعت سراسر زمین است، پناهگاهی روشن و تابنده و بیرون از نیازمندی هر احتیاجی است. هشت ایزد که از یاران او هستند، فرازین گاه هشت بلندی، ناظر بر اعمال مردمان هستند تا هرگاه پیمان شکنی به عمل پرداخت و یا کسانی پیمان‌شکنان و دروغگویان را پناه دادند، بدانان حمله کنند و براندازندشان. مهر خود نیز همارەبادەهزاردیدەبانش مراقب‌است و مهریان‌را از هرخطری‌محافظت‌می‌کند [٤٦-٤٤].

میان دو سپاه جنگجو، ناگهان مهر ظاهر شود. آنگاه میان صفوف بنگرد، به روی مرکب به تکاپو در آید. بازوان و چشم‌های جنگاورانی راکه به مهر دروغ گویند، ازکار بازدارد. گوش‌هایشان را ناشنوا سازد و پاهاشان را بی‌استقامت تا بی‌مقاومت در چنگ رقیب اسیر شوند [۴۸ ـ ۴۷].

اهورا مزدا از برای میثر، بر آن قله‌ی بلند و درخشان **هَرَئی تی بَرِزَ** [Haraiti-Bareza]

زیباترین جایگاه‌ها را ساخته است، درآن جایی که میثر ناظر و نگران مردمان است، در آن مأوای درخشانی که نه گرما و نه سرما، نه روز و نه شب وجود دارد و هیچ‌گاه بر آن مه نمی‌نشیند، و این جایگاه آسمانی را به فرمان **اهورامزدا**، امشاسپندان و خورشید فراهم کردند. سراسر جهان خاکی را مهر از آن فرازین‌گاه آسمانی زیر نظر دارد؛ و هرگاه مردی بدکنش برخلاف راستی و آیینِ پیمانداری عملی انجام دهد، مهر به اتفاق **سروش** و ایزد **نئیریوسنگه** Nairyô-Sangha گردونه‌ی خود را به حرکت درآورده و پیمان شکن را هرکجا که باشد به کیفر رساند [۵۲ـ۴۸].

کرده‌ی [کَرِتَ Kareta =فصل] ۱۲ و ۱۳ـ یعنی بندهای ٤۹ تا ۵۹ از الحاقات زرتشتی بر این یشت هستند. کرده‌ی دوازده گذشت، و اینک کرده‌ی سیزده که جالب توجه است و افول قدرتی که در اصلاحات مزدایی صورت گرفته به نظر می‌رسد. ایزد میثر دست‌ها را به سوی اهورامزدا برای گله برمی‌آرد، و در این جا همان گله‌های ایزد **تیشتریَه** Tištrya را می‌شنویم:

من نگهبان همه‌ی آفریدگان نیک توام ای اهورامزدا، اما مردمان چنانکه بایستی در مراسم ستایش، مرا چون دیگر ایزدان نمی‌ستایند. هرگاه گروه مؤمنان مرا نیز چون دیگر ایزدان بستایند، هر آینه من باتمام نیرو به هنگام نیازمندی بر آنان فرود آیم ـ آنگاه قطعه‌یی در مراسم نیایش ایزد می‌آید.

از بند ٦۰ تا ۷۲ بازهم به قسمت‌هایی از سروده‌ی قدیم درباره‌ی مهر برمی‌خوریم: ستایش شایسته‌ی مهر است که دارنده‌ی دشت‌های فراخ است، تیزبین است و هیچ گاه فریفته نمی‌شود، چون دارای ده هزار دیده‌بان است. اوست سرپرست روستاها و شهرها که همیشه آماده‌ی یاری به مؤمنان است، به هنگام باران می‌باراند و از ریزش باران است که زمین‌ها سرسبز می‌شود و گیاه می‌روید... [٦۳ ـ ٦۱]

میثر از برای گسترش دین **بهی** به هر جا فرود می‌آید و فروغ و فرّش به روی هفت کشور منتشر است. نیرومند و چالاک و سریع است، بخشنده‌ی همه‌ی نعمت‌هاست و اوست که گله‌ها و رمه‌ها را سلامت نگاه می‌دارد، بزرگی و شکوه می‌بخشاید، فرزندان برومند درخانواده‌ها پدید می‌آورد و ایزدانی چون: **اَرْتْ**، **پارِنْدی**، **فرّکیانی**، و **داموئیشْ اوپَمَنَ** و **فِرَوشیان** از یارانش بشمارند [٦٦ ـ ٦٤]. وی باگردونه‌ی سریع و زیبایش از کشور **آرِزَهی**

Arezahi به کشور **خونیرث** Xvaniratha می‌شتابد، در حالی که مشحون از فَرّمزدا آفریده می‌باشد. راننده‌ی گردونه‌اش ایزد **ارت** است، و در حالی که اسبان گردونه‌اش در فضای بی‌پایان می‌تازند، **داموئیش اوپَمَن** راهش را آماده می‌سازد و همه‌ی دیوان **وَرِنَه** [Varena = گیلان] به هراس می‌افتند [۶۹ ـ ۶۷].

پیشاپیش مهر، وِرِثْرَغْنَه [Verethraqna = بهرام] به صورت گراز، وَراز Varâza آماده‌ی حمله‌یی با دندان‌های تیز و چنگ ضربت زننده‌یی حرکت می‌کند، تا دشمن و بی‌ایمانان به مهر را در حال تاخت گرفتار سازد و با یک ضربت چنانشان در هم کوبد که نیروی زندگی‌شان از میان برود [۷۰ ـ ۷۲].

میثر ایزدی است که وظایف بسیاری دیگر از ایزدان را به تنهایی عهده‌دار است. وی ایزد جنگ است، ایزد روشنی و فروغ است، ایزد پیمان و نگهبان عهد و میثاق است، ایزد حافظ خانواده و شهر و کشور است، ایزد بخشنده‌ی ثروت و نعمت است، ایزد پیروزی است، ایزد شهریاری و قدرت و تسلط است، ایزد داور اعمال در روز واپسین است، ایزد راستی و سخن و کلام راست و زیباست، ایزدی است که همه از: شهریار، فرماندار، کدخدا، سرور خانواده و افراد عادی خلق بدو پناه می‌جویند. هرگاه دو نفر در جایی عهد و پیمانی ببندند، دست‌ها را جلو رو نگاه داشته و از او یاری می‌خواهند. هرگاه ناله‌ی شکایت و گله‌مندیِ مهر آیینی بلند شود، این صدا همه جا پیچیده و به گوش مهر می‌رسد. هرگاه چارپایی (گاوی) از گله‌ی خود جدا ماند، هرگاه چارپایی از گله ربوده شود، ناله‌اش به مهر می‌رسد، مهر به سرعت فرا رسیده و چارپا را به جمع خود ملحق می‌سازد، و این چنین است یاری مهر از کسانی که در آیین او خلوص داشته باشند [۸۷ ـ ۸۳].

هَئومَه [Haoma = هوم] آن سرور نیرومند و درمانگر، با چشمان زرین در فرازین گاه کوه **هَرَئی تی بَرِز** که **هوک ئیریَه** Hukairya خوانده می‌شود، از **بَرْسَم** و **زَاُثْرَ** و بهترین سرودهای پاک نیاز داد، و آن چنان مراسم ستایشی با شکوه از برای میثر انجام داد که در طی یشت‌ها کمتر به همانند آن برمی‌خوریم... آنگاه است که ملاحظه می‌کنیم **اهورامزدا** دربرابر امشاسپندان، سروری و نگاهبانی مردم را به او می‌سپارد تا هم در این جهان و هم در جهان پسین، این بزرگ‌ترین ایزدان، فرمانروا باشد [۹۴ ـ ۸۸].

میثر به هنگام ناپدید شدن خورشید، از آن جایگاه آسمانیش، سراسر زمین را می‌نگرد، بر همه جا محاط می‌شود تا آنچه را که در زمین و آسمان است بنگرد. گرزی به دست دارد که سد گره و سد تیغه‌ی آن سراسر از زر خالص بوده و رنگی شفاف دارد و بدان مردان [پیمان شکنان] را برمی‌افکند، و آن سلاحی است میان همه‌ی سلاح‌ها محکم‌ترین و پیروزترین. از هیبت و شدت قهر او، **اهریمن** تبه‌کار به لرزه آید، **آئِشمَه** [Aêšma دیو خشم] آن دیو بدکار به ترس اندر شود، **ویذاتو** [Vizâtu «ویدتو Vidôtu»] آن دیو ملعون از کار درافتد [بند ۹۳] و **بوشیانْسْتَه** Bušyânsta دیو خواب، آن درازدست، **دَرِغُو-گَوَ** [=Dareqô Gava] ملعون به لرزه گرفتار شود و همه‌ی دروغ پرستان وَرِنَه [Varena=گیلان] به ترس و بیم دچار شوند [۹۸ ـ ۹۵].

میثر، دارنده‌ی دشت‌های فراخ، از سوی راست زمین، در حالی که بر گردونه‌اش سوار است، پدیدار می‌شود. ایزد **سْرَاُشا** در سوی راستش و ایزد **رَشْنو** [= رَشْنْ] در سوی چپش اسب می‌تازند و سایر ایزدان و امشاسپندان و فْرَوَشیان نیز سواره گرد وی را فرا گرفته‌اند. به این گروه یاوران بهترین سلاح‌ها را می‌بخشاید، تیرهای پران که با پرهای عقاب تزیین شده‌اند. چون با سرعت به سپاه کشوری که پیمان شکنی کرده و به او دورغ گفته باز رسد، ناگهان به راکب و مرکوب فروکوبد، چنانکه هر دو در یک لحظه بر زمین در غلتند [۱۰۱ ـ ۹۹].

میثر تنها ایزد جنگ نیست، بلکه خود جنگاور بی بدیلی است. بازوان توانا و بلندش، پیمان شکن را در هر کجا که باشد، اگر در هند شرقی و یا در هند غربی نیز باشد گرفتار کرده و کیفر می‌دهد. بازوان نیرومند و بلندش آنگونه دروغ منشانی را که می‌پندارند اعمال‌شان از نظر مهر پنهان می‌ماند، در میان خود خرد و مضمحل می‌سازد [۱۰۵ ـ ۱۰٤]. میثر سپری از سیم و زرهی زرین دارد. گردونه‌اش را با سرعت می‌راند. همه‌ی راه‌هایی را که به کشورهای تحت توجه او منتهی می‌شود، روشنی فراگرفته است، گذرگاهش از دشت‌هایی گسترده است با بیشه‌زارهای فراوان که در آن زمین‌ها، چارپایان نیرومند و مردان آزاد زندگی می‌کنند. **میثر ـ اهور**، آن دو جاودانی همواره به یاری درماندگان می‌رسند. میثر شتابان با گردونه، بر سر کسانی که از روی نارضایی فدیه داده‌اند فرود آمده و زار و نزار بر خاکشان در می‌کشد [۱۱٤ ـ ۱۱۲].

در فصل سی‌ام، از مراسم ستایش و فدیه برای مهر گفت و گو شده. از ندای **اهورامزدا** می‌شنویم به زرتشت که مهر را بستای و مردمان را طریق اهدای فدیه بیاموز که مزدائیان از برای نثار فدیه، برایش پرندگان زیبا بیاورند، چون مهر نگاهبان و یاور همه‌ی مزدیسنان می‌باشد. در مراسم دینی، بایستی **زَئوتَر** [Zaotar، پیشوای دینی «زوت»] شیره‌ی هوم و **زائر** [Zaothra «آب مقدس»] را نیاز کند و مؤمنان می توانند از آن نوشابه‌های نیاز شده بنوشند. این مراسم بایستی کاملاً از روی دقت و درست انجام شود، تا آنکه مهر راضی و خشنود گردد. آنگاه زرتشت از اهورامزدا می‌پرسد که این مراسم چگونه انجام گیرد که مهر را رضایت حاصل شود، و پاسخ می‌شنود. بند ۱۲۲ از کرده‌ی سی، دارای اهمیت بسیاری است، چون درباره‌ی غسل و شست و شوی مهر آیینان، با صراحت مطالبی در آن آمده است و چنانکه خواهیم دید، در آیین جهانی مهر، غسل دارای اهمیت و اعتباری اصلی است.

ابتدا این مهری دینان[10]، جهت انجام فرایض دینی و شرکت در مراسم مذهبی، لازم بود تا مدت سه شب و سه روز به تناوب شست و شو و غسل می‌کردند و سی ضربه‌ی تازیانه به خود می‌زدند و این هر دو برای پاک شدن از آلودگی‌های گذشته انجام می‌شد. آنگاه برای بار دوم لازم بود تادو شب و دو روز مراسم شست و شو و غسل به جا آورده وبیست ضربه‌ی تازیانه متحمّل می‌شدند. آنگاه به صورت شایسته‌یی قادر می‌شدند تا در مراسم سرایش ادعیه‌ی دینی: ستَه ـ اُتَه ـ یِسنیَه Staota Yêsnya و ـ ویسپ رَتو[11] Vispe ratavô[ویسپرد Visparad] موفق شوند.

بی‌گمان مراسم شست و شو و تطهیر و تحمل ضربات تازیانه و هم چنین توانایی سرایش سرودهای دینی، اصلی بسیار کهن است از آداب میترپرستی. اما به جای ادعیه‌ی ویژه، مؤلفان زرتشتی، نام ویسپرد و ـ ستَه اُتَه یِسنیَه [= بخش‌هایی از یسنا] را آورده‌اند که اولی بخشی از اوستاست و دومی برخی از یسناهایی است که به هنگام انجام عبادت و مراسم دینی خوانده می‌شد. تحمل شداید و ریاضت‌هایی در سلسله مراتب ورود به جرگه‌ی مهری دینان اصلی اساسی بوده است که در بندهای بعدی درباره‌ی آن اشاراتی

10- Windischmann.F: *Über Mithra. 68 Seq.*

11- Darmesteter: *Le Zend Avesta.I.2,232.*

هست.

نفوذ و قدرت بعدی میثر، پس از اصلاحات زرتشتی دوباره بازگشت. این ایزدی است که اهورامزدا در **گرُ ـ نمانَه** [Garô-nmâna = عرش] او را ستود. برای نگاهداری و یاری مهریان، بازوان بلند مهر ازهمان گرُنِمانَه سرازیر می‌گردد. وی دارای گردونه‌یی است بسیار زیبا با زینت‌های فراوان و زرین. این گردونه را چهار اسب سپید رنگ زیبا که تغذیه‌ی معنوی می‌شوند بر بسیط سپهر می‌کشند. سم‌های پیشین‌شان از زر و سم‌های پسین از سیم است. در جانب راست وی ایزد **رشنو** و در جانب چپش ایزد **چیستا** Čistâ قرار دارند.

پیشاپیش وی، **داموئیش اوپمن** به صورت یک **گراز** می‌تازد، با دندان‌های تیز و پنجه‌های مهیب آماده‌ی ضربت زدن؛ و ایزد **آذر** به همراه مهر، در پس وی می‌تازند. در گردونه‌ی مهر، هزار کمان وجوددارد. کمان‌هایی ممتاز با زه‌هایی محکم که با آنها، چون تیرهاشان پرتاب شود، با سرعتی فوق تصور به سوی هدف روان می‌شوند، دیوان بسیاری هلاک می‌شوند [در روایات اندرباب میترا ـ کمان و کمانکشی نقشی عمده دارد و نقاشی‌ها و نقش برجسته‌های فراوانی در این باب به دست آمده که در بخش‌های بعدی درباره‌اش شرحی هست] تیرهایی بسیار محکم که با پر عقاب تزیین شده‌اند، و از آنها ممتازتر نتوان شناخت، درکنار کمان‌ها در گردونه‌ی مهر می‌باشد، و اینها همه بر تن دیوان و دیویسنان می‌نشینند. برای پیکار با دیوان، دراین گردونه جنگ ابزارهای بسیار دیگری نیز موجود است: یک هزار شمشیر دو لبه‌ی برنده از پولاد، یک هزار خنجر دودم بسیار محکم، یک هزار گرز آهنین که هر یک دارای هفت گره (قبّه) می‌باشند، و سرانجام یک گرز که ایزد آن را به دست دارد، این گرز دارای سد تیغه و سد گره است که محکم‌ترین و پیروزمندترین جنگ ابزارهاست [۱۲] میثر با این سلاح‌ها دیوان را،

۱۲- ترجمه‌ی آزادی که از این یشت با توضیح در متن آمده، با توجه به اوستای **دارمستتر** و **شپیگل** و استاد **پورداوود** است، هم چنین قطعاتی که ترجمه‌ی آن را **گیگر** در کتاب خود تمدن ایرانیان خاوری آورده است و گهگاه به ترجمه‌های دیگری رجوع شده است. اگر اختلاف‌های کوچکی در یک موضوع که چند بار به تکرار به‌صورت پراکنده آمده به نظر رسد، حاصل اختلاف در اصل ترجمه‌هاست، چون توصیف گرز دربار اول که از دار مستتر و پورداوود استفاده شده و همین توصیف دربار دوم از گیگر و شپیگل نقل شده است.

دروغگویان به مهر، **میثْرُ- دروج /مهر دروج** (Mithrô-drudj) را نابود می‌سازد. آنگاه پس از کشتن دیوان، وی با ارابه‌اش، از فراز هفت‌کشور می‌گذرد [۱۲۳ ـ ۱۳۵].

در کرده‌ی بیست و سوم، دگر باره اشاره‌یی به مراسم نیایش شده است. امااین بار مراسم تحت تأثیر دین زرتشتی است. با همان گردونه‌یی که توصیف شد، مهر شربت‌های مقدس نیاز شده را به منزلگاه آسمانیش می‌برد. مسرور و شاد. او مردِ روحانیِ (زَئُوتَرْ، زوت) آداب دان و آگاه به انجام مراسم و ورزیده‌ای را برای برپا داشتن مراسم ستایش و یَزِشنِ مهر فرا می‌خواند. آن روحانی مراسم را برگزار می‌کند و مهر به سرعت، خودش به خانه‌ی این مرد فرود می‌آید و درکام‌های مورد درخواست،کامیابش می‌سازد. اما هرگاه مردی، ورزیده نباشد، هر چند که فدیه‌ی فراوان نثار کند و شربت مقدس به مقادیر فراوانی بر سفره نهد، اهورامزدا را خوش نمی‌آید، مهر به یاریش نمی‌شتابد و ایزدانی چون **رشنو و ارشتات** Arštât و امشاسپندان از وی روی می‌گردانند [۱۳۹ ـ ۱۳۶].

میثر نخستین ایزد آسمانی است، نیرومندترین و دلیرترین ایزدان است، ایزدی است جنگاور که در ضمن عطوفت و مهربانیِ بسیاری دارد از برای مؤمنان. پیمانشکنان و دروغگویان به او را هیچ راهی برای نجات نیست، چون ضربت گرزش در روشنی و تاریکی، در پنهانی و آشکاری، هرکجایی که باشند، نابودشان می‌سازد. اوکسی است که ایزد روشنایی و فروغ است. سحرگاهان به پیکار تاریکی اهریمنی برمی‌خیزد. بامدادان بر جهان ظاهر می‌شود و همه‌ی آفریده‌های نیک را روشن می‌سازد که پیش از آن در حجاب ظلمت نادیدنی بودند. چهره‌اش چون **تیشتریَه** Tištrya درخشان است. گردونه‌اش روان و زیبا و ستاره نشان است... و سرانجام باز هم در واپسین یادی که از وی می‌شود: **میثْرَ ـ آهورَ** است که ستوده می‌شود و درباره‌ی این ترکیب، در تأیید مقام مهر شرحی گذشت.

میثْرَ در «ریگ ودا»

آنچه گذشت فشرده‌یی از مهریشت بود. همه‌ی مطالب اوستایی را درباره‌ی این خداوند بزرگ عصر ما قبل زرتشت و ایزد عادی دوران زرتشتی، در این یشت می‌توان مورد مطالعه قرار داد. مقایسه‌ی صفات و اعمال و سرپرستی‌های مهر با موارد ودایی که

قبلاً مورد بحث بود، جالب توجه خواهد بود. روابط مهر و هوم در این یشت و آنچه که درباره‌ی میترَ Mitra و سومَه Soma در وداست و تفصیل آن گذشت حایز اهمیت است. وانگهی مقایسه‌ی صفات و اعمال نیز جالب خواهد بود. از سویی دیگر این مطالب برای فهم دقیق‌تر میترائیسم جهانی که در اروپا شیوع تام داشت و اطلاعات ما در آن باره بسیار اندک و ضعیف است، سودرسان می‌باشد. اینک سرودی ودایی درباره‌ی میترا نقل می‌شود[۱۳] (ریگ ودا، کتاب ۵/۶۹/۱):

[۱] - ای **ورونا** Varunâ، شماسه سپهر روشنایی و سه آسمان و سه گاه درخشان، به اندیشه‌تان آورید. ای مهر، بتوانایی بوده، شما فروغ کشور و آیینی که جاوید است نگاه دارید.

[۲] - شما ای وَرونا، گاوهایی که دارید به توانایی شیر دهند و ای مهر سیلابی که شما بر زمین می‌ریزید، آب آن بسیار شیرین است.

[۳] - آن جاگذاشته‌اند، چرخ بسیار پاکیزه در درخشندگی و پر می‌کنند سه جام را به تری و شادابی، من هنگام بامداد و بلند شدن خورشید و فرو رفتن آن، ایزد **آدیتْیه** [Aditya به صفحات گذشته نگاه شود] را می‌خوانم و می‌پرستم و از شما ای مهرو - ورونا می‌خواهم که به من آسایش و توانگری و فرزندان و تندرستی بدهید.

[٤] - ای (ایزدانی) که گیتی را نگه می‌دارید و نیز سپهر درخشنده را، و ای (ایزدانی که) شاهی گیتی را یاوری می‌نمایید و ای **آدیتْیه** و ایزدان جاوید، ای ورونا و مهر، هیچ وقت، آیین‌تان را کم زور نسازید.[۱۴]

۱۳- نقل از ایران نامه، جلد سوم تألیف: محمدعلی شوشتری (مهرین) ص ۴۴۵.

14-1- Tri rochanân Varuna tri uta dyun trini Mitra dharayatho Râjamsi.
Vavadhânâu vamatim Kšatrayasya anu vratam Raxamanâu vajuryam.
2- Erâvati Varuna dhanava. Vâm madhumat Vâm Sindhavâ Mitra duhre.
Trya: tasthu: Vrashbhâsa. tis nâm dhishânanâm reta. dhâ Vi dyumanta.
3- Prâta: devim Aditim Jôhvim madhyam dina utetâ Suryasya.
Râye Mitrâ Varuna Sarvatâtâ etê tokaya tanayâye Sam yô.

←

و این سرود، در ریگ ودا[4] مستقیم ویژه‌ی میتراست:

۱ـ «میترا چون به سخن درآید، مردم را به کار برمی‌انگیزد. میترا زمین و آسمان هر دو را نگه می‌دارد.

میترا مردم را با چشمانی که بسته نمی‌شود، می‌نگرد.

با روغن مقدس برای میترا نذر بیاورید.

۲ـ آنکه برای تو ای میترا، خوراک آورد [نذر و مْیَزْدْ] برتر از همه باشد. ای میترا آنکه می‌کوشد تا قانون مقدس را نگاه دارد، آدیتیاست.

آنکه تو، او را یاری کنی ـ هرگز کشته نشود و مغلوب نگردد؛ هیچ رنجی ازدور و نزدیک به او نرسد.

۳ـ باشد که ما مسرور از خوراک مقدس، و فارغ از بیماری، و با زانوهای خم شده‌ی بر سطح زمین گسترده، و با پیروی دقیق از قوانین آدیتیا، در رحمت مهرآمیز میترا باقی بمانیم.

٤ـ این میترای سزاوار ستایش و متبرک، با پادشاهی زاده شد، پادشاه و بخشنده. باشد که ما از لطف مقدس او بهره‌مند شویم. آری در مهربانی محبت آمیز، و فراوان او باقی بمانیم.

۵ـ آن آدیتیای بزرگ که باید او را پرستش و خدمت کنیم، و مردم را برمی‌انگیزد، سراینده را قرین لطف خویش قرار می‌دهد.

به میتراکه درخور والاترین ستایش است، نذری راکه او دوست دارد، در آتش تقدیم نمایید.

٦ـ لطف سودمند میترا، خداوند و نگاهدارنده‌ی نوع بشر، شهرت اعلا و بالاترین جلال می‌بخشد.

۷ـ میتراکه جلال او در دورترین جاها پراکنده است، در نیرو از آسمان در می‌گذرد، و در شهرت خویش از زمین فزونی می‌یابد.

→

4- Yâ dhartârâ rajasa. rochanasya. ut, adityâ divya Parthivasya. na vâm dêvâ amrtâ. â minanti Vratani Mitrâ Varuna dhruvani.

مهر گاو اوژن. نقوش برجسته و اهدایی بالایی از سن آندره‌آ.
پایین از Resca

بالا، چپ: نقش شیر طرف چپ سمبل میترا و طرف راست، شیرمرد

راست: نقش یک خادم آتش

پایین چپ: یک نقش برجستهٔ ظریف میترایی

راست: ترسیم از یک نقش برجسته، بالا میترای گاو اوژن. پایین: میتراگاو را به دوش می‌برد

نقش مهر گاو اوژن به رویهٔ یک حباب چراغ ایتالیا

نقش مهر با شعاع نور بر گرد سر از Resca

زایش مهر از صخرهٔ سنگ. مهرابهٔ فرانکفورت ـ هدرنهایم

نقش برجستهٔ مهر گاو اوژن، رم

نقش برجستهٔ مهر گاو اوژن Szöny - komárom

نقش برجستهٔ مهر گاو اوژن، Bologna

سنگ برجستهٔ کوتوپاتس، یکی از دو ایزد مشعل‌دار، از Bologna

طرح درونی مهرابهٔ سوفیا
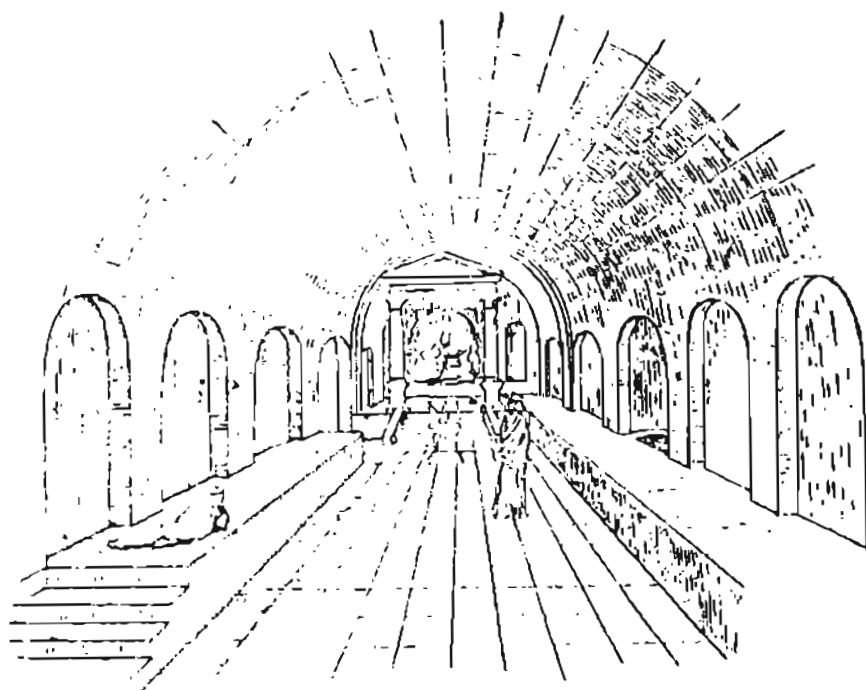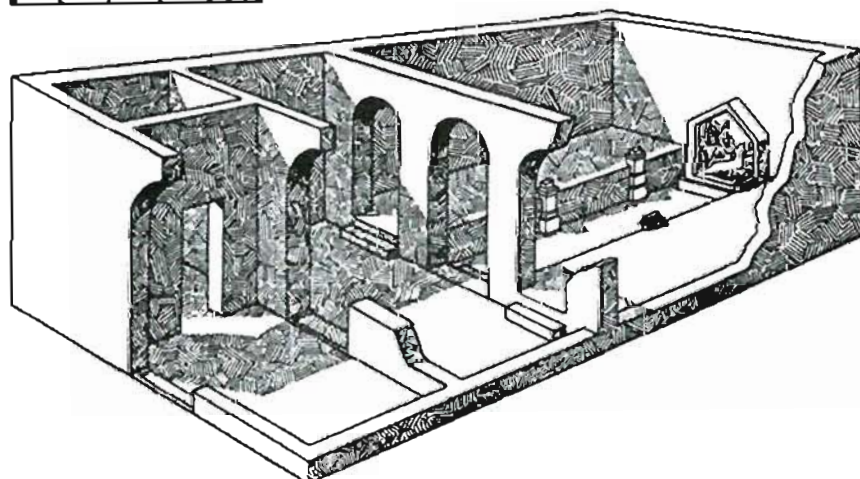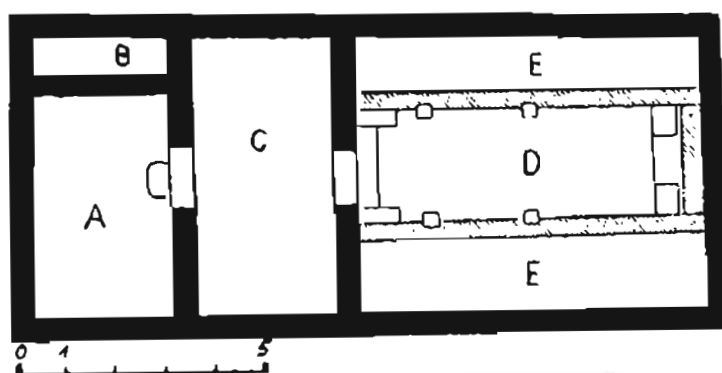
طرح مهرابهٔ بوداپست

ترسیم نقوش میترایی به روی یک مدالیون ایتالیایی. نقوش ماه و خورشید و یک پرنده و نشان صلیب در بالا. سه مغ که گویا برای بشارت و کسب فیض به نزد مریم و نوزادش مسیح آمده‌اند ـ یا: آناهیتای باکره و میترا فرزندش.

بازماندهٔ نقش اصلیِ مهرابِ فرانکفورت ـ هدرنهایم

نقوش سنگ برجسته: دو طرف نقش ایزدان مشعل‌دار. در میان مهرگاو اوژن. از Grădistea
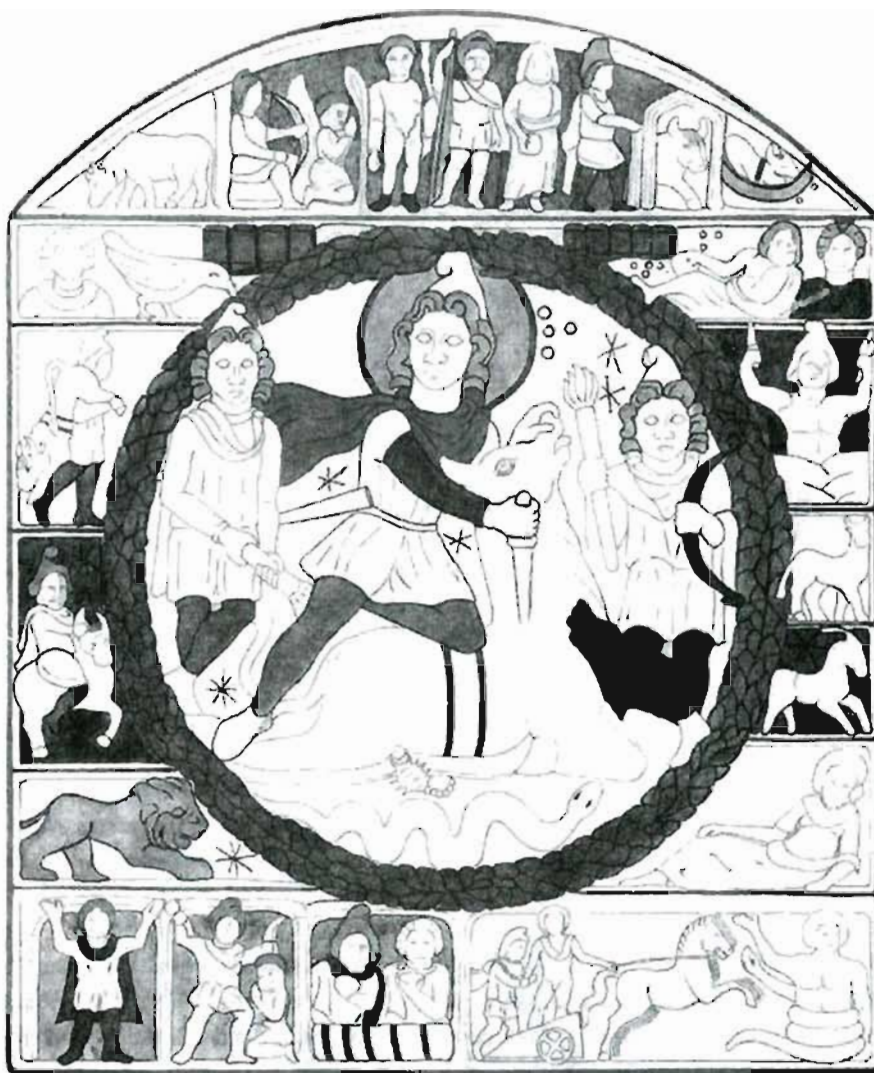
ترسیم نظری از نقشِ مهرگاو اوژن ـ بر مبنای بقایای سنگ نگارهٔ مهرابهٔ فرانکفورت

نقش برجستهٔ اهدا شده به مهرابهٔ Alcšut
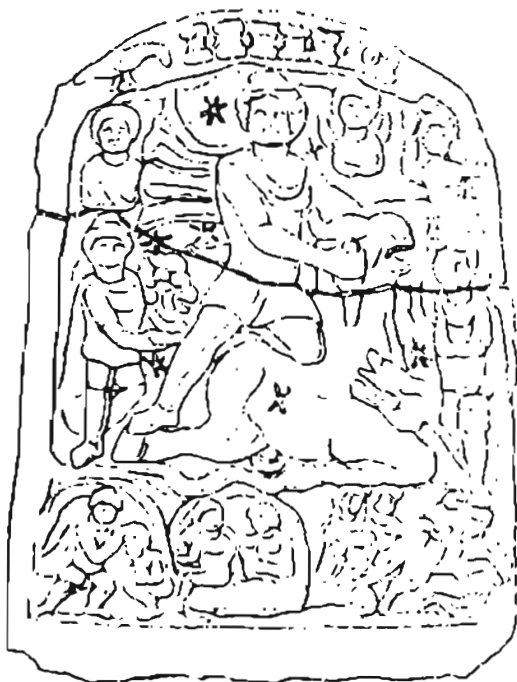
ترسیم از یک صحنهٔ قربانی کردن گاو، Grădistea

نقش برجستهٔ اهدا به مهرابهٔ هایدلبرگ

مهر گاو اوژن، مهرابهٔ هایدلبرگ

یک نقش برجسته از فائتون و سُل، دیه بورگ

مهر گاو اوژن. نقش برجسته از Jajce

مهر گاو اوژن، از Dormagen. در دو سوی بالا، خدای ماه و خورشید.
در دو سوی میترا، دو ایزد مشعل‌دار

سنگ برجسته مهر گاو اوژن، SI

نقش برجسته‌ی مهر گاو اوژن، Sidon، سرشار از نقوش نمادین. نقش ترازودار در این مجموعهٔ نقوش بسیار حایزاهمیت است.

نقوش تعقیب و دستگیری گاو ـ از مهرابه دیه‌بورگ و هایدلبرگ.

نقش برجستهٔ مهر گاو اوژن، لندن

1

2

کومُن دو تصویر را در کتاب مغان یونانی مآب *Les Mages Hellénisés*، ص ۳۹ از زرتشت و اُستانس Ostanes دانسته است، و توضیح داده که این دو تصویر از مهرابهٔ دورا doura در ساحل فرات به دست آمده است. وِزمازِرِن نیز همین عقیده را دارد، امّا بی‌گمان این دو شخصیت برجستهٔ میترایی و از پدران آیین مهر هستند که تصاویرشان در مهرابهٔ مشهور دورا باقی است نه زرتشت.
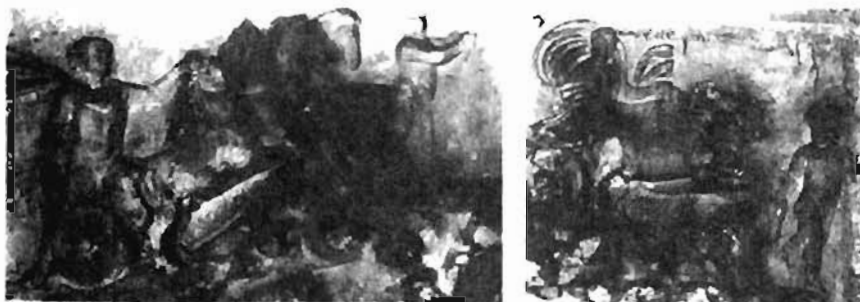
نقش برجستهٔ مهر گاو اوژن، رم

مراسم صرف شام مقدس، مهر و خورشید. نقش برجسته از مهرابهٔ Konjic

۸ـ تمام پنج نژاد [= همه‌ی مردم و قبایل آریایی] به میترا توسل می‌جویند که در یاری نیرومند می‌باشد، چون او نگاه دارنده‌ی همه‌ی خدایان است.

۹ـ میترا به خدایان، و به مردم زنده ـ و به آنکه علف مقدس را می‌گسترد، در اجرای قانون مقدس روزی می‌دهد.

(ماندالای سوم ـ سرود ٦٠)

و در این سرود در ستایش **میترا ـ وارونا** (= میترا ـ اَهورا) بنگریم که چگونه مضامین آن در اوستا، سه هنگام مهر نیایش کردن، رابطه با گاو و مرتع و چراگاه و آب و ... آشکار است که در مضامین آیین میترایی درگستره‌ی اروپا ـ با صور قابل شناخت باقی است:

۱ ـ «سه کره‌ی نور ای **وارونا**، و سه آسمان و سه فلک را در بر دارید ای **میترا**.

با فزونی نیرو، ما شکوه فرمانروایی را نگاه می‌داریم، و قانونی را که تا ابد دوام دارد، محافظت می‌کنیم.

۲ ـ شما، ای **وارونا** گاوهایی دارید که رزق می‌بخشند؛

ای میترا، توفان (سیل) شما آب‌های شیرین می‌بارد.

آن سه مرکب در شکوه و درخشش ایستاده و سه کاسه‌ی جهان را با رطوبت ناب پر می‌سازند [مقصود از سه مرکب: **آگنی** به صورت آتش زمینی در زمین، و ـ **وایو**، به صورت باد در فلک، و **سوریا** به صورت آفتاب در آسمان است. و مقصود از رطوبت ناب، باران حاصل بخش می‌باشد].

۳ ـ در سپیده دم، من الاهه‌ی آدیتی را می‌خوانم، و در نیمروز و هنگام فرورفتن آفتاب.

ای **میترا ـ وارونا**، من برای سلامت و ثروت و داشتن فرزندان در روزگار آسایش و زحمت نیایش می‌کنم.

٤ ـ شما که این ناحیه و کره‌ی درخشان را برافراشته‌اید، و زمین را نگاه می‌دارید.

ای آدیتی‌های الاهی، ای خدایان جاویدان ـ ای **وارونا** و **میترا**، هرگز به قوانین جاودانی خود صدمه نرسانید.»

(ماندالای پنجم ـ سرود ٦٩)

بسیاری از مراسم عبادت، نمازگزاردن و قربانی و اهدای نذرها برای میترا، در اوستا و وداها مشترک است. در ریگ ودا، سرود ۷۱ آمده:

۱ـ ای **وارونا و میترا** ـ که دشمن را می‌کشید، با نیرو به سویِ این قربانی نیک ما بیایید.

۲ـ زیرا شما، وارونا و میترا که دانشمند و فرمانروا بر همه هستید، سرودهای ما را پر سازید [یعنی در نتیجه‌ی سرودها و نمازهای ما، فراوانی به‌وجود آید]، چون شما بر آن توانا هستید.

۳ـ به سوی این عصیر [= شیره‌ی هوم، آبزور] بیایید.
ای وارونا و میترا، بیایید و از این سومای [= هوم] پرستندگان بنوشید.»
(بـه نـقل از: گزیده‌ی ریگ ودا، تحقیق و ترجمه‌ی دکتر سید محمدرضا جلالی نائینی).

اینک هرگاه در مقام مقایسه برآییم، همه‌ی وظایف و صفات **میتر** Mitra در ودا ـ **میثر** Mithra در اوستا را مشابه می‌یابیم. هر دو تجسم روشنایی و فروغ آسمانی هستند. هر دو نگاهدارنده‌ی خان و مان و کشور و بخشنده‌ی شهریاری می‌باشند. در بندهای گذشته، مطابق ریگ ودا، از تفسیر بسیار عالی **لومل** Lommel روابط میان قربانی گاو و میترا و سَئومه (= هوم) و باران شرحی گذشت، و اینک توجهی به بند دوم، این تقارن را به‌خوبی نشان می‌دهد. هر دو فرو ریزنده‌ی باران سودمند می‌باشند و این نکته برای فهم میترائیسم جهانی با توجه به تفسیری که در بند سوم شد بسیار جالب خواهد بود. در بند سوم اشاره به مراسم مذهبی و سه گاه نیاز شربت مقدسی که مورد علاقه‌ی مهر است شده و هم‌چنین وظایف و صفاتی چون بخشندگی / آسایش و ثروت و فرزندان برومند که مطابق آنچه گذشت، در اوستا نیز اینها از صفات و وظایف مهر می‌باشند. هر دو بخشنده‌ی شهریاری و نگاهبان شهریاری و جهان مادی و معنوی هستند ـ و در واقع چنان است که مهر را در اوستا مطالعه می‌کنیم.

میترا ـ وارونا

درهند ودایی بزرگ‌ترین خدایان **دیائوس** dyâus نام داشت. این واژه همان است که

با ریشه‌ی دیو div در سانسکریت و اوستایی و دیس dis در لاتینی همسان است. دیو در اوستا به صورت دَئِوَ daeva و به تخفیف دیو div می‌باشد که در ترکیب دَئِوَیَسنَه daeva yasna یا دیو یسنا به معنی دیوپرست و مَزدَیَسنَه mazdayasna مزداپرست در برابر آن یعنی یک نوع شکاف و جدایی مذهبی مشهود است.

دیائوس در آغاز بزرگ‌ترین خداوندگار اقوام هند و اروپایی محسوب می‌شد و خدای مطلق آسمان بود. زمین Prthivi جفت و همسری برایش به شمار می‌رفت. اما در دوران‌های بعدی، این خدا به مرتبه‌ی خدایی بی‌اثر تبدیل گشت و در شمار ذَوات مطلق آسمانی و در هیأت خداوند نور و روشنایی شناخته شد. آن‌گاه خداوندی دیگر موسوم به **وارونا** Vârunâ جانشین او شد. البته این جابه جایی نیز در اعصار دوری روی داده و در معاهده‌ی مشهور بغازکوی که مربوط است به هی‌تیت‌ها و شاه آن قوم موسوم به **سولبی‌لولیوما** Sulbiluliuma و قوم میتانی از وی و میترا به عنوان خدایان فراخوان و ناظر اجرا بر پیمان یاد شده است که حدود سده‌ی چهاردهم پیش از میلاد است.

در ریگ وِدا از **میترا - وارونا** بارها یاد شده و دراوستا این ترکیب از دو خداوند بزرگ به صورت **میترا ـ اهورا** در آمده است و همانندیهای فراوانی از یادکرد و وظایف‌شان مشهود می‌باشد. ترکیب اخیر دراوستا از زرتشتیانی است که پس از زرتشت وارد اوستا شده، چون ملاحظه کردند که نام میترا و مقام خدایگانیِ وی قابل حذف نیست و دوبار در آخرین بندهای یشت دهم ترکیب مذکور با تقدم **میثْرَ ـ اَهورَ** آمده و چندین بار در یسنا با مفهومی یکسان تکرار شده است که در صفحات بعدی شرحی درباره‌ی آن هست.

در ریگ ودا[۱۵] **وارونا** موصوف است به **ویش وادارشتا** Viš-Vâdârštâ به معنای موجود و هست درهمه جا و درباره‌اش، به صورت خطاب آمده است:[۱۶] ای میترا ـ وارونا، ای فرمانروایی که بر همه‌ی گستره‌ی آسمان فرمانروایی کرده و به روشنایی ناظر هستید و با

۱۵- درباره‌ی معاهده و پیمان بغازکوی، نگارنده در تاریخ مطالعات دین‌های ایرانی شرحی مبسوط آورده است، نیز:

Weidner. E: *Politische dokumenten aus kleinasien, Boghazkö-studien*, VII,PP. 2-20. Leipzig, 1923

۱۶- ریگ ودا، سرود هشتم ۴۳ ـ ۴۱.

ابرهای رنگارنگ به شکل رعد و برق جلوه گری می‌کنید و آن‌ها را به باریدن برمی‌انگیزید ـ شما ای دو بزرگوارانِ فنا ناپذیر از نظم کیهانی که بر هزاران ستون بنیاد دارد، نگاهداری کنید[۱۷].»

همین توصیف است که در اوستا دوباره توسط زرتشتیان پس از زرتشت، یعنی دو بزرگواران فناناپذیر از «میترا ـ اَهورَ» شده است. برابر با وِداها، وارونا که یکی از آدیتْیه‌هاست، چنانکه میترا نیز در شمار اَدیتْیَها می‌باشد ـ خدای شب است و میترا خدای روز است. اما در یشت دهم، میترا هر دو سِمَت و وظیفه را پیدا کرده. در وداها، به ویژه ریگ ودا ـ با هم پرستش می‌شوند. وارونا گاه چنانکه گذشت همراه با یارش، شاه و فرمانروای آسمان‌ها و مهتر خدایان معرفی می‌شوند. جمع صفاتی که به این دو در وداها اطلاق شده، به ویژه وارونا به تنهایی، جمع همه‌ی توانایی‌ها و صفاتی است که خدایان ایزدکده‌ی وِدایی دارند. وارونا خداوندگار دریاها، رودها و آب‌هاست و یکی از وظایف و مشخصه‌های **میترا و میتراس** نیز همین است. خدای نگاهبان جانوران است که میترا نیز چه به شکل خاص و چه عام چنین معرفی می‌شود. هم چنان که برای میترا صفات و القاب و وظایف فراوانی است، وارونا نیز با صفاتی چون اَمبو ـ راجَه amburaja، کِسا Kesâ (خداوند آب‌ها)، او ـ دامَه ud-dâma، پاسَ ـ بَریت pâsa-bhrit (کسی که به محاصره در می‌آورد ـ یوغ و تسمه‌یِ هدایت گردونه) ، واری ـ لومه Vâri - Loma، یادَه ـ پَتی yâdah-Pati به معنای ردِ جانوران آبی و بسیاری دیگر معرفی می‌شود. همسر و زوجه‌ی **وارونا، وارونی** Vârunai/vâruni است و در اوستا اَهورانی گاه به صیغه‌ی جمع به معنی زنان اهورا است.

میترا در کنار **وارونا** به صورت ترکیب دو خدای همراه بیشتر مورد ستایش قرار گرفته است. این خدایان همبسته را با یک شعار واحد نیایش می‌کنند *devandeva* یا *devata-devandeva* خدایان دوگانه می‌نامند. صفات اصلی دراین مورد به خدای مهتر، که در این ترکیب واروناست، تعلق می‌گیرد. از جفت‌های دیگری نیز چون **ایندرا ـ وارونا**، **ایندرا ـ وایو**، **ایندرا آگنی** و ... نام برده می‌شود.

۱۷ـ سرود پنجم، بندهای ۵ـ ۲ و ۶۳ ـ ۶۲.

واژهٔ میترا در وداها نیز به معنی دوست، یار و همراه است و در زبان‌های قدیم و جدید هند نیز به همین مفهوم کاربُرد دارد و ترکیب‌هایِ فراوانی چون: میترا\کامَه *mitra-kâma*، یعنی مهر به دوست و دوست پرستی، میترا\ ـ کَرَنَه *mitra-karana* یعنی دوست یابی، میترا\ ـ نَندَنَه *mitra - nandana* یعنی شادکردن دوست... نیز هنوز معمول در محاوره است...

جانسون W.Johnson پژوهشگر امریکایی معتقد است که **میترا ـ وارونا** نه تنها خالق و حافظ نظام کیهانی Rita می‌باشند، بلکه آن‌ها پشتیبان قانون اخلاقی و اجتماعی و به ویژه شعایر قربانی می‌باشند که سرانجام بر بی‌نظمی پیروز خواهند شد در (۲ ـ ۱. R.V - I/125) آمده:

۱ ـ شما هر دو (= میترا ـ وارونا) با پوشش چربی (فدیهٔ قربانی) آراسته شده‌اید... شما با ritä یکسان هستید ای میترا ـ وارونا.

۲ ـ چه بسیار که این حقیقت را در نیافته‌اند. این مانترا را (Mânthra سخن خدایی، کلام مقدس) که توسط یک ریشی rîši که سخت مقدس و درست Satäy سروده شده است، چهار نقطه‌ای تندخو بر سه نقطه‌ای پیروز خواهدشد.

جانسون معتقد است که چهار نقطه‌ای عبارت است از چهار مرحله‌ی خورشید، یا: شفق ـ خورشید طالع ـ خورشید در اوج ـ خورشید غروب کننده که آن را *Savastika* می‌نامیدند و همان نشان **صلیب شکسته** بوده است و معرف نظام (卐). (شـوَستی Svadti به معنی نیک بودی است و تندرستی. واژه‌ی سَوَستیکَه در **ریگ وِدا** نیامده ولی در آثار هند قدیم علامت صلیب شکسته (نیز در آثار و یافته‌های باستانی ایران و نقوش رازآمیز میترایی) با این نام یافت شده و این دریافت جانسون است. (نگارنده در مورد مفهوم نمادین **صلیب** شکسته در هند باستان، در همین کتاب شرحی آورده است)

اما سه نقطه‌ای، **معرّف** بی‌نظامی است (ـــلر). به عبارت دیگر میترا ـ وارونا نشانگر چهارمرحله‌ی خورشید است که معرف نظام کیهانی و زمین است در مقابل سه نقطه‌ای که نشان بی‌نظمی است.

لومل از سرود I / ۱۱۵ در ستایش میترا، به این دریافت رسید که میترا خدای روز ـ و ـ وارونا خدای شب است. اما بعد که این زوج و ترکیب، وحدت یافتند، و در اساطیر کیهانی

اوستایی، **میترا** یک واحد کلی و خدای بزرگ شد، همه‌ی صفات جفت در او گرد آمد، و از آن جاست که **نیبرگ** معتقد است میترا هم خدای روز است و هم خدای شب که در بخش دیگری به این مورد با شرح اشاراتی هست.

در ریگ ودا، **میترا** به معنی دوست، یار و همراه، عهد و پیمان و خداوند موکل بر خورشید است که نگهدارنده‌ی نظم و قرار زمین و آسمان می‌باشد. نام یکی از آتش‌های ده گانه نیز می‌باشد، چنانکه در یشت دهم نیز یکی از جلوه‌های وی، آتر âtar یا آتش است و در منابع پهلوی ایزد آذر به عنوان گروه خدایان جهان پسین و داوری با میترا همکار و همراه است.

دریکی از سرودها که در ستایش **ایندْرَ** Indra است از وی درخواست می‌شود که مردمی را که قانون مقدس وارونا و میترا را رعایت نمی‌کنند و پیمان شکنی می‌نمایند و بدین وسیله موجب آزردگی آنان و هم چنین **آئیریَمَن**[18] می‌شوند را مجازات کند[19]. در سرودی دیگر اشاره است که اشعه و تابش و انوار خورشید، که به زیبایی درخشیده و آسمان و زمین را روشن می‌کند، از موهبت‌های میترا ـ واروناست. سپس اشاره است و خطاب به میترا ـ و ـ وارونا که پشتیبان و دوست‌دار **قربانی مقدس** هستند. گروه ستایشگران همسُرایی می‌کنند که جشن قربانی را برایشان برپا می‌کنند، چون آنان فرمانروایان توانایی هستند که بخشش‌شان بی‌پایان است، بدخواهان و دشمنان را منهزم می‌کنند و از دوستان پشتیبانی می‌نمایند و خانه‌ها و منزلگاهان نیکو و بابرکت می‌بخشایند. آنان همیشه توانا و حاضر و ناظر در همه جا هستند. آنان فرمانروایان آسمانی و فرزندان آدیتْیَه‌ها می‌باشند[20]. ازدور ناظر اعمال و کردار و مراسم جشن قربانیِ پیروان هستند.

۱۸- برای آگاهی از **ایندرَ** به فرهنگ نام‌های اوستا، جلد اول و **آئیریَمَن**، جلد چهارم وندیداد، ذیل نوشتار ویژه‌ی همین نام نگاه کنید و برای نماز و سرود **آئیریَمَن** به اوستا، ترجمه‌ی نگارنده، چاپ ۱۳۷۹.

۱۹- ریگ ودا، سرود ۸۹ بندهای ۹ـ۸

۲۰- آدیتْیَه âditya منسوب به آدیتی âditi، فرزند آدیتی. در اساطیر ودایی این فرزندان هفت تا دوازده تن یاد شده‌اند، دوازده برجی که آفتاب طی سال از آن می‌گذرد. هفت خدای بزرگ آسمانی در ایزدکده‌ی هندویی. وارونا مهتر این گروه است که گاه خود آدیتی نیز معرفی می‌شود. بقیه به ترتیب عبارتند از: میترا، اَرْیَمَن Aryaman در اوستا اَئیرْیَمَن، بْهَگ bhag، دَکْشَه dakša، اَنْشَه anša، سورْیَه surya یا سَویتری savitri.

شکوه و جلال‌شان همواره افزون باد تا بیدادگری نابود شود و آن بزرگواران همیشه نسبت به بندگان وفادار و پشتیبان می‌باشند [۲۱].

همان‌گونه که در تحلیل یشت دهم قابل تأمل است، مراسم قربانی و سور و اهدای نذور با مراسم برای میترا در تأکید است. در راز و رمزهای آیین میتراس رومی نیز این یکی از شاخصه‌های مراسم و راز و رمزهاست. در شکل کهن ودایی نیز همین امر تکرار می‌شود: این نذور را به شما پیش‌کش می‌کنیم ای میترا ـ وارونا. دو بزرگواران راستین. این سرودهای درخواست ما را بشنوید که فرمانروایان نیکی هستید که دفع بیداد دشمن می‌کنید. باشد تا دو بزرگوار و فرمانروای کیهان از این چربی و روغن زلال که اهدا شده خشنود باشند و مهر و بخشایش خود را از ما دریغ نورزند [۲۲].»

اغلب نام‌های اَرْیَمَن و بْهَگ Bhaga (از آدیتْیَه‌ها و خدای خوشبختی و نیک بختی) در مراسم اهدای قربانی و نذور با میترا ـ و ـ وارونا با هم آمده است [۲۳]. در سرودهای دیگری، ستایش میترا ـ وارونا همراه با ستایش **آگنی** agni (خدای آتش، آتش قربانی و با همانندی دراوستا) یاد شده است و این آگنی واسطه‌ای است که نذور را به خدایانی که به نامشان پیش‌کش شده می‌رساند، به ویژه نذور و قربانی که بر آتش نهاده شده باشد [۲۴]. در سرود سی و پنجم، که در ستایش **سَویتری** Savitri یا **سوریَه** Surya خدای خورشید و از گروه آدیتْیَه‌هاست، نخست به درگاه آگنی، سپس میترا و ـ وارونا ستایش و نماز شده و درخواست یاری می‌شود، آن‌گاه از سَویتری، آن خداوندی که بر گردونه‌ی خود در پهنه‌ی آسمان در گردش است و در فلک تاریک می‌تازد و میرندگان و بی‌مرگان را برمی‌انگیزد و گردونه‌ی او را دو اسب سپید می‌کشند. گردونه‌ی او با زیورهای گوناگون آراسته است و زین و یراق طلا ساخت دارد و اسبان سپید که با یوغ طلا به گردونه بسته شده‌اند. او تواناست تا روشنایی را در گستره‌ی فلک تاریک بتابد. و این **سَویتری** خداوندگار خورشید، در سرودهای ودایی ـ همان نسبتی را در تداخل و توصیف و جدایی

۲۱- سرود ۵۱، بندهای ۴ ـ ۱ و ۱۰.

۲۲- سرود ۴۱، بندهای ۶ ـ ۴.

۲۳- سرود ۸۹، بند ۳. سرود ۱۲۵، بند ۱/سرود ۹۰، بند ۳ ـ ۱/ سروده ۹۰.

۲۴- سرود ۱۶، بندهای ۳ ـ ۱. سرود ۳۵.

و همنگاری با میترا دارد که **هُوَرِخْشَئِتَه** یا هور و خور تابان ـ خورشید در اوستا با میترا دارد و **سُل** یا **هلیوس** خداوند آفتاب رومی ـ یونانی را با میتراس وابسته کرده است.

سرود ۱۸۵ در ستایش آن خدایان شکست ناپذیر و سه گانه است، یعنی: میترا، اَرْیَمَن، وارونا. نمازگزاران از آنان درخواست می‌کنند که دشمن به آنان چیره نشود و زمین‌ها و خانه‌هاشان از هجوم و غارت آنان در امان بماند. در سرودی دیگر، نمازگزاران درخواست برکت و روزی فراوان از میترا ـ وارونا می‌کنند[۲۵]. در سرودی دیگر میترا ـ وارونا و اَرْیَمَن زیر فرمان سَویتری برای دفع ارواح خبیثه و عناصر زیانکار معرفی شده‌اند[۲۶]. چنین تابعیت و برتری در آیین‌های میترایی و میتراس رومی نیز ملاحظه می‌شود. در سرودی دیگر، اشاره به نماز و ستایش به درگاه وارونا می‌شود که دارنده‌ی آب حیات (=اَمریت Amrit، آب زندگی بخش، باران) است، که آب را روان کند تا حیات معنوی در آدمی رونق یافته و نیرومند شود[۲۷].

در سرودی که در ستایش سوریَه، یعنی خورشید است، این دریافت شگرف و بنیادی حاصل می‌شود که تا چه اندازه پیوستگیِ خورشید با میترا ـ با توجه به تشبیهات واستعاره‌های یکسان عمیق است، که خورشید چشم میترا ـ واروناست. نیروی شگرف و توانمند خدایان، **سوریَه** که چشم میترا ـ وارونا و آگنی است، طلوع کرده و بالا رفت. سوریه جوهر هر آنچه که در حرکت است یا ثابت محسوب می‌شود. او زمین و آسمان و فضای میان آن دو را شامل است[۲۸]. آیا در این جا **واتَ** vâta یا **وایِ نیک** را نمی‌یابیم. آیا میترای میانجی (mesites) را به قرینه‌ی **واتَ**، **ملاحظه** نمی‌کنیم؟ هرگاه همه‌ی استعاره‌ها و کنایه‌ها و شباهت‌ها، در ریگ ودا و اوستا و دوران‌های پسین‌تر آیین میترایی گرد آورده و در ترازوی تحقیق قرار گیرد، آن گاه است که دریافت قطعی‌تر و یک تداوم مستمر در شناخت آیین از قدیم‌ترین عهود تا ادوار بعدی قابل قبول و بی‌تردید است:

اسب‌های گردونه‌ی خورشید بخشنده‌ی برکت وافزایش رویشمندی است. انوار

۲۵- سرود ۱۰۷، بند ۳.

۲۶- سرود ۳۸، بند ۹.

۲۷- سرود ۴۲، بندهای ۳ ـ ۲.

۲۸- اغلب برگردان واژه‌ی مفهوم فوق دشوار است، اما مفهومی که عرضه شد، اغلب مورد توافق است.

خورشید فریادهای شادمانه‌ی سپاسگزاریِ ما را، به فرازین‌گاه آسمان بالا می‌برند. هنگامی که سوریَه اسب‌های گردونه‌ی خویش را رها می‌سازد، شب فرا می‌رسد. سوریَه انوار خود را می‌گسترد تا وارونا و میترا بتوانند وی را نظاره کنند. گردونه‌ی خورشید نیروی لایزال وی را تا جاویدان نگاه داشته و می‌پاید ـ گاهی در درخشش انوار و گاه در تاریکی شب... باشد تا این نیایش‌های ما را خدایان ... و وارونا و میترا برآورده کنند[۲۹].

میترا ـ وارونا، هم چون میترای اوستایی در سرود دهم بخشندگان عطایای فراوانی هستند: روزی فراوان، شادی، دفع کننده‌ی بیداد و ستمِ ستمگران، حافظ عهد و پیمان، بخشنده‌ی توانایی و نیرومندی، خشنود شونده از برپایی مراسم سور و قربانی و نمازگزاری ـ و رهاکننده‌ی آب از بند ابرها و جاری کننده‌ی آب به روی زمین و بخشندگان آب حیات، (اَمریت) یا معرفت و دانایی و شهود. نیایشگران به درگاه دو بزرگواران و شاهنشاهان آسمانی نماز می‌گزارند که آب حیات بخش را به زمین روان کنند (سرود نهم) خدایانی که اهدای نذور و قربانی و نوشابه‌ی سَئُومه را دوست دارند. و این **سَئُومَه** (= هوم، هَئُومه) است که در کسوت خدایگانی خود، بسیاری از نعماتی را می‌بخشاید که میترا ـ وارونا بخشنده‌ی آن هستند. به همین جهت در سرودی که از این شرابِ نشاط بخشِ نیرومند یاد می‌شود، هرگاه دو خدای توانا به خوبی بهره‌مند شوند (آیین نثار آبْزور یا زَاُثْرَ ـ یا نوشابه‌ی سَئُومه ـ هَئُومه) آن‌گاه است میترا ـ وارونا مراتع و چراگاه‌هایِ بندگان را با آب آسمانی که پدید آورنده‌ی روغن و چربی (رویش و نموگیاه و چرای گاو) است آبیاری می‌کنند[۳۰]. اشاره نیز هست که خطاب به آگنی: تو هم وارونایی و هم میترایی ـ باشد که دادگرانه ببخشایی ثروت و نعمت ـ ما را[۳۱]. و تثلیثی که متحول به وحدت می‌شود، جمع شب و روز و زمین و آسمان و آتش است و خورشید:

هنگامی که خورشید طالع شود، شما دو فرمانروا را نماز می‌گزاریم با سرود ستایش. نیرومندی برتر و توانایی به خواست شماست که بهره‌ی مردمان شود. از توان و خواست شماست که مراتع و چراگاه‌های ما می‌رویند و برکت می‌یابند.

۲۹- سروده ۱۱۵.
۳۰- سرود ۶۲، بندهای ۱۷ ـ ۱۵.
۳۱- سرود ۱۲.

ای وارونا وای میترا، باشد تا هر جاکه آسمان و زمین و خورشید است، از نعمت وافزونی به ما دریغ نکنید. باشدکه با توانایی و هدایت شما، چونانکه قـایقی از آب می‌گذرد، از دشواریها و رنج‌هاگذر کنیم. ای وارونا و ای میترا، فرود آیید و از این نذور و هدایای ما بهره‌مند شوید و آنگاه بـه مـا روزی و بـرکتِ هـموار رسانید. ای وارونا و ای میترا، این نیایش همراه با شراب سوما برای شـما هـدیه است. نماز ما را بپذیرید و اندیشه و معرفت را در ما بیدار کنید و بیفزایید و همیشه ما را در پرتو قدرت و توانایی‌تان محفوظ نگاه دارید[۳۲].

میثْرَ، پیش از طلوع خورشید، به صورت انوار از چکاد کوه هَرا برمی‌آید. نور است. نور خورشید است. خورشید است، اما جوهره‌ی تابندگیِ آن، نه خود خورشید: ای میترا، یکسان به همگان روشنی می‌بخشی و شهرت تو همه جاگسترده است[۳۳]:

آن دو بزرگواران، میترا و وارونا، توأمانی که درایزدکده‌ی آسمانی با شکوه و رایـومندند. آن دو کـه درتسـلط بـر قـانون مـقدس، سـزاوارتـرین هسـتند. شاهنشاهان به‌کام مـی‌باشند. بـاسرودهای سـتایش خـویش آنـان را بسـتایید و درخواست کنید که: ما را با دهش‌ها و نعمات مادی و معنوی خود بی‌نیاز کنید، ای که در میان خدایان برترین هستید[۳۴].

آن دو خداوندی که فریفته شدنی نیستند، در برترین جـایگاه و مـقام قـرار دارند. آن توأمان که آن چـنان ابـرها را سـرشار از رطـوبتِ فـروریزندهٔ بـاران کرده‌اند برای افزونی نعمت و رویش و فراوانی ـ چنین است که اینگونه عالی جاه شده‌اند[۳۵].

هر چه که در سرودها کند و کاو شود، از حوزه‌ی گسترده‌ی وظـایف و تکـالیف و توانمندیهای متیرا ـ وارونا بیشتر دریافت می‌شود. اما با این حال، آن وسعت و گستردگی

۳۲- سروده ۶۵.

۳۳- سرود ۱۵۶. بند یکم.

۳۴- این عبارت که میان ایزدان، میثْرَ بزرگ‌ترین و برترین ایزد است، در افزوده‌های یشت دهم با تغییری از سوی موبدان زرتشتی دوباره وارد شد.

۳۵- سرود ۶۸.

که در سرود دهم یشت‌ها یافت می‌شود ـ در این جا نیست. به نظر می‌رسد اقوام آریایی که در شرق، به ویژه شمال شرقیِ ایران ماندگار شدند، در تعظیم میترا بیشتر تأکید داشتند و به او اهمیت بسیار فراوان‌تری دادند:

ای وارونا ـ وای میترا، مهربانی و عطایای شما از هر جهت فراوان است. بر ماست که خشنودیتان را جلب کنیم. از بخشش شماست که سفره‌ای گسترده داریم. ما را با یاران خود در پناه گیرید که نجات بخشی ویژه‌ی شماست. باشد تا با یاری شما، دَسْیوها را[۳۶] فرمانبُردار سازیم.

ای وارونا، وای میترا، که دشمن شکن هستید[۳۷]، با پذیرش و خشنودی به این جشن قربانی حاضر شوید، شما ای وارونا و میترا که دارای معرفت و بینشِ روانی هستید، بر اثر نمازهای ما، نعمت افزون ببخشایید. به سوی این جشن که شیره (یِ سوم / سَئُومه) در آن فراهم کرده‌ایم بیایید و از این افشرهٔ سَئومه بنوشید.

این نمازها و ستایش‌ها را به پیشگاهتان تقدیم می‌کنیم. فرود آیید و بر این سفره‌ی از سبزی (=بَرْسَم) گسترده، از شربت سَئومه بنوشید و این هدیه‌ی قربانی را بپذیرید.

آن چه که در وِدا، به عنوان درخواست بندگان از میترا ـ وارونا صورت می‌گیرد، عطّیه‌ی بینش درونی و معرفت در اندیشه است در کنار فراوانی رزق و ثروت. در یشت دهم، این چیستی | چیستا Čisti/Čistâ است که درست و به جا از سوی پیرایشگران

۳۶- دَسْیو dasyu، قوم و تیره‌های غیرآریایی، اقوام دشمن و کافر، داسَه dâsa به احتمال نام قوم و تیره‌ای دشمن و مهاجم بوده است. در اوستا نیز در یشت‌ها سرود دهم بند ۱۴۴ dâha آمده است که به نظر می‌رسد از تیره‌های آریاییِ دشمن مهرپرستان بوده باشند ← فرهنگ نام‌های اوستا، جلد دوم، ص ۷۰۸ و بعد. در اوستایی و سانسکریت حرف س و ه تبدیل می‌شوند، چون سَئُومَه / هَئُومَه و بسیاری دیگر.

۳۷- مشترکات چنانکه اشاره به تکرار شده است میان میترای وِدایی و اوستایی فراوان است. چنانکه ملاحظه می‌شود، صفت و لقب دشمن کش یا دشمن شکن یا پیروز وْریترا ـ هَن vritrâ-han در این جا، همان است که در یشت دهم به صورت وِرِثْراغَن verethrâ-qan برای میترا آمده و این نام ایزد بهرام، یعنی وِرِثْرَغْنَه یکی از خدایان بزرگ ایران شرقی در یشت‌هاست که یشت یا سرود چهاردهم ویژه‌ی اوست و یکی از خدایان انجمن و ایزدکده‌ی میترایی است که در بخشی دیگر درباره‌اش شرحی هست.

سرودهای ۷۰ و ۷۱ و ۷۲ از ماندالای پنجم. در ریگ ودا سرودهای ۵۹ و ۴۱ در توصیف میتراست. سرودهای ۱۳۶ و ۱۳۷ و ۱۵۳ ـ ۱۵۱ و سرودهای ۷۲ ـ ۶۲ از ماندالای پنجم و ۶۷ ماندالای ششم و ۶۶ ـ ۶۰ ماندالای هفتم و ۲۵ ماندالای هشتم و ۱۳۲ ـ ۱۸۵ ماندالای دهم در توصیف میترا ـ واروناست.

زرتشتی، به صورت یکی از ایزدان همراه، در ایزدکده و جمع یاران میترا افزوده شده ـ که در بخش نخست شرحی درباره‌ی آن هست.

درباره‌ی صفات وارونا و القاب وی در صفحات پیشین اشاره‌ای شد. به موجب ریگ ودا، آن نیروی شگفت آوری که به سحر و جادو می‌ماند، و در وارونا وجود دارد، مایا mayaست، چون وی نگاهبان و سرپرست نیروی مافوق طبیعی در کیهان است. او کسی است که از بارگاه آسمانی خود ناظر تیزبین زمین است. طلوع روشنی را در سپیده دم آشکار می‌کند و خورشید را طالع می‌نماید تا بدرخشد[۳۸]. او دارای هزارچشم و دیدن‌بان‌های بی‌شمار است Šahašraraksa ـ و هیچ چیز از چشمان تیزنگرش پنهان نمی‌ماند. فرمانروا بر همه و توانا و حاکم بر همه چیز است.

این وجوه مشترک هم میان وارونا و میثر هست و از سویی دیگر، در ترکیب اوستاییِ جانشین، یعنی **میثْرَ ـ اَهورَ**، این اَهورَ می‌باشد که جانشین وارونا درکنار میتراست. به هر حال، به موجب این توانایی‌ها و توصیف است که وارونا فرمانروای مطلق جهان و گاه خود **آدیتی** است. او برقرارکننده‌ی نظم کیهانی و نظام آفرینش و مجری **رتا** rta ـ یا اَرْتَه در ایران، و همان است که در جهان شناخت زرتشتی به **اَشَه** aša تعبیر می‌شود و این رْتا ـ ریتا در واقع همان مفهوم دارما dârmâ را در نظام فلسفیِ هندو بیان می‌کند. چنانکه اشاره شد، اَشَه در اوستا و ریتا در ریگ ودا، همان اَرتَ در فارسی باستان و اوستاست که در ترکیب **اَرتَه ـ وَهیشتَه** arta-vahišta و بسیاری دیگر از ترکیب‌ها درمی‌آید. **اَرتَ خْشَثرَ** به معنی فرمانروایی به وسیله‌ی اَرتَه و یا فرمانروایی که بر اساس اَرْتَه حکومت می‌کند. در جایی دیگر از ترکیب خْشَثْرَپان، یا فرمانروای شهر یا مملکت یاد شده که از القاب میترا بوده است و این دو ترکیب راه می‌برد به حکومت آرمانی و حاکم حکیم در مدینه‌ی فاضله که یکی از اهداف سیاسی آیین میترایی بود[۳۹].

همه‌ی این عنوان‌ها، یعنی ریتا و دارمای هندو، اَرتَه و اَشَه‌ی اوستایی، بیان آن نظامی است که جهان بدان استوار می‌باشد. در اوستا مفهوم متضاد آن **دروج** druj است. ریتا/ اَرْتَه وَ ـ اَشه نه آنکه مبنا و بنیادگردش افلاک و جهان است، بلکه اساس و بنیاد

۳۸- سرود پنجم ـ ریگ ودا، بند ۶۳.

۳۹- نگاه کنید به حکمت خسروانی، جلد دوم، بخش حکومت.

معنویات و مسایل اخلاقی و حکمت عملی و رفتاری انسان‌هاست. یعنی در این جا هم مفهوم معنوی و مینوی دارد، به اعتبار نظام اخلاقی و رفتاریِ درست و به هنجار و دادگرانه‌ی آدمی ـ نیز مفهوم گیتیایی یا مادی ارائه می‌کند به مفهوم نظام گردشی کیهانی. از این جاست که چون فردی مرتکب گناه می شد، روی به درگاه وارونا که ناظم این نظام کبراست کرده و طلب مغفرت و آمرزش می‌کرد.

گوشه‌ای از این نظام، پیمان‌ها و معاهده‌هایی بود که ضامن امنیت جامعه و سلامت آن می‌شد و دو طرف پیمان اعمّ از فردی یا حقوقی، چون دو جمعیت و گروه ملزم بودند بدان احترام گزارده و در حفظ و اعتبار آن کوشا باشند. بر آن کس یا جمع که **مهر دورج** mithiro-druj بود، یعنی پیمان می‌شکست باید منتظر مجازاتی سخت و بی‌گذشت می‌ماند. وارونا نیز پیمان شکنان را در دام و بندهای غیرقابل رهاییِ خود گرفتار می‌کرد[۴۰].

از نظرگاه واژه‌شناسی، وارونا به معنی پیوستن، یگانه و متحد کردن آمده است. ریشه‌ی (وَر var در اوستا و سانسکریت) دارای معانیِ چند است: یگانه کردن، پیوستن، مقید کردن، باور داشتن و ... اما میتْرا در سانسکریت از ریشه‌ی mi/mei در آمده به معنی پیمان بستن، متعهد شدن و پسوند تْرَ tra که در اوستایی و سانسکریت به دنبال ریشهٔ کلمات در آمده و افاده‌ی معنی فاعلی می‌کند و پسوند آلتی است. میترا به مفهوم آن وسیله یا آلت و چیزی است که بدان پیمان و عهدی قبول می‌شود. در ترکیب میترا ـ وارونا ـ یا بالعکس، این دو خدا که اغلب به صورت تثنیه و توأمان یاد شده‌اند، نمایان‌گر وظایف مشترک و به هم پیوسته‌شان در معنی هستند، یعنی نماینده‌یِ مطلق و مجریِ قانونیِ درجه‌ی اول طبقه‌ی سه‌گانه‌ی خدایان که منطبق بر طبقات سه‌گانه‌ی اصلی جامعه می‌باشند. میترا نگاهبان و نماینده‌ی قانونی و قضایی است که روابط افراد جامعه را تنظیم و نظارت می‌کند، چون او عامل روابط افراد و پیوستن مردم به یکدیگر است، چنان‌که طبقه‌ی برهمنان نیز نگاهبانان مواریث و سنت‌های دینی و معنوی هستند. اما وارونا عامل اجرای آن پیمان‌ها و تعهدات است که گناهکاران متخلف را به مجازات می‌رساند،

۴۰- ریگ ودا، سرود یکم، بندهای ۲۴، ۱۵.

یعنی خداوند طبقهٔ کشاتریا kšâtriâ (= خشَثْریا Xšathryâ).[۴۱] به هیمن جهت میترا از دیدگاه حقوقی، نیروی قضائیه است و وارونا نیروی ملزومه‌ی او، یعنی قوه‌ی مجریه و این دو مکمل و متمم هم هستند و یکی بدون دیگری نمی‌تواند حافظ و بقای جامعه باشد، یعنی ریتا، اَشَه، اَرتَه و نظم معنوی و اخلاقی و روابط میان افراد و گروه‌ها برقرار گردد. اما در ایران این ترکیب با جای گزینی اَهورا به جای وارونا دیری نپایید. میثْرَ ـ اَهورَ به شکلی که خواهیم دید در اوستا نقشی چندان نداشت و موبدان زرتشتی نتوانستند به این تحمیل که پایه‌ای در سنت دیرینه داشت فایق آیند و میترا به تنهایی هر دو جنبه را در خود گرد آورد.

میترا ـ اهورا

چنان که اشاره شد، هر چه به نسبت چهره‌ی **میترا** در ریگ ودا بی‌رنگ است، در اوستا پرتوان می‌باشد. **زرتشت** در اصلاحات دینی خود، میترا را چون خدایان دیگر حذف کرد. در واقع او همه‌ی نقش و وظایف و صفات و کارایی‌های خدایان بزرگِ پرتوان در شرق و خدایان یشت‌ها را در اهورامزدا گرد آورد. اهورا مزدایی که در گاثاها نتوانست آن مقامی را که زرتشت برایش در نظر گرفته بود ایفا کند. گاه اهورا به تنهایی، گاه مزدا ـ هر کدام جدا ـ و گاه مزدا ـ اهورا و سرانجام اهورامزدا جلوه می‌کند و ثباتی را ایجاد نمی‌کند.

در گاثاها از این دو و این زوج نیرومند اثری نیست، اما در یسنا و یک بار خرده اوستا ـ بخش نیایش‌ها و در یشت دهم، یا **میثْرَ ـ آهورَ**، یا **آهورَ ـ میثْرَ** ملاحظه می‌شود. اما در برزخی میان اوستای قدیم یا گاثا ـ و اوستای نوین، یعنی گاثای هفت فصل (= **هَپْتَنْگْهائی‌تی** haptang-hâiti) ترکیبی هست که بی‌گمان به طور ضمنی اشاره است به میثْرَ ـ اَهورَ ـ و

۴۱ـ این چنین عقیده‌ای ـ از نظرات **ژرژ دومزیل** است که در آثارش موسوم به میترا ـ وارونا و دین هند و اروپایی در تاریخ عمومی ادیان، قسمت یکم میان صفحات ۳۸۰ ـ ۳۷۲ آورده است. جهت تطبیق و مقایسه‌ی انتساب خدایان هندو ایرانی با طبقات اجتماعی و نظام مترتب امشاسپندان در اساطیر تطبیقی نگاه کنید به: تاریخ مطالعات دین‌های ایرانی و دو اثر یاد شده از **دومزیل**:

dumezil.G: *La Religion indo europénne,* dans: "*Histoire générale des Religions*" paris, 1960. Tome I,PP.372-380.

نیز کتاب میترا ـ وارونا Mitra-Varuna، چاپ پاریس ۱۹۴۸ صفحات ۳۰ ـ ۲۵ و ۵۵ به بعد.

دراین جا، در دورانی کمی پس از زرتشت، پیروان با احتیاط آن را نقل کرده‌اند. ترکیب پایو ـ ثْوُرِشتار\ pâyu-thworeštârâ است در حالت تثنیه. جزء نخست به معنای پاینده، نگاهبان از ریشه‌ی pi,pa پاییدن، نگهبانی کردن. جزء دوم به معنای آفریننده، خالق، سازنده ـ به پیکر و قالب در آورنده ـ از ریشه‌ی ثْوَرِس thwares: بریدن، ساختن، درست کردن، آفریدن[۴۲].

اما توجه به این نکته لازم است که **آهورَ** در اوستای نوین که در فهرست کاربردها نقل خواهد شد، در ترکیب میترا ـ اَهورا، از ریگ ود\ به اوستا، جانشین وارونا شده است که خود وارونا یکی از اَسورَ Asuraهاست و بزرگ‌ترین آن‌ها که گاه به جای نام، با همین عنوان **آسوره** از وی یاد می‌شود و همین اَسورَ ـ در واقع اَهورَیِ اوستایی است.

به همین جهت است که وارونا از سویی با **اورانوس** یونانی‌ها و از دیگر سو با اَهورای ایرانی نزدیکی بسیار دارد. از دوران هند و ایرانی، خدایان به دو گروه مشخص **دَئِوَ** daeva و اَسورَها تقسیم می‌شدند. در ایران این تقسیم، شکل ویژه‌ای پیدا کرد. چنان که اشاره شد، زرتشت در اصلاحات دینی، به گونه‌ی بسیار اندیشمندانه‌ای، همه‌ی اَسوره / اَهورَها را در نماد **اهورامزدا** گردآورد و آن کثرت را تبدیل به وحدت کرد. اما درنظام اصلاحیِ وی، **دَئِوَ**ها / دیوها ـ یعنی خدایان به مرتبه‌ی خدایان غیرقابل پرستش و اهریمنان جای گرفته و به عنوان کلی اهریمن و دیوان کارگزار وی در آمدند. در حالی که در هند درست برعکس این امر روی داد. درخود گاثاها، دَئِوَها خدایان باطل معرفی می‌شوند و هنوز زمانی باید تا پس از زرتشت به صورت و عنوان دیو معروف شناخته گردند. در ریگ ود\ این جدایی و تضاد مشهود نیست. اَسورَ صفتی بود که به خدایان فرمانروایی چون آدیتْیَه‌ها اطلاق شد که گروه آنان از هفت تا دوازده یاد شده و در سرِ همه‌ی آنها وارونا قرار داشت و اَسورا\ به عنوان لقبی ویژه که جانشین اسم شده بود، فقط به او اطلاق می‌شد و یادکرد اَسورا به تنهائی، منظور از وارونا بود. خدایان دیگر پیرامون وی که از آدیتْیَه‌ها بودند ـ چون **آگنی، سُومه، ایندرَ** و دیگران در مقام خود باقی ماندند ـ اما \ایندرَ جانشین وارونا شد و همه‌ی ویژگیهایش به ایندر تعلق یافت و اَسوراها از آن مقام اولیه فرو افتادند

۴۲- نگاه کنید به: واژه‌نامه‌ی وندیداد، جلد پنجم، از نگارنده. نیز دستور زبان اوستایی، ذیل همین واژه‌ها. نیز فرهنگ نام‌های اوستا، چاپ جدید، ذیل عنوان **ثْوَرِشْتَه**.

و از مقام خدایان فرمانروایی برکنار شدند و در چندی بعد در شمار اهریمنان در آمدند و دَئِوَها در جایگاه خدایان بزرگ و فرمانروا.

به همین جهت اهورا وارث همان اَسورای بزرگ وِدایی، یعنی وارووناست. پذیرش اهورامزدا در اصلاحات و دین زرتشت از آن جهت بود که اهورا جامع صفات همه‌ی خدایان پیش از زرتشت است و دراین اصلاح دینی اهورا یا اهورامزدای زرتشت دارای صفاتی فراوان در اخلاق و نرم خویی شد، در حالی که وحدت و عدم تفرّقی به وجود آورد که پرستندگان خدایان گوناگون ـ همه‌ی خصوصیات را در این یک می‌یافتند[۴۳].

هردوت درباره‌ی باورهای دینی ایرانیان می‌گوید آنان خدای بزرگ آسمانی را می‌پرستیدند و در بلندی کوه‌ها به نام و برای وی مراسم قربانی انجام می‌دادند و نام او را به سراسر پهنه‌ی آسمان‌ها اطلاق می‌کردند[۴۴]. هرودوت نام این خدا را گزارش نکرده ـ اما خدایی که در اوستا مورد پردازش زرتشت قرار گرفت در صورت غایی شکل خود، اهورامزداست. در بخش‌هایی ازاوستای نوین، در باورها و سنت‌های کهن راه یافته که اهورامزدا خدای آسمان‌هاست، اَهور همان اَسورَه، یعنی لقبی است که جانشین نام خاص وارونا شده است.اهورامزدا را باهمان توصیف‌های آسمانی که برای میترا ـ وارونا آمده نیز توصیف کرده‌اند. او فراخ بین است، از آسمان ناظر و بینای همه‌ی آن چیزهایی است که در زمین می‌گذرد[۴۵]. اصلاح دینی زرتشت در ساختار باورهای دینی، جنبه‌ی معنوی و اخلاقی آن بسیار پرتوان بود. به همین جهت توصیف و ممیزّات این خدا را در شکل نخستین در پوششی پنهان کرد که دوامی نیاورد و در صفحات بعدی ملاحظه می‌شود که این همان وارونا، توأم و جفت میتراست که به صورت اَهورَ ـ میثْرَ دوباره ظاهر می‌شود[۴۶].

اهورامزدا به زرتشت می‌گوید[۴۷]:

۴۳- دو مزیل در: میترا-وارونا، ص ۱۰۹.

۴۴- تاریخ مطالعات دین‌های ایرانی، بخش ترجمه و نقد آرای هرودوت درباره‌ی دین ایرانیان.

45- Nyberg: *die Religionen des Alten Iran,99.*

46- Eliade.M: *Traité d'histoire des religion, paris,* 1953,P. 74.

۴۷- یشت سیزدهم، به ترتیب بندهای ۲، ۹، ۱۲، ۱۴، ۱۶.

از شکوه و فرّ آن‌ها [=فْرَوَشی‌ها]ست که آسمان را که درخشان و روشن است در بلندی ـ و زمین را این جا از هر سو مانند یک خانه فرا گرفته است نگاه می‌دارم...

از شکوه و فرّ آن‌هاست که من زمین فراخ و بزرگ، آفریده‌ی اهورایی را این جا گسترده نگاه می‌دارم...

هر گاه فْرَوَشی‌های سخت [نیرومند] که از آن جهان **آشَه** [=اَرْتَه، ریتا] هستند، مرا یاری نمی‌کردند، در این جا من مردم و چارپا، که بهترین گونه‌ی هستی هستند ـ نداشتم؛ نیرو از آن دروج بود، زورمندی از آنِ دروج بود، جهان خاکی از آنِ دروج بود.

از شکوه و فرّ آنِهاست که آب‌ها به تندی در چشمه‌های پایان ناپذیر روانند ـ از شکوه و فرّ آن‌هاست که گیاهان از زمین درکنار چشمه‌های پایان ناپذیر می‌رویند. از شکوه و فرّ آن‌هاست که بادهایی که درابرها کشیده می‌شوند، در کنار چشمه‌ها می‌وزند. ازشکوه و فرّ آن‌هاست که اینان به آسانی می‌زایند. از شکوه و فرّ آن‌هاست که زنان به فرزندان بارور می‌شوند. از شکوه و فرّ آن‌هاست که پسران بهره‌ی آنان می‌شوند. از شکوه و فرّ آن‌هاست که یک مردِ جنگی برای رزمگاه زاییده می‌شود و در آن رزمگاه سخن [حقّ] خود را ارزشمند تواند کرد [خواهد ستاند]...

در بخش نخست ملاحظه شد که فْرَوَشی‌ها خود در ایزدکده‌ی میترایی از یاوران خداوند هستند. همچنین وارونا ـ میترا در آسمان راه سیر خورشید و ستارگان را مشخص می‌کنند. هر چند از ایزدبانو آناهیتا ـ که مادر باکره‌ی خداوند است در ایزدکده‌ی میترایی نامی نیست، اما این ایزد بانو، الاهه‌ی آبهای پاکیزه و حیات بخش است و این میترا و وارونا هستند که آب را روان می‌کنند و از اسارت ابرها آزاد می‌سازند تا به صورت باران ببارند و موجب رشد و رویش شوند. این میترا و وارونا هستند که پشتیبان و مربّیِ جنگاوران هستند تا در رزمگاه‌ها با دلیری و سخنوری حق خود را بازستانند و...

هر گاه در ساختارِ یشت‌ها، دقت شود، همه‌ی ویژگی‌های خدایان بزرگِ پیشین را در اهورامزدا جمع می‌یابیم. اما درهمان بند اول و دوم از یشت سیزدهم، به روشنی

اهورامزدا را در کسوت وارونا، یا اَسورَه‌یِ بزرگ، خداوند و فرمانروای بزرگ آسمانی، که با گنبد آسمان یکی است می‌یابیم.

در یکمین یشت، یعنی هرمزدیشت اهورا مزدا نام‌ها ـ و در واقع صفات و توانایی‌های خود را برمی‌شمارد:

منم پشتیبان. منم آفریننده. منم نگاهبان. منم مقدس‌ترین خرد. درمان بخش هستم. پیشوا هستم. اهورا هستم. مزدا هستم. بینا نام من است. بیناترین نام من است. دور بیننده نام من است. دور بیننده‌ترین نام من است. پاسبان نام من است. نگاهبان و نگاه دارنده نام من است. پرورنده نام من است. جوینده‌ی شهریاری و فرمانروایی نیک نام من است. شهریار دادگر نام من است. کسی که نفریبد و فریفته نشود نام من است. کسی که به ستیزه‌ی بدخواهان پیروز شود نام من است. کسی که به یک زنش پیروز شود نام من است. آنکه به همه شکست دهد نام من است. بخشنده‌ی شادمانی و برکت و نعمت نام من است. پاداش دهنده نام من است. سودمند نام من است. نیرومند نام من است. دوربیننده نام من است (تکرار می‌شود)[۴۸].

اینک هرگاه به همان بندهای آغازین مهریشت بنگریم، ملاحظه می‌شود که نیایشگران درخواندن سرودِ خداوند، هنگامی که او را فراخون می‌کنند، چه درخواست‌ها و انتظارهایی دارند:

برای شکوه و فَرّش می‌ستاییم با سرودهای ستایش، آن میثْر را. می‌ستاییم آن دارنده‌ی میدان‌های فراخ را با نذر زَاُثْرَ [= زَوْرْ، شربت هوم] که به همه‌ی سرزمین‌های آریایی رامش و خان و مان خوب بخشد:

باشد که برای یاری ما آید،
باشد که برای گشایش زندگیِ ما آید:
باشد که برای یاری ما آید،
باشد که برای مهرورزی ما آید،

۴۸- هرمزدیشت، یشت یکم، بند ۱۵ ـ ۱۲.

باشد که برای چاره سازیِ ما آید،
باشد که برای پیروزی ما آید،
باشد که برای نیک بختیِ ما آید،
باشد که برای دادستانیِ ما آید،
آن کسی که نیرومند و درهمه جا پیروز است. آن کسی که او را نتوان فریفت و در سراسرجهان‌مادی [جهان اَستومند| اَنگوهه ـ اَستَه وَئیتِه *anguhe-astavaite*] شایسته‌ی ستایش و نیایش است [۴۹].

او را نتوان فریفت. به او نتوان دروغ گفت، اَنَه ئیوی ـ دروختُو | *anaiwi-druxto*. و اهورامزدا، چنین است که در نظام اصلاحی زرتشت و پیروان او، جانشین اَسورَیِ بزرگ شده است و زرتشت حتا نام را عوض نکرده و تنها این تبدیل دو حرف "س /ه" می‌باشد که از نقل سانسکریت به اوستا در همه‌ی موارد معمول است [۵۰].

در همین یشت یا سرود میثْرَ، اهورا مزدا از زبان خود به زرتشت سفارش می‌کند که:

گفت اهورامزدا به زرتشت:

ای زرتشت، هنگامی که من میثْرَ ـ دارنده‌ی دشت‌های فراخ را آفریدم، او را در مقام و ستایش و نیایش، هم تراز خود که اهورا مزدا هستم بیافریدم.

ای زرتشت پیمان شکن و دروغ گوینده به میثْرَ [میثْرُ ـ دْروخش *mithro-druxš*] سراسر کشور را به تباهی کشد. مانند یک سد تن که به بیماریِ کَیَذَ مبتلا شده باشند [۵۱] و مرد اَشَوَن را کشته باشد [اَشَوَ ـ جَچیتْ *ašava-jâčit*]. ای زرتشت تو نباید مهر و پیمان بشکنی، نه آن پیمانی که با یک دروغ پرست بسته باشی و نه آنکه با یک پیرو اَشَه منعقد کرده باشی [= دْرِگْوَنتْ| اَشَوَن *ašavan/dregvant*]، چون هر دو پیمان و معاهده درست است و باید محترم

۴۹- یشت دهم / مهر یشت بند ۵ـ ۴.
۵۰- نگاه کنید به دستور زبان اوستایی، تبدیل حروف و اصوات.
۵۱- ← فرهنگ نام‌های اوستا، جلد دوم ـ زیر همین عنوان.

شمرده شود[۵۲].

ترکیب میثْرَ ـ اَهورَ / اَهورَ ـ میثْرَ که برابر است و جای گزینِ شکلِ ودایی وارونا ـ میترا / میترا ـ وارونا ـ که درهر دو مورد اوستایی ـ ودایی با واو عطف نیز به صورت مقدم و مؤخر واشاره‌ی آن دو شاهنشاه یا آن دو فرمانروا و بزرگواران فناناپذیر است، در اوستای نوین نیز بارها آمده است[۵۳].

پس از گاثا، در هفت هات ـ اهورا مزدا از آن پوشش و حلیه و ساختِ زرتشت بیرون آمده و درست همان وَرونَه یا وارونای ودایی و بزرگ‌ترین اَسورَهاست. اگر وارونا در وِدا، رْتاوَن rtâvan است، اهورامزدا نیز اَشَوَن ašavan شده است یا دارندهٔ نیرویِ اجرایی نظم کیهانی و ناظم اَشه است. به موجب گاثای هفت هات، به اهورامزدا همسرانی اهدا می‌شود که اَهورانیش ahurâniš نامیده می‌شوند و با آب‌ها یکسانند:

> ایدون این زمین راکه ما را دربرگرفته و این زنان نیکو را می‌ستاییم، آن زنان نیکویی راکه تو صاحب آنانی، همراه با اَشه‌ای اهورامزدا[۵۴].

این زنان اهورانیش یا اَهورَهای مؤنث نامیده می‌شوند که در واقع همان آب‌ها هستند. این همسران اهورا، در منابع متأخر زرتشتی ـ در منابع و متون پهلوی ـ یادکردی ندارند؛ بلکه در این متون شکل مادی‌تر پذیرفته‌اند و در خانواده‌ی اهورا، این **سْپِنْتا ـ آرْمَئی تی** است که زوجه‌ی اهورامزداست و با فرزندانش در بهشت و آسمان برین زندگی می‌کنند[۵۵]. این **همسرانِ اَهورَ** مسبوق به سابقه است و سنت کهنی دراساطیر هند و ایرانی

۵۲- یشت دهم، بند ۲ ـ ۱.

۵۳- برای آگاهی‌های جامع، نگاه کنید به پژوهش مشترک **بنونیست** و رِنو در کتاب وریترَ و وِرْثْرَغنه دراساطیر هند و ایرانی:

Benveniste.E Renou.L: *vrtra et vrthraqna. Étude de mithologie indoiranienne*, paris. 1935.

جاهایی که ترکیب "اَهورَمیثْرَ/میثْرَ ـ اَهورَ" دراوستای نوین آمده:

یشت ۱۰ بند ۱۱۳ و ۱۴۵. یسنای یک، بند ۱۱. یسنای دو، بند ۱۱. یسنای سه، بند ۱۳ و ۱۶ ـ ۱۴. یسنای ششم، بند ۱۰، ۷، ۱۳. نیایش یکم، بند ۷.

۵۴- یسنای ۳۸، بند ۱ و ۳.

۵۵- در ارت یشت به تفصیل آمده و در روایات پهلوی ... برای تفصیل ← وندیداد، جلد دوم ـ فرگرد ۱۳، بند ۸ ـ یادداشت ۱۰۵.

است که زرتشت بدین صورت، یا در صدر اولیه‌ی دین زرتشتی نیز نتوانسته آن را ندیده بگیرد. در ریگ ودا نیز وارونا دارای همسر یا همسرانی است که وارونایی در حالت تأنیث همسران وارونا نامیده شده‌اند. اما در یاجوروداyâjur-veda، نیز آب‌ها به روشنی همسران وارونا هستند که در ادبیات متأخر ودایی، به خدای دریا بدل می‌شود.

در سرودهای ودایی گذشت که چگونه وارونا / میترا، در هیأت مرکب و یا هر یک به تنهایی ـفرو ریزندگان جریان آب از آسمان هستند و یکی از درخواست‌های بندگان و پیروان، پیوسته تقاضای باران و آب از درگاه آنان می‌باشد. در یسنای ۳۸/۳ آمده است:

ایدون آب‌ها را می‌ستاییم، آن آب‌های فرو چکیده و گردهم آمده و روان شده و خوب کُنش اهورایی، و شما را ای آب‌ها که به خوبی روان و به خوبی در خورشناوری و به خوبی از برای شست و شو و بخشایش دو جهان هستید.

در ادبیات متأخر ودایی، از همسران وارونا که بدل به خدای دریاها شده و میترا و خود وارونا که دارنده‌ی گاوهای شیرده می‌باشند و شیرشان شیرین است، درخواست باران شده است[۵۶]. این گاوهای شیرده، کنایت و تمثیلی است از باروری و ابرهای باران زاکه دراوستای متأخر و ماه یشت به وضوح آمده و در آیین میترایی، خدای ماه به صورت سرگاو و نماد رشد و نمو و رویش و بالندگی است. در یسنای هفت فصل نیز اهورانیش یا همسران اهورا ـ آب‌ها یا مادران باردار و یاگاوهای شیردهی هستند که از گروه پیروانِ درخواست کننده با بارش باران حمایت می‌کنند[۵۷].

و ملاحظه کنیم که تا چه اندازه، با تبدیل نام اَهورَ ـ اَسورَ ـ که همان وَرونَه‌ی ودایی است ـ در این بند از یشت دهم، تقارن و یکسانی دو ترکیب: وَرونا ـ میتْرا ـ و میثرَ ـ اَهورَ پرمعنی است:

میثرَ ـ اَهورَی بزرگ و فنا ناپذیران مقدس را می‌ستاییم. ستارگان، ماه و خورشید را نزدگیاه بَرْسَم و آن میثْرَ که سرور همه‌ی ممالک است می‌ستاییم[۵۸].

۵۶- ریگ ودا، سرود ۵، بند ۶۹ و ۶۳.

۵۷- یسنای ۳۸، بند ۵.

۵۸- مهر یشت، بند ۱۴۵ و ۱۱۳.

پایو ـ ثْوُرِشْتَرْ / نگاهبانان ـ آفرینندگان

در گاثای هفت هات، که از لحاظ قدمت ـ پس از گاثاها پدید آمده و بی‌گمان از پیروان نخستین زرتشت است[۵۹]، به نظر می‌رسد **میترا / وارونا** وارد اوستای قدیم شده بودند. ترکیبی که دراین سرودها به نظر می‌رسد، دو واژه‌ی *pâyo-thworeštara* می‌باشد که در صفحات گذشته شرح‌شان گذشت. جزء نخست از ریشه‌ی pai: پاییدن، نگهبانی کردن. جز دوم از ریشه‌ی ثْوَرِس thwares به معنای : بریدن، قطع کردن، به قالب در آوردن و آفریدن.

این معنا در **ریگ ودا** نیز به صورتی قابل ملاحظه است. **ثْوَشْتری** thwaštri نام یکی از خدایان است. برادر **ایندرا** (خدای ودایی که جانشین و جای گزین وارونا می‌شود) و پسر **دیائوس** که با ایندرا و - **وریثْرَ** (وِرِثْرَغْنَه‌یِ اوستایی) و سَئومَه (= هَئُومه) روابطی دارد. کارسازیهای میترا/ وارونا را به نمایش می‌گذارد. ریشه‌ی دو نام سانسکریت و اوستایی یکی است به معنای آفریننده، شکل دهنده و به قالب درآورنده[۶۰]. آفرینندگی به صورت مشخصه‌ای دروی برمی‌گردد به دوران نخستین و عصر ودایی که در آغاز در جمع اَسوره‌هاست و بعد در گروه غالب دَئِوَ‌ها پذیرفته شد. اوست که نیروی باروری و زایش را در زنان پدید می‌آورد، و این از ویژگی‌های آفرینندگی در اوست که در سرودهایی دررثای میترا/ وارونا ـ ملاحظه شد در آنان نیز این ویژگی وجود داشت. آفریننده و نگهبان است که این نیز از وظایف مشترک است. آسمان و زمین را می‌آفریند و شکل می‌دهد. آب‌ها را روان می‌کند تا خوراک مردمان فراهم شود. آسایش و ثروت و

۵۹- در یسنا، از بخش یا سرود ۳۵ تا پایان سرود ۴۲ موسوم است به گاثای هفت فصل یا هَپْتَنگ هائی تی haptang-haiti ← گنجینه‌ی اوستا، ص ۲۵۵ ـ ۲۵۴ از نگارنده.

۶۰- ← فرهنگ نام‌های اوستا، ذیل همین نام.

فرزندان نیک به فدیه دهندگان و نیایشگران و قربانی گزاران خود می‌بخشاید.

حال در سرودهای هفت فصل گاثایی ترکیب فوق را با احتیاط و ابهام درمی‌یابیم که داخل شده است: دو نگهبان آفریننده. و این دو وظیفه‌ی وارونا/ میترا بوده است:

می‌ستاییم کوه‌هایی را که رشته‌های آب از آنها روان است.

می‌ستاییم دریاچه‌هایی را که در خود آب ذخیره دارند.

می‌ستاییم کشت زارهایی را که غلّات سودمند می‌پرورند.

می‌ستاییم دو نگاهبان / آفریننده را.

می‌ستاییم زرتشت و مزدا را[۶۱].

آیا در این موردی که خود اهورا غایب است و از مزدا، به عنوان صفتی یا یک اسم خاص بر ای خداوند یاد شده، این دو نگاهبان و آفریننده کیستند؟ و چه رابطه‌ای به ویژه با آب و غلّه و نعمت دارند، دو دهش و نعمتی که بخشیدن آن ویژه‌ی میترا/ واروناست، دو خدای آفریننده و نگاهبان؟ ـ و این جواز عبوری احتیاط آمیز است به دین زرتشتیِ پسین، که بعد به صورت نمایان وارد اوستای نوین می‌شود. هر گاه در ترجمه‌ی پهلویِ این سرود، تفسیری کهن وجود نداشت، چه بسا که این ابهام باقی می‌ماند و یا دو واژه‌ی نگاهبان و آفریننده ارجاع می‌شد به زرتشت و مزدا ـ اولی به عنوان نگاهبان و دومی آفریننده. در تفسیر پهلوی به تثنیه بودن توجهی نشده و ترکیب به "**برینْگَرْ** brinkar" ترجمه شده به معنیِ آفریننده، مقدر کننده، فرمانروا ـ از مصدر brin در پهلوی و به عنوان راهنمایی "ایزد مهر" را افزوده است و با این افزوده به روشنی نفوذ آشکار یک سنت کهن را به نمایش نهاده است.

در جایی دیگر از یسنا آمده:

سروشِ پاکِ خوب بالایِ پیروزمندِ گیتی افزای پاک را می‌ستاییم.

نخستین کسی که در میان آفریدگان مزدا بستایید و امشاسپندان را.

بستایید دو نگهبان و آفریننده را،

آنان که بیافریدند هردوان همه‌ی آفرینش را[۶۲].

۶۱- هات ۴۲، بند ۲.

۶۲- یسنا، هات ۵۷، بند ۲.

و در این جاست که با اشاره‌ی شارح پهلوی، که یکی از این دو میتراست، بی‌گمان دومی همان اَهورا می‌باشد، اَهورایی که همان اَسورَ، خدای خالقی است که لقب شاخص وارونا بوده است در زوج میترا/وارونا.

تنها دراین جا، یک اشاره‌ی کوتاه نقل می‌شود. وارونا ـ میترا، در سرودهای ودایی، هم خدای آسمان شب است و هم روز. این دوگانگی به صورت مبهمی درباره‌ی هر دو می‌تواند تعمیم یابد. در خود یشت دهم و اشاره‌هایی دیگر نیز در اوستا این مفهوم دریافت می‌شود و **نیبرگ** در این زمینه پژوهشی ارائه کرده ـ اما جای تأسف است که کسی چون زینر Zaehner در تحقیق بسیار خوب خود، در برخورد با این موضوع، چون با وی موافق نیست، با استخفاف و به ناهنجاری از او یاد می‌کند. یا از **گرشویچ و لومل** از متقدمین و یا **دوشن گیمن** و دیگران؛ که هر چند آنان به عنوان طلایه داران فرهنگ و اهل قلم و پژوهش و معرفت چنین می‌کنند ـ با تأسف بیشتر در سطحی نازل‌تر و بدون پشتوانه‌ی پژوهش و معرفتی درست، میان پژوهشگران دیگر نیز چنین روش‌هایی معمول است.

وارونا / میترا ـ اوج و فرود

در واپسین سخن از وارنای وِدایی، این بزرگ‌ترین اَسوره‌ی ریگ ودا که به صورت جمع ویژگیهای همه‌ی اَسوره‌ها، جای‌گزین اهوراِ زرتشت در نظام فکری وی شد و کثرت پراکنده را به وحدت و نظمی نوین درآورد، دوباره شرحی کوتاه و فشرده بر مبنای سرودهای ریگ ودا[۱] نقل می‌شود.

وی به حرکت درآورنده‌ی نخستینِ جهان است. نخستین آفریننده در میان فضای بی‌کران ایستاده و سرورِ همه‌ی اَسورَه (=اَهورَ) هاست که دارنده‌ی نیروی سحرآمیز و افسون مایا می‌باشد. با همین نیروی سحرآمیز و همکاری با خورشید یا سورْیَه / میتراست که سه جهان، یعنی: زمین، آسمان و فضای میان آن دو را می‌آفریند و در سراسر آن جریان می‌یابد. با تلاشی پایان ناپذیر به کار آفرینش پرداخته و ابرها را با **میترَ** وادار به باریدن می‌کند و از این بارش، رودها جریان یافته و دریاها پیدایی می‌یابند. دَم او باد است، واىِ نیک، واتَه یا درصورتی **وَیو**. در سرودی وی را به صورت تجسم در آفریده‌های خویش می‌بینیم. وی در همه جا حاضر و با چشمان خورشیدسان نگر

(صفتی که برای میترا و ییمه/ جمشید نیز در اوستا کاربرد دارد) همه جا و همه کس را نظاره می‌کند.

وارونا دارای کاخ با شکوهی در آسمان است (و در یشت دهم می‌بینیم که اَهورا نیز چنین جایگاهی آسمانی برای میترا بنا می‌کند) از زر ساخته شده باهزار ستون و هزار دروازه که از آن جا به اتفاق خورشید، جهانِ آفریده‌ی خویش را نظاره می‌کند. به روایتِ سرودی دیگر، این خورشید است که با دقت جهان آفرینش را نگاه می‌کند و آن چه را که باید به وارونا گزارش می‌کند. خورشید در اساطیر میترای منتشر در جهان غرب و امپراتوری روم (= سُل) نیز از آسمان، آفرینش را می‌پاید و به میتراس گزارش می‌کند، چنان که وقتی میتراس به دنبال گاو است، به وسیله‌ی پیک خود، وی را از جایگاهش آگاه می‌نماید.

وارونا هم چون یک داور درست و قاضی دادگر است. وی به وسیله‌ی قانون ریتا ritâ (= اَرتَه / اَشَه) بندگان خود را داوری می‌کند، یعنی به موجب شریعت و قوانین و دات‌های دینی، چون جهان به این قانون پایدار است و وارونا ناظم آن است. وارونا به وسیله‌ی بند یا کمندی، آنان را که مستحق کیفر هستند به بند کشیده و مجازات می‌کند و کسی را از این بند رهایی نیست.

اما چنان که اشاره شد درایزدکده‌ی خدایان ودایی، مرتبه و مقام وارونا پایدار نماند و به مرتبه‌ای مادون نزول کرد و بعد این اَسوره‌ی بزرگ در دین زرتشت، خداوندگار عالیجاه و بزرگ معرفی شده و در همان صدر نخستینِ دین با جفت خود، یعنی میترا، به صورت "نگاهبانان آفریننده" یا نگهبان / آفریدگار، در هیأت میثَر / اَهورَ ـ یا اَهورَ میثْرَ دوام آورد.

در نخستین مرحله‌ی ودایی، تثلیث: **وارونا ـ میترا ـ آریَمَنْ** در اوج قدرت قرار دارد و در سرودهای ودایی ملاحظه شد که اغلب باهم یاد می‌شوند. دراین دوران میترا و وارونا با هم و همرتبه و وظایف مشترک نمایان می‌شوند. میترا نیز چون وارونا مردگان را داوری کرده و خطاکاران را به بند می‌کشد. مردم، چه زندگان و چه مردگان، در برابر این دو خداوندگار موظف به راستی و پویندگیِ راه درست ریتا | اَرتَه ـ اَشَه می‌باشند و از درگاه‌شان انتظار بخشش دارند. اما وارونا در صدر قدرت اولیه، این مقام و وظایف را به تنهایی

داراست. هنگامی که میترا در کنار او قرار می‌گیرد، بخشی از وظایف و نیروی خود را به وی واگذار می‌کند. آنگاه است که به تدریج میترا به خداوندگار روز و وارونا به خداوندگار شب شناخته می‌شوند. موردی که در مطالعه‌ی مهریشت اوستایی، یعنی یشت دهم در نظر داشتن آن بسیار حایز اهمیت است که **نیبرگ** با اشارات اوستایی، میترا را هم خدای شب و هم خدای روز می‌داند و **زینر** و برخی دیگر، با لحنی نه خوش و مؤدبانه از وی انتقاد می‌کنند اما در این میان سِمَت اَرْیَمَن به خوبی روشن نیست. با توجه به این که این سه خدا، هر سه از آدیتْیَه‌ها و خدایان آسمانی هستند، پس اَرْیَمَن نیز بی‌گمان یک خدای آسمانی است که در این سرودهای مشترک ودایی مباشرت هدایای آسمانی دراختیار اوست و نظام خورشید و ماه و آب‌ها و گردش فصل‌ها و باد را اداره می‌کند. در اوستا، شکل مبهمی ارائه می‌کند. پیک اهورامزداست و در فرگرد بیست و دوم وَندیداد که ناتمام است به ویژه نقش مشخصی دارد که درسایر بخش‌های اوستا ملاحظه نمی‌شود[۶۳].

در برخی سرودهای ودایی، میترا خداوند موکل بر غلاّت و رویش و حاصل خیزی معرفی می‌شود که در سرود اوستایی دهم یشت‌ها نیز این سِمَت برایش حفظ شده و در مشخصه‌های میتراس رومی نیز از ممیزات خداوندگار راز و رمزهاست.

هنگامی فرود مقام وارونای ودایی آغاز می‌شود که آدیتْیَه‌ها یا خدایان آسمانی از سه به هفت و نه و دوازده خدا بر اساس سیارات هفت‌گانه و بروج دوازده‌گانه تقسیم می‌شوند و سه دنیای نخستین ـ یعنی: آسمان، زمین و جو یا فضای میان آن دو، به‌گسترش یاد شده افزونی یافته و وظایف سه خدا میان خدایان بیشتر تقسیم می‌شود و خدایان سه گانه خود در شمار کهتر خدایان در می‌آیند و در این مقطع، به قدرت یافتن سه خدای جدید دراساطیر ودایی مواجه می‌شویم، یعنی: **وَیو** vayu خدای نیرومند باد، **آگنی** âgni خدای آتش و سورْیَه surya خدای خورشید.

خدایی که جانشین وارونا می‌شود، **ایندْرَ** indra می‌باشد، خدای آسمان و جنگ. وارونا خدای اُقیانوس می‌گردد و در این مقام، وظیفه‌ی او ستیز و پیکار با اهریمنان اقیانوس تاریکی است. در اساطیر مربوط به میتراس رومی، خدایِ اقیانوسِ ساکنِ

۶۳- **وندیداد**، جلد چهارم ـ فرگرد ۲۲. فرهنگ نام‌های اوستا، جلد اول، ذیل عنوان اَئیریَمَنَه.

نخستین را در کنار خداوندگار می‌بینیم. در این جا نیز وارونا آن بند و کمند خود را همراه دارد که با آن اهریمنان اقیانوس را مجازات می‌کند. جایگاه وی در این دور ازافول، در ژرفای آب‌هایی است که درکوهستان **پوشیاگیری** pušagiri قرار دارد. وارونا برای حفظ پاکیزگی و کارایی اقیانوس ازگزند اهریمن، ماهی بزرگ و عظیمی می‌آفریند موسوم به **مَکَرَ** Makara که سری چون گوزن و پاهایی به سان بزکوهی دارد. در این اسطوره از دیدگاه نمونه و اساطیر تطبیقی و سنت‌های کهن که در اوستا و منابع اساطیری پهلوی حفظ شده است، که **اهورامزدا** آن را در ژرفای دریای **فَراخکَرْت** (= وُئوروکَشَه دراوستا) می‌آفریند تا درخت همه تخم یا هوم سپید (=گَئوکِرِنَه Gao-kerena) را از زیان‌های اهریمنی حفظ کند. در اساطیر اوستایی، این اسطوره‌ی کهنِ منسوب به وارونا (= اَهورَ) هم چنان حفظ شده است[۶۴] و ماهی کَرَ *Masyo - Kara* نامیده شده است.

روایات بعدیِ هندویی، حاکی از آن است که اساطیرِ حماسی درباره‌ی **میترا/ وارونا**، تبدیل به اساطیر عرفانی شده است، همان جریانی که در ایران نیز دنباله‌ی آن ادامه یافت و اساطیری مربوط به **میثْرَ/ آهورَ**، به ویژه میثْرَ، تبدیل به اساطیر نمادین اخلاقی و عرفانی شده و طریقت مهری در حد اعلای آن از آبشخور وگذر حکمت خسروانی گذشته و پدید می‌شود[۶۵].

دراین دوران است که میترا و وارونا، وگاه به جای میترا/ **سورْیَه** surya فریفته و دلباخته‌ی پری‌یی دریایی می‌شوند موسوم به **اوژواسی** Urvâsi. آن‌گاه میترا چنان (= یا خورشید) به شوق انگیخته می‌شود که نطفهٔی وی به روی زمین می‌ریزد. از همین نطفه است که **آگاستیه** âgâstya به شکل ماهیِ زرّینی به وجود می‌آید. آن‌گاه آگاستیه از بزرگ‌ترین عارفان و پارسایانی می‌شود که در زهد و ریاضت به شهود می‌رسد و شگفتی‌هایی از وی مشاهده می‌گردد و در جمع نیمه خدایان و جاودانان، خدایان را برای پیروزی بر اهریمنان یاری می‌کند. اثرات و ردپای اساطیرمیترایی درباره‌ی کشتن‌گاو، که به‌روایتی نفس میتراست و پدیدشدن‌زندگی‌مجدد و خوب از خون و نطفه‌ی گاو و

۶۴- ← فرهنگ نام‌های اوستا، جلد دوم، ص ۹۰۰ به بعد. نیز: **وندیداد**، جلد چهارم، فرگرد ۱۹ بند ۴۲ و یادداشت‌های آن.

۶۵- حکمت خسروانی، از نگارنده با توجه به فهرست راهنما ـ و بخش‌های بعدی همین اثر.

مواردی‌بسیار دراین‌جا نیزمشهود است که‌هم‌چنان از دیرینه‌ترین روزگار هند و ایرانی به‌صُوَر گوناگون ادامه یافته است.

میترای اسب سوار ـ راوِنتَه

یکی از مشخصه‌های میترا، پیوند و رابطه‌ی او با جنگاوری و سلحشوری و مسایل جنگ است. گردونه‌اش نه تنها برای راندن در آسمان و مسیری است که خورشید تعیین می‌کند تا جهان آفرینش را نظاره کرده و بپاید، بلکه به هنگام یک گردونه‌ی جنگی است که انباشه از جنگ افزارهای کشنده و ویژه است. نه در اوستا و نه در وداها، میترا را به طور مستقیم اسب سوار معرفی نکرده است. در سنگ نگاره‌های اروپایی نیز به طور مشخص نقشی ملاحظه نمی‌شود. درسنگ نگاره‌های زمان ساسانی است که در چند صحنه‌ی شکار، نقشی از میترا به گمان معرفی شده که خداوند سوار بر اسب در حال شکار است و نیز سنگ نگاره‌ای در دورائوروپوس (مکان و معبدی درمیانرودان که مهرابه و معبدمهرپرستان، در دوران پارتی‌ها و سلوکی‌ها به ویژه مرکزی برای آیین بود)[66]. این گردونه در وداها هر چند نه به صورت یک نماد اصلی میترایی، بلکه دراوستا و پس از آن انتشار آیین در آسیای صغیر و مستملکات رومی ـ یونانی ـ و بعد در اروپا ـ نشانی شاخص برای میترا شد. اماکم کم که اسب به ویژه در جنگ و سلحشوری، نقش اصلی را ایفا کرد و در دوران‌های بعدی گردونه برای جنگ متروک می‌شد و سوار بر اسب می‌شدند، به احتمال هنرمندان نیز میترا را بر اسب نشاندند. به همین جهت برخی از تصاویر یافت شده که میترا سوار بر اسب است و چند تندیسه‌ی تراشیده شده از سنگ که در ضمن تصاویر کتاب ملاحظه می‌شود. **بلاوتسکی ـ کوچلنکو** پیکری راکه بر روی یک جام شراب از گور یک سکایی متعلق به سده‌ی چهارم پیش از میلاد به دست آمده، سواری بر اسب راکه روی جام است از میترا می‌داند.

تندیسه‌هایی که تصویر آن در کتاب آمده و متعلق به موزه‌ی Paul Getlty است،

66- C.H.Kraeling. The Synagogue, in the Excavations at dura - europos. final Report, VIII.1.

ed : A.R. Bellinger and others yale University pres, 1959,178-9,336-7.

ازسده‌های دوم و سوم میلادی است که شکل و شمایل و لباس ویژه‌ی میترا را نشان می‌دهد و **دوشن گیمن** شرحی درباره‌شان نوشته است. تندیسه‌هایی که میترای شناخته شده را نشان می‌دهد درگوشه وکناریافت شده که چون نقوش دیگر میترایی درهاله‌ای از ابهام قراردارد[۶۷].

اما در هند به اسطوره‌ای برمی‌خوریم از **رِوانتَه** Revanta، خدایی که سواربر اسب است و در اسطوره‌ها نیز چنین توصیف شده و نقوشی از آن باقی است و درکارها واسطوره‌ها با میترا همانندیهایی دارد. البته از دیدگاه اساطیری این‌که همزادی نیز چون **انسان ـ اسب** دارد، در اساطیر هندی چندان شهرت ندارد. سلسله نسب وی به **سورْیَه** خدای خورشید می‌رسد و در جرگه‌ی خدایان خورشیدی جای دارد.

سوریَه خدای خورشید از دوستاران بنی نوع آدمی و نماد وی صلیب شکسته‌ای است که نشانه‌ی عطوفت و بخشندگی اوست. وی دشمن سرسخت اهریمنان است و مردم را در برابر آنان پشتیبانی می‌نماید. فرزندان نامشروع فراوانی دارد از جمله **کارنه** Kârna پسر **کونتی** Kunti و... یکی از پسران سوریَه نیای دودمان خورشیدی است. مشهورترین فرزندانش از همسرش به نام **سانْجْنَه** Sânjna زاده شدند که اساطیر سوریَه بااسطوره‌های فراوانی از جمله **ویوَسْوَتَ** Vivasvata (به موجب اساطیر ایرانی، پدر جمشید) و **سارانیو** Sârânyu آمیخته شده و همه جا ردپای مشخص خدایان خورشیدی را نشان می‌دهد. **سانْجْنَه** در آغاز ازدواج با سوریَه برای او سه فرزند با نام‌های مانو ویوَ سَوَتَه Manu vivasavata و همزادان **یَمه و یَمی** Yama/Yami (دراوستا و منابع پهلوی جم و جَمَک) را که زوج نخستین انسانی و نخستین زن و مرد بودند زایید. به زودی این دو به مقام خدایی / فرمانروایی رسیدند و یَمَه فرمانروای قلمرو مردگان و یَمی ایزد بانوی **یامونه** yâmunaشد.

پس از زمانی، سانْجْنَه تابش و درخشندگی شوهرش را نتوانست تحمل کند و از او گریخت و ندیمه‌اش **چایَه** Čâya (=سایه) را به جای خود نشاند. پس سانْجْنَه به جنگل رفته و منزوی شد و به ریاضت و عبادت پرداخت. اما سوریَه سرانجام به محل انزوایش پی برد. البته سانْجْنَه به صورت مادیانی در آمده بود. سوریَه پس از پیداکردنش، به صورت

67- Duchesne. Guillemin: *Une Stauette equestre de Mithra* in et mithriaques,201-4.

اسبی در آمده و با او در آمیخت. از این آمیزش دوقلویی انسان ـ اسب، اَشْوین‌ها، و پسردیگری موسوم به **رِوانْتَه** زاده شدند.

با پژوهش‌هایی که شده، با توجه به تبار این خدای خورشیدی، وی را یکی از جلوه‌های میترا دانسته‌اند که در هیأت جداگانه‌ی خدایی نه چندان مشهور تجسم یافته است[۶۸]. برابر با این پژوهش‌ها، اقوام ایرانی پارتی و سکایی ـ هنگامی که به نواحی شمال غربی هند حمله می‌کنند، پس از غلبه‌های موضعی، بسیاری‌شان در همان جا ماندگار می‌شوند. این اقوام جنگجوی ایرانی، اغلب مهرآیین و از پرستندگان میترا خدای خورشیدی جنگ بودند و به طور طبیعی باورها و عقاید و آداب و رسوم خودشان را تحت نام‌ها و عناوین هندو نگاه داشتند. در آثار باقی مانده‌ی هندو که اشاره به برهمن‌های مغ شده، منظور همین کسان می‌باشند. آنان برای خود معبدهایی به نام خدای خورشید هندوها، یعنی سوریَه برپا کردند. اما خداوندی را که پرستش کردند به نام **ریوَنْتَه، رِوانْتَه** نامیدند. چنان که به سلسله نسب خدایی وی در اساطیر هندویی اشاره شد، خدایی خورشیدی، اما گمنام است. هندوها چون کم کم ملاحظه کردند که رِوانْتَه شهرتی یافته و معبد و بندگانی پیدا کرده است، درایزدکده‌ی خود نیز وی را پذیرفتند. بندگان و پرستندگان بر آن بودند که رِوانْتَه، جوان‌ترین فرزند خورشید یا سورْیَه است. این خدای گمنام هندو نبود ـ و نامش به معنای درخشنده و با شکوه از همان واژه‌ی اوستاییِ رَئِوَنْتَه Raevanta درآمده است که در اوستا به عنوان صفت برای ایزدان و اهورامزدا و خود میترا آمده است.

در نگاره‌هایی که از رِوانْتِه در نقاشی های اسطوره‌های هندو فراوان هم هست، سوار بر اسب نقش شده است و به پا کفش دارد در حالی که در اساطیر هندویی به ندرت مواجه می‌شویم که خدایان کفشی به پا داشته باشند. اما در نقوش، سوریَه برگردونه سوار است نه اسب. رِوانْتَه خدایی است که نگاهبان جنگاوران و پشتیبان آنان بوده و هرگاه درست عبادت شود، بندگان مؤمن به وی از هر نوع آسیب و خطری در امان خواهند ماند. او حافظ صلح و بخشنده‌ی نعمت و برکت و آسایش و خداوند شکار نیز می‌باشد. در

68- Schmidt: *Mithras the Horseman and Revanta the Lord of Horses, 132-58.*

آگاهی‌هایی که به شکل مکتوب از سده‌ی ششم میلادی در دست است، در باره‌ی وی آمده که خداوندگار باید در حالی پرستیده شود که سوار بر اسب و با اطرافیان مشغول شکار باشد: و این همان نقوشی است که در تاق بستان و دورا از میترا مشاهده می‌شود.

اما همانندیها، چون فراتر از این‌هاست، با توجه به ریشه و معنیِ نام و منطقه‌ی انتشار در هندو بسیاری موارد دیگر، می‌تواند همان میترای ایرانی باشد که به هند بازگشته و به صورت جهانی‌اش تثبیت شده است. تصاویری فراوان که در همان منطقه‌ی اشاعه یافته پیدا شده، فاقد ارزش هنری است و آشکار می‌باشد که بدون دقت و هم چون کالایی چون آثار مربوط به میتراس در امپراتوری روم تهیه می‌شد و به انبوهی برای مهراب‌های پرستندگان ساخته و پرداخته می‌شد. دراین تصاویر خداوند سوار بر اسب، به آرامی می‌راند، در حالی که سگی را نیز همراه دارد و خدمتکاری چتری را که نشانه‌ی شهریاری است بر فراز سرش نگاه داشته. در بعضی تصاویر، حالتِ مراجعت از شکار نقش شده که خداوند به آرامی با ملازمانش در حال بازگشت است و لبخندی همراه با رضایت و آرامش به لب دارد. چنان که اشاره شد، میان رِوانْتَه و میتراسِ امپراتوری، که هر دو اثرات مشخصِ میترای ایرانی را ارائه می‌کنند قانع کننده است که پیوندی تردیدناپذیر دارا هستند. درایران عصر هخامنشی نیز هم چنان که در دوران پارتی و ساسانی رایج بوده و در میان سپاهیان و صاحبان مناصب لشکری و جنگجویان، شکار چون جنگ از اهمیت فراوانی برخوردار بوده و میترا چنان که خدای جنگ شناخته می‌شد، خدای شکار هم بود.

مهر و خورشید، مهر در ارمنستان قدیم

در نوشتاری با عنوان خورشید تیز اسب *Hvare Xšaeta - Aurvant aspa* ـ از خورشید پژوهشی مستوفی شده است[69]. در یونان و روم **هلیوس** Helios و **سل** Sol[70] خدای

۶۹- فرهنگ نام‌های اوستا، جلد سوم، ۱۴۵۵ به بعد.

۷۰- برای آگاهی‌های بیشتری در این باره، علاوه‌بر مآخذی که در مقاله‌ی هْوَرِخْشَئِت به دست داده شده، نگاه کنید به:

Bernard: *La Mythologie et les fables expliquées de l'histoire.*

خورشید بودند و در هندوستان، سوریَه Surya خداوند خورشید محسوب می‌شد و میترا را در روم خورشید شکست‌ناپذیر *Sol-Invictus* (به لاتینی *Splenditenes* = میترای تابنده) می‌خواندند. اینان نیز در اساطیر یونانی، رومی، هندو، و همچنین در اساطیر بابلی و مصری خدایان خورشیدی بودند با وجوه تشابهی بسیار با خورشید اوستایی و مهر مطابق شرحی که گذشت در مقاله‌ی خورشید به تفصیل از آنها یاد شده است. اما به‌جای خود، در بندهای بعدی که از خورشید شکست‌ناپذیر (= میترا) گفت و گو می‌شود، از اینان نیز به اشاره مطالبی نقل خواهد شد.

میان ارمنیان نیز چون فرهنگ و دیانت ایرانی نفوذ تامی داشت، مهر نیز چون ایزدان دیگر اهلیت و مقامی داشت، هرچند که در ارمنستان، درباره‌ی خداوند مهر اطلاعات ما اندک است و اگرچه **آگاثانگلوس** Agathangelos می‌گوید که در باگایاریچ Bagayarich معبدی به نام او بوده است ولی درباره‌ی اینکه چگونه و به‌چه کیفیت او را می‌پرستیده‌اند هیچ‌گونه اطلاعی در دست نیست.

لغات‌بسیاری از کلمه‌ی مهر مشتق شده است، مانند: Mehian = بتکده، معبد، Mehekan که نخست به‌معنی ماه (Lemois) و سپس نام مخصوص ماه هفتم سال شده است. اسامی خاص: *Meheruzan-mihran* (مهروژان)، Mehendak-Mihrdat (مهنداک [مهردات «د»])، Mher (مهر) که همگی از مهر مشتق شده‌اند، دلیل بر آن است که مهر در میان مردم ارمنستان خیلی محبوب بوده است.

مهر از لغات ایرانی و معنی آن آفتاب است (Mihr, Mitra, Mithra = مهر). **گزنفن** Xenophon می‌نویسد، ارامنه اسب‌ها را به مهر می‌بخشیدند و قربانی می‌کردند. به قول **استرابو** Strabo در هنگام جشن مهرگان از ارمنستان ۲۰/۰۰۰ اسب برای دربار ایرانیان به‌عنوان خراج و پیشکش فرستاده می‌شد.

مورخان ارمنی: Yeghishe و M. Khorenaci حکایت می‌کنند که ایرانی‌ها (چنانکه ارمنی‌ها را نیز این عادت بود) به نام مهر سوگند یاد می‌کردند، زیرا او حامی و مدافع عهد و پیمان بود. در پهلوی لغتی هست Mithra drudj مهرذْروج ـ که پیمان‌شکن معنی آن

است.[۷۱] مهر در دین زرتشتی **سوشیانس** یعنی نجات دهنده شمرده شده است و مأمور است که رستاخیز کند. اگر چه، چنانکه در پیش گذشت فرزندان آرامازد Aramazd [=اورمزد] همگی بدون مادر از او متولد شده‌اند، ولی به روایت پاره‌ای از مورخان ارمنی، مهر را مادری از افراد نوع بشر بوده است[۷۲]...

البته باید توجه داشت که اغلب **اهورامزدا** را نیز با **میترا** یکی دانسته‌اند و میترا نیز گاه خود خورشید است و گاه انوار خورشیدی یا همکار خورشید. در این زمینه در بخش‌هایی دیگر پژوهشی هست. اما در ایران و در بطن دین زرتشتی، در آغاز و بعدها پس از تداخل این دو خداوندگار در قلمرو یکدیگر و یکی دانسته شدن، با زوجه تفارق‌شان آشکار است.

به موجب میثرَیَشت، میثرَ، هر بامداد پگاه بر چکاد کوه **هَرا** می‌ایستد. آن‌گاه چون خورشید طالع می‌شود، میترا گردونه‌ی خود را در مسیری که خورشید برایش معین کرده سوار شده و می‌تازد تا بر بسیط زمین نگاهبانی کند و اهریمن را بزند و دور گرداند (بندهای ٦٧، ٦٨ و ١٣ و ١١٨ و ١٢٤ و ١٢٥). اما شامگاهان هنگامی که خورشید از گذری در کنار هَرا بَرِزَئی تی harâ-barezaiti عزیمت می‌نماید ـ میترا بازگشته تا به ضدیت و پیکار خود با اهریمن و زیانکاران اهریمنی که در تاریکی شب تشدید می‌شود ادامه دهد و به این جهت است که میترا هم خدای شب است و هم خدای روز.

اما چنان‌که اشاره شد، جدا دانستن خورشید و میترا (= مهر) تا واپسین روزگار زرتشتی آشکار است و دو خداوندی هستند که از اعصار دور هند ودایی و ایران اوستایی همکاری داشته‌اند. دو نیایش یا نماز روزانه‌ی مهر نیایش (=میترا نیایش) و خورشید نیایش هر دو ـ روزانه سه بار: بامداد و نیمروز و پسین، به سوی خورشید تلاوت می‌شد و در

۷۱- درباره‌ی عهد و پیمان و انواع و اقسام آن، و جرایم حاصل از آن، و کیفر تخلف نگاه کنید به فرگرد چهارم از وندیداد. اما این فصلی اصیل نیست و در زمان‌های متأخر بیشتر تحت نفوذ معتقدات یهودی و بابلی تدوین شده است. برای آگاهی از روابط پارسیان و یهودیان و تأثیرات متقابل دینی نگاه کنید به:

Prideaux. H: *The Old and New Testaments conected (Sic) in the History of Jews neighbouring nations.*

Stave e: *über den Einfluss des parsismus auf das judentum.*

۷۲- مقاله‌ی دکتر روبن آبراهامیان در مجموعه‌ی یادنامه‌ی پورداوود، ۱۰۵، ۱۰۴.

شمار ادعیه‌ی واجبه در هر روز به شمار می‌رفت ـ و این آشکارترین وجه تمایزی است میان **میترا ـ و هْوَرِخْشَئِتَه** hvare-Xšaeta یعنی هور درخشنده.

البته مقاله‌ی مذکور، از نظرگاه تحقیق اوستایی، دارای اعتباری نیست، چون هم از مراسم ستایش کهن و هم از رسوم ستایش دوره‌ی اوستایی مدارکی داریم. هم چنین مهر تنها در دوران رستاخیز، وظایفی به عهده‌اش محول است که آنها را انجام می‌دهد. در بطن آیین میترایی موعود و سوشیانس است و با موعود یا سوشیانس اوستایی متفاوت است و از سویی دیگر مراسمی راکه کزنفن درباره‌ی قربانی و اهدای اسب نوشته، درباره‌ی خورشید است نه مهر، چنانکه متن روایت درنوشتار «هْوَرِخْشَئِتَ» قابل مطالعه می‌باشد.

ترجمه‌ی مهر نیایش و خورشید نیایش اوستایی

در بخشی از اوستای موجود، پنج قطعه آمده است موسوم به پنج نیایش. این نیایش‌ها عبارتند از: خورشید نیایش، مهرنیایش، ماه نیایش، آبان نیایش، آتش نیایش[۷۳] اینک به اختصار از مهر نیایش شرحی نقل می‌گردد. مهر نیایش منتخبی است از یشت دهم که بندهای یازده و دوازده و سیزده و چهارده و پانزدهم آن را با الحاقاتی به صورت این آفرین خوانی برای ایزد مهر در آورده‌اند. این دعا را هر روز سه بار و در سه گاه یا سه هنگام می‌خوانند: در **هاونگاه** Hâvangâh (= بامداد)، و ـ **رپیتن‌گاه** Rapitangâh (= Rapithwin-gâh نیمروز، ظهر)، و ـ اوزیرنگاه Uzirengâh (= عصر هنگام).

۷۳- راجع به نیایش‌ها برای آگاهی کلی به مقاله‌ی «نیایش» و برای آگاهی‌هایی درباره‌ی هر نیایشی به مقالات: هْوَرِخْشَئِتَ ـ میثْرَ، ماوَنْگْهْ ـ اَرِدْویسوراَناهیتا ـ آتَرْ نگاه کنید (← ذیل هر نامی در فرهنگ نام‌های اوستا) ـ و به خرده اوستا تفسیر و تألیف استاد پورداوود ص ۱۳۷ ـ ۱۰۳ ـ و کتاب خرده اوستا ـ ترجمه و تفسیر فیروز آذرگشسب و به:

Dhalla.M.N: *The Nyaishes or Zoroastrian Litanies*

Darmesteter: *Le Zend Avesta*. III (SBE.VOL.XXIII.P.349-357).

Bleeck.A.H *Avesta, The Religious Books of the Parsees*.III.P.6-13.

کتاب فوق ترجمه‌ی انگلیسی اوستای گیگر است که به انگلیسی ترجمه شده. نگارنده بعدها ترجمه‌ی نیایش‌ها را در رساله‌ای جداگانه منتشر کرده است. نیز ترجمه و شرحی از نیایش‌ها را در ترجمه‌ی اوستا نقل کرده است: **ترجمه‌ی اوستا**، چاپ دوم، ص ۳۷۲ به بعد. نیز جهت شرح بیشتر، چاپ سال ۱۳۷۹ نیایش‌ها، چاپ اول ـ ۱۳۴۸.

می‌ستایم خورشید را که آفریده‌ی اهورامزداست

خورشید نیایش:

پیروز و فرخنده باد خورشید درخشان، خورشید بی‌مرگ؛ و خورشید تیزاسب[۷۴].

با اندیشه و گفتار و کردار نیک، به سوی خورشید روی کرده و می‌ستایمش. ای اهورامزدا، خورشید درخشان تیزاسب را می‌ستایم که آفریده‌ی توست.

و ستایش بر شما باد همگان ـ ای امشاسپندان که بسان خورشید، شکوهمند هستید. منم رهرو راه اهورامزدا، که درخشش روشنایی خورشید ـ فروغ اوست، و منم برافکننده و خوارکننده‌ی انگره مینو ـ و این است راه پارسایان، راهی که اندیشه‌ی نیک، گفتار نیک و کردار نیک را می‌آموزد.

منم ستاینده‌ی نیک اندیشی و نیک گفتاری و نیک کرداری با همه‌ی جان و روان. منم گریزنده از بداندیشی و بدگفتاری و بدکرداری، باهمه‌ی جان و روان. اکنون سرود می‌خوانم و نیایش می‌کنم برای شما ای امشاسپندان، و پیش کشتان می‌کنم اندیشه و گفتار و کردار نیک را.

می‌ستایم اهورامزدا را، و ستایش می‌کنم امشاسپندان و مهر ایزد راکه دارنده‌ی دشت‌های فراخ است، و خورشید تیزاسب درخشان را، و ستایش می‌کنم **گِئوش اوزَوَن** و **کیومرث** انسان نخست را ـ و ستایم آن فْرَوَهِر پاک زرتشت را ـ و ستایش من باشد برای همه‌ی آفریده‌های پاک و خوبی که بودند و هستند و خواهند بود.

برگزیده‌ام راه راستی را، نیک اندیشی را، و آن راه نیرومندی را ـ اکنون در پرتو این گزینش، ای مزدای بزرگ، مرا زندگی بهی بخش، و در واپسین یاریم کن. اینک دست‌ها را به سوی خورشید، آن درخشان‌ترین برمی‌آورم و سرودگویان می‌ستایمش.

برایش سرود می‌سرایم، برایش سرود می‌خوانم، این چنین:

خورشید جاودان تیزاسب را می‌ستایم که دارنده‌ی دشت‌های فراخ است. خورشید را می‌ستایم که زرین و درخشنده است، که نام آور، و دارنده‌ی هزارگوش و ده هزار چشم

۷۴- البته نیایش‌ها را مغان دراواخر دوران ساسانیان، با دستکاری و افزونی و کاستی‌های فراوان ـ بر مبنا و اساس یشت‌ها ساخته و پرداخته‌اند و بدین سان خدایان بزرگ عصر مقدم آریایی و هند و ایرانی را در قالب موبدانه نمایش داده‌اند.

می‌باشد، که بی‌خواب، همیشه بیدار، شاه همه‌ی کشورها، تیزنگر و زیبا و با زیب و فرو بلند بالا و خوش پیکر است.

اهورامزدا، میانه‌ی ایزدان، او را درخشان‌ترین بیافرید که به یاری ما در آیند، اهورامزدا و آن فروغ جاویدانش.

ستاره‌ی باران زای **تشتر** را می‌ستایم، که پیش آهنگ خورشید در آسمان است، که تیزنگر و با شکوه و درخشان است. تشتر را می‌ستایم و ستاره‌هایی را که گِردش جای دارند و آن ستاره‌ی دیگر ـ **وَنَنْت** مزدا آفریده را.

سپهر بی‌پایان را ستاینده‌ام، و زمان بی‌کران (**زْروان آکَرَنَه**) را که جام سپهر است. پاکی را می‌ستایم، و دانش (**چیستا**) را که مزدا داده است و نمایاننده‌ی راست‌ترین راه.

ستایشگر آیین بهی مزداپرستی هستم، می‌ستایم همه‌ی ایزدان مینوی را، و همه‌ی ایزدان گیتیائی (مادی) را ـ می‌ستایم روان خودم را، و فروهرم را ـ و همه‌ی فْرَوَشی‌های پاکان و پارسایان را، و ستایشم برای آن خورشید فروغمند بی‌مرگ تیز اسب باشد.

ستایشگرم آن خورشید جاودانه‌ی تیز اسب را. می‌ستایم خورشید را پگاه، آن هنگامی که زرینه پرتوش گیتی را درخشان می‌سازد. ایزدان بلند پایه‌ی مینوی، سدها و هزارها از آن ایزدان، آن ذره‌های روشن تابناک را که از چشمه‌ی خورشید می‌تراود، از سپهر بالا، بر زمین می‌گسترانند، به زمینی که داده‌ی اهوراست، و این انواری که از چشمه‌ی خورشید بر بستر بال ایزدان، بر پهنه‌ی زمین سرازیر می‌شود، تن و پیکر زمین را از غبار تاریکی و آلودگی‌ها می‌شوید و گیاهان در جام خاک، این انگبینی را که از چشمه‌ی خورشید ره آورد شده می‌نوشند و می‌بالند.

و این روشنی زرین ـ پاک کننده است، آنچنان که زندگی بخش می‌باشد. پاک می‌کند آب‌های روان و ایستاده را: آب چاه‌ها، کاریزها، دریاها، برکه‌ها و رودها را.

و این خورشید زرینه بال تیز اسب بی‌مرگ را می‌ستایم، که هرگاه تیرگی و تاریکی اهریمنی که پیکر زمین را پنهان ساخته بود، نمی‌زدود، دیوان آنچه که در هفت کشور هستی داشت به تباهی می‌کشیدند و ایزدان مینوی نیز توانایی نداشتند تا ره‌گیرشان باشند.

کسی که می‌ستاید خورشید را، یاریش می‌نماید تا در برابر تاریکی، تباهی دیوان و راهزنی دزدان نیرویی دو چندان یابد.

او که می‌ستاید خورشید را، مرگ را از دروازه‌ی زندگی خود می‌راند، ستایش خورشید، ستودنِ اهورامزداست، ستایش امشاسپندان است و ستایش آن فْرَوَهْر بلند پایه‌ی خود. او که می‌ستاید خورشید بی‌مرگ تیز اسب را، می‌ستاید همه‌ی ایزدان مینوی سپهر بالا و زمین را.

ستاینده‌ام آن مهر ایزد را، که دارنده‌ی دشت‌های فراخ و گسترده است، ـ که ده هزار گوش دارد ـ و ده هزار چشم ـ و اوست که جنگ ابزارش گرزی است دیوافکن. با همه‌ی جان می‌ستایم مهر ایزد را، و دوستی و همگرایی را، آن دوستی بی‌ریو و رنگ و بی‌آلایش را: هم چونان دوستی‌یی که میانه‌ی ماه است و خورشید.

زرینه پرتوش گیتی گستر است آن خورشید تابنده‌ی بی‌مرگ تیزاسب. می‌ستایمش که اورنگ جهان است، که فَرَّش پایانی ندارد. می‌ستایمش با همه‌ی آیین‌های دین و باگفتار و کردار و اندیشه‌ی نیک.

ستایشگرم آن مردان و زنانی راکه نگاهدارنده‌ی آیین و به جا آورنده‌ی آیین‌های دین‌اند. آگاه است مزدا ـ اهورا، آن بهترین، از این شایسته‌ترین مردان و زنان درست آیین.

می‌ستایم مهر راکه آفریده‌ی اهورامزداست

مهر نیایش

برای خشنودی اهورامزدا، می‌ستایم او را با بهترین نمازها، و ستایش، ـ بلندآوازگی و پیروزی باشد برای مهر ایزد ـ ایزدی که مینوی است و داور روز پسین که هزارگوش دارد و ده هزار چشم و دارنده‌ی دشت‌های فراخ است.

می‌ستایم مهر ایزد را، و درود و ستایش می‌گویم ایزدی راکه دارنده‌ی دشت‌های فراخ است؛ که چراگاه‌های سبزگون و گسترده‌اش برگاهواره‌ی زمین آرامش بخش است و آسایش دهنده.

ستایشم پیش‌کش آن ایزدی که نگاهبان راست‌ترین گفتار است، ـ که نیکویی‌هایش از شمار افزون است: ـ پیکرش برازنده و بلند و استوار. ـ و با هزار چشم، بینای دورترین دورهاست، ـ که همیشه بیدار و بی‌خواب است.

که چون نگینی زرین پیرامون کشور را فراگرفته، که نگاهبان پیمان‌ها است؛ که هماره همه جا هست: ـ در درون کشور و بیرون کشور و فراز و فرود آن.

می‌ستایم مهر ایزد را، و آن اهورای بزرگ که مهر را هم پایه‌ی خود در بزرگی آفرید، ـ می‌ستایم با آیین دین، با شاخه‌های سبز بَرْسَم ـ ماه را، و آن خورشید را، ستارگان را و مهر راکه سرور همه‌ی کشورهاست.

می‌ستایم با همه‌ی جان، آن ایزدی راکه شکوهمند است. ـ می‌ستایمش با آیین دین، آن ایزدی راکه دارنده‌ی دشت‌های سبزه رسته‌ی فراخ است. که آسایش بخش و نگاهبان سرزمین‌های آریایی است.

می‌ستایم مهر ایزد خوش پیکر نیرومند راکه هیچ‌گاه به دام فریب پای نمی‌افکند. می‌ستایمش که ره آورد ما می‌سازد آن بهترین بخشش‌های اهورایی را: ـ آزادی و به‌روزی و رهایی در داوری و تندرستی و پیروزی و پاکی و پارسایی.

می‌ستایم آن ایزد فرازین پایگاه گرفته را؛ با همه‌ی جان و نیرو می‌ستایم آن نیرومندترین وسودرسان ترین ایزد را با آیین‌های دین، با سرودهای دل انگیز از جان خاسته که با بهترین گفتارهای آیینی به هم آمیخته ـ این همه را برای ایزدمهر که دارنده‌ی دشت‌های فراخ است.

و مزدا ـ اهوراست که همه آگاهی از کردارهای راستین ستایشگرانه‌ی مردم دارد، ـ و پاداش اهورایی از آن زنان و مردانی است که نگاهداری آیین‌های دین‌شان، و ستایش آنان برای مهر ایزد به راستی و درستی باشد.

بخش سوم

جشن مهرگان

جشن مهرگان و تفسیر دینی و اساطیری آن

جشن مهرگان

جشن مهرگان، تفسیر دینی و بنیادهای اساطیری، مراسم جشن در دوره‌ی هخامنشیان، گزارش یونانیان درباره‌ی مراسم جشن میترا کانا، جشن مهرگان در دوران ساسانی، پیدایی یا آفرینش نخستین زوج بشری در این روز، بنیادهای طبیعیِ جشن نوروز و مهرگان، روایات تاریخی درباره‌ی جشن ویژه‌ی میترا، بیست و پنجم دسامبر که در سده‌ی چهارم میلادی برای تولد عیسای مسیح از سوی کلیسا معین و مقرر شد ـ روز زایش میترا بوده است، شرح ابوریحان بیرونی درباره‌ی جشن مهرگان و مبانی تاریخی و اساطیری آن، روایات مورخان ایرانی، هنگام برگزاری مهرگان، آیین‌ها و مراسم جشن در زمان هخامنشیان از اقدم مورخان، علل اختلاط دو عید مغوفونیا یا مغ کُشان و بغیاد یا مهرگان در زمان هخامنشیان، استمرار جشن مهرگان پس از سقوط ساسانیان، مهرگان در شعر فارسی، تفسیرهایی در شناخت مهرگان، میترا و گاوکشی، نمادهای گاو و شیر.

روز شانزدهم هر ماه، مهر روز است و ایزد مهر را موکل بر این روز می‌دانستند. مطابق معمول و سنت، چون نام روز و ماه موافق می‌شد، آن روز را جشن می‌ساختند. به همین جهت روز شانزدهم از ماه مهر، جشن مهرگان بود و یکی از بزرگ‌ترین جشن‌های ایران باستان محسوب می‌شد.

از روزگارانی بسیار دور، درباره‌ی این جشن، مورخان سخن گفته‌اند. در زمان

هخامنشیان این جشنی بود بسیار بزرگ و جالب توجه که در نوشته‌های مورخان یونانی نیز درباره‌اش مطالبی آمده و در پارسی باستان آن را **میترا کانا** Mitrâkanâ (= مهرگان، مهرجان) می‌خوانده‌اند. آنگونه جشن‌های با شکوه و بزرگ و اسرارآمیزی که در سراسر خطه‌ی آسیای صغیر، تحت عنوان میترا کانا برگزار می‌شد، با مراسم بابلی، و به ویژه جشن‌های **دیونوسوسی** و **باکوسی** و **اورفئوسی** یونانی آمیخته شده بود. در جشن‌هایی که در این سامان به افتخار میترا برپا می‌شد، روحانیان میترایی که مغان خوانده می‌شدند، در جلو حرکت می‌کردند. به سان جشن‌های مذکور یونانی، مؤمنان و گروه تماشاچیان و مشایعان به دنبال‌شان حرکت می‌کردند. در این مراسم قربانی‌های فراوان و شراب نوشی و شادی مفرط و پایکوبی برقرار بود. **کتزیاس** که در حدود ۳۹۰ پیش از میلاد نوشته‌هایش را درباره‌ی ایرانیان و هخامنشیان نگاشته، آورده که شاهان هیچ‌گاه مست نمی‌شدند و در باده خواری افراط نمی‌کردند، مگر در روزهای جشن میترا کانا، که ردای ارغوانی رنگ پوشیده و باده می‌نوشیدند و در سرور عمومی شرکت می‌کردند و این جشن چنانکه گفته شد، در روز مهر (شانزدهم) از ماه مهر که مصادف با دوم ماه اکتبر می‌شد برگزار می‌گشت. در زمان ساسانیان نیز این جشن با مراسم و شکوه فراوانی برگزار می‌شد و در روایات از اعمال **خسرو انوشیروان** که گشاده دستی در بخشندگی، مقارن چنین روزهایی را مرعی می‌داشت روایاتی نقل شده است. مطابق معمول که حوادث و رخ داده‌های میمون و نیک را به روزهای خوب منسوب می‌کردند، بسی رویدادها را نیز به این روز منسوب ساختند. از جمله آنکه **مشیه و مشیانه**، یعنی نخستین زوج بشری از تخمه‌ی **کیومرث**، در چنین روزی آفریده شدند.

در جُستارهایی چون گاهنبار و سی روزه به تفصیل درباره‌ی تقسیم فصول در عصر اوستایی مطالبی آمده است.[1] اینک به اشاره یادآوری می‌شود که در ایران باستان، به ویژه عصر اوستایی، سال به دو فصل تقسیم می‌شد: تابستان (=هَمَه Hama و زمستان زَیَنَه Zayana). عید نوروز، جشن آغاز تابستان و مهرگان جشن آغاز زمستان بود. این اشاره جهت آن است که یادآوری می‌شود مهرگان بایستی از سلسله جشن‌های طبیعی باشد که با

۱- برای چنین پژوهش‌هایی نگاه کنید به مجلدات فرهنگ نام‌های اوستایی ذیل نام‌های یاد شده.

تغییر و تبدیل فصول وابستگی دارند. میان بسیاری از اقوام و ملل باستان، توجیه و تحول و تفسیر فصول در طبیعت و انقلابات طبیعی و جوّی، و دیگرگونی عناصر، در ضمن اسطوره‌ها و افسانه‌هایی بیان شده‌اند. در اساطیر ایران باستان، از این دیدگاه، سرشاریِ عظیمی موجود است. در اساطیر بابلی، افسانه‌ی **ایشتار** Ištâr و **تموز** Tammuz، و در اساطیر دینی مصری، افسانه‌های **ای سیس** Isis و **اُسی ریس** Osiris و افسانه‌هایی دیگر چون روایات **آت تیس** Attis و **آدونیس** Adonis از این گونه‌اند که جشن‌هایی به نام‌شان نامگذاری شده و هر ساله طی مراسم با شکوهی برگزار می‌شد. بعدها این وجه ممیزه‌ی مهری، در اروپا و میان مهری دینان آشکار گشت، چون هر ساله در آغاز بهار ضمن مراسم و جشن باشکوهی ـ گاو قربانی می‌شد. در روایات پهلوی قتل گاو نخستین، کنایه از آغاز بهار و فصل رویش گیاهان و جنبش و زندگی است، چون از روان شدن خون گاو بر روی زمین بود که گیاهان روییدند و جانوران پیدایی یافتند.[۲]

البته هر چند در ضمن مراجع و اخباری که درباره‌ی **میترا** در دست است، از این جشن سخنی نیامده و اشارات و قراینی که ما را منتقل به رواج آن در سراسر خطه‌ی جهانی‌یی که آیین مهری رواج داشت بکند، نداریم، اما با این حال چنانکه اشاره شد، طی هر سال مراسم عمومی و بزرگ سالانه‌ی ذبح گاو باید صورتی از این جشن در شکل اصیل‌تر طبیعی‌اش باشد. اما **کومن** Cumont معتقد است که جشن مهرگان در روم، روز ولادت میترا (خورشید شکست ناپذیر Sol Invictus) بوده است که آن را Sol Natalis Invictus می‌خواندند[۳]، و این همان روزی بود که بعدها به نام روز تولد **عیسای مسیح** (۲۵

۲- برای آگاهی از مباحث مذکور در فوق، نگاه کنید به تاریخ تحلیلی ادیان و مذاهب، کتاب دوم "اساطیر" ص ۷۹۳ به بعد از نگارنده ـ و:

Muller. Max: *Essais Sur L'histoire des Religions*

Frazer. Sir.J.G: *Adonis, Attis, Osiris*

Frazer,Sir.J.G: *The Golden Bough, One - Volume.N.Y.1930.*

برای پژوهش‌های کافی، نیز به کتاب گاه‌شماری و جشن‌های ایران باستان از نگارنده، چاپ سال ۱۳۷۱ ـ بخش‌های هفتم و هشتم مراجعه کنید.

۳- ترجمه‌ی کتاب **کومن** *Les Mystères de Mithra / The Mysteries of Mithra* با عنوان راز و رمزهای آیین میترایی در شمار انتشارات همین مؤسسه از نگارنده منتشر شده است.

دسامبر) از طرف کلیسا معرفی شد و درباره‌ی موضوع تولد و زایش **مهر** یا **سل** (خدای خورشید در اساطیر دینی روم) در بندهای بعدی گفت و گو خواهد شد.

روایات تاریخی درباره‌ی جشن ویژه‌ی میترا

در منابع تاریخی که از مورخان اسلامی باقی مانده، و در اشعار سرایندگان نامی ایران، از جشن مهرگان گفت و گو بسیار شده است. در این میان **ابوریحان بیرونی** از دیگران با تفصیل بیشتری سخن گفته است. ابوریحان از جمله‌ی دانشمندان بزرگی بود که با بدویان وحشی و رام شده به وسیله‌ی ایرانیان و مللی دیگر میانه‌ی خوشی نداشت و دارای غرور ملی و از شعوبیان بود. به وسیله‌ی وی قسمت عمده‌یی از تقویم و گاه شماری باستانی ایران، همراه با تاریخ به ما رسیده است. فصلی را در کتابش ویژه‌ی جشن‌ها و ماه‌های پارسیان کرده که در آن از مهرگان با تفصیل بیشتری سخن گفته که نقل می‌شود.[۴]

مهر ماه روز اول آن هرمزد روز است، و روز شانزدهم روز مهر که عید بزرگی است و به مهرگان معروف است که خزان دوم باشد و این عید مانند دیگر اعیاد برای عموم مردم است. و تفسیر آن دوستی جان است ـ وگویند که مهر نام آفتاب است[۵]، و چون در این روز آفتاب برای اهل عالم پیدا شد، این است که این روز را مهرگان گویند و دلیل بر این گفتار آن است که از آیین ساسانیان در این روز بود، تاجی راکه صورت آفتاب بر آن بود به سر می‌گذاشتند و آفتاب بر چرخ خود در آن تاج سوار بود و در این روز برای ایرانیان آفتابی به پا می‌شود.

می‌گویند سبب اینکه این روز را ایرانیان بزرگ داشته‌اند آن است که چون مردم شنیدند **فریدون** خروج کرده پس از آنکه **کاوه** بر **ضحاک بیوراسب** خروج نموده بود و او را مغلوب و منکوب ساخته بود و مردم را به فریدون خواند و کاوه کسی است که پادشاهان ایران به رایت او تَیَمُّنْ می‌جستند و علم کاویانی (درفش کاویانی) از پوست خرس بود و برخی هم گفته‌اند در ین روز فرشتگان برای یاری فریدون آمدند و در خانه‌های

۴-آثار الباقیه، چاپ زاخائو ص ۲۲۵ ـ ۲۲۲ چاپ تهران، ترجمه‌ی اکبر دانا ـ سرشت، ص ۲۵۴ ـ ۲۵۱.

۵- چو از چرخ گردنده بفروخت مهر بیاراست روی زمین را به چهر(فردوسی)
(لغت فرس ص ۱۴۲).

پادشاهان اینطور در این ماه رسم شد که در صحن خانه مرد دلاوری هنگام طلوع آفتاب می‌ایستد و به آوازی بلند می‌گوید: «ای فرشتگان به دنیای پایین آیید و شیاطین و اشرار را قلع و قمع کنید و از دنیا آن را دفع نمایید» و می‌گویند در این روز خداوند زمین را گسترانید و کالبدها را برای آنکه محل ارواح باشد آفرید ـ و در ساعتی از این روز فلک آفرنجوی نفس می‌کشد که تا اجساد را پرورش دهد ـ و می‌گویند در ین روز بود که خداوند ماه را که کره‌یی سیاه و بی‌فروغ بود، بها و جلا بخشید و بدین سبب گفته‌اند که ماه مهرگان از آفتاب برتر است و فرخنده‌ترین ساعات آن، ساعت ماه است.

سلمان فارسی[۶] می‌گوید ما در عهد زرتشتی بودن می‌گفتیم خداوند برای زینت بندگان خود یاقوت را در **نوروز** و زبرجد را در **مهرگان** بیرون آورد و فضل این دو بر ایام مانند فضل یاقوت و زبرجد است به جواهر دیگر. **ایرانشهری** می‌گوید که خداوند از نور و ظلمت بین نوروز و مهرگان پیمان گرفت. **سعید بن فضل** می‌گوید علمای ایران گفته‌اند که قله‌ی کوه شاهین در همه‌ی ایام تابستان همواره سیاه دیده می‌شود و در بامداد مهرگان سپید دیده می‌گردد و چنین به نظر می‌آید که بر آن برفی است و این مطلب چه هوا صاف باشد و چه ابر، هردو یکسان است و درهر زمان یک طرز است. **کسروی** می‌گوید که من از موبد متوکلی شنیدم که می‌گفت در روز مهرگان آفتاب میان نور و ظلمت طلوع می‌کند و ارواح را در اجساد می‌میراند و بدین جهت ایرانیان این روز را «**میرگان**» گفته‌اند ـ و اصحاب نیرنگ گفته‌اند که هر کسی بامداد مهرگان قدری انار بخورد و گلاب ببوید، آفات بسیاری از او دفع خواهد شد.

و اما آن دسته از ایرانی‌ها که به تأویل قایلند برای این قبیل مطالب تفسیرهایی بازگو کرده و مهرگان را دلیل بر قیامت و آخر عالم می‌دانند ـ به این دلیل که هر چیزی که دارای نمو باشد در این روز به منتهای خود می‌رسد و مواد نیرو دهند از آن منقطع می‌شود، و حیوان در این روز از تناسل باز می‌ماند ـ چنانکه نوروز را آنچه درمهرگان گفته شد به عکس است و آن را از آغاز عالم می‌دانند ـ و برخی مهرگان را بر نوروز تفضیل داده‌اند، چنانکه پاییز را بر بهار برتری داده‌اند و تکیه‌گاه ایشان این است که چون **اسکندر**

۶-برای شرح حالش نگاه کنید به کتاب «سلمان پاک» تألیف لویی ماسینیون Louis-Massignon ترجمه‌ی دکتر علی شریعتی.

از **ارستو** پرسید کدام یک از این دو فصل بهتر است، ارستو گفت: پادشاها در بهار حشرات و هوام آغاز می‌کنند که نشوء یابند و در پاییز آغاز ذهاب آنهاست، پس پاییز از بهار بهتر است.

و این روز در ایام گذشته با اول زمستان موافق بود و چون کبیسه را اهمال کردند پیش افتاد ـ و در ملوک خراسان این طور مرسوم گشته که در روز مهرگان به سپاهیان و ارتش رخت پاییزی و زمستانی می‌دهند.

روز بیست و یکم رام روز است که مهرگان بزرگ باشد و سبب این عید آن است که **فریدون** به **ضحاک** ظفر یافت و او را به قید اسارت در آورد [برای تفسیر طبیعی روایات فریدونی و ضحاک، به دو مقاله‌ی فریدون و ضحاک در کتاب فرهنگ نام‌های اوستا نگاه کنید، بر همین اساس است که مهرگان موافق آنچه در صفحات گذشته نقل شد جشنی طبیعی است] و چون ضحاک را به پیش فریدون آوردند ضحاک گفت مرا به خون جدت نکش و فریدون از راه انکار این قول گفت آیا طمع کرده‌ای که با **جم** پسر **ویجهان** در قصاص، همسر و قرین باشی، بلکه من تو را به خون گاو نری که در خانه‌ی جدم بود می‌کشم. سپس فرمود تا او را بند کردند و در کوه دماوند حبس کردند و مردم از شر او راحت شدند و این روز را عید دانستند و فریدون مردم را امر کرد که کُشتی به کمر بندند و زمزمه کنند و در هنگام طعام سخن نگویند برای سپاسگزاری خداوندی که ایشان را پس از هزار سال ترس، بار دیگر در ملک خود تصرف داد و این کار درایشان سنت و عادت ماند.

همه‌ی ایرانیان بر این قول همدل و همداستانند که **بیوراسب** هزار سال زندگی کرد و اگر چه برخی می‌گویند بیشتر از هزارسال زندگی نمود و این هزار سال مدت پادشاهی و غلبه‌ی او بود و گفته‌اند اینکه ایرانیان به یکدیگر اینطور دعا می‌کنند (که هزار سال بزی) از آن روز رسم شده؛ زیرا چون دیدند که ضحاک توانست هزار سال عمر کند و این کار در حد امکان است، هزار سال زندگی را تجویز نمودند.

زردشت ایرانیان را امر کرد که باید مهرجان و رام روز را به یک اندازه بزرگ بدانید و با هم این دو را عید بدانید، تا آنکه هرمز پسر شاپور پهلوان میان این دو را به هم پیوست چنانکه میان دو نوروز را به هم پیوست ـ و سپس ملوک ایران و ایرانیان از آغاز مهرجان

تا سی‌روز تمام برای طبقات مردم مانند آنکه در نوروز گفته شد عید قرار دادند و برای هر طبقه‌ای پنج روز عید دانستند.

البته موافق با تفسیرهای کسانی که بنیان اساطیر را سرانجام به حوادث طبیعی متحول می‌سازند، ضحاک (اژی دهاک) خشکی و بی‌بارانی است که ابرهای باران زا (گاو فریدون که به دست ضحاک کشته شد) را به بند می‌کشد، و در اثر این حادثه خشکسالی شدیدی در ایران زمین پیدا شد. آنگاه فریدون (ابر باران زا) بر ضحاک پیروز می‌شود (در اساطیر ودایی تیری به آسمان و ابرهای مانع ریزش باران می‌افکند و باران سرازیر می‌شود) و دوران رونق و آسودگی در ایران، و نعمت و فراوانی پیدا می‌شود ـ و چنانکه اشاره شد درمقالات اژی دهاک و ثْرائِتَئُونَه Thrâetaona (فریدون) درباره‌ی این مباحث به تفصیل گفت و گو شده است.

چنانکه ملاحظه می‌شود، مهرگان از روز شانزدهم مهر ماه شروع و به روز بیست و یکم، یعنی رام روز پایان می‌یافت. روز اول مهرگان عامه و روز پایان مهرگان خاصه بود. مورخی دیگر نیز که هم زمان **بیرونی** است، به نام ابوسعید عبدالحی بن الضحاک بن محمود گردیزی، که به سال ٤٤٤ هجری کتاب خود را به نام زین الاخبار تألیف کرده، درباره‌ی جشن‌های ایران باستان، فصلی آورده است[۷]، این فصل در مقاله‌ی گاهنبار ـ نقل شده و در این جا، سطوری که درباره‌ی مهرگان است درج می‌گردد[۸]:

این روز مهرگان باشد و نام روز و نام ماه متفق‌اند و چنین گویند که اندرین روز **آفریدون** با **بیوراسب** که او را **ضحاک** گویند ظفر یافت؛ مرضحاک را اسیر گرفت و به بست و به دماوند برد و آن جا به حبس کرد او را.

مهرگان بزرگ ـ و بعضی از مغان چنین گویند که این فیروزی فریدون بر بیوراسب رام

۷-دو نسخه از این کتاب در کتابخانه‌های کمبریج و آکسفورد موجود است. نسخه‌ی عکسی این کتاب در کتابخانه‌ی ملی است. قسمتی از آن چه در ذکر تاریخ طاهریان است در برلین به طبع رسیده است. قسمتی از این کتاب درباره‌ی جشن‌های ایران باستان، در مجله‌ی سخن، سال سوم، شماره‌ی اول چاپ شده و همان بخش با قسمت‌هایی دیگر در جلد اول «هزار سال نثر پارسی» ص ۲۲۷ به بعد نیز آمده است.

۸- فرهنگ نام‌های اوستا، جلد دوم ـ ذیل عنوان "گاهنبار".

روز بودست [روز بیست و یکم] از مهر ماه و **زردشت** که مغان او را به پیمبری دارند ایشان را فرمودست بزرگ داشتن این روز و روز نوروز را.[۹]

در **شاه‌نامه**، جشن مهرگان، منسوب به فریدون است که پس از پیروزی بر ضحاک و آمدن به‌گاه شهریاری، آن را معمول داشت و این روایتی است که بسیار کهن بایستی بوده باشد. اینک ابیاتی که دراین باره است نقل می‌شود:[۱۰]

فریدون چو شد بر جهان کامگار — ندانست جز خویشتن شهریار
به رسم کیان تاج و تخت مهی — بیاراست با کاخ شاهنشهی
به روز خجسته سر مهر ماه — به سر برنهاد آن کیانی کلاه
زمانه بی‌اندوه گشت از بدی — گرفتند سر یک ره ایزدی
دل از داوری‌ها بپرداختند — به آیین کی جشن نو ساختند
نشستند فرزانگان شادکام — گرفتند هر یک زیاقوت جام
می روشن و چهره‌ی شاه نو — جهان گشت روشن سر ماه نو
بفرمود تا آتش افروختند — همه عنبر و زعفران سوختند
پرستیدن مهرگان دین اوست — تن آسانی و خوردن آیین اوست
کنون یادگار است ازو ماه مهر — به کوش و به رنج ایچ منمای چهر

هنگام برگزاری جشن مهرگان و آیین‌های جشن در زمان هخامنشیان و روایات مورخان قدیم

چنانکه **ابوریحان** تذکر داده به موجب اهمال در محاسبه‌ی کبیسه، عید مهرگان از آغاز مهر به روز شانزدهم منتقل شد، **فردوسی** نیز مهرگان را (سرمهرماه) می‌داند: ایرانیان جنوب غربی ظاهراً گاه شماری خود را از بابل یا ایلام اخذ کرده بودند و ماه آنها در همه‌ی ترتیبات و کیفیات و جزئیات عیناً مثل سال و ماه بابلی بود شاید در آغاز سال که ظاهراً نظیر سال قدیم عرفی یهود از پاییز بود نه از بهار ـ و از این قرار سر سال آنان که

۹- چاپ‌هایی ازاین کتاب به صورت عکسی و با تصحیح و مقدمه و شرح به چاپ رسیده است. برای آگاهی، نگاه کنید به کتاب گاه‌شماری و جشن‌های ایران، باستان، چاپ سال ۱۳۷۱.

۱۰- شاه‌نامه، جلد اول، صص ۶۳ـ۶۲.

ظاهراً اول ماه باغَیادیشْ بود در حوالی اعتدال خریفی بوده همانطور که سر سال بابلی‌ها در حوالی اعتدال ربیعی بود. لیکن گویا بزرگ‌ترین عید آنهاکه در واقع مهم‌ترین روز و نقطه‌ی اصلی یا مبدأ اساسی سال بوده همانا روز اعتدال خریفی بوده است و این روز ظاهراً **عید میترا** (خدای نور و آفتاب) بوده و چون این روز در غالب سال‌ها در ماه باغیادیش واقع می‌شده، لذا اسم همین ماه از همین عید اقتباس شده که ماه عید بَغْ یعنی میترا باشد[۱۱] ـ چنانکه ماه بابلی معادل آن یعنی تشری ماه شَمَشْ (خدای آفتاب) بود و ماه زردشتی معادل آن در ادوار بعد همان مهرماه بوده است[۱۲] ـ و هم چنین در ماه‌های ارمنی اسم ماهی که معادل این ماه است مهکان است که ظاهراً از اسم عید مهرگان اخذ شده چنانکه اسم ماه سُغدی معادل آن فَغْکان به اسم عیدبغ (در سغدی فغ) ظاهراً اثری از اسم قدیم ماه باغیادیش است. **مارکورات** اسم این عید ایرانی میترا یا بغ را به حدس از روی اسم ماه پارسی قدیم **بَغیاد** (پرستش بغ) فرض و تصور کرده که عید بزرگی که **هرودوت** و **کتزیاس** به اسم **مغوفونیا** (مغ کشان) از آن یاد می‌کنند و به قول مورخ اولی بزرگ‌ترین اعیاد ایران بوده و یادگار روز قتل **گَوْماتَ مُغ** غاصب به دست **داریوش** بوده تصحیفی از همین بغیاد بوده که در تلفظ یونانی به این شکل آمده است و گمان کرده که این عید همیشه در روز دهم ماه باغیادیش («باغیادیش ماهیا» ـ کتیبه‌ی بیستون ۱۰۵۵[۱۳]) بوده است، لکن ممکن است که بدون حاجت به فرض تصحیف یک اسم از دیگری (یعنی اسم یونانی منقول از اسم پارسی مفروض) هر دو اسم صحیح بوده باشد و بغیادِ (اگر نام عید چنین بوده) اسم عید میترا بوده که در روز اعتدال خریفی واقع بود و مغوفونی اسم عیدی بوده که پس از کشته شدن **گومات** هر ساله در روز دهم ماه قمری ـ شمسی باغیادیش Bâgayâdiš گرفته

۱۱- بَغ در فُرس قدیم اگر چه اصلاً به معنی مطلق عنوان خدایان بوده، لکن بعدها به تدریج به طریق عَلَم به غلبه به میترا اطلاق و استعمال آن درین معنی شایع شده بوده است و این نکته از فغکان با مهرگان یا مهر ماه و هم چنین مطابقت اسم خوارزمی روز شانزدهم ماه (فیغ به قول بیرونی) و مهر ایرانی پیداست.

۱۲- در لوحی از کتابخانه‌ی آسوربانی پال (R.III. 69, 5, 1, 72) به قول ستورات جونس Stuart Jones در دائرةالمعارف مذاهب و آداب هستنگ (مجلد ۸ صفحه‌ی ۷۵۲) میترا با شمس یکی شمرده شده است.

13- Weisbach.F.H: *Die Altpersischen In Schriften.*
Tolman.H.C: *Ancient Persian Lexion and Texts.*

می‌شد؛ منتها آنکه در سال قتل گومات یعنی در سنه‌ی ۵۲۲ پیش از میلاد ـ همان روز دهم ماه که به تصریح داریوش روز قتل بود (یا به احتمال غالب روز یازدهم یعنی صبح شبی که وی به قتل رسید[۱۴]) با روز عید میترا یا بغ یعنی اعتدال خریفی مطابق بوده[۱۵]، و شاید چنانکه «گرای» حدس زده همان سرگرمی دربار به جشن یا مقدمات آن از طرف کنکاشیان، یعنی داریوش و همدستان او برای اجرای منظور خود فرصت خوبی شمرده شده و این موقع راکه قصر پادشاهی غرق جشن و خوشی و مستی[۱۶] بوده است عمداً برای قیام و اجرای نقشه‌ی خود انتخاب کرده بودند ـ پس در سال‌های بعد از این تاریخ ظاهراً هر دو عید که دیگر البته مطابق هم نبودند جداگانه جشن گرفته می‌شدند چنانکه **کتزیاس** از هر دو عید جداگانه حرف می‌زند و هر ساله یکی از این دو عید (مغوفونیا) در موقع ثابت خود ازماه قمری باغیادیش، یعنی روز یازدهم (یاد هم آن)که در سال شمسی البته ثابت نبود و دیگری (عید میترا) در موقع ثابت خود از سال شمسی، یعنی روز اعتدال خریفی بر حسب موقع نجومی آن در سال (که تا حدود یک ماه در سال قمری شمسی پیش و پس می‌رفت) اقامه می‌شد. در موقع تبدیل سال و ماه پارسی قدیم به سال و ماه جدید اوستایی عید بغ یا میترا به علت مرغوبیت عامه و استقرار کاملی که در بین مردم داشته و شاید در ضمن اقدام مصالحه آمیز پذیرفتن بعضی معتقدات بومی قدیم و

۱۴- به قراینی که از حکایت هرودوت و کتزیاس به دست می‌آید، گومات در شب کشته شد و روز بعد مردم از واقعه مطلع شده و دست به کشتار مغان گذاشتند که روز مغ کشان بود، چه هرودوت گوید که داریوش در تاریکی از فرود آوردن ضربت احتیاط می‌کرد تا مبادابه رفیق خودش که گماتا راگرفته بود بخورد و کتزیاس گوید وی باکنیزک بابلی خود خوابیده بود که بر وی حمله آوردند.

۱۵- چون باغیادیش پارسی به ظن قوی مطابق تشری بابلی است و اول نیسان بابلی در آن سال در ۲۶ مارس بوده لذا دهم ماه تشری درست مطابق روز ۲۹ سپتامبر یولیانی بوده که بعد از غروب همانروز تحویل آفتاب به برج میزان (یعنی اعتدال خریفی) واقع بود.

۱۶- به قول کتزیاس و دوریس Duris عید میترا تنها روزی بود که پادشاه حق داشته مست شود و به قول مؤلف دوم حتا رقص نماید (هر دو فقره در کتاب آثینائوس از قرن سوم مسیحی) موسوم به *Deipnosophistae* برای ما مانده است:

[Clemen.Carl: *Die Griechischen und Lateinischen Nachrichten über die Persische Religion. S. 90*].

Benveniste: *The Persian Religion to the chief Greek, Texts.*

معبودات آنها در دین زردشتی به سال اوستایی انتقال یافت، و چون در آن سال که این انتقال واقع و اسم پارسی این عید (شاید بغیاد) به اسم اوستایی میترکان (مهرگان) مبدل شد، اتفاقاً این عید فصلی یعنی اعتدال خریفی مطابق روز شانزدهم از ماه مهر سال اوستایی جدید بوده لذا این روز مهرگان نامیده شده و هم چنان ماند، و این تصادف، یعنی مطابقت اعتدال خریفی با روز شانزدهم مهرماه فقط در بعضی از سال‌های دهه‌ی اول از نیمه‌ی دوم قرن پنجم پیش از میلاد به طور تحقیقی و در بعضی دیگر تقریباً حاصل بوده است و به همین جهت آن روز در منقولات ایرانی روز ظهور آفتاب در عالم شمرده شده و سلاطین ساسانی تاجی در آن روز بر سر می‌گذاشته‌اند که صورت خورشید در آن بوده است (الآثار الباقیه صفحه‌ی ۲۲۲). و نیز از تصادف مطابقت این عید در سنه‌ی ۵۲۲ پیش از میلاد با روز قتل گماتای غاصب نیز یادی در داستان‌ها و روایات مانده چنانکه روز مهرگان (۱٦ مهر) به عقیده‌ی آنها روزی بوده که مردم در آن از خروج فریدون شاهزاده‌ی خاندان ذی حق بر ضد ضحاک پادشاه غاصب آگاهی یافتند که در واقع تذکری مبهم و تاریک از خروج داریوش بر گماتاست. علاوه بر این تصور می‌رود که عید مغ‌کشان هم جداگانه به سال اوستایی انتقال یافته و بعدها هر دو عید (چنانکه از ذکر جداگانه‌ی کتزیاس از هر دو عید در کتاب خود که ظاهراً در سنه‌ی ۳۹۰ پیش از میلاد نوشته برمی‌آید) جدا جدا جشن گرفته می‌شده است و چون در آن سال (سنه‌ی ٤٤١) روز دهم ماه باغیادیش (یا تشری بابلی) مطابق روز ۲۱ مهرماه بوده، لذا این روز هم به اسم رام‌ـروز عید بزرگی اتخاذ شد «به یاد ظفر فریدون بر ضحاک و اسیر کردن او[۱۷]» و چون ظاهراً جشن عید میترا پنج روز طول می‌کشید چنانکه روایت هرودوت از مداومت غوغا تا پنج روز پس از قتل گماتا نشانه‌یی از این فقره تواند بود[۱۸] و نیز چون در سنه‌ی ٤٤١ از

۱۷- آثار الباقیه صفحه‌ی ۳۲۳ـ این عید رام روز بعدها مهرگان بزرگ نامیده شده. رام روز اگر چه به طور مطلق اسم روز ۲۱ ماهی است لکن بالخصوص عَلَم این عید یعنی ۲۱ مهرماه شده است.

۱۸- **هرودوت** از جشن ماگوفونیا Magophonia یاد می‌کند و **مارکوارت** معتقد است که هرودوت در اسم این جشن اشتباه کرده و جشن مزبور در واقع جشن بگیاد Bagayâda (بغیاد) یا پرستش میتراست که بعدها مهرگان نامیده شده است:

Marquart: *Untersuchungen zur Gesch. von Eran.II. 131 Sqq.*

عید میترا (اعتدال خریفی و ۱٦ مهرماه) تا عید مغوفونیا (یازدهم باغیادیش و ۲۱ مهرماه) فقط پنج‌روز بود ممکن‌است این هر دو عید را به‌هم وصل نموده و هردو را مهرگان‌نامیده و آنها را به علاوه‌ی‌فاصله‌ی چهارروزه‌ی آنها یک عید شش‌روزه قرار داده باشند ـ بدیهی است که‌پس از انتقال این دو عید ثابت نجومی‌یا قریب به‌ثابت به‌سال سیار اوستایی جدید، آنها نیز سیار شدند، یعنی نسبت به فصول‌سال‌شمسی و مواقع نجومی پی‌درپی (یک‌روز در هرچهار سال) تغییر می‌کردند ـ ولی‌در مواقع‌خود درسال‌سیار (یعنی ۱٦ و ۲۱ مهرماه) ثابت‌ماندند. **فردوسی** در شاه‌نامه گرفتاری ضحاک را در دست فریدون در اول‌ماه مهر می‌شمارد و اگر چه به‌حساب قهقرایی واقعاً روز اعتدال خریفی در سنه‌ی ۵۲۲ پیش از میلاد بسیار نزدیک به اول مهر بود (۲۸ شهریور) لکن گمان نمی‌رود که روایت فردوسی بر چنان اصل قدیمی مبتنی بوده باشد.[۱۹]

البته هر چند در پاره‌یی مواقع نتیجه گیری‌های فوق موجه به نظر می‌رسند و کسانی چون **کِلِمِنْ** و **جَکْسُون** و **مازْکوارتْ** و **بِنْوِنیستْ** و **بازْتُولُومه** و دیگران در آن سخن بسیار گفته‌اند، اما مع الوصف در پذیرفتن این اختلاط و امتزاج‌ها بایستی جانب احتیاط را نگاه داشت.

چنانکه اشاره شد، در نظم و نثر پارسی، از روزگاران گذشته، از سده‌ی چهارم هجری به بعد، درباره‌ی مهرگان گفت و گو و اشاره بسیار شده است. پس از ساسانیان، در آن روزگاران پرآشوب که در ایران به‌موجب حوادث زمانه هرج و مرج استیلا یافت، باز هم ایرانیان رسوم گذشته و آداب‌شان را هم‌چنان حفظ کردند. زمانی چون موقعیت مساعد می‌شد، این آداب و رسوم و جشن‌ها در کمال آشکارایی و شکوه برگزار می‌شد، و چون موقعیت نامساعد می‌شد، ایرانیان به انواع و انحاء گوناگون در پنهان و خفا مراسم خود را برگزار می‌کردند. سرانجام به موجب اهلیت این مراسم، جالب بودن و پذیرا بودنشان، یا تحت همان عناوین و یا زیر سرپوش‌ها و عناوین تازه‌یی، مورد قبول و اقتباس مهاجمان مخالف قرار می‌گرفت. از آن جمله است جشن مهرگان، و این از گفتار **رودکی** است:

ملکا جشن مهرگان آمد — جشن شاهان و خسروان آمد

جز به جای مُلْحَم و خرگاه — بدل باغ و بوستان آمد

۱۹–گاه شماری در ایران قدیم، تألیف حسن تقی زاده ص ۳۵۱ ـ ۳۴۷.

مـورد بـه جـای سـوسن آمـدباز — مـــی‌به جـــای ارغـــوان آمـد
تـو جـوانـمرد و دولت تـو جـوان — مـی بـه بـخت تـو جـوان آمـد[۲۰]

از سروده‌های **منوچهری** چنین برمی‌آید که در آن دوران، در زمـان **مسعود غـزنوی** (۴۲۱ ـ ۴۴۰) این جشن با شکوه فراوانی برگزار می‌شده است. اما نه در آن دوران، بلکه پیش از آن نیز این جشن و جشن‌های دیگر ایرانی کاملاً شایع بـوده و حـتا دیگـران بـا اشتیاق به برگزاری آنها اقدام می‌کردند. **ابوالفضل بیهقی** شرح ایـن جشـن راکـه در زمـان مسعود برگزار می‌شد، درکتاب خود نقل کرده است[۲۱]:

«و روز دوشنبه دو روز مانده از ماه رمضان به جشن مهرگان بنشست و چندان نثارها و هدیه‌ها و طُرَف و ستور آورده بودند که از حد و اندازه بگـذشت، و سـوری صـاحب دیوان بی‌نهایت چیزی فرستاده بود نزدیک وکیل درش تا پیش آورد، هم چنان وکلاء بزرگان اطراف چون خوارزم شاه آلتونتاش و امیر چغانیان و امیر گرگان و ولات قصدار و مکران و دیگران بسیار چیز آوردند و روزی با نام بگذشت»[۲۲].

در دیوان منوچهری دامغانی، چندین جا از جشن مهرگان یاد شده، امـا زیـباترین آنها، در مُسَمَّطی است که در تهنیت جشن مهرگان برای سلطان مسعود غزنوی سـروده شده است که ابیاتی از آن نقل می‌شود:

شاد بـاشید کـه جشـن مـهرگان آمـد — بـــانگ و آوای دَرای کـــاروان آمـد
کـــاروان مـــهرگان از خَـزْرانْ آمـد — یـــاز اقـصای بـلاد چـینستان آمـد
نـه ازایـن آمـد، بـالله نـه از آن آمـد — کـه‌زفـردوس بـرین وزآسـمان آمـد
مـــهرگان آمـد، هـان در بگشـاییدش — انـدر آریـد و تـواضـع بـنماییدش
از غـــبار راه ایـــدر بـــزدایـیدش — بـنشانید و بـه لب خـرد بـخاییدش
خـوب داریـد و فـراوان بستاییدش — هر زمان خدمت لختی بفزاییدش[۲۳]

۲۰- آثار منظوم رودکی با ترجمه‌ی روسی ـ تحت نظر: ی. براگینسکی. مسکو ۱۹۶۴ ص ۴۰. این اشعار را شمس الدین محمد بن قیس الرازی در «المعجم فی معائیر اشعار العجم» آورده است.

۲۱- جهت آگاهی‌های گسترده نگاه کنید به کتاب گاه‌شماری و جشن‌های ایران باستان، چاپ سال ۱۳۷۱.

۲۲- تاریخ بیهقی، به اهتمام دکتر غنی و دکتر فیاض، ص ۲۷۳.

۲۳- دیوان منوچهری، به کوشش محمد دبیر سیاقی، ص ۱۹۷ به بعد و به صفحات ۵۲و ۷۱و ۸۸و ۹۰و ۲۱۲ را نیز نگاه کنید.

و چنانکه اشاره شد، در ادبیات، به ویژه شعر پارسی، از مهرگان یاد بسیار شده است:

مــهرگان آمــد و جشـــن مـلک افـریدونا آن کجا گـاو خـوشش بـودی بـر مـایونا

دقیقی

مهرگان آمد گرفته فـالش از نـیکی مـثال نیک‌روز و نیک‌جشن‌و نیک‌وقت‌ونیک‌فال

عنصری

آدیـــــنه و مــــهرگان و مـــاه نـــو بـادند خـجسته هـر سـه بـر خسـرو

قطران

گاه‌آن آمد که بـاد مـهرگان لشکـر کشـد دست او پیراهـن اشـجار از سـر بـرکشد

بـاغ‌ها را داغ‌هــای عــبریان بـر بـرزند شاخ‌ها را چادر نسطوریان بر سـر کشـد

زانکه‌سیسنبرچونقامست‌ونرگس‌شوخ‌چشم هر دو بدخو راهمی در زر ـ و در زیور کشد

سنایی

و سرانجام قطعه‌ی بسیار زیبا و مشهور **مسعود سعد سلمان** است:

روز مهر و ماه مهر و جشن فرخ مهرگان مهر بـیفزای ای نگـار مـاه چـهر مـهربان

مهربانی کن به جشن مهرگان و روز مهر مهربانی کن به روز مهر و جشن مهرگان

جام را چون لاله گردان از نبید باده رنگ وندر آن منگر که لاله نیست اندر بوستان

کاین‌جهان‌را نا گهان‌از خرمی امروز کرد بـوستان نـوشکفته عـدل سـلطان جـهان

در برهان قاطع ذیل کلمه‌ی مهرگان مطالبی آمده است. البته بـرخـی از آن مـطالب مطابق معمول از ساخته‌ها و وجه تسمیه‌های عامیانه است که از نـقل شـان صـرف نـظر می‌شود، و مطالبی از آنکه در مباحث و منقولات گذشته نیامده، نقل می‌شود:

«هم چنانکه نوروز را عامه و خاصه‌می‌باشد، مهرگان را نیز عامه و خاصه هست، و تا شش روز تعظیم این جشن کنند، ابتدا از روز شانزدهم و آن را مهرگان عامه خوانند و انتها روز بیست و یکم و آن را مهرگان خاصه خوانند. و عجمان گویند خدای تعالی زمین را در این روز گسترانید و اجساد را درین روز محل و مقر ارواح گردانید و درین روز مـلایکه مددکاری کاوه‌ی آهنگر کردند، و فریدون درین روز بر تخت پادشاهی نشست، در این روز ضحاک راگفته به کوه دماوند فرستاد که در بند کنند و مردمان به سبب این مـقدمه جشنی عظیم کردند و عید نمودند، و بعد از آن حکام را مهر و محبت به رعایا به هم رسید،

و چون مهرگان به معنی محبت پیوستن است، بنابرین بدین نام موسوم گشت[۲۴]... و اول کسی که درین روز نزدیک پادشاهان عجم آمدی موبدان و دانشمندان بودندی و هفت خوان از میوه هم چو: شکر و ترنج و سیب و بهی و انار و عناب و انگور سفید و کُنار با خود آوردندی[۲۵]، چه عقیده‌ی فارسیان آن است که درین روز هر که از هفت میوه‌ی مذکور بخورد و روغنِ بانْ بر بدن بمالد و گلاب بیاشامد و بر خود و دوستان خود بپاشد، در آن سال از آفات و بلیات محفوظ باشد، و نیک است در این ایام نام بر فرزند نهادن و کودک از شیر باز کردن»[۲۶].

تفسیر و شناخت مهرگان

در پیوستگی با میترا و ذبح گاو

آیا مهرگان را چگونه می‌توان توجیه و تفسیر کرد؟ ـ مهرگان جشن رستاخیز طبیعی است، یا جشن خاطره‌ی فتح و ظفر و پیروزی ایرانیان، و یا جشنی فصلی است یا روز زایش آفتاب است، یا جشنی دینی است؟ برای یک محقق، از نظرگاه تحقیق، جهت اثبات همه‌ی این علل، اسناد و مدارکی فراهم است. در آغازین بندهای این جُستار، درباره‌ی رابطه‌ی میترائیسم و قتل گاو نخستین پژوهشی گذشت. به موجب منابع پهلوی و اشارات اوستایی، چون گاو نخستین کشته شد، خونش روی زمین جاری گشت و رستاخیز طبیعت از این جریان شروع شد. جانوران پدید آمدند و گیاهان رویـیدند. در اساطیر سومری و بابلی، یونانی، مصری، سوریایی، ایسلندی و چینی نیز نمونه‌ی این توجیه و تعلیل اساطیری در رستاخیزهای طبیعی موجود است. هم چنین رابطه‌ی ذبح گاو توسط میترا در روایات ودایی مورد اشاره قرارگرفت. اسناد متیقن و صریحی در این باب به دست نداریم که در اروپا، مهری دینان به طور حتم در فصل بهار مراسم بزرگ جشن میترا را برگزار کرده و طی تشریفاتی گاوکشی می‌کرده‌اند ـ با این حال اشاراتی نیز حاکی

۲۴- در گاثاها یک بار میثر Mithra در یسنا ـ های ۴۶ بند ۵ آمده به معنای پیمان و پیوند و پیوستگی و به همین معنی در وندیداد، فرگرد چهارم بندهای یک تا پانزده و جاهایی دیگر نیز آمده است.

25- Windischmann: über Mithra.S.57.

۲۶- برهان قاطع، جلد چهارم ص ۲۰۶۷ ـ ۲۰۶۵.

است که چنین جشنی در بهار انجام می‌شد و میتراکشنده‌ی گاو، که پیروان آیین برای حفظ خاطره‌اش مراسم گاوکشی را انجام می‌دادند، در زیر سرپوش آداب مرموز دینی، این وجه کنایه را ارائه می‌کردند که باکشته شدن گاو و جریان خونش به روی زمین، رستاخیز طبیعت شروع می‌شود و گیاهان و نباتات رویش می‌یابند.

از سویی دیگر اشاره به وجه کنایت آمیز گاو نیز لازم است، چون در اسطوره‌ی **گِئوشْ اورْوَن** (فرهنگ نام‌های اوستا، جلد دوم) در این باره با تفصیل و شواهدی که ارائه شده، محقَّق است که گاو و نقش گاو، اشاره است به زمستان، در حالی که نقش شیر وجه کنایتی از تابستان است. در نقوشی که از ایام کهن دراین باره به دست مانده و گاه شیری در پیکار برگاو غلبه یافته و گاه گاوی بر شیر، اشاره به سپری شدن زمستان و غلبهٔ تابستان یا فرارسیدن برج اسد (=شیر) است و یا بالعکس[۲۷]. می‌دانیم که میترا خورشید است و گاو زمستان، و در روایات اساطیری درباره‌ی میترا ـ وی بر گاو غلبه کرده و گاو را می‌کشد. البته در تحلیل و تفسیری درباره‌ی جشن مهرگان، بر پایه‌ی چنین توجیهی به اشکال برمی‌خوریم، چون هر گاه میترا (= خورشید) بر گاو (= زمستان) غلبه یافته و گاو را می‌کشد، برای چه این جشن، یعنی مهرگان که با تفسیر فوق بایستی غلبه‌ی زمستان(= گاو) بر تابستان باشد، در آغاز ماه مهر که طلیعه‌ی زمستان است قرار دارد؟ ـ آیا در مفاهیم این جشن با صُوَر مشابهش اغتشاش‌هایی رخ داد؟ ـ در این باره چیزی نمی‌دانیم.

اشاره شد که سال اوستایی از نظرگاه تقسیم فصلی، به دو فصل بزرگ تقسیم می‌شد: تابستان و زمستان. تابستان از آغاز فروردین بود تا پایان شهریور ـ و زمستان از آغاز مهر تا پایان اسفند. این دو فصل را دو جشن بود: جشن نوروز یا جشن بهاره و جشن مهرگان یا جشن آغاز زمستان. چه بساکه ایرانیان خاطراتی در فتح و پیروزی‌های ملی خود را، که در این ایام، یا روزگاری قرین با این ایام اتفاق افتاده بود، برای حفظ بهتر، به این جشن

۲۷- علاوه بر مآخذی برای تصویر ها که در مقاله‌ی **گئوش اورون** به دست داده شده، برای مشاهده‌ی تصویری بسیار پر معنی و دقیق و روشن در این زمینه، که از آثار سومری می‌باشد، و در نقش جام یاگلدانی، شیری را در حال غلبه و از پادر آوردن گاوی نشان می‌دهد، نگاه کنید به:

Samuel Noah Kramer: *L'histoir Commence à Sumer.*

تصویر شمارهٔ ۳۱ رو به روی صفحهٔ ۱۰۷، که نگارنده در شمار تصاویر، آن را منعکس کرده است.

منسوب ساخته باشند.

چنانکه در اشعار **فردوسی** ملاحظه شد، مهرگان را «سر ماه مهر» می‌داند و **بیرونی** نیز همین روایت را نقل کرده و گفته است که جهت جلو رفتن مهرگان، به موجب اهمال در حساب کبیسه‌های سال بوده است. در این باره، توجه به این بیت دیگر فردوسی نیز جالب است هر چند که صریح نیست:

همان اورمزد و همان روز مهر به شوید به آب خرد جان و چهر

اما به هر حال این اشارات درباره‌ی تعیین هنگام برگزاری این جشن، حاکی از آن است که جشن فصلی و جشن آغاز زمستان بوده است، چنانکه نوروز یا جشن بهاره، درست دراولین روز تابستان*، یعنی اول فروردین برگزار می‌شده است.

اما در اینکه آیا مهرگان جشنی مذهبی بوده باشد و آفرینش انسان و یاگسترده شدن زمین در چنین روزی انجام شده باشد، اشاره و یا اشاراتی در باب ثبوت این اسناد در دست نیست. چون گاهنبار یا جشن‌های شش‌گانه‌ی سال که جشن‌های آفرینش مراحل شش‌گانه‌ی خلقت است، هیچ یک با مهرگان، چه روز اول و چه روزهای شانزدهم تا بیست و یکم مهر مطابقت نمی‌کند. جشن‌های شش‌گانه و روزهاشان عبارتند از: گاهنبار اول موسوم به **مَئیذیوئی زَرِمَیَه** Maizyoi Zaremaya روز دی بمهر (۱۵) از ماه اردیبهشت که آسمان آفریده شد ـ گاهنبار دوم **مَئیذیوئی شِمَه** Maizyoi Šema روز دی بمهر (۱۵) از ماه تیر که آب آفریده شد ـ **پَئی تیش هَهْیَه** Paitiš hahya روز انیران (۳۰) از ماه شهریور که زمین آفریده شد. چون هر گاهنباری پنج روز به طول می‌انجامیده، ممکن است که روز سی‌ام شهریور تا چهارم مهر ماه جشن مذکور بوده است، موجب ربط و اسناد آفرینش زمین در جشن مهرگان شده باشد، و در این حال باز هم بایستی به آغاز مهر برای تعیین جشن مهرگان متوجه شویم. **آیاثریمَه** Ayâthrima روز انیران (۳۰) از ماه مهر که گیاه آفریده شد ـ **مَئیذیائیریَه** Maizyâirya روز بهرام (۲۰) از ماه دی که جانوران آفریده شدند ـ **هَمَس پَت مَئیذَیَه** Hamaspathmaidaya روز وَهیشْتْواشْتْ (روز آخر سال[۲۸]) آفرینش انسان.

*- باتوجه به عدم احتساب کبیسه، که فروردین آغاز تیرماه واقع می‌شد (← گاه‌شماری و جشن‌ها).

۲۸- به مقاله‌ی گاهَنْبارْ نگاه کنید، در (فرهنگ نام‌های اوستا، جلد دوم) ذیل همین نام.

آیا میان جشن مهرگان و جشن مغ‌کشان (**ماگوفونیا** Magophonia) که **هرودوت** درباره‌اش سخن گفته رابطه‌یی برقرار است؟ قبلاً اشاره شد که به عقیده‌ی **مارکوارت**، هرودوت دچار اشتباه شده است، چون به جای جشن **بَگیاد** Bagayâda (بَغَیاد) جشن مغوفونیا یا ماگوفونیا را آورده است. بگیاد همان جشن پرستش میتراست اما مغوفونیا یا جشن مغ‌کشان، درواقع جشنی دیگر بوده که با جشن میترا به هیچ وجه شباهتی نداشته است. به موجب روایت هرودوت[۲۹]، چون **داریوش** و همراهان **بردیَه** Bardiya دروغین را که یکی از مغان بود به نام **گئومات** Geumata کشت [کتیبه‌ی بیستون بند ۱۱] همراهانش نیز بسیاری از مغان غاصب و نیرنگ باز راکشتند. آنگاه در خارج جریان کار را برای پارس‌ها حکایت کردند. پس پارس‌ها به جنبش درآمدند و از در کینه‌جویی به مغان حمله کردند. بسیاری‌شان راکشتند و هر آینه روز به شب نمی‌پیوست، همه‌ی مغان کشته شده بودند. این اغتشاش تا پنج روز پس از آن ادامه داشت و روز ششم اوضاع آرام شد. اینک این جشن بزرگ پارس‌هاست و در این ایام همه ساله مراسم با شکوهی برپامی‌کنند و مغان حق ندارند در این ایام میان مردم ظاهر شوند.[۳۰]

آیا دو عید **مَغوُفُونیا** و **بَغَیادَ** یکی است ـ یا دو جشن مختلف هستند که هنگام رویداد قتل گئومات، این جشن، یعنی بغیاد (جشن میترا) نیز با آن مصادف شده است؟ هر گاه به این فرض گردن نهیم، بی‌گمان بایستی به وجه اخیر باور داشته باشیم که مصادف با آن ایام اغتشاش، جشن میترا نیز بوده است و در بندهای پیشین شرح دقیق آن با حساب‌های نجومی گذشت.

اما فرض دوم بسیار بعید است که هر دو جشن را یکی بپنداریم. چون در هیچ دورانی در جشن میترا، مغ‌کشی و یا پنهان شدن آنها رسم نبوده، بلکه این مغان میترا بودند که در چنین ایامی سرپرستی مراسم جشن و اجرای آیین‌ها و شعایر دین را بر عهده داشته‌اند. ونگهی از سویی دیگر، تکیه کردن به این مسأله موجب طرح مسأله‌ای دیگر در باب تاریخ داستانی می‌شود که همان یکی دانستن هخامنشیان و کیانیان است، در حالی

29- Herodote - III/79-80.

۳۰- داستان داریوش بزرگ و گوماتا درکتاب داستان‌های ایران باستان، نگارش احسان یارشاطر به نحو جالبی آمده است. ص ۱۰۳ به بعد.

که دراین جا یکی بودن پیشدادیان و هخامنشیان مطرح می‌شود. چون به شکلی که گذشت، یکی از مهم‌ترین عللی که برای برپاکردن جشن مهرگان اقامه شده، تسلط فریدون است بر ضحاک غاصب. در جشن مغوفونیا نیز داریوش که محقّ سلطنت بود بر ضحاک که سلطنت را غصب کرده بود پیروز می‌شود. پس بر این اساس، داریوش و فریدون یکی هستند و ضحاک همان بردیای دروغین وگئومات مغ می‌باشد.

بخش چهارم

شکل کهن و گاثایی میترا، میترا در دوران هخامنشیان

روایات غربی، زرتشت و آیین میترا

شناخت شکل کهن گاثایی میترا، میترا استحاله‌ی وُهومن است یا سروش؟

I - شکل کهن گاثایی میترا، وُهومَنَه و میترا، سروش و میترا، مهر اوستایی، ایزدکده‌ی میترایی و خدایان همراه، دیوهایی که مهر بر ضد آنان است، روایات مورخان کهن، میترای دوران هخامنشی، سیاحت نامه‌ی مجعولِ فیثاغورس و شرحی درباره‌ی راز و رمزهای میترایی، یک شرح دقیق از آیین میترایی و راز و رمزهای آن، منابع تحقیق و پژوهش در آیین میترایی، **زرتشت و آیین میترا:**

اسطوره‌ی قربانی کردن گاو

II - گِئوش ـ اورْوَن یا روان گاو، راز و رمزهای تمثیلی کشتن گاو، پیشینه‌های قربانیِ گاو در کهن‌ترین روزگار آریائی، یسنای بیست و نهم، یسنای روان گاو، اشاره به آیین قربانی گاو در گاثاها، زرتشت و مخالفت با کاهنان و پیروان میترا، روایات و اساطیر متون پهلوی، دادخواهی روان گاو، پایان جهان و تمثیل آخرین قربانی گاو، گاو هَدَیوش و سورِ آن، گاو سریشوک، گاو مرزیاب، گاو وَهنجَرگا.

مسأله‌ی بسیار مهم و جالب توجهی که **کریستن سن** درباره‌ی **میثرَ** ارائه می‌دهد، موازنه‌یی است میان میثر و **وُهومنه** Vôhumanah نخستین امشاسپند: بنابر اشاره‌ی بند ۱۶ ـ از یسنای چهل و سوم، **آرْمَتی** با **وُهُومَنَهْ** در پاداش دادن مردم از روی اعمال آنان همکاری

نزدیک می‌کند و بنابر کتاب پهلوی داتستان دینیک (فصل ۱٤ بندهای ۲ ـ ۳) وهومنه و میثر هر دو مأمور رسیدگی به اعمال و حساب آدمیان در روز شمارند.

اما راجع به میثرَ در اوستای متداول بسیار سخن رفته است. لقب او ـ **وُئورو ـ گئوُیئُوئی‌تی** Vourugaoyaoiti، یعنی دارنده‌ی چراگاه‌های وسیع، و این عنوان خود دلیلی است بر ارتباط و علاقه‌ی آن ایزد با چهارپایان. تقریباً هر کجا که نام **رامن** Râman، کسی که چراگاه‌های نیک ایجاد می‌کند، در اوستا آمده درست به عنوان یاور و همکار میثر یاد شده است. گاوی که به دست دزدان افتاده و از گله‌ی خود جدا مانده است از میثر یاوری می‌جوید: یشت دهم بند هشتاد و ششم. در گاثاها از فردی اساطیری یاد شده به عنوان «**خالق گاو نر**» در یسنای بیست و نهم که متضمن اشاراتی درباره‌ی نخستین گاو است، روان آن حیوان که از آزار دیوان آزرده شده بود از خدایان داوری خواست «اَرت arta» [=اَشی] خالق گاو و «مزداه» دیری با یکدیگر در بحث بودند بی‌آنکه به نتیجه برسند. آخرالامر روان گاو به مزدا چنین خطاب کرد: «که داری تا ما دو تن را به وساطت وهومنه برای سلامت آدمیان مواظبت کند؟» بعد از آن وهومنه به سخن آمد و گفت این کار به توسط **زرتشت** انجام خواهد شد. **تیل** با استفاده از این قراین چنین نتیجه می‌گیرد که[1] داستان قتل نخستین گاو با «خالق گاو» رابطه‌یی دارد و می‌گوید ایزدی که گاو را پدید آورد و آنکه او را کشت یکی است و این بنا بر آثار مهرپرستان است. یکی از کارهای اساسی میثرَ داوری روان‌هاست بعد از مرگ و این کار به دستیاری **سْرَاُشَه** (سروش) Sraoša و **رشنو**[2] Rašnu ایزد عدل و داد صورت می‌گیرد.

بنابراین مقدمات می‌توان پرسید که: آیا وهومنه درگاثاها نام جدیدی نیست که بدل از میثر خدای همگان و کهن باشد و همین وهومنه نیست که بعدها در اوستای جدید با نام واقعی خود یعنی میثر ظهور کرده و دوشادوش توأم خویش به وجود خود ادامه داده

1- Tiele: *Gesch. d. Religion,II.P.133 Sqq*

به عقیده‌ی **گونترت** Guntert سروش همان میثر است که به نام دیگری خوانده شده

Güntert: Der Arische Weltkönig. II.p.62.

۲- مزداپرستی، ص ۴۸ ـ ۴۷.

است.

پیش از این درباره‌ی هفت امشاسپند و هفت آدیتی هندوان اشاراتی نقل شد. **دارمستتر و الدنبرگ** oldenberg هنگامی که از هفت خدای هند و ایرانی که میترا جزو آنهاست گفت و گو می‌کنند، درباره‌ی میترا نظراتی ارائه کرده‌اند.[۳] الدنبرگ در میان یک دسته از خدایان هند و ایرانی، که **میترا ـ وارونا در** آن نقش جالبی داشتند، گفت این اقتباسی بوده از تمدن بابلی و یا مللی که تمدن بابلی داشتند. پنج خدا را که مورد اقتباس واقع شده بودند، از زمره‌ی خدایان اختری می‌دانست که وارونا Vârunâ (= ماه) و **میترا** Mitra (= خورشید) و پنج سیاره بودند. **پتازونی** Pettazoni نیز در ترویج این عقیده کوششی کرد[۴]، با این حال **تیل و میه**[۵]Meyer این نظر را رد کردند، هر چند که **گیگر** Geiger دگرباره به اثرات بابلی اشاره کرده است[۶] و در واقع این موجب تعجب است که برای **میترا ـ وارونا** اصل و نسبی بابلی شناخته شود. هر چند درداستان خدایان بابلی، **شَمَش** Shamash خدای آفتاب و سین Sin خدای ماه می‌توانند با میترا ـ وارونا وجوه تشابهی داشته باشند ـ اما در اوستا میثر خدای خورشید نیست، بلکه نور و پرتو آن است چنانکه در ادبیات اساطیریِ ودایی نیز میترا خدای خورشید نیست و در مقاله‌ی «هْوَرِخْشَئتَ» در این باره شرحی هست. میترا ـ وارونا به هیچ وجه با **شَمَش و سین** قابل مقایسه نیستند، از نظری دیگر این گونه خدایان فلکی و کوکبی، با تغییرات اندکی در مذاهب ملل موجودند و مااحتیاج نداریم که برای این وجوه تشابه فراوان، جنبه‌های تقلیدی بسازیم[۷].

آنچه را که از صفات، کردار، وظایف، کار و نگاهبانی‌های مهر بایستی بدانیم، در قسمت خلاصه‌ی مهر یشت نقل شده است. چنانکه ملاحظه شد، ایزدانی بسیار گرد مهر را فراگرفته و از یاوران وی می‌باشند. این ایزدان عبارتند از: ایزد وات، ایزد آذر، ایزد

3- Darmesteter: *Ormazd et Ahriman. P. 68*
Oldenberg: *Die Religion des Veda, II.P.181.*

4- Pettazoni. *R: Studi Italiani di Filologia Indo Iranica*. VII. P.3.

5- Meyer: Gesch. d. Alterums.3.P,581.

6- Geiger: *Die Amesha Spentas. P.129.* این رساله را نگارنده در کتاب عصر اوستا ترجمه کرده است

7- Guntert: Der Arische Weltkönig. P. 127
Wundt: Elemente der Völkerpsychologie. 2.P.303.

داموئیشْ اوپَمَنَ، سْرَاُشَ، ایزد نَئیریوُسَنْگَهَ، ایزد وِرَثْ رَغْنَ، ایزدچیسْتا، ایزد هَئُومَ، ایزد خورشید و فرّکیانی. دیوانی که مهر سخت بر علیه‌شان می‌باشد عبارتند از **ویذاتو** (=ویدتو Vidotu قرائت دیگر) که همان **آسْتُو ویذاتو** Astovizatu می‌باشد و **آئِشْمَه** Aešma یا دیو خشم و **بوشیاسْتَه** Bušhyasta و دیوان دیو یعنی اهریمن.

برخلاف آنچه که تصور می‌شود، مهر ایزد خورشید نیست، بلکه ایزد پرتو آفتاب است با اشاره‌ی صریح مهریشت. وی ایزد دوستی و مودت، مهر و مهربانی و پیمان و میثاق است. ایزد جنگ و ایزد پیروزی است. ایزد حامی شهریاری و کشور و خانواده است و وظایف فراوان دیگری نیز دارد که در قسمت مربوطه درباره‌ی آنها گفت و گو شده است. کارش، وظیفه‌ی انسانی و بشری‌اش همگانی است. پیمان و میثاقی که بسته می‌شود چه با مزدیسنان باشد چه با دیویسنان، بایستی اجرا شود. هرگاه یکی از دیویسنان با یکی از مزدیسنان پیمانی به نام مهر می‌بست، اگر این پیمان از سوی آن مزدا پرست شکسته می‌شد، مهر از وی انتقامی هولناک می‌گرفت.

وصف پیکرش، وصف گردونه‌اش، وصف سلاح‌هایش، توصیف ایزدانی که یاورش هستند و گردونه‌اش را می‌کشند و در چپ و راست و پس و پیش وی ره سپرند، توصیف جایگاه آسمانیش، توصیف طلوعش از بلندی کوه هرا ـ سروریش بر ایزدان دیگر و بسیاری از اینگونه مطالب، در اشعار و تمثیلاتی آن چنان بدیع و زیبا و جالب بیان شده‌اند که مهریشت را جزو چند یشت معدود بر تارک اوستا قرار داده است.

روایات مورخان کهن درباره‌ی میترا،

میترا در عصر هخامنشیان

در روایات مورخان کهن درباره‌ی **میثْرَ** مطالبی آمده که این مطالب اغلب با اشارات اوستایی موافق است. در روایات یونانی، مورخان از میثر ـ با شکل یونانی‌اش میترس Mithres یا **میتراس** یاد کرده‌اند[۸]: **کزنفون** Xenophon در کتاب سیروپدی Cyropedie می‌نویسد که پادشاهان هخامنشی به مهر سوگند یاد می‌کردند. **پلوتارک** [پلو تارخوس

۸- مطالبی در این باره که نقل می‌شود، از جلد اول یشت‌ها، مقاله درباره‌ی "مهر درکتب مورخان قدیم" ـ از استاد پورداوود اقتباس شده است. ص ۴۰۲ ـ ۴۰۰.

Plutarchos] نیز بـه نـوبت خـود نـقل مـی‌کند از آنکـه **داریـوش** در یک امـر مـهمی بـه یکـی از خـواجگـان خـود فـرمان مـی‌دهد کـه راست بگـوید و از مـهر بـترسد. از ایـن دو بـرمی‌آید کـه از قـدیم مـهر گـواه راسـتی و دروغ بـوده و دروغگـویان را بـه سـزا می‌رسانید.

در واقع ایزد سرپرست **وَرْ** یا سوگند ایزدی (وَرَنْگه Varangh) بوده که به موجب رشن یشت، ایزد **رشن** نیز که از ایزدان همراه میتراست در کار نظارت بر پیمان و سوگند با وی همکاری داشته است.*

کوریتوس Curitus می‌نویسد که داریوش در جنگ به ضد اسکندر درنزدیک اَرْبِلا Arbela از مهر استغاثه نمود که به لشکرش نصرت دهد. این خبر نیز موافق است با آنچه در اوستا آمده که مهر فرشته‌ای است که به ویژه در میدان‌های جنگ از او یاری خواسته می‌شود. **استرابون** Strabon می‌گوید که ایرانیان خورشید را به اسم **میترس** می‌ستایند. از این خبر می‌توان دانست که در یک قرن پیش از مسیح، مهر با خورشید مشتبه شده و این دو را یکی می‌پنداشته‌اند. موثق‌ترین خبری که به ما رسیده همان خـبر **پـلوتارک** مـی‌باشد کـه می‌نویسد **زرتشت** تعلیم داد که **هرمزس** Hormozes [هرمزد] درعالم معنوی شبیه است بـه نور و فروغ و **ارمینیوس** Armeinios (اهریمن) شبیه است بـه ظـلمت و در مـیان ایـن دو میترس (مهر) قرار داده شده، از این جهت ایرانیان او را واسطه و میانجی می‌دانند. ایـن خبر پلوتارک اشاره است به معنی اصلی کلمه‌ی میثر که ذکرش گذشت و باید نیز متذکر شویم که عقیده‌ی ایرانیان در واسطه بودن مهر بسیار قدیم‌تر از عهد پلوتارک است که در قرن اول میلادی می‌زیست، زیراکه آنچه او راجع به مذهب ایران می‌نویسد چنانکه خود ذکر می‌کند ازکتاب فیلیپینا Philippina که امروز در دست نیست، برداشته شده و مؤلف آن کتاب **تئوپومپوس** Theopompos در قرن چهارم پیش از مسیح، معاصر فیلیپ پدر اسکندر بوده است.

نگارنده درکتابی دیگر، به تفصیل از علل تقویت مهر پرستی در زمان هخامنشیان

*- برای آگاهی بیشتر، به نوشتاری زیر عنوان وَر، فرهنگ نام‌های اوستا، جلد سوم، ص ۱۳۵۰ بـه بـعد ـ و نوشتاری دیگر در ماهنامه‌ی چیستا، شماره‌ی ۵ دی ماه ۱۳۶۰، نگاه کنید.

پژوهشی ارائه کرده است[۹]. اردشیر دوم و اردشیر سوم، چندین بار از مهر در کتیبه‌های خود یاد کرده‌اند. اردشیر دوم ۴۰۵ ـ ۳۵۹ و اردشیر سوم «۳۵۹ ـ ۳۳۸» پیش از میلاد.[۱۰]
اینک مطالب کوتاهی از کتاب مذکور نقل می‌شود: با آنکه زرتشت پرستش خدایان «دیوان» دیگر را نهی کرده بود، با این همه مهر بعضی‌شان دردل مردم سخت پایدار مانده بود، از آن جمله بود **میثر و آناهیتا**. **مهر**، ایزد روشنایی و راستی و داد، جنبه‌یی کاملاً اخلاقی داشت و چنانکه به اختصار در صفحات گذشته توضیح داده شد قبل از زرتشت دارای مقام واهمیتی والا بود. اما یکی از اصول اصلاحی زرتشت پالودن پیکر بغان پرستی بود و چون مهر از جمع بغان دارای اهمیتی بسیار بود، او را از مقامش فرو افکند و گفت اهورامزدا بزرگ‌ترین خداوند است. در این اصلاح حتا مهر در زمره‌ی امشاسپندان نیز قرار نگرفت [رجوع کنید به بندگذشته و اینکه وُهومَنَه همان میثرَ می‌باشد] و چنین به نظر می‌رسد که زرتشت بر آن بود. تا توجه خلق را کاملاً از جنبه‌ی خدایان آسمان و نگاره‌های آسمانی بازدارد. برای نزدیکی به وحدت، برافکندن مظاهر کثرت لازم می‌نمود و به همین جهت در اصلاح زرتشت، مجمع خدایان در هم ریخته شد و اهورامزدا خالق مهر و ماه و ستارگان و زمین و آسمان و ... معرفی می‌شد، هر چند با ابداع امشاسپندان و ورود بعدی خدایان پیشین در دین زرتشت این کثرت بیشتر شد.

هرگاه توجهی به اجتماع و اخلاق عصر هخامنشی بیفکنیم متوجه خواهیم شد که به چه جهت مهر دگرباره تجدید حیات کرد. مهر مظهر پیمان، دوستی و مودت، شجاعت و قهرمانی، راستی و راستواری، توانایی و پهلوانی بود ـ و شاهنشاهی هخامنشی و مردم آن زمان به چنین خدا یا ایزد نگهبانی نیاز داشتند، ایزدی که دسته‌های به هم آمده وانبوه سپاهیان راکه در اکثریتی قابل توجه بودند حفظ کند ـ چنانکه در اروپا نیز مهرپرستی به وسیله‌ی سپاهیان رومی که در آسیای صغیر بودند رواج یافت. به هر حال این آغازی بود برای کارهای بعدی و دیگرگونی‌هایی که در آیین زرتشتی می‌بایستی حاصل شد... در روایات و ادبیات آنقدر پاکی و صفات خوب و نیک را تحت سرپرستی مهر قرار داده‌اند که علت گرایش تمام طبقات مردم را بدان توجیه کرده است و شرح می‌دهد که چگونه

۹- دین قدیم ایران، جلد اول ص ۲۰۶ ـ ۲۰۱.
۱۰- به همان کتاب نگاه کنید ص ۱۷۸ ـ ۱۷۵.

آیینی جهانگیر شد و سرانجام به صورتی ظاهری فراموش شد، درحالی که تمامی مواد و عناصرش را به ادیان و مذاهب دیگر وام داد. از دین زرتشتی گرفته تا تصوف اسلامی ایرانی. هر چه که از مذاهب و ادیان درمیان این دو قطب گذشته و جدید پدید آمده‌اند، از مهرگرایی عناصری به وام گرفته‌اند که در صورت تحقیق روشن می‌شوند.

چنانکه اشاره شد، دو پادشاه هخامنشی، مستقیماً و آشکارا، از **اناهیتا** و **میثر**، در کنار **اهورامزدا** یاد کرده‌اند. اردشیر دوم در کتیبه‌یی می‌گوید به یاری اهورامزدا و اناهیتا و میترا، این کاخ را که پیش از من ویران شده بود ساختم. در جایی دیگر نیز همین مضمون را تکرار کرده. در کتیبه‌یی از اردشیر سوم، آمده: اهورامزدا و میترا و اناهیتا، مرا، و این کشور را، و آنچه که کرده‌ام نگاه دارند.[۱۱]

پیش از این که به اشاراتی دربارهٔ قراین گاثایی درباره‌ی میترا پرداخته شود، به کهن‌ترین یادکردهایی درباره‌ی **میتراس** Mitras با اشاره‌ی گذرا انجام می‌گردد. چنان‌که به تکرار در پژوهش اشاره شده،نگارنده بر آن است که شاخصه‌های بنیادیِ آیین میتراییِ کهن روزگار هند و ایرانی، در آیین‌های میتراس دوره‌ی هلنیستی در گستره‌ی مستملکات یونان و روم و خود امپراتوری روم رواج داشت و تنها نام میترا نبود که نفوذ یافته و آیین‌های آن یا از آسیای صغیر و یا روم و یونان باشد. این با تحلیل دقیق **میترایشت** روشن می‌شود و شکل‌های دورتر آن در **ریگ ودا** قابل تشخیص است. فقط این نام‌های خدایان انجمن میترایی است که در سرزمین‌های گوناگونی که دارای فرهنگ و اساطیری پربارتر و غنی‌تر بودند، معادل‌ها و برابرهایی یافت و بی‌گمان درهر جا نیز در قالب فرهنگی ـ دینی و اساطیریِ همان مردم شکل یافت بدون آنکه شاخصه‌ها و اصول و محتوا و مراسم اصلی تغییر یابد. از سویی دیگر این نکته‌ی اساسی قابل یادآوری است که میترا از بزرگ‌ترین خدایان مورد پرستش شرق وسیع ایران بود و در همان گستره، زرتشت نتوانست با همه‌ی مبارزه‌ای که کرد، به آن جریان نیرومند فایق آید ـ اما پس از وی، پیروانش با سازش، وی را به عنوان بزرگ‌ترین خدایان یا ایزدان پذیرفتند که در

۱۱- نگاه کنید به تمدن هخامنشی، جلد اول ۲۲۱ ـ ۲۱۸ و به کتاب ویسباخ:
Weissbach: Die Keilinschriften der Achämeniden

بخشی دیگر به طور مشروح درباره‌اش مطالبی هست.[۱۲]

اما از دیگر سو، **کومُن** **معتقد** است که مبنای پرستش **میتراس**، همان آیین ایرانی و پرستش **میترا** می‌باشد. ولی اشتباهی که مرتکب شده، آن است که بنیاد **مَزدیسنا** Mazdayasna را شکل اصیل آیین میترایی دانسته.[۱۳] اشارات نویسندگان قدیم که برای نخستین بار از **میتراس** در یونان و روم یادکرده‌اند در تأیید همین نظر است.

یک سراینده‌ی لاتینی، حدود سال هشتادم میلادی، به نام **ستاتیوس** Statius در آثارش آورده: میتراس، کسی است که نیرومندترین شاخ‌هایِ ژرفای غارهای پارسی را درهم می‌شکند[۱۴]. **پلوتارک** نیز اندکی بعد، حدود سال سدم میلادی، برای چنین آیین‌های شایع، خاستگاه آناتولی را یاد می‌کند که در آن سرزمین‌ها مردم پیرو آیین‌هایی سرّی بودند و به انجام مراسم رازآمیز و پنهانی می‌پرداختند که از آن شمار، مراسم پنهانیِ آیین میتراس است که هنوز شایع است. هر چند نقل پلوتارک به احتمال برداشتی است از آثار قدیم‌تری از **پوسیدُنیوس** Posidonius که میان سال‌های ۵۰ تا ۱۳۵ به احتمال می‌زیسته است[15]. یادکرد از خاستگاه آیین میترایی در گستره‌ی آسیای صغیر، با روایاتی دیگر هماهنگ است که درهمان دوران و پس از آن در زمانی که فرهنگ هلنی در شرق آسیای صغیر نفوذی فراوان داشت، مغان ایرانی و دین زرتشتی در کیلیکیه، حتا در اواخر

12- Beck: *Planetary gods*.P,88.

۱۳- نگاه کنید به ترجمه‌ی کتاب **کومُن** از نگارنده با عنوان راز و رمزهای آیین میترایی. این که برخی از پژوهندگان متأخر فرنگی، نظر کومُن را مردود دانسته و به کلی به زعم و گمان خود بر آن خط بطلان کشیده‌اند چنین نیست. بسا از پژوهشگران نیز برآنند که بنیادهای اساسیِ آیین میترایی از ایران و آیین مهر ایرانی است که هنوز با همان مشخصات در حکمت و عرفان ایرانی، به ویژه عرفان دوران اسلامیِ ایران به وسیله‌ی پل ارتباطی حکمت و اشراق پایدار می‌باشد. جهت آگاهی نگاه کنید به کتاب حکمت خسروانی ازنگارنده.

14- M.J. Vermaseren: *Mithras the Sacred god*, p.29.

ورمازرن ترجمه‌ی چنین آثاری را در کتابش به نام میتراس خدای مقدس یادکرده است.

۱۵- نگاه کنید به: تاریخ مطالعات دین‌های ایرانی، از نگارنده ـ بخش ترجمه و نقد روایات پلوتارک و مآخذ وی.

Ernest Will: *Origine et nature du Mithriacisme*, PP.527-8.

دربخش تحلیل آثار پلوتارک، نیز نگاه کنید به:

E.D. Francis, "*Plutarch's Mithraic' Mithraic Studies*, I,PP.207-210.

سده‌ی پنجم میلادی هنوز پیروان بسیاری داشته و در کنار آیین‌های یونانی با اقبال قابل توجهی رو به رو بوده است[۱۶].

بر اساس نظر پلوتارک و نظرهای فراوانی که درباره‌ی خاستگاه آیین میترایی ابراز شده، اما پذیرفتنی‌تر از همه همان نظر **نیبرگ** و متقدمان او و شاگردانش بود که آیین میترایی، قدیم‌ترین صورت آیین ایرانی - پیش از زرتشت است، همانی که **کومُن** پیش از آن ابراز کرده بود و نگارنده در بخشی مستقل درباره‌ی آن پژوهشی ارائه کرده است.

یادکردی دیگر، نه با وضوح و قانع کننده، از میترا - در یک کتیبه به روی سنگ است. در مواضع گوناگونی که از ویژگی‌های میترا پژوهش‌هایی ارائه شده، وظایف و نقش‌ها و سرپرستیِ اموری گوناگون و تنوع کارهایش درواقع حیطه‌ی گسترده‌ای دارد. یکی از این ویژگی‌ها، شخصیت این ایزد است به عنوان خداوند نگاهبان و سرپرست عهد و پیمان، چه عهود و میثاق‌هایی که میان افراد یک خانواده تا یک کشور است، و چه عهودی که میان تیره‌ها و اقوام و کشورها استوار می‌شد که به نام او سوگند یاد می‌کردند و اگر این سوگند از طرفی شکسته می‌شد، میترا در هر مرتبه و مقام و فرصتی که بود، پیمان‌شکن را مجازات می‌کرد. به همین جهت است که هنگام رسیدگی به دعاوی و بستن و عقد پیمان‌ها، با مراسمی وی را فرا می‌خواندند تا ناظر باشد.

کتیبه‌ی یاد شده به سه زبان در اواخر دوره‌ی هخامنشی در کزانتوس واقع درشرق آسیای صغیر در کیلیکیه تدوین شده و در پای این عهدنامه نام خدایانی یاد و نقر شده که در اجرای آن عهدنامه فراخوان بودند. این خدایان عبارتند از لِتُو Leto و دو فرزندش، یعنی **آپولو و آرتِمیس**، **- نمف‌ها، و نیمْفْس** Nymphs. برابر این نام‌ها در ترجمه‌ی آرامی کتیبه نیز چنین است: **لاتو** Latu، **آرتمیس، خْشَـثْرُپَتی** Xšathropati - اَهْوْ رانیش Ahwrânyš. این آخری به احتمال زیاد همان اَورانی / اَهورانیش Ahurâniš اوستایی است، نامی برای آب‌ها و به معنای زنان \اهورا\، یا **آپام نَپات** Apânm-napât .

۱۶- عدم دقت درمراسم و بنیادهای میترایی - در مقطعِ میترایشت و پیش از آن و پس از آن تا سده‌های دهم و یازدهم هجری - سبب پیدایش نظرهایی شگفت شد، از جمله **ویکاندر** که خاستگاه اصلی را در بالکان می‌داند:

Wikander.s: Etudes sur Les mystéres de Mithras,PP.41-46.

در تحقیق به احتمال خْشَثْرُپَتی، به عنوان لقب **میترا** و برادر اهورا باشد که در آیین میتراس، برابر سازی او با آپولو شناخته بوده است. خْشَثْرُپَتی (= خْشَثْرَپان) به معنی شهربان و فرمانروای شهر و لقبی برای میترا بوده است که در این گونه مجالس و عهدنامه‌ها به عنوان جانشین اسم جهت میترا کاربرد داشته است. در تاریخ دین‌های هند و ایرانی چنین رسمی ـ معمول بوده و سوابقی داشته. عنوان شهربان یا فرمانروای شهر یا مملکت نه با صراحت ـ امادر مفهوم برای میترا به تکرار آمده است. در امکنه‌ی مقدسه‌ی ویژی **آناهیتا** نیز رسم بود که از وی، به جای اسم خاص، از لقب شهربانو و یا ملکه و فرمانروای شهر یاد شده است.[۱۷]

گزارش فیثاغورس درباره‌ی مراسم آیینی میترایی

پیش از آنکه به مبحث میترائیسم پرداخته شده، و آیین میترا را در بیش از نیمی در جهان کهن به شرح بازگوییم، ابتدا لازم است تا فشرده‌یی از کتاب مجعول سیاحت‌نامه‌ی فیثاغورس درباره‌ی آیین میترا نقل گردد. تحلیلی از این کتاب را از تحقیقات **ویندیشمن** و **گیگر**، در کتاب عصر اوستا نگارنده نقل کرده و در مقاله‌ی زرتشت نیز بدان اشاراتی شده. در این کتاب **فیثاغورس** با راهنمایی **زابراتاس** Zabratas به معبد زیرزمینی میترا می‌رود. به مجعول بودن این کتاب، و آنکه با اشارات متن که مربوط به حوادث سه تا چهار قرن پس از فیثاغورس می‌شود، کاری نیست، چون نگارنده در یکی از پژوهش‌ها تحت عنوان رساله اندر باب تحقیق وندیداد سخن گفته است. اما از نظرگاه مطالبی درباره‌ی آیین میترا، برای تحقیق و مقایسه، این فصل از کتاب سیاحت نامه جالب توجه است[۱۸]. اینک متن فصل مذکور نقل می‌شود:

17- R. Metzger: *La stele trilingue... au Letoon de Xanthos:Le texte grec. Corpus Inscriptionum et Monumentorum Religionis*, 1974,91.

نیز همان، سال ۱۹۶۷ میان صفحات. ۶۶۰ـ۶۴۸.

۱۸- سیاحت نامه‌ی فیثاغورس در ایران ـ ترجمه‌ی یوسف اعتصامی، ص ۷۶ـ ۶۶.

شرح راز و رمزها و مراسم آیین میترایی

«بیرون شهر درمدخل غاری تاریک حاضر شدم، از غرابت تعیین این محل برای برپا داشتن جشن درخشنده‌ترین ستارگان [=خورشید، میترا] متعجب بودم. با تنی چند از تماشاچیان به درون رفتم، آنقدر اعمال و شعایر و مراتب ستایش از پیش چشمم گذشت که حافظه‌ی درستکار من توانایی بیان آن ندارد. واقفان اسرار را دیدم پیرامون چشمه‌ی آب روان بدن را می‌شستند و پاکیزگی روان و خرد را از یزدان درخواست می‌کردند [مقایسه با یشت ۱۰ بند ۱۲۲] زرتشت وظایف پیشوای مذهب را به جا می‌آورد[۱۹]، و علامتی زوال ناپذیر بر سینه‌ی حضار می‌گذاشت [مُهرِ مهر]. از حصول این مرتبت غروری

۱۹- کسی که در ترجمه‌ی فارسی زرتشت آمده و برخی مورخان قدیم نیز او را **زرتشت** معرفی کرده‌اند، **زابرتاس** نام دارد. دراین جا بایستی به این نکته‌ی حایز اهمیت اشاره شود، **ابولوس** Eubulus روایت کرده که آورنده‌ی آیین میترایی زرتشت بود و بدون شک نظرش زرتشتی جز زرتشت معروف است. بایستی وجه امتیازی میان زرتشت **فیثاغورس** و زرتشت مورد ادعای اُبولوس قایل شویم. [← ترجمه‌ی اوستا، مقدمه ـ چاپ ۱۳۷۹ از نگارنده] وی می‌گوید روایات درباره‌ی مهر، آن است که درکوه و مغاره‌یی مأوا داشته که از کنار آن چشمه‌ی آب روانی می‌گذشته و پوشیده از گل و گیاه بوده است. از نظر مهری دینان این غار کنایه از جهان مادی است و در آن انواع جانوران و پرندگان، درکنار تندیس مهر، دارای نقوشی هستند چون: مار، عقرب، کلاغ، شیر، سگ و جانورانی دیگر که در آیین اسرارآمیز میترایی وجوهی کنایه آمیز هستند.

چنانکه اشاره شد، جهت آگاهی درباره‌ی زابراتاس نگاه کنید به کتاب عصر اوستا ترجمه‌ی نگارنده که مجموعه‌ی شروح مورخان یونانی را در بردارد و هم چنین شخصیت‌هایی دیگر که در جهان باستان با زرتشت یکی دانسته شده‌اند، چون **اُستانس** ostanes. فرانتس کومُن و جوزف بیدز درکتاب شایان توجه مغان یونانی مآب، به ویژه جلد اول در این باره شروحی نقل کرده و در جلد دوم، متون یونانی و ترجمه‌شان را آورده‌اند. کتاب یاد شده، جلد نخست آن که به وسیله‌ی نگارنده ترجمه شده، امیدوارم که به چاپ رسیده و مورد استفاده واقع شود:

Franz cumont et joseph Bidez: *les Meges Helénisés*, Tom,I-II. Paris 1973.

در مورد **اُستانِس**، جلد اول ـ صص ۱۶۷.

در این اشخاص به وجود آمد. هر یک نانی خوردند و ظرفی آب آشامیدند، این نشانه‌ی بعثت یا رمز مرور به حیات جدید بود، چونانکه خورشید درِ سال نو را به جهانیان و جهان می‌گشود. همین را در سرود یزدانی و دعاهای خود گفته و می‌خواندند.[۲۰]

یک نفر روحانی زیردست که او را **کلاغ مقدس** می‌نامیدند تاجی آویخته به نوک تیغ به آنان تقدیم کرد، نپذیرفتند و به لحن خاص گفتند مهر تاج من است. در عمق دخمه‌ی مرموز به تشخیص نماینده‌ی مهر موفق شدم، این مجسمه نبود، جوانی بود دلیر و زیبا بر گاو نشسته و شمشیر **آریس** Ariéce به دست گرفته، اشارتی مخصوص به آفرینش. شاه را به صورت شیری دیدم [به بندهای بعد، عنوان درجات و مقامات روحانی نگاه کنید] که زنبوری در دهان داشت. گروه درباریان در صُوَر عقاب و شاهین و سگ و کرکس از عقب وی حرکت می‌کردند.[۲۱] محبوبه‌های شاه [= داریوش بزرگ] وارد شدند، همه صورتک کفتار بر چهره نهاده و به همین اسم موسوم بودند. جملگی از تنگنای امتحان گذشتند. راه تاریک و پرپیچ و خم را به اکراه پیمودند. بر پاره‌های برف و یخ ساختگی پای برهنه راه رفتند. بر دوش عریان‌شان پانزده چوب زده شد که نامش تازیانه‌ی میترا یا آفتاب بود [مقایسه کنید با بند ۱۲۲ از یشت ۱۰ ـ و تازیانه نواختن بر پشت مهری دینان در مراسم مذهبی].

به مساعدت جامه‌ی پشمین خویش[۲۲] که مانندهٔ جامه‌ی حاضران بود توانستم به

۲۰- همه‌ی اشارات و شروح، به طور دقیق مشخصه‌ها و مراسم و رمزهای میترایی است. تغسیل و شست و شو. مهرابه یا پرستشگاه میترایی که زیرزمین و کنار چشمه‌ی آب بنا می‌شد. داغ زدن بر سینه یا بازوی آنان که مراتب سلوک، از وادی یا مرحله‌ی چهارم می‌گذشتند و نشانه‌ی صلیب یا چرخ خورشید را بدانان داغ می‌زدند و به این نشان مباهات می‌کردند و آن‌گاه درشمار برادران به طور رسمی پذیرفته می‌شدند، و همسرایی سرود مقدس که این گونه مطالب، به ویژه زاده شدن از خورشید یا بنده‌ی میترا و فرزند او شدن را بیان می‌کرد. هم چنین نکاتی که در زیر با شرح نقل شده ـ همه و همه نشانه‌های آیین میترایی است.

۲۱- اشاره است به مراحل هفت گانه‌ی سلوک و به شکل نماد ـ هر مرحله منسوب به جانوری سیّاره‌ای بود و در هنگام اجرای مراسم ویژه و جشن‌ها، کسانی که به هر مرحله ارتقاء یافته بودند، از پوشش و صورتک همان جانور استفاده می‌کردند.

۲۲- شایان توجه است که اصطلاح‌هایی برای صوفیان و عرفا را در دوران ایران اسلامی به یادآوریم که از پیرمغان و بندگیِ او که از ویژگی‌های آیین مهر است یادکرده‌اند. اصطلاح "پشمینه پوش" که لباس اینان است، با این یادکرد جلب توجه می‌کند.

پیکر مقدس میترا نزدیک شوم، به اندازه‌ای که چگونگی آن را دریابم. خدای جوان که نامش یگانه‌ی جاوید است می‌کوشد تاگاو نر زورمندی را مقهور سازد و بکشد. تاج ایرانی شبیه افسر شاهان بر سر، نیم تنه‌ی کوتاه و زیر آن جامه‌ی فراخ ایرانی در تن و به ساز جنگ ایرانی مسلح. گمانم آنکه بالاپوشی بر دوش وی مشاهده کردم. دو پیکر همراه او اگر چه همان جامه را داشتند. اما از قسمت رویین محروم بودند. یکی از این دو یاوران مشعل افراشته و دومی مشعل واژگون به دست گرفته بود.[۲۳] [=کنایه از طلوع و غروب آفتاب] جنسیت آنها معلوم نبود، گفتند اشارتی است به توالد و تناسل. از گلوی گاو مجروح چند قطره خون جاری‌ست. حروف اطراف آن را برای من چنین معنی کردند: ژاله‌ی آسمان [= باران، چون با کشتن گاو مقدس، خونش بر زمین جاری شده و گیاهان می‌رویند]. در متن این لوحه اشکال خُرد حیوانات زنده که درتقویم ایران آفتاب و ماه و سیارات و صور نجومیه را معرفی می‌کنند مشهود می‌گشت [از خون گاو مذبوح، جانوران نیز پیدا شدند]. نیکوتر و جاذب‌تر از همه، رسوم و قواعد سوگندی است که هر مرد و زن از آگاهان و خواص به تناوب یاد می‌کنند و مهر را مخاطب خویش قرار داده چنین می‌گویند: «بر افزایش شماره‌ی آفریدگان خردمند که زمین را معمور و مسکون می‌دارند سوگند یاد می‌کنم بر کشتن هر حیوان زیانکار [این اصلی اوستایی است در آیین زرتشتی کشتن جانوران موذی که در اوستا اهریمنی و کشتنی هستند، اما در آیین میترا بالعکس، چون مار و کژدم]، سوگند یاد می‌کنم بر شیار کردن و زراعت یک زمین و کاشتن یک درخت میوه [این نیز فریضه‌ای است در آیین زرتشتی نه آیین میترا. نگاه کنید به وندیداد، جلد اول ـ فرگرد سوم آیه‌های ٦ ـ ۳]، سوگند یاد می‌کنم بر جاری کردن آب خنک در خاک خشک و عمارت یک راه. سوگند یاد می‌کنم. راضیم پس از مرگ از جایگاه نیک بختان رانده شوم اگر در اثنای زندگانی این فرایض مقدسه را انجام ندهم».

دانستم که زرتشت از روی مجاملت و موافقت با میل شاه واتباع وی آزمایش‌های حقیقی بزرگ را در حق آنان روا نداشته. درباریان و زنان نازپرورده را چهل روز

۲۳- برای آگاهی از دو ایزد مشعل دار، یا کوتس و کوتوپاتس درآیین راز و رمزی میترایی ـ علاوه بر شروحی که در بخش‌های بعدی هست، نگاه کنید به کتاب: طلوع و غروب زرتشتی‌گری، اثر زینر، ص ۲۰۲ به بعد.

[چلّه‌نشینی و پرهیزهای چهل روزه] از طعام‌های لذید بازداشتن، مدت دو روز تازیانه زدن [مهریشت، بند ۱۲۲]، بیست روز روی توده‌های برف راه رفتن، ناگهان میان چند کانون اخگر سوزان قرارگرفتن کاری بس دشوار بود[۲۴] [درباره‌ی آزمایش‌های دشواری که میان طالبان وصول آیین میترا معمول بود، در بندهای بعدی سخن خواهیم گفت].

از خواص هیچ کس به درجات هفت‌گانه‌ی سیارات ارتقاء نیافت و به آخرین مرتبه‌ی کمال نرسید. برای اختتام مراسم موافقت کردند شاه و مقربان حضرت پس از آگاهان اندکی باده‌ی ممزوج در قدح زرین بیضی [قدح، جام، پیاله] شکل بیاشامند. مرا اجازت دادند نزدیک رفته این ساغر ظریف را تماشا کنم. میان نقوش مختلفه برزیگری نیمه عریان و به عبارت نیکوتر خدایی چون **پریاپ** Priape مشاهده کردم که مانند مردی نیرومند و قوی بنیه در مزرعه بذرافشانی می‌کرد.[۲۵]

با نظام و تربیتی که در خور احترام و احتشام امر مذهب است از دخمه خارج شدند. مردم پاره‌ای آبگینه به دست در بیرون منتظر بودند. جوانی زیبا چهر سوار اسبی سپید، بادزن پر در دست راه را باز کرد. جمعیت به دنبال رفتند و خرده‌ی آبگینه بر او انداختند، رسم دیرین که معنای آن جز بر عارفان رموز و حقایق بر دیگران پوشیده است. در موسمی بودیم که سورت زمستان به پایان رسیده بود، اما در چند ناحیه سپاه دی بر مقدم زیباترین فصول حمله می‌کرد... [تعیین چنین هنگامی، یعنی پایان زمستان برای این مراسم، وجهی معمول است، چون سخن از جشن مهرگان نیست، سخن از مراسم عبادت و آداب دینی میترا می‌باشد].

ایرانیان در نیایش و مناجات به میترای سه گانه [تثلیث میترایی] توجه داشتند.

۲۴- نکته‌ی جالب در این گزارش، شرکت زنان است در مجامع سرّیِ میترایی. چون آن چه که تاکنون تحقیق شده، زنان را در مجامع میترایی راهی نبوده است.

۲۵- پریاپ Priape دراساطیر قدیم یونان، پسر **باک خوس** Bacchos (باکوس) رب النوع شراب و زهره الاهه‌ی جمال که خود نیز رب النوع باغ و بوستان بوده. او را عموماً به صورت یکی از خدایان رم با شاخ بز نر و گوش بز ماده نشان می‌دادند و تاجی از برگ بر سر داشت. اقتدار حاصل خیز کردن مزارع و باغ‌ها و رویانیدن چمنزارها خاص او بود. در عید پریاپ دختران شیر و شراب و جو بو داده به معبد وی می‌بردند. در بهار صورتش را با گل سرخ، در زمستان با خوشه‌ی گندم، در پاییز با شاخه‌ی تاک برگدار و در زمستان با اوراق زیتون می‌آراستند.

بدین‌گونه گاه روشنایی و حرارت و زمان راکه از مواهب آفتاب است اراده می‌کنند و گاه دانش و توانایی و نیکوکاری راکه از خصایص ارجمند طبیعت است می‌ستایند. رقص‌هایی که حاکی از حرکات سالانه و روزانه‌ی آفتاب بود جشن مقدس را به انتها رسانید، اما نه چنانکه در هلیوپولیس [Héliopolisشهر آفتاب، شهر قدیم مصر در یازده کیلومتری قاهره] دیده بودم، در ساحل نیل ساعات و فصول را مجسم کرده بودند.

[در آغاز فصل فوق، هنگامی که **زابراتاس**، فیثاغورس را برای جشن میترا دعوت می‌کند، سخنانی می‌گوید که جالب است]: **فیثاغورس** گوش کن، اگر چه مرا بعضی سخنان از موافقت باز می‌دارد، اما از دعوت تو به جشنی شگرف دریغ نمی‌کنم. اگر اقوام بیگانه در حین مقایسه‌ی این جشن با جشن‌های خویش بخواهند کیفیت آن را به صورت دیگر در آورند توگواه ما خواهی بود. تا سه روز برای دیدن آیین مقدس میترا مهیا باش. این جشن تو را خرسند خواهد داشت. من در آن جا رجعت آینده یا اقتران آفتاب را و ارتفاع یا عبور آن را از برج حَمَل به برج ثور که نشان تازگی طبیعت است تقدیس می‌کنم. دخمه‌ی میترا نماینده‌ی گیتی است. اشیایی که آن جا در فواصل ثابته از یکدیگر نهاده شده، رموز اقالیم و عناصر را به تو عرضه می‌دارند...

این فصلی بود از کتابی مجعول به نام سفرنامه‌ی فیثاغورس. اما آنچه که مهم است درباره‌ی آیین میترا، برای ما حاوی آگاهی‌هایی است، آگاهی‌هایی که در مباحث بعدی، کم و بیش بدان برخواهیم خورد. اصلاحی که **زرتشت** در آیین روا داشت، **میترا** را از مقام بلندش در ردیف یکی از ایزدان کوچک پایین آورد. اما درزمان هخامنشیان دوباره توجه و انظار به سوی این خدای پیشین جلب شد. پس از **داریوش**، در آسیای صغیر، شهرت این خدا میان مغان بسیار بود. مغان در نواحی این منطقه مراسم پرستش آیین مهری را، با تمام دقایقش به جا می‌آوردند و به همین جهت اغلب مورخان یونانی، چون ازاین منطقه دیدار می‌کردند و سخن می‌گفتند، آیین میترا را نادانسته به جای دین زرتشت معرفی می‌کردند، گواینکه آیین میترا سخت با آیین زرتشتی درآمیخته بود. از همین آسیای صغیر بود که آیین میترا به وسیله‌ی سربازان رومی، به ایتالیا رفت و از ایتالیا در تمام خطه‌ی مغرب زمین پراکنده شد و این حادثه در سده‌ی یکم پیش از میلاد در صورت قطعی‌اش انجام گرفت. اما این میترایی که از آسیای صغیر به روم و جهان غرب

راهی شد، آن میترایی که در آیین مزدایی و در اوستاست نبود. لیکن در صورت دقت، بسیاری از اجزای متشکله‌ی این آیین در همین دوران، پایه‌هایی ایرانی دارد که یا آن اصول ایرانی، در فرهنگ دینی ایران مهجور بوده و یا چنان دستخوش تغییر شکل شده که بنیاد ایرانیش فراموش شده است.

منابع تحقیق و پژوهش در آیین میترایی

نخست بایستی به چگونگی منابع مطالعه‌مان درباره‌ی آیین میترا، معرفتی داشته باشیم. این معرفت و شناخت از چند راه حاصل می‌شود. نخست شناخت میترا در دوران هند و ایرانی و هم چنین هند و اروپایی. دوم مطالعاتی در وداها، به ویژه ریگ ودا۱ـ و سایر متون کهن سانسکریت. سوم مطالعاتی درباره‌ی مهریشت و به طور کلی مهر اوستایی. چهارم مطالعاتی اندر باب منابع پهلوی. پنجم گردآوری و شناخت روایاتی که به وسیله‌ی مورخان قدیم، از سده‌ی سوم پیش از میلاد، تا سده‌ی پنجم میلادی برایمان باقی مانده است. ششم توجه و شناخت نسبت به مهرابه‌هایی که در اروپا به ویژه و برخی نقاط دیگر جهان پیدا شده. کتیبه‌ها و نوشته‌های یافت شده در این مهرابه‌ها، بسیار اندک است و از همین اندک نیز درباره‌ی آیین میترا، فهم قابل توجهی حاصل نمی‌شود، بلکه تنها از روی نقاشی‌های دیواری، تندیس‌ها و نقش برجسته‌های این مهرابه‌ها درباره‌ی آیین میترا اطلاعاتی حاصل می‌شود. هفتم توجهی تازه با دیدی متفاوت از گذشته، درباره‌ی آثار باستانی ایران و برخی از آتشکده‌ها و برجسته کاری‌های روی سنگ و کتیبه‌ها. هشتم مطالعاتی درباره‌ی ادبیات و عرفان و تصوف اسلامی / ایرانی. نهم شناخت برخی از اجزای اساطیری یونانی، رومی، مصری و سوریایی. دهم مطالعاتی درباره‌ی برخی از فِرَق مذهبی، چون: آیین زَرْوانی، دَهْریّه، و به ویژه آیین صُبّی‌ها / مَندایی‌ها. یازدهم مطالعاتی درباره‌ی دین عیسوی و شخص عیسا یا مسیح و زمان او و توجهی به شناخت برخی از فِرَق یهودی پیش از عیسویت به ویژه اِسِن Esseneها.

به همین جهت است که نوشتن کتاب یا مقاله یی مدون، از محققان و نویسندگان مختلف درباره‌ی میترا و آیین میترا، و تقدم و تأخر حوادث و ترتیبی در فصول مورد بحث نمی‌تواند اساس مشترکی داشته باشد. اما اغلب محققان به کارهای ارزنده‌ی

فرانزکومن Franz Cumont نظر داشته و از روی کارهای او، ترتیب فصول و ابواب را می‌دهند[۲۶] به همین جهت نیز در این جا، نه به‌طور کلی، اما اغلب از ترتیب کومن در نقل ترتیبی مسایل استفاده می‌شود.

از سویی دیگر، پیش از آنکه درباره‌ی مسایل فوق، بحث شود، از دیدگاه روایات کهن مورخان لازم است تا این استنباط حاصل گردد که آیین میترا چگونه به اروپا راه یافت، و در اغلب نقاط جهان متمدن باستان راه پیدا کرده و منتشر شد. در سراسر جهان باستان، از خاور دور، از چین و ژاپن تا شمال آفریقا، از شمال اروپا، از انگلستان تا رم، از جنوبی‌ترین نقاط ایران تاکرانه‌های فرات و بسیاری جاهای دیگر، آیین مهری شایع بوده و رواج داشت.در زمان ما پرستشگاه‌های مهری دینان در سراسر نقاط مذکور، به فراوانی یافت شده است. هر زمان‌که در جایی مهرابه‌یی یافت می‌شود، بر اطلاعات ماکم و بیش در این باب می‌افزاید. در اروپا، آباء و مسیحیان نودین به ویران‌کردن آثار و معابد میترایی پرداختند و در مبارزه‌یی سخت، آیین میترا و مؤمنان بدان را پراکنده کردند و معابد مهری، به‌کلیسا تبدیل گشت. در ایران این مبارزه از زمان ساسانیان شروع شد و مهرابه‌ها به آتشکده بدل شد، همان آتشکده‌هایی که در دوران تسلط سپاه بیگانگان به معابد تبدیل گشت. پس از **کومن، ورمازرن** Vermaseren در دو جلد درباره‌ی بقایای مهرابه‌ها و وابسته‌های آنهاکتابی جامع فراهم کرده که در سال‌های اخیر به چاپ رسیده است[۲۷].

۲۶- دو اثر برجسته‌ی کومن درباره‌ی مهر، یکی درباره‌ی آیین میترا یک جلد و دیگری متن و شرح بقایای آثار مهری است. همه‌ی محققانی که دراین زمینه کار می‌کنند، از آثار وی استفاده می‌کنند و تاکنون این آثار اهلیت خود را حفظ کرده‌اند:

Cumont, Franz: *Les Mystères de Mithra. Bruxelles,1913.*

Cumont, Franz: *Textes et Monuments Figurés relatifs aus Mystères de Mithra.*

ترجمه‌ی کتاب نخست از طرف نگارنده با عنوان راز و رمزهای آیین میترایی منتشر شده است. در مقدمه‌ی کتاب شرحی هست درباره‌ی کتاب بزرگ و دو جلدی وی که جلد نخست آن ترجمه و آماده‌ی چاپ است. اما برای جلد دوم، چون متن کتاب از دسترس مترجم خارج شده، و شامل مجموعه‌ی مشروح تصاویر است، اشکال‌هایی وجود دارد.

27- Vermaseren: Corpus Inscriptionum et Monumentorum Religionis Mithriacae.

پلوتارک، مورخی که در سده‌ی یکم میلادی زندگی می‌کرد، روایت کرده که رومی‌ها از آیین میترا به وسیله‌ی دزدان دریایی یکی از نواحی آسیای صغیر آگاهی پیدا کردند. البته در صحت روایت پلوتارک می‌توان تردید کرد، به ویژه که مورخانی دیگر، دراین باب رواياتی دیگر نقل کرده‌اند. آنچه از یافته‌های باستانی از آیین میترایی که یافته شده، از سده‌ی یکم میلادی متقدم‌تر نیست. با حجم جالب توجه یافته‌های باستانی، هر چند این حدس و گمان چندان نیرومند نیست که بقایای تاریخ دار و قابل توجهی متعلق به دوره‌ی پیش از میلاد به دست آید، اما چنین انتظاری غیرممکن نیز نیست، چون دوران اکتشافات بقایای مهری، بسیار جوان است و هنوز شاید بیش از مقدار ناچیزی از بقایای میترایی که آیین رسمی قلمروهایی وسیع از جهان باستان بود به دست نیامده است.

چنانکه اشاره شد، مجموع اطلاعات ما درباره‌ی میترا، افسانه‌ی زندگی و آداب و رسوم مهری، بر اساس تندیس‌ها، نقاشی‌ها و نقش برجسته‌هایی مرتب شده است که از مهرابه‌ها یا پرستش گاه‌های مهری دینان، به ویژه در کشورهای اروپایی حاصل شده است. همه‌ی آثار مکتوب که به شکل کتیبه درمهرابه‌ها به دست آمده، شاید متجاوز از چند صفحه نشود و اغلب این نوشته‌ها، نام و نشان سازندگان مهرابه‌ها و آنانی که مهرابه‌ها را به خدای میترا تقدیم کرده‌اند و تاریخ این بناهاست. به همین جهت آنچه راکه درباره‌ی میترا می‌دانیم، بخش جالب توجهی از آن، از روی همین بقایای غیرمکتوب مدون شده‌اند.

زرتشت و آیین میترا

گاثای گِئوش اورْوَن "روان گاو".

هرگاه پژوهش‌گری پس از مطالعه و کار روی آیین میترایی، و آن چه که در زمینه‌ی این آیینِ کهنِ پیش از دوران زرتشتی دریافت کرده است، به پژوهش و کَندوکاو در اصیل‌ترین شکلِ دین زرتشت بپردازد و بعضی سرودهای این پیغمبر را مطالعه کند ـ دریافت می‌نماید که به تحقیق تعیین زمانی برای آیین میسر نیست که قانع کننده و قابل دفاع باشد. اما آن آیین و یا به تعبیری، آیینی که گونه و ساختِ طریقتیِ آن بعدها آشکار شد، یعنی هنگامی که در ساختار متعالی‌اش، درعرفان و حکمت ایرانی تجلی

افروختن آتش و نیایش موبدان مزدایی
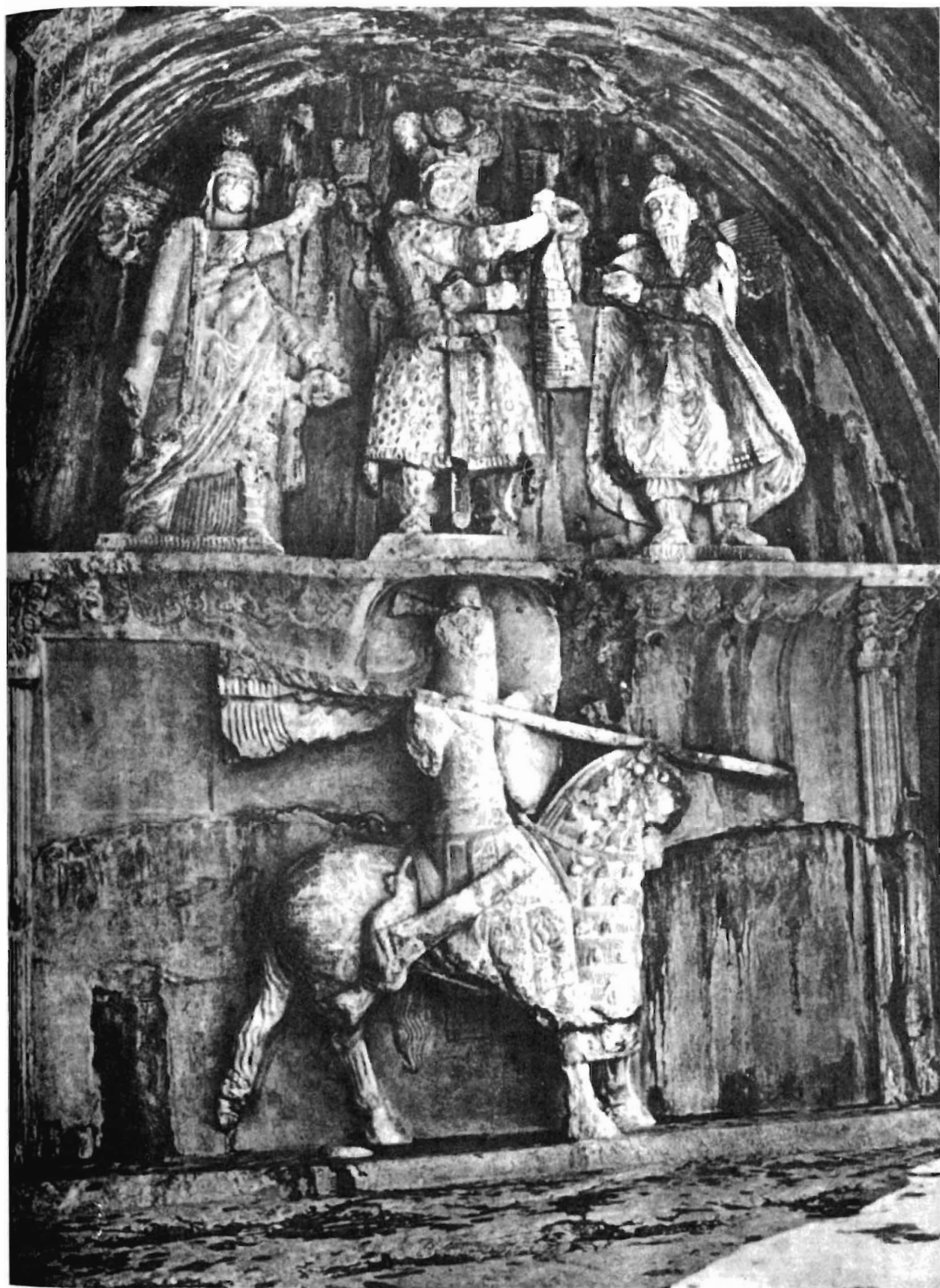
طاق بستان ـ تاج‌گیری شاه پیروز و تندیس سوارهٔ او

پالمیرن ـ تقدیم کنندهٔ فدیه در میان دو ایزد سوار (۱۵٤ میلادی)

تَنگ سَروک ـ شاهزاده‌ای که حلقهٔ اقتدار "حلقهٔ مهر، حلقه سوگند میترایی" به فرمانروایان زیردست می‌بخشد.
(حدود سال ۲۰۰ میلادی)

شوش ـ اردوان پنجم حلقهٔ اقتدار را به شهر شوش (خواسک) می‌بخشد (سال ۲۱۵ میلادی) ـ موزهٔ تهران

نمرود داغ ـ آنتیوکوس و آپولو / میترا ۶۹ ـ ۳۴ پیش از میلاد
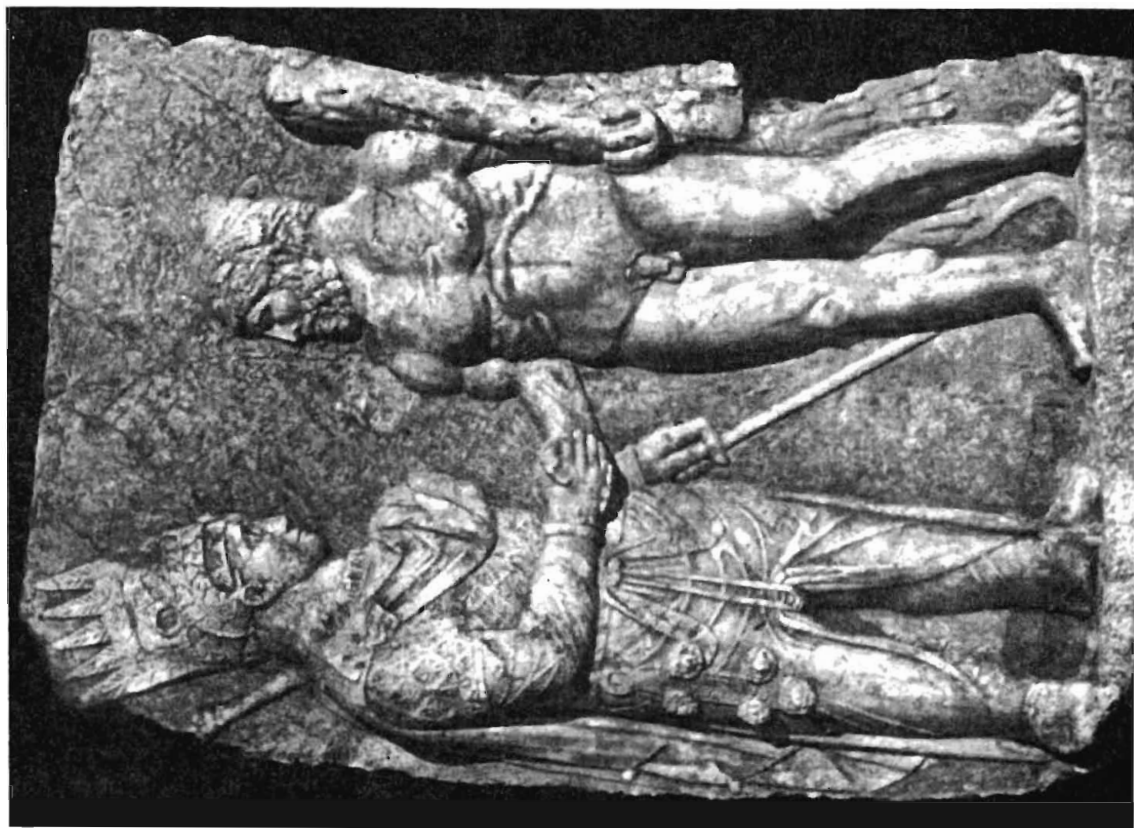
نمرود داغ ـ آنتیوکوس و هراکلس (= بهرام، وِرِثْرَغْنَه) ۶۹ ـ ۳۴ پیش از میلاد
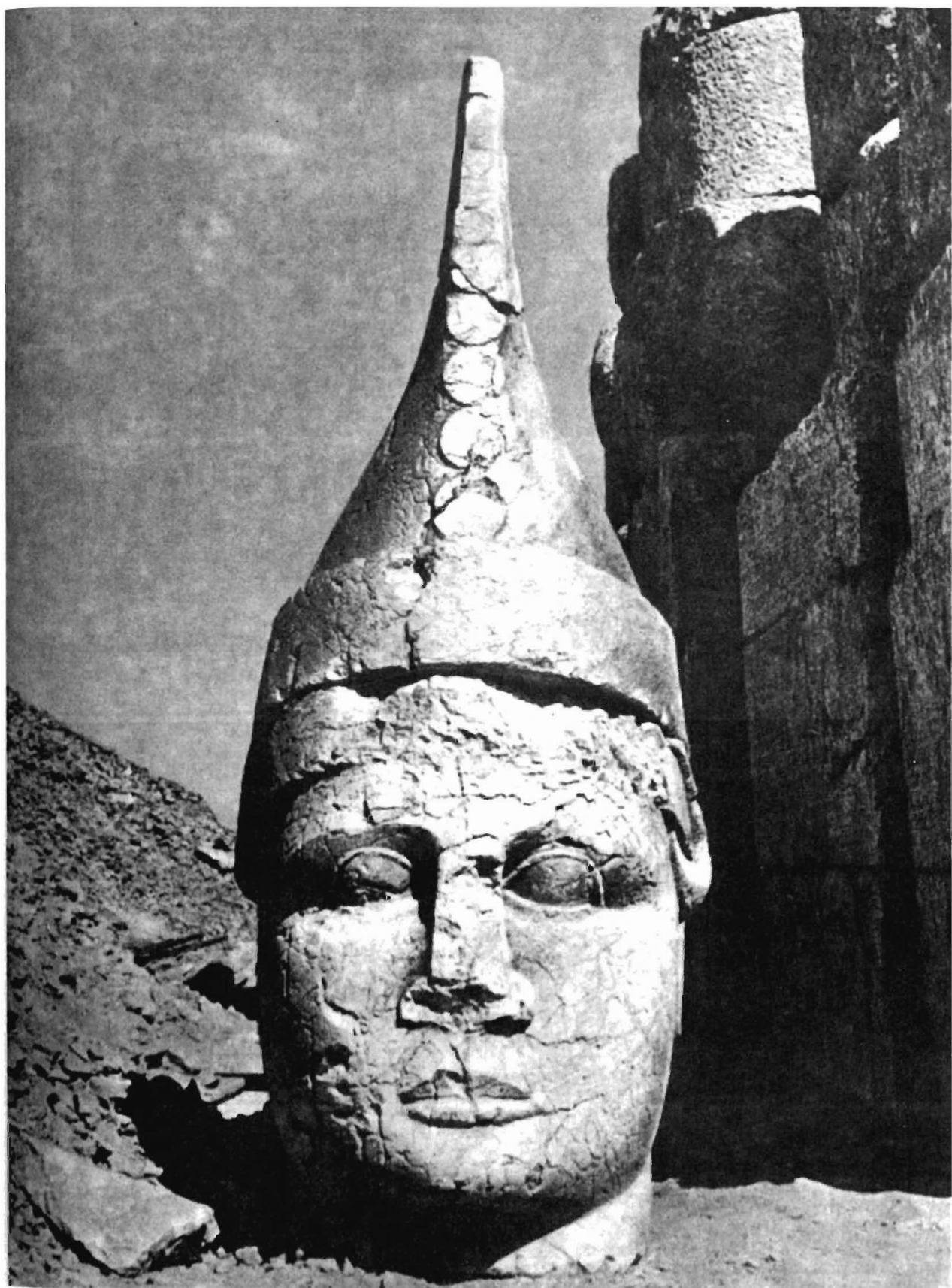
نمرود داغ ـ سر و چهرهٔ (آپولو ـ میترا) ۶۹ ـ ۳۴ پیش از میلاد

نمرود داغ ـ سر و چهرهٔ خدای (زئوس ـ اورومزدس) ٦٩ ـ ٣٤ پیش از میلاد
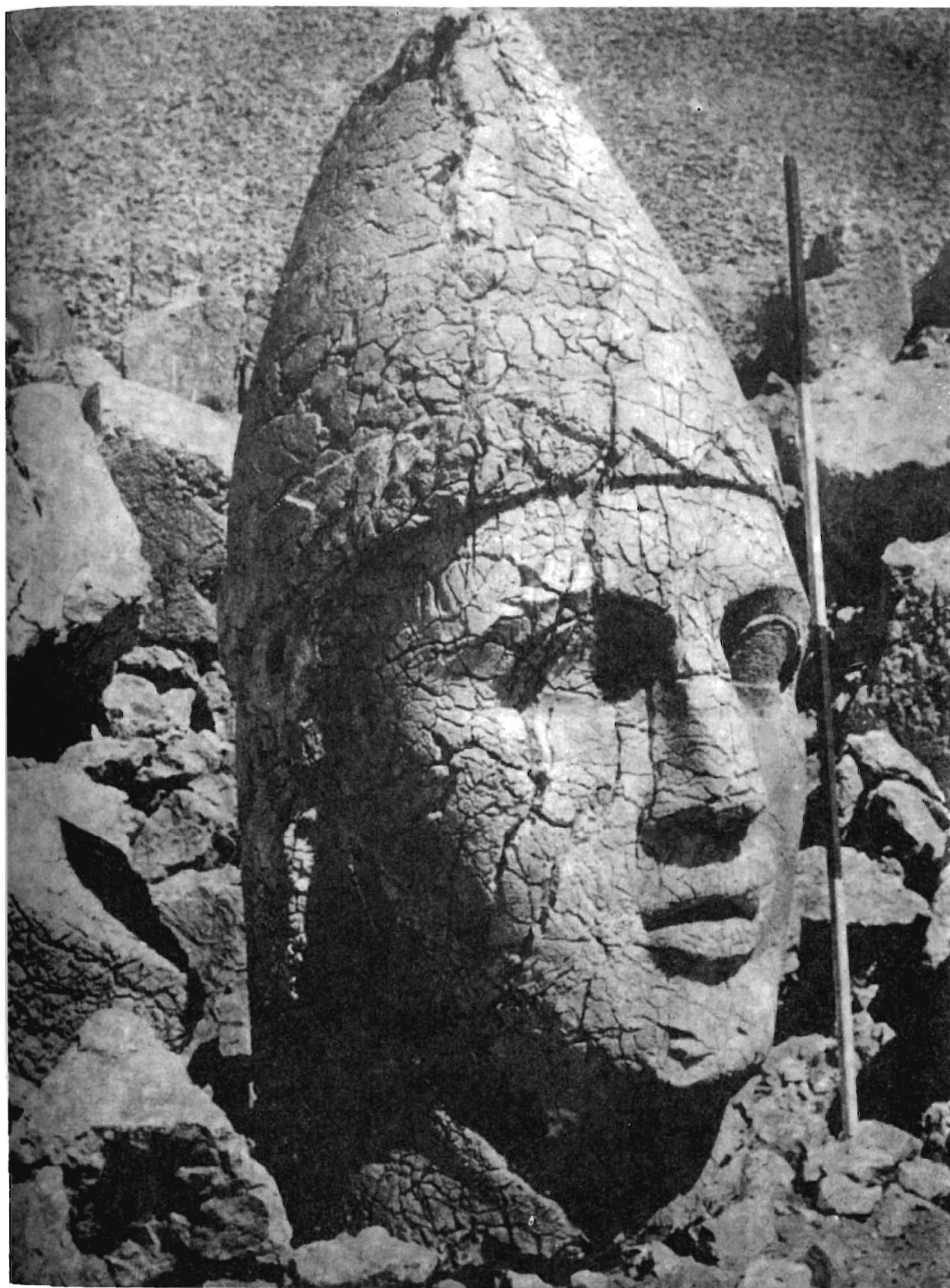
نمرود داغ ـ سر آنتیوکوس یکم کوماژن ۶۹ ـ ۳۴ پیش از میلاد

نمرود داغ ـ سر و چهرهٔ (هراکلس ـ ورثرگن) ٦٩ ـ ٣٤ پیش از میلاد
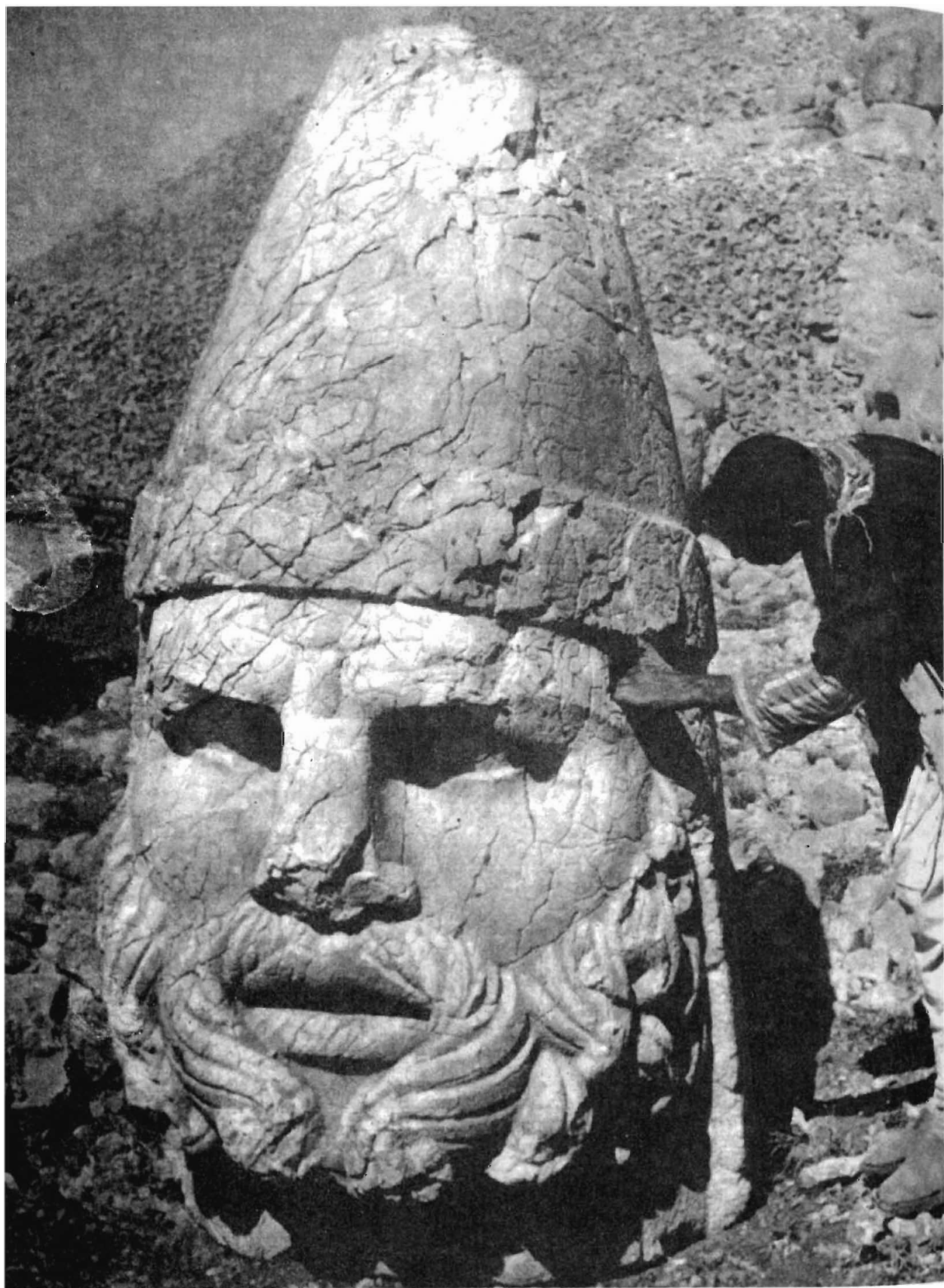
رم ـ خدای سابازیوس ـ موزهٔ ملی کپنهاک

الحضر ـ خدای آسوربل و ایزد تیشه در پیش پای او (سده دوم پس از میلاد) ـ موزهٔ عراق، بغداد
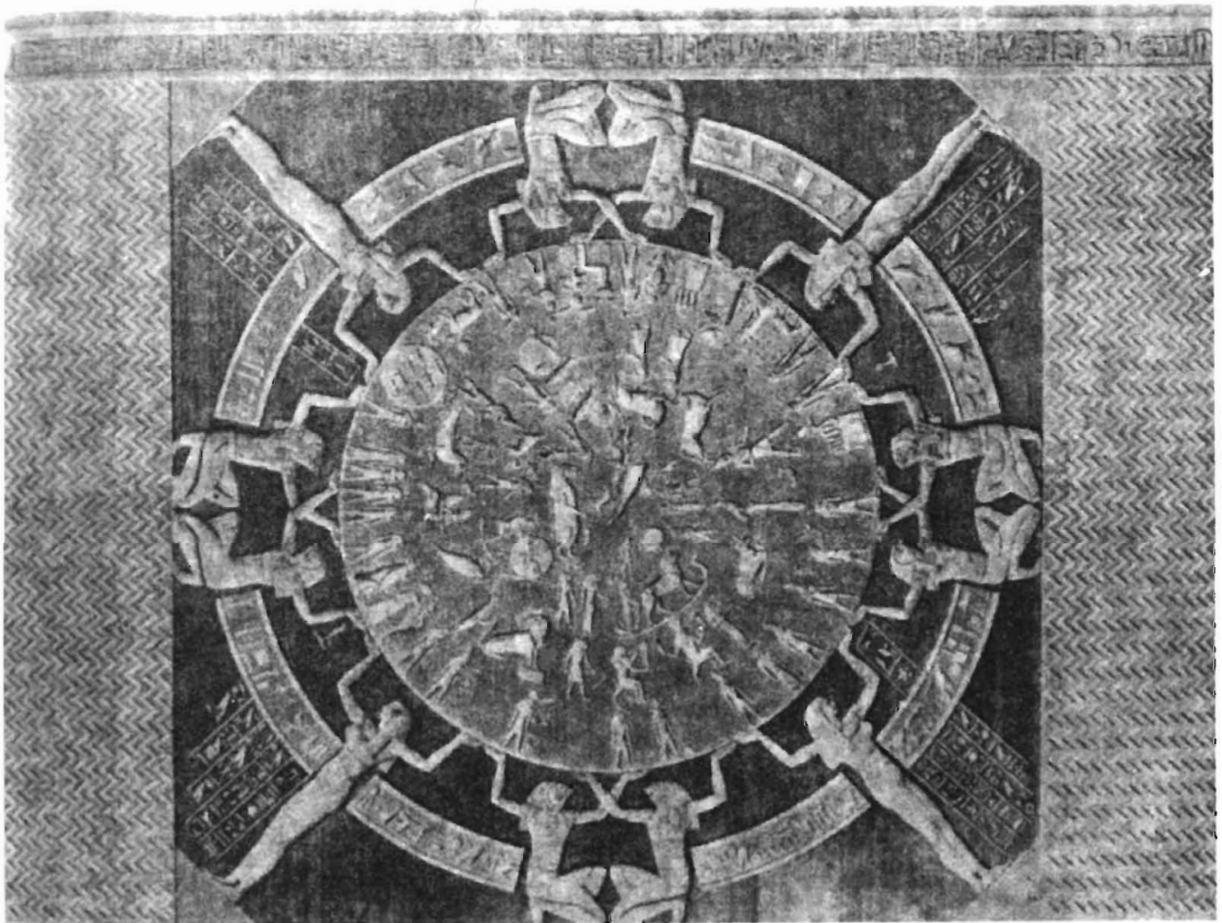
تصویر "منطقة البروج مدوّر" بر سقف معبد دندرا Dendra. در این تصویر شناختن برجهای منطقةالبروج آسان و مفهوم است. در سمت راست دو ماهی دیده می‌شود. و سپس (در زیر ماهی‌ها) بره (حَمَل) و گاو نر (ثور) بعد از آن دو پیکر (جوزا) و خرچنگ (سرطان) و شیر (اسد). اندکی بالاتر خوشه (سنبله) و ترازو (میزان) و کژدم (عقرب) سه برج دیگر کمان (قوس) بزیسر (جدی) و آبریز (دلو)
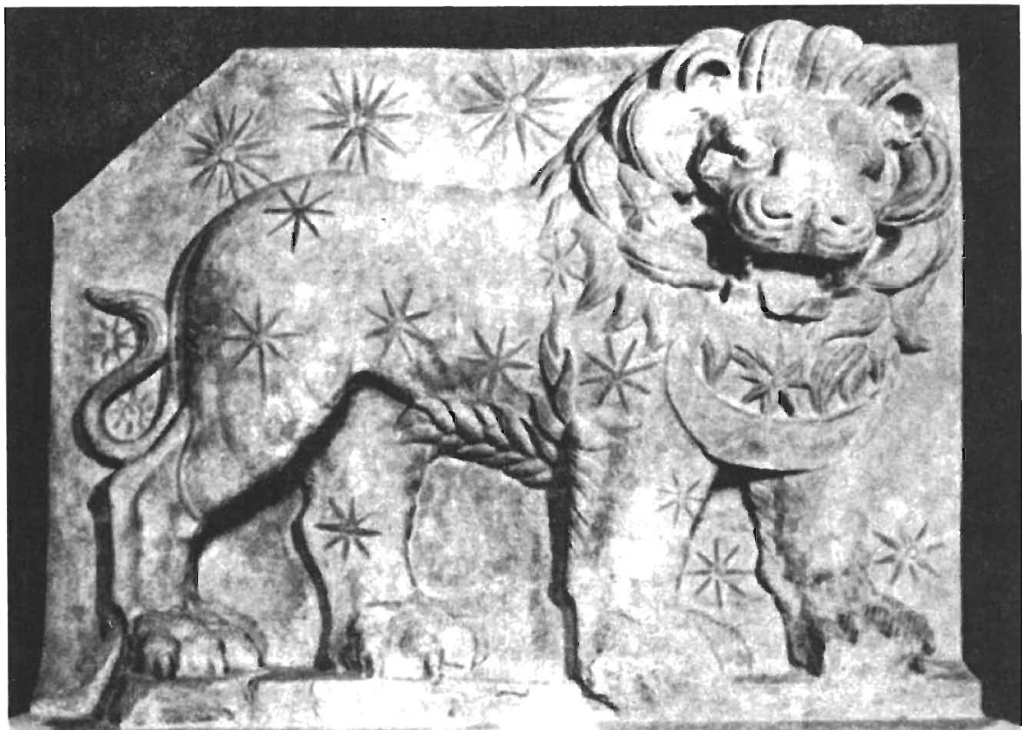
زایچه تاریخی برای تاجگذاری آنتیوکوس اول کوماگنه (۶۹ تا ۳۶ ق. م) به گفته نویگه باوئر و هـ-
ب. وان هوزن در کتاب "زائیچه‌های یونانی" H. B. Van Hosen Greek (philadelphia1954) و
Horoscopes تاریخ تاجگذاری هفتم ژوئن ۶۲ ق. م. و هنگامی بود که خورشید درصورت فلکی
اسد منزل داشته است.
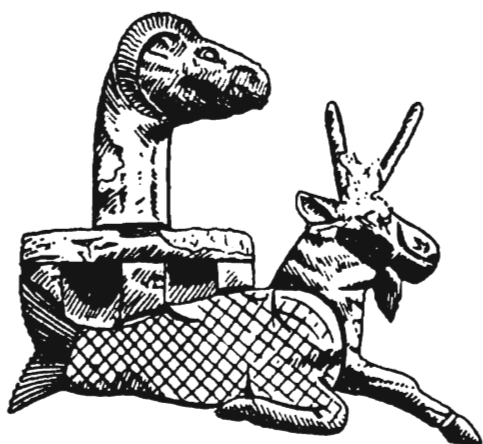
کمان و بزیسر و آبریز روی سنگ‌های علامت مرز املاک مزروعی (از دوره کاسی ٤) و بر منطقة‌البروج مدوّر معبد دندار. به دم‌های دوگانه و بالها و دو سر کمان‌دار در تصویرهای ۱ و ۲ توجّه کنید. حالت پاهای بزماهی در تصویرهای ۳ و ٤ همانند یکدیگر است. بزماهی را در یونانی ایگوکروس Aigokeros (بزشاخ) و در لاتین کاپریکورنوس Capricornus می‌خوانند. ایزد آب ریز (دلو) در شکل ٥ مانند شکل ٦ است. این شباهت‌ها نشانهٔ وابستگی نمایش‌های مصری به اصل بابلی آنهاست. این تصاویر از کتاب "سنگ نشانهٔ مرزی" نوشته Hinke هینگ گرفته شده است.
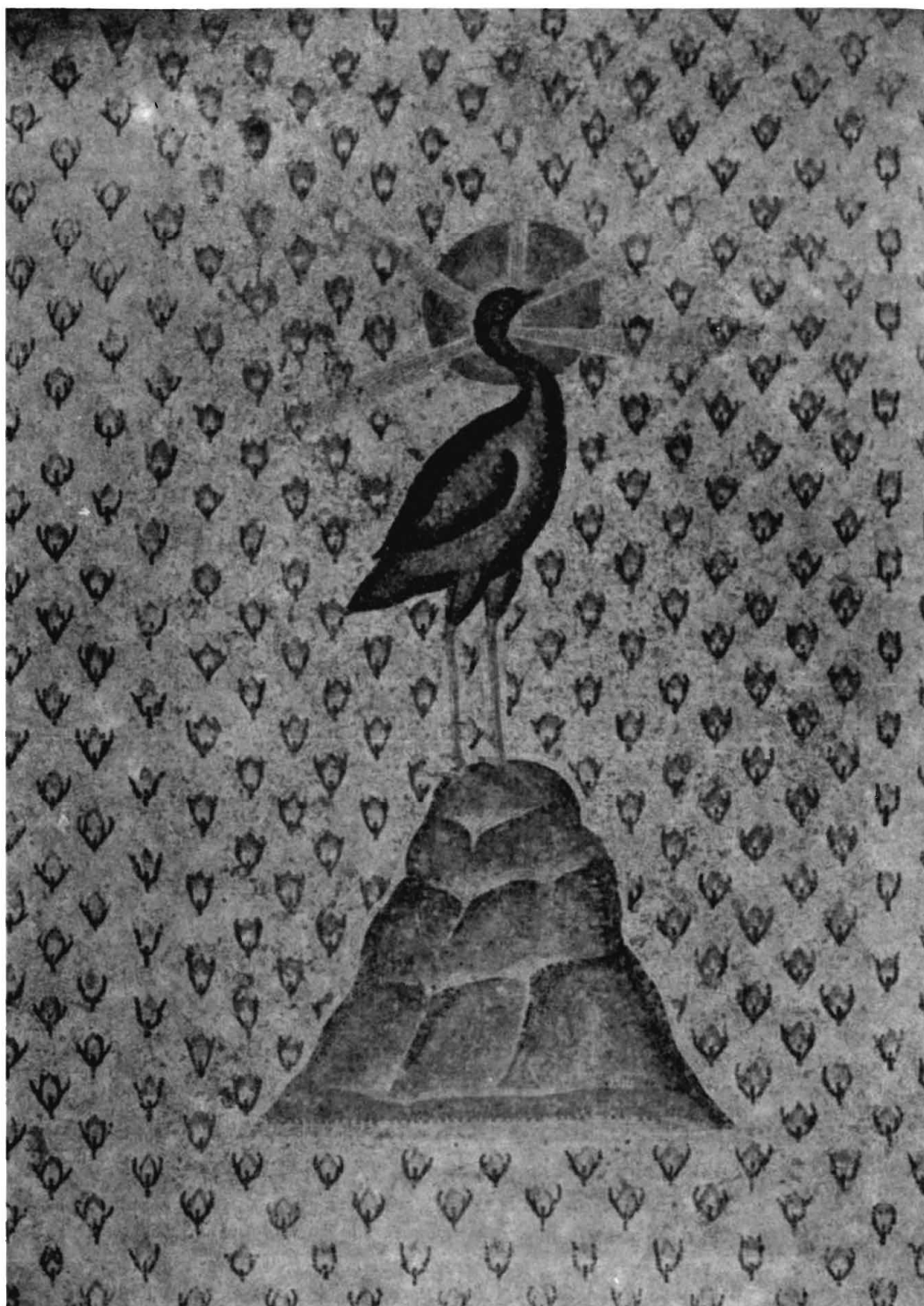
موزائیک از مرغ ققنوس که از آتش برمی‌خیزد و نماد جاودانی بودن روان است. اسطورهٔ ققنوس به‌پرستش آتش مقدّس نیز مربوط می‌شود.

تقدیم قربانی به خدای ستاره‌ای. تصویر موجود در یک نسخهٔ عربی محفوظ در کتابخانهٔ بودلیان اکسفورد شمارهٔ ۱۳۳ شرقی، برگ ۲۹. این تصویر نشان می‌دهد که حتّی در دوران اسلام هنوز دین کیهانی نفوذ بسیار داشته است.

یافت ـ میان جامعه‌ای رواج داشت که چوپان بودند و در محدوده‌ای جغرافیایی در شمال شرقی ایران که شرح آن گذشت زندگی می‌کردند و ساخت و بافتی طبیعی و آریایی داشت.

مطالعهٔ گاثاها، پیغمبری را به ما می‌شناساند که درهمین مقطعِ گُمِ زمانی، دینی عرضه می‌کند و در آغاز سرودهایش، به ویژگی و مشخصهٔ این آیین و مراسم آن حمله می‌نماید. آن گاه است که ما در برزخی زمانی، و یک جابه جایی در ساختار اقتصادی ـ سیاسی جامعه قرار می‌گیریم، یعنی انتقال از دوران شکارورزی و چوپانی به کشاورزی و شبانی **زرتشت** در همان آغاز نخستین سرود، یسنا، هات ۲۸ از حرمت و توجه به **گِئوش اورْوَن** geuš-urvan یا "روان گاو" سخن می‌گوید، که بر آن است تا **گوشورون** یا "روان گاو" را خشنود و راضی کند. آن گاه است که در یسنا، هات ۲۹ که موسوم است به گاثای گاو یا سرود گاو ـ یا گِئوش اورْوَن ـ بُن مایهٔ سنگِ بنای اصلاحات و آموزش‌های خود را استوار می‌کند.

مردمی که زرتشت از میان آنان برخاست، پیرو آیین سنتی بودند. یعنی آیین میترایی که بزرگ‌ترین خدا میان مردم آن تیره‌های مجتمع، میترا بود و شاخصهٔ آن آیین، این بود که خداوندگار، گاوِ نخستین الاهی را قربانی می‌کرد و رمز و راز این قربانی، بیان‌گر آن بود که هستی شکل و قالب می‌یافت.

میترا هر چند، چه در شکل پسین خود، در اروپا ـ و چه در ساخت مجرد و انتزاعی‌اش در قالب کهن "مهریشت" خود خورشید نیست، از فروغ و روشنیِ آن است که پیش از خورشید، به صورت انوار درخشان از چکاد البرز پرتوافکن می‌شود. این بدان معناست که خود خورشید نیز می‌تواند باشد ـ یا بدین گونه خواسته‌اند آن بینش اشراقی نخست را از نور الانوار، بدین گونه بیان کنند. در هر حال، خورشید نیست، اما عین خورشید است. میان گاو ـ و ـ ماه نیز از دیدگاه راز و رمز و بیان تمثیلی، به موجب اساطیر اوستایی ـ و کهن‌ترین افسانه‌ها تا به امروز رابطه‌ای برقرار است. گاو شکل تمثیلی ماه ـ و ماه بنیاد هستی گاو را القا می‌کند، چه در قالب و گونه‌های کهن و چه در نگارینه‌های میترایی، که بالای تصویر میترا در حال قربانی کردن گاو، در دو گوشه خدای خورشید، و ماه که در میان هلال شاخ گاو است تجسم بخشیده شده. ماه نیز چون خورشید موجب

رویش و بالش بود. میان گاو و هوم نیز رابطه بود. گاوگاه خود هوم بود. گاو و ماه ـ مظهر نم و آب بودند که این رطوبت تراویده از ماه با تابش زندگی بخش خورشید، موجب رویش گیاه می‌شد، موجب هستی یافتن هوم می‌گشت. گاو حامل زندگی بود. به همین جهت میترا با کردار قربانی کردن گاو ـ که یک کردار الاهی بود ـ رویش و بالش و برکت و هستی را رونق می‌بخشید و این سنت به وسیلهٔ پیروان تأکیدی بر آن کردار تمثیلیِ خدایگانی بود.

چنان‌که اشاره شد، زرتشت در محیطی است که قربانی و کشتار گاو، به عنوان سنت مقدس آیینی و ریشه‌دار رواج داشت. مردم سخت به آن دل بسته بودند. فرمانروایان و کاهنان یا پیشوایان مذهبی ـ به احتمال زیاد همان کَوی‌ها و کَرَپَن‌ها، است که **زرتشت** به درگاه او روی می‌کند. اما باید در نظر داشت که چنین مراسمی، یک سنت خشک و بی‌روح نبود. این "ماه گاو تخمه" سرچشمهٔ زایندهٔ نیرو و زندگی مادی بود. آیین قربانی، یک آیین توتمیک محسوب می‌شد. قربانی همراه با سوری همگانی، یعنی صرف گوشت قربانی نمادین بود، هم به عنوان بنیادی چون "جادوی تقلیدی" که بعدها در جوامع کشاورزی جای گزین شد ـ و هم به عنوان کسب نیرو و قدرت که از طریق شکمبارگی با سورِ گوشت همراه بود ـ و باورداران معتقد بودند که با خوردن قطعه یا "پاره گوشت" گاو، تقدس و قدرت او را به خود جذب می‌کردند، و هم با اجرای آن، یک سنتِ کهنِ مربوط به تکوین و آفرینشِ اساطیریِ نخستین را اجرا می‌کردند ـ و مهم‌تر آن‌که همهٔ این مراسم، جشنی بود با پایکوبی و باده‌گساری، که نوشاک فراوان و بسیار سُکرآور هوم را نوشیده و در نهایت بی‌خودی و شادکامی به خوش‌گذرانی می‌پرداختند.

گویا **گِرِهْمَه** gerehma و بِنْدْوَ bendva (یسنا ۳۲/۱۳ـدومی یسنا ۲-۴۹/۱) از کَوی‌ها و فرمانروایان همین مردم باشند که زرتشت از آنان به عنوان سران دیو یسنا و دشمنان خود و دین یاد می‌کند. پیغمبر در آغاز سرودهایش، در یسنای ۲۸ اعلام می‌کند که برای حمایت کردن و راضی کردن "روان گاو" یا "گوشورون" برخاسته است. در یسنای ۲۹ که به همین نام شهرت یافته، یعنی گاتای روان گاو یا گاتای گوشورون، زرتشت به عنوان یک پیامبر، یا یک واعظ دوره گرد، یا یک اصلاح طلب ـ چون یک میانجی، به درگاه کَوی **ویشتاسپ** می‌رود. به او خطاب می‌کند: "به شما، روان گاو ـ گله کرد. برای چه مرا

آفریدید. که مرا ساخت (Ke.mâ.tašat). مرا خشم (اَئِشْمَه Aešma کشتار خواهی، خونریزی)، ستم، رَشک، درشتی و زور آزرده است. نیست مرا شبانی (پرستاری) جز شما. پس "نیک چراگاهی" (محیطی امن) برایم فراهم سازید".

زرتشت، گاثای ۲۹ را چون نمایشی در پیشگاه **گَوی ویشتاسپَه** به اجرا در می‌آورد. البته که این تجسّم روان گاو نیست. یک بیان تمثیلی و نمادین است. شخصیت‌های نمایش، در غنای تمام و استادانه، مکالمه می‌کنند. زرتشت یک اصلاح طلب است. دلش و احساساتش برانگیخته شده است. کشتار گاو و چارپایان دیگر، از سوی دیویَسنان به انبوهی صورت می‌پذیرفت. این ویژگی در یشت‌ها نمایان است. اما در آیین میترایی یک ویژگیِ بارز است. درانجمن خدایان میترایی، برای خدایانی دیگر نیز قربانی می‌شد. از دام‌های بزرگ یا کوچک و پرندگان. در یشت چهاردهم (وِرِثْرَغْنَه یا بهرام یشت) به موجب بند ۵۰، ملاحظه می‌شود که قربانیِ نیک برای **وِرِثْرَغْنَه**، که در سور همگانی چریده و صرف می‌شد، گوسفند یا "پَسو Pasu" یعنی چارپای کوچک چون بز و گوسفند بوده است که همراه با نوشاک و آشام "زَاُثْرَ Zaothra" و بَرِسْمَن baresman پیش کش خداوند می‌شد و این چارپای کوچک یادام، لازم بود سپید یک دست، سیاه یک رنگ باشد، یا به هر رنگی بود، یک‌نواخت به همان رنگ باشد. در یسنای نهم، خود اهورامزدا برای **هَئُومَه** مراسم قربانی به جای آورد که در منابع پهلوی به تفصیل از آن یاد شده و شرحی گذشت.

در این نمایش، پس از این گلایه، "سازنده ـ آفرینندهٔ گاو / تَشا گِئوش tašâ-geuš" یا **گِئوش.تَشَن** geuš-tašan از "راستی، نظم درست / اَشَه aša" می‌پرسد. به طور روشن آشکار است که این صحنهٔ نمایش در یک انجمن ویژه‌ی خدایان به اجرا در می‌آید. ما با خدایانی چند رو به رو می‌شویم که زرتشت در این نمایش نامه برای بیان مقصود خود گردآورده است. آفریننده یا سازندهٔ گاو، گِئوش تَشَنْ است. اَشَه، خدایی است که نقش و مقام او رو به افول است و گاه تنها به صورت مجرد درمی‌آید. اما نظر آن نیست که پژوهشی پیرامون نخستین شکلِ دین زرتشتی انجام شود، بلکه بر آنیم تا در حدِ کافی ـ آگاهی‌هایی دربارهٔ این که زرتشت، هدف مشخص‌اش حمله وانتقاد از آیین میترایی است به دست دهیم، چون خدایان دیگر، یعنی دیوان یا دَئِوَه‌ها، همان خدایان انجمن میترایی هستند و لبهٔ تیز حملهٔ زرتشت در گاثای ۲۹ مقدمه و در گاثای ۳۲ به آشکاری متوجه آیین مرسوم و

غالب میترایی، قربانی گاو به انبوهی و باده‌گساری‌های نوشاک هَئومه است.

در هر حال، آن چه که در این بیان و اشارهٔ کهن قابل توجه است، **گِئوش تَشَن**، یعنی سازنده یا آفرینندهٔ گاو. **لومل** H. Lommel در ترجمهٔ گاثاها، اشاره می‌کند که منظور از این "سازنده" **سپنتامینو** می‌باشد. اما چنین نیست، چون در یسنا ۳۱/۹ از گئوش تشن، در کنار **سپنتا مینو** یاد شده است. نیز در یسنا ٤٦/۹ از وی به عنوان یک خدای جداگانه یادی هست. در "هفت هات" و جاهای دیگر اوستای نوین نیز یاد این آفریدگار به نظر می‌رسد.

باری، آفرینندهٔ گاو به **آشَه** روی کرده و از او می‌پرسد: چه‌گونه تو یک داور آسمانی (رَتو ratu) برای گاو می‌گماری که بتواند از او پرستاری کند و خوراک دهد و **دروگ** "drug بی‌نظمی، هرج و مرج و ستم" و **آئِشْمَه** (خشم، کشتار، خونریزی) را از او باز دارد؟

در این انجمن آسمانی، **آشَه** از پاسخ طفره می‌رود، چون ناتوان است و این گله و شکایت را بر خداوندی برتر، یعنی **اهورامزدا** ارجاع می‌دهد. البته در این بیان تمثیلی و نمایش، کَوی ویشتاسپ است که در هیأت خدا، یا از زبان او تصمیم گرفته و داوری کند: مزدا از همه بهتر به یاد دارد، بدمنشی‌هایی که پیش از این کرده شده و پس از این نیز کرده خواهد شد به وسیلهٔ دیوها ومردم.

پس روان گاو نر و ماده، با درخواست و نیایش به اهورامزدا روی می‌آورند تا آنان یاوری شوند. پاسخ **مزدا** نیز پاسخی مثبت نیست: تو را نه یک سردار (=اَهو ahu) هست، نه یک **رَتو** و داور و سرپرست. تو را آفریننده است **ثْوُرِشْتَرْ** thworeštar (نام دیگری برای گِئوش تَشَن. در هند نام یکی از خدایان کهن است = **تْوَشْتَر** tvaštar، ← فرهنگ نام‌های اوستا ذیل عنوان ثْوُرِشْتَرْ) برای شبان و دارندگان چراگاه آفرید، (= فْشویَنْت Fšuyant، واسْتْرْیَه Vâstrya). این گفت میان اهورامزدا و "روان گاو" بدون نتیجه پایان می‌یابد. چون خداوند زرتشت را برای پشتیبانی برمی‌گزینند که شایسته‌ترین کس در روی زمین و پیام آور اوست و به او گفتاری دلپذیر داده شده تا از راه رساندن سخن خداوند، او را پاسبانی کند. البته در گفت و گوی این نمایشنامه، گویا خداوند، انجمن آسمانی را به زمین منتقل می‌کند و می‌گوید "این که این جاست" که خطابش به **زرتشت** است و حاضر و ناظر به این دادخواهی ـ او را برگزیدیم. در واپسین، "روان گاو" دوباره گله می‌کند و ناخشنود است که به پشتیبانیِ وی یک مرد ناتوان گماشته شده، در حالی که وی خواستار یک

فرمانروای توانمند است.

چنان‌که بیان شد، زرتشت در میان و پیرامون تیره‌هایی زندگی می‌کرد و اصلاحات خود و پیغمبری‌اش را اعلان کرد، که یک جامعهٔ یَشتی بود. یشت‌هایی کهن چون: پنجم،دهم، هشتم، سیزدهم، چهاردهم، هفدهم و نوزدهم ـ که یشتی دیگر، یعنی هوم یشت را نیز در تدوین اوستا، به مناسبت اهمیت و تقدس فراوانی که یافته بود، در دل یسناها جا دادند. این تیره، آیین‌های کهن آریایی را پیرو بودند که یشت‌ها بیانگرشان به شمار می‌رفتند. میان‌شان تفاهم‌های آیینی برقرار بود. در انجمن خدایان یشت‌ها، اغلب خدایان شرکت می‌کردند ـ اما پیروان آیین میترایی، از لحاظ شمار مردم هم، نیرومندتر و هم ازگسترش مفاهیم آیینی و هم نظامی و ساخت نظام اجتماعی، در اولویت بودند. قربانی، باده‌گساری و سورهای همگانی ازگوشت متبرک حیوان مقدس که بیان نماد اصلی آن یکسان سازی خود با قدرت باروری و توانمندی حیوان الٰهی بود رواج داشت. مراسم آیینی راکَرَپن‌ها سرپرستی می‌کردند. بزرگان و سرداران بزرگ،کَوی‌ها بودند که این هر دو با هم‌کنار می‌آمدند تا پایان‌کار ساسانیان که هر چند مغان با نوعی کودتا قدرتِ تعیین‌کننده را قبضه‌کرده بودند، اماکَوی‌ها یا شاهان را به عنوان تظاهر و نمایش نگاه داشته بودند. پیدایی زرتشت بی‌گمان مقارن بوده است با تحول اجتماعی، یعنی کشاورزی و اسکان در زندگی ـ و تیمار چارپایان، به ویژه گاوکه اینک لازمهٔ یک زندگی ثابت و پرورش و رویش زمین می‌شد. زرتشت پیش از اعلان پیامبری و بیان باورها و اصول اعتقادی، نخست با چنین تیره‌ها و مراسم و شهریاران وکاهنانی به مخالفت می‌پردازد، بدون صراحت و یادکرد آیین‌ها و نام خدا یا خدایان، که این خوار شمردن آیین سنتی مقدور نبود و زرتشت خود نیک می‌دانست و سرانجام در دوران پس از او، انجمن زرتشتیِ گاثایی، همهٔ آن‌ها را با نام خود و انگ و نشان و ممهور ساختن پذیرفت.

پس‌از این‌که‌در سرآغاز نخستین سرود(یسنا ۲۸) اعلام‌می‌کندکه‌برای‌خشنودکردن **گوشورون** اقدام‌کرده، در نمایشِ هایِ ۲۹ موسوم به **گِئوش اوروَن** خود را مأموری از سوی خداوند برای حمایت "روان‌گاو" و فراهم‌کردن شرایطی که باز دارندهٔ‌کشتار و آزار حیوان باشد معرفی می‌کند. در یسنایِ ۳۱ هشدار می‌دهد ـ و در های ۳۲ می‌باشد که آشکارا به میترا، هَئُومَه و انجمن میترایی، بدون اشارهٔ مستقیم به حمله می پردازد.

در سرود ۳۱ به توصیف مزدا می‌پردازد و تعبیری از شناخت خود را نسبت به مزدا بازگو می‌کند که درونِ خویش به او اندیشیده است، اما با چشم‌های خود خداوند را گرفته یا در یافته، یا لمس کرده و در نهایت دیده است (یسنایِ ۳۱ بند ٤ hengrabem، از hen-grab گرفتن، دریافتن، دیدن). آن‌گاه در بند ۱۰ می‌گوید پیام مرا آن‌که در واقع گله‌پرور و کشاورز راستین نیست، در نمی‌یابد و گمراه است. در بند ۹ می‌گوید مزدایی که وی دریافته و دیده است، سپندارمذ و **گِئوش تَشَن** وابسته به او هستند و آن‌که (گاو را می‌کشد و برای مراسم کشتار از **دورَاُشَه** استفاده می‌کند) نه گله‌پرور یا چوپان است و نه پیرو مزدا. پس در دنبالهٔ سرود ۳۱ همه تهدید و تکفیر است نسبت به آنان‌که در مراسم آیینی گاو را کشتار می‌کنند و مُسکرِهوم می‌نوشند: مبادا کسی از شما به گفتار و آموزش دروغ پرست گوش فرا دهد... با سلاح و جنگ ابزار آن‌ها را بزنید!

همهٔ این‌ها، از آغاز سرود ۲۹ که گوشورون یا روان گاو به درگاه مزدا گِله و شکایت می‌کند، خشم و سنگدلی به ستوهش آورده و آفریننده یا سازندهٔ چارپایان می‌پرسد از راستی (اَشَه) که آیا نگاهبانی برای چارپا معین و گماشته است یا نه؟ ـ و این‌که در انجمن خدایان برای حمایت از چارپا، زرتشت معرفی شود و ... تا یسنای سی و یکم که زرتشت دیو پرستان را برحذر می‌دارد از غیر مزداپرستی و کردار خشونت بار دربارهٔ چارپایان، تعارضی آشکار است با جامعه و مردمانی که مهرپرست هستند، یعنی با آیین میترایی زندگی می‌کنند. چنان‌که اشاره شد، این‌ها اشاراتی کهن و مستند هستند از اوستای کهن و بیان زرتشت. مخاطبان او در تهدیدی که می‌شوند، انجمن خدایان میترایی است. دشمنان وی که یاد می‌کند، کَوی‌ها و امیران میترایی هستند. مراسم و آدابی که آن‌ها را طرد می‌کند، مراسم و باورها و شعایر مهردینان است. در یسنای ۳۲ بندهای ١٤ـ۱۲ اشاره‌اش دربارهٔ کجراهان و گمراهان چنین است:

"نظر به آموزه‌هایی که با آن، مردم را از بهترین کارها بازمی‌دارند، مزدا برای آنان شومی و نگون بختی می‌فرستد، آنان که زندگی گاو [چارپا] را در میان سخنان بی‌خود و ناهوشیار (خلسه‌ای ـ یا با خروش شادمانی) تباه می‌کنند، آنان که "کَرَپَن" را از "اَشَه" برتر می‌دانند ـ آنان و "گِرِهْمَه" (gerehma)، آنان و گروه دروغ گویان برایِ خود آرزوی نیرو می‌کنند.

نیرویی که به خواست آن گِرِهْمَه در خانهٔ اَچیشْتَه (ačista = بدترین منش) خواهد رسید، و هم چنین آنان که هم چون تباه کنندهٔ این هستی (یا: این زندگی "اَنْگْهو" anghu)، ای مزدا خواهند نالید در آرزویِ پیکِ پیامبر تو، آن که آنان را باز خواهد داشت که اَشه را ببینند.

برای فشار بر او (= پیامبر) گِرِهْمَه و هم چنین کَوی‌ها از دیرباز خواست و نیروی خود را متوجه ساختند، چون همراه شدند که پیرو دروغ را یاری کنند، و وقتی که چنین گفتند: گاو باید کشته شود، گاوی که "دورَاُشَه" دور کنندهٔ مرگ را به یاری (برای سود) برخواهد انگیخت[۲۸]".

۲۸- از ترجمهٔ نیبرگ است، دین‌های ایران باستان، ص ۱۸۹ ـ ۱۸۸. **دوشن گیمن** نیز دربارهٔ موضوع مخالفت **زرتشت** با آیین میترایی چنین می‌اندیشد. پژوهشگران اوستاییِ متقدم نیز چنین باور مستندی را پذیرفته‌اند. اما **زینر** با این عقیده مخالف است و مخالفت وی چنان که ادعا می‌کند مستند نیست. وی بر آن است که زرتشت نه آنکه با **میترا** و آیین میترایی مخالفتی نکرده، بلکه میترا را با نام و عنوانی دیگر (= سپند مینو) تأیید کرده است. یکی از دشواری‌های پیامبریِ زرتشت و عدم پیشرفت دین او، مخالفت با مراسم آیین میترایی و میترا بود و دلیلی نداشت هر گاه او با نامی دیگر میترا را مورد تأیید قرار داده باشد، برای سهولت رواج دین خود، این خداوند غالب را، دونِ مرتبهٔ **اهورامزدا** می‌پذیرفت، چنان که بعدها، بهدینانِ مزدیسنی این کار را کردند. شرح کوتاهی از دیدگاه **زینر** (= طلوع و غروب زرتشتی‌گری، ترجمهٔ تیمور قادری، ص ۳ ـ ۹۲) نقل می‌شود:

برخی از محققان جدید پیرامون خصومت زرتشت و میترا دست به خیالپردازی زده‌اند، در صورتی که گرشویچ در اثر درخشانش، یعنی مهریشت، به نقطه‌ای کاملاً مخالفِ این گرایش رسیده است. به این صورت که مهر بسیار مورد توجه زرتشت بوده است و حتا شاید پیامبر از کنارگذاریِ غیر قابلِ اجتنابش از آیین زرتشتی دچار تأسف و افسردگی نیز شده باشد. از سوی دیگر **دوشن گیمن** به گونه‌ای متفاوت به این مسأله نگریسته است. به تعبیر وی مهر تا مدتها رقیب بزرگ مزدا بود و سکوت زرتشت در قبال این ایزد، سکوتی عمدی و خصمانه است. در برابر نظر مخالف ـ و در واقع برای موضوعی که سند متقنی دربارهٔ آن وجود ندارد ـ چیزی بیشتر از این کلمات سنگین و پر طمطراق، که پیامبر میترا را با قلبی متألم و برخلاف خواست خود به او، از آیین خود کنار گذارد ـ نمی‌توان گفت. البته پژوهندگان با توجه به فقدان هر گونه مدرکی در باب اندیشه و تصور پیامبر راجع به مهر، می‌توانند به این دو دیدگاه بال و پر دهند. به هر صورت، میترا در اصل به معنی پیمان است ـ و ایزد مهر در اوستای متأخر، به طور شاخص ایزد عهد و پیمان محسوب می‌شود. پس بسیار عجیب به نظر می‌آید که زرتشت با این خصومتی که نسبت به مهر دارد، این واژه را به همان معنی اصلی‌اش به کار برده باشد.

مفهوم‌ترین توجیه که برای سکوت زرتشت در قبال میترا، به نظر می‌رسد این باشد که در اصلاحات

←

زرتشت به آیینی اشاره می‌کند که کاهنان آن، در مراسمی ویژه، شیره و عصارهٔ مخدر و مستی آورِ هَئُومَه را می‌نوشند و با حالات بی‌خودی و ناهشیار خلسه آمیز و در سماع با فریادهای شادی، گاو را قربانی می‌کنند و بر آنند که مِی هَئُومَه، "دورَ اُشه" یا مرگ‌زدای است و نوشندگان را نیرویی فوق العاده می‌بخشد. در اوستای نوین، همه جا "دورَاُشَه" صفت و حالت وصفیِ هَئُومه یا هوم است که در انجمن میترایی، مِی‌معانه است.

در مراسم نمادین آیین میترایی، نوشاک هَئُومه و پاره‌های گوشت گاو که قربانی می‌شد همهٔ حاضران در آن هم خوراک و هم بهره می‌شدند، نشانه‌هایِ روشنِ باورهای توتمیک وجود دارد. گاو **مقدس**، که به نشانه و نماد گاو نخستین یا "گاوِ اِوَگدات" قربانی می‌شد، تکرار حادثه‌ای بود که به موجب آن، نخستین جانوری که توسط مزدا آفریده شده بود، مورد هجوم اهریمن قرار گرفته و می‌میرد. آن‌گاه از جسدِ آن گاو نخستین، آفرینش صورت می‌گرفت. پس گاو نخستین، مظهر قدرت، نیرو و برکت و زندگی و زایندگی بود. میترا نیز در بزرگ‌ترین کارش، گاو مقدس را که باید هستی از پیکرهٔ مرده و قربانی شده‌اش از قوه به فعل در آید، دستگیر کرده و قربانی می‌کند. اینک مهردینان به تکرار آن حادثهٔ بزرگ، در مراسمی ویژه، نوشاک مستی آور و مرگ زدایِ (دورَاُشَه) هوم را نوشیده و در سماعی مقدس، گاو را قربانی کرده و در یک سور همگانی از گوشت آن پاره‌هایی را می‌خورند تا نیرو و برکت و زایندگیِ گاو را به خود منتقل کنند و نوعی وحدت حاصل شود.

آن چه که شایان توجه است، آن که زرتشت در همین سرود سی و دوم که با روشنی

→

ریشه‌ایِ او در دین کهن ـ که مستلزم برپاییِ اهورامزدا به عنوان خدای برتر، خالق و حافظ تمام موجودات مادی و مینوی بود، دیگر جایی برای یک خدای خالق همتای خداوند نمی‌توانست وجود داشته باشد. اگر قرار باشد اهورای سرور، به اهورامزدا ـ سروردانا ـ بدل گردد، پس به طوری روشن، میترا می‌باید از صحنه خارج شود. احتمال دارد که سپند مینوی زرتشت، که سروردانا از طریق آن می‌آفریند، و یا با او به طوری ناگسستنی یکی می‌شود، آن طور که زرتشتی گری متأخر صریحاً نمی‌توانست آن دو را از هم باز شناسد، به سادگیِ خودِ مهر، منتهی با صورتی تغییر یافته باشد؛ اگر چه مدارکی برای تأیید این نظریه وجود دارد که ما باید بعداً به آنها بپردازیم، اما فعلاً نمی‌توان بر آن پای فشرد. از این گذشته، این نظریه را تعدادی از بزرگ‌ترین محققان زرتشت شناس نیز پذیرفته‌اند.

لبهٔ تیز تیغ را به سوی کسانی افراشته که دروغ پرست و بد دین و برضد اشَه هستند و گاو یا چارپا را با ستم می‌کشند و باور دارند که "دورَ اُشَـه" یـا مـرگ زدای (= مـراسـم هَـئُومَه) نیرویی وحدت بخش به آنان می‌بخشاید ـ به Yima ییمَه / جم، نیز حمله کـرده و انـتقاد می‌کند ـ وی راگناهکار شمرده و گناه را نیز ترویج و خوردن "پارهٔ گوشت قربانی شـدهٔ گَوْ /گاو" می‌شمارد. در هات سی و دوم، بند هشتم آمده:

"به این گناهان (که در بندهای پیشین سرود ۳۲نقل است) چنان که گفته شده است، "ییمَه" فرزند "وی وَنْگْهْوَنْتْ" (Vivanghvant) هم آلوده شد، آن کس که برای آن که بر خوشایند مردم رفتار کند ـ مردم ما را وادار کرد که پارهٔ قربانی شدهٔ (گوشتِ) گاو را بخورند."

گائوش. بَغا.خوَرِنِم gauš. baqâ.xvarenem. پاره یا سهم یا بهره یا تکه‌ای از گوشت قربانی شدهٔ گاو را بخورند. زرتشت از این اصل بنیادیِ **آیین مهر** به عنوان گـناه یـادکرده است. درست درهمین سرودی که به انتقاد از مهرپرستان پرداخته و از کشتن بی‌رویه و همراه با مراسم خونبار و فریادهای مستانهٔ حاصله از نوشیدن هوم سخن مـی‌گوید. بـاید توجه داشت که **ییمَه**، یا **ییمَه خْشَئِتَه** yima-xšaeta (= جمشید) از خدایان خورشیدی بـوده است. جزء دوم نام به صورت خورشید در فـارسی بـاقی است و صـفت است بـه مـعنی درخشان و تابان[۲۹]. در خود اوستا "هور، هْوَرِ" hvare که از آن مفهوم خورشید برمی‌آید، با صفت درخشان و تابان **هْوَرِخْشَئِتَه** hvare.xšaeta نقل است[۳۰].

اما آن چه که شایان توجه است، مطالب بند دهم از همین سرود سـی و دوم است. البته تفسیر و تعبیر برای دریافت مفهوم آن لازم است، چون متن مبهم است و با شرح و تفسیر باید این ابهام برطرف شود:

"آن کس آموزه‌های ما را تباه می‌کند که ادّعا می‌کند، گاو (چارپا) و خورشید بدترین چیزهایی هستند که برای دیدن چشم یافت می‌شود. آن کس که پیروان دروگ (دروغ) را از (بخشودگان) (داتَه dâtha) می‌کند، آن کس که چراگـاه را خشک می‌کند و مرگ افزار (وَدَرْ vadar، گرز، تبرزین) را بر ضد پیروان اَشَه به

۲۹- فرهنگ نام‌های اوستا، جلد سوم ـ ص ۱۴۵۵ به بعد. گاه‌شماری و جشن‌های ایران باستان، بخش نوروز.

۳۰- فرهنگ واژه‌های وندیداد(=اوستا) ذیل واژه‌های یادشده.

جنبش در می آورد.»

البته شکل ترجمه با توجه به مقدم و مؤخر قراردادن واژه‌ها تغییر اندکی پیدا می‌کند. اما در ترجمه هرگاه مراعات توالیِ واژه‌ها بر اساس متن و نکات دستوری درنظر گرفته شود، معنا همین خواهد بود[۳۱]. نیبرگ ترجمهٔ فوق را ارائه کرده است. بر مبنای آن چنین دریافتی حاصل می‌شود که مراسم قربانی گاو باید در شب اجرا شود، هنگامی که خورشید دیده نشود. دریافت دیگر آن است که زرتشت با اصل قربانی گاو و هم بهره شدن در گوشت و سور آن موافق است، اما در شب این کار و اجرای شریعه گناه می‌باشد. دراین ادعای اخیر دربارهٔ زرتشت که موافق اصل قربانی است، آن را نمی‌توان پذیرفت، چون نظر و روش زرتشت صریح و آشکار می‌باشد. اما درمورد شب و اجرای مراسم قربانیِ گاو، در اروپا، به ویژه انگلستان میان مهر دینانی که وارث بنیادهایِ اسطورهٔ تاریخیِ **مرلین** بودند، انجام مراسم قربانی در شب هم اجرا می‌شد[۳۲]. البته در این زمینه لازم است روایت **پلوتارک** را نیز در نظر داشت که اشاره به نوعی قربانی کرده است که ایرانیان شب هنگام انجام می‌دادند. باید توجه داشت که در آیین میترایی، خدای شر وبدی ـ یعنی اهریمن، که شاهزادهٔ تاریکی در آیین زروانی است و عنایتی ویژه که در آیین میترایی به

۳۱- در پژوهش‌های نخستین، نیز شرحی در بخش دوم دربارهٔ این مورد از زوایای دیگر و ترجمه‌های متفاوت ارائه شده است.

۳۲- ←بخش چهارم. آرتور شاه حدود سال ۴۷۰ میلادی کوشید درانگلستان یک شاهی متمرکز و نیرومند به وجود آورد. مِرلین شخصیتی نیمه افسانه‌ای و تاریخی همدم و راهنمای آرتور شاه بود. سرگذشت مرلین، این شخصیت مقدسی که به افسانه پیوسته است با سرگذشت میترا همانندی‌های شگفتی دارد. در دوران نفوذ آیین میترایی در انگلستان، آرتور و پهلوانان و جنگاوران همراه و یارِ وی، بسیاری از رئوس و نمادهای آیین میترایی و میترا را داخل زندگی مرلین کردند. شروح و روایاتی که دربارهٔ کشتن گاو و زایش و زندگی میترا کنار چشمه و ماجراهای وابسته از لحاظ پژوهش در تطبیق بسیار شایان توجه است، امید که بخشی نیز در این مورد فراهم شود.

برای آگاهی از اسطوره شناسی تطبیقی بسیار شایان توجه، در اساطیر میترایی و مرلین و رُمانس‌هایِ آرتوری در انگلستان، نگاه کنید به:

Loomis.R.S: *Celtic Myth and Arthurian Romance: Down of History*,PP.120-325.

Forrer:*Das Mithra, Heligtum von Königshofen* ,PP.III.

Die orientalischen Religionen in Romischen Heidentum, P.179.

Farnell: *Evolution of Religion, PP.125-128.*

زروان شده است نیز باید توجه داشت.

اگر نظر نیبرگ را بتوانیم قبول کنیم، بر مبنای این که گروه‌هایی از مهردینان مراسم قربانی را شب هنگام انجام می‌دادند، با این توجیه که وی میترا را خدای شب می‌داند (اما به موجب یشت دهم، هم خدای شب است و هم خدای روز) و این که مراسم قربانی گاو و آیین‌های هَئُومه، هم درانجمن گاثایی زرتشت انجام می‌شد، اما در روز ـ و اعتراض زرتشت به هنگام اجرای مراسم است، که چنان که یاد شد، این نظر قابل قبول واقع نشده و هیچ دلیلی هم بر قبول آن وجود ندارد و اصرار و تأکید **نیبرگ** بر آن که در گاثایِ ۳۲/۱۰ و یا ۴۴/۲۰ زرتشت در هنگام اجرای مراسم معترض است، ترجمه‌ها و تفسیرهایی است که این اوستا شناس سوئدی انجام داده ـ و نمی‌تواند ترجمه‌ای درست و یقینی تلقی شود و نه توجیهی معتبر که حداقل مورد تأیید چند پژوهشگر واقع شده باشد.

شیوه‌های متفاوت در قربانی گاو

اما بی‌گمان مراسم قربانی گاو متفاوت بوده است. به احتمال تیره‌هایی ازمهردینان، این مراسم را در شب انجام می‌داده‌اند. یاقربانی‌هایی به موازاتِ فدیه‌های ایزدی، شب هنگام برای خدایان تاریکی و زیانکار تقدیم می‌شده است. به موجب یشت چهاردهم (بهرام یشت/ وِرِثرَغنَه یشت، بند ۵۶ ـ ۵۴) از مراسم اهدای قربانی ویژه‌ای آگاه می‌شویم. در بند ۵۶ ـ ۵۴ اهورامزدا به مردم خطاب می‌کند که: آیا وِرِثْرَغْنه (بهرام) اهورا آفریده و "گِئوش اورْوَن" (روان گاو نخستین) شایستهٔ ستایش و نیایش نیستند، دراین هنگامی که دیوپرستان "وْیامبورَه" خون می‌ریزند و خون روان می‌کنند و چوب‌هایِ بدسوز هَپِرِسی haperesi ـ، نِمِذْکَه nemezka در آتش می‌نهند و در قربانی، پشت گاو را می‌شکنند و اندام‌هایش را می‌کشند ـ که به نظر می‌رسد چارپا را قربانی می‌کنند، اما درواقع نمی‌کشند. این دیو پرستان گوش‌های چارپا را می‌گردانند و چشم‌ها را بیرون می‌آورند.

البته برخی از پژوهندگان برآنند که اسطوره‌ی کشتن گاو و برخی به طور اصولی اسطوره‌های میتراسِ رومی را با میترای ایرانی و هندودایی مربوط نمی‌دانند. اما برخی دیگر اغلب روایات و اسطوره‌های میترای رومی را بر بنیادهای فراموش شده‌ی آیین میترایی ایران می‌دانند. مراسم راز آمیز و بسیاری دیگر از مشخصه‌ها چنانکه اشاره شد،

در اوستا و منابع پهلوی و متون ودایی به طور مشخص قابل بررسی است. البته باتوجه به این نکته‌ی بنیادی، که میترایِ زرتشتی شده در دوره‌ی پسینِ دین بهی، آن میترای آغازین هند و ایرانی نیست و پس از اصلاحات زرتشت، آیین‌های میترایی در قالب مراسم مجاز بهدینی سامان یافت.

هرودوت در بخش ٦٢ "تاریخ" از مراسم قربانی "اسکیت‌ها" شرحی کافی داده است. دراین شرح به شکلی دقیق جایگاه قربانی را توصیف می‌کند و از خدای جنگِ (به احتمال آرس ares) آنان که نماد آن یک خنجر پارسی است یادکرده که این خنجر را روی انبوهی از چوب‌های ویژه قرار داده و هر ساله برای این نماد ـ خنجر، قربانی‌های فراوانی از اسب و گوسفند تقدیم کرده و خون قربانی را به روی خنجر می‌ریخته‌اند. بی‌گمان این یک سد و پنجاه بار هیزمی که فراهم کرده و خنجر را برفراز آن قرار می‌دادند، برای فراهم کردن آتشی بوده که گوشت قربانی‌ها برای سور به روی آن‌ها بریان می‌شده است. این قوم از اسیران جنگی، نیز از هر سد تنی، یک نفر را برای خدای جنگ قربانی کرده و خونش را به روی خنجری می‌ریخته‌اند.

اما چنان‌که از اشارهٔ یشت چهاردهم برمی‌آید، تیره‌های دیوپرست "ویامبورَه" نیز هیزم‌های فراوانی را می‌سوزاندند و قربانیِ گاو را در واقع نمی‌کشتند، بلکه با ضربات چماق هلاک می‌کردند. هرودوت (بخش ٦٠ بند ٤) از چگونگی قربانی حیوانات نزد "اسکیت‌ها" گزارشی نقل کرده که شایستهٔ توجه است:

> حیوان قربانی را بادست‌های بسته در جایی قرار می‌دهند. مردی که قربانی می‌کند و پشت سر حیوان قرارگرفته است، سر دیگر ریسمان را می‌کشد، و حیوان را به زمین می‌افکند. پس از این‌که حیوان افتاد، خدایی راکه برای او قربانی می‌شود، نیایش می‌کند. سپس به تندی گرهی به گردن حیوان می‌افکند. چوبی در میان گره فرو می‌افکند و می‌پیچاند و بدین گونه حیوان را خفه می‌کند، بی‌آن‌که آتشی برافروزد و یا نذرهای معمول قربانی را اجراکند، یا آشامیدنی بر روی آن بریزد. وقتی آن را خفه کرد و پوست کند، ترتیب پختن آن را می‌دهد".

استرابون می‌گوید: در کاپادوکیه، مغان حیوان قربانی را با خنجر ذبح نمی‌کنند، بلکه با چوبی کلفت مانند چماق و ضربه زدن این عمل را انجام می‌دهند. این شیوه‌ی قربانی که

سنگ نگارهٔ آن نیز از روزگار کهن باقی است، مغان را در حال قربانی کردن گاو به همین شکل نشان می‌دهد. در آیین میترایی ذبح گاو به وسیله‌ی خنجر یا کارد و روان ساختن خون معمول است. اما مغان زرتشتی در جاهایی دیگر با روش فوق عمل می‌کردند. این روش را به صورت و سنت مغان عمل کردن Moqanize یاد نموده‌اند. در کتاب دینکرد این شیوه‌ی عمل کرد سفارش شده است (← چاپ مَدَن، صفحه ۱۲ و ٤٦٦. و ترجمه‌ی آن توسط زینر در کتاب زروان یک معمای زرتشتی) از همین جاست که صحت و امانت گزارش استرابون و دیگران مشهود می‌شود.

چنین روشی را، یعنی انجام عمل قربانی بدون این که خون جاری شود و حیوان را درست تقدیم خدایان کنند، میان سکاها نیز معمول بود و **هرودوت** گزارش آن را داده که سنتی کهن است و گویا میان اقوام عهود کهن هند و ایرانی مرسوم بود:

> دست‌های حیوانی را که باید قربانی شود به یکدیگر می‌بندند. قربانی کننده پشت سر حیوان می‌ایستد. آن گاه ته ریسمانی را که به دست حیوان بسته شده می‌کشد و حیوان‌رو به جلو برزمین می‌افتد. هر خدایی را که حیوان به نام او قربانی می‌شود، به نام می‌خواند. آن‌گاه خفتی به گردن حیوان می‌اندازد و چوبی را در آن جا می‌دهد و می پیچاند تا حیوان خفه شود.

جهت کهن بودن این سنت هند و ایرانی، به این اشاره‌ی **استرابون** توجه کنیم که می‌گوید: هندوان گلوی حیوانی را که باید قربانی شود نمی‌برند، او را خفه می‌کنند تا بدن او را بی‌عیب و شکستگی تقدیم خداوند کنند. برهمنان هنگام برگزاری مراسم یَجْنَه yajna ـ تاکنون این رسم را مراعات می‌کنند.

اما اشاره‌ی **استرابون** نخستین گزارشی به نظر می‌رسد که زرتشتیان هنگام مراسم قربانی بدان عمل می‌کردند. **اِزنیک** Eznik نویسنده و اسقف ارمنی نویسنده‌ی کتاب ردِّ فِرَق و مذاهب درسده‌ی پنجم میلادی می‌گوید مغان نخست حیوان قربانی (یَسْنَه yasna) را بی‌حس کرده و آن گاه با کارد می‌کشند. این موضوع را **برهارد بیشابا** Berhard-Bêšâbbâ اسقف مسیحی حُلوان نقل کرده است: **زرتشت** می‌گوید هرگز نباید گلوی حیوان قربانی را بُرید، چون اهورامزدا در آن حیوان حلول می‌کند. نخست باید با چماق ویژه‌ی این مراسم، به گردن حیوان کوفت تا بیهوش شود و پس از آن گلویش را بُرید و به موجب

کتاب دینکرد که پرستش کننده‌ای مسیحی می‌پرسد چرا نخست باید حیوان را بیهوش کنند، پاسخ داده می‌شود که این ترحمی است به حیوان قربانی ـ برای آن که بعد از بیهوشی، درد بریدن گلو را احساس نکند (چاپ مَدَن، ص ۱۲ و ٤٦٦) اما رسم و سنت جاری، مدتهاست که بدون بیهوش کردن، چون مسلمانان گلوی حیوان را می‌برند. به هر حال همین گزارش‌ها و تأیید دینکرد، دلیل بر درستی روایات و جاری بودن چنین سنتی از سوی ایرانیان بوده است. در مورد قربانی کردن اسب هم روایاتی هست که حیوان را نمی‌کشتند. **مهرداد دوم** پادشاه پارتی، هنگامی که قصد حمله به بیثانیه راکرد و نذر نمود که هرگاه پیروز شود، قربانی برای خداوند دریاها بگذراند، اسب‌های سفید گردونه‌ی خود را به عنوان پیش کش به **پوزوئیدون**، دستور داد تا به دریا انداختند. **هرودوت** نیز اشاره کرده که مغان اسب‌های سفید را نذر آب کرده و به دریا می‌افکندند. به احتمال از پوزوئیدن، مراد **اَپَم نَپات** Apânm-napât، زاده‌ی آب‌ها و خداوندگار بزرگ زرتشتی است که در آسیای صغیر، به ویژه کاپادوکیه از پرستش وی روایاتی نقل شده است.

واین جاست که روش قربانی کردن دیویسنانِ "و یامبوره" تداعی می‌شود. نکته‌ای بسیار شایان توجه دراین جا، رسوم جاری در مذهب "مَرقونیه" است. نگارنده در جایی دیگر جز کتاب "تبصرة العوام" از **سیدمرتضی حسنی رازی** این اشاره دربارهٔ قربانی گاو راکه پیرون این مذهب "یزدان کُشت" عنوان کرده‌اند ندیده است. کتاب حدود سدهٔ هفتم هجری قمری (حدود ٦٥٠) نوشته شده و از لحاظ دقت و نقل مطالب مورد اعتماد، از آثار خوب است. دربارهٔ ایران و مسایل آفرینش و به ویژه، "**خویتوک دس**" یا ازدواج مقدسِ رایج در زمان ساسانیان و آیین مزدیسنا، دقت تا آن جاست که با مآخذ مکتوب پهلوی، چون "دینکرد" و "روایت ایمیت اَشاوهیشتان" منطبق است. مؤلف دربارهٔ "مرقونیه" که از اصحاب ثنوی هستند، نقلی ارائه کرده که بسیار نزدیک به باورهای میترایی است که اشاره کرده پیروان این طریق میان نور و ظلمت، به واسطه یا میانجی قایل هستند و.... نیز دربارهٔ "گاو" که معتقدند گاوان از فرشتگان هستند و آنان را عیدی است که گاو را به طریقی ویژه قربانی می‌کنند[۳۳]:

۳۳- تبصرة العوام فی معرفة مقالات الانام، سید مرتضی بن داعی حسنی رازی. به تصحیح عباس اقبال، تهران ۱۳۶۴، ص ۲۱ ـ ۲۰.

←

→

"مرقونیه" / "مرقیون marcion یکی از دانشمندان و علمای مسیحی سدهٔ دوم میلادی است Marqiyun فیلسوف و حکیم رومی (روم شرقی) متولد در ایالت Sinope "سینوپ". که از طرف عیسویان به عنوان مرتد تکفیر و از حوزهٔ کلیسا رانده شد. وی مذهب تازه‌ای را بنیان نهاد که شالودهٔ آن گرفته شده از مسیحیت است، با این تفاوت که آسمانی بودن بخشی گسترده از "عهد عتیق" یا "تورات"، نیز بخشی از "عهد جدید - انجیل" را قبول نداشت. اساس اندیشهٔ وی بر ثنویت، یعنی دو اصل نور و ظلمت استوار بود. بر آن بود که چون این دو اصل ضدّ یکدیگرند و اجتماع آن دو با هم امکان ندارد، اصل سوم دیگری که از جهت مقام پست‌تر از نور و بالاتر از ظلمت است میان آن دو میانجی و واسطهٔ آمیزش و سازگاری است و هستی در نتیجهٔ این آمیزش و جمع به وجود آمده است.

به عقیدهٔ **مرقیون** جهان به سه طبقه که هر یک روی دیگری قرار گرفته، تقسیم شده است: طبقهٔ اعلا جایگاه خداوند رحمان و طبقهٔ زیرین یا اسفل قلمرو ماره و طبقهٔ میانی که بر فراز زمین است، حوزهٔ اقتدار خداوند خالق، یعنی ایجاد کنندهٔ "عدالت و شریعت" است که انسان را به صورت خود از ماده به وجود آورده است.

پیروان **مرقیون** به "مرقونیه" نامبُردار شده‌اند و در سرزمین‌های ایتالیا و مصر و سوریه و ایران منتشر شده و تا مدت‌ها دراین نواحی باقی بودند.

خاندان نوبختی، عباس اقبال، ص ۲۵. الفرق بین الفرق، ابومنصور عبدالقاهر بغدادی. به کوشش محمد جواد مشکور، ۱۳۳۳، ص ۳۵۷.

با توجه به تاریخ زندگانی مرقیون که دراوج شکوفائی و انتشار آیین میترایی و تعارض آن با عیسویت در روم است و رئوس شاخص معتقدات بنیادی آن، به ویژه نیروی خدایگانی میانجی میان نور و ظلمت، تأثیرهای آشکار مزدایی - میترایی در آن نمایان است است.

اِزنیک کُلبی در کتاب خود "رد مذاهب desectis" بخش چهارم مطالبی بسیار ارزنده دربارهٔ **مرقیون** و "مرقونیه" ارائه کرده است:

Zaehner: *Zurvan. a Zoroastrian Dilemma*, Oxford, 1955,PP.419 - 428.

Maries: *Le de deo d'eznik...etudes de Critipue Littéraire et texuell, Paris, 1924.*

نیز نگاه کنید به بخش پایانی کتاب با عنوان "زروان - آیین زروانی بنا بر یک نوشتهٔ کهن و عنوان: مهر میانجی. نیز نگاه کنید به: مفاتیح العلوم خوارزمی. ترجمهٔ حسین **خدیوجم**، ص ۳۸. تهران ۱۳۶۲.

ابن ندیم نیز در **الفهرست** ترجمهٔ رضا تجدد، ص ۶۰۳/ تهران ۱۳۴۳ دربارهٔ "مرقونیان" مطلبی نقل کرده است: "پیروان **مرقیون**، پیش از "دیصانیان" [دیصان، این مذهب را بنیاد کرده است و پیش از **مانی** زندگی می‌کرد و او هم از ثنویان زیر نفوذ مستقیم مجوس و مزدایی‌هاست] و گروهی هستند که بیش از مذهب مانی و دیصانی، به نصرانیت هماهنگی دارند، و عقیده‌شان این است که نور و ظلمت دو اصل باستانی است و یک - هستی - سومی در این میان است که با آن‌ها امتزاج و اختلاط دارد، و خداوند را منزه از شرّ دانند، گو آن که

←

مَرقونیّه: و قومی دیگر از ایشان [مجوس] و این قوم را مرقونیه خوانند. میان نور و ظلمت واسطه گویند و چون تفسیر آن واسطه کنند آن را حاصلی نباشد و چیزی از آن فهم نشاید کرد. و گویند نور محبوس است در حبس ظلمت و پیش از این محبوس نبود، از بهر این فساد و ظلم و شرّ در عالم بیشتر از خیر است ..و این جهلی عظیم است. نور چون خود را از زندان ظلمت خلاص نمی‌تواند داد، چه گونه عالم توان آفرید.

بدان که ذکر ثنویان در باب مجوس از آن یادکردیم که اصل همه یکی است و اگر چه در بعضی مقالات مختلف‌اند، نه بینی که همه گویند عالم را دو صانع است و اگر چه بهری یزدان واهرمن گویند و بهری نور و ظلمت و چون اصل یکی بود، در یک باب یاد کردیم.

بدان که **مجوس** گویند که **گاوان** ملائکه‌اند و ایشان راعیدی هست از عیدها که گاوی را دست و پای محکم ببندند و بر بالای بلندی برند و گویند: "اَنزِلی لا تَنزِلی" یعنی: فرورو و فرومرو، و دست از آن بازدارند. چون به زمین رسید و مرد، او را **یزدان کُشت** خوانند و گوشت وی به تبرّک بخورند و به یکدیگر فرستند و ..."

باری **زرتشت** در آن مواردی که به طور آشکار مخالفت می‌کند، مراسم کشتار و قربانی گاو است و آیین هَئومه یا سماعی که ضمن اجرای مراسم آیینی با نوشیدنِ شیرهٔ هوم برپا می‌شده است. در یسنای ٤٤ بند بیستم دگرباره پیامبر از کَوی‌ها و کَرَپن‌ها یاد می‌کند. در این جا می‌گوید دَئِوَها (خدایان باطل گذشته، دیوان) هرگز خدایان یا فرمانروایان خوبی نبودند. **کَرَپَن و اوسیج** Karapan-usij گاو را به دست **آئِشْمَه** aešma

→

آفرینش اشیاء خالی از شرّ نیست. ولی خداوند بالاتر از این مراتب است.

در هستیِ ـ سوم اختلاف دارند که چیست [میترای میانجی]، گروهی آن را حیات، و عیسا دانند. گروهی عیسا را فرستادهٔ "هستی" سوم پندارند، و این هستی را آفریدگار اشیاء به امر و قدرت خود دانند و در عین حال همه برآنند که عالم حادث است و صنعت در آن نمایان بوده و در این باره شک و تردیدی وجود ندارد، و عقیده دارند، کسی که از چیزهای بدبو، و مستی بخش دوری جوید و همیشه با خدا باشد و روزه را ترک نکند، از دام شیطان رهایی یابد.

از این گروه حکایات گوناگون و پیچ پیچ بسیاری [= **رازآمیز** و اسرار Mysteries] اسرار و رموز نقل شده است. مرقونیان خط مخصوصی دارند که کتاب‌های مذهبی خود را به آن می‌نویسند. خود **مرقیون** کتاب انجیلی دارد که نام آن را ... و پیروانش را کتاب‌هایی است که جز خدا کسی نداند کجاست. این گروه خود را زیرپردهٔ "نصرانیت" پنهان داشته و گروه‌هایی از آن‌ها در خراسان هستند ـ ولی مانویان ـ آشکارتر و نمایان‌ترند".

(خشم) می‌سپارند و کَوی (سرپرست و ناظر مراسم قربانی) در آن جا فریاد می‌کند (صداهایی که در سماع و بی‌خودی می‌گوید).

سرانجام زرتشت از این که کردارهایِ آیینیِ شبانان، آنانی که با انجام مراسم قربانی گاو و می‌گساری‌هایی که با خروش‌های شادمانی همراه است و مردم و جامعه را از کار کشت و فواید آن باز می‌دارد و نمی‌تواند آنان را باز دارد، دست یاری و پرسش به سوی مزدا بلند می‌کند. در سرود ٤٨ بند دهم آمده:

"کی ای مزدا مردان خود را آماده خواهند کرد، که هشدار را دریافت کنند؟
کی تو ناپاکیِ این مِی [مَدَ،مَذ mada-madha] را برخواهی انداخت، نوشابه‌ای که با آن کَرَپَن‌ها در پلیدیِ خود و فرمانروایانِ بدکشورها در خواستِ خود، بازیِ جادوییِ خویش را می‌ورزند".

اما با همهٔ این پیکار و ستیزی که زرتشت انجام داد، آن چنان مراسم قربانی و آیین هَئُومه ریشه‌دار بود که همان کَرَپَن‌های مورد حملهٔ زرتشت، در زمانی نه چندان دور از پیامبر، همهٔ آن‌ها را با عنوان موبدان یا هر نام و رسمی که به خود بستند، از زبان و بیان خود زرتشت، از اصول بنیادی مزدیسنیِ زرتشتی معرفی کردند. در یسنای ۱۱ـ۹ گذشت که زرتشت خود موبد هوم ساز است که اجرای مراسم و آماده کردن آن را عهده‌دار است و مراسم قربانی را برای هوم ایزد برگزار می‌کند. در متون پهلوی که در زمان ساسانیان فراهم شده و بر بنیاد اوستای بزرگ است، دربارهٔ گاو نخستین آگاهی‌هایی هست که نقل می‌شود.

گاو اِوَگدات یا یکتا آفریده

به موجب "وَندیداد"[۳۴] از گاو نخستین ـ با عنوان "گاو مقدس" gaospenta "گَئُوسْپِنْت" با صفات بخشنده و نیکوکار یاد و ستوده شده است:

"نماز [درود] بر تو ای گاوِ مقدس. نماز بر تو ای گاوِ نیک آفریده. نماز بر تو ای افزونی بخش. نماز بر تو ای رویش دهنده. نماز بر تو که بخشنده‌ای بخت را

۳۴– وندیداد، جلد چهارم. فرگرد ۲۱، یادداشت ۲/ مآخذ در همین مرجع نقل است.

[بهره، سهم، روزی] برایِ بهترین پرهیزگار؛ [نیز] برایِ نازاده پرهیزکار (اَشَوَن).

در گزارش پهلویِ وندیداد گاو بخشنده یا افزونی دهنده gav-awazuni ترجمه شده است.

به موجب ″بندهش″ اهورامزدا، در مراحل آفرینش نخست آسمان را آفرید. دوم آب را. سوم زمین را. چهارم گیاه را برای یاری گوسپند (=گاو مقدس) پنجم گوسپند (گاو) را برای یاری مردم. ششم انسان را.

در تکراری که با شرح آمده، (بندهش، بهار ۴۰) در مرحلهٔ پنجم، به جای گوسپند، همان گاو نقل شده است: پنجم گاو یکتا آفریده را در **ایرانویج** آفرید، به میانهٔ جهان، بر بالای رود ″وِه دائی تی″ که درمیانهٔ جهان است. آن گاو، سپید و روشن بود چون ماه که او را بالا به اندازهٔ سه نای بود. به یاری آفریده شد آب و گیاه، زیرا در دوران آمیختگی، او را زور و بالندگی از ایشان بود.

ششم **کیومرث** را آفرید، روشن چون خورشید. او را به اندازهٔ چهار نایْ بالا بود و پهنایش نیز چون بالا؛ راست بر کنار رودِ دائی تی که در میانهٔ جهان ایستد. کیومرث بر سویِ چپ و گاو بر سویِ راستِ هرمزد آفریده شدند. دوری ایشان، یکی از دیگری، و نیز دوری از آب دائی تی به اندازهٔ بالایِ خود ایشان بود. کیومرث دارای چشم، دارای گوش، دارای زبان و دارای دَخْشَگ daxšag (نشان، علامت) بود. دَخْشَگ داشتن این است که مردم از تخمهٔ او و بدان‌گونه زادند. به یاری او خواب آسایش بخشنده آفریده شد، زیرا هرمزد آن خواب را به تنِ مردِ بلندِ پانزده سالهٔ روشن فراز آفرید.

او کیومرث را با گاو از زمین آفرید. او از روشنی و سبزیِ آسمان نطفهٔ مردمان و گاوان را فراز آفرید، زیرا این دو نطفه را که آتش تخمه‌اند نه آب تخمه، در تن گاو و کیومرث بداد تا افزایش یافتن مردمان و گوسپندان از آن باشد.

اما در ستیزی که میان هرمز و اهریمن در می‌گیرد، اهریمن گاو مقدسِ نخست آفریده و کیومرث را از بین می‌برد. لیکن آفرینش درمعنای گستردهٔ آن از همین دو مقدس، یعنی ″گاو اِوَگدات″ و انسان نخستین یا کیومرث شکل می‌پذیرد. یعنی گاو که نماد آفرینشِ اولیه و جوهر نخستین و بن مایهٔ هستی است، می‌میرد و دگربار رستاخیزی

عظیم و سترگ صورت می‌پذیرد و از لاشهٔ گاو ـ و کیومرث، همهٔ کوهها و آسمان و زمین و رودها و دریاها و گیاه و دار و درخت و کان‌ها و کانی‌ها و ... به وجود می‌آید. قربانی کردن گاو، از این بُن مایهٔ اساطیری ـ تمثیلی است از تکرار آفرینش و برکت و نعمت و رستگاری.

اهریمن برای از بین بردنِ جوهرِ آفرینشِ هرمزد: "آز و نیاز و سیج (sij نابودی، هلاک)، درد و بیماری و هوس و **بوشاسپ** (خواب) را بر تن گاو و کیومرث فراز هشت. پیش از آمدن برگاو، هرمزد **مَنگِ** درمان بخش را که **بَنگ** نیز خوانَد، برای خوردن به گاو داد[۳۵] و پیش چشم وی بمالید تا او را از نابودی و بَزِه گزند و ناآرامی کم باشد. در زمان نزار و بیمار شد و شیر او برفت، درگذشت. گاو گفت که به سبب کنش ایشان، آن آفرینش گوسفندان را کاربرترین دستور است.

پیش از آمدن بر کیومرث، هرمزد خواب را بر کیومرث فراز بُرد. چندان که بیتی بخوانند. چون هرمزد آن خواب را به تنِ مردِ پانزده ساله‌ای روشن و بلند آفرید، کیومرث به خواب رفت. چون کیومرث از خواب بیدار شد، جهان را چون شب تاریک دید... چنان که پس از آمدنِ پَتیاره (اهریمن) سی سال زیست. کیومرث گفت که: اکنون که اهریمن آمد ـ مردم از تخمهٔ من باشند...

این را نیز گوید (یعنی نقل از اوستا) که چون گاو یکتا آفریده درگذشت، بر دست راست افتاد؛ کیومرث پس از آن که درگذشت بر دست چپ. **گوشورون** که روان گاو یکتا آفریده است، از تن گاو بیرون آمد. پیش گاو بایستاد، چونان یک هزار مرد که به یک بار بانگ کنند به هرمزد گله کرد [= یسنای ۲۹، گاثای گاو] که: تو سالاریِ آفریدگان را به که بِهِشتی که زمین را لرزه در افتاد، گیاه خشک و آب آزرده شد. کجاست آن مرد که گفتی می‌آفرینم تا پرهیز بگوید.

هرمزد گفت که: "بیماری گوشورون! از آن اهریمن بیمار گشته‌ای و کینِ دیوان را بر خود هموار کرده‌ای. اگر آن مرد را در این زمان می‌شد آفرید، اهریمن را این ستم‌گری نمی‌بود."

۳۵- وندیداد، جلد سوم و چهارم، با توجه به فهرست موضوعی یادداشت‌ها.

گوشورون به همان آیین به ستاره پایه فراز رفت وگِله کرد، و فرازتر، تا ماه پایه به همان آیین گله کرد. فرازتر تا خورشید پایه ـ به همان آیین گِله کرد. سپس هرمزد **فرَوَهْرِ زرتشت** را بدو بنمود که: "بدهم به گیتی کسی را که پرهیز بگوید."گوشورونْ خرسند شد و پذیرفت که: دام را بپروَرَم." یعنی که دربارهٔ آفرینشِ دوبارهٔ چهار پا به جهان همداستان شد.

این همان جریانی را به نگارش و بیان آورده که زرتشت در یسنای بیست و نهم به شکل نمایش نامه‌ای بیان کرده است، یعنی یسنا یا گاثای گوشورون یا روان گاو، در طول چند هزار سال، زرتشت خود گوشورون را در یک تمثیل زیبا و نماد شاعرانه، روان گاو تلقی کرده ـ تا این که در یشت‌ها نیز همین معنا تکرار شده ـ و درست‌تر پیش از زرتشت هم همین مفهوم بوده است. در دوران ساسانیان نیز گوشورون یا روان گاو مفهوم روشن، و آشکاری داشته است و در دینکرد، و بندهش علمای زرتشتی و فقهای مزدیسنی همین معنا را بیان کرده‌اند. در گزیده‌های زات سپرم و روایت پهلوی نیز که از آثار موبدان زرتشتی است همین مفهوم را دارد.

به موجب اشارات بندهش که مأخوذ از اوستای بزرگ است، چون گاو یکتا آفریده بر اثر تازش اهریمن [۳۶]: «درگذشت، به سبب سرشت گیاهی، از اندام‌های گاو پنجاه و پنج نوع غلّه و دوازده نوع گیاه درمانی از زمین رُست. روشنی و زوری که در تخمهٔ گاو بود به **ماه** سپرده شد. آن تخمه به روشنی ماه پالوده شد. به همه گونه‌ای آراسته شد. جان دراو اثر کرده شد. و از آن جا جفتی گاو، یکی نر و یکی ماده بر زمین آورده شد. سپس بر زمین از هر نوعی دوتا، یعنی دویست و هشتاد و دو نوع، فراز پیدا شدند، به اندازهٔ دو فرسنگ که در دین هجده هاسَرْ گوید.»

و چون بر اثر تازش و زیانکاریِ اهریمن: «کیومرث را مرگ برآمد، بر دست چپ افتاد. به هنگام درگذشتن، تخمه‌اش به زمین رفت. همان گونه که اکنون نیز به هنگام در گذشت، همهٔ مردم تخم بریزند.

از آن جا که تن کیومرث از فلز ساخته شده بود، از تن کیومرث هفت گونه فلز بـه

۳۶- بندهش، بهار ـ ص ۶۵.

پیدایی آمد[۳۷]. از آن تخم که در زمین رفت، به چهل سال **مَشیَه و مَشیانَه** mašya/mašyâna بر رُستند که از ایشان رونق جهان و نابودی دیوان و از کارافتادگی اهریمن بود.»

همهٔ عناصر و شخصیت‌هایی که در انجمن میترایی در بخش‌های گذشته از آن یاد و شرح شد، در این جا جمع هستند. هرگاه نفوذ "آیین زروانی" را در "آیین میترایی" در نظر گیریم، مقایسه و سنجش و دریافت و تحلیل بهتر صورت می‌پذیرد. ارتباط مستقیم گاو قربانی شده با خورشید و ماه ـ پیکار اهریمن (=عقرب) با نطفه و تخمهٔ گاو، نقش خدای ماه در میان شاخ گاو (=هلال ماه) و نقش خدای خورشید در دو سویِ میترا هنگام قربانی کردن گاو، رویش غله و گیاه از محل اصابت خنجر و خون گاو، ایزد نریوسنگ و حضور خدای زمین و اقیانوس (=آب) و بسیاری از تصاویر میترایی که "کتاب آیین" مهر است در همین آثار بازمانده قابل مطالعه و بازسازی است.

در "بندهش" آمده است. گوش [گاو] که **گوشورون** است (روانِ گاو) مینوی روانِ گاو یکتا آفریده است که پنج گونه چارپایان از او آفریده شد و ایدون نیز گاو **هَدَیوش** hadayoš، گاوی است که در پایان نبرد هرمزد و اهریمن برایِ ساختن زندگی جاوید مردمان، توسط **سوشیانس** [=میترا] کشته می‌شود که در فْرَشْکَرْدْ سازی، **اَنوش** (معجونی که نوشیدن آن موجب بی‌مرگی و جاودانگی می‌شود) را از او آرایند. او را پرورش کردن

۳۷- در "بندهش" بخش نهم، عنوان "دربارهٔ چگونگی مردمان" دربارهٔ مرگ کیومرث و پیدایی فلزات و **مَهلی** و **مَهلیانه** مطالبی تکمیلی هست (ص ۸۰) که جهت مطالعهٔ آیین میترایی و اسطوره‌ها و نمادهای آن شایان توجه است:

«چون کیومرث را بیماری برآمد، بر دست چپ افتاد. از سر سُرب، از خون ارزیزو از مغز سیم، از پای آهن، از استخوان روی و از پیه آبگینه و از بازو پولاد، از جانِ رفتنی زر به پیدایی آمد که اکنون به سبب ارزش مندیِ زر، آن را مردمان با جان بدهند. از آن انگشت کوچک، مرگ به تنِ کیومرث در شد و همهٔ آفریدگان را تا فْرَشْکَرد Fraškard مرگ بر آمد. چون کیومرث به هنگام درگذشت تخمه بداد، آن تخمه‌ها به روشنیِ خورشید پالوده شد و دو بهر آن را **نریو سنگ** نگاه داشت و بهره‌ای **اِسپندارمذ** پذیرفت. چهل سال آن تخمه در زمین بود. با به سر رسیدنِ چهل سال، ریباس تنی یک ستون، پانزده برگ، **مَهلی و مَهلیانه** از زمین رُستند. درست بدان گونه که ایشان را دست بر گوش باز ایستد، یکی به دیگری پیوسته، هم بالا و هم دیسه بودند. میان هر دوی ایشان **فرّه** بر آمد. آن گونه هر سه هم بالا بودند که پیدا نبود که کدام نر و کدام ماده و کدام آن فرّهٔ هرمزد آفریده بود که با ایشان است، که فرّه‌ای است که مردمان بدان آفریده شدند.»

خویشکاری (وظیفه) است (← برای موارد دیگر، فهرست راهنما). هَدَیوش (یا: **هَدایوش، هَذَیوش**) گاوی است که در آخر زمان در مراسم یَزِشی که سوشیانش (میترا) با یاران خود می‌کند کشته و قربانی شده و از پیه این گاو و **هوم سپید**، "خوراک بی‌مرگی" تهیه می‌کنند و به مردم می‌دهند و همهٔ مردم از پارسایان که مانده‌اند، بی‌مرگ و جاویدان می‌شوند. به روایت "گزیده‌های زات سپرم" این گاو در بارویی فلزی به سرداری **گوبَدشاه** نگهداری می‌شود:

«هنگامی که بخواهند "فرشکرد" را فرجام دهند، برای یَشتن یزش بر فرشکرد، انواع آفریدگان بی‌مرگ گردآوری شوند به مانند یشتن آن یزش که زرتشت به وسیلهٔ آن به دین خَستُوان شد (= اعتراف کرد). به جایِ **هوم**، آن که زنده گر است، **هوم‌سپید** که در دریاهاست، که مردگان با آن زنده و زندگان با آن بی‌مرگ باشند. به جای شیر، شیر **گاو هَذَیوش** که در با رویی فلزی به سرداری **گوبدشاه** نگهداری شده است. به جای آتش، آتش بزرگِ زنده دارندهٔ جانوران. به جای یشت، ستایش و یَزِش به "فرشکرد کرداری" که نیکی آشکار است[۳۸]. نیز در جایی دیگر، نقل است که در پایان جهان و دوران فرشکرد، شیر و چربی گاو هَدَیوش، خوردنیِ سزاوار و ثواب است.

ازگاوهای دیگر داستانی و اساطیری درایران کهن، باید از "**گاو سْریشوک**" یا **سْریسوک** Srišok یادکرد[۳۹]. **گاو سریشوک**، گاوی بود که به وسیلهٔ آن در زمان **هوشنگ** پیشدادی، از "**خوَنیرَس**" (=کشور مرکزی) به کشورهای دیگر می‌رفته‌اند. در "بندهش" آمده: از **سیامک و وَشاک** جفتی زاده شد که مرد را **فَرواک** ـ و زن را **فَرواکین** نام بود. از آن پانزده سَرْدَه، نه سَرْدَه بر پشت گاو سْریشوک از راه دریای فراخکرت بدان شش کشور گذشتند و آن جانشیمن کردند. در "گزیده‌های زات سپرم" آمده: اندر پادشاهی هوشنگ که مردم به گاو سریشوک از خونیرَس به دیگر کشورها همی رفتند، به نیمه راه، شبی به بادی شگفت، آتشدان که بر پشت گاو به یک جای نگه داشته شده بود، به سه بخش شد و به سه آتشدان

۳۸- پژوهشی در اساطیر ایران، بهار ـ ص ۱۰۹، ۳۳.
فرهنگ نام‌های اوستا، جلد دوم ـ ذیل عنوان "گِئوش اوروَن" و "گاوِ اِوَگدات."
۳۹- گزیده‌های زات سپرم، بخش ۳۵، بند ۱۶ و ۶۰.
← فرهنگ نام‌های اوستا، ذیل عنوان "فْرَشُوکِرِتی".

بنشست[۴۰]...

گاو مرزیاب نیز از گاوهای اساطیری است و دربارهٔ آن در کتاب "دینکرد" و "گزیده‌های زاتِ سپرم" مطالبی آمده است. در گزیده‌ها آمده: اندر آن هنگام که تورانیان را با ایرانیان بر سرِ بوم... پیکار بود، هرمزد برای ناپیکاری، گاوی بزرگ آفرید که سامان (= مرز) ایران اندر (= مقابل) توران بر پشت، بر بالایِ دُنب پیدا بود. گاو به بیشه‌ای نگه داشته شده بود، و چون پیکاری بود، بدان مرز شناخته می‌شد ـ تا این که کاووس را طمع در خاک توران شد و بدید تا آن گاو هست چنان کردن دشوار باشد. **سْریت** Srit را که پهلوانی بزرگ تن و به او وفادار بود، مأمور کشتن گاو کرد. چون سریت رفت و خواست آن گاو را بکشد، گاو با زبان آدمیان وی را پرهیز داد که خود را ملعون و گُجَسْتَک نکند و این زشتی را نورزد و او را نکشد. اما **کاووس** به او اصرار کرد و سریت سرانجام گاو را کشت و نفرین گاو دامنگیرش شد و خود نیز کشته شد.

یکی دیگر از گاوهای اساطیری، **گاو وَهْجَرگا** Vahjargâ می‌باشد. داستان **وَهجَرگا** چنین است: فَرّ **فریدون** در ریشهٔ نیی در کنار دریای "وُئوروکَش" روییده بود. وَهجرگا برای انتقال فَرّ به نسل خود، دست به نیرنگی زد. او مدت سه سال ماده گاوی را بر آن داشت که آبی را که از ساقهٔ نی تراوش می‌کرد بنوشد. بر اثر این نیرنگ، فَرّ فریدون به بدن گاو داخل شد (مقایسه کنید با شیوهٔ انتقال فَرّ از راه گیاهی مقدس به گاو، و از شیر گاو به پدر **زرتشت**، یعنی **پوروشسپ** و از نطفهٔ وی به رَحِم **دُغدو** مادر زرتشت، و زاییده شدن زرتشت با آن فَرّ: ← جلد دوم "تاریخ مطالعات دین‌های ایرانی: زرتشت نامه"). و هجرگا شیر گاو را به پسر خود خورانید ولی با تمام کوشش‌هایی که در این‌باره کرد نتیجه نگرفت و فَرّ به دخترش **فرانک** رسید. و هجرگا چون از این حال آگاه شد کوشید تا با دخترش آمیزش (**خْویتوک دَس**) کند. اما فرانک از او گریخت و نذر کرد که نخستین پسر خود را به **اوشبام** دهد. اوشبام او را از چنگ پدر رهایی بخشید و فرانک نیز نخستین پسر خود را بدو داد و او **کی آپیوَه** بود.

در این جا توجه به نکته‌ای که در بخش پیشین، یعنی آیین میترا بی‌بر بنیاد یشت

۴۰- اساطیر ایران، ص ۳۳. گزیده‌های زات سپرم، ص ۱۹. اساطیر و فرهنگ ایرانی، ص ۶۰۰.

دهم مورد پژوهش قرار گرفت بسیار شایان توجه است. فَرّ یا "خْوَرِنَه" در انجمن میترایی، یکی از رئوس و عناصر اصلی و بنیادی است که دربارهٔ آن شرح و تحقیقی ارائه شد ـ و در این موارد، ملاحظه می‌شود که میان خْوَرِنَه و گاو نیز چه نزدیکی و ارتباط استواری وجود دارد و عامل انتقال فَرّ، گاو است که البته باید به این مورد نیز توجه داشت که فَرّ یا خْوَرِنَه، با حلول در بدن قوچ یا گوسپند، نیز تجسّم عینی می‌یابد.

بخش پنجم

مهرابه یا پرستش‌گاه مهر، شکل و ساختمان نمادین مهرابه‌ها، مهرابه‌های مشهور، راز و رمز نمادها، زبان و بیان نقوش و تصاویرِ میترایی

نماد غار در آیین میترا

مهرابه یا پرستش گاه میترا، نماد مهرابه‌ها، شکل و ویـژگی‌های بنا، وجه تسمیه‌ی مهرابه، خُرابات / خورآباد، خورآبه در ادبیات فارسی، اشارات حافظ درباره‌ی خرابات و مهرابه، نـماد غـار و تمثیل آن، نقش و ساخت مهراب، اتاق‌ها و جایگاه‌های عبادت، نقوش رمزی و نمادها در مهرابه‌ها، جایگاه نمادها و نـقوش در آیین میترا، نقوشی از جنگ ابـزارهـا، نـماد نـقوش پـرندگان و جانوران، نقوش گیاهی، نقوش اشیاء، صدف و مروارید کنایه از تولد مهر، راز و رمز نـقوش دریـایی، گـل نـیلوفر، نشـان چـلیپا، معماری مهرابه‌ها، تزیین مهرابه‌ها و هنر میترایی، گنجایش نفری مهرابه‌ها برای مؤمنان، مـهرابـه‌های بـزرگ و تـفسیر نـمادها و نقوش، توصیف یک نقش برجسـته از قـربانیِ گـاو، شـرحـی از مهرابه‌های مختلف و پیدا شده در روم، مهرابه‌ی سنت پریسک و نقاشی‌هایِ مراحـل تشرّف سـالکان، هـزینه‌ی مـهرابـه‌ها و چگونی تأمین آن، مهرابـه‌های خـانگی و اشـرافـی، مـناسبات اجـتماعی درانـجمن مـهر دیـنان، اصـول بـرابـری و بـرادری، نقاشی‌های مهرابه‌ی سنت پریسک و بازخوانیِ مراسم رازآمیز و مراحل تشرّف، انواع قربانی، گاو و خروس سفید، اصل قـربانی گاو و مراسم آن در مهرابه‌ها، مهرابه‌ی اوستیا، مـهرابـه‌ی وال بروک در لندن و ویژگی معماری آن، نقاشی‌ها و تجسم نـمادین سنت ذبـح گـاو در مـهرابـه‌ی وال بـروک، انـجمن‌های سـرّی

مهردینان و نظم و سازمان افراد، مهرابه‌ی مِریدا در اسپانیا، مهرابه‌های آلمان و اتریش، مهرابه‌ی دوچ آلتن بورگ، نمادهای آتش و شیر و مقام شیرمردی، رموز و کنایات نقوش، سار میزه گتوسا از بزرگ‌ترین مهرابه‌ها در رومانی، کشف مهرابه و آثار گرانبهای آن، نظام آموزشی در مهرابه‌ها و آیین میترایی، نماد و اسطوره و مبانیِ صحنه‌های قربانی گاو.

امروزه در زبان پارسی، برای پرستشگاه‌های میتراکه در زبان‌های اروپایی *Mithraeum* و در لاتینی و یونانی *Mithraion* عنوانی معمول بود، **مهرابه** کاربُرد دارد. بنابر عقیده‌ی **کومن**، نام شهر «میلان» در ایتالیا، بر اساس توسعه و انتشار آیین میترا در آن سامان بوده است. البته هرگاه ما درباره‌ی مشتقات و ساخته‌های میترایی پژوهشی کافی انجام دهیم، چنین مواردی (منظورنام‌های مذهبی است که با توجه به نام میترا ساخته می‌شد) وسعت یافته و تکمیل می‌شود و شاید به وجه تسمیهٔ نام شهرهایی قابل توجه در ازمنه‌ی باستانی که دوران رواج و انتشار آیین میترایی بوده آگاهی یابیم.

به‌موجب روایات تصویری، ازکشتن گاو به وسیله‌ی مهر که در غاری روی داده آگاهی داریم. کشته شدن گاو به دست مهر، ممیزه‌ی اساسی این آیین است و بدون استثنا درتمام مهرابه‌ها، درانتهای آن، نقش کشته شدن گاو به دست مهر، چه به وسیله‌ی نقاشی و چه به‌وسیله‌ی نقش برجسته و تندیسه وجود داشته است. مهر ناجی مردم بوده، و برای رهایی آنان گاو را می‌کشد و خود با حواریونش به‌آسمان بالا می‌رود. به‌همین جهت مهری‌دینان یا مهرابه‌ها را در غارهایی طبیعی برپا می‌کردند، یا برای ساختن مهرابه، غارهای‌مصنوعی‌زیرزمینی‌می‌ساختندودهانه‌ی‌این‌غارهار ابه‌شکل‌طبیعی‌در می‌آوردند.

نام مهرابه، خُرابه، خُرابات

در این جا، اشاره به **خُرابات** و **مهرابه** می‌شود که هر دو به معنی جایگاه و معبد مهر یا خورشید است. خُرابات جمع خُرابه می‌باشد که واژه‌ای مرکب است از خُر، یا خور ـ به معنی خورشید، آفتاب. این جزء را در ترکیب اسم «خُراسان» نیز می‌توان ملاحظه کرد.

خُرابه به معنای خانه، جایگاه و محل خورشید ـ یا به عبارت روشن‌تر معبد خورشید است. مهرابه نیز چنین است. جزء نخست نام مهر است که گاه با خورشید یکی است و پسوند «آبه، آوه» که در واژه‌های گرمابه، سردابه و جز آن به نظر می‌رسد. آبه ـ یا ـ آوه، به معنای جای مسقف با سقف ضربیِ هلالی و قوس دار است که مهرابه‌ها را چنین بنا می‌کردند و سقف حمام‌ها و سردابه‌ها یا زیرزمین‌ها برای سکونت چنین ساختی را داشتند.

واژه‌ی آبه، در زبان فرانسوی به صورت Abbaye و در انگلیسی به شکل Abbey به معنای دیر و معبد است. در سراسر ادبیات منظوم و منثور و آثار عرفا و صوفیه ـ این معنا و برداشت کاملاً مشهود است:

ای خانه‌ی مهر گر شدم از تو برون   با دیده‌ی پر اشک و دلی پر از خون
سوگند به خاک درت ای خانه‌ی مهر   جان دادم و دل نهادم این جا به درون

آیا خُرابات، بدان مفهوم که عامه از آن برداشت کرده و می‌کنند، میخانه و محل شراب نوشی و لهو است؟ یا مهرابه‌ها و خُرابه‌ها ـ معابد میترا می‌باشد که در آن **پیرمغان** به تعلیم دانش و تهذیب اخلاق و آموزش عرفان پرداخته و مراسم پررمز و راز آیین مهری را برگزار می‌کند؟ (نگاه کنید به کتاب حکمت خسروانی ازنگارنده که در آن کتاب به‌طور مشروح و مستند درباره‌ی چنین مصطلحاتی پژوهش شده است. نیز نگاه کنید به بخش یازدهم با عنوان "نگاهی گذرا در باب ادب و عرفان" بنگریم که **حافظ**، این مهر آیین پرشور چه می‌گوید:

در خُرابات مغان نور خدا می‌بینم   این عجب بین که چه نوری زکجا می‌بینم
کیست دُردی‌کش این میکده یا رب   که‌درش قبله‌ی حاجات و مهراب دعا می‌بینم

و یا در این بیت:

به جان پیر خُرابات و حق صحبت او   که‌نیست در سر من جز هوای خدمت او

مهرابه عبارت از تالار مستطیل شکلی بود که تاق ضربی به شکل قوسی داشت. چون این غارها کنایه از گیتی و جهان بود، برخی اوقات سقف را با نقش ستارگان می‌آراستند. مهم‌ترین قسمت یک مهرابه، مهراب آن بود که انتهای تالار قرار داشت و عبارت از رواق کوچکی بود. این رواق اغلب به مقداری از سطح زمین بلندتر بنا می‌شد و

مجدداً شکل دهانه‌ی غاری را مجسم می‌ساخت. در زمینه‌ی دیوار آن، کشته شدن گاو به دست میترا نقاشی می‌شد. دو آتشدان دو طرفش قرار داشت و اطراف آن را تندیس‌ها و نقش برجسته‌ها و نقاشی‌هایی محاط می‌ساخت. میان مهراب و در ورودی، به صورت راهرو یا دالانی در می‌آمد که دو طرف آن سکوهای بلند و یکسره‌یی ممتد می‌شد. مهری دینان روی این سکوها می‌نشستند و میزهایی اغلب از سنگ جلوشان قرار داشت که طعام مقدس را روی آنها قرار می‌دادند. بالای سکوها، در دو طرف، نقش‌هایی بسیار بود که صحنه‌هایی از زندگی مهر را نشان می‌داد. هم چنین در گوشه و کنار تندیس‌هایی از خدایان مختلف یونانی و رومی و مصری قرار می‌دادند. در ورودی مهرابه با پله‌هایی به سوی پایین، ابتدا به اتاقک‌هایی چند می‌رسید که مراسم ابتدایی آیینی را در آن اتاقک‌ها انجام داده و بعد به تالار وارد می‌شدند. البته وصف مهرابه‌های بزرگ مکشوفه، از حوصله‌ی این مقاله بیرون است، لیکن به طور کلی، اختلاف‌های مهرابه‌های گوناگون، در طرح کلی و شکل اساسی‌شان نیست، بلکه این اختلاف‌ها مربوط است به امور تشریفاتی، بزرگی و کوچکی پرستشگاه‌ها و جنبه‌هایی که بیشتر جهت تزیین به کار می‌رفت.

نمادها و نقوش مهری در مهرابه‌ها

شکل مهرابه یک نماد و یک تمثیل است. اصولاً آیین میترا، آیین اسرار و نمادها و بسیاری از چیستان‌ها و مسایل اسرارآمیز است. زبان کنایه و تمثیل در آن، بنیاد است. به همین جهت در هفت مقام، هر مقام و صاحب مقامی، دارای چند تصویر نمادین می‌باشد. در پتوژ ـ یوگسلاوی ـ نشان یا نماد مهر، به صورت ستاره‌ای (خورشید) در بالاست که زیر آن نقش یک کلاغ (پیک خورشید) است که پنجه‌هایش به روی یک کمان که به صورت افقی است قرار گرفته. زیر کمان یک کلاه فریژی (کلاه شکسته سر) و زیر کلاه تصویر یک خنجر است.

از نقوش جانوران: قو و شاهین، کبوتر، خروس، غُراب، تاووس، هم چنین: گاو، شیر و سگ و گراز را می‌توان یاد کرد. از جانوران زیانکار یا به اصطلاح اوستایی خْرَفَسْتَرَان: مار و کژدم، از گیاهان و میوه‌ها: رز، خوشه‌ی انگور و انار ـ و از نشانه‌ها: چلیپا یا صلیب، دو کلید متقاطع و جز آن می‌توان نام برد. نیمی ـ یا نیمی بیش از کتاب آیین

میترا، از روی نقوش و سنگ کنده ها و نقاشی‌های دیواری و تندیسه‌ها نوشته و خوانده می‌شود.

چنانکه گذشت، تولد مهر از دوشیزه‌ی باکره‌ای که در آب دریاچه‌ی هامون بار بر می‌دارد انجام می‌پذیرد. یکی ازنمادها و نقوش مهری مروارید است، مروارید در صدف متولد می‌شود و صدف جانداری است که می‌گویند قطره‌ی باران را در دریا می‌نوشد و آن را به‌گونه‌ی صدف می‌پرورد. در یک مهرابه واقع در انگلستان، در نقشی زایش مهر را نشان داده‌اند که از میان یک صدف متولد می‌شود. در این نقش، زیر صدف خطوطی رسم شده که امواج دریا را نشان می‌دهد و از میان صدف اندام برهنه‌ی میترا زاده شده است [۱]، در حالی که تصویر دریک قاب بیضوی است که گرد آن نقوش منطقة البروج مشاهده می‌شود.

نقش دلفین، پس از مروارید و صدف قابل توجه است و این تقارنی آشکار دارد با پروراندن تخمه‌ی **سوشیانس**، میترای نجات بخش در آب، دلفین است که بچه‌ی خود را مانند جانوران شیرخوار، با دادن شیر در آب می‌پرورد. دلفین بستگی نزدیک با آیین مهر دارد. برای نمونه، آشکارا در آدریان یا زیر ستونی که جلو آن نوشته «به مهر شکست ناپذیر» و در دو طرف دیگر آن نقش دلفین است [۲].

گل و گیاه نیلوفر، از نمادهای مشهور مهری است که با آب سروکار دارد و روی سطح آب می‌روید ـ که مادر مهر، از تخمه‌ای که در آب است آبستن می‌شود و میترا را می‌زاید. [۳] فرّ فریدون به بُنِ بوته‌ی نی نشست (= بندهش، نقل از: جستار، ص ۱۸ و ۳۹) و به میانجی شیر گاوی که آن نی را خورده بود به مادر فریدون رسید و سرانجام به مادر فریدون و از مادر به فریدون درآمیخت. هم چنین گوهر تن زرتشت به میانجی آب و گیاه

1- M.J. Vermaseren; *Corpus Inscriptionum et Monumentorum Religionis Mithriacae, the Hague* 1959-60, Vol I,fig 226.

با توجه به کتاب جُستار درباره‌ی مهر و ناهید، تصویر ۱۶ ـ مطلب، صص ۳۲.

۲- جستار، تصویر ۹۳ و ۱۱ و ۱۰ و ۱۰۴. زیر ستون از کلوی رومانی است. نک: ورمازرن، کتاب یاد شده، تصویر ۵۰۷.

3- F.Windischmann: *Mithra*, Leipzig, 1857.P.57.

نگارنده در بخش‌های بعدی در این‌باره که سوشیانس یا میترا نطفه‌اش در آب‌های هامون است شرح مستندی نقل کرده است.

به او راه یافت. بدیهی است گیاهی که در خور نگهداری فرّ سوشیانش (=مهر) در دریاچه باشد، همان گل آبی نیلوفر است.

نیلوفر از سویی با آب، از دیگر سو با خورشید در رابطه است: درباره‌ی نیلوفر گویند که با آفتاب سر بیرون می‌آورد و باز با آفتاب فرو می‌رود... بستگی مهر با نیلوفر نیز در داستان **جشن مهرگان** آمده که موبد موبدان در خوانچه‌ای که روز جشن نزد شاه می‌آورد، گل نیلوفر در آن می‌نهاد.

در تاق بستان، بیرون کرمانشاه با چشمه و برم کوچک زیبایی که جلو آن است و همیشه در کنار یادمان‌های مهری دیده می‌شود، پیکر مهر با پرتو خورشید دور سر او بر سنگ تراشیده شده که روی گل نیلوفر ایستاده است. در نقوشی چند از مهرابه‌ها، زایش و بیرون آمدن مهر از درون گل نیلوفر نشان داده شده است.

درباره‌ی چلیپا یا گردونه‌ی خورشید پیش از این اشاراتی گذشت. این نقش خورشیدی میان اقوام گوناگونی دیده شده است که در ایران و هند نیز از عهود کهن چه بسا موارد عدیده که ملاحظه شده است. این نقش گویا همان مُهر مِهر بوده است که بر پیشانی‌ها، دست و سینه‌ی مهردینان داغ می‌شده است که **حافظ** نیز مورد اشاره‌اش قرار گرفته: «رقم مُهر تو بر چهره‌ی ما پیدا بود.»

در گزارش‌هایی از **ترتولیان**، اشاره به داغ و مُهری شده که بر پیشانی پیروان مِهر می‌نهادند. در **هسیان‌فو** در چین (تصویر ۱۰۹، جستار...) در یک ستون مانند یادمان، نوشته‌ای به چینی کنده شده که چلیپا هم‌چون نشانی از چهارگوشه‌ی جهان نموده شده که نماد «هوآشتی» یا آشتی بزرگ (صلح اکبر) و برادری و یگانگی میان همه‌ی جهانیان است.

بالای سنگ هسیان‌فو، چلیپا روی نیلوفر گذاشته شده و رشته‌ی مروارید در دور آن دیده می‌شود و این سه نماد برجسته‌ی مهری روی این یادمان آمده است. هم‌چنین چلیپا و دلفین و صدف با نیلوفر و دو کبوتر در کلیسای اوفراسیاته در پارنز و ایتالیا برجای مانده است (تصویر ۱۳، جستار...) نیز نشان چلیپای شکسته و به‌احتمال نماد نیلوفر در ایتالیا یافت شده است. در مهرابه‌ی سنت پریسک و یک مهرابه در جنوب انگلستان (تصویر ۱۱۳، ۱۱۲، ۵۵) نیز نماد چلیپای مهری یا داغ و مُهر مِهری یافت شده است.

چلیپای شکسته، نماد نیک بختی در آیین هندوست. نقوشی از این نماد و صلیب شکسته که به هر سو می‌توان آن راگرداند، در آیین هندو با خورشید و نیز با گانْشَه رب النوع از میان بردارنده‌ی موانع و راهگشا، که تندیس او را در تقاطع جاده‌ها قرار می‌دادند پیوند دارد. چنین نقوشی متعلق به هزاره‌ی دوم پیش از میلاد از هاراپا در هند یافت شده است (← اساطیر هند، از: و رونیکا ایونس، ترجمه‌ی باجلان فرّخی، ص ۱۱).

نماد و شکل مهرابه‌ها

چنانکه اشاره شد از میان انبوه نمادها یا سمبول‌ها، خود مهرابه یک نماد و کنایه‌ی اساسی است. **پورفیر** در کتاب خود[4] از **اوبولوس** نامی نقل کرده که مراسم عبادت برای میترا در غارهای طبیعی برگزار می‌شده است، نزدیک غار باید آب روانی، رود یا چشمه وجود می‌داشت. چنین غار ـ مهرابه‌هایی در بسیاری از نقاط اروپا در فرانسه، آلمان، یوگسلاوی و ایتالیا یافت شده است. در رومانی، انگلستان، ایران، بین‌النهرین و... نیز شماری از چنین غارهایی کشف شده که بسا از اوقات، غارهای نمادین را چون غارهای طبیعی نیز نزدیک به آب ساخته‌اند. کوشش بسیاری مبذول می‌شد تا غارها را چون شکل طبیعی آن بنا کنند. چنین روشی، سبب شد که حتی‌الامکان مهرابه‌ها در زیرزمین برپا شود. کشفیات و نوع اینگونه مهرابه‌ها، باتوجه به اسناد بازمانده، نشان می‌دهد که بسا اوقات، مردمی صاحب مقام، مهرابه‌هایی در زیرزمین‌های خانه‌های مسکونی خود ترتیب می‌دادند. مهرابه‌های سنت پریسک و سن کلمان در ایتالیا که تبدیل به کلیسا شدند، از این قبیل است. سقف و گنبد غار را قوسی بنا می‌کردند، چون باید نماد آسمان می‌شد و آن را قوسی و محدب می‌کردند و نقش‌هایی از ستارگان بر آن می‌نشاندند.

در ورودی که با پله‌هایی به غار منتهی می‌شد، به‌شکلی بود که نور و روشنی به داخل نتابد. برای تالار بزرگ مهرابه، در و پنجره‌ای نمی‌گذاشتند و یکی از شرایط بنای غار، تاریکی و ظلمت آن بود (← بخش اول و دوم، اشاره‌ی زرتشت به بددانستن تابش نور خورشید در آیینِ میترایی). به‌همین جهت است که **ترتولیان** در کتابش de corona اشاره

4- Porphyre: *de Antro Nympharum.*

می‌کند که شگفت است که خداوند نور را در معبدی پرستش می‌کنند که چون دژی زیرزمینی تاریک است. در سده‌ی چهارم، گزارشی دیگر از Maternus **ماترنیوس** نامی در دست است که به‌همین نکته اشاره کرده که مهردینان خداوند خود را در غارهایی بسیار تاریک مورد پرستش قرار می‌دهند و گویی در آن تیرگی‌های اهریمنی پنهان می‌شوند و از نور و روشنایی می‌گریزند.

از شکل غار، در حالت طبیعی و ساخته شده به‌شرحی که گذشت. دهانه و در ورودی را هلالی شکل و کوچک، به تقلید از غارهای طبیعی می‌ساختند. پیش از تالار انجام فرایض و مراسم، اتاقی قرار دارد که ویژه‌ی آلات و ادوات یَزِشنگاه می‌باشد. در همین اتاق است که مهردینان برای ورود به انجمن، تعویض لباس کرده و ملبس به پوشاک ویژه می‌شوند. در دو طرف تالار اتاق‌هایی متعدد قرار دارد که از چنین الگویی در همه‌ی مهرابه‌ها به‌صورت یکسانی استفاده شده است. تالار به‌صورت مستطیل است. در دو طرف آن نشیمن‌هایی از سنگ سراسر آن را فراگرفته است. در مهرابه‌های اوستیا، در ایتالیا کف تالار یا نشیمن‌ها از موزائیک مفروش است که گاه نقوشی نمادین در آنها به‌نظر می‌رسد. روی نشیمن‌های سنگی، این سکو سنگ‌های طویل، زیر سری یا زیردستی و پشتی‌هایی قرارگرفته بود که اغلب به آنها تکیه کرده و صرف طعام می‌کرده‌اند. در انتهای تالار، شاه‌نشین و مهراب ویژه قرار داشته که بر دیواره‌ی روبه‌رویی آن، تصویر قربانی گاو به‌وسیله‌ی مهر نقاشی شده بود. با دقت در اغلب مهرابه‌ها، به‌نظر می‌رسد که هدف اصلی از بنای مهرابه، به‌وجود آوردن نقاشی یا حجاری صحنه‌ی قربانی گاو به‌وسیله‌ی میترا است. نقش بغ مهر یا از سنگ مرمر است که با رنگ تزیین شده و یا چون نقش سنت پریسک، با مرمر اندود شده است.

هنر میترایی جلوه‌اش در همین حجاری‌ها، نقاشی‌ها و گاه موزائیک‌هاست. در بعضی از مهرابه‌ها، تأثیرهای ایرانی آشکار است، چون دو سوی مهراب، دو آدریان یا آتشدان قرار دارد که آتش مقدس در آن فروزان بوده است. اغلب پس از در ورودی، سنگاب متوسطی نیز دیده می‌شود که شکلی نمادین داشته، چون صدف یا گل نیلوفر که بی‌گمان شکلی نمادین از تعمید را نمایش می‌داده است که در کلیساها و برخی از اماکن مقدسه، چنین سنگاب‌هایی هنوز وجود دارد.

دیوار مهرابه‌ها بیشتر از تصاویر مهردینی پوشیده می‌شد و چنانکه اشاره شد عرصه‌ای برای هنرنمایی هنر مهردینان محسوب می‌شد. نزدیک شاه‌نشین، پایه‌هایی قرار می‌دادند، که روی آنها، تندیسه‌ی ایزدان همراه بغ مهر، که مشعل فروزان به دست دارند نهاده می‌شد. جلو مهراب، استودان یا گودال ـ یا مَغَه‌ای تعبیه و حفر می‌کردند که در آن‌جا استخوان‌های چهارپایان قربانی شده را می‌ریختند. البته مهرابه‌هایی با تصاویر بسیار، اندک است و غنی‌ترین آنها در رم واقع و برجای مانده است.

اغلب، حدود و اندازه‌ی مهرابه‌ها محدود است و گنجایش کمی، حداکثر تا یک سد نفر را نشان می‌دهد. به‌نظر می‌رسد که هرگاه شمار ایمان‌آورندگان و مؤمنان افزون از این شمار می‌شد، به بنا و احداث مهرابه‌ای تازه اقدام می‌کردند.

مهرابه‌های بزرگ و تفسیر نمادها و نقوش، توصیف

یک نقش برجسته‌ی قربانی کردن گاو

چنان است که در بسیاری از نقاط جهان که آیین گسترش یافته بود، به‌ویژه کشورهای بزرگ اروپا، چه بسیار مهرابه‌های دیگر بایستی یافته و مورد بررسی قرار گیرد. در اسپانیا، فرانسه، انگلیس، اتریش، آلمان، یونان، روم، بلغارستان، رومانی، یوگوسلاوی و... نیز در بین‌النهرین و سرزمین‌های پیرامون آن و... بسیاری مهرابه پیدا شده است. مهرابه‌های باشکوه و بزرگ که از لحاظ هنر و تصاویر دارای شهرتی بسیار هستند، در روم قرار دارند، اوانتن Aventin در روم، یکی از تپه‌هایی است که چشم‌انداز بسیار زیبایی داشته و مشرف بر رود مشهور تی‌بر Tibere می‌باشد و در دوران کهن از مناطق اشرافی‌نشین بوده است. کاخ بسیار باشکوهی در سده‌ی نخستین میلادی به دستور **ترایانوس** در این منطقه بنا شد. بنابر کاوش‌های باستان شناسانه، آشکار شده است که این کاخ در محل کلیسای سنت پریسک که در سده‌ی پنجم تاریخ بنای آن را داده‌اند قرار داشته است.

یافته‌های باستانی و آثاری که از زیر کلیسای سنت پریسک فرادست آمده، ثابت کرده که این‌جا مهرابه‌ای بوده که در سده‌ی دوم میلادی مورد بهره‌برداری قرار داشته و این رسمی به‌تقریب شایع بود که برخی از بزرگان، زیرزمین خانه‌هاشان را ویژگی به

مهرابه می‌دادند. آثار یافت شده، تاریخ بنای مهرابه را در سده‌ی دوم بیان می‌کند. در مهرابِ مهرابه، تصویر میترای گاو اوژن را در حال کشتن گاو نشان می‌دهد به تاریخ روز شنبه، هجدهم ماه آسمان ـ یعنی دوازده روز پیش از آغاز دسامبر ـ که برابر است با بیستم نوامبر سال ۲۰۲ میلادی، اوایل قرن سوم. در این تاریخ است که سور Severe (خاندان سِوِر که سوریایی بودند) و پسرش کاراکالا حکومت کنسولی را در رم به‌دست آوردند. تاریخ این نوشته از یک مهردین است که مراسم پذیرش و تشرّف را حاصل کرده، اما نام خود را یاد نکرده است.

مهرابه‌ی سنت پریسک با این سابقه، از معابد غنی میترایی از لحاظ تصویرهای دیواری و تندیسک‌هاست. شکل بنای مهرابه، مطابق معمول از یک تالار مستطیل شکل و دو راهرو در دو طرف آن تشکیل می‌شود. در دیوارهای دو طرف در یک رشته از تصاویر، مراسم پذیرش و تشرّف را در نقاشی‌های دیواری به‌نمایش درآورده‌اند و مراسم تشرّف، اغلب ویژه‌ی صاحب مقامان شیر است. در دو شاه‌نشین تصاویری از ایزدانی است که مشعل به‌دست دارند. در شاه‌نشین دیگر، تصویر میترا، در حالت قربانی کردن گاو است. روی دیوارها که مناظر تشرّف نقاشی شده، نام‌های مختلف مؤمنان و سالکانی ملاحظه می‌شود که گاه برخی نام‌ها شرقی است. از ساختمان بنا، آشکار است که در طول سالیان، با ازدیاد پیروان، مهرابه وسعت پیدا کرده و با گسترش بنا، نقاشی‌ها نیز بیشتر شده است.

همین تصاویر، هرچند که اندک هستند نشانگر بازسازی آیین‌ها و مراسم و معتقدات آیین میترایی است. در یک صحنه‌ی نقاشی شده، صاحب‌منصبان شیری دیده می‌شوند که در حال اهدای نذور و پیش‌کش‌ها به پدر یا پیر و مرشد مؤمنان هستند. مسأله‌ی بودجه و هزینه‌ی انجمن‌ها و مخارج مهرابه‌ها به‌سختی تأمین می‌شد. هرچند بزرگان و رجال، مهری دین می‌شدند، اما بیشتر گروندگان و سالکان از توده‌ی فقیر و بی‌بضاعت بودند. کمک و یاری رجال کافی برای هزینه‌ها نبود. حکومت با گرایش و توجهی که به آیین و طریقت مهری داشت، کمک مالی به انجمن‌ها نمی‌کرد. تنها امید سرکردگان مهرابه‌ها و پدران، به پیش‌کش‌ها و اهدای نذوری بود که مردم و سالکان عادی می‌کردند، مهم‌ترین مشکل انجمن‌ها، بنای مهرابه‌هایی بود که کفایت در خود

جای دادن پیروان روزافزون را بکند. چون منابع درآمدی نبود، لاجرم مهرابه‌ای کوچک و ساده می‌ساختند. چون شمار پیروان از گنجایش بیشتر می‌شد، یکی از سالکان تکه زمین فقیر و نامطلوبی را به انجمن می‌بخشید و وقف می‌کرد تا مهرابه‌ی کوچکی دیگر بنا شود. به همین جهت است که مهرابه‌ها و پرستشگاه‌های بزرگ و باشکوه، امکان ساخت نداشت. تنی چند از گروندگان نیز حداقل هزینه‌ی بنا را می‌پرداختند. مهرابه‌های سرشار از آثار هنری با ساختمانی خوب، نیز چنان‌که اشاره شد، در سردابه‌های خانه‌های رجال برپا می‌شد که کوچک بودند و تنها یکی از بزرگان و امرا آن را با هدف یک معبد خانوادگی مهیا می‌ساخت. به همین جهت هرگاه در یک حوزه، پدر و مرشدی، مهرابه‌اش گنجایش مؤمنان و برادران را نداشت، یکی از نیکوکاران قطعه زمینی کوچک وقف **بغ مهر** می‌کرد. تنی چند هزینه‌ی بنا را می‌پرداختند و متدینانی دیگر مخارج پیکره‌ها و نقاشی‌ها را تأمین می‌کردند. گروه برادران نیز داوطلبانه هزینه‌ی تشریفات و نگهداری پرستشگاه و ملزومات آن را به شکل اهدای نذور و پرداخت‌سرانه متقبل می‌شدند.[۵]

در طول کاوش‌هایی که درباره‌ی کلیسای سنت پریسک می‌شد، مهرابه‌ای بسیار مشهور که امروزه موسوم است به همین نام کشف شد و از اعتباری بسیار برخوردار است. علت اهمیت این پرستشگاه، آثار هنری ـ از نقاشی، پیکره‌ها و کتیبه‌هایی است که در آن یافت شده و در همان‌جا در موزه‌ی کوچکی نگاهداری می‌شود.

هرچند کاوش تا سال ۱۹۳۷ ادامه داشت، اما در سال ۱۹۵٦ در اتاقک کوچکی جنب شاه‌نشین، آثاری دیگر پیدا شد. سر **سراپیس** خداوند مردگان مصری. سر **ونوس**، سر **مارس** و سری دیگر از **میترا**، که با دقت و زمانی بسیار طولانی، این آثار نفیس هنری، تکه

5- *Corpus Inscriptionum*, Vol. VI., Nos. 556, 717, 734 = 308 (T. et M, Vol. II, P. 101, Nos 47-48 bis).

برای آگاهی از حقوق و مقام و رابطه‌ی برادران در انجمن‌ها و اصول اشتراک در مال و سلب عناوین طبقاتی و حرفه‌ای میان پیروان، نگاه کنید به بررسی‌هایی در:

Le Taurobole et le Culte de Bellone, Published in the Revue d, histoire et de litterature Religieuses.

نیز در این موارد، ضمن پژوهش‌هایی در بخش‌های بعدی، شروحی نقل شده است.

به تکه بازسازی شد. زیباترین اثر، سر **سراپیس** بود که کلاهی به‌شکل یک سبد میوه بر سر داشت و نماد آفرینندگی در این خداوند مصری است. شکل این سر حجاری شده، بدون تأمل، این اندیشه راکه به تقلید از هنر مصری ساخته شده القا می‌کند.

پیش از این اشاره شد که یکی از اهداف سیاسی عمده در امپراتوری روم، اتحاد مذاهب و پدید آوردن یک دین نیرومند بود که به قدرت یگانه‌ی امپراتوری روم بینجامد. به همین جهت امپراتورهای روم از نیرو و خصیصه‌ای که این آیین میان مردمی انبوه از سرزمین‌های گسترده داشت بهره‌برداری کردند. آیین مهر در هر سرزمینی که نفوذ می‌کرد، خدایان عمده‌ی آن سرزمین راگرد **میترا** جمع کرده و از حواریون وی معرفی می‌کردند و این عاملی مؤثر بود برای انتشار آیینی که برابری و برادری را تبلیغ می‌کرد. از سویی دیگر، مقام امپراتور را به‌عنوان نماینده‌ی تام‌الاختیار و خداوند زنده به روی زمین از سوی بغ رسمیت می‌بخشید. **تیرداد** (شاه پارتی) این مهردین مؤمن، هنگامی که به سال ٦٦ میلادی به روم رفت تا تاج شاهی را از امپراتور دریافت کند در یک سخنرانی، خطاب به **نرون** گفت: من به این جا و نزد شما آمده‌ام، چنان است که به حضور خداوند خود برای پرستش درآمده باشم ـ همانگونه که نزد خداوند خود **میترا** عمل می‌کنم. آنچه شما انجام دهید آن را می‌پذیرم که تقدیر من در دست شماست.[۶] آنگاه چنانکه در گزارش‌هاست، **تیرداد**، نرون را به انجمن مغان یا پدران مهردین، طی مراسمی معرفی کرد و در مهمانی همگانی[۷] شرکت کردند.

یکی از ویژگی‌های مهرابه‌ی واقع در اوانتن (سنت پریسک) نقاشی‌های ویژه‌ی آن است که بازگوکننده‌ی مراسم پنهان در آیین اسرارآمیز است و روشنی قابل توجه برای کاوشگران کنجکاو به ثمر آورد. روی دیواره‌ی چپ مهرابه، در یک صحنه‌ی نقاشی شده، یک ردیف از تشرّف یافتگان به مقام شیری ملاحظه می‌شوند که در صف جلو هستند و این بیانگر مقام ویژه‌شان در انجمن و مقامات هفت‌گانه است. در جلو این صف فردی ایستاده که سمت مهتری بر دیگران، و اینکه از عالی‌مقامان دینی است آشکار می‌باشد. اینان گویا نذور و هدایایی را تقدیم مهرابه می‌کنند. فرد جلوی و پیش

6- *Dio Cassius, 63, 10.*

7- Communion meal.

کسوت شمع روشنی در دست راست دارد و در دست چپش، یک دسته شمع خاموش حمل می‌کند.

در پشت وی کسی دیگر ایستاده که حامل یک خروس، است. در ردیف شیرها، شیر فوبوس، یعنی شیر درخشان ملاحظه می‌شود که در یک ظرف، گِرده‌ی نانی را در دست دارد. و شیر گلاسیوس[۸]، یعنی شیر خندان که حامل کوزه‌ای است. معنای این هدایا و یا خدمت‌گزارانی که چنین ملزوماتی را آورده‌اند، باتوجه به مراسم شام آخر، مْیَزْد myazd یا مهمانی مقدس روشن می‌شود.

به مناسبت روابط نزدیک و مقام شیرها در پیشگاه **بغ مهر** و **سُل** خداوند خورشید، این تشرّف‌یافتگان به مقام شیری هستند که مصدر خدمت برای خداوند در ضیافت مقدس می‌باشند.

نان مقدس (= درْون) و کوزه‌ی شراب، نماد و جانشین گوشت و خون گاو مقدس هستند و صرف این خوراک مقدس جهت اتحاد و یگانگی مهر با پیروانش برگزار می‌شود که سُل نیز در آن شرکت دارد و پس از آن، میترا با گردونه‌ی سُل یا خورشید، به معراج می‌رود.

در صحنه‌ی نقاشی دیواره‌ی روبه‌رو، یا سمت راست مهرابه‌ی سنت پریسک، مراسم قربانی چارپایانی چون: گاو، گوسفند و خوک به‌صورت زیبایی نقاشی شده است که این بازمانده‌ها، اوج هنر مهردینان را بیان می‌کند. در یک صحنه، ردیف تشرّف‌یافتگان را می‌بینیم. در جلو این ردیف شیرمردی ملاحظه می‌شود که هادی و رهبر سایرین به‌نظر می‌رسد. متأسفانه از این صحنه‌ی نقاشی جز قسمت‌هایی چندکه آنها هم آسیب یافته‌اند، چیزی باقی نمانده. دنبال مرشد ـ یکی از سالکان قرار دارد که افسار گاو سفید رنگی را در دست دارد. پس از او یکی از رهروان دیگر است که خروسی سفید را حمل می‌کنند. لباسی کوتاه در بردارد با ریشی کوتاه. در پس این مرد، فردی کوتاه‌اندام و گوژپشت ملاحظه می‌شود که گوسفندی را در جلو دارد. از شیوه‌ی نقاشی، نگاه منکسرانه و نماد اندامی، فروتنی و خاکساری وی بیان شده که در حال اهدای هدیه

8- Phoebus / Gelasius.

می‌باشد.

در پایان ردیف، شیرمردی حامل کوزه‌ی شراب و شیرمرد دیگری یک خوک را جهت قربانی و هدیه با خود دارند. این نقاشی از سده‌ی سوم میلادی است که مربوط می‌شود به مراسم قربانی گاو ـ و از دیدگاه مراسم میترایی دارای اعتباری است. همانندی این صحنه، با پرده‌ی نقاشی مهرابه‌ی کاپو، حایز اهمیت است. در آن‌جا، رنگ گاو در حال قربانی سفید است و در این‌جا نیز گاوی که برای قربانی اهدا می‌شود سفید رنگ است. چنانکه پیش از این نیز شرح شد، خروس در دیانت زرتشتی بسیار مهم و جالب توجه و مقدس است. این ماکیان، از جمله‌ی پرندگان اهورامزدا است. خوش یُمن است، به‌ویژه خروس سفید پرکه یاور و همراه **سروش*** است (= وندیداد، فرگرد ۱۸). سحرگاهان می‌خواند و آوایش **اهریمن** و عمله‌ی او را می‌راند و فراری می‌دهد. بر ضد تاریکی و دیو است. به موجب مأخذ یاد شده، با بانگ خروس، مزداپرستان موظف بودند برخاسته و به عبادت بپردازند. به‌همین جهت است که مراسم عبادت و مراسم تشرّف نوآموزان مهردین نیز در سحرگاهان و آغاز بامداد برگزار می‌شد. در آیین میترایی، خروس جایگاه ایرانی خود را حفظ کرده است و در مراسم دینی، خروس سفید به میترا هدیه می‌شود. تا همین اواخر، در جشن مهرگان، میان زرتشتیان ایران، به‌ویژه در یزد، رسم بود و هست که خروس برای ایزد مهر قربانی می‌کردند. این عقاید و رسوم مزدیسنایی، توسط دین مهری، در سراسر اروپا اشاعه یافت.

هی‌پولیت[9] درباره‌ی انجام مراسم غسل تعمید، گزارش می‌دهد که این مراسم باید به هنگام «خروس خوان»[10] انجام گردد. این نکته بدان جهت است که در چنین هنگامی، بر اثر بانگ پرنده‌ی مقدس **اهورامزدا** [= **میترا**]، شیاطین و دیوان می‌گریزند و هنگامی مقدس و متبرک است. در سنگ نبشته‌های یافته شده از مهرابه‌ها، نیز اشاره است که مراسم تشرّف و پذیرش برای نوآموزان در دین مهری، باید سحرگاه انجام شود.

شیرمردی که کوزه‌ی شراب را حمل می‌کند، نماد خون گاو قربانی شده و شراب جانشین همین خون است. با خون گاو قربانی ـ مراسم تغسیل و تعمید نوآموزان انجام

*- در بخش گذشته ملاحظه شد که موبدان سروش را جای‌گزین میترا کردند، و خروس سفید نماد ویژه‌ی میترا است.

9- Hippolyte.

10- Hora Gallicini.

می‌شود و گاه آن را می‌نوشیدند و گاه پدر با خون قربانی، پیشانی سالکان حاضر در مراسم را مسح و متبرک می‌کرد.[۱۱]

اما سنت اساسی ذبح و قربانی کردن گاو، مراسمی بود که از سوی دوایر دولتی و امپراتوری، اغلب برگزار می‌شد. چنانکه شرح شد، مهرابه‌ی سنت پریسک هم از طرف یکی از رجال امپراتوری در زیرزمین خانه‌اش احداث شده بود و بزرگان و رجال در آن به انجام مراسم نیایش می‌پرداختند.

از معابد غنی و دارای تندیسه‌ها و صحنه‌های نقاشی، باید از مهرابه‌ی "اوستیا Ostia" در کناره‌ی رود تی‌بر در روم یاد کرد. در این ناحیه که از نواحی معمور روم بوده است، مهرابه‌های فراوانی یافت‌شده که حایز اهمیت است. اما در انگلستان باید از مهرابه‌ی "وال بروک"[۱۲] یاد کرد. این مهرابه به سال ۱۹۵٤ یافت شد که آن هم چون اوستیا که در کنار لنگرگاهی کنار رود تی‌بر واقع بود، در بندر لندن قرار داشت. برابر با رسمی که در ساختن مهرابه‌ها از اصول بود، مهرابه‌ی "وال بروک" نیز در مجاورت جویباری بوده است. در "اوستیا" و نیز در لندن ـ از لحاظ وضع و ساخت زمین، ایجاد و بنای مهرابه به‌صورت زیرزمینی امکان نداشت، به همین جهت با حفظ شکل نمادین مهرابه، معبد را به‌صورت غار، در روی زمین بنا کردند. مساحت معبد کم است و در طول ۱۸ و عرض ۷ متر بنا شده رو به مشرق. حدود سال ۱۵۰ میلادی، مهرابه بنا شده و تا سده‌ی چهارم برپا بوده است.[۱۳]

۱۱- در این‌جا باید به رسم «**عقیقه**» اشاره کرد که در ایران و سرزمین‌های عربی مرسوم بود و آن اینکه در هفته‌های نخست تولد نوزاد، رسم عقیقه به جا می‌آوردند و گوسفندی را که شرایط ویژه داشت به نام کودک با سنت‌های خاصی قربانی می‌کردند. در گلوی گوسفند، پیش از قربانی تکه‌ای نبات می‌گذاشتند. پس از سر بریدن، نبات به خون آلوده را برخی کسان می‌خوردند. با خون قربانی، کودک را مسح می‌کردند و گوشت آن در یک میهمانی، خوراک مقدسی بود که نزدیکان کودک صرف می‌کردند (لغت‌نامه‌ی دهخدا، ذیل واژه‌ی «عقیقه»).

12- Walbrook.

۱۳- بسا از نویسندگان انگلیسی در زمان‌های خود، بر اثر گسترشی که دین مهری در انگلستان داشت از مراسم، مهرابه‌ها، به‌ویژه نماد قربانی گاو و آداب اخوت و رازآمیز بودن مراسم مهردینی مطالبی نوشته‌اند، چون رمان «غار بلورین» اثر ماری استوارت:

Mary Stewarl: *The Cristal Cave.* که توسط جمشید نرسی به فارسی برگردانده شده است.

نیز بازگشت مرلین، اثر **دیپاک چوپرا** که راز و رمزهای کهن مرلینی انعکاسی در زمان ما دارد.

Deepak Chopra: *The Return of Merlin.*

اما این منطقه، دارای پیشینه‌ای بسیار دورتر در یافته‌های آیین مهری می‌باشد. به سال ۱۸۸۹ در همین ناحیه آثار بسیاری از آیین مهردینان پیدا شده بود. در یافته‌های مهرابه‌ی "وال بروک"، نقش قربانی گاو بسیار جالب توجه است که مهر با هاله‌ای که گرد سر دارد، سرگرم ذبح گاو است و این نقش در یک قاب از صُوَر منطقةالبروج محاط است. در گوشه‌های نقش، تصاویر نیم‌تنه‌ای از خدایان باد، خورشید و ماه (=نماد زمین هم هست و با گاو در ارتباط می‌باشد) که سوار بر گردونه هستند ملاحظه می‌شود. برابر با سنگ نبشته‌ای از اهداکننده‌ی این نقش برجسته آگاه شده‌ایم که سربازی از سپاه روم بوده است موسوم به **اولی پوس سیلوانوس**[۱۴] که از فرانسه به انگلستان آمده و چون یکی از سالکان مؤمن مهری بوده، هزینه‌ی آماده سازی آن را پرداخته است و در بسیاری از مهرابه‌ها، به‌موجب سنگ نبشته‌ها، از نام و نشان واقفان و اهدا کنندگان آگاهی داریم.

یکی از مسایل شناخت و دریافت مهرابه‌ها، چنانکه در شرحی گذشت، شیوه‌ی تشکیلات انجمن‌های مهردینان بوده است. از مدارک چنان دریافت می‌شود که نخست، مهردینان در دسته‌های ده نفری، شناسای هم می‌شدند و به ایجاد و برپایی مهرابه‌ای می‌پرداختند. اغلب این مهرابه‌ها گنجایش حدود یکسد نفر را داشت. چون گروندگان افزون می‌شدند، دوباره در همان نزدیکی، به ایجاد مهرابه‌ای اقدام می‌کردند. به همین جهت در "اوستیا و وال‌بروک لندن" و جاهای بسیاری دیگر، مهرابه‌های چندی نزدیک به هم یافت می‌شود. به همین جهت در "وال‌بروک" به کاوش پرداخته شد و چون سنت پریسک مهرابه‌های دیگری کشف شد.

در "وال‌بروک"، نیز سر تندیسه‌هایی از خدایانی چون: **میترا** از مرمر، **آتنا**، یا **رما**[15] و سر **سراپیس** خدای مصری که شرح آن گذشت به دست آمد. در یک صحنه‌ی نقاشی، نقش **باکوس**[۱۶] که همراه او یک ساتیر[۱۷] و یک **سی‌لن**[۱۸] و یک **مناد**[۱۹] هستند وجود دارد که باکوس

14- Ulipus Silvanus.

15- Athena / Roma.

۱۶- **باکوس - یا دیونی‌سوس** Bachus / Dionysus، خدای تاکستان‌ها، شراب و جذبات عرفانی است.

۱۷- ساتیرها Satyres (= Silenes سیلن‌ها) خدایان و ایزدان طبیعت بودند و از همراهان باکوس /

←

در حال سوارشدن بر یک خر است. اما ارزشمندترین اثر زیبا و هنری بازیافته در این مهرابه، همان **سراپیس** است از مرمر که نمونه‌ی آن در مهرابه‌ی سنت پریسک به‌دست آمده است.

از جمله مهرابه‌های مشهور دیگر، مهرابه‌ی مریدا[۲۰] در اسپانیاست. این مهرابه بنایی با روش جالب داشته و از شهرت بسیاری برخوردار است. کاوش‌های انجام شده در مریدا، علاوه‌بر مهرابه، آمفی تآتری به سبک رومی و یک جایگاه تآتر و نمایش و یک سیرک نیز مجموعه‌ای شده است که موجب آوازه‌ی این مهرابه شده. کاوش‌های باستان‌شناسی، میان سال‌های ۱۹۰۲ و ۱۹۱۳ و پس از آن موجب پیدا شدن تندیسه و پیکره‌هایی بسیار ارزشمند شد. همانندی‌هایی میان سبک و آثار بازیافته در مهرابه‌های "سنت پریسک رم و وال‌بروک انگلستان با مریدا"، شایان توجه می‌باشد. در این‌جا نیز از یک مرشد و رهبر میترایی موسوم به **گایوس آکی‌یوس هدی‌کروس** نام و نشان باقی است که هزینه‌ی دو پیکره‌ی مرمرین را پرداخته و آنها را به مهرابه هدیه کرده است.[۲۱]

پیکره‌ی نخست از **مرکور**[۲۲] است که برهنه می‌باشد و پاهایش را با بال نمایش

→

دیونی‌سوس به‌شمار می‌رفتند. اغلب نیمه‌ی پایین بدن آنها به‌صورت اسب و بخش بالایی چون انسان بود. گاه نیز نیمه‌ی پایین بدن آنان به‌صورت پاهای بز نمایش داده می‌شد و دم بلند و پرمویی چون اسب داشتند با نشان مردیِ برجسته و بزرگ که همواره در حالت باده‌نوشی و رقص تصویر می‌شدند.

۱۸- Silene **سی‌لن**، نام عامی است برای ساتیرهایی که به سن پیری می‌رسیدند. یکی از ساتیرها، بنا بر روایات، باکوس را پرورش داده است.

۱۹- Menades، منادها (زنان برهنه) راهبه‌هایی هستند که همواره برهنه بوده و همراه باکوس هستند. به احتمال از راهبه‌هایی بودند که در معبد باکوس مأمور اجرای مراسم و پذیرایی از مردان بودند. آنان همواره برهنه، با تاجی از عشقه بر سر و چوبی ویژه در دست و نایی با دو لوله‌ی در حال نواختن و طبل زدن نقش می‌شدند.

20- Merida (Emerida Augusta).

21- Gaius Accius Hedychrus.

۲۲- Mercurius / Mercure **مرکوری**، خدای رومی که با **هرمس** Hermes خدای یونانی منطبق می‌شود. در اصل خدای بازرگانی و حامی بازرگانان است (ریشه‌ی نام Merx به معنای کالاست). پس از آنکه این خدای رومی، صورت یونانی یافت به‌عنوان پیک ویژه‌ی **ژوپی‌تر** شناخته شد و گاه حتا به‌صورت ساقی و خدمت‌گزار وی در مجالس عیش و طرب وی درآمد.

داده‌اند و نقش بربطی بر روی سنگ، کنار دست وی دیده می‌شود. دومین نقش حجاری شده، از **آسانوس** است. که به روی یک دلفین قرار دارد. پایه‌ی دلفین نیز به روی نقوشی واقع است که نمایانگر امواج آب است. اما متأسفانه این پیکره آسیب فراوانی دیده و سر و دستش خرد شده و از میان رفته است. اما در نقوش، بقایای سبدی از میوه که کنایه از نعمت و برکت است ملاحظه می‌شود.

از یک مهری دین دیگر در این مهرابه موسوم به **کایوس کوریوس آویتا**[۲۳] ـ نام و نشان باقی است که تندیسه‌ای بسیار زیبا از میترا را در اوج جوانی و زیبایی برای مهرابه هدیه کرده است. هنرمندی که این پیکره را تراشیده، مردی بوده است موسوم به **دمتریوس**[۲۴] که نام خود را در پایین پیکره حک کرده است. پیکره ـ مردی را به حالت ایستاده نمایش می‌دهد که پیراهن کوتاهی با پایین تنه‌ی پرچین بر تن دارد و به‌روی آن ردایی پوشیده و کنار پای چپ او، پیکره‌ی دلفین وجود دارد.

دو پیکره از **ونوس**، یک پیکره از **اسکولاپ**[۲۵]. و یکی از **نپتون**[۲۶] میان پیکره‌های یافت شده ملاحظه می‌شود. هم‌چنین تندیسه‌ی دو زن با پوشاکی ویژه. نیز دو پیکره از خدای زمان (=**کرنوس**) که یکی بسیار هراس‌آور است و دیگری به نسبت چهره و حالتی نه‌چندان هراسناک را نشان می‌دهد، که درباره‌ی خدای زمان یا **زروان**، مبحثی داده شده است.

علاوه‌بر تندیسه‌های فراوان، در مهرابه‌ی مریدا، نقش برجسته‌ای یافت شده که از دیدگاه کنایت‌آمیز، شایان توجه است. سه نفر در این نقش مشاهده می‌شود که در برابر میز خوراک مقدس (= مَیَزْد) به‌صورت یک پهلو دراز کشیده‌اند. روی میز خوراک که نان و یا به‌احتمال گوشت است دیده می‌شود. در دو طرف این نقش، تصویر محو و

23- Caius Curius Avita.

24- demetrius.

25- Esculape.

اسکله پیوس Asclepios یا اسکولاپ، پسر آپولون و خدای پزشکی در اساطیر یونان و رم است. نپتون خدای دریاهاست.

26- Neptune.

نامشخص دو نفر وجود دارد. در سوی چپِ صرف‌کنندگان طعام مقدس، فرد دیگری دیده می‌شود که به میز نزدیک می‌شود و یک سینی در دست دارد که در آن سر گاو است. در همین صحنه، زاده شدن میترا نیز به‌نمایش درآمده است. باتوجه به این که گاو نماد خود میتراست که برای نجات بشر قربانی می‌شود تا سالکان و رهروان از گوشت و خون او بخورند و بنوشند تا به وجود خداوند زنده بمانند و خداوند در آنان بپاید. نماد خوراک بر سفره، سر گاو و زایش میترا روشن می‌شود.

یکی دیگر از مهرابه‌های مشهور، چه از لحاظ ساخت و چه از دیدگاه یافته‌های هنری، مهرابه‌ی دوچ آلتن بورگ[۲۷]، نزدیک وین است. حدود بنای آن در آغاز سده‌ی میلادی، پایگاه بزرگ و استواری از رومیان بوده است. داستان بازسازی و تأسیس اولیه‌ی این مهرابه توسط امپراتوران روم، خود دارای داستانی است. اما میان سه مهرابه‌ای که در این ناحیه از اتریش کشف شده، مهرابه‌ی دوچ آلتن ـ بورگ غنی‌تر و مهم‌تر است. طول معبد حدود بیست و سه متر و عرض آن هشت متر و نیم می‌باشد. نقش برجسته‌ی بزرگ و جالبی در این مهرابه وجود داشته که خرد شده و از بین رفته است. این نقش برجسته چهارمتر عرض و سه متر بلندی داشته که تکه‌هایی از آن یافت شده. به‌موجب سنگ نبشته‌ای، نام هنرمندی که آن را ساخته **تی‌توس فلاویوس**[۲۸] بوده است. نقش میترا در تکه‌ای از این نقش برجسته به‌صورت رومی، با کلاه فریژی که دارای روزنه‌هایی است که به هنگام آفتاب تابیدن انعکاس نور را پخش می‌کرده است و نیم تاجی با شعاع‌های نور که جلو کلاه و بالای پیشانی قرار دارد جالب توجه است.

قربانگاه مهرابه از لحاظ شکل ساختمان دارای ویژگی‌هایی است که در سایر مهرابه‌ها ملاحظه نمی‌شود. واقف و اهداکننده‌ی قربانگاه، که نامش در سنگ نبشته‌ای حک شده موسوم است به **ماگنیوس هراکلا**[۲۹]. سنگ برجسته‌ها، نقوش و پیکره‌های زیبایی در این قربانگاه وجود دارد. تصاویری از دو ایزد مشعل به دست که از همراهان ثابت مهر در مراسم قربانی هستند به‌نظر می‌رسد، یعنی از **کوتس و کوتوپاتس**. نیز نقش جالب توجهی

27- deutsch Altenburg.

28- Titus Flavius.

29- Magnius Heracla.

از میترا درحالی که از یک صخره‌ی مخروطی شکل که نمادین است زاده می‌شود. پهلوی این صحنه‌ی تولد، درخت بزرگی است، هم‌چنین صدفی جلب توجه می‌کند از سنگ سیاه، همچون سنگابی، که به روی یک پایه قرار دارد، و شیری در نقش به‌نظر می‌رسد که سر گاوی را میان پاهای خود می‌فشارد.

چنانکه اشاره شد چند مهرابه‌ی دیگر، از جمله یکی نزدیک معبد **ژوپی‌تر دولی که‌نوس**[۳۰]، و یکی هم درکناره‌ی شمالی رود دانوب بوده که در آن آثاری یافت شده است. چندین نقش برجسته از میترا ـ هم‌چنین چندین تصویر از ایزدان همراه مشعل به دست و صحنه‌هایی از زایش مهر. یکی از روحانیون مهردین، موسوم به **پوبلیوس آئه‌لیوس نیگرینوس**[۳۱]، یک قربانگاه با نقش برجسته‌ی تولد مهر از صخره را اهدا کرده است. شخصی دیگر موسوم به **آدلکتوس**[۳۲] نیز قربانگاهی وقف **بغ مهر** کرده است. شخصی دیگر موسوم به **تی‌توس فلاویوس وره کوندوس**[۳۳] که فرمانده‌ی لشکر چهاردهم پیاده نظام روم بوده است نیز قربانگاهی با نقوش **کوتس** و **کوتوپاتس** را به خداوند و مهرابه تقدیم کرده است. در معبد پیشین از نقش شیری یاد شد که سر گاوی را میان پاهای خود می‌فشارد. چنین نقشی در این مهرابه نیز تکرار شده با این تفاوت که در این‌جا روی سر شیر، حفره‌ای دایره شکل به‌وجود آورده‌اند.

در نقش برجسته‌ای دیگر، یک شیر در حالت غرش، برابر ظرفی دیده می‌شود. نمونه‌هایی از چنین نقشی در جاهای دیگر نیز به‌دست آمده است. نماد و رمز این نقوش روشن نیست. سالکانی که به مرحله‌ی شیرمردی رسیده‌اند، طبع آتش دارند و شیر نماد آتش است. ظرف و خمره‌ی دسته‌داری که نقش آن برابر شیر غرنده نقش شده، نماد آب است. آب و آتش آشتی‌ناپذیرند و به همین جهت سالکانی را که به مقام شیرمردی تشرّف حاصل می‌کنند، با آب ـ غسل شست و شو نمی‌دهند، بلکه با عسل تدهین می‌نمایند.

30- doli Chenus.

31- Publius Aelius Nigrinus.

32- Adlectus.

33- Titus Flavius Verecundus.

شاید بتوان گفت که بزرگ‌ترین مهرابه‌ی شناخته شده در جهان، **مهرابه‌ی سارمیزه گتوسا**[۳۴] در رومانی باشد. در این‌جا هم فرماندهان لشکرهای رومی، هنگامی که قلعه و استحکاماتی بنا می‌کردند و ساخلوهای بزرگی داشتند، این مهرابه را در مکانی به همین نام، که اسم پایتخت سابق ایالت داس بود برپا کردند.

در فاصله‌ی سال‌های ۸۳-۱۸۸۱ بود که به‌تدریج این مهرابه از زیر خاک به درآمد. طول آن بیست و شش متر و عرض آن دوازده متر است. سنگینی و وسعت اصلی بنا را، تالار اصلی شامل شده است و برابر با اصول ساخت مهرابه‌ها، در دو طرف این تالار اصلی که مشرف بر مهراب و شاه‌نشین است، نشیمن‌گاه‌ها که با سنگ تعبیه شده قرار دارد. نه بر آن‌که از لحاظ وسعت، این مهرابه بزرگ‌ترین معبد کشف شده‌ی میترایی است، بلکه از دیدگاه آثار هنری: نقوش و سنگ برجسته‌ها و تندیسه‌های فراوان نیز در مقام اول است. دیواره‌های دو طرف تالار سرشار از تابلوهایی نفیس بوده و چندین مذبح برای قربانی کردن گاو و چارپایان وقف آن شده که باتوجه به سنگ نبشته‌ها، آگاهی‌هایی درباره‌ی سازمان و تشکیلات مهری‌دینان فرادست آمده است.

امپراتور روم **امپلیاتوس**[۳۵] برای بیماری‌یی که داشت، باتوجه و ایمان به خداوندگار روشنایی، راهنمایی دوستی موسوم به **پرتاس**[۳۶] را پذیرفته و این شخص اخیر مأمور می‌شود حجاری یک ستون مرمرین را برای اهدای به مهرابه‌ی سارمیزه گتوسا به عهده گیرد. این ستون، سرگاوی را به معرض نمایش نهاده. گاوی در حال دویدن. پرنده‌ای را نیز به تماشا گذاشته‌اند که برگی را در منقار حمل می‌کند. **پرتاس** یک نام شرقی و غیررومی است و به همین جهت از مهر با عنوان «نابرز»[۳۷] یادکرده که فارسی است به‌معنی شکست‌ناپذیر. به‌موجب سنگ نبشته‌ها، از نام یک بنده‌ی آزاد شده موسوم به **کارپیون**[۳۸]

34- Sarmizegetusa
35- Ampliatus
36- Protas
37- Nâbarz
38- Carpion

آگاه می‌شویم که منشی و حسابدار مهرابه بوده است. **والریانوس**[۳۹] نامی برای ما شخصیتی بسیار جالب توجه است. وی از شاگردان و طلبه‌های آموزشگاه دینی‌یی است که وابسته و از تأسیسات جنبی مهرابه بوده و از سوی امپراتور، گماشته‌ی انجام مراسم دینی نیز بوده است. بی‌گمان چنین مهرابه‌هایی، از لحاظ مالی از سوی دولت روم و یا امپراتور، کمک مالی می‌شده که حسابداری گماشته از سوی امپراتوری داشته است. از دیگر سو، آموزشگاهی دینی داشته که نوآموزان در آن به فراگرفتن دانش دینی سرگرم بوده‌اند. از اعضای کارگزار دیگری که کمک حسابدار و مأموران انجام تشریفات بوده‌اند، چون، **سی‌نتوس و سوروس**[۴۰] آگاه شده‌ایم. کشیشی، با یک فال‌گیر و رمال رومی نیز نقش برجسته‌ای از میترا را در حال قربانی کردن گاو، به این مهرابه هدیه کرده است. نکته‌ی شایان توجه دیگری از آگاهی به مراسم و تشکیلات مهردینان، اینکه **کرنلیوس کرنلیانوس**[۴۱] نامی، از سالکان این مهرابه، مأمور منبر وعظ و خطابه بوده است. با دقت، ملاحظه می‌کنیم که ساخت و بافت کلیساها، به‌طور اصولی مهری است.

یکی از مذبح‌ها یا سکوهای قربانی که به سال ۱۸۵۶ یافت شده، دارای کتیبه‌ای است که متن: «اهدا به میترا، خورشید شکست‌ناپذیر» را دارد. اهدا کننده شخصی است موسوم به **هرمادیو**[۴۲]، که یک نام رومی نبوده و نامی یونانی یا شرقی می‌باشد، و به‌احتمال یونانی است، چون در کنار صفت انویکتوس[۴۳] لاتینی، به‌معنی شکست‌ناپذیر، برابر یونانی آن راکه آنی‌کتوس[۴۴] است آورده‌اند.

گسترده‌ترین و پربارترین نقش برجسته‌ها، صحنه‌ی قربانی کردن گاو است. موضوع اصلی که میترا را در حال قربانی کردن نشان می‌دهد، در وسط پرده قرار دارد و صحنه‌ها و موضوع‌های وابسته که مربوط به ایزدان و خدایان همراه و جانوران نمادین و

39- Valerianus

40- Synethus / Severus

41- Corenilius Corenelianus

42- Hermadio

43- Invictus

44- Anicetus

مراحل مختلف زندگی خداوند از گاه‌زایش تا عروج و نقوش نجومی و منطقة البروج است، گرداگرد این صحنه را فراگرفته‌اند.

در صحنه‌ی اصلی، میترا سرگرم قربانی کردن است. نوار پهنی زیر شکم و پشت گاو را پوشانیده که شکل زینتی و آراستگی قربانی را می‌رساند. میترا در پهلوی چپ گاو قرار گرفته. پای چپ را ستون کرده و پای راست را از کفل گاو به سوی راست حیوان کشیده است. با دست چپ، انگشتان را به بینی گاو فروبرده و سر را به طرف بالا کشیده درحالی که گاو دست را خم کرده و پاهایش به سوی عقب کشیده شده و روی شکم قرار دارد. میترا با دست راست خنجر را پایین گردن، در طرف راست فرو برده است. شنل مهر به‌نظر می‌رسد بر اثر حرکت و وزشی به سوی بالا تاب برداشته درحالی که میترا به ذبح گاو نمی‌نگرد، بلکه چهره‌اش تمام رخ به‌سوی راست متوجه می‌باشد. البته تصاویر گوناگون است. گاه میترا تقریباً به پشت می‌نگرد و نگارگر کوشیده است تا با ارائه‌ی تصاویر گوناگون، حالات مختلف را در مطالعه و دریافت تسهیل نماید.

ماری از جلو صحنه، خود را به بالا می‌کشد تا به محل جریان خون برسد. در طرفین تصویر، ایزدان همراه و مشعل‌داران دیده می‌شوند. در بعضی تصاویر سگی نیز خود را با خیزش و جهش به محل جریان خون رسانده و کژدمی به خایه‌ی گاو چسبیده است. البته نقش صحنه‌ی قربانی گاو در ـ رومانی، محدودتر است. در نقش برجسته‌ی رومانی، **کوتوپاتس** در پشت گاو ایستاده و با دست چپ دم گاو را به سوی بالا گرفته و گویا می‌خواهد کسب نیرویی کند و پایین پاهای به عقب کشیده‌ی گاو، سرشیری قابل ملاحظه است. **کوتس** در دست راست تصویر و جلو گاو، مشعلی افروخته را با دست راست به سوی بالا نگه داشته و در پشت او صحنه‌ی تولد مهر از صخره‌ی سنگ به نمایش درآمده. در زیر این نقش، مردی دیده می‌شود که دست راست را بر شانه‌ی چپ نهاده و به پوشاکی شرقی ملبس است. محل ورودی غار دایره شکل و با شاخ و برگ انبوه و باطراوت پوشیده شده که نماد نعمت و سبزی و فراوانی در جهان است پس از قربانی گاو. اطراف غار با تندیسه‌های نیم‌تنه‌ای از خدای خورشید (=سُل) و یا همراه میترا، و خدای ماه (=لونا) و کلاغ که پیک خورشید و بشارت‌دهنده‌ی میتراست مشاهده می‌شود.

بخش ششم

ستارگان و ستاره‌شناسی، اسطوره‌های زندگی میترا،
زیربنای آیین‌های سلوک، فرجام‌شناسی میترایی

جبر اختری و مسایل اخترشناسی

آیین پر راز و رمز میترایی، تولد شگفت میترا از صخره سنگ و نمادهای پیچیده، ستاره و ستاره‌شناسی و اهمیت آن در آیین، تفأل و پیش‌گویی از روی ستارگان، سیارات و مسایل تقویم و گاه‌شماری، اعتبار و تقدس اعداد، سیارات و هفت وادی سلوک، خدایان نجومی و خصلت ضدّین، اهریمن یا زروان، ثنویت، دوازده برج آسمانی و یاران میترا، تصویری‌گری رازآمیز میترایی، نمادهای حیوانی و پرندگان، سیارات ناظم امور کیهانی، رموز اساطیری تولد و معراج میترا، نماد مشعل، نماد خنجر، نماد درخت و آب و شبان، رازهای تولد میترا، روابط با خورشید و پیمان دوستی، پیکار با گاو نخستین، اسطوره‌ی پر راز و رمز ذبح گاو، شگفت‌ترین نماد آیین و ذبح گاو، حادثه‌ی نمادین آفرینش از لاشه‌ی گاو، زیانکاری‌های اهریمن، تحلیل اسطوره‌ی کمان‌کشی و چشمه‌ی آب، اهریمن و زیانکاری سیل، نخستین زن و مرد، اهریمن و آتش‌سوزی بزرگ جهانی، تحلیلی از ساختار اسطوره‌های زندگی میترا، آغاز آفرینش و هرج و مرج کیهانی، پیکار اورمزدی ـ اهریمنی، ورود عناصر رهبانیت در آیین برای حصول نتیجه، بنیاد عرفانِ میترایی، فرجام‌شناسیِ میترایی، پایان جهان، جهان پسین، ارواح مثالی آسمانی و زندگیِ زمینی، بنیاد تفکر عرفانیِ میترایی، هفت طبقه‌ی آسمانی، گذرگاه ارواح، ظهور و رجعت میترا، پایان جهان و آتش‌سوزی بزرگ، فرَشکَرَد و نوشدن جهان

در رساله‌ی زروانیِ علمای اسلام نیز جبر اختری و مسایل اخترشناسی به روشنی نقل است: «اورمزد هر چه کرد به یاریِ زمان کرد، و هر نیکی که در اورمزد بایست بداده بود، و **زمان درنگ خدای**، اورمزد پیدا کرد و براندازهٔ دوازده هزار سال باشد و سپهر و مینو و نقاش [= ضانع، آفریننده] در وی پیوسته کرد.

و این دوازده برج که در سپهر بسته است، هریک هزار سال ترتیب کنند، و چون بر اندازهٔ سه هزار سال کار روحانی [= آفرینش مینوی] ساخته آمد حَمَل و ثَوْر و جَوْزا ترتیب کننده بودند؛ هریک هزار سال به برجی.

پس اهرمن به یاری زمان روی به بالا نهاد تا با اورمزد جنگ کند و لشکری دید ساخته و صف کشیده، پس به دوزخ دوارید [= گریخت]. پس از آن پلیدی و تاریکی و گندگی که در وی بود، لشکری ساخته کرد، ممکن بوده. و در این معنی، سخن بسیار است، مقصود که هم هیچ به دست نداشت، هم به دوزخ دوارید.

از راستی که در اورمزد دید، سه هزار سال نیارست جنبیدن، تا این سه هزار سال کار گیتی [= آفرینش جهان اَستومند و مادی] ساخته شد، ترتیب گیتی به سرطان و اسد و سنبله رسید و در این معنی سخن بسیار است.

اما سخنی چند در این معنی یاد کنیم [که شرحی است درباره‌ی آفریدن عناصر و مراحل جهان مادی: آسمان، آب، گیاه، جانور، انسان...] و چون این سه هزار سال که یاد کرده آمد بگذشت... دیگر باره اهرمن دُرْوَند بجنبید و جهان او را برآورد تا آسمان را و کوه را و زمین را سوراخ کرد، و در گیتی دوارید و هرچه در گیتی بود، از بدی و پلیدی خویش آلوده کرد. و چون از روحانی [= مینوی] چیزی به‌دست نداشت، در گیتی نود شبانه‌روز جنگ کرد، و سپهر بشکست [= بشکافت]. پس مینوان به یاری گیتی آمدند؛ و هفت دیو که بدتر بودند بگرفتند و بر سپهر بردند و به بند مینوی بستند.

و **اهرمن** هزار دردِ تن بر **کیومرث نهاد** تا گذشته شد، و از او چند چیزها در وجود آمد، در این معنی سخن بسیار است. و از گاو هم چندها و حیوانات موجود شد [این روایت و اسطوره در آغاز بندهش آمده و توسط پلوتارک و دیگران نیز نقل شده و در آثار زروانی‌میترایی‌مزدیسنایی پذیرفته شده و بهدینان مزداییِ زرتشتی آن را در روایات پهلوی، روایات داراب هرمزدیار، گزیده‌های زات‌سپرم، دینکرد و... هم‌چون یک باور نهادی

قبول کرده‌اند. اما آن چه که شایان توجه است اسطوره‌ی **کیومرث** به عنوان انسان نخستین و **گاو یکتا آفریده** به‌عنوان یک نماد جانوری، اسطوره‌ای است که بُن مایه‌ی زروانی / میترایی را در خود دارد].

پس، اهرمن را بگرفتند و هم بدان سوراخ که در دنیا آمده بود، با دوزخ بردند و به بند مینوی ببستند. پس دو فرشته چون **اردیبهشت** امشاسفند و **وَرَهرام** ایزد به موکّل او ایستاده‌اند [در شکند گمانیک ویچار نیز تمثیل و نماد هفت دیو / سیارات سبعه، بروج دوازده گانه و تقابل اورمزدیان و دیوان آمده است]. اگر کسی گوید که چون این همه رنج از وی (=اهرمن) است، چون بگرفتند او را چرا نکشتند؟ بباید دانستن که کسی جانوری بکشد و گوید که «فلان جانوری بکشتم»، و چون جانور بکشت، آتش وی با آتش شد، و آب او با آب شد، و خاک او با خاک شد، و باد او با باد شد، در وقت انگیزش مردگان، انگیخته شود، و در میان عناصر چیست که گسسته شود؟ [**زات سپرم** نیز در گزیده‌ها این مسأله را که راه به باور به معاد جسمانی می‌برد مطرح کرده است، نگاه کنید به: حکمت خسروانی مسأله‌ی معاد و رستاخیز که ریشه در باورهای زورانی / میترایی دارد].

معلوم شد هیچ از این که گفته آمد، نیست نشده است. اما هریک از جوهر چهارگانه جدا شده‌اند، پس اهرمن در این سطبری چون کشته شود؟ چون چنین که می‌کشندش به ساکتی و درنگ، و بدی با نیکی آورند و تاریکی با روشنی و پلیدی با پاکی، تا استادی باشد، نه کین و خصومت.

اگر گوید که: "چون زمان این همه استادی داشت، اهرمن خود چرا می‌داد"؟. و ما به پاسخ در اول گفته‌ایم که: "**اورمزد و اهریمن** هر دو از زمان موجود شده‌اند، و هر گروهی بر گونهٔ دیگر می‌گویند...

اکنون بر سر حکایت خویش شویم. پس چون مینوان ـ اهرمن را در دوزخ ببستند، و دیوان هفت‌گانه بر سپهر ببستند. نام دیوان این است که ثبت شد: **زِریج، تَریج، نانگْهَئیثْ، تَرْمَدْ، خیشم، سیج، بیش** Sej, Biš, Zerij, Tarij, Nanghaith , Tarmad, Xišm [زینر، زروان، ص ۴۱۲] و هرمزد هر یکی را از این هفت‌گانه روشنی [=سیارات سبعه] گرد آورده است و نام آن‌ها هورمزدی کرده توانند کرد: کیوان، هورمزد، بهرام، شید، ناهید، تیر، ماه.

چون این کارها راست آمد، سپهر بگشت و خورشید و ستارگان برآمدن و فروشدن

آغاز کردند و ساعات روز و شب و سال و ماه پیدا شد و دهندگان [صُوَر فلکی که دهندگان بخت و تقدیر هستند و تعیین‌کنندهٔ آن] پدید آمدند. در این معنی سخن بسیار است». و در این زمینه سخن بسیار است که در رساله‌ی یاد شده درباره‌ی ثوابت و سیارات و نقش آن‌ها در بخت و تقدیر آمده است.

آیین اسرار

آیین میترا، آیین اسرار است. اسرار این مسلک با پافشاری و اصرار حفظ می‌شد و برای معدودی که در درجات عالی ترقی می‌کردند مکشوف می‌شد. به‌همین جهت نوشته‌یی از آنان در زمینه‌ی اسرار آیین به‌دست نیامده و تنها به جای نوشتن، به نقاشی، تندیس‌گری و نقش برجسته‌سازی اکتفا می‌کردند. یکی از نخستین ابواب این داستان، مسأله‌ی زاده شدن میتراست که نقش‌هایی از آن برای ما باقی مانده است.

در میان پیروان آیین میترا، روز بیست و پنجم دسامبر، روز تولد مهر بود که آن را جشن می‌گرفتند. مسأله‌ی زایش مهر، باتوجه به سابقه‌های اساطیری، در واقع امری شگفت است. صخره‌یی آبستن می‌شود، و میترا از دل آن صخره زاده می‌شود. بیرون آمدنش از دل سنگ، با برهنگی است. اماکلاه شکسته‌ی مهری بر سر و به‌دستی خنجر و به دستی دیگر مشعل دارد. نقاشی‌ها و نقش‌های برجسته‌یی از این صحنه، متفاوت است. وجود تفاوت در نوع زادن میترا نیست، چون در اغلب حالات از سنگ زاده می‌شود و گاه نیز از نمادهایی دیگر ـ بلکه در چگونگی لحظات پس از زایش می‌باشد که به جای شمشیر و مشعل، چیزهایی دیگر به دست دارد که همه کنایه‌آمیز می‌باشند. گاهی تولدش از سنگ با شراره‌های آتش همراه است و گاه به دستی کره‌ی زمین و به دست دیگر خنجری دارد. جایی دیگر درحالی که از صخره متولد شده، به‌دستی خوشه‌ی انگوری گرفته و دست دیگرش روی سنگ می‌باشد و روی سنگ پیکانی و کمانی و خنجری حک شده است. هنگامی که مهر زاده می‌شود، دو چوپان برای پرستش وی می‌آیند که برخی آن دو را **کوتس** Cotes و **کوتوپاتس** Cotopates می‌دانند که دو طرفش با دو مشعل ایستاده‌اند. یکی مشعلی سوی آسمان گرفته و دیگری مشعلش به سوی زمین سرازیر است. بیرون آمدن میترا از دل سنگ اشاره به تولد خورشید است. آنکه مشعل سوی

آسمان دارد کنایه از طلوع و آنکه مشعلش به سوی زمین نگون است کنایه از غروب می‌باشد.

میترا چون زاده شد، ابتدا با برگ‌های درخت انجیر خود را پوشانید و با خنجری که داشت از میوه‌های آن درخت تغذیه کرد تا برومند و نیرومند شد. آنگاه برای توفیق در کارهای خود، با خورشید به مبارزه برخاست. خورشید را مغلوب کرد و خورشید هاله‌یی از نور گرد سر وی نهاد و متحد او گشت. این روایت باید دارای ریشه‌یی قدیم و کهن باشد و صرفاً اتحاد **سُل** Sol خدای خورشید رومی با میترا نباشد. چون بنابر ادبیات کهن سانسکریت، **کریشنا** Krishna نیز مظهر چنین افسانه‌یی است. وی با **وارونا** Varuna خدای آسمان مبارزه کرد، بر وی فایق شد و وی را از آسمان به زیر کشید. وارونا وی را تعظیم کرد و او را نگاهبان و سرور رمه‌ها کرد.[1]

ستارگان و ستاره‌شناسی

در آیین میترایی توجه به سیارگان بسیار نیرومند بوده است. در واقع سیارات در قلمرو نجومی، خدایانی بودند با نیرو و توانایی بسیار. اهدای نذور و فدیه‌های فراوان برایشان انجام می‌شد. این ایزدان در ساخت و تعیین سرنوشت و بخت مردم بسیار مؤثر محسوب می‌شدند. به‌نظر می‌رسد بار چنین معتقداتی با آیین میترایی برگرفته از اقوام بین‌النهرین در اروپا گسترش پیدا کرده است.

معتقداتی درباره‌ی ستاره‌شناسی، سبب شده بود که برای هریک از سیارات، صفات و مختصاتی شناخته شود. هریک از این سیارات، موکل بر روزی از روزهای هفته محسوب می‌شدند که به نام همان روز نامزد بودند. هم‌چنین هرکدام موکل و مظهر یکی از فلزات بودند. از دیگر سو هریک با یکی از مراحل آشناسازی و تشرّف در

1- Hillebrandt: *Vedische Mythologie.*

Oldenberg: *Die Religion des Vedas.*

Reitzenstein: *Die Hellenistischen Mysterien Religionen.*

چون شرحی در پژوهش این نکات در بخش‌های دیگر هست، مستندات با نام و نشان و شمار صفحات در آن موارد نقل شده است.

مراحل‌هفت‌گانه‌ی سلوک میترایی مرتبط بودند. تقدس عدد هفت، اصولاً در نفوذ دینی و مراحل هفت‌گانه‌ی سلوک ـ با همین شمار اجرام فلکی تعیین می‌شد. پندار بر آن بود که روان هر فردی که از آسمان به زمین سرازیر می‌شد تا در جسمی جایگزین شود، ویژه‌گی ساخت همان سیاره را واجد بود.

در یونان سیارات هفت‌گانه، به شکل خدایان المپ و نام و نشان آنان نمودار می‌شدند و هر خدایی با یکی از این سیارات نموده می‌شد:[۲] **سلن، هلیوس، آرس، هرمس، زئوس، آفرودیت و کرنوس.**[۳] اما آیین میترایی این انطباق با خدایان المپ و یا ایزدان ایرانی را دیگرگون کرد. اینها ستارگانی درخشان شناخته می‌شدند که مسیر و خط سیرشان در آسمان مشخص بود. این جدایی و انتزاع با خود میترا بهتر دریافت می‌شود که زمانی با خورشید یکی شناخته می‌شد، اما در دورانی جدا از آن گردید.

درحقیقت دو خدای خورشید در آیین میترایی قابل تشخیص بود. یکی جنبه و مقام ایرانی داشت که همان **خْوَرِنَه**[۴] یا **فرّ** است و دیگری **شَمَش**[5] بابلی (=شمس) که با خود میترا یکی دانسته می‌شد.

خدایان نجومی، خصلتی دوگانه داشتند. این چنین اندیشه‌ای در کتاب بندهش ایرانی به‌روشنی بیان شده است. اصل ثنویت در هر زمان و مکانی، در آیین میترایی، بقا و دوام و اثر خویش را حفظ می‌کرد. در این‌جا لازم به یادآوری مجددی است:

آیین میترایی در بنیاد ـ زیربنای ایرانی خود را در ثنویت حفظ کرد. این ثنویت از شکل آیین زروانی متأثر بود. در آیین میترایی، خداوند بزرگ **زروان آکَرَنَه** یا زمان بی‌کرانه (=**کرونوس**) است. خدایی که بدنی چون آدمی و سری به سان شیر دارد و گرد بدنش ماری حلقه زده است. البته در هیچ جا اشاره‌ای به **زروان** در آیین میترایی نشده و یک دریافت

۲ـ همه‌ی این نمادسازی‌ها، به صورت مشروح از کتاب گزیده‌های زات سپرم، بخش سی‌ام آمده است. سیارات عبارتند از: کیوان ـ زحل، هرمزد ـ مشتری، بهرام ـ مریخ، مهر ـ خورشید، ناهید ـ زهره، تیر ـ عطارد و ماه. برای آگاهی از صور تطبیقی و تفسیرهای اوستایی، میترایی، زروانی، کلدانی، یونانی ـ و دوران ایران اسلامی، نگاه کنید به حکمت خسروانی، اثر دیگر نگارنده.

3- Selene-Ares

4- Xvarena

5- Shamash

است که بعضی از پژوهندگان بدان معتقدند چنان که به جای خود شرحی هست و عده‌ای دیگر این خدای شیر سر را همان اهریمن می‌دانند. بعد از او چنانکه گذشت آسمان و زمین هستند و اقیانوس. خدایان دیگر از این سه به‌وجود آمدند. آسمان **اورمزد** است که همراه با فرشتگان خود با **اهریمن** که عواملش دیوان هستند در یک پیکار دایمی است. اورمزد، اهریمن و دیوها را با صاعقه و آذرخش آسمانی می‌زند. در این آیین، **میترا** مشهورترین جایگاه را دارد. وی از صخره سنگی زاده می‌شود. شبانان برای پرستش وی می‌آیند. میترا در آغاز با خورشید پیمان بسته و متحد می‌شود. پس گاوی زورمند را در یک کش‌مکش طولانی دست‌گیر کرده و به غاری می‌برد. گاو از غار می‌گریزد. میترا با یاری کلاغ که پیک خورشید یا اورمزد است گاو را یافته و به غار برده و با ضربت خنجر او را می‌کشد. از محل جاری شدن خون گاو، خوشه‌های گندم می‌روید و درخت انگور و سایر گیاهان.

مهر آفریننده‌ی موجودات نیک و سودمند است. به زندگی جانوری و گیاهی و طبیعت، زندگیِ نوینی می‌بخشد. وی از بروز توفانی که منجربه ویرانی جهان می‌شود، جلوگیری می‌کند. هرگاه خشکسالی شود، با پرتاب تیری از کمان خود، از صخره‌ی آسمان آب جاری می‌کند. سرانجام روزی فرا می‌رسد که رسالت وی به روی زمین پایان می‌یابد. به همین جهت در یک میهمانی مقدس با اتفاق خورشید (= سل، هلیوس) و یارانش شرکت کرده و پس از آن با گردونه‌ی خورشید به آسمان فراز می‌شود.

مهر در هنگام رستاخیز به زمین باز می‌گردد و بعث و برخاستن مردگان به‌وسیله‌ی وی انجام می‌شود. نیکان و بدان را جدا می‌کند با سنجش اعمال و کردارشان. پس گاو مقدسی (= **گاو هَدَیوش**) را قربانی کرده و از چربی حیوان و شربت هوم، معجون متبرکی ساخته که با نوشیدن آن همه‌ی نیکان جاویدان می‌شوند و اهریمن و پیروانش به آتش آخر زمان می‌سوزند و نابود می‌گردند.

دوازده برج آسمانی، یاران مهر بودند که در دین مسیح به‌صورت حواریون دوازده گانه درآمدند و برخی از صحنه‌های قربانی گاو به‌وسیله‌ی میترا، در بالای تصویر و نقش دیده می‌شوند. این دوازده‌برج که با نمادهایی شناخته می‌شوند، بنابر معتقدات میترایی، در گردش روزانه‌ی خود، جانداران را زیر تأثیرات خود قرار می‌دهند و چنانکه

اشاره شد، در اغلب مهرابه‌ها، نقش برجسته‌شان ملاحظه می‌شود. هریک از این دوازده برج دارای نیایشی ویژه بودند و نام یک ماه از دوازده ماه سال به نام‌شان نامزد بود و در گروه‌های سه گانه، به چهار فصل شناخته می‌شدند.[۶]

از سویی دیگر، نقوش و نمادهای برج‌های دوازده گانه، فقط آن صُوَر فلکی نبودند که موبدان در یزدان‌شناسی میترایی وارد کردند، بلکه به‌موجب زمان و مکان و برخورد معتقدات میترایی با جهان پیرامونش، بسیار گسترده‌تر شد از آن چیزی که در آغاز بود. جانوران و پرندگان بسیاری در طول زمان به صورت نماد و نشانه‌ای برای مجموعه‌های نجومی معرفی و شناخته شده‌اند. در تصویرگری رازآمیز میترایی: کلاغ، جام، سگ و شیر اغلب در تصاویری که مهر در حالت ذبح گاو است همراه وی مشاهده می‌شوند که با برج‌های فلکیِ همان نام شناخته می‌شوند، و دربخش‌های بعدی، پژوهشی گسترده درباره‌ی این نمادها هست.

زیربنای اعتقادی بر آن پایه استوار بود که زندگی انسان و در مراحلی دیگر ـ تغییرات در رویدادهای طبیعی جهان و مسیر سرنوشت مردم توسط این بروج و سیارات تعیین می‌شود. چنین اعتقادی توسط منجمان و ستاره‌شناسان بابلی ـ کلدانی در آیین مزدیسنایی راه یافته بود. آیین میترایی آن را با خود به اروپا برد و در اروپا با باورهایی همگون از معتقدات یونانی ـ رومی درهم آمیخت. از سویی دیگر زروان خود خداوندگار بزرگ و تعیین‌کننده‌ی سرنوشت بود. خداوندی که بنیاد آفرینش و اداره‌ی هستی بدو وابسته بود. اما این جهان هستی، ثبوت و اداره‌اش براساس قوانینی ثابت شکل می‌گرفت و اجزای آن دارای روابط و پیوندهایی منظم با هم بودند. وضعیت سیارات، تأثیرات متقابل آنها که دارای نیروهای جاذبه و دافعه نیز بودند ـ همه‌ی رویدادهای زمینی را سبب می‌شد. پس آن بخش از باورها و دانشی که مربوط به ستاره‌شناسی بود ـ قسمت چشم‌گیری از انتشار و گسترش خود را توسط آیین میترایی به‌دست آورد که بعداً در جهان گسترش فوق‌العاده‌ای یافت و در دین مانوی جای گرفت.

۶- در بهرام یشت، یشت چهاردهم، صور دوازده‌گانه‌ی فلکی از دیدگاه نجوم کهن ایرانی مطرح شده است. J.C.Coyajee کویاجی، دانشمند پارسی هندی، در کتاب ارزشمندش به نام آیین‌ها و افسانه‌های ایران و چین باستان، بخش سوم، ص ۶۱ به‌بعد در این‌باره پژوهشی شایان توجه انجام داده است.

این چنین گسترش فوق‌العاده، موجب دانشی عوامانه شد. رسوخ و نفوذی عمیق بر باورهای توده‌ی مردم نهاد. موجب پیدایش ادعیه و مراسمی در عبادت شد. موجب گشت تا توده‌ی مردم برای راضی نگه‌داشتن بروج، و یا سیارات، به اهدای نذور و برگزاری مراسم قربانی بپردازند تا آنان را با خود بر سر لطف بیاورند. پیش‌گویی، تعبیر خواب، شورچشمی، طلسم‌اندازی، جادو و زایچه‌بینی و تعیین ساعات سعد و نحس و... همه از این باورها ریشه گرفت و به‌سرعت بنیادی محکم پیدا کرد.

در یک نقش برجسته از **مُدنا**[7]**، کرنوس میترایی ـ یا زروان آکرَنه** را ملاحظه می‌کنیم که در میان حلقه‌ای از نمادهای بروج دوازده گانه قرار دارد و در چهارگوشه، ایزدان بادهای چهارگانه تجسم داده شده است. اما البته در این‌جا هنر رومی، موجب شده است که کرنوس ـ زروان، آن سیمای هراسناک و خشن را از دست داده و سری چون شیر ندارد، بلکه چهره‌ای آرام و معصومانه را مجسم کرده است. خداوند زمان و سرنوشت محاط است میان بروج دوازده گانه و خدایان چهارگانه‌ی بادها که موکلان بر فصول اربعه هستند.

بیان رموز اساطیری زایش و معراج میترا، تحلیلی از اسطوره‌ی کشتن گاو

در اساطیر نمادین مغان ایرانی، روشنایی و نور برآمده از گنبد آسمان‌هاست. آسمان چون گنبدی از سنگ تصور می‌شد که روشنی و نور از آن متولد شده است. از دیدگاه اساطیری، زاده شدن میترا از صخره سنگ، دیگر دیسه شدن همین اسطوره است. این صخره سنگ زاینده به‌صورت استعاری، در مهرابه‌ها مورد ستایش قرار می‌گرفت و به روی چنین صخره سنگ‌هایی، زایش مهر را نقش می‌کردند که در کنار رودابی و در سایه‌ی درختی متولد می‌شود. شبان‌هایی که در نزدیکی صخره بودند، شاهد معجزه‌ی زایش مهر شدند.[8] هنگام تولد، میترا کلاه فریژی بر سر داشت و به دستی یک خنجر و به

7- Modena

۸- در اساطیر دینی، چه میان معتقدات ملل قدیم و چه در میان جوامع ابتدایی، این‌گونه باورها درباره‌ی زاده شدن خدایان و پیامبران و نامداران از مادران باکره و یا از سنگ و درخت و تولد در غار و نگاهبانی

←

دست دیگر مشعلی حمل می‌کرد. در بیان تـصاویر و نـقوش بـازمانده، از ایـن حـوادث مطالبی نقل شده است. اما در این مورد، شرحی برای نقوش و تصاویر نیست، بلکه بیان رازهای زایش و پیکار و گریز با گاو نخستین و ذبح گاو و مـعجزات پـدید آمـده پس از قربانی و مجلس ضیافت آخر و سرانجام معراج است.

مشعل نشان روشنی و معرفتِ تراویده از زایش مهر است که تا اعماق تاریکی‌ها را می‌شکافد و روشنی می‌بخشد. **خنجر** نشان از قربانی کردن گاو و ایـجاد حـیات و بـرکت است. چون زاده شد، شبان ـ کشاورزان به وی نزدیک شده و حاصل گله و خرمن خود را پیش‌کش کردند.[۹]

→

توسط شبانان و جز این موارد، بسیار آمده است. برای بسیاری از این‌گونه نگاه کنید به: تاریخ دیانت میان اقوام اولیه، سه جلد از نگارنده. **دوپیس** dupis در کتاب: بنیاد و منشأ باورهای دینی *The Origin of all Religious worship* درباره‌ی **کریشنا** از خدایان بزرگ هندو نقل کرده که او در غاری متولد شد و پس از تولد، وی را در آغل گوسفندان نهادند که توسط چوپانی بزرگ شد. نیز در اساطیر هندویی آمده که چون **کریشنا** متولد شد، مادرش به شکل شگفتی دارای زیبایی آسمانی و درخشندگی فراوانی گشت به‌شکلی که از روشنیِ او، غار تاریک روشن چون روز شده بود. البته روایات درباره‌ی این جاودانان یا خدایان و نیمه خدایان گـوناگـون است. در روایـتی، کـریشنا در جـنگل و زیـردرختی مـتولد مـی‌شود. **فرگوسن** Fergusson بسیاری از این‌گونه روایات را در اثرش بـه نـام پـرستش درخت و مـار *Tree and serpent worship* آورده است. هـم‌چنین **مکس مـوللر** در: تـاریخ ادبیات کـهن سـانسکریت *History of ancient sanskret Literature*. **هوتستی** Hutosti از جمله خدایان چینی و پسر آسمان، پس از تولد در غاری، نزد گاو و گوسفندان رها می‌شود تا بزرگ گردد. **لائوتزه** حکیم و پیامبر چینی، زیـردرختی مـقدس مـتولد می‌شود و شبانان خدمتش می‌کنند. **دیویس** davis در: تاریخ چینی‌ها روایاتی این‌گونه نقل کرده است. **آتیس** Attis خدای فریجی نیز در غاری متولد می‌شود. در اساطیر رومی، **روموس و رومـولوس** پسـران خـدا از باکره‌ای متولد می‌شوند و توسط گرگ یا روایتی چارپایان و شبانان بزرگ و تربیت می‌شوند. **آپولو** پسر **زئوس** نیز در غاری متولد شده است. درباره‌ی **هروس، باکوس، زرتشت، اسکولاپیوس، کوروش هخامنشی، موسا و ابراهیم**... روایت‌های مشابه فراوان است.

۹- یکی از مشهورترین موارد در اساطیر تـطبیقی، بـه‌ویژه در آیـین مـیترایـی و مسـیحیت، بشـارت مـغان میترایی است، یا بشارت سه مجوس که از شرق می‌آیند و به راهنمایی ستاره‌ای به آغل و غاری می‌رسند که مسیح (= میترا) در آن‌جا متولد شده است. این موضوع برای هنرمندان مسیحی، از سـده‌ی پـنجم و ششم به‌بعد موضوعی جالب بوده است. اما پیش از آن، تـوسط هـنرمندان مـیترایـی، ایـن اسـطوره کـه درباره‌ی خداوند بود به روی سنگ‌های گرانبها حک می‌شد. نـمونه‌ای از آن در شـمار تـصاویر کـتاب

←

→

هست که میترای نوزاد در دامان آناهیتای باکره و نماد صلیب بالای سرشان با نماد کلاغ، خورشید، ماه و خوشه‌ی گندم ـ و لباس مشخص میترایی قابل توجه است. در انجیل متی، باب دوم، آیه‌های ۱۳-۱ آمده که نقل می‌شود:

و چون عیسا در ایّام هیرودیس پادشاه در بیت لحم یهودیّه تولد یافت، ناگاه مجوسی‌یی چند از مشرق به اورشلیم آمده گفتند: کجاست آن مولود که پادشاه یهود است؟ ـ زیرا که ستاره‌ی او را در مشرق دیده‌ایم و برای پرستش او آمده‌ایم. اما هیرودیس پادشاه چون این را شنید مضطرب شد و تمام اورشلیم باوی. پس همه‌ی رؤسای کَهَنِه و کاتبان قوم را گرد آورده از ایشان پرسید که مسیح کجا باید متولد شود؟ ـ به او گفتند در بیت لَحْم یهودیّه، زیرا که از نبیّ چنین مکتوب است. و تو ای بیت لحم در زمین یهودا هرگز کوچک‌تر نیستی، زیرا که از تو پیشوایی به‌ظهور خواهد آمد که قوم من اسرائیل را رعایت خواهد نمود. آن‌گاه هیرودیس مجوسان را در خلوت خوانده وقت ظهور ستاره را از ایشان تحقیق کرد. پس ایشان را به بیت لحم روانه نموده گفت بروید و از احوال آن کودک به‌طور دقیق جست و جو کنید و چون یافتید مرا خبر دهید تا من نیز آمده او را پرستش کنم. چون سخن پادشاه را شنیدند روانه شدند که ناگاه آن ستاره‌ای که در مشرق دیده بودند پیشِ رویِ ایشان می‌رفت تا بالای آن جایی که کودک بود رسیده به ایستاد. و چون ستاره را دیدند بی‌نهایت شاد شدند و به خانه درآمده کودک را با مادرش مریم یافتند و به‌روی در افتاده او را پرستش کردند و ذخایر خود را گشوده هدایای طلا و کُندر و مُرّ بوی گذراندند ـ و چون در خواب وحی به ایشان در رسید که به نزد هیرودیس بازگشت نکنند، پس از راه دیگر به میهن خود بازگشتند.

برای تحقیق‌هایی از مورخان و نویسندگان یونانی از روزگار باستان، که همین روایت انجیلی را که مربوط به میتراست نقل کرده‌اند و با بنیاد ایرانیِ **سوشیانس** و مُنجی یا موعود و نجات بخش مربوط است، به بخش یازدهم نگاه کنید. نیز برای روایت‌های مورخان ایرانی / اسلامی، به کتاب حکمت خسروانی مراجعه فرمایید.

در عهد عتیق یا تورات نیز چند بار از مجوسان یاد شده است. در کتاب ارمیا، باب ۳۹ بند ۳ اشاره است که در پیشگویی و نجوم مشهور بوده و همیشه هنگام جنگ نیز شاه را همراهی می‌کنند. در کتاب دانیال، باب یکم، بند ۲۰ | باب دوم، بند ۲۴ نیز به داشتن دانش و حکمت توصیف شده‌اند. در آثار مکتوب و مقدس بودایی، اشاره شده که تولد **بودا** با پیداشدن ستاره‌ای درخشان در آسمان مژده داده شد:

Beal: *The Romantic Legend of Saki Buddha from Chinese Sanskrit, pp. 23,33*

Bunsen: *The Angel Messiah, pp. 21-23, 33.*

درباره‌ی کریشنا و تولد **راما** Rama نیز در حماسه‌ی رامایانا، یا تولد **یو** Yu که از باکره‌ای

←

پس از تولد، ایزدمهر را توفانی شدید در معرض تهدید قرار داد. به‌همین جهت در پناه درختی (به احتمال انجیر) خود را قرار داد. از میوه‌ی درخت تغذیه کرد و با برگ‌هایی که از آن چید، برای خودش تن‌پوشی فراهم کرد. آنگاه خود را برای پیکاری که یک وظیفه‌ی مقدس و حیاتی بود آماده کرد. همه‌ی این رویدادها پیش از آنکه زندگی بشری به روی زمین شکل گیرد حادث می‌شد. اما با این حال، شبانان وجود داشتند و گله را نگهبانی می‌کردند.

نخستین پیکار **میترا** با **خورشید** انجام گرفت. مطابق معمول از جزئیات آگاه نیستیم، اما سرانجام پس از پیکار، خورشید تسلیم شده و برابر میترا زانو می‌زند و در برابر آتش مقدس، پیمان می‌بندند [۱۰] یا در نقشی دیگر، خورشید درحالی که به دست چپ تازیانه دارد با دست راست با میترا در حال دست دادن است و در صحنه‌ای دیگر، برابر میترا زانو زده و مهر دست راست خویش را بر سر وی نهاده و چنان است که وی را تقدیس می‌کند. از این پس، این دو یکدیگر را یاری می‌دهند تا سرانجام رسالت مهر به روی زمین تمام می‌شود و باگردونه‌ی خورشید به آسمان می‌فرازد و معراج می‌کند.

رازآمیزترین و شگفت‌ترین ماجرای مهر، پیکار باگاو نخستین [۱۱]، یا نخست آفریده است، یعنی گاوی که در آغاز توسط **اورمزد** آفریده می‌شود، پیش از آنکه خلقت آدمی حادث شده باشد. اسطوره‌ی پرمعنی ذبح گاو، بیان ماجرای دقیق آغاز تمدن است. چنین ماجرایی میان جوامع چوپان ـ شکارورز ـ که زندگی‌شان وابسته به دام و

→

زاده شد، این روایات همانند نقل شده است. هنگام تولد **لائوتزه** نیز ستاره‌ی گویا در آسمان پدید شده است. رومی‌ها معتقد بودند که هرگاه قیصر یا امپراتوری متولد شود، ستاره‌ای ویژه در آسمان آگاهی می‌دهد.

نمادهای درخت، چشمه، ستاره، شبان ـ تولد از درخت یا سنگ و آب، بروز برخی حوادث طبیعی و بزرگ شدن و مورد تربیت قرار گرفتن توسط شبانان یا چارپایان و... نمادهایی مشترک در این‌گونه اسطوره‌ها هستند که در صفحات پیشین به طور مستند شرحی گذشت.

10- Carlo Pavini: *Roma Mitraica*, P. 73 Cumont: *The Mysteries*, Fig, 32.

11- Evagdât.

فرآورده‌های دامی بود، به روایاتی چند شکل گرفت. اما آنچنان که امروزه و در زمان ما، گمان می‌رود که نوعی خشونت و ناشایستی در این رویداد بوده، چنین نیست، بلکه حادثه‌ای بوده که با بزرگی و غرور از آن یاد می‌شد و برای ایزدمهر، یک کردار قهرمانی محسوب می‌شد.

ماجرای گاو و پیکار با آن، به بیان تصاویر چنین است: گاو در چراگاهی با آسودگی می‌چرید. ایزدمهر چنان است که با غافل‌گیری، شاخ‌های گاو راگرفته و بر پشتش سوار می‌شود. حیوان از این عمل خشمگین شده به تاخت می‌پردازد. ایزد با دلیری مقاومت می‌کند و از شاخ‌های استوار به پشت حیوان به روی شکم کشیده می‌شود. اما سرانجام مهرایزد گاو را مهار کرده و حیوان خسته را درحالی که با دو دست، دست‌هایش را به‌روی شانه گرفته، به روی پشت به سوی غاری که محل سکنایش می‌باشد، می‌کشد. فاصله‌ی جای دستگیری تا غار، گذرگاهی نمادین است که یک سالک و عارف باید بپیماید، گذر رنج‌باری [12] است که بعدها مراحل سلوک برای رسیدن به تشرّف، برمبنای آن اندازه گیری می‌شد.

گاو سرانجام پس از رفع خستگی، توانست بگریزد و به محل نخستین که چرا می‌کرد بازگردد. خورشید در این‌جا به یاری مهر آمده و کلاغ پیک خود را سوی وی می‌فرستد و محل گاو را نشان می‌دهد و به احتمال تأکید در قربانی کردن گاو می‌کند. مهر چنان است که علی‌رغم میل خود، فرمان ذبح گاو را می‌پذیرد و با سگ همراهش به دنبال کردن حیوان می‌پردازد. سرانجام گاو را که به غاری پناه برده دست‌گیر کرده و با یک دست بینی حیوان را بالاکشیده و با دست دیگر کارد را در پهلوگاه و یا پایین گردن وی فرو می‌برد.

در این جاست که شگفت‌انگیزترین ماجرای میترا و صحنه‌ی جالب آفرینش روی می‌دهد. از کالبد گاو که درحالت احتضار است گیاهان سودمندی می‌روید که بسیط زمین را می‌پوشاند. از نخاع آن گندم می‌روید. از خون وی درخت انگور پدید می‌آید تا نوشابه‌ی مقدس را پدید آورد. اهریمن، کارگزاران خود را فرمان می‌دهد تا به لاشه‌ی گاو

12- Transitus.

هجوم برده و این سرچشمه‌ی زاینده‌ی زندگی را تباه سازند و به سَمّ آلوده نمایند. **کژدم** به بیضه‌ی حیوان می‌چسبد تا اندام تولید او را به سم آلوده و تباه کند. در بخش‌های دیگر از نقش مار و سگ یاد شده است.

اما **اهریمن** و عوامل او نمی‌توانند از وقوع معجزه‌ی آفرینش اورمزدی جلوگیری کنند. نطفه‌ی گاو توسط **ماه** جمع‌آوری و در آن‌کره تطهیر شده و به‌صورت جانوران سودمند بر بسیط زمین گسترده می‌شوند. **سگ** همراه مهر، همراه این نطفه به ماه بالا می‌رود. سگ با نام **سیلوانوس**[13] نیز بدین طریق نگهبان گله‌ی دام‌ها شد. در این مقطع است که ملاحظه می‌کنیم ایزدمهر با عمل قربانی گاو، حیات سودمند و زاینده را به روی زمین گسترده می‌کند.

پس از این ماجرا[14]، نخستین زن و مرد برای زندگی به روی زمین برانگیخته شدند، تا نسل بشری راگسترش دهند. میترا به‌عنوان سرپرست و آموزگار این نسل مأمور شد. اهریمن برای نابودی این نسل که مأمور پیکار با عوامل وی بودند، بیماری و مرگ را میان‌شان فرستاد. اما میترا باکاردانی و درایت مانع انجام مقاصد پلید اهریمن شد. پس خشکسالی را به‌وجود آورد و مردم از فرط بی‌آبی و قحطی، از یگانه یاور خود آب خواستند. میترا به معجزه‌ای دست زد. کمان کشید و به صخره‌ای، پیکان رهاکرد. صخره سنگ چنانکه در توصیف نقوش و مسایل زبان‌شناسی گذشت، آسمان و نماد گنبد سپهر است. بر اثر اصابت چوبه‌ی تیر به سنگ، چشمه‌ی آب جاری شد و زمین از خشکسالی نجات پیداکرد.

اما توفانی سخت زمین را دربرگرفت و سیل جاری شد و همه چیز در زیر آب فرو شده و از بین رفت. در این میان، یکی از مردم، در جمع ایزدان که از حادثه‌ی توفان آگاه شده بود، کشتی‌یی ساخت و به هنگام، خود و کسان و احشامش را نجات داد.

13- Silvanus.

۱۴- این برداشت **کومون** است (ص ۱۳۷ به‌بعد). قابل ذکر است که گزارش این رویدادها از فرانتز کومون است و در سند و جایی یاد نشده، بلکه کومون باتوجه به منابع اوستایی ـ پهلوی و اساطیر ملل دیگر چنین داستانی را به‌وجود آورده است. نگاه کنید به ترجمه‌ی کتاب کومون با نام: راز و رمزهای آیین میترایی.

پس از چندی، آتش‌سوزی بزرگ در زمین به وقوع پیوست و موجب ویرانی و تباهی بسیاری شد. این بار نیز بی‌گمان به میانجی‌گری میترا، زندگی و حیات مجدداً به روی زمین ادامه یافت. در این مرحله است که رسالت جهانی میترا به روی زمین پایان یافته و فراز رفتن به آسمان نزد پدر برای میترا سر می‌رسد. در معابد یا مهرابه‌ها، پیروان میترا را رسم بود که در ضیافت‌هایی مقدس، هم بهره و هم خوراک می‌شدند. پس حواریون در یک ضیافت مقدس (=شام آخر) که میترا و خورشید (=**سُل، هلیوس**) در آن شرکت داشتند، مراسم تجلیل و تقدیس به‌جا آوردند. میترا و خورشید بر سر خوان نشستند. آنگاه میترا در گردونه‌ی خورشید، توسط سُل ـ هلیوس به آسمان برین عروج کرد.

تحلیلی از اسطوره‌های زندگی میترا، چگونگیِ
وظایف و روش سلوک در آیین میترایی

این اسطوره‌ها از باری بسیار برخوردار است. اغلب اشارات و صحنه‌های آن برای کسی که اساطیر ایرانی را در اوستا، منابع پهلوی، به‌ویژه بندهش و دینکرد مطالعه کرده است، همه ـ بلکه اغلب نکات شناخته شده است. در اساطیر و یزدان‌شناسی ایرانی، مهر میانجی است. میانجی میان آسمان و زمین، میانجی میان خدایان و مردم[۱۵].

میترا توسط آفریدگار **اورمزد ـ ژوپی‌تر** برگزیده شد تا حافظ نظم و قرار به روی زمین و بنیاد طبیعت باشد. اساس ثنویت و پیکار میان خدایان و پهلوانان جاویدان ـ با اهریمن و دیوان ـ که در آسمان و ژرفای زمین مقام داشتند درگیر بود. بارها اهریمن و دیوان، آفرینش خدایان را به مرحله‌ی نابودی رسانیدند، اما موفق نشدند. پیکار تنها در روی زمین نبود، بلکه در آسمان نیز میان ستارگان سعد و نحس نیز به‌شدت درگیر بود (میان ثوابت و سیارات) و این پیکار و درگیری در نهاد مردم روی زمین، آفریدگان اورمزد نیز جریان یافته بود.

اساس زندگی و بنیاد آن ـ در تعریف یک نبرد بود. آدمیان که گزیده‌ی آفرینش

۱۵- نک: تاریخ مطالعات دین‌های ایرانی، ص ۱۶۷-۱۶۲، نیز بخش‌های بعدی همین کتاب و کتاب: راز و رمزهای آیین میترایی.

اورمزد محسوب می‌شدند، لازم بود تا با روشی ویژه، از اورمزد حمایت کنند تا در برابر اهریمن پیروز شود. شیوه و قوانین این حمایت را مغان مُی‌دانستند و لازم بود تا مردم از این اصول پیروی کنند. اینک با این پرسش مواجه می‌شویم که آیا وظایف و تکالیف متدینان به آیین میترا چگونه بوده است؟. در هر دین یا آیینی، شرایع و عبادات و تکالیف جهت رستگاری در جهان پسین است. در آیین میترایی، این شرایع و تکالیف و عبادات چه چیزهایی است؟ آگاهی‌های ما یا براساس دریافت‌هایی است که از نقوش حاصل می‌شود یا نقل روایاتی پراکنده و گاه ضد و نقیض و بسا غرض‌آلود از نویسندگان پیشین. اما یک اصل را نباید فراموش کرد، و آن شعبه‌ها و فِرَق گوناگون است از عرفان، آن عرفان و یا تصوفی که پس از اسلام، به‌روشنی و وضوح یادمان‌های شناخته شده‌ی میترایی را ارائه می‌کند. در غرب به این منبع سرشار توجهی نشده و آنچه نیز که بیان شده، بسیار اندک و ناچیز است.

به‌هر حال نباید چنان انتظاری را که از شرایع و عبادات و تکالیفی که در اوستا و منابع پهلوی عصر ساسانی و پس از آن درباره‌ی دین مزدایی زرتشتی وجود دارد، از آیین میترایی انتظار داشت. از سویی دیگر ارتباط میان این دو را نباید از نظر دور نگاه داشت. در دین مغانه‌ی زرتشتی، پاکی کامل، و در اصطلاحی رساتر ـ اشویی کامل، نیایش‌ها و تلاوت ادعیه‌ی فراوان، وسواس بسیار در طهارتی ویژه برای تبرّی از دیوان و جادوان و پریان، وسواس فراوان در رعایت دقیق تکالیف مربوط به طهارت، درنظر داشتن ایزدان یا خدایان بسیار عناصری و نجومی در عبادت، گزافه در پرستش و ستایش و اعتقاد استوار به ثنویت وجود داشت. وظیفه‌ی متدینان آن بود که با تمام توان نیکی کنند و پویای اجرای احکام دین باشند تا بدین وسیله اهریمن تضعیف شود و دیو نفس امّاره در درون‌شان از بین برود و هرچه بیشتر به‌روشنی سرمدی و به حضور **اورمزد** فرا رسند.[۱۶]

پیروان آیین میترایی، در چنین شست و شوها و تطهیرها و بیزاری از دیوها و ذکر

۱۶- از جهان دو بانگ می‌آید به ضد — تا کدامین را تو باشی مستعد
این یکی بانگ سرور اتقیا — وان دگر بانگ نشور اشقیا
این شنیدی، بازماندی زان دگر — که‌محب از غیر محبوب است کر

مولوی ـ در مثنوی، دفتر چهارم، ص ۲۴۱، چاپ کلالهٔ خاور، تهران ۱۳۱۹.

ادعیه و نیایش‌ها، جهت رسیدن به نورالانوار، راه افراط را پیمودند و اصل ریاضت و نَفْس‌کشی و آزار تن را برای رهایی روح در بند برگزیدند و در بیزاری از نفسانیات و آداب ریاضت و پرهیزهای غذایی و جنسی، آداب مراقبه را بنیان نهادند تا کشف و شهود حاصل شود و به لقاءالله برسند. در خود مهریشت اوستایی، در اواخر سرود مهر، با شگفتی به این نکته برمی‌خوریم که پیروان مهرایزد، برای رسیدن به غایت مقصود و تهذیب و تزکیه، به خودآزاری با تازیانه می‌پردازند.

رئوس این عرفان میترایی، در خود مهریشت موجود است. مقاومت در برابر خواهش‌های نفسانی، یک اصل بود برای نبرد با **اهریمن** و پیروان اهریمن که با **اورمزد** و ایزدان در پیکار و تعارضی دایمی بودند. چنانکه اشاره شد، اعتقاد آنان به دوگانگی‌یی استوار، آنان را مکلف می‌کرد تا با پشت‌کار فردی در تهذیب، به تضعیف اهریمن بپردازند. در شیوه‌ی عرفان اندیشگانی و عرفان عملی، پهلو به پهلو پیش می‌رفتند. نیکی در نظرشان آنگونه بود که در کردار ظاهر شود و به مرحله‌ی عمل رسد. اما مجامله و معامله با بدی را نمی‌پذیرفتند. برخورد سخت و قدرتمندانه را در مبارزه و عمل روا داشته و از ملایمت خشنود نمی‌شدند. این آموزه‌ها در سرود میترا در اوستا به‌روشنی مشهود است. اما از طریق دیگر، آیین میترایی در اروپا نیز مجبور به ایستادگی و ابراز قدرت بود، چون در برابر بسیاری از دین‌های بربری و برای بقا باید پایداری می‌کرد، چون آیین میترایی، آیین جنگاوران و سپاهیان بود و در این آیین به همین جهت والاترین امتیازها، از آنِ جنگاوری و جنگاوران بود.

پیرو وفادار و پارسایی که بدون خستگی و پیوسته با اهریمن و دیوان در پیکار بود، یک قهرمان و پهلوان مبارز به‌شمار می‌رفت و به‌وسیله‌ی **میترا** حمایت می‌شد. میترا اینگونه دلیران را پیوسته یاری و پشتیبانی می‌کرد. هرگاه کسی درگیر و دار پیکار نیاز داشت و او را به‌یاری می‌خواست ناامید نمی‌شد. پهلوانی چالاک و ایزدی همیشه بیدار و همیشه هشیار بود همچون که کسی به یاری می‌خواندش، در لحظه‌ای به حمایت وی برمی‌خاست. دشمن بی‌امان و سرسخت ظلمت و تاریکی بود. بدان و پیمان‌شکنان را تا هر جایی که می‌گریختند، تعقیب می‌کرد و هیچگاه دشمنی بر وی دست نمی‌یافت. این مواردی است که در کتیبه‌های پراکنده در سراسر مهرابه‌ها و یادمان‌های میترایی از سویی

و خود اوستا، در سرود مهر به‌روشنی نقل است. در سنگ‌نبشته‌ها با صفت و نام ایرانی **نَبَرزه**[۱۷]، و لاتینی **شکست‌ناپذیر**[۱۸] مشهور است، به‌طوری که در کتیبه‌ی اهدایی به او، یافت شده در سارمیزه گتوسا[۱۹] ملاحظه می‌شود. میترا به‌عنوان خداوند پشتیبان و یاور جنگاوران، چون به‌درستی ستایش می‌شد، پیروزی آن سپاه حتمی بود. از سویی دیگر در عرصه‌ی اخلاق و سلوک، نیز یاور و پشتیبان کسانی بود که بر نفس سرکش مهار زنند و از دروغ و پیمان‌شکنی بپرهیزند و با غرایز نابه‌هنجار مبارزه کنند.

فرجام شناسی میترایی

پایان جهان، جهان پسین، ارواح مثالیِ آسمانی و زندگیِ زمینی، اساس تفکر عرفانی میترایی، هفت طبقه‌ی آسمانی، گذرگاه ارواح، ظهور و رجعت میترا، پایان جهان و آتش‌سوزی بزرگ، فرشکرد و نوشدن جهان.

آیین میترایی نیز چون دیگر آیین‌های شرقی، اسطوره‌هایی در باب آفرینش و نظام داستانی کیهانی، و یزدان‌شناسی خود را با اندیشه‌هایی اندر باب جهان پسین درهم آمیخت. دیانت مغان زرتشتی ـ چنین معتقداتی را با یک نظام مدون ـ به آیین‌های مشرق زمین به وام داد. پندارهایی درباره‌ی طبقات چندگانه‌ی آسمان که گذرگاه ارواح پارسایان در صعود بود تا به **گرزمان** Garzmân / Grutmân / Garo-nmâna برسند، ـ نیز تثلیثی درباره‌ی جایگاه‌های جهان پسین به: دوزخ، برزخ (= هَمَسْتَکان)[۲۰] و بهشت از داده‌های این دین بود ـ و دین کهن ساختِ میترایی از سرزمینی برخاست که در کنار و نزدیک

17- Nâbarze.

18- Invictus - Insutneia.

در بخش‌های پیشین، نیز پژوهش‌های آتی ـ شرحی درباره‌ی این صفات هست.

۱۹- Sarmizegetusa در رومانی ـ که ضمن شرح مهرابه‌های مشهور ـ بخش گذشته، درباره‌اش شرحی هست.

20- Hmastakân / Misvâna.

دیانت مغان زرتشتی بود و همین مغان زرتشتی با دستبرد در آیین میترایی، آن را به گونه‌ای دوباره سازی کرده بودند.

در آیین میترایی، به زندگی آسمانی ارواح و پاداش و کیفر در جهان پسین باور بود. برابر با این اعتقاد، ارواح بی‌شماری در آسمان‌ها وجود داشتند. این ارواح در باورهای مزدیسنانی، فْرَوَشی یا فْرَوَهْرْها[21] بودند ـ یعنی صورت مثالی مردم که به هنگام معین به فرمان خداوند، به زمین فرود آمده و قالب مادی و تجسم پیدا می‌کردند تا همراه با ایزدان، از آفرینش **اهورامزدا** پشتیبانی کرده و با دیوان و عوامل اهریمن پیکار کنند و در طول دوران تجسّد یا زندگی مادی، با پارسایی و نیکوکرداری، خود را از آلودگی ماده و قالب مادّی تن رهانیده و فروهر یا روان را از زندان و تخته‌بند تن رها کرده و دوباره به آسمان و جایگاه نخست عروج کنند.

این چنین اندیشه‌ی مزدایی، که بنیاد عرفان میترایی ـ مانوی ـ گنوسی شد، موردی دیگر بود برای توسعه و تقویت تفکر عرفانی در آیین میترایی. ارواح از جایگاه آسمانی خود برای بارور کردن کالبدهای آدمی، به زمین فرود می‌آمدند. هنگامی که کالبد فرتوت شده و به انهدام می‌رسید، روح از زندان کالبد و تخته‌بند بدن آزاد می‌شد. آنگاه بود که عوامل اهریمنی، یعنی دیوان و ایزدان آسمانی که یاوران **اورمزد** بودند بر سر دست‌یابی به این ارواح به ستیزه می‌پرداختند. در گذرگاهی میان دو جهان زیرین و زبرین، داورانی به سنجش ارواح می‌پرداختند. ارواحی که از داوری شایسته و پیروز به در می‌آمدند، دوباره به آسمان فراز می‌رفتند. اما ارواحی که در زندگی زمینی به ناپاکی و دام‌های فریب اهریمنی درافتاده بودند، توسط اهریمن و دیوها به ژرفای دوزخ کشیده می‌شدند تا مورد شکنجه و عذاب واقع شوند. برخی از ارواح که در داوری به گناه و ناپاکی متهم می‌شدند، محکوم بودند تا در کالبد حیوانی هبوط کنند.

آسمان‌ها به هفت مقام تقسیم می‌شدند که هر طبقه‌ای به یکی از سیارات مربوط می‌شد و به روی هم قرار داشتند که سرانجام به طبقه‌ی هشتمین منتهی می‌شد. در ادبیات

21- Fravaši Fravahr.

عارفانه نیز \اقلیم **هشتم**[۲۲] بر فراز هفت طبقه‌ی آسمان قرار داشت که جایگاه نور محض و روشنایی بی‌پایان[۲۳] بود.

هفت طبقه، از هفت درمی‌گذشت که ساختی با فلزات گوناگون داشتند، که اشاره‌ای رمزگونه بود برای ورود به پهنه گاه ستارگان. درهای هفت‌گانه، هر یک گماشته‌ای و نگاهبانی داشت از ایزدان و فرشتگان اورمزد. در زندگی زمینی، هر سالک مؤمنی، می‌آموخت که در برابر هر دروازه‌ای، چه آداب و نیایشی برای آن ایزد موکل انجام دهد تا بتواند عبور کند و گذرنامه دریافت دارد. هر روحی به‌تدریج که از این دروازه‌ها می‌گذشت به‌تدریج از آلایش‌هایی که در طول زندگی زمینی کسب کرده بود، پاک و عاری می‌شد. پس از این تطهیر و طی طریق، روان و فْرَوَشی پاک خود را به **ماه** واگذار می‌کرد. آرزوهایش را به **مرکوری**، و هوس‌هایش را به **ونوس**، و کارآمدیهای اندیشگانیش را به **خورشید**، ستیزه و غرایز پیکارجویی را به **مارس** و بلندپروازی‌ها و غرور را به **ژوپی‌تر** و انگیزه‌های نفسانی را به **ساتورن** می‌بخشود یا واگذار می‌کرد. آنگاه که در این هفت مرحله، به‌تدریج پاک و پاکیزه می‌شد و جز نور و روشنی محض چیزی نبود، شایستگی می‌یافت تا به فلک هشتم ـ یا آسمان هشتم ـ که روشنی بی‌نهایت و جایگاه اورمزد و فرشتگان مقربش بود وارد شود.[۲۴]

داوری ارواح با **میترا** بود. در منابع مزدیسنان نیز یکی از وظایف مهر، داوری و سنجش کردار ارواح است. میترا در این وظیفه، ارواح شایسته را هم‌چون راهنمایی دلیر و آگاه، به آسانی از مراحل گوناگون گذرانده و به جایگاه پدر آسمانی واصل می‌کرد و پدر آسمانی، یا ذات باری تعالا، این ارواح رسیده از راهی دراز و پرمخاطره را چون فرزندانی

۲۲- در بسیاری از آثار عارفانه، از اقلیم هشتم یا فلک هشتم، مأوای برگزیده‌ترین ارواح یاد شده است، که موسوم به «جابرسا و جابلقا» می‌باشد و **سهروردی**، شیخ اشراق به‌عنوان «هَوَرْ قَلیا» از آن یاد کرده است:
Die Welt der Vrhilder hei: Ali Hamadani (od, 1385 in Eranos - Jahrbuch XVIII.
نگارنده در کتاب حکمت خسروانی به تفصیل از این مطلب تحقیق کرده است. نک: ماهنامه‌ی چیستا، سال ۶۹، شماره ۷۸ به‌بعد و سال ۷۰ شماره ۸۱ به‌بعد.

23- Anaqra - Raočangh.

۲۴- چنین باورهایی توسط M,Bossuet **بوسوئه** در ادیان دیگر سنجیده و تحقیق شده است:
Die Himmelreise der Seele (Archiv für Religionswissenschaft, vol IV, 1901, p. 160 ff).

عزیز می‌پذیرفت. تصور این فیض عظما، برای مؤمنان میترایی نوعی جذبه و شوق شگفت جهت وصول پدید می‌آورد. از سویی دیگر، در روی زمین نیز جهت وصول به مراحل عالی سلوک، نوآموزان و رهروان، مراحل هفت‌گانه را به شیوه‌ای نمادین بایستی می‌پیمودند. در هر مرحله، از بخشی از علایق و دل‌بستگی‌ها ـ خود را می‌رهانیدند تا سرانجام معدودی به مقام هفتم رسیده و تشرّف به مرحله‌ی هشتم، کمال سلوک در این راه پرمخاطره بود.

توالی دوران‌های جهانی، در انهدام و پیدایش مکرر بود. پیکار و تعارض میان **اورمزد و اهریمن، در مقطعی معین** و حساب شده به پایان می‌رسید. آنگاه در دور بعدی شروع می‌شد و **اهریمن** در کار انهدام جهان دست می‌برد. پس گاوی، همچون **گاو مقدس** نخستین به روی زمین پدید می‌شد. میترا دوباره از صخره سنگ زایش می‌یافت. **اورمزد** ارواح مینوی را دعوت می‌کرد به روی زمین در ابدان مادی وارد شده و اشکال پیشین خود را پیدا می‌کردند. ایزدان وظیفه‌ی جدا کردن نیکان از بدان را انجام داده و با تشریفاتی باشکوه، میتراگاو مقدس را ذبح کرده و چربی آن را با شراب یا شربت مقدس هوم می‌آمیخت و آن شربتی بود که حیات جاودانی می‌بخشید. نخست آن را به آفریدگار تقدیم می‌کرد. پس اورمزد ـ ژوپی‌تر، آتشی را از آسمان به روی زمین می‌فرستاد. این آتش سهمگین، گناهکاران را یکسره سوزانده و نابود می‌کرد. در این آتش‌سوزی بزرگ، اهریمن و دیوان کارگزارش نیز نابود می‌شدند و جهان فْرَشْکَرْد[25] می‌یافت، نو می‌شد و تازه و شاداب می‌گشت و همه‌ی نیکوکاران که از آن شربت جاودانگی (= آب حیات) نوشیده بودند، حیاتی سرمدی می‌یافتند. و این همانی است که در عرفان ایرانی، پس از سقوط ساسانیان ـ به شکلی گسترده و نمادین، شکلی شاخص پیدا کرد. در مراحل اعلای سلوک، سالکان این شربتِ زندگی‌بخش یا آب حیات را از دستِ پیرراه یا پیرمغان دریافت کرده و می‌نوشیدند و معرفت و شناختِ راستین در آنان جاری می‌شد.

25- Fraškard.

تذکار

یکی از ویژگی‌های آیین مهر، زاده شدن میترا از دوشیزه و الاهه‌ای با کره است. این دوشیزه‌ی پاک و نیالوده و مطهر، ایزدبانو **آناهیتا**ست که در نقوش مهردینان، نقش مهر در آغوش **آناهیتا** چه بسا ملاحظه می‌شود (= جُستار درباره‌ی مهر و ناهید) و این تمثیل و بیان نمادینِ عرفانی، جذب دین عیسوی شد. همانطور که مهر را تبدیل و جانشین عیسای مسیح کردند، مریم مقدس و با کره نیز جای **آناهیتا** را گرفت که نقوش نمادین آن در هر دو طریقت مهری و دیانت عیسوی ملاحظه می‌شود.

چنین نماد و مفهومی، در بسیاری از ادیان و اساطیر و افسانه‌ها راه یافت و به‌ویژه در اساطیر عرفانی جای ویژه‌یی پیدا کرد. در دفتر رموز یارسان، یا گنجینه‌ی سلطان ضحاک که آثار «**اهل حق**» و عرفان غرب ایران «کُردها» می‌باشد، (گردآورنده: سید قاسم افضلی شاه ابراهیمی، ص ۱۲ به‌بعد ـ چاپ تهران) است، درباره‌ی زایش و بزرگ و پیر اهل حق، داستانی نمادین است که بنا به پیش‌گویی بزرگان، پیر و مراد و قطبی کامل، از دوشیزه‌ای با کره که توسط شعاع خورشید باردار می‌شود، زاده می‌گردد؛ و این داستان به طریقی یادآور حادثه‌ای است که برای **یولیانوس**، امپراتور روم پیش می‌آید که پس از آن فریفته‌ی آیین میترایی شده و مهر را در خود می‌یابد. و آن چنان است که در جوانی که او را با جدیت و تعصب، دین مسیح می‌آموختند، روزی در بیشه‌ای، زیر انوار و تابش مستقیم خورشید استراحت می‌کرد که پرتوی از مهر (= خورشید) در بدن وی جایگزین شد و پس ازین مکاشفه، آبستن به طریقت میترایی گشت و چون به امپراتوری رسید، دوباره آیین مهری را، دین رسمی امپراتوری اعلام کرد.

به‌موجب آثار و روایات «اهل حق» در مأخذ یاد شده: «آن چنان است که شاه عالم قبلاً وعده فرموده که در منزل میرزا آمانا واقع در بلوران ده عالی پایین شیر بانک ظهور

خواهد نمود. میرزا آمانا بزرگ ایل و دارای شش پسر و یک دختر به نام خاتون جلاله بود که روزی خاتون جلاله در برابر آفتاب نشسته بود که ناگاه نوری از آفتاب جدا و اندک اندک به زمین فرود آمد و به دهان خاتون جلاله که دختری باکره بود فرو رفت و پس از مدتی کوتاه آثار حاملگی در او نمایان شد و این موضوع به گوش پدرش میرزا آمانا رسید...» این میرزا آماناکه معرفت و شناختی نداشت، بر اثر تعصب، خاتون جلاله را به پسران سپرده. و سپارش کرد او را از آبادی به دور برده و بکشند تا شرافت‌شان لکه‌دار نشود. در طول حوادثی، پسران نمی‌توانند دوشیزه‌ی باکره را بکشند و آنچه مقدر است روی می‌دهد و بزرگ‌ترین پیشوای اهل حق و پیامبر نام‌آور، از دوشیزه‌ی پاکِ باکره متولد می‌گردد.

در این جا نگارنده فقط متذکر این نکته می‌شود که بنیاد اعتقادات داستانی اهل حق، گرانبار است از روایات اصیل و باستانی ایران که شایسته است داستان یاد شده مطالعه گردد، تا این نظر بیشتر به ثبوت رسد.[۲۶]

۲۶- در این زمینه، به ویژه همانندیهایی شگفت درباره‌ی آیین میترایی و میترا و خدای شیر سر، نگاه کنید به مقاله‌ی بسیار شایان توجه زینر و ترجمه‌ی آن در کتاب یادبهار، با عنوان بازمان‌های زرتشتیگری در متل‌های لری، ترجمه و پژوهش حمیدرضا دالوند، ص ۱۴۵ ـ ۱۱۳.

بخش هفتم

اختر شناسی،
اختر شناسی زایچه و تفأل در آیین
میترایی، جبراختری

مقام خدایگانی خورشید در آیین میترایی

جمع بندی نکاتی اساسی و بنیادی و نمادین در آیین میترایی که با نوعی آیین کیهانی در نقشِ قاطع کراتِ سماوی و ستارگان در پیوند است لازم به فهرست بندی است. در این مبحث باید رابطه‌ی میان آیین مغان کلدانی را که از ایران به میانرودان و آسیای صغیر رفته و پراکنده شدند و نجوم آن سامان را جذب کرده و در مهاجر نشین‌های یونانی - رومی پراکنده کرده و منتشر نمودند، و آیین زروانی را که مرزهای مشترکی با آیین میترایی داشت در نظر داشته باشیم. دراین روابط است که با توجه به اساطیرِ مربوط به آفرینش که در بندهش مطالعه می‌کنیم و مطرح است و جنبه و مایهٔ زروانیِ شاخص دارد، با همانندیهایی رو به رو می‌شویم. و این همانندیها به نوعی دریافت قابل قبول نسبت به **خدای شیرسر** منتج می‌شود - و این که در ادوار نخستین آیین‌های زروانی - میترایی، پرستش و عبادت اهریمن نیز با آداب ویژه‌اش همراه با قربانی مرسوم بوده و بخشی از اسرار میترا، همان مراسم عبادت اهریمن به عنوان یک خدای عالی جناب بود، مراسم و قربانی‌یی که به احتمال در آغاز جنبه‌ی انسانی داشته است.

همان‌گونه که گذشت میترا یکی از کهن‌ترین خدایان آریایی است که نامش همراه با سه خدای دیگر در معاهده و پیمانی میان پادشاهی میتانی و هیتی به دست آمده. متن این معاهده در کتابخانه‌ی **آشوربانی پال** به دست آمده است که نامی دیگر برای خورشید، (= شَمَش) محسوب می‌شد. در دوران‌های بعدی، نیز در گسترش آیین **میتراس** در اروپا و شمال افریقا و یونان و مستعمرات فراوان یونانی در آسیای کوچک، به ویژه ایتالیا، یک خدای خورشیدی یا برتر از خدایان خورشیدی شناخته شده است.

در نقش برجسته‌هایی فراوان که در اروپا و جاهای دیگر از میترا یافت شده، یا در هیأت خورشید است و یا خورشید و خدای خورشیدی (سُل - هلیوس...) همراه وی دیده

می‌شود. در تندیسه‌ی **آنتیوخوس کماجنه** ایزد مهر، با کلاهی که مزین به شعاع‌های خورشیدی است و نظایری دارد، کم نیست. در سنگ نبشته‌هایی که از دوران رومیان باقی است، عنوان وی شکست ناپذیر، یا خورشید شکست ناپذیر Invictus بسیار است.

چنان‌که به طور مشروح گذشت، زرتشت در آغاز که همه‌ی ارباب انواع پیشین را دیوان یا خدایان دروغین و غیرقابل پرستش اعلام کرد، با آیین مهر پرستی نیز که انتشار و نفوذی فوق العاده داشت مخالفت کرد که از صراحتی بیشتر برخوردار بود، بدون آن‌که به آشکاری نام خداوند را یاد کند. اما بعدها، به موجب نفوذ فراوان و ایمان فوق العاده‌ای که نسبت به این خداوند عالی جناب وجودداشت، وارد اوستا شده و در شمار ارباب انواع یا خدایان زرتشتی پذیرفته شده و سرود مشهور او، با دست کاری، به عنوان **مهریشت**، یعنی یَشت دهم که سرودهایی درستایش و پرستش خدایان زرتشتی است، ارج و ـ ورجی بسیار یافت، به طوری که وی در ستایش و پرستش همردیف اهورامزدا معرفی شد.

در سرزمینی که پرستش میترا با نیرومندی رواج داشت و توصیف آن را در سرود این خداوندگار بزرگ آریایی می‌خوانیم، منطقه‌ای میان سمرقند و دریاچه‌ی آرال وصف شده است، حوالی سُغد و خوارزم که به موجب سرود ستایش، میترا، نه خود خورشید، بلکه نخستین پروردگاری است که پیش از ظاهر شدن قرص خورشید، به صورت انوار و شعاع‌های نور آن در آسمان جلوه گر می‌شود و این توصیف به شکلی گسترده در بخش‌های گذشته، به نقل از اوستا و ریگ ودا نقل شده است. نیز از جنبه‌های پژوهشی، به عنوان خورشید خدایان، در بخش پیشینه‌ی خورشید پرستی، مطالبی آمده است.

آن‌گاه است که در دوران با شکوه و اوج نیرومندیِ امپراتوری روم، مشاهده می‌شود که آیین میترایی با ویژگی گاوکشی، در سراسر امپراتوری، از جنوب ایتالیا تا جزایر انگلستان و در شرق تا قلمروهای گسترده‌ی سوریه و شمال آفریقا را در قلمرو نفوذ خود در آورده است. البته چنان‌که شرحی در بخش‌های کتاب هست [۱]، نمی‌توان

۱ـ ← راز و رمزهای آیین میترایی، فرانتش کومُن، ترجمه‌ی نگارنده ـ با توجه به فهرست مطالب.

چنین آیینی را بنابر نقل **پلوتارک**، هنگامی که در زندگی نامه‌ی **پومپی**[۲] نقل می‌کند، و می‌گوید راهزنان دریایی اهل کیلیکیه آیینِ اسرارآمیزی در اولمپوس که واقع در لوکیا و جنوب آسیای کوچک رواج داشت با خود به اروپا، به ویژه روم آوردند، همان آیین میترایی است.

مراسمِ پرستشِ میترا، به ویژه در شرق آسیای کوچک، پیش از انتشار در مستملکات امپراتوری روم، به ویژه در ایتالیا، قرن‌ها بود که رواج داشت. اما در روم شکل خاص شناخته شده‌ای پیدا کرد. در تصویری که از **آنتیوخوس**، شاه کماجنه (۶۸ ـ ۳۳ پ م) برجاست، شاه در حال روبه رویی و دست فشردن با خداوند، برای سوگند وفاداری است. کاهنان آیین میترایی در آسیای کوچک همان مغانی بودند که حدود ۵۰۰ پیش از میلاد در آن مناطقِ پراکنده، گسترده شده و متولیان آیین بودند، همانانی که مجوس نامیده می‌شدند. به روایت اسقف **بازیلیوس** از مردم قیصریه، نیاکان این مجوسیان از بابل آمده بودند و انتشار آیین در بابل نیز از راه فارس و یا ماد در آسیای کوچک بوده است.

آیین و پرستش میترا که توسط مغان ایرانی به بابل برده شد، در آن جا با عناصر بابلی ترکیب شد و بی‌گمان شکلی تازه پیدا کرد. در یک سنگ نبشته‌ی لاتینی، یکی از این کاهنانِ میترا، خود را کاهن و متولی مهرابه‌ی ایرانی، یعنی معبد میترا معرفی می‌کند.

سه جهان یولیانوس

مضامین نجومی میترایی، نقش برج‌های دوازده گانه و سیارات
در آیین میترایی و بنیادهای ایرانی

یکی از مشخصه‌های زروانی ـ میترایی در آیین، از تأثیر اندیشه‌های بابلی ـ کلدانی، ورود مؤثر و نقش نمادین بروج دوازده گانه و سیارات است. البته به موجب متون پارسی میانه، چون: بندهش، زات سپرم، دینکرت و... از این گونه اشارات زروانی بسیار هست، اما وجه ممیزه‌ی آیین میتراییِ ایرانی بنا بر متن یَشت دهم و اسرار و رموز میترایی در بابل،

۲ـ حیات مردان نامی، پلوتارک، جلد سوم. ترجمه‌ی رضا مشایخی، ص ۲۹۸.

ورود عناصری است مربوط به نجوم و اخترشناسی. به طور غالب در سنگ نگاره‌های میترایی که منابع فکری آن از میانرودان در آیین، باروری یافت می‌شود، مشاهده‌ی چنین نقوشی به شکل مؤثر است ـ در حالی که در مهریشت از بروج دوازده گانه و اختر شناسی اثری مشهود نیست.

درباره‌ی **یولیانوس** امپراتور روم در آغاز کتاب مبحثی گذشت. این امپراتور رومی با لقب مرتد مشهور است. چون برادرزاده‌ی **کنستانتین** امپراتور سلف خود است که آیین باستانی روم و آیین میترایی را ترک گفته و به مسیحیت گروید و نخستین امپراتور مسیحی است. به همین جهت اهتمامی داشت تا خانواده و اعقابش متدین و مؤمن به دین جدید باشند. یولیانوس غسل تعمید یافت و تحت سرپرستی کشیشان با تربیت و آموزش‌های مسیحی بزرگ شد. دوران امپراتوری وی (۳۶۱ـ۳۶۳) بسیار کوتاه بود و در جنگی که با ایرانیان در زمان شاپور آغاز کرد کشته شد.

وی هنگامی که بیرون از روم به عنوان فرماندهی لشکر مشغول بود، دوباره به آیین اسرار و راز آمیز میترایی درآمد و مراسم تشرّف رسمی و پنهانیِ آیین برایش برگزار شد و تا پایان عمر به آیین میترایی وفادار باقی ماند. وی شاعر و فیلسوف بود و آثار او در چند جلد گردآوری و به چاپ رسیده است[۳]. در منظومه‌ای با عنوان «اندر ستایش شاهنشاه خورشید با بیان رمز و استعاره درباره‌ی خورشید شکست ناپذیر مطالبی از وی هست که دریافت آن دشوار است. اما این دشواری و ابهام هنگامی که با توجه به سرودهای ریگ ودا» و اشارات مهریشت سنجیده شود، قابل فهم خواهد بود. در بخش پژوهش درباره‌ی **میترا ـ وارونا** به موجب **ریگ ودا**، گذشت که چهار حالت یا چهار جهان میترا چگونه است: شفق، طلوع، اوج و غروب. هر گاه در مهریشت به حالت اول که شفق است و پیش از برآمدن خورشید، انوار آن با نام میترا در آسمان ظاهر می‌شود ـ و از آن پس سه حالت طلوع، نیمروز و غروب را متوجه باشیم، این ابهام‌ها، برخی‌شان قابل دریافت می‌شود:

به راستی گزینش خاموشی [حفظ اسرار] لازم است. اما ناگزیر می‌گویم.

3- Julianus: *The Works of the Emperor. Ammianus Marcellinus*: The History.

برخی بر آنند و چنان باور دارند که خورشید در فراز نایی بسیار بالاتر از جایگاه ستارگان ـ یعنی حتا سیارگان که تهی از هر نوع اختری است راه سپر است. البته این از آن گونه مسایلی است که بیشتر مردم قدرت درک و فهمش را ندارند. بر پایه‌ی این باور، عالی جناب خورشید درمیانه‌ی سیارگان جایگاه ندارد، بلکه میانه ی راه سه جهان مقام دارد. این یک نظریه نیست. سرّی مکتوم است درباره‌ی شناخت اختران آسمانی. و این حقیقت از گفته‌ی اسرار پنهانیِ کاهنان داننده است که از آموزش‌های خدایان و دیوان توانمند است. اما در ظاهر امر، اختر شناسان با مشاهدات مستقیم، نظرات دیگری ابراز می‌کنند که به ظاهر معقول و پذیرفتنی است.

... علاوه بر این، از سوی کسانی که با ژرف بینی به مشاهده‌ی گستره‌ی آسمان پرداخته‌اند، شمار بسیاری از خدایان یا ایزدان به نظر رسیده‌اند. همان گونه که خورشید با توجه به برج‌ها، سه سپهر یا جهان را به چهاربخش جدا گانه تقسیم کرده است، منطقة‌البروج را هم به دوازده برج، هر دوازده برج را نیز به سه بخش تقسیم کرده است و بنابراین سی و شش ایزد به وجود آمده‌اند. به همین جهت است که بر این باورم که از فرازنای آسمان است که بخشایش‌های سه گانه برای آدمیان تعیین می‌شود، یعنی این سپهر است که معیشت و مقدرات ما را تعیین می‌کند، چون این خداوندگار (= خورشید) با تقسیم کردن آن‌ها، نظام فصل‌های چهارگانه را پدید آورده است که نمایانگر و تجلّی متفاوت زمان است.

دقت در تمام اصولی که **یولیانوس** بیان کرده و آن را از اسرار پنهان و مکتوم معرفی می‌کند، بر بنیادهای شناخت نجوم ایرانی در قلمرو دین است که با آموزش‌های مغان ایرانی و میترایی‌ها و زروانی‌ها سازگاری دارد. از سویی دیگر همه‌ی این گونه اندیشه‌ها که راه به گنوس و عرفان می‌برد و در آثار باقی مانده‌ی یولیانوس کم نیست، بیان معتقدات مذهبی اوست که با ابهام و اشاره به آن پرداخته و می‌گوید مجاز به افشای آن نیستم و این دریافت‌ها بنابر تصریح خودش، میراثِ سرّی است که از سوی همان آیینی به او رسیده که مراسم تشرّف پنهانی را در آیین میترایی برایش برگزار کرده است و از این رهگذر است که می‌توان گفت از باورهای میترایی است.

با شروحی که در سطور بعدی نقل شده، مشاهده می‌کنیم که یولیانوس می‌گوید خورشید در جایگاهی راه سپر است وَرایِ جایگاه ستارگان. این مفهومی ایرانی است با بار مذهبی که در آثاری چون: مینوی خرد، بندهش، دینکرد، روایت پهلوی ملاحظه می‌شود، به ویژه درمتونی که شاخصه‌های زروانی ـ میترایی دارند. و از سه سپهر ستارگان، سپهر ماه و آنگاه ماورای این‌ها، سپهر خورشید قرار دارد که گاه از جایگاه چهارمی نیز یاد شده است[۴]. پس در وابستگی با سه سپهر و بروج دوازده گانه و تقسیم منطقة البروج به چهارفصل یادکرده است که منشأ آن از مغان بابلی است و سرانجام از ایزدان سی و شش گانه یاد می‌کند، سی ایزدی که نام‌های سی‌گانه‌ی سی‌روز هر ماه را دارا بوده و نام‌های پنج گانه‌ی اندرگاه یا پنجه‌ی دزدیده که در رأس آن‌ها نام خود اهورامزدا بزرگ‌ترین ایزد واقع است.

در این جا باید به این نکته توجه داشت که تا چه اندازه آگاهی‌های نجومی، چه در قلمرو علمی و چه در گستره‌ی مذهبی و خرافه ـ از یونان ـ روم در بنیادهای اخترشناسی میترایی نفوذ داشته‌است. در شرق بی‌گمان در تمدن‌های میانرودان، از بابل و کلده و آشور، مغان میترایی ـ زروانی برداشت‌هایی بسیار کرده بودند. اما در مورد زرتشت منجم یا زرتشتی که پایه‌ی دانش او اخترشناسی و رصدی منسوب او به بوده است باید بدون تردید گفت که زرتشت مشهور و تاریخی که سرودها یا گاثاها منسوب به اوست، آن زرتشتِ کاهن و رصدکننده و اخترشناس نبوده است و با قید احتیاط می‌توان گفت که زرتشتی که در یونان موسوم به زاراتاس Zaratas بوده، زرتشت نامی است که در مغرب زمین موسوم به مغ و منجم و آگاه از دانستنی‌های جادویی بوده که این همه در زمینه‌ی نجوم و امور خارق العاده منسوباتی از وی نقل کرده‌اند[۵].

اما نظرگاه اخترشناسیِ یونانی نیز بر این بنیاد استوار بود که منطقه و سپهر ستارگان ثابت نسبت به ما از خورشید و ثوابت دورتر هستند و به ترتیب از نزدیک بودن به ما، ترتیب سیارات چنین دانسته می‌شد: ماه، عطارد، زهره، خورشید، مریخ، مشتری، زُحَل و

۴ـ ← برای آگاهی‌های بیشتر از دیدگاه عرفانی ـ نجومی، به حکمت خسروانی نگاه کنید.

۵ـ عصر اوستا، گیگر ـ شپیگل، ترجمه‌ی نگارنده، جلد اول ـ با توجه به فهرست مطالب و بخشِ ترجمه‌ی نوشته‌های نویسندگان کلاسیک درباره‌ی زرتشت نیز اوستا، ترجمه‌ی نگارنده، چاپ ۱۳۷۹، بخش مقدمه.

بر فراز آن ثوابت قرار دارند. در چنین ترتیبی، ملاحظه می‌شود که خورشید در میان سیارات جای دارد. اما از دیدگاه یولیانوس، این برداشت یونانی ـ رومی قابل قبول نیست و آن را از عوام می‌داند و می‌گوید سپهر و جایگاه خورشید، فراسوی ثوابت است. یکی از اجزای اصلی سنگ نگاره‌های میترایی، یا میترای گاو اوژن ـ میترایی که در حال کشتن گاو است، صُوَرِ نمادین منطقة البروج، هم چون خدایان نگاهبان جهان، گرد تصویر اصلی است که در تصاویر مربوط به زروان یا اهریمن نیز این نمادهای دوازده گانه‌ی منطقة البروج دیده می‌شود.

آن چه که **یولیانوس** امپراتور مهر آیین گفته، بنیاد ایرانی دارد و با اندیشه‌های دینی ـ عرفانی میترایی برابر است. بر اساس اوستا و متون پهلوی و پازند ـ هنگامی که گفت و گو در شرح مراحل سفر روان پس از جدایی از بدن مطرح است، به این موضوع برمی‌خوریم. در بخش اول از رساله‌ی مینوی خرد، در باب جدایی روان و سرنوشت آن پس از مفارقت از بدن با ایزدان انجمن میترایی رو به رو هستیم که روان نیکوکار را از گزند و زیانکاریهای دیوانی چون اَستووِهات Asto-Vehât، **وایِ بد (=وَیو) فَرزیشت** Farzišt و **نَزیشت‌دیو** Nazišt نگاهبانی می‌کنند و **میترا ـ سروش ـ رَشَن ـ آذر ایزد** هستند که روان را دریافته و تا پایانِ داوری در چینْوَد Činvad و رسانیدن به خورشید پایه یا سپهر خورشید و جایگاه روشنیِ بی‌پایان / اَنغْرَ ـ رَاُچَنْگه همراهی می‌کنند [۶]. سه مرحله که روان از آن‌ها می‌گذرد مراحل: اندیشه‌ی نیک، گفتار نیک، کردار نیک است *Hvaršta ،Huxta ،Humata*/ **هومَت، هوخْت، هْوَرْشْت**. بر اساس باورهای کهن ایرانی، برای آسمان چهار طبقه تصور می‌شد که به ترتیب نزدیکی آن‌ها به زمین عبارتند از: ستاره پایه، ماه پایه، خورشید پایه، ـ یا طبقه و سپهر ستارگان و بر فراز آن ماه و بر فراز آن خورشید که پس از آن جایگاه روشنیِ بی‌پایان یا مکان خداوندگار است، یعنی **اهورامزدا**. می‌دانیم که خدایان انجمن میترایی در آخرت شناسیِ ایرانی، میترا و ایزدان همراه وی می‌باشند و در دوران پسین میترایی و پس از زرتشت، اهورامزدا جانشین میترا شد.

پس چنان که ملاحظه می‌شود، به موجب اندیشه‌ای ایرانی، نیز خورشید در سپهر یا

۶ـ ← مینوی خرد، بخش یکم، بند ۱۱۰ به بعد؛ و ۱۴۶ ـ ۱۴۵.

جهان سوم که فوق ستارگان ثابت است قرار دارد و بالای آن روشنی بی‌پایان و بهشت است. اما در ادبیات و متون پهلوی برای آن‌که این طبقات را با شمار سنّتیِ آفرینش‌های اصلیِ اهورامزدا، هم چنین با شماره‌ی امشاسپندان برابر کنند و نیز بنا بر روش معمول منجمان و اختر شناسان بابلی که درباره‌ی طبقات آسمان اندیشه‌ای غالب شده بود، این طبقات را تا شش یا هفت آسمان یا سپهر رسانیدند[۷]. جایی به موجب روایات پهلوی، بهشت واقعی در سپهر خورشید است[۸] و طبقه‌ی فرازین بهشت **گَرْزْمان** Garzmân می‌باشد که واقع درهمان طبقه‌ی روشنی بی‌پایان است. اما در ادبیات دینیِ مطرح در متون پهلوی و پازند، سه طبقه‌ی ستاره پایه و ماه پایه و خورشید پایه، به شکل نمادین به ترتیب: اندیشه‌ی نیک، گفتار نیک و کردار نیک معرفی شده است. و به طور متقابل و متضاد، هر گاه روانِ درگذشته از فردی بدکار باشد، به زیر هبوط می‌کند، زیر چینْوَد پل که درّه و هاویه‌ای ژرف و هولناک است و زیرزمین قرار دارد، سه طبقه‌ای که: دوژْمَت، دوژهوخت، دوژ هوَرْشت *dužmata - dužhuxta - dužhvaršta*، یعنی: اندیشه‌ی بد، گفتار بد و کردار بد نامیده می‌شود. پرواز و صعود روان در مراسم پنهانی آیین میترایی، به صورتی نمادین به نمایش در می‌آمد و از اهمیت فراوانی برخوردار بود و آیین میترایی، چنان‌که **بوسه** Bousset تحقیق کرده وسیله‌ای بود که چنین اندیشه‌هایی را به دنیای غرب منتقل کرد[۹].

اما موضوع سه جهان یا **سه دنیا** که خورشید میان راه آن قرار دارد چیست؟ در متن آمده که منطقة البروج با این سه دنیا بستگی دارد که خود به چهار بخش تقسیم می‌شود. بی‌گمان این بیان فصول چهارگانه‌ی سال است که دوازده‌ی مذکور از تقسیم هر یک از فصول چهارگانه حاصل شده است. به این معنی که هر بخش از بخش‌های چهارگانه دارای سه برج است و این نتیجه گیری که خورشید در هر یک از قسمت‌های چهارگانه یا در هر فصل، سه ماه باقی می‌ماند و این همان تقسیم سال به چهار فصل است که هر فصل سه برج را داراست. اما نکته‌ی ابهام آمیز دیگری نیز قابل توضیح است و این که اشاره شده

۷ـ ← روایات پهلوی، بخش ۴۶ بند ۷/بندهش، بخش سوم.

۸ـ ← بخش ۶۵، بند ۱.

9- Bartel Vandor Waerden: *The Birth of Astronomy, Noordhoff*. Leyden, 1974. ch.5.

چهاربخش سال و فصول اربعه، بخشایش سه‌گانه‌ی ایزدی است. در تقسیم سال، به موجب اوستا، جایی از دو فصل سرد و گرم یاد شده و جایی از سه فصل، که بهار و پاییز است، چون از لحاظ اعتدال همگون می‌باشد، یک فصل حساب شده است و بخشایش سه گانه‌ی ایزدی درواقع بیان همین امر است که به موجب منابع اوستایی و متون پهلوی همانندی دارد، چنان‌که در تقسیم‌گاه‌ها یا اوقات شبانه روز که هر شبانه روزی دارای پنج گاه است، در زمستان به واسطه‌ی کوتاه بودن روزها، یک گاه را کسر می‌کردند [۱۰].

در متن ابهام آمیز **یولیانوس**، رابطه‌ای است میان بخش‌های چهارگانه‌ی مورد اشاره و منطقة البروج. به احتمال اشاره به سه دنیایی که خورشید میان راه آن قرار دارد، سه منطقه‌ی آسمان است که بنابر متون پهلوی اشاراتی گذشت. شمال منطقة البروج، پایه ــ یا سپهر یا جایگاه اول، و جنوب، منطقه‌ی دوم و بخش میانی منطقه یا جایگاه سوم است که خود به دو قسمت تقسیم می‌شود. در فصل تابستان خورشید در جایگاه شمالی، و در فصل زمستان در جایگاه جنوبی و در دو فصل بهار و پاییز در جایگاه میانی قرار دارد. نیز یولیانوس هر یک از بروج دوازده گانه را به سه بخش مساوی تقسیم کرده است و اشاره به سی و شش ایزد، بر اثر چنین تقسیمی است. در گاه شماری دینی ایرانی، نیز هر گاه از گاهان پنج گانه‌ی شبانه روز، و هر روز از سی روز ماه و هر ماه از ماه‌های دوازده گانه ـ و حتا پنج روز دزدیده یا خمسه، ایزدانی ویژه‌ی خود دارند. هم چنین از لحاظ عملی نیز منجمان هر یک از برج‌های دوازده گانه را به سه دهه‌ی برابر تقسیم کرده و دَهگان نامیده‌اند.

به هر حال این سه بخش کردن بروج دوازده گانه، از اسرار پنهانی میترایی است که یولیانوس می‌گوید ناگزیر فاش می‌کنم. چنان‌که گذشت در ایران سابقه‌ای مکتوب و مستند دارد. اما این‌که خورشید در فرازنای ستارگان و سیارات جای دارد نیز هم در اخترشناسی دینی ایرانیان مفهوم است و هم با اخترشناسی بابلی و یونانی در تضاد می‌باشد ـ چون بنابر اختر شناسی معمول، جایگاه خورشید در میان سیارات است. در نتیجه آن چه که مورد اشاره‌ی یولیانوس است، با اندیشه‌های معمول و متداول یونانی ـ

۱۰ـ ← نگاه کنید به وندیداد، جلد اول، فرگرد یکم و یادداشت‌های آن. گاه‌شماری و جشن‌های ایران باستان، چاپ اخیر، سال ۱۳۷۱ ـ ص ۱۱۹ به بعد.

رومی سازگاری ندارد، و آشکار است که توسط مغان میترایی از طریق میانرودان، به ویژه بابل به غرب راه یافته است.

خورشید، بزرگ‌ترین ایزد

مرزهای مشترک زروانی ا میترایی، شناخت دینی و پندارهای آیینی، در یونان و روم، منشأ شناخت علمی خورشید و بستگی حرکت آن با پیدایش فصول، جبر اختری

در آیین‌های اخترپرستی، خورشید بزرگ‌ترین خدایان است. در ایران به موجب قدمت آیین میترایی و اهمیت آن، از اهمیت شایانی برخوردار بود. به موجب آیین زروانی کیهان، آسمان، افلاک و کُرات سماوی خود آفریده و در شمار خدایان می‌باشند. درکنار جنبه‌های خدایگانی، از تدبیر و خرد و راهبری جهان برخوردار هستند. سرنوشت و تقدیر مردم و گردش جهان به خواست و اراده‌ی آنان است. دانندگان دانش اختری و منجمان وکاهنان این آیین، از روی نگرش در آسمان وگردش سیارگان و وضع ثوابت و چگونگی قرارگرفتن بروج، همه گونه پیش گویی می‌کردند. برای این خدایان تسبیح و سرودهای بسیاری ساخته و مراسم مذهبی و قربانی به جا می‌آوردند. مرزهای میان آیین‌های مغان زروانی غرب ایران که دامنه‌ی فعالیت وگسترش‌شان به سوی غرب و سرزمین‌های بین‌النهرین و حوزه‌ی مدیترانه و آسیای صغیر بود، با آیین میترایی در بسیاری از این پندارها مشترک است. زبان و بیان نقوش میترایی، این اهمیت را در آیین مذکور به نمایش نهاده است. در حکمت خسروانی ا فهلویین ا اصحاب نورا اشراق، از همین طُرق، چنین اندیشه و باورهایی به ایران در دوران اسلامی منتقل شد و به همین جهت است که چنین باورهایی در حکمت و عرفان ایرانی یکی از مسایل عمده و مباحث مهم است[11].

به موجب گسترش بسیار و انتشار آیین میترایی در قلمرو امپراتوری روم،

۱۱ـ ← برای همه‌ی این آگاهی‌ها ←: حکمت خسروانی با توجه به فهرست مطالب و مستندات و مآخذ فراوان.

خورشید، به عنوان پروردگاری بزرگ، با عنوان خورشید شکست ناپذیر مورد پرستش بود. چنان‌که گذشت، **یولیانوس** در سرود تعظیم خورشید، آن را به عنوان شاهنشاه معرفی می‌کند. در چند سده پیش از وی، **سی‌سِرو** Cicero نیز خورشید را فرمانروا و پادشاه جهان و سرور همه‌ی روشنی‌های دیگر و دارنده‌ی خرد و تعقل و ناظم کیهانی معرفی کرده است. **کومُن** بسیاری از این‌گونه باورها را با توجه به متون کهن یونانی ـ رومی و لاتینی گردآوری کرده که به موجب آن، خورشید شاه و یا فرمانروا و ناظم حرکات ستارگان است[۱۲]. این مقام والا بر اثر کارایی و نقش مهم این جرم آسمانی در زندگی مردم است که در مبحث پیشینه‌های خورشید پرستی مورد پژوهش قرار گرفته است.

پیدایش فصل‌های چهارگانه که موجب گردش زندگی و معیشت و نظام بزرگ کیهانی است به واسطه‌ی گردش خورشید در منطقةالبروج شکل می‌گیرد و افزون بر آن که روشنایی و رویش و بالش از خورشید است، فصول نیز به تدبیر و کار او وابسته می‌باشد[۱۳].

در مرحله‌ی بعدی نظم سیارات و شیوه‌ی رفتارشان به فرمان خورشید است. عطارد و زهره هیچ‌گاه از خورشید دور نمی‌شوند و هرگاه کم و کاستی در فاصله پیدا کنند خیلی زود آن را اصلاح می‌کنند. سیارات دور نیز با خورشید از لحاظ فاصله، زاویه‌ی معینی را مراعات می‌کنند ـ به این معنی که هرگاه فاصله‌ی کم و کاستی پیش آید، در حرکتی معکوس آن را اصلاح می‌نمایند و به همین جهت است که خورشید ناظم حرکات سیارات می‌باشد. ماه نیز که در میان خدایان اختری از مقامی والا برخوردار است، از خود روشنی‌یی نداشته و از خورشید کسب نور می‌کند.

البته اینک دورانی است که پدید آمدن و توالی منظم فصول با حرکت خورشید

۱۲ـ مغان یونانی مآب، از: ج بیدز / ف. کومُن. ترجمه‌ی نگارنده.

۱۳ـ این صراحت، در مینوی خرد که یک متن زروانی است، بخش ۴۸، بندهای ۲۷ ـ ۲۴ آمده است: «و حرکت خورشید و ماه اساساً برای روشن سازی جهان، و رشد دادن به زاییدنی‌ها و روییدنی‌ها، و درست داشتن روز و ماه و سال و تابستان و زمستان، و بهار و پاییز و همه‌ی حساب‌ها و انگاره‌های دیگری است که مردمان می‌توانند دریابند و ببینند و بدانند، و به سبب گردش خورشید و ماه بیشتر معلوم می‌شود.

در ترجمه‌ی **وست** West ضمن کتب مقدس مشرق زمین SBE، بخش ۴۹ می‌باشد.

امری طبیعی است؛ لیکن در زمان قدیم چنین برداشتی از دیدگاه امری طبیعی و محتوم - مورد پذیرش نبود و بسیاری بر این باور بودند که شدت گرما در میانه‌ی تابستان، ستاره‌ی شِعْرای یمانی، یعنی روشن‌ترین ستاره‌ای است که در شب‌های تابستان، به ویژه هنگام طلوع بامدادی در آسمان ظاهر می‌شود[۱۴] و این مورد که گرمای تابستان پدیده‌ای است که بر اثر وضع خورشید روی می‌دهد، یک دریافت علمی است که منشأ چنین دریافتی را از سرزمین بابل و اخترشناسان آن سامان دانسته‌اند.

برخلاف یونان، در بابل این آگاهی وجود داشت که مسأله‌ی اصلیِ فاصله‌ی سیارات از خورشید شناخته بود و بر اثر همین تفاوت فاصله‌ها بود که مسایل نجومیِ خود را محاسبه می‌کردند. اما این شناخت که ماه نور خود را از خورشید کسب می‌کند، کشفی بود که دانشمندان یونانی به آن دست یافته بودند و بابلی‌ها، منجمان و مغان بین‌النهرین نظری دیگر داشتند. بنابر نقل **بروسوس،** ماه کره‌ای است که نیمی از آن روشن است و این نیمه‌ی روشن همیشه رو به سوی خورشید دارد، اما نیمه‌ی دیگر آن تاریک می‌باشد. البته در اصل - چنین برداشتی در منشأ و کسب نور ماه از خورشید با نظر یونانیان تفاوتی ندارد. اما در هر حال از لحاظ عظمت و بزرگی در نحله‌های دینی، همین اصل سبب برتری خورشید می‌شد.

آیین میترایی - زروانی و تعیین مقدرات کیهانی و انسانی به‌وسیله‌ی اختران، موضوع جبر و اختیار و نقش میترایی آن

چنان‌که اشاره شد، در آیین میترایی هر چند آشکارا به نام **زروان** بر نمی‌خوریم، اما موارد مشترک در جنبه‌های متفاوت میان دو آیین بسیار است. یکی از این موارد، همان اشتراک نظر و باور درباره‌ی گستره‌ی آسمان و سیارات و ثوابت است که جان دارند و

۱۴ـ شِعرا، نام دو ستاره‌ای است که آن‌ها را شِعْرای الغمیصا و شِعرای العبور - یا شِعرای یمانی و شِعرایِ شامی - و در فارسی دو خواهران می‌گویند. شِعرای یمانی که آن را عبور هم گفته‌اند، ستاره‌ای قدر اول از صورت کلب اکبر و روشن‌ترین ستاره‌هاست که در شب‌های تابستان در آسمان نمایان می‌شود. شِعرای شامی که آن را غمیصا نیز گفته‌اند، ستاره‌ی قدر اول از صورت کلب اصغر است که در فارسی شباهنگ نام دارد.

دارای تدبیری استوار بوده و نظم کیهانی را اداره کرده و هر رخدادی به تدبیر و خواست آنان انجام می‌گیرد. نوعی جبر محتوم که از افلاک بر همه‌ی کیهان و موجودات آن مسلط است، زیر بنای چنین اندیشه‌ای است. بخت و تقدیر همه‌ی آدمیان نیز به خواست آنان رقم زده می‌شود. اما همه‌ی این افلاک، مظروفی هستند که ظرف آن زمان است. در سراسر متون دینی پهلوی این نظر آمده است. درهنگام تسلط فکری مغان ایرانی در دورانی پیش از هخامنشیان و پس از آن تا اواسط دوران پارتی‌ها، در بین‌النهرین و آسیای صغیر، این اندیشه گسترش یافت و در مغرب زمین نفوذ پیدا کرد و در نقوش میترایی قابل ملاحظه است و به شکل مکتوب، چنین میراثی توسط حکمای خسروانی و فهلویّون ایرانی و مغان یونانی مآب، به دوران اسلامی منتقل شد که در کتاب حکمت خسروانی با مستندات درباره‌ی آن پژوهش‌هایی شده است.

آیین زروانی، یکی از آیین‌های بنیادی ایرانی است که بنابر آن، **زروان** خدای زمان و بزرگ‌ترین خدایان است. همه‌ی دین‌ها و آیین‌های ایرانی نتوانستند خود را از تأثیر آن برکنار نگاه دارند. آیین جبر فلکی و یا باور به جبر اختری از ارکان این آیین است و مقصود از آن، این است که همه‌ی امور کیهانی، تحت اراده و نفوذ ستارگان است. در آیین زروانی تقدیر و سرنوشت همه کس و همه چیز مقدر به وسیله‌ی ستارگان است. به نظر می‌رسد که در بنیاد این آیین، توالیِ ادوار مشابه وجود داشته است. هنگامی که دور بزرگ زمانی، یا سال کبیر به سر رسد، همه‌ی ستارگان به مبدأ نخستین خود باز می‌گردند و همه‌ی احوال و جزئیات رویدادهای دور گذشته به همان گونه تکرار می‌شود. چنین اندیشه‌ای درباره‌ی گردش و تکرار ادوار، در نحله‌ی فیثاغورسیان نیز وجود دارد. **فیثاغورس** خود می‌گوید همه‌ی آن اموری که در یک چرخه و دور به انجام رسیده، پس از سپری شدن زمانی معین، دوباره به عین تکرار می‌شود. این مورد را **نمیسوس** Nemisus در بخش سی و هشتم از کتاب خود موسوم به مردم شناسی *Anthropologia* نقل کرده است:

رواقی‌ها بر آنند که سیارگان پس از یک دور معین و یک زمان معین از ادوار جهان، به همان برج فلکی که خاستگاهشان بود باز می‌گردند. همین سیارگان پس از گذشت زمان معین موجب پیدایش آتشی می‌شوند که هستی را در یک آتش‌سوزی جهانی نابود می‌کنند. آن‌گاه دوباره به همان شکلی که در گذشته بود،

سیارگان گردش و حرکت خود را از نو آغاز کرده و گیتی زایشی مجدد می‌یابد بدون هیچ دیگرگونی با دور پیشین. **سقرات** و **افلاتون** دوباره همان‌گونه که بودند زندگی می‌کنند و همه چیز و امور با همه‌ی ویژگی تکرار می‌شود.

اما **افلاتون** چنین باوری نداشت. هم چون **زرتشت** در گاتاها، بر آن بود که فرد از همان آغاز تولد از موهبت آزادی برخوردار است و می‌تواند در مقدرات خود کارساز باشد و حق گزینش دارد. هر چند زرتشت خود به طور بی‌واسطه و اصیل باور به آزادی و اختیار دارد، اما نفوذ عمیق و شدید مغان در دوران ساسانیان که خود با استقلال جبری بودند و بسیاری باورهای زروانی - میترایی را درباره‌ی جبر اختری و **بخت** و تقدیر یا سرنوشت زروانی پذیرفته بودند در متون فارسی میانه با روشنی مشهود است. **زینر** بسیاری از این متون را در کتاب خود با عنوان آیین زروانی، یک معمای زرتشتی [15] ارائه کرده است. در

15- R.C. Zaehner: *Zurvan A Zoroastrian Dilemma.* N.Y,1972. Part II,Tets.PP, 276.
به ویژه صفحات ۳۶۷ و ۳۹۶ و ۳۹۹ تا ۴۰۵ که از مینوی خرد مطالبی نقل کرده است.
چنانکه به تکرار اشاره شد، آثار این اندیشه‌ی کلیدی در آیین‌های زروانی| میترایی| مزدایی ایران باستان نه بر آنکه در حوزه‌ی مدیترانه و آسیای صغیر تا یونان و روم منتشر شد، بلکه در حکمت ایرانی پس از اسلام نیز از طریق حکمت خسروانی در حکمت الاشراق و سایر نحله‌های فکری باقی ماند. در مرآت الاکوان که تحریر شرح هدایه **ملاصدرای شیرازی** است آمده (ص ۱۷۰، تهران ۱۳۷۵):
«... و برای بعضی اجسام آثاری باشد مخالف آثار بعضی دیگر به سبب اختلاف واقع در جهات مفارق بدون حاجت به صُوَر نوعیّه، و یا آن که عدد مفارقات بر طبق تکثّر انواع اجسام متکثّر باشد، چنان که اقدمین، مثل **افلاتون** و مشایخ و معلمینش و حکمای فُرس، به آن قایل شده‌اند. و شیخ الاهی (سهروردی) در کتب خود مثل مطارحات و حکمة‌الاشراق و غیر آن، از ایشان روایت نموده است که برای هر نوع از افلاک و کواکب و بسایط عناصر و مرکّبات آنها ربّی در عالم قدس هست، و آن عقلی است که مدبّر آن نوع و صاحب عنایت به آن نوع است، و اوست غاذی و مُنمِی و مُولِّد در اجسام نامیه، زیرا که صدور این افعال مختلفه در نبات از قوهٔ بسیطهٔ عدیمة الشعور ممتنع است، و هم چنین از نفوس ما، و الا بایست که ما را شعور به آنها حاصل باشد».
و یا در جایی دیگر (ص ۳۱۴) آمده: «فلک قابل کَوْن و فساد نیست، یعنی صدورش از صانع بر سبیل ابداع است، نه به آنکه متکوّن از جسمی دیگر باشد که به فساد آن جسم فلک متکوّن شده باشد، و فقدش نیز بر سبیل فناست، نه آنکه جسمی دیگر گردد. این است معنی قول فلاسفه که می‌گویند: «فلک کائن و فاسد نیست»».
در حکمت خسروانی و به موجب اوستا نیز همین تعریف هست که افلاک خود آفریده، خوذات Xvazâta
←

سطور بعدی، تنها به نقل چند مورد ا ز رساله‌یِ زروانی ا میترایی فارسی میانه، یعنی مینوی خردنقل می‌شود؛ این نقل‌ها درباره‌ی بخت یا سرنوشت و جبر محتوم اختری است:

«هر نیکی و بدی که به مردمان و نیز به آفریدگان دیگر می‌رسد، از هفتان (= هفت سیّاره) و دوازده سپاهبد از جانب اورمزد، و آن هفت سیّاره به منزله‌ی هفت سپاهبد از جانب اهرمن خوانده شده‌اند. و همه‌ی آفریدگان را آن هفت سیّاره شکست می‌دهند و به دست مرگ و هرگونه آزار می‌سپارند. به طوری که آن دوازده برج و هفت سیّاره تعیین‌کننده‌ی سرنوشت و مدبّر جهان‌اند[۱۶].

بسیاری از این اشارات، مربوط می‌شوند به نقش اورمزد و اهریمن در آیین‌های ایرانی، از دین زرتشت و جریان‌های بعدیِ زرتشتی و آیین‌های زروانی، میترایی، مانوی و ... اغلب اهورامزدا و اهریمن دو نیروی همزاد و مستقل و بااراده هستند و سرانجام این که در آیین زروانی ـ هم چنین میترایی، اهریمن نیز هم چون یکی از دو بازوی زروان عمل می‌کرده و مراسم ستایش و قربانی داشته است. باری، اینک تنها چند نقل دیگر درباره‌ی جبر اختری از رساله‌ی یاد شده نقل می‌شود:

«... هر نیکی و بدی به مردمان و آفریدگان دیگر چه‌گونه رسد. و چیزی راکه مقدّر شده است می‌توان تغییرداد یا نه؟

→

می‌باشند و نه کائن هستند و نه فساد در آن راهی دارد. هم چنین از دیدگاه تقدیر و جبر اختری و موضوع بخت یا سرنوشت، در کتاب یاد شده (صفحه ۳۲۸) آمده است:

«... و بعضی گفته‌اند که حق سبحانه و تعالیٰ در اول هر سالی از سال‌های الاهیّه که مقدار آن سیصدو شصت هزار سال منجمان است ثبت می‌فرماید در نفوس فلکیّه صُوَر آن چه راکه در آن واقع خواهد شد، چنان که مذهب حکماست». و پس از آن اشاره می‌کند که این در اندیشه و فلسفه‌ی حکمای فُرس است. چنین فکری در بابل قدیم ضمن شرح جشن اکیتو یا نوروز باستانی ایران، روی الواح گلین بابلی ضبط است و در فرگرد دوم وندیداد نیز در شرح ماجراهای جمشید آمده است.

۱۶ـ مینوی خرد، بخش ۷ (= وست بخش ۸)، بندهای ۲۱ ـ ۱۷.

نگارنده در کتاب حکمت خسروانی چنین مسایلی را به‌طور مشروح نقل کرده است. در کتاب مرآة الاکوان از صدرای شیرازی و آثار و رسایل اخوان الصفا و آثار جابربن حیان و ... بسیاری دیگر از عرفا و حکما و منجمان ایرانی ـ اسلامی نظرات قابل توجهی را می‌توان مطالعه کرد. در جامع الحکمتین نیز نظرات شایان توجهی ملاحظه می‌شود.

مینوی خرد پاسخ داد که: آفریدگار اورمزد این آفریدگان و امشاسپندان و مینوی خرد را از روشنی خویش و به آفرین (= دعای) زروان بی‌کران آفرید، زیراکه زروان بی‌کران عاری از پیری و مرگ و درد و تباهی و فساد و آفت است و تا ابد هیچ‌کس نمی‌تواند او را بستاند و از وظیفه‌اش باز دارد.

و اهرمن بدکار دیوان و دروجان و دیگر فرزندان اهرمنی را از عمل لواط خود به وجود آورد[۱۷]. و نه هزار زمستان (= سال) در زمان بی‌کران با اورمزد پیمان بست و تا تمام شدن آن زمان هیچ‌کس نمی‌تواند او را بگرداند یا تغییر دهد. و چون نه هزار سال تمام شد، اهرمن از فعالیت بازداشته شود. و **سروش** مقدس **خشم** را بزنند. و **مهر** و **زروان بی‌کران** و **مینوی عدالت** که به هیچ‌کس دروغ نمی‌گوید (= توصیف میترا) و **بخت** baxt و **بَغو بَخت** Bagho-baxt (= توضیح در سطور بعدی) همه‌ی آفریدگان اهریمن را، و در پایان **دیو آز** را نیز بزنند. و همه‌ی آفریدگان اورمزد باز چنان بی‌آفت شوند که در آغاز وی آنان را آفرید و خلق کرد[۱۸].

متون زروانی، یکی از شاخص‌ترین شان رساله‌ی مینوی خرد است، که تنها بازگوگر اندیشه‌های زروانی نیستند بلکه در بسیاری موارد، همانندیهایی دارند. چنان‌که گذشت **مهر و زروان** در کنار هم بوده و **سروش** نیز که با میترا پیوستگی بسیار نزدیکی داشته و از ایزدان انجمن خدایان میترایی است، با لحن و بیان ویژه‌ی میترایی، و دیوانی که چون خود اهریمن در آیین میترایی / زروانی دارای نقش و کارساز هستند، دست اندر کارند. کاوش در بسیاری از متون زروانی، بسیاری از کاستی‌های آگاهی‌هایمان را درباره‌ی آیین میترایی، جبران می‌کند:

«پرسید دانا از مینوی خرد، که: چرا چیزهای مینوی [روحانی، معنوی] چنین درست‌وچیزهای‌گیتی [مادی، جسمانی]چنین‌دروغ(=نادرست)قسمت‌شده‌است؟

مینوی خرد پاسخ داد که چیزهای گیتی (= مادی) در آغاز آفرینش چنان

۱۷ـ در روایات دیگر که در بخش زروان نقل شده، اهورامزدا نیز خورشید و ماه و دیگر ستارگان را از عمل نزدیکی و ازدواج مقدسِ (خیتوک دَس) خود آفریده است ← **وندیداد**، جلد دوم، ص ۹۲۱ به بعد.

۱۸ـ مینوی خرد، بخش هفتم.

راست قسمت شده بود که چیزهای مینو. و آفریدگار اورمزد همه نیکیِ این آفریدگان را به عهده‌ی **مهر و ماه** و آن دوازده برج که در دین دوازده سپاهبد نامیده شده‌اند سپرد. و آنان نیز به راستی و سزاوارانه قسمت کردن آن را از اورمزد پذیرفتند.

پس اهرمن آن هفت سیّاره را که هفت سپاهبد اهرمن نامیده‌اند، برای برهم زدن و ربودن آن نیکی از مخلوقات اورمزد و برای مخالفت با **مهر** و ماه و آن دوازده برج آفرید. و هر نیکی که آن بروج به آفریدگان اورمزد بخشند، آن سیّارات تا آن جا که توانایی بدانان داده شده است، از آنان می‌ربایند، و به نیروی دیوان و دروجان و بدان می‌دهند[۱۹]».

این جاست که مرزهای مشترک آیین‌های زروانی/ میترایی دراساطیر، با اسطوره‌های مانوی یگانگی دارند. چنان‌که اشاره شد، دوازده برج به منزله‌ی ایزدان دست یار و همراهِ میترا می‌باشند و به همین جهت که گاه مشخص و گاه با نقوش نمادین، گرداگرد میترا قرار دارند ـ نیز سنگ نگاره‌هایی که با نقوش دوازده‌گانه‌ی بروج، اهریمن یا زروان را احاطه کرده‌اند ـ بیان تمثیلی‌یی است از قدرت آنان، یا این رمز که نیروها و خدایان میترایی، خداوندگار تاریکی و شرّ را در محاصره دارند.

واژه‌ی فنّی **بَخت و بَغوُ ـ بَخت** نیز که به همین مفاهیم در پدیدار شناسی مذهبی ایران، پس از دوران ساسانی هم چنین چه در دین و مذاهب و چه در عرفان و حکمت و شکل تفکر فلسفی باقی ماند، بازمانده‌ی چنین بنیادی کهن است که اغلب اصلی مشترک در تفکر مردم، جوامع و اقوام اولیه بوده، یادگار هنگامی که آدمی شناختی درست و علمی نسبت به پدیده‌های طبیعی نداشت و خود را مقهور نیروهایی ناشناخته و سماوی می‌دانست:

«پرسید دانا از مینوی خرد. که با کوشش چیز و خواسته‌ی گیتی را می‌توان به دست آورد یا نه؟

مینوی خرد پاسخ داد که: با کوشش آن نیکی‌یی را که مقدّر نشده است،

۱۹ـ بخش ۱۱ بندهای ۱۰ـ۱.

نمی‌توان به دست آورد. ولی آن چه‌که مقدر شده است باکوشش زودتر می‌رسد. ولی‌کوشش هنگامی‌که **زمان** با آن نباشد در گیتی بی‌ثمر است، ولی پس از این در مینو به فریاد رسد و در ترازو افزوده شود[۲۰]».

و چنان‌که ملاحظه می‌شود، هر چند به موجب یک اصل اندیشگانی، جبر و تقدیر زروانی ا میترایی چنین است، اما پس از مرگ، آن چه راکه خواست مشروع و قلبی یک دین باور است و باکوشش، به حکم تقدیرِ مقدر به آن نمی‌رسد، درجهان پسین و بر سرِ پل، هنگامی‌که داوری توسط میترا (= ترازودار) و **رَشن** و **سروش**، از خدایان انجمن میترایی انجام می‌شود، به وی داده شده و در کفه‌ی نیکی‌هایش منظور می‌گردد[۲۱].

تقدیر شکلی محتوم داشته است و سرنوشت در لوح ازلی رقم خورده. در جایی دیگر از رساله‌ی مذکور نقل شده:

«با خرد و دانایی با تقدیر (بخت) می‌توان ستیزه‌کرد یانه؟

حتا با نیرو و زورمندیِ خرد و دانایی هم با تقدیر نمی‌توان ستیزه‌کرد. چه هنگامی‌که تقدیر برای نیکی یا بدی فرا رسد، دانا درکار گمراه و نادان‌کاردان. و بددل دلیرتر و دلیرتر بد دل. وکوشاکاهل وکاهل‌کوشا شود. و چنان است‌که با آن چیزی‌که مقدّر شده است ـ سببی نیز همراه می‌آید و هر چیز دیگر را می‌راند[۲۲]».

و اینک به شرحی می‌رسیم‌که راه فراری است. نه جبر است و اختیار. قدر مسلّم آن که نه به طور مطلق این است و نه آن، بلکه چیزی است میان این دو:

«پرسید دانا از مینوی خرد،که: از طریق درخواست حاجت (= دعا به درگاه ایزدان و درخواست از آنان) و خوب‌کرداری و شایستگی، ایزدان به مردمان هیچ‌گونه چیزی بخشند یا نه؟

۲۰ـ بخش ۲۱ (زینر، زروان، ص ۴۰۲/ نیز وِست، متون پهلوی ـ بخش ۲۲).

۲۱ـ بخش یکم، بند ۱۱۹.

۲۲ـ بخش ۲۲ (زینر، زروان، ص ۴۰۲/وِست، بخش ۲۳) این مفهوم و بیان در بخش ۵۰ نیز نقل است. این یک بخش اختلاف در ترجمه‌ی فارسی، بدان سبب است که احمد تفضلی، بخش نخست را به عنوان مقدمه قرار داده و در ترجمه‌های اروپایی، بخش یکم به شمار آمده است.

مینوی خرد پاسخ داد که: بخشند ـ چه چنین گویند که **بخت** یا **بَغوبخت. بخت** آن است که از آغاز مقدّر شده است. و **بَغو بَخت** آن است که پس از آن بخشند. اما ایزدان آن بخشش را بدین سبب کمتر می‌کنند و به مینو آن را آشکار می‌کنند که اهرمن بدکار به آن بهانه و به نیروی هفت سیّاره خواسته و نیز هر نیکی دیگر را از نیکان و شایستگان می‌دزدد و به بدان و ناشایستگان بیشتر می‌بخشد[۲۳]».

و از این جاست که گمان درخواست و حاجت از اهریمن نیز با مراسم یَزِش و قربانی به اجابت می‌رسد و در آیین میترایی این رسم وجود داشت و اشاراتی در کتیبه‌هایی که به پیشگاه اهریمن تقدیم شده، معطوف به این امر است تا اندازه‌ای:

«... آگاه باش و بدان که کار جهان همه به تقدیر و زمانه و بخت مقدّر پیش می‌رود که خود زروان فرمانروا و دیرنگ خداست (= زروان که مدت فرمانروایی‌اش طولانی است). به گونه‌ای که در هر دوره‌ای برای هر کس مقدّر شده است که آن چه لازم است بیابد به همان گونه آن چیز بر او می‌رسد[۲۴]».

در دنباله‌ی مطالب منقول در بالا، اشاره است که کیومرث بنابر مصلحت و مآل‌اندیشی است که تن خویش را به مرگ به اهریمن می‌سپارد تا در اثر آن به آفرینش اورمزدی یاری شود. هم چنان که چنین مطلبی برای گاو نخستین نیز نقل است و به همین جهت قربانی انسانی نیز در آیین میترایی، همان بیان و مفهومی را افاده می‌کند که قربان کردن گاو.

وَیو vayu یا **وای بد**، دیو باد بد است. در آیین‌های زروانی / میترایی نقشی به سزا دارد. در برخی سنگ نگاره‌های میترایی که چهارگوشه‌ی آن نقش ایزدان سماوی / کیهانی ملاحظه می‌شود، نقش این دیو که دیو مرگ به احتمال معرفی شده ـ به روشنی آمده است:

«... چیست آن چیزی که بر هر چیزی مسلّط است. و چیست آن چیزی که کسی از آن نمی‌تواند بگریزد؟

... **بخت** است که بر هر کسی و هر چیزی مسلط است. و **وای بد** است که کسی

۲۳ـ بخش ۲۴. در بخش ۳۷ نیز این مورد با بیانی دیگر تکرار شده است، یعنی توجیهِ مصلحت جبر.
۲۴ـ بخش ۲۶، بند ۱۳ ـ ۹.

از آن نمی‌تواند بگریزد[۲۵].

و در بخش ٤٨ شرحی درباره‌ی اخترشناسی است و نقش ستارگان و بروج دوازده‌گانه و سیّارگان ـ که حتا ستاره‌ی هفت اورنگ[۲۶] بر در و گذر دوزخ گمارده شده است و ملاحظه می‌شود که چه‌گونه میان اختران ایزدی و اهریمنی ضدیت و مخالفت در امور جهان پسین و آمار و دادرسی نیز برقرار می‌باشد.

زروان و آیین میترا

اندیشه‌ی زروانی در گاثا و نوعِ ثنویت مشخصه‌ی دین زرتشت، مشترکات باورهای دینی در آیین زروانی ـ میترایی، زروان در کتیبه‌ی آنتیوخوس اول

هرچند نام **زروان** در آیین میترایی به نظر نرسیده، اما از این برداشت که خدای شیر سر، همان زروان است نمی‌توان به آسانی گذشت. نخستین نظر مستدل در این معرفی از **فرانتس کومُن** بود. آن‌گاه **دوشن‌گیمن** و **نیبرگ** آن را از اهریمن دانستند که نظرات آنان در بخش پایانی کتاب همراه با شروحی نقل شده ـ اما در این جا، با توجه به موضوع اخترشناسی میترایی و مسایلی در زمینه‌ی معتقدات مشترک با آیین زروانی و باورهای دیگر، چنان‌که گذشت پژوهشی ارائه شده، به ویژه که نظری گذرا، اما مستدل به فرضیه‌ی قربانی انسانی در دورانی از آیین میترایی نیز مطرح است.

نام زروان دراوستا آمده، اما در گاثاها که سرودها باشد و به احتمال بیشتر آن‌ها از یک فرد، یعنی زرتشت است نیامده ـ اما چنان‌که از **هَئُومه** و میترا به‌گونه‌ای غیرمستقیم یاد شده، اندیشه‌ی زروانی، نیز به شکلی غیرمستقیم مورد تأیید زرتشت بوده است و بیان آن ثنویتی است که از شاخصه‌های دین زرتشتی و سایرمذاهب ایرانی است. در سرود سی‌ام ـ گاثا، بندهای ۵ ـ ۳ با صراحت اندیشه‌ی جفت و توأمان متضاد، بدون یادکرد نام

۲۵ـ بخش ۴۶، بندهای ۴ ـ ۳ و ۸ ـ ۷. برای وای بد ← وندیداد، جلد دوم، ص ۵۴۹ و جلد چهارم، ص ۱۷۳۱. برای شرح و یادداشت‌ها، جلد چهارم، فهرست، ص ۲۱۴۴.

۲۶ـ در اوستا هَپتُو ـ ایرینگهَ Hapto-Iringha، وندیداد، جلد چهارم، ص ۱۸۳۳.

زروان چنین است:

«ایدون آن دو مینوی [= روحانی، معنوی، نادیدنی] پیشین [= قدیم] که جفتان با خود سرودند در منش و گفتار و رفتار، آن دو یکی به و دیگری بد ـ از آن دو، نیک دانان راست گزیدند نه بد دانان. و ایدون چون آن دو مینو با هم آمدند، نخست نهادند زندگی و نازندگی و چنین باشد [تا] به پایان هستی. بدترین برای دروغوندان، ایدون به حقوند بهترین منش[۲۷].

مسأله و بیان در این سرود بنیادیِ دین زرتشت مشخص است. همان است که پیش از زرتشت بود و پس از وی نیز به اشکال متفاوت، اما با زیر ساختی یکسان تکرار شده است. در آیین میترایی نیز اورمزد و اهریمنِ زروانی بنیادی اعتقادی است و هر دو مورد ستایش بوده‌اند، اما قربانی و مراسم ستایش اهریمن چنان که **پلوتارک** بیان کرده، متفاوت و در شمار اسرار مکتوم بوده و در حضور ویژگان انجام می‌شد.

اصطلاح و ترکیب مَئین یو. پَئوئیرِیه. یِما *mainyu.paoirye.yemâ* از لحاظ ترجمه هیچ ابهامی ندارد: دو مینویِ نخستینِ همزاد. توضیح نیز ابهامی ندارد. هر دو خالق و آفریدگاری هستند در ضدیتِ آفرینشِ هم؛ تکرار اسطوره‌ی زروانی که زرتشت آن را به صورت ساده‌ای بنیاد قرار می‌دهد.

در یسنای ٤٥ که از سرودهای گاثایی است و در اصالت آن گمانی نیست، زرتشت بیان بنیادی خود را تکرار می‌کند:

«ایدون سخن می‌گویم از آن دو مینو در آغاز زندگی. از آن دو، آن [مینوی] پاک و مقدس [Spanyangh سْپَن یَنگه] چنین گفت به [مینوی] اَنْگْرَ [اَنگـرَ ـ مَئین یو]: از مادو ـ نه‌منش، نه آموزش، نه خرد و نه کیش؛ نه گفتار و نه کردار، نه دین، نه روان با هم در سازش‌اند[۲۸]».

همین مفهوم بنیادی است که در مینوی خرد نیز نقل شده است، جایی که در اصول عقاید مرزهای مشترک دین زرتشتی، و آیینِ زروانی ـ میترایی تکرار می‌شود و در باورهای اسماعیلیه ـ نیز عرفان ایرانی در استمرار حکمت خسروانی مطرح است:

۲۷ـ گاثاها، سرود ۳۰ ـ بند ۵ ـ ۳. سرود بُنیاد دین زرتشت، دکتر محمد مقدم، ص ۱۷ ـ ۱۶.
۲۸ـ گاثاها، سرود ۴۵، بند ۲.

«پرسید دانا از مینوی خرد که: اهرمن بدکار و دیوان و فرزندانش با اورمزد و امشاسپندان هیچ‌گونه آشتی و دوستی با یکدیگر می‌توانند داشته باشند یا نه؟

مینوی خرد پاسخ داد که: به هیچ وجه نمی‌توانند داشته باشند. چه اهرمنِ گفتارْ دروغ بد اندیشد و کارش خشم و کین و قهر است. و اورمزد درستی اندیشد و کارش کار نیک و نیکی و راستی است و هر چیزی را می‌توان تغییرداد به جز گوهر نیک و بد. گوهر نیک را به هیچ وسیله به بدی وگوهر بدی را به هیچ طریقه به نیکی نمی‌توان برگردانید. اورمزد به سبب نیک گوهری، هیچ بدی و دروغزنی را نپسندد. و اهرمن به سبب بدگوهری هیچ نیکی و راستی را نپذیرد. و بدین سبب ایشان را با یکدیگر هیچ‌گونه آشتی و دوستی نمی‌تواند بود[۲۹]».

در بخش پایانی، درباره‌ی اسطوره‌ی توأمان، یا دو قلوهای خیر و شر مطالب و شروحی نقل است. روایات باستانی، حاکی از آن است که این توأمان از موجودی پدید آمدند که برخی آن را زمان یا **زروان** ـ و مکان یا **ثواشه** Thwâša دانسته‌اند. زرتشت بدون این‌که از این تکرارها نظری داشته باشد، بدون یادکرد پدید آورنده، توأمان را قدیم و غیر آفریده معرفی کرده ـ بر اصل ثنویت صحّه گذاشته، اما حواشی را زدوده و در حکمت و فلسفه، نظری نو ارائه کرده است:

ایدون نیز ماکه از آنِ توایم ـ باشیم آنان‌که نوکنند این هستی را.
آنان‌که از آن خداوند جان و خرداند بزم سازند با حق که آن جا باشد اندیشه‌ها که فرزانگی هست میزبان[۳۰].

۲۹ـ بخش ۹. به گفته‌ی ناصرخسرو توجه کنیم که بیانش در خوان الاخوان، صفت نهم با اندیشه و بنیاد فکری فوق در یک راستاست:

«چون درست شد که دانش و توانایی و حکمت مرآفریدگان این عالم راست، به تمامی لازم آید که مراد او اندر آفرینش عالم همه نیکی و صلاح و راستی است... از بهر آن‌که بدی و زشتی و فسادو کژی، ازنادانی و عاجزی آید و این چیزها از آفریدگار دور است... پس گوییم که مراد آفریدگار اندر آفرینش مردم همه نیکویی و خیر است و دلیل بر درستی این دعوی آن است که مر جسد مردم را پذیرای نیک و بد آفرید، چون درستی و بیماری و راحت و رنج و خوشی و درد و پدید آمدن و نیست شدن و عقل داد مر او را تا این مخالفان را بشناسد و بهتر را از بدتر بداند و راحت را بر رنج بگزیند.

۳۰ـ سرود ۳۰، بند ۹. سرود بنیاد دین زرتشت، ص ۲۰.

به هر حال، این توأمان را خداوند نیکی و خداوند بدی و شر ـ یا روشنایی و تاریکی نامیدند. البته در هیچ جای سرودها یا گاثاها از این که این دومینو تاریکی و روشنایی را آفریدند، یا در اوستای نوین نیز نیامده است. در بنیاد زروانی گری و مهرگرایی، اندیشه‌ی زروانی پایدار ماند. دو شاهزاده‌ی نیک و بد، یا جفتان تاریکی و روشنایی ـ که هر کدام با قدرت در کار آفرینش سهیم هستند ـ و گاه نیرومندی و کاردانیِ همراه با شیطنت **اَنگرَ** Angra نیرومندتر است، در متون پهلوی چون: بندهش، دینکرد، روایت پهلوی، گزیده‌های زات سپرم و ... به نظر می‌رسد. در آیین میترایی هر دو خداوند ستایش می‌شدند. مراسم یَزِش اهریمن، شب هنگام و پس از غروب آفتاب بوده و به احتمال برای همه‌ی نوید یافتگان یا مؤمنان نه، بلکه برای خواص که بدان خواهیم پرداخت.

چنان که اشاره شد، در بخش پایانی، ترجمه‌ی متنِ سُریانیِ کهن **اِزنیک** درباره‌ی اسطوره‌ی زروان و دو قلوها نقل شده است. اما چه پیش از وی و چه پس از او، مناقشات بسیاری میان مسیحیان و مغان ایرانی که زرتشتی بودند پدید آمد. آن چه که **اِزنیک** به طور مشروح درباره‌ی زروان و فرزندان توأم او، یعنی اورمزد و اهریمن نقل کرده، با اختلاف‌هایی اندک، راجع است به آمیخته‌ای از عقاید زروانی / زرتشتی که خود بدان تصریح می‌کند. اما منابع اصلی چنین روایاتی برمی‌گردد به مناقشه‌های دینی اسقف **تِئودوروس ـ موپسوئِستا** Theodoros - mopsuesta که در رساله‌ای موسوم به اندرباب مغان ایرانی حدود ۴۰۰ میلادی نوشته است.* وی می‌گوید آیینی که زشت و ناپسند است، توسط **زاراتاس** (= زرتشت) ایرانی به وجود آمد که بر اساس آن **زروام** Zuruam که تیشه / تیکه (= بخت، تقدیر) می‌باشد، آفریدگار بزرگ است.

در این جا ملاحظه می‌شود که زروان را با اسطوره‌ی یونانی / رومیِ **تیکه** خداوند بخت و سرنوشت، یکی دانسته‌اند و این بیان جبری بودن و معتقد به سرنوشت محتوم و مقدّر است که از دیرگاه شناخته بود. مغانی که از سوی ارباب کلیسا و آباء مسیحی مورد انتقاد قرار گرفته‌اند، ساکن کیلیکیه بوده و به زبان آرامی سخن می‌گفتند و به مجوس یا مجوسیان شهرت داشتند. **بازیلیوس** Bazilios اسقف دیگر مسیحی که از اهالی قیصریه و در گذشته به سال ۳۷۹ میلادی است می‌گوید پدران این مغان از ایران به بابل مهاجرت کرده

*ـ اصل کتاب به دست ما نرسیده، اما خلاصهٔ آن توسط اسقفی دیگر که اهل کیلیکیه بوده باقی است.

بودند و زروان را خداوند بزرگ خود می‌دانستند.

در این جا منظور پژوهشی درباره‌ی زروان و مسایل وابسته نیست. اما چنانکه بارها اشاره شد، در آیین میترایی نقش به سزایی داشت و به تَبَع، بسیاری از باورهای زروانی از این طریق از راه بابل و آسیای صغیر و کرانه‌های مدیترانه وارد آیین میترایی شد. در کتاب اعمال شهدای ایرانی نیز اشاره به زروان شده که آبستن جفت و توأمان اهریمن و اهورامزدا شد و از این جفت، اهریمن نخست زاده شد و قدرتی بیشتر یافت.

در روایت مربوط به جنسیت زروان نقل است. همانطور که **اِزنیک** نقل کرده، در کتاب اعمال شهدا هم آمده که توأمان زروان از مادری متولد شدند. اما در همین کتاب به دو جنسی بودن زروان نیز اشاره شده که هم نر بوده و هم ماده و توأمان یا دوقلوها را در شکم خود پرورانده و اورمزد و اهریمن. اشارات واضح است که شکم او را دریده و بیرون آمدند.

لوحه یا صفحه‌ای مفرغی از لرستان به دست آمده که **گیرشمن** درباره‌ی آن شرحی نوشته است[۳۱]. تاریخ صفحه‌ی مفرغی، حدود سده‌ی هفتم یا هشتم پیش از میلاد است. دو تصویر بزرگ و کوچک از این نقش در متن کتاب به چاپ رسیده. دروسط نقش، خدایی بالدار با دو صورت، یکی شکل و سر مردی در بالا و دیگری صورت زنی در سینه دیده می‌شود. دو مرد کوچک‌تر چنان نقش شده که به نظر می‌رسد از دو شانه‌ی خدایِ دو جنسی به طور نیمرخ در آمده‌اند که در عین حال موجودیتی جداگانه، با اتصال و پیوند به خداوند، مفهومی از تثلیث را بیان می‌کنند؛ و این دو به احتمال توأمانِ زروان، اهریمن و اورمزد هستند. در طرف چپ او نگاره‌های برجسته‌ی سه مرد جوان در زیر و سه مرد کامل در بالا دیده می‌شود. در طرف راست، برجسته نگاره‌های سه مرد پیر نقش است. می‌توان چنین دریافت که تصویر مراحل سه‌گانه‌ی عمر بشری را ارائه کرده است: جوانی، بلوغ، پیری. بنابراین وی را در این سه گروه (جوان، بالغ، پیر) که دسته‌های نخل می‌آورند، و به عنوان نشانه‌ی تسلط بر جهان نثار وی می‌کنند نیز باید شناخت. در این تصویر نکته‌ای هست که از نظر فنون هنری ایران قابل توجه می‌باشد و در هنر پارت‌ها

۳۱ـ مجلهٔ هنر آسیایی، شماره‌ی ۲۱، ص ۳۷. نیز:
هنر ایران، رُمَن گیرشمن. جلد اول. ترجمه‌ی دکتر عیسی بهنام، ص ۵۲.

نیز تکرار و استمرار آن قابل رؤیت است، و آن اصل جبهه‌ای یا نشان دادن اشخاص از رو به رو است، که در نقش، اشخاصی که در سمت راست خدا ایستاده‌اند مراعات گردیده است. در این مجلس **زروان** از رو به رو نشان داده شده، و این امری طبیعی است، چون درواقع او را برای نشان دادن نقش کرده‌اند ـ ولی کسانی که در کنار او به طور جبهه‌ای ردیف شده‌اند مشغول انجام کاری هستند و مظاهری از زروان می‌باشند که **بَرْسَمْ** را به دو قلوهایی که خدای دو جنسی به وجود آورده است می‌دهند. نقش زروان و ـ دو پسرش به صورت خلاصه‌تری، روی یک صفحه‌ی مدور از "**سرخ دم**" نیز دیده می‌شود (هنر ایران، جلد اول، ص ۵۱). می‌توان تصور کرد که این صفحه‌ی مدور نیز به صورت نذری از طرف مؤمنی اهدا شده است، زیرا زروان نیز مانند سروش راهی راکه به طرف پل چینْوَت می‌رفت، و در روی آن پل، روان مردگان داوری می‌شد، زیر نظر داشت [۳۲] ـ و این همانی است که درامر داوریِ روان مردگان، از سوی میترا و خدایان همراه: رَشن و سروش مراعات می‌شد و باورهای میترایی در آخرت شناسی اهمیتی به سزا دارا بود.

راهی راکه روان مردگان باید تا چینْوَت پل طی می‌کردند تا در محضر میترا داوری شوند، ساخته‌ی زروان و نگاهبان آن خود او بود و ملاحظه می‌کنیم که تا چه اندازه زروان در بنیادهای میترایی مؤثر بوده است و در فرگرد نوزدهم وندیداد، این موضوع با روشنی نقل شده است. میترا تجدید کننده‌ی ادواری آفرینشی است که دوقلوهای زروان به وجود می‌آوردند. مراسم یَزِش و قربانی گاو و دام و پرندگان برای اورمزد، و مراسم یزش شبانگاهی که در یشت پنجم نکوهیده و اهریمنی و برای دیوان معرفی شده ـ جهت اهریمن، با شرحی که **پلوتارک** آورده و به احتمال قربانی نَفْس انسانی، چنان که در روایت‌هایی به ابهام نقل شده و تجدید خاطره‌ی مرگ کیومرث، انسان نخستین و گاو نخستین توسط اهریمن است، در آیین میترایی صورتی نمادین از اسطوره‌ی زروانی است.

آنتیوخوس اول، حدود سال ۶۰ پیش از میلاد، در کُماژن، بر ساحل رود فرات، بنای

۳۲ـ ← **وندیداد**، جلد چهارم. فرگرد ۱۹ ـ بند ۲۹ ـ راهی که به پل چینْوَت می‌رسد، آفریده‌ی زروان است و در این موضعِ وندیداد نیز اشتراک باورهای میترایی / زروانی مشخص است. ص ۱۷۳۶ متن و فرگرد ۱۹ یادداشت ۲۴۱.

یادبودی برپا کرد که مشهور است. وی به آیین‌ها و خدایان ایرانی و خود ایرانیان علاقه‌ی فراوانی داشت و یکی از مهرگرایان پرشور بود که نقشینه سنگ‌های باقی مانده از وی گواه این مطلب است. در سنگ نبشته‌ای از ایزدان ایرانی و برابرهای یونانی‌شان یادکرده: اهورامزدا = زِئوس / میترا = هلیوس و ... که پیش از این و در بخش‌های بعدی شرح و فهرست آن نقل است. از جمله از **زروان ـ آکَرَنَه** یا زمان بی‌کرانه در این کتیبه یاد و اشاره‌ای هست: «باشد که فرمان‌های ایزدی هم چون احکامی مقدس از سوی مردمان مورد قبول باشد. احکامی که **زروان آکَرَنَه** برای همگان و آیندگان به عنوان تقدیر و سرنوشت تعیین کرده و به موجب آن **بخت** برای هر کسی **مقدّر** شده است».

این اشاره به زمان بی‌کران که شاخصه‌اش چون خداوندی، بخت و تعیین کردن سرنوشتی محتوم است، به صراحت زروانی است که آنتیوخوسِ دل بسته‌ی آیین میترایی از آن یاد می‌کند. **شِدِر** Schaeder و **نیبرگ** و دیگران نیز یادآور این نکته شده و **کومُن** نیز در اثر جامع خویش، جلد نخست از متون و یادمان‌های میترای رازآمیز، متقدم چنین اشاره‌ای است و در همه‌ی متون متقدم سریانی و لاتینی و یونانی ـ نیز زروان به عنوان خداوندگار بخت و تقدیر معرفی می‌شود.

ایزد شیر سر، زروان یا اهریمن

میترا در وحدت با زروان، تندیسه‌های میترا به شکل زروان، پیشینه‌های تصویری و خدایگانی و اسطوره‌ی هراس آور خدای شیر سر، کرونوس و اساطیر اورفه یوسی و زروان ـ میترا، بنیاد ایرانی اساطیر اورفه یوسی درباره‌ی کرونوس ا اَیون با خدای زمان مهرابه‌ها.

در بخش‌های پایانی کتاب، در این زمینه پژوهشی هست. در این جا به موجب رابطه میان آیین زروانی ا میترایی با اختر شناسی و جبر اختری شرحی مکمّل نقل می‌شود. گردا گرد این خدای اسرارآمیز، نقوش بروج ملاحظه می‌شود. البته هرگاه اهریمن مظهر این نقش باشد، بروج جنبه‌ی ایزدی دارند و منافاتی است که چنین باشد. هر چند دلیل

قانع‌کننده‌ای نیست، چون اهریمن در تقسیم بخت و سرنوشت و امر تقدیر، بنابر رساله‌ی مینوی خرد، دخالت نابه جا می‌کند. اما در نقوشی بر روی تصاویر دیگر ـ نمادهای سیارگان هم ملاحظه می‌شود. از این جاست که برخی از پژوهش‌گران ـ آن را زروان می‌شناسند که شهریاریِ جهانی را میان دو قلوها تقسیم می‌کند یا در تقسیم قدرت ادواری میان اورمزد و اهرمن ناظر است، اما این اوست که هر دو، ثوابت و سیارات بدو باز می‌گردند.

در برخی از مهرابه‌ها، تندیسه و نقش برجسته‌ی خدای شیر سر، چنان‌که در بخشی جداگانه مشروح آمده، یافت شده است. این تصویر، انسانی است با سر شیر و بدن آدمی که ماری به‌گردن آن پیچیده و گاه به روی کره‌ی زمین ایستاده است. شکل و نقوش در آن چه که از این خدای مرموز یافت شده متفاوت می‌باشد. **کومُن** که در پژوهش‌های میترایی در این زمینه نظر داده، آن را **مظهر ایون** Aion یا زروان می‌داند. **زینر** و **دوشن‌گیمن** آن را از **اهریمن** می‌دانند. هر پژوهش‌گری اغلب بر یکی از این دو باور هستند. البته نظر سومی نیز هست که چندان مورد قبول واقع نشده و در بخش پایانی شرحی درباره‌ی آن هست. **ورمازرن** Vermaseren نیز که از پژوهشگران نامیِ آیین میترایی است، آن را نقش زروان می‌داند. اما در جایی که تصاویری با همان نقوش، اما سرانسانی و مهربان و حزن انگیز یافت شده، وی آن را آمیختگی و ترکیبی از خود زروان و میترا می‌داند؛ یعنی میترا وحدتی با زروان یافته و در تعالی مقام، میترا را به صورت و بدن آدمی و نمادها و نقوش زروانی ساخته‌اند.

یکی از این تندیسه‌ها در ناحیه‌ی مریدا واقع در اسپانیا پیدا شده و آسیب یافته است. دست‌های تندیسه از بین رفته و معلوم نیست در چه حالتی و چه چیزی با خود داشته است. چهره‌ی آرام و محزون تندیسه، سیمای میترا را نشانگر است. ماری گرد خداوند چندین حلقه زده و بر پایه‌ای که استوار است ایستاده به روی کره زمین. نقش برجسته‌ی دیگری از این نوع، اما متفاوت در مادنا پیدا شده که **کومُن** در تصویر ٤۹ کتاب خود آن را نقل کرده است[۳۳]. در همین کتاب نیز آن شکل‌ها نقل می‌باشد. گردا گرد

۳۳ـ نگاه کنید به کتاب راز و رمزهای آیین میترایی، ترجمه‌ی نگارنده، تصویر ۴۹.

←

میترا- زروان اشکال و نمادهای دوازده گانه‌ی منطقة البروج ملاحظه می‌شود که در یک قاب بیضوی گرداگرد میترا را فراگرفته و در چهارگوشه‌ی نقش برجسته، بیرون از قاب بیضوی، نقوش چهار سر پیداست که به نظر می‌رسد، نماد بادهای چهارگانه یا جهات اربعه، یعنی چهارضلع صلیب که نمادی در آیین میترایی است دیده می‌شود. دراین جا میترا/ زروان در دستی عصای فرمانروایی و در دست دیگر مشعلی افروخته دارد. بال‌های خداوند مشخص است و از بالا ماری دیده می‌شود. ماری دیگر نیز گرد بدن خداوند چندین حلقه زده و میترا به روی آتشدانی ایستاده است با چهره‌ای کاملاً محزون و غمگین.

آیا مفهوم این تضاد در دو صورت متفاوت با نمادها و رمز نگاره‌های یکسان چیست؟ آیا میتراست که جایگاه اهریمن را از آن خود ساخته؟ یا میتراست که با زروان در دوران و مرحله‌ای از آیین میترایی‌ا ذروانی در یک نقش تجسم یافته و آن خشونتی که در نقوش خدای شیر سر است، سیمای خود میترا را با همان عطوفت و حزنی که هنگام قربانی کردن گاو دارد به نمایش گذاشته؟ این نیز هم چون بسیاری از راز و رمزهای این خدای اسرار آمیز پنهان است.

از جنبه‌ی پژوهشی، در برخی از پاپیروس‌های مربوط به امور جادوگری، چنین اندام و شکلی توصیف شده و آن را به نام **آیون** یاد کرده‌اند که به معنای زندگی ابدی است. در یکی از پاپیروس‌ها، ایون با صفت بی‌کرانه یا بی‌پایان و خدای خدایان معرفی شده

→

هوبرتیوس فُن گال Hubertus Von Gall در نوشته‌ای با عنوان: خدای شیر سر و آدمی سر در آیین‌های راز آمیز میترایی.

The Lion Headed and The Human Headed God In the Mithraic Mysteries.

در جلد هفدهم Acta Iranica با عنوان:

Encyclopédie Permanente des Études Iraniennes, Volum IV,PP. 511-525. Planche, XXIX XXXII

شرحی جالب آورده که فشرده‌ای از آن ترجمه و نقل شد و سیزده تصویر نیز داده است که نگارنده تصاویر را در متن کتاب نقل کرده و در بخش‌های پایانی کتاب می‌توان ملاحظه کرد، رجوع کنید به آخرین بخش کتاب.

است. به همین جهت است که **کومُن** خدای شیر سر را همان **زروان آکَرَنه** معرفی کرد، زمانِ بی‌پایان و پدر دو قلوها یا بزرگ‌ترینِ ایـزدان. پـاپیروس‌های کـهن و ایـوان، یـا عـالی جناب‌ترین خدایان که زمـان بـی‌پایان یـا زنـدگی ابـدی است و در یکـی از کـهن‌ترین پاپیروس‌ها توصیف او باقی مانده، نشانگر آن است کـه آیـین زروانـی در دوران‌هـای باستان نیز مورد اعتقاد و باور بوده است. در متون هرمسی نیز **آیون** از مقام و جـایگاهی والا برخوردار است. **فستو جیره** می‌گوید آیون هم خدای زمان است و هم خدای مکان ـ نیز پروردگار و خداوند آفریننده محسوب می‌شود. از لحاظ تاریخی، زمانی دقیق برای آثار هرمس نمی‌توان معلوم کرد، اما از دو متنی که در سده‌ی یکم پیش از میلاد بـاقی است، **ایون** آفریننده‌ی جهان معرفی شده. در یکـی از مـتن‌ها کـه از پـیش‌گـوی رومـی **مِسالا** Messalaست (حدود ۵۰ پیش از میلاد) ایون و **ژانوس** Janus یکـی دانسـته شـده است: «ژانوس آفریننده‌ی همه جهان است و بزرگ‌ترین فرمانروا می‌باشد». در متنی دیگر که کتیبه‌ای بر یک تندیسه از ایون واقع در الئوسیس Eleusis آمده: «تنها ایون است که به موجب گوهر آسمانی خود تغییر پیدا نمی‌کند و اوست که باکیهان یگانه بـوده و ازلی و ابدی است و آفریننده‌ی بزرگ زمین و هر چه در آن است و همه‌ی گنبد آسمان». این تـــندیسه، پـــیش‌کش یک مـــؤمن رومـــی است بـــه نـــام **کـــوئینتوس ـ پـــومپی یـــوس** quintus-pompeius که در زمان امپراتور **اگوستوس** زندگی می‌کرده است.

توصیف و پیشینه‌ی چنین ایزدی، به آثار اورفه یـوسی نـیز مـربوط مـی‌شود کـه نویسندگان روزگار کهن گزارش‌های پراکنده‌ای از آن داده‌اند. **داماسکیوس** damascius که یک فیلسوف نوافلاتونی بوده، گزارشی از شجره نامه‌ی خدایان نقل کـرده است و ایـن همان گزارشی است که به نقل در آثار **هـیرونوموس و هـلانیکوس** نـقل شـده و **آتـناگـوراس** Athenagoras که از مسیحیت دفاع می‌کرد آن را در نوشته‌های خود آورده و می‌گوید که این شجره نامه مربوط به **اورفه یوس** می‌باشد.

به موجب نقل این شجره نامه، آب و خاک دو عنصر اصلی و اولیه در آغاز بودند. از این دو عنصر، سومینی پدید آمد که مار بود، ماری با دو سر: یکی گاو و دیگری شیر که در میان آن دو سیمای خدایی قرار داشت که دو سویش ـ از دو شانه، دو بـال داشت و ایـن ایزد، **کرونوس آگِرایـوس** Chronus-Ageraus نـام داشت، بـه مـعنی زمـان فـنا نـاپذیر یـا

پیرنشدنی. گاه **هراکلس** Heracles آن را می‌نامیدند. همراه با این خداوند عالی جناب، **آننکه** Ananke قرار داشت، که تقدیر و سرنوشت است. اما به موجب اساطیر اورفه یوسی، **کرونوس** نخستین خداوندی است که منشأ آفرینش بوده و همه‌ی طبیعت و هستی را از خود مادیت می‌بخشد. قدمت چنین اسطوره‌های اورفه یوسی مشخص نیست، اما بی‌گمان در زمان **افلاتون** و به موجب رساله‌ی تیماثوس چنین روایاتی شناخته بوده است. **ارستو** اشاره کرده که اساطیر اورفه یوسی و منظومه‌هایی در این باره، از سراینده‌ای موسوم به **اُنوماکریتوس** Onomacritos بوده و از این شخص، **هرودوت** (کتاب هفتم، بند ششم) یادکرده که در سده‌ی ششم پیش از میلاد زندگی می‌کرده است. به موجب این اشارات است که متوجه می‌شویم چنین باورها و اسطوره‌هایی در سده‌ی ششم پیش از میلاد شناخته بوده است. نویسنده‌ای موسوم به **فرکیدس سیریوسی** Phrekydes-Syros نیز که در سده‌ی ششم پیش از میلاد می‌زیسته، اشاره‌ای دارد که **زاس و کرونوس** همیشه وجود داشته‌اند، هم چون خاک. این نویسنده که دیگران از آثار او نقل کرده‌اند بر آن بود که **کرونوس**: آتش، آب و هوا را از وجود خود پیدایی بخشید. البته از عنصر خاک در این جا یادی نشده، چون در فوق ملاحظه شد که در کنار **زاس و کرونوس** ـ خاک نیز در شمار عنصری ازلی است[۳۴].

در آیین میترایی، نقش زروان بدین جهت است که وظایف و ـ ویژگی‌هایش به **کرونوس / ایون** واگذار شد. در شجرنامه‌ی مذکور **هیرنوموس و هلانیکوس**، نام **کرونوس** با توصیف پیرنشدنی و بی‌پایان به طور دقیق توصیف زروان است به اَکَرَنه Akarana بی‌کرانه. حیوانی که دو سر دارد، یعنی مار با سری از شیر و سری دیگر به‌گونه‌ی گاو که از

۳۴ـ در بالا اشاره به نظر سومی شد که در بخش پایانی در باره‌ی آن شرحی هست، و آن اینکه برخی این تندیسه‌ی زروان را با تندیسه‌ای از نِرگال، خدای جهان زیرین در اساطیر بین‌النهرین مقایسه کرده‌اند که در هَترا پیدا شده است:

H.J.W. Driyvers: *Mithra At Hatra?*

Acta Iranica, Études Mithriaques, PP. 151-186.

و برای پژوهش‌هایی درباره‌ی نقوش و تندیسه‌های زروانی، مقاله‌ی:

Hubertus Von Gall : *The Lion - Headed and the Human - Headed God in the Mithraic Mysteies.*

در همان کتاب، میان صفحات ۵۲۵ ـ ۵۱۱.

میان آن خدایی سربرآورده با دو بال. در سنگ برجسته‌های میترایی ـ سر شیر و بـال و ماری که یاگرد تندیسه پیچیده و یا به صورتی دیگر ـ تصادفی نمی‌تواند باشد و این **ایون** یا **کرونوس** ـ و همان **زروان** است. نیز در منظومه‌یی که برای کرونوس باقی است، گذشت که کرونوس، همه‌ی هستی را از وجود بی‌کران خویش می‌آفریند. زروان نیز منشأ آفرینش است توسط دو قلوها. کرونوس به موجب آن چه در توصیف وی بازمانده ازلی و ابدی و پیرناشدنی است و هم چون زروان مغان به عین همان صفات را داراست. از جهتی دیگر این که چنین خداوندگاری از اقتباس‌های مغان آسیایی از کرونوس / ایون بـاشد مـنتفی است، چون نام زروان در اوستا نقل شده و به اشاره در گاتاها نیز هست که قدمت آن بیشتر از اساطیرِ آفرینش اورفه یوسی است.

فِرکیدس که مطالبی از او نقل شد به گزارش **دیوگنس لائرتیوس** diogenes - Laertios حدود ٥٤٤ پیش از میلاد در اوج شکوفایی و شهرت خـود بـوده است. امـا زرتشت در جدیدترین دوران حیات خود، در سده‌ی ششم پیش از میلاد می‌زیسته و باید زرتشـتی دیگر جز زرتشتِ سراینده‌ی گاثاها باشد، چه پژوهشگران دقیق، دوران زندگی زرتشتِ گاثایی را بالاتر از هزاره‌ی نخستین پیش از میلاد تحقیق کرده‌انـد و در زمـان زرتشت بی‌گمان اسطوره‌ی زروان و دوقلوها شایع بوده که زرتشت برداشتی فلسفی و نو از آن را ارائه کرده است. از سویی دیگر، این زمانی است پیش از آن که **کوروش** بابل را تسـخیر کند، چون فتح بابل ۵۳۹ پیش از میلاد اتفاق افتاد و هنوز مغان به طور رسمی و گسترده در بابل نفوذی نداشتند. در روایات **ائودموس** و دیگران، متولیان زروان خـدا هـمیشه مـغان معرفی شده‌اند، مغانی که به تصریح **هرودوت** زادگاه و جایگاه نفوذشان در ماد بود[۳۵].

هم چنین به صفحه‌ِ مفرغیِ پیدا شده در زیویه‌ی لرستان توسط **گیرشمن** باید اشاره کرد که شرحی درباره‌اش گذشت و از زروان است و در توصیف با آن چه که در روایاتِ یونانیِ منقول گذشت درباره‌ی توصیف کرونوس / ایون ـ نقشی شایان تـوجه است. در میان نقوش، خدای بالداری دیده می‌شود که دو قلوها یا دو ایـزد از دو شـانه‌اش بـیرون آمده‌اند. خدا دارای سری از مرد است، ولی صورتی از زن در سینه‌اش نقش می‌باشد که

۳۵ـ برای همه‌ی این آگاهی‌ها: ← مغان یونانی مآب : اثر ج. بیدز /ف. کومُن. ترجمه‌ی نگارنده، و: ← تاریخ مطالعات دین‌های ایرانی، جلد اول از نویسنده، فرگرد نوزدهم وندیداد و یادداشت‌های آن.

این به موجب روایات سریانی است درباره‌ی زروان که دو جنسی است. در اساطیر اورفه یوسی و نیز روایات فلسفی و الاهیات یونانی نیز اشاراتی درباره‌ی خدای اولیه‌ی آفریننده که هم نر است و هم ماده آمده است. روایت **اِزنیک** و دیگران اشاره دارد که زروان دو قلوها را در بطن خود پرورید. خدای منقوش بر صفحه‌ی مفرغی لرستان دارای دو بال است. زروان یا خدای زمان، یا آن نقشی که در مهرابه‌ها با سرشیر یافت شده نیز با بال می‌باشد. در روایت **اِزنیک** (که در بخش آخر کتاب آمده)، نشانگر آن است که خداوند زروان شاخه‌ی مقدس گیاهی (=بَرْسَم) به فرزندش هدیه می‌کند، و در تصویر صفحه‌ی مذکور نیز دو قلوها، یعنی اورمزد و اهریمن شاخه‌هایی در دست دارند. چنان که گذشت در تصویر نقوشی از کودک و میان سالان و پیرمردان به نظر می‌رسد که کنایتی است به سه مرحله‌ی زمانی زندگی. و مهم‌تر این که مفرغ منقوش، دارای قدمتی است که حداقل به سده‌ی هفتم یا هشتم پیش از میلاد متعلق است و این بیانگر این نکته‌ی مهم می‌باشد که اسطوره‌ی زروان از چه زمانی شناخته و مورد باور بوده و با همان ویژگی‌ها، به وسیله‌ی مغان میترایی از راه بین‌النهرین و آسیای صغیر و نشیمن گاههای کناره‌ی مدیترانه به مغرب زمین رسیده است.

اهریمن ایزد در آیین میترایی، مورد قربانیِ انسانی

پیش از آن که به دنباله‌ی پژوهشی درباره‌ی اخترشناسی و آیین‌های زروانی/ میترایی بپردازیم، تکلمه‌ای بر نقش و تندیسه‌ی زروان/کرونوس و یا به نظر برخی دیگر ـ اهریمن متذکر می‌شود. حال یا این تندیسه‌ها از زروان است یا نه. اما از دیرگاه اهریمن نخست زاده‌ی زروان در برابر و متضاد اورمزد بود. از این نظر است که می‌گویند و گمان بر آن است که این تندیسه و نقش از اهریمن باشد که میترا میانجی آنان می‌باشد و در بخش جداگانه این نکات مورد بررسی قرار گرفته است. در آیین میترایی آن چه که مسلم است لوحه‌هایی خطاب به **اهریمن ایزد** تقدیم شده است. اهریمن مورد ستایش و پرستش بوده و برایش مراسم یَزِش و قربانی و نماز اجرا می‌شد[۳۶]. زروان دو ایزد و خدا پدید

۳۶ـ متون و آثار و نگاره‌های مربوط به آیین رمزی میترایی، فرانتس کومُن. جلد اول، ۴۵.

آورد. به همین جهت است در کتیبه‌ها و متون، اهـریمن ایـزد deo-Arimanio **خداوند آریمانیو** خطاب شده است. در سـنگ نـبشته‌ی مـهرابـه‌ی آلتـوفن نـزدیک بـوداپست و کتیبه‌های متفرق دیگر یافته شده، پیروان آیین میترا در امپراتـوری روم و مستعمرات آن، اهریمن را به عنوان خدا مورد پرستش قرار می‌دادند، به همان‌گـونه‌کـه **پلوتارک**[۳۷] درباره‌ی مغان گزارش کرده و در اوستای متقدم (=گاثا) و اوستای نوین (یشت پنجم بند ۹٤) ، وندیداد ـ فرگرد ۷ بند ۷۹ اشاراتی غیرمستقیم درباره‌ی نوع آن آیین‌ها آمـده‌کـه مورد قبول نوزرتشتی‌ها نبود و همین پرستش دو خداونـد است‌کـه یکـی از مـرزهای مشترک آیین زروانی ـ میترایی است. چنان‌که اشاره شد، حتا انـدیشه‌ی قـربانی کـردن برای اهریمن، از نظر مزدیسنان و نوزرتشتیان بدعت و کفر است. پس گزارش پلوتارک مربوط می‌شود به رسم و آیینی بیرون از حوزه‌ی تفکر مزدیسنایی. از سوی دیگر هم به موجب گاثاها که در بخش‌های گذشته شرح شد و هم در یشت پنجم و وندیداد، مراسم یَزِش و قربانی در شب با تأکید رد شده است. آشکار است که چنین رسـومی بـرای اهـریمن برگزار می‌شده، آن هم به موجب کتیبه‌های میترایی، برای اهریمن ایزد، خداوند اهریمن.

در روایت **اِزنیک** و متون سریانی یاد شده، اهریمن همتای اورمزد بوده و در منازعه و مسابقه‌ی قدرت و حوزه‌ی نفوذ چون اهورمزد و گاه برتر از او عمل مـی‌کند و مـورد ستایش نیز قرار داشت، چنان‌که به راهنمایی او اهورمزد موفق به خلق ماه و خورشید و روشنی می‌گردد و او از این مهم ناتوان بوده و این برخلاف آن یادکردها و اشاراتی است در متون مزدیسنایی که اهریمن راکودن و نادان و موجودی پست و بد معرفی می‌کند. به همین جهت است که **آتوراَهُرمَزد** که از آیین زروانی / میترایی برگشته و مسیحی شده، در گفت و شنود و مناقشه با همدینان پیشین خود می‌پرسد:

«آیا ما باید سعی در خشنود ساختن اهریمن نماییم که بر اساس سخنان شما، به ظاهر خردمند، دانا و قادر به کار خویش است، هم چنان‌که اهرمزد ضعیف و کودن به نظر می‌آید؛ کسی که نتوانست هیچ بیافریند تا آن‌که از شاگردان اهریمن چیزهایی را فراگرفت[۳۸]».

۳۷ـ ایزیس و اوزیریس، بند ۳۶۹، نیز : تاریخ مطالعات دین‌های ایرانی، بخش نقد گزارش پلوتارک.

۳۸ـ نگاه کنید : زروان، معمای زرتشتی‌گری، ص ۲۵۱. برای شرح و متن ازنیک به بخش پایانی کتاب نگاه کنید.

و چنان‌که اشاره شد، منظور از هرمزد است که درکار آفرینش ناتوان بود و اهریمن دانا ـ که درکنکاشی با دیوان رازی را فاش کرد. **مَهمی** Mahmi که از ایزدان انجمن اهریمن بود، این راز را برای هرمزد فاش کرد و هرمزد توانست آفرینش خود را سر و سامان بخشد.

نیایش و یَزِش اهریمن، که به موجب گزارش پلوتارک از گوشه‌ای از آن آگاهیم، چنان بود که ضمن نیایش، گیاهی موسوم به **اُمُومی** Omomi را در هاون ساییده و آن را پس از آن‌که گرگی را قربانی می‌کردند، در خون گرگ ریخته و این مراسم در جایی تاریک و بدون نور خورشید برگزار می‌شد ـ آن‌گاه آن معجون را پیش‌کش اهریمن می‌کردند.

پس این‌که در آیین زروانی و میترایی **اهریمن ایزد** مورد پرستش و ستایش قرار گرفته و برایش مراسم یَزِش و قربانی انجام می‌شد، از چنین روایاتی که در دست است و مزدیسنان با آن مخالف بودند آشکار است. اومومی باید همان گیاه **هوم** باشد که مزدیسنان در هاون ساییده و ضمن اوستاخوانی، آن را با شیر و شراب ممزوج و برای تبرک میان مؤمنان تقسیم می‌کردند.

گرگ در آیین میترایی نقش نمادین داشت. **ترتولین** از آباء کلیسا و در این باره اشاراتی کرده[۳۹] که **کومُن** نیز درباره‌اش شرحی نوشته است[۴۰]. گرگ به موجب ارتباط با نیروهای شوم زیرزمینی، نماد آز و بی‌رحمی است و به همین جهت است که در برخی از مراسم رایج در آسیای صغیر، برای تسکین و جلب نظر موجودات اهریمنی، گرگ قربانی می‌کردند و گرگ نماینده‌ی نیروهای شر محسوب می‌شد. اشاره‌ی رفتن به جایگاه تاریکی و بدون نور خورشید برای پاشیدن این مایع و زَورِ اهدایی، آشکارا برای یَزِش اهریمن برگزار می‌شد، یعنی اهریمن ایزد، شهریار تاریکی[۴۱].

۳۹ـ رساله در رد بدعت مارکیون، بخش اول، بند ۱۳.
کومُن نیز در مقاله‌ای با عنوان میترا، در دائرةالمعارف روشر، ستون ۳۰۴۱،

Tertull. Adv. Marc,I.13.

Cumont, *in Roscher's Encycl*.S.V,Col.3041.

۴۰ـ ← وندیداد، ص ۷۶۲ به بعد و ۵۷۶.

۴۱ـ آیین زروانی باید در طول زمانی دراز و در مکان‌های مختلف، مذاهب چندی پیدا کرده باشد. در اصل

←

دستگیری و به دوش کشیدن و حمل گاو توسط میترا. مهرابهٔ پتوج و هدرنهایم

میترای گاو اوژن، رم

میترا کرهٔ زمین را به دوش می‌کشد. نمادی از اسطورهٔ اطلس

مهرگاو اوژن از Dormagen
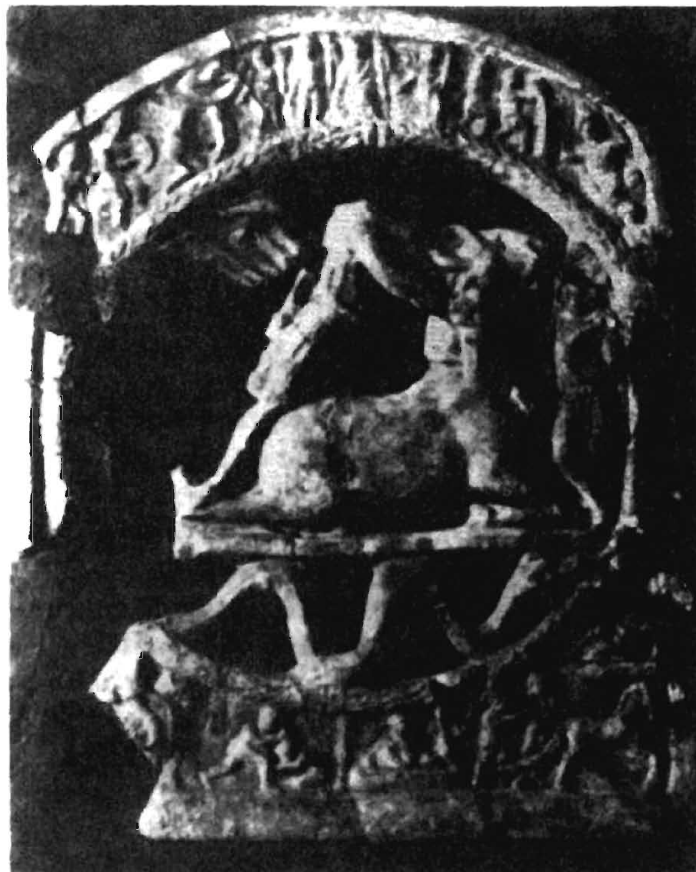
مهر گاو اوژن ـ نقوش برجستهٔ آهدایی

بالا از split و پایین از Biljanovac
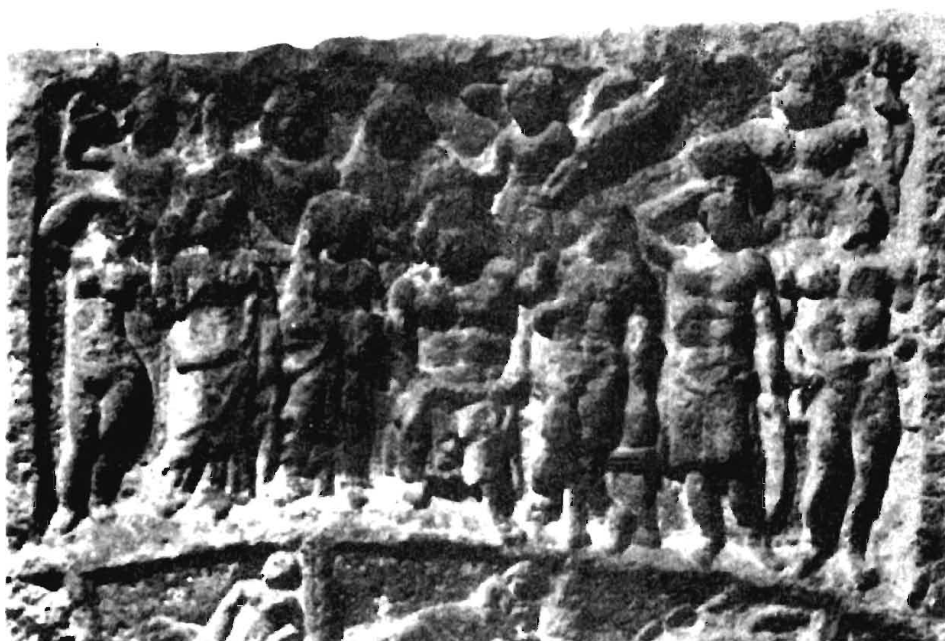
سنگ برجسته، مهر گاو اوژن

ایزد مشعل‌دار و همراه
پیوستـه میترا، آلمـان،
آلتنبورگ

VS VPD
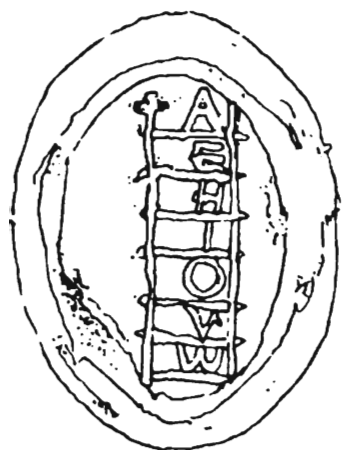
نقش برجستهٔ میترا و سُل، گاو قربانی شده و ایزدان مشعل‌دار. هدرنهایم
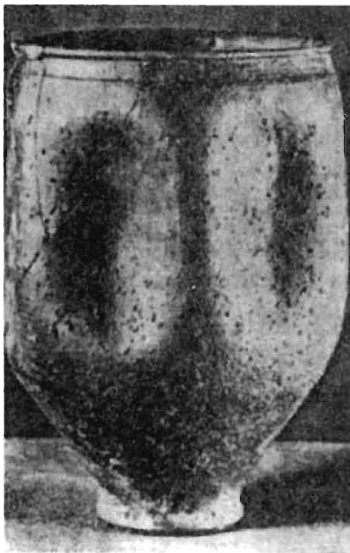
نقش برجستهٔ مهر گاو اوژن، از Fellbach

بخور سوز و چراغ روشنایی، یافت شده از مهرابهٔ هدرنهایم

مرکوری، از مریدا
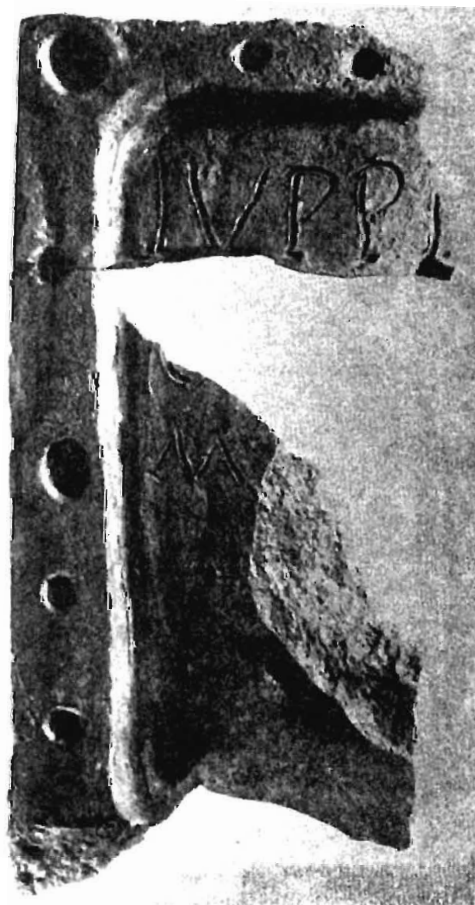
تولد مهر از صخرهٔ سنگ، رم
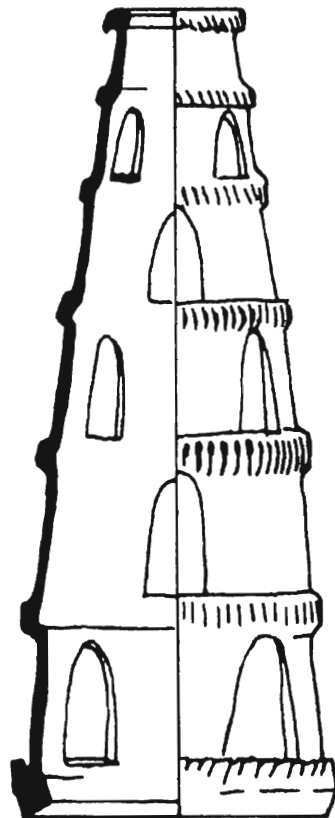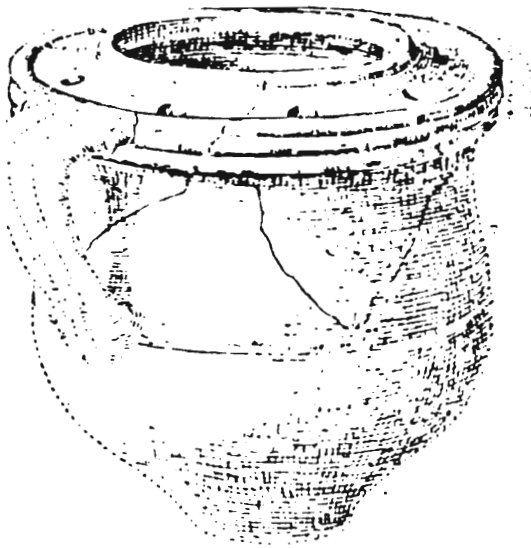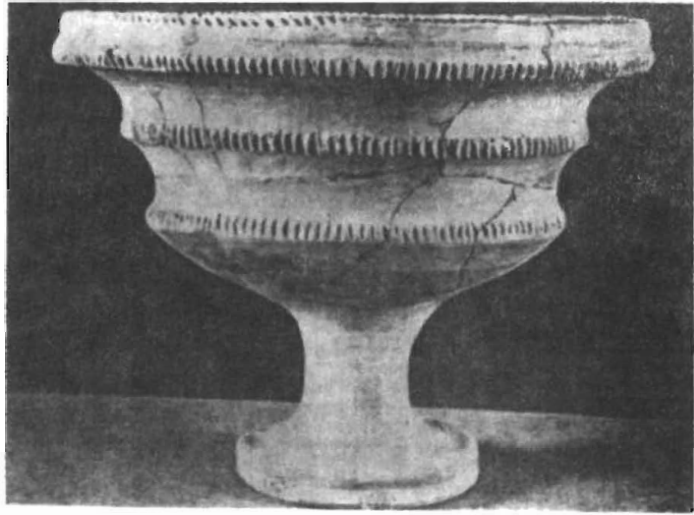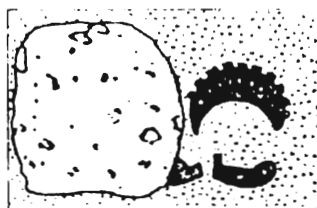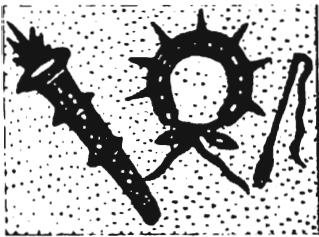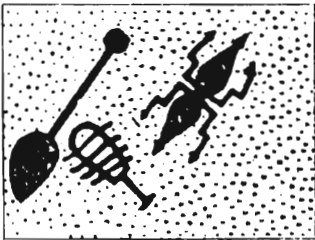
مهر گاو اوژن، رم

مهر گاو اوژن، رم

این جاست که به نقل روایاتی که به شکلی تردید آمیز درباره‌ی قربانی‌های انسانی در آیین میترایی / زروانی است برمی‌خوریم. اشاره‌ی **هرودوت** شایان توجه است که می‌گوید **خشایارشا** هنگام لشکرکشی به یونان، برای خدای جهان زیرین، جوانانی را بنابر رسم معهود و نذر، زنده به‌گور کرد:

هنگامی که سپاه **خشایارشا** هنگام لشکرکسی به یونان به‌رودخانه‌ی استریمون و شهر ایون رسید «مغ با قربانی کردن اسب‌های سپید و انواع ورد و جادو در جلب خشنودیِ رودخانه کوشید. سپاهیان در نقطه‌ای مشهور به "نُه راه" از پلی عبور کردند. آن جا سرزمین طایفه‌ی ادرنی است، و چون معلوم شد آن محل نیز "نُه راه" نام دارد ـ نُه پسر و نُه دختر بومی را بر سبیل نذری زنده به‌گور کردند. این یک رسم پارسیان است و شنیده‌ام **آمستریس** amestris دختر **اُتانس** Otanes ملکه‌ی **خشایارشا** نیز در دوره‌ی سالخوردگی به همین اقدام مبادرت ورزید و چهارده پسر از نجیب زادگان پارسی را به عنوان صدقه و آرزوی درازی عمر خویش قربانی کرد[۴۲]».

حال این پرسش برای پژوهشگران پیش می‌آید که آیا این رسم مورد اشاره در

→

زروان خود روشنایی مطلق، عدالت و دادگری مطلق، خیر و شر و روز و شب و روشنایی و تاریکی هر دو بوده است. این وجود کامل و ازلی و ابدی، جهت خلقت مادی، خود تجزیه می‌شود و اندیشه‌ی دو قلوها، یک اسطوره‌یِ نزولیِ بعدی است. اورمزد و اهریمن صفات بارز وی هستند که از وجودش منتزع می‌شوند. در اسطوره‌های ارمنی از **زوک یا زمانک** یاد شده که بر قله‌ی کوهی نشسته و گردونه‌ای سیاه و گردونه‌ای سپید را به طور مستمر تا دامنه‌ی کوه می‌غلتاند. زروان هم خدای روز است و هم خدای شب. جدایی دو جنبه‌ی ضدین از وجود بی‌کرانه‌ی زمان، بعد روی می‌دهد. زمان ازلی و ابدی از توالی روز و شب به وجود می‌آید. به این نکته‌ی بسیار مهم که نیبرگ شرح کرده و بر مبنای مهریشت و سرودهای ودایی است توجه کنیم که میترا نیز هم خدای شب است و هم خدای روز. هم خیر و نیکی است و هم بدی و شر. هم خدای جنگ است و هم صلح و آشتی، و این نکته‌ی بدیع چگونه در دو آیین زروانی / میترایی توارد دارد. **فردوسی** نیز به زروان یا زمان چنین اشاره می‌کند:

سپید و سیاهست هر دو زمان	**پس یکدیگر نیز هر دو روان**
شب و روز باشد که می‌بگذرد	**دم چرخ بر ما همی بشمرد**
نیابند مر یکدیگر را به تگ	**دوان هم چو نخجیر از پیش سگ**

۴۲ـ تاریخ هرودوت. ترجمه‌ی وحید مازندرانی، کتاب هفتم، ص ۳۸۶.

آیین میترایی نیز وجود داشته است؟ قربانی برای عمر طولانی، بی‌گمان به عنوان نوعی نذر، برای خدای جهان زیرین، شهریار تاریکی و اهریمن برگزار می‌شد. توجه با تیزبینی به قربانی گاو که بنیاد اصلی آیین میترایی است، شایان توجه می‌باشد. به موجب منابع نوزرتشتی که برخی‌شان سرشار است از بارِ باورهای زروانی، چون: بندهش، گزیده‌های زات سپَرَم، روایت پهلوی، مینوی خرد، دینکرد و...اشاره است به آن که اهورامزدا گاو نخستین و انسان نخستین ـ یعنی **کیومرث** را آفرید که این دو منشأ آفرینشِ حیات آدمی و جانوری و گیاهی و ... به روی زمین شوند. اما اهریمن به این دو موجود اسطوره‌ای حمله کرد و اورمزد نتوانست وی را باز دارد و گاو نخستین و انسان نخستین با نوعی مشارکت خود اورمزد که در بخش‌های اولیه‌ی بندهش نقل است، مردند. از لاشه‌ی گاو سودها رسید و از اعضا و اندام‌های او: رودها، گیاهان، کوهها، فلزات و ... پدید آمدند. آن‌گاه به صورت نماد و کنایت جهت باروری طبیعت و تکرار آن خاطره، مراسم قربانی گاو هر ساله برگزار شد.

نکته‌ای بسیار ظریف و شایان دقت در مینوی خرد درباره‌ی **کیومرث** نقل شده. پس از آن‌که وی می‌میرد ـ و این مرگ به خواست و اراده‌ی خودش صورت می‌پذیرد ـ به این معنی که برای هستی یافتن آفرینش، با خواست و اراده، برای مرگ، خود را به دست اهریمن می‌سپارد:

«چه از کیومرث این سودها بود. نخست کشتن **آزْزور** Arzur [۴۳] و سپردن تن خویش به اهریمن از روی مصلحت. و سود دوم این بود که مردم [۴۴] و همه‌ی فْرَوَهْرِ فْرَشْکَرْد کنندگان [۴۵]، نران و مادگان از تن او آفریده شدند. و سوم این که

۴۳ـ آزْزور Arzur، دیوی که به دست کیومرث کشته شد، اما از این دیو دراوستا یاد نشده. در رساله‌ی پهلوی ماه فروردین روز خرداد (بند ۱۹) از این دیو به عنوان فرزند اهریمن یاد شده است، ← فرهنگ نام‌های اوستا، جلد اول، ذیل همین نام.

۴۴ـ هنگام درگذشت کیومرث، نطفه‌ی وی به زمین فرورفت و پس از چهل سال مَشیَه و مَشیانه، نخستین زوج بشری به صورت ساقه‌ای روییدند، ← بندهش. نیز: فرهنگ نام‌های اوستا، جلد دوم، ذیل عنوان گَیَه مَرِتَن.

۴۵ـ فْرَشکرد کنندگان جاویدانانی هستند که در پایان جهان در کامل سازی آن به سوشیانس کمک می‌کنند ← وندیداد، جلد سوم، صص ۱۶۹۰.

فلز نیز از تن او آفریده[۴۶] و خلق شد[۴۷]».

ملاحظه می‌شود که بنابر مصلحت، جهت سود رساندن و چرخش و شکل پذیری آفرینش است که **کیومرث** خود را برای مرگ به **اهریمن ایزد** می‌سپارد. نکته در این جاست که آیا تکرار و تقلیدِ قربانی گاو نخستین که یکی از دو ـ وجه و عامل آفرینش است به تنهایی انجام می‌پذیرفته، یا در کنار آن قربانی آدمی نیز جهت تکرار و تقلید برگزار می‌شده؟ قربانی انسانی ـ به نام اهریمن ایزد که خود را جهت رونق آفرینش، برای مرگ به اهریمن می‌سپارد. اما از آن جا که در مقطعی از زمان قربانی انسانی بد و زشت و مکروه شمرده شد، کم کم ترک و یا جهت انجام یک رسم بنیادی، در پنهان و کم صورت می‌پذیرفت ـ تا کم کم ترک شد؟.

در پاره‌ای از متون باستانی اشاره به این موضوع و مورد در آیین میترایی شده است. در آثار **لامپریدیوس** Lampridius ـ به ویژه در کتاب شرح حال **کُمِد** امپراتور روم (۱۹۱ ـ ۱۸۰ پ. م) نقل شده که امپراتور مرتکب قتل نفس شد و این در ارتباط با آیین میترا بود و آن آیین را بدنام کرد. البته باید اشاره به این موضوع بشود که **کُمدوس** امپراتوری بسیار بدبین، تندخو و خونریز بود که فرمان قتل بسا از بزرگان و نزدیکان خود را صادر کرد. حدود سده‌ی چهارم و پنجم میلادی، نویسنده‌ای به نام **سقرات** که در مسیحیت نوشته‌هایی از او باقی است که بنا بر قول او، به اشاره‌ی امپراتور در بر پایی آیین‌های میترایی توسط یونانیان، چند قربانی انسانی انجام گرفت. یک پژوهشگر مجار نیز در این اواخر، موسوم به **ماسالسکی** Massalsky اشاره به انجام چنین کاری توسط یولیانوس، آخرین امپراتور مهر آیین رومی کرده است و این از آن رهگذر بود که در مجارستان مهرابه‌ای را یافتند که در آن آثاری از مهردینان باقی بود و مهرابه مطابق معمول به میترا، خداوند شکست ناپذیر اهدا شده بود. از جمله‌ی یافته‌ها، تابوتی در این مهرابه بود که درون آن استخوان‌های انسانی وجود داشت.

۴۶ـ در بُندَهِش مذکور است که چون تن کیومرث از فلز ساخته شده بود، هنگامی که درگذشت، از تن او هفت فلز به وجود آمد. در بخش نخستین بندهش این شرح آمده است. در آیین میترایی، هفت سیاره، هر یک نماد یکی از این هفت فلز است. در بخش گذشته مشروح این متن نقل شده است.

۴۷ـ رساله‌ی مینوی خرد، بخش ۲۶ ـ بند ۱۸ ـ ۱۴.

در زاربورگ مهرابه‌ای یافت شد که مطابق معمول، درانتهای تالار عبادت و در مهراب که جایگاه تصویر میترای گاو اوژن بود، به روی آن اسکلت مردی باقی بود میان سال که به روی شکم، درازکش و در حالی که دستانش بازنجیری بسته شده بود قرار داشت. در مهرابه‌ی سن کلمان دو جایگاه ساخته شده از سنگ هم چون تابوت وجود داشت. آیا قربانی انسانی برای میترا انجام می‌گرفته، یا بنا بر شرح و استدلالی که گذشت برای اهریمن ایزد قربانی می‌کرده‌اند. به هر حال این نظر هست که این نوع قربانی وجود داشته و به احتمال در زمان **تی بریوس** Tibrius امپراتوری که از جانشینان **اوگوستوس بود** ملغا شده باشد. البته تی‌بریوس خود هم چون جانشینان دیگر اوگوستوس، فرمانروایی صالح و پای بند اصول نبود و بسیاری شقاوت‌ها و فساد و هرزگی بسیاری به او نسبت داده‌اند. در زمان این امپراتور مراسم قربانی کودکان برای **ساتورن** که در متصرفات امپراتوری مرسوم بود لغو شد و بی گمان در روم هم نیز به هر صورتی که این‌گونه قربانی‌ها انجام می‌شد، به پنهانگاه رفت وکم کم متروک گشت. یکی دیگر از امپراتورهایی که رسم قربانی انسانی را ممنوع اعلام کرد، امپراتور **آدریانوس** Adrianos است. از نویسنده‌ای به نام **پالاس** اشاره‌ای باقی است که امپراتور یاد شده این ممنوعیت را برقرار کرد و این شخص خود یک مهر دین بوده است. البته موارد مذکور اغلب قابل انتقاد و رد است. یولیانوس برخلاف آن چه که ماسالسکی نظر داده، بسیار بعید است که با آن شیوه‌ی فکری، چنین رسمی به جا آورده باشد. البته هیچ‌بعید نیست که‌جهت‌اسرارآمیز جلوه دادن و نوعی جادوی تقلیدی، جهت ایجادرعب و وحشت، تظاهر به قربانی انسانی شده باشد، چنانکه **لامپریدیوس مذکور**، در شرح اشاره‌ی خود می‌گوید مهردینان برای ایجاد هراس و اسرار، تظاهر به‌این نوع قربانی می‌کردند. در جایی دیگرنیز نگارنده شرحی در این موردنقل کرده، نیز در ترجمه‌ی‌کتاب راز و رمزهای آیین‌میترایی، شرحی در این‌باره داده است.

ستاره پرستی و اختر شناسی میترایی،

کیهان تخم مرغی شکل و زاده شدن میترا از درون آن، کیهان شناخت اورفیوسی و همانندی با اساطیر کیهانیِ میترایی، میترا خدای روشنایی و فانس خدای روز و روشنایی، کیهان شناخت تطبیقی اورفه‌ای / میترایی

مغان ایرانی، به ویژه مغانی که مهرپرست بودند و در رأس صُوَر فلکی خورشید و ماه را بزرگ‌ترین خدایان و گنبد آسمان را عالی جناب‌ترین خدا می‌دانستند، هنگامی که در سرزمین‌های بین‌النهرین، به ویژه بابل راه یافته و ساکن شدند، در آن جا با اقوامی رو به رو بودند چون: بابلی‌ها، آشوری‌ها، کلدانی‌ها و مردمی که با مصری‌ها از سویی و اقوام گوناگون حوزه‌ی آسیای صغیر از طرف دیگر، ـ نیز کمی به سوی غرب مهاجرنشین‌های حوزه‌ی مدیترانه که با رومی‌ها و یونانی‌ها پیوستگی و ارتباط فرهنگی داشتند. در زمینه‌ی نجوم و اخترشناسی، این مغان به زودی آن چه را که باید جذب کردند و به همین جهت در امر نجوم و ستاره شناسی، باورهایی دینی را تزریق کردند و ترکیبی گسترده به وجود آوردند که یکی از شعبه‌های آن زایچه بود در مفهومی بسیارگسترده که شامل پیش گویی و تعیین و خواندن مقدّرات بود. به همین جهت سه مرحله‌ی بینش علمی و تأثیر قاطع باورهای خرافی / دینی را نجوم و اخترشناسی میترایی گذرانده است. از ایران به بین‌النهرین و سرانجام در تشکل فکری میترایی، با بار زروانی گری در روم. از ایران مغان زرتشتی و زروانی‌ها و میترایی‌ها، جرثومه‌ی اصلی را در بابل به مرحله‌ای قابل ارائه درگستره‌ی وسیعی از جهان آماده کردند. در روم / یونان ـ علاوه بر آن چه که بود، اندیشه‌های اورفه یوسی نیز همراه با بسیاری از جریان‌های دیگر وارد بینش میترایی شد.

دقتی درباره‌ی شکل کیهانی هستی که به‌گونه‌ی تخم مرغی است از لحاظ تطبیق و دیرینه باوری و قدمت چنین اندیشه‌ای، بسیار شایان توجه است. این یک اندیشه‌ی زروانی / میترایی است که در مینوی خرد آمده است. در دین مانوی[۴۸] نیز این اندیشه اقتباس شده و **جابربن حیّان** نیز (← مأخذ داده شده) از آن متأثر است. در رسایل اخوان الصفا[۴۹] نیز همین تعریف را مطالعه می‌کنیم. در خود اوستای نوین، به زمین کروی شکل اشاره است و هیچ نکته‌ای بر همانندی و مشابهت با متونی چون گزیده‌های زات سپرم و مینوی خرد در آن جا ملاحظه نمی‌شود. اما این اندیشه، نطفه‌ی فکری و باورهای میترایی را با خود حمل می‌کند و تصاویر و نگاره‌های میترایی در تأیید آن است و هم چنین شرح پلوتارک نیز آن را بیان می‌کند و با توجه به قدمت اندیشه‌ی زروانی /میترایی که شرح شد، بیان اورفه یوسی آن نیز باید متأثر از انتشار اندیشه‌های مغان ایرانی باشد. در مینوی خرد آمده:

> پرسید دانا از مینوی خرد که: آسمان و زمین چه‌گونه منظم شده است. و ریزش و ترتیب آب در جهان چه‌گونه است. و ابر در کجا نشیند. و دیو زمستان کجا مسلط‌تر است. و کدام سرزمین بی‌آفت‌تر است؟
>
> مینوی خرد پاسخ داد که: آسمان و زمین و آب و هر چیز دیگری که درون آن است به شکل تخم است، درست مانند تخم مرغان. و آسمان زبرِزمین مانند تخم به صنعت آفریدگار اورمزد منظم شده است. و شباهت زمین در میان آسمان مانند زرده است میان تخم. و آب در میان زمین و آسمان هم چون آب در تخم است[۵۰].

این اندیشه که آفرینش کیهانی درون تخم مرغی بوده، در گزارشِ میترایی /زروانیِ **پلوتارک** نیز آمده است:

«... او [اهورمزد] آسمان را به ستاره‌ها آراست و ستاره‌ی شِعرای یمانی را

۴۸ـ مانی و تعلیمات او، ویدن گرن ـ ص ۶۶. برای مشروح پژوهش‌های تطبیقی نگاه کنید به کتاب حکمت خسروانی، با توجه به فهرست، بخش اندیشه‌های نجومی و اخترشناسی.

۴۹ـ گزیده‌های متن رسایل اخوان الصفا، دکتر علی اصغر حلبی، ص ۵۱.

۵۰ـ مینوی خرد، بخش ۴۳، بند ۱۱ ـ ۱.

چون پاسدار و دیده‌ور بر سر آنان گماشت و بیست و چهار خدای دیگر آفرید [در سطور پیش نخست اشاره به آفرینش شش خدا، یا امشاسپندان شده که با این بیست و چهار، عدد سی، سی روز ماه تداعی می‌شود]، همه را درون تخم مرغی بنهاد. ولی بیست و چهار دیو که زاده‌ی اهریمن بودند [اهریمن نیز در مرحله‌ی اول، برای معارضه با اهورمزد شش دیو آفریده است] به درون تخم مرغ خلیدند [متأسفانه در متن پلوتارک در این جا افتادگی هست] و این‌چنین، چیزهای بد با نیکی‌ها آمیخته‌اند».

این‌گونه است که پس از چنین آفرینش کیهانی توسط ایزد اهورمزد و ایزد اهریمن، آشفتگی کیهانی پدید می‌شود که شرح آن در بندهش و سایر متون پهلوی و... نقل شده است. پلوتارک در گزارش خود، آنگاه از میترا، یا میترای میانجی یاد کرده که میان این دو آفریننده قرار دارد و می‌کوشد تا به آشفتگی کیهانی نظام بخشد و در بخش‌های پایانی در این باره شروحی هست.

پیش از این شرحی درباره‌ی نقش برجسته‌ای گذشت که بر روی مرمر سفید از مُدِنا Modena در یک مهرابه یا معبد مهری یافت شده. تندیسه‌ی میترا درون قابی بیضوی، هم چون تخم مرغ قرار دارد که در دست راست مشعلی افروخته و در دست چپ عصای فرمانروایی دارد. ماری گرد بدن او پیچیده، ماری دیگر از بالا آویزان است و به روی سینه نقش سرِ شیری ملاحظه می‌شود. درون قاب بیضوی و اطراف او، نقوش دوازده گانه‌ی منطقة البروج یا برج‌های دوازده گانه قرار دارد و دو بال بزرگ از شانه‌ها به پایین فرو افتاده و به طور مبهم دو بال کوچک‌تر به طرف بالا قرار دارد. این نمایشگر همان تخم مرغ کیهانی است. به نظر می‌رسد در قاب بیضوی شکستگی وجود دارد و میترای فرمانروا و خداوند نور و روشنایی و ناظم کیهانی از تخم کیهانی زاده می‌شود.

در نقش و سنگ نگاره‌ی دیگری که از میترا و از یک مهرابه واقع در **چپل هیل** Chapel-Hill انگلستان یافت شده، همین مفهوم و شکل دیده می‌شود. در این سنگ نگاره، شکل بیضوی تخم مرغ به طور روشنی قابل ملاحظه است. خداوند تخم مرغ کیهانی را به دو نیمه شکسته و از میان آن متولد شده است. نیمه‌ای از پوسته‌ی تخم به روی سر و نیمه‌ی دیگر تا میانگاه ایزد نمایان می‌باشد. خداوند به دست‌های افراشته‌ی

خود در راست کارد و در چپ مشعلی دارد. برخی برآنند که خداوند از درون صدفی متولد شده، اما شکل تخم مرغ کاملاً مشخص است و نقوش بروج نیز گرداگرد آن در یک قاب بیضوی جای تردیدی باقی نمی‌گذارد.

در اساطیری مربوط به آفرینش، در روایات اورفه یوسی نیز نقل شده که **فانس** ایزد بزرگ که او را با **ایون** یکی دانسته‌اند و در اساطیر هر دو خدای زمان نیز هستند، از تخم‌مرغ کیهانی زاده شده است اما چنان که گذشت نقل پلوتارک و مینوی خرد و سنگ نگاره‌های روشن میترایی ـ با توجه به قدمت آیین میترایی، منشأ بسیاری از این گونه باورها را روشن می‌کند.

این رابطه‌های فراوانی است که میان آیین میترایی و زروانی وجود دارد این نگاره‌ها و تندیسه‌ها و روایات که در کنار هم قرار دارند و خداوند زمان و اهریمن ایزد در دو آیین، فقط راهی برای حدس و گمان نیست، بل که بیش‌تر موارد مشترک است. در کنار این اسطوره‌ها و باورها، امور اجتماعی نیز مشترکات فراوانی را در دو آیین ارائه می‌کند. هر گاه پژوهشگران با شگفتی ملاحظه می‌کنند که مقام زن و به طور اصولی زن، برابر اندیشه‌های میترایی در آیین نقشی ندارد و در مجامع میترایی و نظام آن از آن سخنی نیست، فقط کافی است که جنبه‌ی شیطانی بودن زن برابر با بندهش و برخی اندرزنامه‌ها و خودداری اهورمزد از آفرینش زن، و بعد که اقرار می‌کند به ناچار دست به این آفرینش می‌زند ـ و مقام خدایگانی اهریمن و اجرای مراسم‌یَزِش و... توجه کنیم[۵۱] مبلغان اصلی آیین‌های میترایی / زروانی ـ در عهود باستان و انتشاردهندگانِ آیین، در واقع مغ‌های مهاجر و ساکن در توروس، واقع در آسیای صغیر بودند.

چنان که اشاره شد، از سویی دیگر با همانندیهایی چنین اندیشه‌ای را در آیین اورفیوسی، به صورتی فشرده می‌توان مورد مطالعه قرار داد. **اورفه** Orphe یا **اورفئوس** Orpheus نام شاعر و نوازنده‌ای افسانه‌ای از تراکیه بوده که اندیشه‌های اورفیوسی به او منسوب است. کیهان شناخت اورفه‌ای باکیهان شناخت میترایی / زروانی همانندی دارد. اندیشه‌ها و باورهایی که منسوب است به او و در سراسر حوزه‌ی مدیترانه و اژه پراکنده

۵۱ـ نگاه کنید به وندیداد، جلد سوم، ص ۱۲۸۶ به بعد و صفحات ۵۰۵، ۶۷۱، ۷۵۳، ۱۴۱۴به بعد.

شده و مذهب اسرارآمیز اورفه‌ای را شامل می‌شود، در واقع در آغاز به وسیله‌ی شخصی موسوم به **اُنوماکرتیوس** Onomacritius نوشته شده. باری پیروان مذهب اورفه‌ای بر آنند که نقطه‌ی اولیه و نخستین هستی ـ **کرونوس** Cronos است. کرونوس یکی از تیتان‌هاست که فرمانروای بزرگ کیهانی می‌باشد، اما بعد مغلوب فرزندش زئوس شد. زروان در حقیقت، پس از پیدایی دو قلوها، یعنی اورمزد و اهریمن ایزد، خدایی بی‌اثر شد و قدرتش به این دو تفویض گشت و به همین جهت است که در اساطیر و کیهان شناخت یونانی / رومی، زئوس / ژوپیتر، همان اورمزد است. از کرونوس یا زمان بود که **کائوس** Caus یا آشفتگی کیهانی پدید آمد. کائوس، همان گومیزشن Gomizešn یا آمیختگی و آشفتگی در اساطیرِ کیهانی زروانی / میترایی است که در اثر تعارض اورمزد واهریمن حادث گشت. این آشفتگی کیهانی به تدریج پوسته‌ای مادی را تشکیل داد که ماده‌ی اولیه‌ی آفرینش و هستی شکل پذیرنده‌ی مادی و جهانی گشت. این پوسته به تدریج شکل تخم مرغی پیدا کرد که پوسته‌ی اصلیِ آن، شب بود و قسمت فوقانی آن گنبد آسمان و بخش زیرین زمین شد. هنگامی که این پوسته شکست و به دو بخش بالایی و پایینی، یا آسمان و زمین تقسیم شد، **فانس** Phanes یا ایزد روشنایی از درون آن زاده شد که آفریده‌ی نخستین محسوب می‌شود و با شب در آمیخت و آسمان و زمین پدید آمدند که در پی آن زئوس شکل گرفت. **دیونیزیوس** dionysus (= **باکوس**) یکی از بزرگ‌ترین و اسرار آمیزترین ایزدان انجمن اورفیوسی است و مذهب اسرارآمیز منسوب به او که **باکوس** نیز نامیده می‌شود، دنباله‌ی شناخت اورفیوسی است که اساطیر عرفانیِ منسوب به وی را که با روایات میترایی همانندی فراوان دارد شامل می‌شود.

در نگاره‌های تخم مرغی شکل که میترا (خداوند نور و روشنایی) از درون تخم‌مرغی به در آمده که نیمه‌ی پوسته در بالا و نیمه‌ی دیگر در پایین است و در دست یا عصای فرمانروایی یا دشنه و در دست دیگر مشعل و نماد روشنایی دارد، زروان / میتراست که آن سختی و خشونت زروان اصلی را نداشته و **فانِس** در ریخت او تظاهر کرده است. و این تنها حدس و گمان نیست. در روم کتیبه‌هایی از مهرابه‌ها فرا دست آمده که آن را تأیید می‌کند و این کتیبه‌ها به یونانی است. دو تا از آن‌ها اهدا به **هلیوس ـ میتراس**، و سومی به **هلیوس ـ میتراس ـ فانِس** پیش کش شده است. در این کتیبه، خدای اورفه یوسی **فانِس**

به روشنی با میتراس یکی معرفی شده ـ هم چنین اشاره شد که در مهرابه‌ای واقع در انگلستان، سنگ نگاره‌ای یافت شده که شرح آن گذشت و در آن ایزد فانِس در هیأت و ریخت میتراس است.

به همین جهت و بر اثر همین اسناد است که چه در شکل نگاره‌ها و هم چنین متن‌ها و زیر ساختِ باورهای کیهان شناختی، دیدگاههای اختر شناسانه در آیین‌های میترایی، زروانی و اورفه یوسی همانندی وجود دارد و در متون پهلوی نیز چنانکه گذشت به وضوح منعکس بوده و پلوتارک نیز بدان اشاره کرده است. از این روست که کیهان شناخت ایرانی، توسط مغان به بابل انتقال یافته و در آن جا پس از تغییراتی جزیی، به یهودیه منتقل شد و با دین یهودی در آمیخت که در این شرح استنادهایی در این زمینه راه یافت و در اندیشه‌های جهان یونانی / رومی بسیار مؤثر واقع شد و این نقل و انتقال توسط دو آیین میترایی و زروانی که بسیار نزدیک به هم هستند انجام پذیرفت.

اختر شناسی زایچه یا پیش‌گویی

اختر شناسی در تیریشت و میترایشت، تیشتر یا شباهنگ، نمونه‌هایی از اختر شناسی تفألی و زایچه، نمونه‌هایی از زایچه‌های تولد و تفأل

اختر شناسی زایچه‌ای نیز از ایران توسط مغان، به همان شرحی که گذشت به مغرب زمین راه یافت. در گستره‌ی وسیع‌تر آن را اخترشناسی تفألی نیز می‌توان نامید. در دربار شاهان و فرمانروان مشرق زمین، به ویژه ایران و حکومت‌های مستقر در بین‌النهرین این نوع اندیشه رواج داشت و فرمانروایان و بزرگان به پیش‌گویی‌های مغانی که از روی حرکت و وضع ستارگان و سیّارگان پیش‌گویی حوادث و امور را کرده و زایچه تعیین می‌کردند اعتقادی بسیار داشتند. این چنین روشی، بر آن بنیاد فکری استوار بود که بخت و تقدیر یا سرنوشت همه کس و همه چیز را کرات سماوی تعیین می‌کنند و آگاهان و کارورزانی که بتوانند این حرکات را خوانده و با آسمان رابطه برقرار کنند، از آینده آگاه خواهند شد. این کسان کاهنان، یعنی رابطان میان خدایان و مردم بودند، یعنی مغان. چون

چنین اندیشه‌ای بنیاد زروانی داشت، مغان زروانی / میترایی بی‌گمان صاحب نظران مطمئن‌تری بودند.

آن چه که از متون اندک و پراکنده‌ی میترایی، چه به شکل کتیبه‌ها و یا نقل‌ها در دست است، این گونه اندیشه و باور را میان مهردینان بازگو می‌کند. اما اشاره به این نکته در پژوهش لازم است که برابر با گزارش‌هایی که از آشور و بابل قدیم درباره‌ی اخترشناسی تفألی در دست است با آن چه که بعدها موسوم به اخترشناسی زایچه‌ای شد تفاوت‌هایی دارد. این صورت اخیر در ایران زمان ساسانی توسط مغان بسیار گسترده شد و هم توسط آنان به دوران اسلامی منتقل گشت و در دربارهای ایرانی بسیار رایج بود و در شمار باورهای خرافی زرتشتیان جایگاهی ویژه یافت و متولیان آن همان مغان بازمانده‌ی دوران ساسانی بودند و در آثاری چون روایات داراب هرمزد یار و ادبیات سنتی مجوسی بسیار است. در اختر شناسی زایچه‌ای برج‌های دوازده گانه، پایگاه اصلی است، اما در اخترشناسی دوران باستان و مقدم برسده‌های چهارم و پنجم پیش از میلاد چنین نیست و بروج دوازدهه نقشی نداشتند. در اختر شناسی باستان، رویدادها و حوادث توسط پیشگویان جنبه‌ی عمومی و همگانی داشت و موضوع آن درباره‌ی مسایل کشاورزی و طبیعی، خشک سالی و خوبی و بدی محصول و شیوع بیماریها یا خوشی و کامروایی و بروز جنگ‌ها و جز این‌ها بود[۵۲]. در مثل می‌توان از آثاری چون: **پیش‌گویی‌های جاماسپ، یادگار زریران، زند وُهومن یَسْن، پیشگویی گشتاسپ، روایات فارسی،**

۵۲ـ نگاه کنید به: آیین شهریاری در شرق، ساموئیل. ک. ادی. ترجمه‌ی فریدون بدره‌ای، ص ۱۰۷ به بعد. نیز تاریخ کیش زرتشت، جلد سوم، بخش ویژه‌ی پیش گویی‌ها. نیز زند وُهومن یسن، صادق هدایت. نیز حکمت خسروانی، بخش اخترشناسی. نیز آثار الباقیه، ص ۲۲۹، تحفة‌الغرائب (با تصحیح جلال متینی، تهران ۱۳۷۱، ص ۲۱۷ و ۳۵۷).

روایات داراب هرمزدیار، جلد دوم، صفحات ۲۷۸ ـ ۲۷۲. در تاریخ بلعمی (محمدتقی بهار، تهران، ۱۳۴۱)، ص ۱۱۳۰ به بعد. نیز درباره‌ی فال و انواع تفأل و رواج آن در ایران ساسانی و میان ایرانیان و آثاری که در این زمینه وجود داشته، اشاراتی هست. در نامه‌های منوچهر به پهلوی (نامه‌ی دوم، فصل ۲ بند ۹) اشاراتی هست. کتاب مشهور زیج شهریاران مأخذی مشهور به پهلوی در این زمینه بوده است. در کتاب تنگلوشا به پهلوی که خوشبختانه ترجمه‌ی فارسی و مصوّر آن به چاپ رسیده، از این دست مطالبی جالب توجه برای پژوهشگران باقی است.

زراتشت‌نامه‌ی‌منظوم، بخش‌های پایانی و جز آن. البته نمی‌توان به طور قاطع گفت که اخترشناسی زایچه‌ای در دوران‌های متقدم وجود نداشته است، چنان‌که در متنی مربوط به هزاره‌ی دوم پیش از میلاد متنی از بین النهرین در دست است که به موجب آن شرح شده کودک هر گاه در دوازدهم ماه متولد شود، نشانه‌ی آن است که زندگی دراز خواهد کرد و دارای فرزندان و خواسته‌ی بسیار می‌شود. لیکن باز هم چنین یافته‌ای نمی‌تواند با قوانینی که خط و رسم اخترشناسیِ زایچه و فردی و طالع بینی را شرح داده و بازگو می‌کند همخوانی داشته باشد، چون در طالع بینی بر حسب وضع و چگونگی سیارات است که درهنگام تولد، سرنوشت فرد و کودک را پیش‌گویی می‌نماید[۵۳].

در جهان غرب، برای زرتشت چهره‌ای دروغین و مجعول ساخته‌اند که یک منجم و اخترشناس بوده و پیشگویی‌های فراوان کرده است. در این گونه آثار تفرّس در بروج دوازده گانه ملاحظه می‌شود، اما نه آن چنان‌که از میانه‌ی زمان ساسانیان رواج پیدا کرد. در مجموعه‌ای که توسط **کاسیانوس باسوس** Cassianus.bassus گردآوری شده، متنی منسوب به زرتشت مغ نقل شده که نظایر آن فراوان است و همه مجعول می‌باشند. اما در آیین اورفه یوسی نیز اخترشناسی زایچه و طالع گویی فردی مرسوم بوده است که در متون میترایی، اشاراتی در این زمینه یافت می‌شود.

در شمار آثاری مربوط به پیشگویی و طالع بینی از روی صُوَ بروج، رساله‌ای است موسوم به دوازده‌ها یا اثنا عشریات زئوس *dodekaeteris zeus* دوره‌ی نجومی سیّاره‌ی مشتری (=زئوس) حدود دوازده سال به طول می‌انجامد به این معنی که سیّاره‌ی مشتری در هر یک از برج‌ها، یک سال مکث می‌کند. در این اثر برای هر یک از بروج دوازده گانه، هنگام توقف مشتری، اوضاع طبیعی ویژه‌ای درباره‌ی آب و هوا و محصول و جز آن پیش گویی می‌شود. اما باز هم پیش گویی جنبه‌ی طبیعی دارد و در قلمرو امور فردی و زایچه اثری نیست. این گونه رساله‌هایی که موسوم به اثنا عشریات شده‌اند کم نیست. یکی را مربوط به دوران اگوست و منشأ آن را از سوریه می‌دانند. یکی نیز مربوط

۵۳ـ هر گاه آثاری به پهلوی که به ما نرسیده، اما از نام و نشانشان در کتابهای نویسندگان آگاهیم برجا مانده بود، بی‌گمان آگاهی‌های ما را درباره‌ی این امور در زمان ساسانیان بسیار گسترده‌تر می‌کرد. برای این مورد ← حکمت خسروانی، بخش‌های پایانی آن.

به آثار اورفه یوسی است. در مورد کلدانیان در این باره هم آثاری هست. متنی نیز منسوب به زرتشت است که در آن روش محاسبه‌ی طلوع و غروب ماه شرح شده است.

مباحث مربوط به چنین مسایلی در حوصله‌ی این نوشتار نیست. اما باید به جایی برسیم که نشان از آگاهی بروج دوازده گانه در اوستای نوین، بخش یشت‌ها را بازگو می‌کند. این اشاره در یشت هشتم، یعنی تیشتریَه یشت آمده که با میترا یشت در یک حوزه‌ی جغرافیایی، در شمال شرقی ایران و ماوراءالنهر شناخته و آیین‌هایی نزدیک به هم بوده‌اند[۵۴].

اختر شناسی چنان که اشاره شد، با آیین‌ها و مذاهب وابسته بود و در این وابستگی، نوع آن هم تفاوت داشت. در آیین ستاره پرستی کهن بابل، شکل اخترشناسی تفألی رایج بود که در دربار از سوی کاهنان پیشگویی‌های عمومی اعلان می‌شد. در مذاهب یا بهتر گفته شود آیین‌های میترایی، زروانی و اورفه یوسی، اخترشناسیِ ابتدایی بر بنیاد نگرش به توقف سیاره‌ی مشتری در یک دور نجومی دوازده ساله، هر سال در یک برج انجام می‌پذیرفت. اما در دین نوزرتشتی، اخترشناسی زایچه‌ای اساس قرار داشت.

مانیلیوس Manilius در گزارش خود نقل کرده که در ناحیه‌ی تاروس واقع در آسیای صغیر، کاهنان از بلندیهای کوه طلوع شباهنگ (ستاره‌ی شِعْرا) را رصد کرده و از روی آن به پیش گویی‌هایی درباره‌ی وضع طبیعت، محصول، باران، جنگ و شیوع بیماری یا بلایای طبیعی پیش گویی می‌کردند. در مجموعه‌ی یاد شده در سطور پیشین از **کاسیانوس باسوس**، موسوم به **گِئوپونی کا** *Geoponika* از زرتشت نقل کرده است که باید دید که هنگام طلوع ستاره‌ی سحری یا شباهنگ، قمر در چه برجی قرار دارد. اگر در برج اسد باشد، نشانه‌ی فراوانی غلات و محصولات دیگر و هم چنین وقوع جنگ و به فرمانروایی رسیدن شاهی جدید است. هم چنین در جایی دیگر می‌نویسد که آن برجی باید در چنین صورتی مورد نظر باشد که قمر هنگام نخستین رعد و برق و ریزش باران پس از طلوع سپیده، شباهنگ در آن واقع شده است. به همین ترتیب برحسب این که چه تغییراتی در

۵۴ـ نگارنده دگرباره برای شرح و پژوهش چنین مبحثی، ارجاع می‌دهد به کتاب حکمت خسروانی، با توجه به فهرست مطالب که چگونه در عهود کهن در ایران، پیش از برخورد فرهنگ ایرانی با فرهنگ حوزه‌ی بین النهرین، شناخت دوازده برج وجود داشته است.

هنگامی که بر حسب برجی از منطقة البروج تغییر می‌کند، پیش‌گویی‌ها نیز متغیر است.

حال هر گاه یشت هشتم، تیشتر یشت را مورد مطالعه قرار دهیم، متوجه می‌شویم که **تیشْتریه** Tištryaی اوستایی، همان شِعرا، یا شباهنگ است و تشتر یا تیر در نظر مردم عصر یشت‌ها در شمال شرق ایران، خداوند باران و خیر و برکت است. مردم با نیایش و فدیه و درخواست منتظر طلوع آنند تا باران بباراند و دیو خشکی را براند و بر رعد و برق پیروز شود و بارانِ محبوس در بندِ دیو خشکی، یعنی **آپوش** (اوستایی **آپَه اوشَه** apauša) را آزاد نماید. وی ایزدْ ستاره‌ای است که با برآمدن خود در آسمان، نوید خشک سالی یا تر سالی را می‌دهد[۵۵]، و چنان‌که ملاحظه می‌شود و در یشت یا سرود آمده، مردم برای وی فدیه می‌دهند و دست به دعا برمی‌دارند که برایشان ترسالی و خرمن خوب به بار آورد و قحطی و خشک سالی را از سرزمین آنان دورگرداند. سال خوب و با برکت و یا سال بد وخشکی، از رصد این ستاره معلوم می‌شد[۵۶]، و او را اهورامزدا سرور و فرمانروای همه‌ی ستارگان قرار داده است[۵۷]:

«... از ستارگان در آسمان نخست ستاره‌ی تیشتر (= شِعرای یمانی، ستاره‌ی باران و فرمانده‌ی شرق "بندهش") مهتر و بهتر و ارجمندتر و فره‌مندتر دانسته شده است. و همه‌ی بهره‌مندی و رفاه جهان به سبب تیشتر است[۵۸]».

چنان‌که به تکرار یادآوری شد، رساله‌ی مینوی خرد، مشحون است از اندیشه‌های میترایی /زروانی. بخش ٤٨ آن نیز بسیار شایان توجه است. هر گاه به این باور عامیانه توجه داشته باشیم که هر فردی در آسمان ستاره‌ای دارد ومقدرات مردم وابسته به این ستارگانند و هر وقت شهابی در آسمان شبانگاهی، خطی روشن رسم می‌کند و فرو می‌افتد، عامّه‌ی ناس را بر آن است که آدمی که نماینده‌اش آن ستاره است به دست مرگ رفته ـ و این مطالب را مطالعه کنیم، به ریشه دار بودن چنین باورهایی با شگفتی می‌نگریم. در مینوی خرد، پس از یادکرد ستارگان بزرگ که سرور و بزرگ آنان تیشتر (=شباهنگ،

۵۵ـ یشت هشتم، بند ۴۸ ـ ۱.

۵۶ـ همان، بند ۳۶.

۵۷ـ همان، بند ۴۴.

۵۸ـ مینوی خرد، بخش ۴۸، بند ۶ ـ ۱.

شِعرای یمانی) است، چنین آمده:

«و اختران بی‌شمار و بی‌حساب دیگری که آشکارند[59]، فْرَوَهْرِ موجودات گیتی نامیده شده‌اند. چه همه‌ی آفریدگانِ اورمزد آفریدگار که در گیتی آفریده شده‌اند، چه آن‌هایی که زاییده‌اند و چه آن‌هایی که روییده‌اند، هر تنی را متناسب با گوهرش فْرَوَهْری معیّن است[60].»

از سویی دیگر هنگام مطالعه و بررسی، متوجه نزدیکی مفاهیم تیشتر یشت و میترا یشت می‌شویم، هم چنین ایزد تیشتر خود از یاوران میتراست که در بخش‌های نخستین شرحی درباره‌ی آن گذشت. این دقت ویژه که در بهرام یشت، یازده جلوه‌ی خداوند **وِرِثْرَغْنَه** یا سیّاره‌ی مریخ که بر شمرده شده است؛ پژوهشگران آن را با مطالعاتی بدون دوازدهمین نام، اشاره به بروج دوازده گانه می‌دانند و هر گاه چنین باشد (که دلایل همه در تأیید آن است)، پیش از ۶۰۰ قبل از میلاد، در تمدن و فرهنگ شرقیِ ایران، شناخت بروج دوازده گانه وجود داشته است. این صُوَر که بهرام بدان‌ها تجسم می‌یابد عبارت است: باد تند، گاو نر زرین شاخ، اسب سپید، شتر، گراز، مرد جوان، مرغ شاهین، میش، بز، یک مرد کامل و دلیر که دشنه‌ای به دست دارد. (توصیف میتراست که مرد کامل "جوان پانزده ساله" که با دشنه‌ای دردست مصوّر است).

در بخش‌های گذشته، در تحلیل میترا یشت و ایزدان انجمن میترایی، به روشنی ملاحظه شد که تیشتریه و بهرام هر دو از ایزدان همراه میترا می‌باشند و سرودهای این خدایان که در یشت‌هایشان منعکس است باری از همانندیها و آگاهی‌های اخترشناسی تفألی و نجوم دارد. تیشتر خشک سالی و تر سالی را با رصدش اعلام می‌کردند. که هرگاه خوب عبادت و نیایش می‌شد تعیین کننده و رقم‌زنندهٔ سرنوشت مردم بود. خداوند آورنده‌ی باران و رویاننده‌ی گیاهان و با قهر و شدت منکوب کننده‌ی دشمنان بود هر گاه به درستی عبادت و پرستش می‌شد و همه‌ی این‌ها از صفات میتراست که آورنده‌ی باران و موجد ترسالی و رویش گیاهان است. میترا، این خداوند بزرگ، جلوه‌ی خورشید است که در آسمان راه را برای تیشتر (شباهنگ، شِعرای یمانی) هموار و مهیا

۵۹ـ برای شمار ستارگان و چگونگی آن: روز هرمزد، ماه فروردین. برگردان ابراهیم میرزای ناظر، ص ۱۶ ـ ۱۵.
۶۰ـ مینوی خرد، بخش ۴۸، بند ۲۳ ـ ۲۲.

می‌سازد[۶۱].

از دیگر سو این سیّارگان‌اندکه به موجب مینوی خرد و گزیده‌های زات سپرم در نطفه و جنین و شکل پذیری آن و هوش و وضع اندام ها برابر با جدول‌های طالع بینی و اخترشناسی و وضع بروج مؤثر واقع می‌شوند[۶۲]. سرانجام باید از زایچه شناسی یادکرد که چون اخترشناسی تفألی مقدم بر آن وجود داشت. سنگ نگاره‌ی برجسته‌ای از شیر باقی است که برای اعلام فرمانروایی آنتیوخوس اول‌کوماجنه بر پاکرده بودند (۶۹ ـ ۳۶ پ. م) تاریخ تاجگذاری برابر است با هفتم ژوئن ۶۲ پیش از میلاد، یعنی هنگامی که خورشید در صورت فلکی اسد (شیر) واقع بود. به روی بدن و اندام‌های شیر، خورشید با شعاع‌های منتشره منقوش شده و به نظر می‌رسد هلال ماه را نیز برگردن شیر نشان داده‌اندکه خورشید یا ستاره‌ای را در میان دارد[۶۳]. در متون یونانی، وجود چنین زایچه‌هایی کم و بیش بوده است.

دو نوشته در روم یافت شده که بی‌گمان از مهرپرستان است و این اسناد بازگوکنندهٔ آن است که اختر شناسی زایچه و تفأل میان این مهرباوران رواج داشته، و از سوی دیگر هدایایی است که به عنوان بنا و یا چیزهای دیگر در کتیبه‌ها منعکس است که به ستارگان و سیّارگان پیش‌کش شده است. یک نوشته که تاریخ ۳۸۲ پس از میلاد را نشان می‌دهد در میدان سان سیلوسترو San Silvestro، جایی که **اورلیانوس** Aurelianus مهرابه‌ای برای بزرگداشت خورشید شکست ناپذیر بر پاکرده بود یافت شده است. این بنایی است که پیش از آن نیز نظایرش بر پا می‌شد. از خانواده‌ای که بسیار مؤمن به آیین بودند، پدر و پسر به نام ویکتور، مهرابه‌ای با شکوه بسیار برپا شد و نوادگان این خانواده نیز بنا برسند مورد اشاره، ویکتور و فرزندانش خود را وقف آسمان و ستارگان کرده و هدایای بسیاری تقدیم کرده و آن چه که داشته‌اند وقف ساکنان آسمان و ستارگان کرده‌اند. جد بزرگ این خانواده موسوم **نونیوس ویکتور اولمپیوس** به موجب هدایای فراوان و هزینه‌های بسیاری که پاره‌ای از آن به عنوان نذور و فدیه پیش‌کش انجمن‌های میترایی (۳۶۲ـ۳۵۷ پ. م) می‌شد

۶۱ـ یشت هشتم، بند ۷ و ۳۸.

۶۲ـ برای آگاهی‌ها و مآخذ ← حکمت خسروانی با توجه به فهرست.

63- H.B. Van Hosen: *Greek Horoscopes* , Phila 1954.

مشهور است. وی خود در آیین میترایی دارای بلندترین پایه و مقام، یعنی **پدر پدران** بود[۶۴] که بسا از بلند پایگان رومی، تحت راهنمایی‌های او به افتخار مراسم تشرف نایل و مهر آیین شده بودند.

متنی دیگر یافت شده که درباره‌ی مردی است به نام **روفوس کیونیوس** Rufus-Caeionius مربوط به سال ۳۷۷ میلادی. وی معلوم است از مهر آیین‌های پرشور و صاحب مقام و ثروتی بوده که در کاخ رگیا Regia زندگی می‌کرده و به این موضوع افتخار می‌کرده است. این کاخ نزدیک معبد بزرگ وِستا Vesta، رب النوع آتش مقدس قرار داشت و درباره‌اش نوشته‌اند که اصیل زاده‌ای صاحب جاه بود و در تشرّف به آیین و طریق، در طی درجات، به مراحل عالی رسید و در کاخ رگیا، جوار آتش مقدس **وستا** زندگی می‌کرد. تباری بابلی داشت و **پدر پدران** در معبد یا مهرابه‌ی ایرانی میترا بود و در تفأل مهارت داشت.

در مهرابه‌ی سنت پریسک بر روی یک کتیبه، شکل جدول نجومی‌یی برجاست که نشانگر زایچه است، مبنی بر این‌که یکی از دینمردان میترایی، در روز بیستم نوامبر در روز ساتورن، مراسم اهلیت و تشرّف به آیین را با سنن معمول گذرانده است. خورشید و ماه در مهر آیینی، افزون بر وظایفی که هنگام قربانی گاو داشتند، نقشی نیز از لحاظ اینکه در شمار سیّارگان هفت‌گانه بر عهده شان بود ایفا می‌کردند. در طی پژوهش‌های اساطیری درباره‌ی **ساتورن** و **زئوس** یا **ژوپیتر** مباحثی گذشت که در بخش‌های خدایان یونانی / رومی و میترایی در موازنه نیز شرحی هست. در نقش برجسته‌ی سنگ نگاره‌ای که در بولونیا پیدا شده، نقوش سیارگان هفت‌گانه دیده می‌شود که **ژوپیتر** در مرکز آن‌ها قرار گرفته و سبدی بر سر دارد و شرحِ آمده در موارد دیگر، ملاحظه خواهد شد که با **سراپیس** قابل مقایسه است. در مهرابه‌های واقع در گرمابه‌های کاراکالا نیز چنین نقوشی ملاحظه می‌شود که موازنه‌ای میان زئوس یا ژوپیتر و هلیوس و سراپیس را بیان می‌کند. نیز در نقش برجسته‌ی مذکور در بولونیا، سیّارگان هفت‌گانه، با نام روز نخست که خورشید است به ترتیب با نام‌های سیارگان و روزهای هفته آمده است. این که هفته با

۶۴ـ نگاه کنید به: راز و رمزهای آیین میترایی، **فرانتس کومُن**.

روز یک شنبه، یعنی روز خورشید آغاز می‌شود، در لوحه‌ای برنزی از یک مهرابه واقع در مجارستان نیز مشهود می‌باشد. تقدس عدد هفت و اصالت مراحل هفت‌گانه‌ی سلوک نیز به موجب عدد سیّارات است که در مراحل متأخرِ آیین رابطه‌ای میان مراحل سلوک و سیارات به وجود آمد و نظام ردیف سیارات چنین است: ساتورن، خورشید، ماه، ژوپیتر، مریخ (مارس)، ونوس، مرکور. بنابر گزارش **سِلسوس**Selsus به نقل از **اُریژن** Origene هر سیّاره‌ای نماد یک فلز است و این در متون پهلوی نیز نقل شده که بعداً توسط خسروانیون به دوران اسلامی راه یافته است. در مثل زرنماد خورشید است و سیارات هفت‌گانه از جنبه‌ی نمادین در بیان مراحل سلوک هم چون نردبانی است که برای صعود، هر یک دری جداگانه دارد که با انجامِ اعمال ویژه باز می‌شود. فراز نای درهای هفت‌گانه، درِ هشتم قرار دارد که طبقه‌ی ستارگان ثابت است. این نیز در متون پهلوی قابل تشخیص می‌باشد و به صورت اقلیم هشتم در حکمت خسروانی یا فهلویون و عرفان دوران اسلامی وارد شده است[۶۵]. در سطور بعدی، نام‌های نمادین و مقدس سیارگان هفت‌گانه جهت آگاهی بیشتر نقل شده و دقتی در این موضوع جهت شناخت، بسیاری از رموز آیین میترایی و تقدس عدد هفت را بیان می‌کند.

چنان‌که در صفحات گذشته به نقل از متون پهلوی و یونانی گذشت هفت سیاره و به موجب تقدس آن، هفت ـ عددی رمزگونه شد. ستاره پرستی و بخت و تقدیر و جبر اختری همه وابسته به صُوَر سماوی بودند. پاره‌ای آثار فارسی میانه را که زروانی می‌دانند، در واقع میترایی است و به همین جهت است که مشترکات زروانی / میترایی مرزهای مشخصی ندارند. هرگاه در آیین زروانی، شاهزاده‌ی تاریکی یا اهریمن مقدم بر اورمزد است، در آیین میترایی نیز اهریمن به موجب کتیبه‌های اهدایی، یک ایزد و خداوند می‌باشد با مراسم یَزِش ویژه‌ی خود.

در شرح مهرابه‌ها و بخشی ویژه‌ی معابد میترایی و تصاویرِ منعکس شده، **مهرابه‌ی اُستی** قابل توجه است. بر روی موزائیک‌های این مهرابه، هفت سپهر و هفت در منقوش است که کف تالار اصلیِ اجرای مراسم همگانی را پوشانیده. برابر سکوهای دو طرف

۶۵ـ برای مشروح این مبحث در مراحل سلوک و اقلیم هشتم ← حکمت خسروانی و فهرست راهنما.

تالار که مستطیل شکل است و نشیمن گاه مهردینان، نقوش سیارات را ریزه نگاری کرده‌اند و در حواشی آن منطقةالبروج نقش شده است. در **مهرابه‌ی فلی‌سی‌سی‌موس**، نیز تکرارهای نمادینی چنین هست و این معابد هفت در، معرّف و نماد درهای گذر از هفت مرحله‌ی سلوک است و نقوش سیارگان، با در هشتمین، همان اقلیم هشتم و جابلقا و جابلسا را در حکمت خسروانی بیان می‌کند و پژوهش دقیق تطبیقی در این نقوش و خواندن و تفسیر آن است که روشن می‌نماید تا چه اندازه اخترشناسی زایچه‌ای و اخترشناسی تفألی در آیین میترایی مهم و بیان بسیاری از راز و رمزها بوده است.

قدیم‌ترین متنی از زایچه که پیدا شده، به خط میخی است که در بایگانی یک معبد بابلی یافت شده و تاریخ آن ۴۰۹ پیش از میلاد را نشان می‌دهد. زایچه‌های دیگری که به دست آمده تاریخ‌هایی میان ۲۸۷ تا ۲۳٤ میلادی را ارائه می‌کند. زایچه‌های بابلی نوعی شناسنامه‌ی نجومی است که تاریخ تولد افراد را نشان می‌دهد بر مبنای جایگاه ماه و خورشید و سایر سیّارگان. یعنی اشاره به برجی که کودکی متولد شده و گاه همراه با طول درجه درآن برج و پیدایی ماه نو یا بدر در بامداد پس از طلوع خورشید و این گونه آگاهی‌ها که تا همین اواخر در خانواده‌های ایرانی و بسا از کشورهای اسلامی نیز رسم بود که این گونه زایچه‌ها را پشت صفحات سفید کتابهای مذهبی یا در حاشیه‌ی صفحات ثبت می‌کردند. در زایچه‌هایی که از زمان‌های کهن یافت شده، کمتر مسایل مربوط به پیش گویی مطرح است، اما به تدریج به صورت فشرده پیشگویی‌هایی نیز در دست است و این بر مبنای درخواست و اهدای هدایایی می‌شده که به اختر شناسان داده می‌شد.

در مآخذ یونانی نیز زایچه اندکی پیش از ٤۰۰ پیش از میلاد معمول بود و به موجب اسناد، اخترشناسانی راکه دارنده‌ی این دانش بودند، مغ یا کلدانی می‌نامیدند. **ارستو** به مسأله و موردی اشاره کرده که به موجب آن اختر شناسی فال زن و سریانی که به آتن آمده بود، سرنوشت و حادثه‌ی غم انگیز مرگ **سقرات** را پیش گویی کرد و می‌دانیم که سقرات در سال ۳۹۸ پیش از میلاد با نوشیدن جامی از شوکران درگذشت. اما در همان زمان نیز کسانی بودند که با چنین پیش گویی‌هایی که بر اساس تاریخ روز تولد کسی

سرنوشت وی پیش‌گویی شود مخالف بودند[۶۶]. **سی سرو** به نقل از **ائودوکسوس** (۳۷۰ پ. م) تصریح کرده که طالع بینی و پیش‌گویی مغان و کلدانیان که بر اساس محاسبه‌ی روز تولد انجام می‌پذیرد، هیچ گونه درستی و اعتباری ندارد. در حدود همین تاریخ‌هاست که **گالیوس** نامی نقل کرده که سرنوشت **اوری پید** را یکی از مغان کلدانی برای پدرش از روی وضع ستارگان پیش‌گویی کرد و باید توجه کرد با این که اوری پید، نمایشنامه نویس یونانی، در ٤٤٠ پیش از میلاد در اوج شهرت خود بود، مغان کلدانی در یونان چنین پیش گویی‌هایی می‌کردند.

از این گونه اسناد از بایگانی‌های بابل و متون یونانی / رومی و سریانی و گزارش‌های تاریخی فراوان است ـ که اهمیت و نقش ستارگان را در سرنوشت محتوم آدمیان و حوادث طبیعی بیان می‌کند و این همه رصد کردن ستارگان و وضع سیّارگان در رابطه با بروج دوازده گانه، و بعدها در جداول نجومی که ترسیم می‌شد، به تدریج شکل گسترده‌تری می‌یافت. متون بازمانده‌ی لاتینی و یونانی و سنگ نگاره‌ها و کتیبه‌هایی که از مهرابه‌ها به دست آمده، همه حاکی از آن است که شکل تفألی و زایچه در آیین میترایی دارای اهمیت و اعتباری خاص بوده است. در دربار آشور و کلدانیان، دانش نجوم با اخترشناسی که مبتنی بر طالع بینی و زایچه و تفأل بود رواج داشت. در این دربارها، علاوه بر مصری‌ها، ایرانی‌ها و مغان مادی نیز حضور فعال داشتند و جدول‌هایی که به تدریج درباره‌ی نام‌های دینی و سیّارات است، از شکل عامیانه‌ی این باورها جدا شده و در قلمرو علم با نام‌های ویژه‌شان داخل شد و شرح تاریخی این نام‌ها از صورت باورهای عامیانه تا مراحل شناخته شده‌ی علمی، خود پژوهشی جداگانه است که بیرون از محدوده‌ی این گفتار می‌شود.

۶۶ـ در کتاب حکمت خسروانی نگارنده به طور مشروح در بخشی ویژه با مستندات دراین زمینه پژوهشی ارائه کرده است. نیز در کتاب ادبیات سنتی زرتشتی متون بسیاری از زایچه‌های شرقی را می‌توان ملاحظه کرد که از آیین‌ها و مذاهب مختلف ایرانی نشأت یافته است.

بخش هشتم

مفاهیم نمادین قربانی کردن گاو، آیین رازآمیز
پرستش و قربانی کردن گاو در کرت
تفسیر عرفانی در ادبیات فارسی، نیایش‌های عارفانه
شاعرانه‌ی خورشید، پیشینه‌های خورشیدپرستی

مفاهیم نمادین قربانی کردن گاو در کْرِت (یونان).

پیشینه‌های قربانی کردن نمادین گاو در کْرِت، شاه و شه‌بانو به‌عنوان نماد گاو نر و ماده، مراسم نمادین و کنایت‌آمیز باروری و جشن گاو، تعقیب و ذبح گاو، مراسم سور و خوراک مقدس از گوشت گاو، اسطوره‌ی نخستین و تفسیر آن، مقایسه‌ی مراسم گاوکشی در کرِت و آیین میترایی و اساطیر تطبیقی، تمثیل کشتن گاو، نزدیکی مفاهیم نمادی گاو و ماه، نمادهای سگ و مار و کژدم، اشارات کنایت‌آمیز در ذبح گاو، نماد غار در آیین، مقام میترا در آیین، مغان روحانیان و کاهنان میترا، سه منصب روحانی میان مغان میترایی، گروههای دینیِ مغان، زرتشت و مقام مغی، تصاویر و سنگ برجسته‌ها در مهرابه‌ها، نمادهای زندگیِ میترا، تعقیب و گریز میترا باگاو، پیوندهایی میان ماه و گاو، ذبح گاو نماد و بیان آفرینش، زایش میترا از سنگ و تحلیل اسطوره‌ای، شرحی درباره‌ی اسطوره‌ی آب، چشمه‌ی آب و کمان‌کشی میترا و جاری شدن آب از سنگ که نماد آسمان است، بیان تمثیلی میترای گاو اوژن، قربانی کردن گاو و رمز و راز آفرینش مکرّر، مراسم نمادین قربانی کردن گاو، گزارشی از مراسم در دوران امپراتوری روم، متبرک شدن نوآموزان و تعمید با خون قربانی، تقسیم بیضه‌ی گاو قربانی میان تعمید یافتگان و خوردن آن، نماد دُم گاو، نماد سگ و مار، نماد کژدم، روایت بندهش در بیان گاو نخستین و تباه شدن آن توسط اهریمن، بیان مبهم اساطیری و

تفسیر آن، میترایِ سوشیانس، معراج میترا نتیجه‌ی ذبح گاو است، تمثیل عرفانی اسطوره‌ی معراج، بیان روشن نمادها و اصطلاحات میترایی در عرفان و آثار عرفای بزرگ، مولوی و سهروردی و مسأله‌ی قربانی کردن گاو، قربانی کردن گاو و مجلس سور و مهمانی و آنگاه عروج میترا، تحلیلی از معراج میترا باگردونه‌ی چهار اسبه، تفسیر عرفانی از عروج روان و اسطوره‌ی گردونه‌ی چهار اسبه، نقل و تفسیر افلاتونی، نماد در اسطوره‌های مربوط به اسب.

پیش از آنکه شرحی درباره‌ی چگونگی و مفاهیم و اصول کنایت‌آمیز مراسم قربانی گاو در آیین میترایی بیان شود، به‌سوابقی همانند در کرت[1] که جزیره‌ای است با تمدنی شکوفاتر و کهن‌تر از یونان ـ و در همسایگی آن می‌پردازیم.

کاخ باشکوه **کنوسوس**[2] امپراتور کُرِت با معماری و ساختی بسیار پیچیده، مرکزی بود برای انجام و برگزاری آیین‌های ویژه‌ی دینی که اغلب باگاوبازی همراه با رقص‌هایی بسیار مهیج بود. در این رقص‌های نمادین، شاه به‌عنوان گاو نر مقدس ظاهر شده و شاه‌بانو در نقش ماده‌گاو مقدس. **می‌نوس**[3]، پادشاه در ضمن مراسم همگانی، با ملکه که مادینه‌گاو مقدس بود می‌آمیختند و بدین طریق نماد بارور شدن زمین به نمایش گذاشته می‌شد.

هر سال در فصل بهار، در کرت مراسم سنتی ـ دینی ویژه‌ی قربانی کردن نرگاو، به مرشدی و پیشوایی شاه به انجام می‌رسید. طی مراسمی، می‌نوس با لباس‌های ویژه مقدّم بر رعایای خود، به شکار نرگاو وحشی می‌پرداخت. میدان بزرگ شهر ویژه‌ی برگزاری مراسم بود. نخست تعقیب نمادین گاو وحشی و به دام انداختن و مهار کردنش، با دقت مرحله به مرحله انجام می‌شد. این نمایش جالب توجه برگرداگرد دو جام زرینی که در یکی از قبور سلطنتی نزدیک اسپارت یافته شده، با دقت کنده گری شده است.

1- Krete.

2- Cnossos.

3- Minus.

مراسم در دو مرحله‌ی جدا از هم انجام می‌شد. مرحله‌ی نخست تعقیب و گریز و مهار کردن و منقاد ساختن گاو بود به وسیله‌ی شاخ‌هایش که ورزیدگی و نیروی بسیاری طلب می‌کرد. هنگامی که شکارچی نرینه‌گاو را با حرکاتی ویژه و گرفتن شاخ‌ها و متوقف کردنش، بی‌حرکت می‌ساخت، مرحله‌ی دوم شروع می‌شد که قربانی کردن بود. البته مرحله‌ی سوم نیز از پی می‌آمد که آن تقسیم گوشت خام و هم بهره شدن جماعت در طعام مقدس بود.

مردم کرت نیز چون سومریان معتقد بودند که نیروی نرینه‌گاو در شاخ‌هایش نهفته است. در هر حال **می‌نوس**، شاه کرت مرشد مراسم قربانی کردن گاو بود. گویا این سنت در خانواده‌ی وی که نسبت به خدایان می‌برد نهفته بوده است. در قدیم پیکره‌هایی که از **اروپ** مادر اسطوره‌یی می‌نوس به دست آمده، وی را بر گُرده‌ی گاوی سفید رنگ نشسته می‌بینیم که یکی از شاخ‌های گاو را که به‌صورت هلال ماه است در مشت می‌فشارد.

این خود داستانی دارد که در مشرق زمین، در سواحل صور و صیدا روی داده و مفاهیم نمادین آن با مفاهیم نمادین گاوکشی **میترا** همسان است. به‌موجب اسطوره، **اروپ**[۴] هنگامی که در سواحل صور و صیدا با دوشیزگان همراه خود بازی می‌کرد ـ و وی دختر پادشاه آن سرزمین بود، زئوس، خدای خدایان وی را دیده و فریفته‌اش می‌شود. پس برای دست یافتن به او، خود را به شکل گاو سفیدی با شاخ‌هایی همانند هلال ماه درآورده و آرام به وی نزدیک شده و پیش پای اروپ می‌خوابد. اروپ نخست ترسیده و پس از آن‌که درمی‌یابد حیوان آرام است، شروع به نوازش او می‌کند. پس بر پشتش می‌نشیند و گاو بلافاصله برخاسته و به سوی دریا می‌گریزد. اروپ که هراسیده، شاخ‌های گاو را محکم به دست گرفته و می‌کوشد تا تعادل خود را حفظ کند. گاو خود را به آب زده و به سوی کْرِت می‌گریزد و در شهر گُرتین[۵]، نزدیک چشمه‌ساری فرود آمده و همان‌جا با اروپ می‌آمیزد. از همان هنگام در سبزی و طراوت و همیشه بهاری، خاصیتی به این منطقه داده شد که درختان و گیاهانش هیچ‌گاه خشک نشده و خزان نمی‌پذیرفتند و همیشه سبز و باطراوت ماندند. از این آمیزش **می‌نوس** زاده شد که پادشاه کرت گشت و

4- Europa.

5- Gortyne.

چون بزرگ شد همیشه در آغاز بهار، مراسم تعقیب و مهار گاو را از شاخ‌ها و قربانی کردنش را برگزار می‌کرد.[۶]

مراسم نمادین قربانی کردن گاو در میدان، شامل اعمال و حرکاتی بسیار دقیق و بامهارت و چابکی بوده است. نقوش یافته شده بر جام‌های مذکور، گویای این امر است. زن و مرد در این کار با هم دخالت داشتند و بدون هیچ سلاح و حربه‌ای، همچون که مراسم رقص را انجام دهند، با حرکات نرم آهنگِ ورزشکارانه با گاو به تعقیب و گریز می‌پرداختند. هنگامی که گاو نر، خسته شده و می‌ایستاد، شکارچی رو به رویش قرار می‌گرفت. چون گاو ناگهان به حمله می‌پرداخت تا با شاخ فرد مذکور را بزند، ورزشکار با مهارت و چالاکی فوق‌العاده‌ای به روی گُرده‌ی گاو می‌جست و شاخ‌هایش را با قدرت در پنجه‌ها می‌گرفت و طی مراسمی باشکوه، گردن گاو را می‌شکست. آنگاه با ضربه‌ی خنجر حیوان قربانی می‌شد. گوشت خام قربانی طی مراسمی در صرف یک طعام مقدس و نمادین، میان حاضران تقسیم و خورده می‌شد. بی‌گمان اعتقاد مردم بر آن بود که خوردن این گوشت، قدرتی فوق‌العاده بدانان بخشیده و موجب رستگاریشان می‌شود. **اوری‌پید**[۷] در شعری می‌گوید که مشارکت آنان در مهمانی مقدس و خوردن گوشت متبرک، آغاز نجات آنان و رسیدنشان به ارض مقدس تلقی می‌شد.

دقتی در این پیشینه، نشانگر آن است که آیین میترایی با همه‌ی نمادها و مشخصاتش، از روزگاری بسیار کهن در بین‌النهرین و منطقه‌ی خاورمیانه رواج داشته است. از دیگر سو، آیین میترائیسم در ایران، به‌موجب «وستا و ودا» از روزگاری کهن، متجاوز از پانزده سده پیش از میلاد شایع بوده است. برابرسازی اسطوره‌ی قربانی گاو در کرت و ایران عناصر اصلی و نمادین را بدون خدشه نشان می‌دهد. قربانی کردن گاو،

۶- برای آگاهی‌های گسترده درباره‌ی پیشینه‌ی چنین ورزش و بازی و مراسم خونینی در کرت نگاه کنید به:

Evans Sir Arthur: *Palace or Minos*. London, 1921, I, P. 15. Vol, III P. 213, 183.

Glotz. G: *Aegean Civilization* N, Y, 1925, P. 14.

Hall. H, R: *Civilization of Greec in the Branze* Age, N. Y. 1927 PP, 294 - 296, 312 - 313.

۷- **اوری پی‌دس** Euripide, Oripides شاعر تراژدی گوی آتنی ۴۸۰-۴۰۶ پیش از میلاد.

به‌موجب اساطیر ایرانی که موجب تجدید حیات طبیعت می‌شود و از گوشت و خون و شاخ و چشم‌ها و مو و استخوان‌ها و... آفرینش تجدید می‌شود، سفید بودن گاو قربانی، هلال شاخ‌های گاو که نماد ماه است و قرینگی گاو ـ ماه در اساطیر میترایی ـ ایرانی، تعقیب گاو توسط مهر و گرفتار کردن و قربانی کردنش، این که گاو را **زئوس** کنار چشمه‌ساری می‌بَرَد، زادنِ **می‌نوس** از **اروپ**، و زاده شدن میترا و... همه و همه یکسان است. از دیگر سو مباشرت مراسم قربانی در هر دو اسطوره با شاه و فرمانرواست و بیشه‌ای که گاو با اروپ می‌آمیزد، همیشه بهار و سبز و باطراوت می‌ماند، گمانی باقی نمی‌گذارد ـ به‌ویژه صرف طعام مقدس از گوشت گاو ـ که به‌موجب آن، سبب فلاح و رستگاری و معراج می‌شود.

تمثیل کشتن گاو

پس به بنیاد آیین میترایی نزدیک می‌شویم و آن مسأله‌ی کشتن گاو است به دست میترا. در بخش‌های گذشته در این‌باره در حد مقدور توضیحاتی گذشت. هرگاه بر مجموع نقوشی که موضوع آن گاو و میترا و گاوکشی است بنگریم، داستانی پرداخته، و پررمز و استعاره فرادست می‌آید.

افسانه‌ی کنایه‌آمیز و تمثیلی چنین است: **میترا** به گاو نخستین حمله کرد. پس از کشمکش فراوانی، گاو خسته و فرسوده گشت. میترا بر پشت گاو درحالی که شاخ‌هایش را گرفته بود، به غاری رفت. اما گاو در هنگامی مناسب گریخت. مطابق روایتی دیگر که از نقوش برمی‌آید، میترا پس از تسلیم شدن گاو، حیوان را تا غار بر دوش خود حمل کرد. اما چنانکه اشاره شد، در هنگامی مناسب گاو گریخت و به بیشه‌زاری که چراگاهش بود رفت. میترا از این چراگاه کوهستانی آگاه نبود. به همین جهت خورشید پیک خود راکه شاهین و یا کلاغ بود، نزد میترا فرستاد و بر پنهان‌گاه گاو آگاهش ساخت. پس میترا دگربار به تشویق خورشید و پیکش، گاو را دستگیر ساخته و برخلاف میلش به اکراه درحالی که انگشت در بینی گاو کرده، سرش را به پس کشیده و با خنجر پهلویش را می‌درد.

در تحلیل نخستین که در بخش‌های پیشین گذشت، مشاهده شد که میترا به ناخواه و

به‌اجبار در قتل **سَئُومَه / هَئُومه** Saoma شرکت می‌کند. به‌موجب روایات کهن هندو، خدایان آسمان پیمان می‌بندند تا سَئُومَه را بکشند. سَئُومَه (در اوستا هَئومَه Haoma) خدای ماه و باگاو متحد و گاه یکسان است. در مقاله‌ی ماونگه Mâwangh [=ماه] و **گئوش اوروَن** Geuš Urvan در این باب به حد کفایت پژوهش شده است.[۸] چون خدایان پیمان می‌بندند و از میترا به همکاری دعوت می‌کنند، میترا نمی‌پذیرد، اما به‌اجبار او را وادار به قتل سَئُومَه [=گاو] می‌کنند.

در تصاویر و نقوشی که موضوع آن کشته شدن گاو است، به‌روشنی اکراه میترا از چهره و حرکاتش آشکار می‌شود و اغلب هنگام ذبح، سربرگردانده است. در اساطیر هند و ایرانی گاو و ماه یکسانند. هر دو در امر آفرینش و تکوین نقشی دارند. در اوستا و پس از آن در منابع پهلوی به‌وضوح این کنایات در تفسیرهاشان نموده شده‌اند. در آیین میترا نیز وجوه تشابه درصورت تعمق روشن می‌شود. در یکی از نقش‌ها، گاو پیش از دستگیری، در زورقی فراز مهرابه قرار دارد و میترا بر فراز صخره‌یی با خنجر آخته درصدد دستگیری اوست. آیین میترا، پیش از اشاعه در اروپا، با اسرار مغان کلدانی، به‌ویژه در قسمت نجوم و ستاره‌نگری آمیخته شده بود. زورق کنایه از ماه می‌باشد و گاو که نطفه‌ی تکوین و آفرینش است در میان آن واقع است. مهرابه کنایه از خورشید است. پس گاو در زورق بر فراز معبد، کنایه از حضور ثور در برج خورشید می‌شود که معرف آغاز بهار است. بهار نشانه‌ی رستاخیز طبیعت و تجدید حیات و آفرینش مجدد است. بی‌گمان انگیزه‌ی اصلی مراسم قربانی گاو در آیین میترا که آغاز بهار انجام می‌شود برهمین پایه استوار می‌باشد، چون بر اثر کشته شدن گاو، خونش بر زمین جریان پیدا می‌کند و بر اثر آن گیاهان می‌رویند و جانوران پدید می‌آیند.

چون میترا ـ گاو را می‌کشد، معجزه‌ی تکوین به وقوع می‌پیوندد و از بدنش خوشه‌های گندم و درخت تاک و انواع گیاهان بیرون می‌آید. آنگاه یک عقرب، یک مورچه و یک مار روی آلت تناسل گاو پدیدار می‌شوند تا خون و نطفه‌ی حیوان را بمکند. آیا این حیوانات موذی و اهریمنی که نام‌هاشان در اوستا جزو خرفستران

۸- همه جا از اشاره به مقاله و یا مدخلی ویژه، منظور فرهنگ‌نام‌های اوستا می‌باشد. برای نوشتار **ماه / ماوَنگه**، به جلد سوم و **گِئوش - اورْوَن** جلد دوم زیر همین عنوان‌ها نگاه کنید.

Khrafstra (خرفستران، زیانکاران) یعنی جانوران زیان‌رسان اهریمن آفـریده مـی‌باشد در این‌جا بنابر وظیفه‌ی اهریمنی‌شان، درصدد قطع کردن سرچشمه‌ی زندگی و آفرینش می‌باشند؟ ـ هرگاه چنین باشد، مار در آیین میترا یک جانور اهریمنی نیست، چـون در اغلب نقش‌ها دیده می‌شود. هم‌چنین سگ و مار با هم خون‌گاو را می‌لیسند و درحالی که می‌دانیم به موجب وندید\اد، مقام سگ و انسان یکسان است وگذشته از وندیداد، در آیین مزدایی، سگ حیوانی است اهوراآفریده و یار و مددکار انسان.

اشارات کنایت‌آمیز در تصاویر قربانی کردن‌گاو

درحالی که این روشن‌ترین قسمت سرگذشت میتراست، با این حال سراسر پوشیده از رمز و استعاره می‌باشد. در اینکه رویداد کشتن‌گاو، اشاره است به رستاخیز طبیعت در بهار و تجدید حیات، نمی‌توان شک کرد. اما کراراً اشاره شده که گـاو کـنایه از زمسـتان است. زمستان فصلی است که مرگ طبیعت در آن فصل روی مـی‌دهد و در آغـاز بـهار رستاخیز و تجدید حیات روی می‌دهد. هرچند در نقش‌هایی میتراگاو را مغلوب و مقهور ساخته و برای کشتن، آن را به روی شانه حمل می‌کند. اما در نقشی نیز بر پشت‌گاو جهیده و دست‌هایش راگرد گردن‌گاو استوار ساخته وگاو در حال فرار است. مـیترا، خـورشید می‌باشد و خورشید خود فی نفسه کنایه از بهار و تابستان است. آیا توجیه کنایه‌آمیز این نقش، غلبه‌ی بهار بر زمستان است برای رستاخیز و تجدید حیات در طبیعت؟ ـ به‌احتمال چنین نمی‌تواند باشد، چون‌گاو در این‌جا سرچشمه‌ی حیات است و از خـون و لاشـه‌ی اوست که تجدید حیات رخ می‌دهد. اما باز هم می‌توان بر حدس فوق تکیه کرد، ـ چون بهار بر زمستان فایق می‌شود و زمستان مجبور می‌گردد تا نطفه‌ی حیات در طبیعت راکه در خود محبوس ساخته بیرون ریزد.

درباره‌ی غار و وجه کنایتی آن اشاره‌یی گذشت. **اوبـولوس** Obulus مـی‌گوید بـنابر اعتقاد پیروان میترا، وی سرور و پدر همه‌ی مـوجودات است. جـایگاه عـبادت وی در غارهای طبیعی کوه‌هاست. اطراف و دهانه‌ی غار منظره‌ی دلپذیری دارد و سرشار است ازگل وگیاه وگذر آب روان. غار کنایه است از جهان مادی که مهر از برای جانداران آن را پدید می‌آورد؛ جانداران کوه و دشت، چون سگ و مار و مورچه و زنبور وکژدم، کـه

هریک مورد تأویلی دارند، در غارگرد می‌شوند. به این جهت بود که مهری‌دینان بعدها پرستشگاه‌های خود را در غارهای طبیعی و یا مصنوعی برپا کردند. روحانیون آیین میترا، مغ خوانده می‌شدند. در شهر کاپادوکیه Cappadoce در کتیبه‌یی این امر تصریح شده است که در مثل فلان‌کس به مقام مغی (=موبدی) در آیین میترایی مشرّف شد. البته بحث درباره‌ی **مغ** و **مغان** و این کلمه، از حوصله‌ی این صفحات بیرون است. اما روحانیون آیین میترا نیز مغ خوانده می‌شدند. همان مغانی که در آسیای صغیر فراوان بودند و مورخانی چون **استرابون** از آنها و مراسم قربانی گاو و قوچ‌شان به تفصیل سخن گفته‌اند.[۹] **اوبولوس** درباره‌ی میترا و آیین میترایی دارای چندین کتاب بوده است که از میان رفته‌اند و تنها به‌وسیله‌ی مورخان بعدی، اندکی از نقل قول‌هایش به ما رسیده است. وی اشاره به سه دسته از مغان آیین میترا می‌کند. دسته‌یی از عالی‌جاهان که ریاضت پیشه داشته و از خوردن گوشت به کلی امتناع ورزیده و مجرد می‌مانند. دسته‌یی از گوشت جانداران با محدودیتی استفاده می‌کنند، اما هیچ جانداری را نمی‌کشند، دسته‌ی سوم از این قیود آزادند و در مرحله‌یی از روحانیت هستند که این آزادی‌ها را دارند که ریاضت نکشند و متحمل محدودیت‌ها نگردند. مرشد و بزرگ مهری‌دینان، بزرگ مغان و **پیرمغان** بوده است و به‌احتمال قریب به یقین، منظور **حافظ** نیز از «پیرمغان» اشاره است به یکی از روحانیون بزرگ میترایی در آن زمان، و در این‌باره سخن خواهیم گفت. همین مغان بودند که دین زرتشتی را تغییر دادند و به‌صورتی جز آنچه که بود درآوردند و به‌همین جهت است که **پورفیریوس** می‌گوید من درباره‌ی دین زرتشت تحقیقات فراوانی کرده‌ام و حاصل آن تحقیقات را در چندین کتاب نوشته‌ام. اما باید بگویم آنچه که در این عصر (یعنی سده‌ی سوم میلادی) به نام دین زرتشتی شناخته می‌شود، درواقع آیین زرتشتی نیست، بلکه آیینی است که مغان آن را به این شکل درآورده‌اند.

از سویی دیگر، مذاهبی که در ایران پس از **زرتشت** پیدا شدند، روحانیان‌شان مغ و مغان خوانده شدند، چنانکه پیش از زرتشت نیز چنین بود و گروه روحانیان مغان بودند. آیا جریان‌های دینی ایران پس از زرتشت، انشعاباتی زرتشتی بود و همه‌ی مذاهبِ آن

۹- برای آگاهی درباره‌ی مغ و مغان و گروه‌های متفاوت و عقاید و آداب و مناسک‌شان، نگاه کنید به کتاب تاریخ مطالعات دین‌های ایرانی، هاشم رضی با توجه به فهرست.

دین بودند و در این اصل تردیدی نیست. اما اینک به نقل یک روایت توجه کنیم. که هرچند مهجور و متروک است، اما شایان توجه می‌باشد. **پلی‌نی** بزرگ در اواسط سده‌ی اول میلادی، از مورخی به نام **هرمی پوس** Hermipus سخن گفته که او از زرتشت و دیانت زرتشتی به‌خوبی آگاهی داشته است. از او نقل کرده که زرتشت کتاب خود را در دو میلیون ۲/۰۰۰/۰۰۰ بیت شعر سروده بوده است. اما چون عصرش بسیار دور بوده، مؤمنان سروده‌های مقدس را سینه به سینه نقل کردند تا سرانجام مکتوب شد. جانشینان زرتشت پس از او پشت هم مقام پیشوایی دین داشته‌اند، اما شهرتی به دست نیاوردند. چند نفری از آنان که شهرتی دارند، اینانند: **اپوس کروس** Apuscorus **اپوسوروس** Apusurus، **زرت‌اشتر** Zaratashtra که مادی بود (و زرتشت مشهور مؤسس آیین مغیِ شناخته شده باید همین زرتشت باشد)، **مَرمَروس** Marmarus و ـ **اربان تی‌فکوس** Arbantiphocus، البته این املا و تلفظها یونانی است و با این توجه آیا مرمروس همان میترا نیست؟ ـ آیا میترا صرفاً بایستی جزء اساطیر دینی و روایات افسانه‌یی طبیعی مطالعه شود؟ ـ یا میترا شخصیتی خارجی داشته که در آیین زرتشتی انشعابی پدید آورده بود؟ ـ گرچه هر نوع بحثی در این باب به‌نتیجه نخواهد رسید، اما در صفحات بعدی درباره‌اش شرحی کوتاه به نقل آمده است.

تصاویر و سنگ برجسته‌های مهرابه‌ها، نمادهای زندگی مهر،

تعقیب و گریز گاو با میترا

پیش از قربانی شدن گاو توسط میترا، کش‌مکشی میان بَغ و گاو درمی‌گیرد که سرانجام به پیروزی میترا و قربانی شدن گاو می‌انجامد. این اسطوره در نقوش مهرابه‌های آلمان و اتریش در کناره‌های رود رن و دانوب به‌دست آمده که در نقوش این معابد منعکس است. به‌نظر می‌رسد که در جاهای دیگر به این بخش از اسطوره توجهی نشده و به عمد آن را مسکوت گذاشته باشند. در آیین مهری، قربانی گاو هسته‌ی اصلی است و به‌احتمال مراسم بعدی و اسطوره‌های منضم، از راه‌هایی دیگر در آن وارد شده است.

در شاه‌نشین مهرابه‌ی سنت پریسک، سمت راست ـ پیکره‌ای از مهر از سنگ شفاف وجود دارد که مهر را نشان می‌دهد درحالی که دهنه‌ی گاوی را در دست دارد. در

مهرابه‌ای در روم، نقش برجسته‌ای ملاحظه می‌شود که مهر گاوی را بر دوش حمل می‌کند تا به سوی غار ببرد. **کمودیانوس**[۱۰] که شاعری مسیحی و متعصب است و در اواسط سده‌ی سوم میلادی می‌زیسته، در اشعارش میترا را با مردی رذل و دزد به نام **کاکوس** مقایسه کرده است. به‌موجب این اشاره، **هرکول** هنگامی که نزدیک بازار گاوفروشان[۱۱] سرگرم شراب‌سازی بوده، مردی موسوم به کاکوس چارپایان او را به سرقت برده است. به‌همین جهت در قطعه‌ای شعر می‌گوید، مرا با این پندار کاری نیست که میترا، خداوند شکست‌ناپذیر از یک صخره سنگ زاییده شده است، اما با این استدلال کار است که پیدایی سنگ، پیش از میترا مسلم است و آن سنگ خود آفریدگاری داشته. از دیگر سو، پیروان میترا، خداوند خود را همچون یک دزد گاو به روی سنگ نقش می‌کنند، درحالی که هرگاه مقام خدایی داشت، دزدی نمی‌کرد، چنانکه کاکوس پسر **وول کن**، گاوهای هرکول را دزدید.[۱۲]

چنانکه اشاره شد، کثرت تصاویر و نقوشی که در کناره‌های رن و دانوب یافت شده، درباره‌ی اعمال میترا بسیار جالب توجه بوده و درحکم یک کتاب است. در یک نقش برجسته که در نوین‌هایم[۱۳] آلمان کشف شده، به‌ترتیب مراحل دست یافتن به گاو و برده شدن به غار و قربانی را توسط میترا نشان می‌دهد:

نخست گاوی نقش است در حال چرا. **میترا** فرا می‌رسد و گاو راگرفتار ساخته سپس به دوش کشیده و می‌برد. اماگاو با تلاش و حرکت بسیار خود را رها می‌کند. لیکن میترا

10- Commodianus.

11- Forum Boarium.

۱۲- **کاکوس** Cacus به احتمال از خدایان آتش و یکی از قهرمان‌های محلی روم است که او را پسر **وول‌کن** Vulcain می‌دانستند. هنگامی که هرکول از جنگ برمی‌گشت و گاوهای سرقت شده Geryon را با خود داشت، آنها را در حدود محلی که بعدها بازار گاوفروشان Forum Boarium شد به چرا رها کرد و خود کنار رود تی‌بر، به استراحت پرداخت. کاکوس به اندیشه‌ی دزدیدن گاوها افتاد و از موقعیت استفاده کرده و چهار ماده گاو و چهار گاو نر را ربوده و به داخل غاری که در آن حدود بود برده و پنهان کرد. **هرکول** پس از بیدار شدن از خواب متوجه سرقت گاوها شد و با هوشیاری که داشت به محل پنهان کردن گاوها پی برد و گاوهای خود را طی ماجرایی بازپس گرفت.

13- Neuenheim.

نیز می‌کوشد و گاو را به زیر فرمان می‌کشد. پاهای حیوان را از دو طرف شانه استوار گرفته و بر پشت می‌کشد، درحالی که دست‌های حیوان از پشت وی به روی زمین کشیده می‌شود. در نقشی نیز می‌بینیم که گاو در حال تاخت است و میترا به پشت گاو بر شکم دراز کشیده و دست‌ها را به دور گردن حیوان حلقه کرده است. از حالت میترا که به عقب کشیده شده و دست‌هایش استوار بر گردن گاو است، سرعت تاخت گاو آشکار می‌شود.

در یک نقش برجسته‌ی دیگر که در دیبورگ یافت شده، گاو را درون معبدی تجسم داده‌اند که در حال استراحت و آسایش است. سر در معبد به شکل مثلث و داخل این مثلث، سر سه خدا ملاحظه می‌شود که شناخته نیست. به‌نظر می‌رسد گاو داخل «بَست» شده باشد، یا او را در «بَست» پذیرفته باشند که آسوده غنوده است. میترا بر فراز صخره سنگی به حالت تهاجم و دورخیز ایستاده و در دست راست یک کارد دارد. دست چپ درحالی که سنگی گرفته به بالا برده و در حال پرتاب سنگ است. گویا می‌خواهد گاو را از پناهگاه بیرون بکشد. در نقش برجسته‌ی دیگری، گاو را درون زورقی بر فراز معبد می‌بینیم. زورق درست به‌صورت هلال ماه است که قوس آن به سوی بالا و گاو درون آن لمیده است. این یک نماد کهن و شناخته شده می‌باشد. میان آب (= زورق) و ماه از سویی، و گاو و ماه از سویی دیگر پیوندی مستقیم برقرار است و به‌موجب ماه یشت در اوستا از آن آگاهی داریم. در نمادهای مهری نیز ماه به‌صورت زورق نشان داده می‌شود. **پورفیر** نیز متذکر این نکته شده است که گاو مترادف ماه است و از روزگار کهن، در آثار اوستایی ـ ودایی به‌روشنی آمده که رویش و نمو گیاهان، زایش و بالش مردم، نعمت و برکت و کاستی و افزونی آب، بستگی به ماه دارد و تخمه‌ی گیاه و رویش در کره‌ی ماه است. سرانجام در طرف راست نقش برجسته، مشاهده می‌کنیم که میترا موفق شده و گاو را از درون معبد بیرون کشیده و از دو پا به دوش نهاده و او را می‌بَرَد.

پورفیر در کتابش [۱۴] همان تفسیری را می‌کند که در منابع کهن اوستایی ـ ودایی نقل است. **لومل** نیز ریشه‌ها و تفاسیر آن را در ریگ‌ودا نشان داده است.[۱۵] گاو با ماه یکی است. ماه سرچشمه‌ی زایندگی و زندگی به روی زمین است و بر آن نظارت می‌کند.

14- *de Antro Nympharum.*

15- Herman Lommel: *Die Yashts Des Avesta,* Leipzig, 1927. 62-57.

پورفیر می‌گوید زندگانی از گاو می‌تراود. به‌موجب ماه یشت، بند ۲ ماه **گئوچیثر**[۱۶] توصیف شده، یعنی در بردارنده‌ی نژاد و تخمه‌ی چارپایان. در بند چهارم از این سرود برای خدای ماه، اشاره شده است که چون ماه بتابد، زندگی در زمین پدید آید و گیاه و سبزه بروید.[۱۷]

به همین جهت است که پورفیر می‌گوید زندگی و بالش و نمو از گاو پدید می‌آید. خدای گاو دزد کسی است که این راز را درمی‌یابد و براساس آن در کار آفرینش شرکت می‌جوید. گاو آفریننده است. گاو زندگی، رویش و زایش را به روی زمین می‌گسترد. میترا با دستگیر کردن گاو و کشتن حیوان، در امر آفرینش سهیم می‌شود یا مالک و صاحب آفرینش می‌گردد. با قربانی کردن گاو، خون او به روی زمین جاری می‌شود و این نعمت و برکت زایش است. هر ساله با قربانی کردن گاو، رستاخیز بهاری، زایش و رویش زندگی به روی زمین تکرار می‌شود.

تصاویر میترایی، کتابِ گشوده‌ای است تا با دقت راز و رمز این آیین مطالعه شود. تصاویر نشانگر آن است که میترا برای دست یافتن به گاو، بعد با رنج و مشقت بر دوش کشیدن و بردن به مذبح، چه تلاش و کوششی می‌کند. هر پیرو مهر و سالک طریقتی باید با همت، پشت‌کار و جدیت و قبول و تحمل شداید ـ قربان‌کردن گاو را انجام دهد تا بتواند از این مرحله‌ی برزخی زندگی عبور کند. هر سالکی که مصمم برای عبور از این راه بشود، خداوند او را در خواهد یافت. از جمع مریدان و سالکانی که در منظومه‌ی منطق‌الطیر می‌خواهند به **سیمرغ** برسند، تنها آنانی کامیاب می‌شوند که مراحل دشوار و پرخطر سیر و سفر را با تحمل پشت‌سر بگذارند.

زایش نمادین و کنایت‌آمیز میترا

روز بیست و پنجم دسامبر، روزی بود که زایش مهر، خداوند روشنایی و نور در مهرابه‌ها و پرستشگاه‌های مهردینان جشن گرفته می‌شد.[۱۸] زایش میترا به‌صورت

۱۶- **گئو ـ چیثر** Geo-Čithra یعنی گاو تخمه، در بردارنده‌ی زندگی چارپایان.

۱۷- نگاه کنید به یسنای ۱ بند ۱۱، و یسنای ۱۶ بند ۴ ـ وندیداد، فرگرد ۱۹ بند ۱.

۱۸- با احتساب پنج روز کبیسه، بیست و پنج دسامبر برابر بوده است با روز اول دی، ماه خداوند و روز

←

شگفتی روی داد، نیرویی قاهر و رازآمیز، وی را از درون صخره سنگی به بیرون رانـد. مهر از صخره سنگی متولد می‌شود درحالی که برهنه است. کلاه فریژیِ شکسته تارک بر سر دارد. به دستی یک خنجر و به دست دیگر مشعلی دارد. وی را در گزارش‌های لاتینی روشنی زاینده[۱۹] و سنگ‌زاد[۲۰] نامیده‌اند.

نماد تولد میترا از سنگی که گاه به شکل نیم دایره، یا دایره به شکل گل نیلوفر آبی است نماد و اسطوره‌ای ایرانی و کـهن را در خـود دارد. نـخست از لحـاظ واژه‌شـناسی، موضوع درخور توجه است. در سانسکریت و اوستا، واژه‌ی اَسَنْ، اَسانَ Asan - Asâna هم به‌معنیِ سنگ است و هم آسمان و چرخِ فلک. مفهوم زاده‌ی آسمانی ـ به گونه‌یی نمادی برای میترا هم در اوستا و اساطیر ایرانی، هم‌چنین در وِدا، به‌ویژه ریگ‌وِدا و اسطوره‌های کهن هندی برای میترا وارد است. به‌موجب مهریشت، پیش از طلوع خورشید، مـیترا در آسمان هست و قبل از اینکه خورشید تیزاسب باگردونه‌اش در آسمان بتازد، مـیترا بـه شکل نور یا انواری از گنبد سنگی آسمان متولد می‌شود. در اساطیر باستانی ایران، گنبد آسمان، سنگ ساخت است و از سنگ می‌باشد که در مینوی خرد ـ و دینکرد و به‌احتمال جاهایی دیگر نیز این اشارات هست. میترا هم ایـزد شب است و هـم ایـزد روز، و ایـن اندیشه در پژوهش‌های نخستین گذشت. پس ملاحظه می‌کنیم که به‌هیچ وجه، مواردی را که پژوهشگران غربی از اساطیر میترایی، غیرایرانی دانسته‌اند، درست نیست و این عدم توجه و دقت آنان به فرهنگِ اساطیری ایران می‌باشد. سنگ و صخره نماد آسمان است، چه از دیدگاه واژگانی، و چه از نظرگاه مفاهیم نمادی و کنایت‌آمیز؛ و چـه از جـنبه‌های همانند اساطیری. هنگامی که میترا کمان‌کشی کرده و نیزه یا تیری به صخره سنگ نشانه می‌رود و بر اثر اصابت، از صخره سنگ آب جاری می‌شود که نماد حیات و زندگی است،

→

خداوند. روز تولد خورشید ـ چون از این روز، به‌طول روز به شکلی تدریجی اندک اندک افزوده می‌شد و اهریمن تاریکی به قهقرا و شکست می‌رفت. برای آگاهی نگاه کنید بـه: گاه‌شماری و جشن‌های ایران باستان تألیف نگارنده. بخش هفتم: مهرگان ـ به ویژه عنوان «یلدا».

19- Genitor.

20- Saxigenus.

درحقیقت وی این چوبه‌ی تیر را به آسمان پرتاب کرده و نشانه می‌رود و ابرها و آسمان و چرخِ فلک که آب را در خود محبوس ساخته، آزاد می‌کند و باران می‌بارد. در همه‌ی اشارات کهنِ هند و ایرانی، میتراست که برای بندگان و معتقدان و مؤمنان به خود باران می‌باراند و آب ساز و باران‌آور است. این مورد در اساطیر اوستایی دارای موارد همانند بوده، به‌ویژه تِشتَریشت یا یشت هشتم آن را ارائه می‌کند. هنگام عروج، میترا دوباره نزد پدر آسمانی خود، به آسمان بالا می‌رود. همه‌ی اشارات و کنایات و نمادهای میترایی، یعنی اسرار میتراسِ غربی، ایرانی است، تنها نام‌هاست که لباس بدل و عاریتی پوشیده و از اسطوره‌های یونانی / رُمی و گاه ملل و اقوام دیگر، جای‌گزین گشته است.

در سنگ نگاره‌ها و نقاشی‌های دیواریِ بسیاری از مهرابه‌ها، میترا در حال تیراندازی به صخره سنگ یا توده‌ای از ابر نشان داده شده. از لحاظ واژه‌شناسی در اوستا و سانسکریت، باید توجه داشت که واژه‌ی اَسَن، اَسانَ، افزون‌بر آن چه که گذشت به معنیِ نیزه، سلاح و چوبه‌ی تیر نیز هست. توجه به سنگ نگاره‌ای که در مهرابه‌ی پُوئتُوویو Poetovio، میترا را در حال تیراندازی به صخره‌ی سنگ مجسّم کرده، شبانی دیده می‌شود که برابر میترا زانو زده و خواهش آب می‌کند. در پشت او، شبان یا کشاورزی دیگر مقابل صخره نشان داده شده که مشغول نوشیدن آبی است که از صخره سنگ جاری شده. این دو نیایشگرِ خداوند یا ایزد، تجسّم بخشنده‌ی دو حالتِ نیایشگران در سرودهای ریگ ود[۱]، به‌ویژه سرود میترای اوستایی است که بنابر مضمون آن، هرگاه خواستاران و طالبان آب، به درگاهِ ایزد، از صمیم قلب و درست عبادت و نیایش کنند، ایزد، باران را برایشان خواهد فرستاد. در نقش نخست، ایزد نیایش می‌شود. در نقش دوم باران و آب روان شده است.

اما از دیدگاه عرفانی، میترا دهنده و بخشاینده‌ی آب حیات و معرفت است که چون بندگان و پیروانش درست عمل کنند و راهروان و سالکان و پویندگانِ صدیق و راستینی باشند، آب حیات و معرفتِ آسمانی را دریافت خواهند کرد. به همین جهت است که میترا را ایزد بخشنده‌ی آب حیات و آب معرفتِ ازلی deus - Aquae یا ایزد تیرانداز deus - sagittarius در اساطیرِ عرفانیِ غربی نامیده‌اند. آب حیات Aqua-vita، و خدای آب معرفت deus-Aquae در اساطیر ایرانی نمونه‌هایی دارد، چون خداوندگار **آپَم نَپات**

Apâm - napât و **تیشْتْرْیَه** Tištrya[۲۱]. و این آب هم‌چنین در تفسیر پژوهشگران، نـماد آب ازلی و ابدی، یا معرفتِ تام و کامل Fons - Perenis است. در آغاز رساله‌یِ زَندِ وُهومَن یَسْن، وقتی زرتشت از خداوند تمنای برخوردار شدن از معرفت و جاودانگیِ او را می‌کند، اهورمزد، معرفت کامله‌ی خود را بـه‌صورت کـفی از دست کـه سـرشار از آب است بـه زرتشت اهدا می‌کند.

زایش میترا، لزوماً حالت آمادگی جنگ را دربردارد. خنجر در دست و در نقوشی دیگر پیکان‌ها و کمانی در کنارش نقش است. غار مهری، خود نماد آسمان است، البته سقف غار. سنگ نیز در ایران و عصر اوستایی ـ نماد آسمان است و واژه‌ی **آسْمَن**[۲۲]، هم به‌معنی سنگ است و هم آسمان. از آسمان است که نور و روشنایی بر زمین می‌تابد. در تصاویری، صخره سنگ آبستن یا زاینده[۲۳]، هنگام ولادت مهر، جرقه‌ها و تابش‌هایی از آتش را نشان می‌دهد و این در مهرابه‌ی دورا ـ واقع در بین‌النهرین مشاهده می‌شود. گاه روی کلاه میترا نقش ستارگان به‌نظر می‌رسد، و این کلاه فریژی می‌تواند کنایه و نماد غار باشد، و غار نماد و کنایه از چـرخ گـردون نـیز هست[۲۴]، چـنانکه در اوسـتا نـیز واژه‌ی سابق‌الذکر آسمان، معنی سنگ، صخره و چرخ گردون را نیز می‌دهد. به‌موجب اوستا و فرهنگ عصر اوستایی ـ آسمان از سنگ ساخته شده است.

هنگام زایش، از سنگ آتش می‌جهد. گرد سر میترا دارای هاله‌ای می‌باشد، و ایـن در اوستا نیز نقل است. به‌موجب مهریشت، که سرود میتراست، گرد سر مـهر را هـاله‌ای روشن فراگرفته و از فراز آسمان همه‌ی کشورها و سرزمین‌های آریایی را می‌نگرد.[۲۵]

۲۱- فرهنگ نام‌های اوستا، جلد اول، ذیل دو نام مذکور.

22- Asman.

23- Petra Genitrix.

24- K. E. Kanga: *Avesta Dictionary.* Bombay, 1900. P. 5 q.

۲۵- این‌گونه روایات که چهره‌ی خدایان و برخی جاودانان و اولیا به‌شکلی شگفت نورانی و درخشان بوده است، نیز گرد سر آنان هاله‌ای از نور وجود داشته و به‌صورت نمادی برای شخصیت‌های اسـاطیری ـ دینی نقل شده دارای پیشینه‌های کهنی است. در کتاب مقدس هنود، موسوم به ویشنوپورانا ـ **کریشنا** پیش از تولد، پیش‌گویی می‌کند که به‌زودی به‌صورت تجسّد خواهم یافت از **دیفاکی** مادرم ـ که باکره مرا خواهد

←

در یک نقش یافته شده از مهرابه‌ای در **سنت اوبن**[26] فرانسه، مهر باگام‌هایی کشیده از دل صخره سنگ بیرون می‌آید و بسیار فروغمند و روشن اطراف است. در یک نقش دیگر، مهر در حال تولد از سنگ، دست چپ را به محاذات شانه بالا آورده و کره‌ای در دست دارد، درحالی‌که دست راستش به روی منطقةالبروج قرار دارد. به‌همین جهت وی را اداره کننده‌ی جهان[27] می‌نامند و هنگامی که در کنارش نقش خدایان بادهای اربعه و عناصر اربعه را می‌یابیم، این وظیفه‌ی مدیریت را برای جهان درمی‌یابیم.

هنگام زایش وی، گاه چند شبان را ناظر بر ولادت مشاهده می‌کنیم. گاه نیز دو خدای مشعل‌دارِ همراه: **کوتس** و **کوتوپاتس** ناظر بر ولادت هستند. در برخی از نقوش ولادت، **ساتورن** که به نام **کرنوس** نیز شناخته می‌شود و خدای زمان (=زروان) است ملاحظه می‌شود که در آثار مهردینان به‌شکل بسیار ترسناکی تصویر می‌شود ـ اما از نقش و جایگاه وی در آیین میترایی، آگاهی چندانی نداریم.

→

زایید. پس دیفاکی به خداوند حمل برداشت، خداوندی که نجات‌بخش جهان است. آن‌چنان صورت درخشان و نورانی داشت که کسی نمی‌توانست بدو بنگرد. دیفاکی نیز خود از نور خدایی که در بطن داشت، درخشان و تابنده در تاریکی شب بود. درباره‌ی **زرتشت** آمده که مادرش **دُغدو** از نور خداوند توسط **پوروشسپ** باردار شد و آن‌چنان نزدیک زاییدن درخشان بود که شب هنگام از چند فرسنگی آن روشنی دیده می‌شد. درباره‌ی **بودا** نیز روایتی هست که چون متولد شد، نوری آسمانی پیکرش را دربرگرفت که همیشه با او بود. به‌موجب اسطوره‌هایی درباره‌ی **باکوس**، پس از تولد، دایره‌ای از نور او را مشخص می‌کرد. **اسکولابیوس** پس از تولد صورتش به‌سان آفتاب می‌درخشید و هاله‌ی نور همیشه با او بود. برای این‌گونه روایات و اسطوره‌ها، نگاه کنید به: اعتقادات مردم مصر تألیف **بونویک**:

Bomwick: *Egyptian Belierf and Modern Tought.*

نیز کتاب: منشأ باورهای ادیان ابتدایی، تألیف **دوپیس**

Dupis: *The origin of All Religious Worship.*

نیز کتاب: آغاز تاریخ و باورهای مردم، تألیف **دونلپ**:

Dunlap: *Vestiges of spirit History of man.*

زندگی و باورهای دینی هندوها، تألیف گانگولی:

Gangooly: *Life and Religion of the Hindoos.*

26- Saint Aubin.

27- Kosmokrator.

در برخی از نقوشِ صحنه‌ی زایش، چشمه‌ساری نیز نقش است. در یکی از مهرابه‌های **هدرن‌هایم**، به روی دیواره‌ای صحنه‌ی تولد مهر نقش شده است که در اطراف وی: **اسانوس، کوتوپاتس، سلوس**[28] و **کوتس** به‌ترتیب دیده می‌شوند. این خدایان در واقع نیروهای ابتدایی آفرینش محسوب می‌شوند که هنگام زایش میترا که خود خدای تجدیدکننده‌ی آفرینش است نظارت و حمایتش می‌کنند.

نام ساتورن ـ در پاره‌ای نقوش آورنده‌ی میوه[29] (میوه نماد سبزی، سبزینگی و رستنی و گیاه است) است. میترا با قربانی کردن گاو، رویش و نمو و برکت و نعمت زمین را در دسترس مردم قرار می‌دهد. ساتورن در روم و اساطیر رومی، خداوند کشاورزی است. اما در یونان با **کرنوس** ـ یک مفهوم و وظیفه را افاده کرده و خداوند زمان است. در نقوشی که ساتورن هنگام قربانی گاو ناظر است و حضور دارد، همان ساتورن رومی است، یعنی خدای کشاورزی.

کمان‌کشی میترا و تیرافکندن به سنگ برای جاری شدن آب

در یافته‌های میترایی، تندیسه‌ای است که از روم پیدا شده و زایش مهر را از شکم صخره سنگ نشان می‌دهد. کنار میترا، نقش یک خنجر و یک کمان و یک ترکش دیده می‌شود. نقش نمادین خنجر که آشکار است. برای کشتن گاو به کار می‌رود. اما کمان و ترکش، برای دو شگفت کاری است. یکی روان ساختن آب از دل سنگ؛ دوم شکار.

میترا باتوجه خود، برای مردم آب را هدیه می‌کند. در مهریشت، سرود ویژه‌اش در اوستا، چنانکه گذشت به‌وضوح به این مطلب اشاره شده است. در مهرابه‌ی نزدیک کاخ **باربرینی**[30] نقوشی از کمان‌کشی و جریان یافتن آب ملاحظه می‌شود. در این تصویر، میترا کمان راکشیده و تیری به تخته‌سنگ رها کرده است. برابر تخته سنگ مردی خم شده و در حالت نیایش و ستایش است. فردی دیگر در برابر میترا زانو زده و به‌نظر می‌رسد که ندبه و التماس می‌کند.

28- Celus.

29- Frugifer.

30- Palazzo Barberini.

در نقش برجسته‌ای دیگر از یوگسلاوی، **میترا** تیر را به سنگ زده و از صخره آب جریان یافته درحالی که مردی در جلو سنگ در انتظار است تا از آب استفاده کند. در پرده و نقشی دیگر، میترا تیرافکنده و از سنگ آب می‌جوشد و مردی با دو دست از آب می‌نوشد. در تصاویری دیگر، همچنان این نمایش با اختلاف‌هایی تکرار شده است. اشاره شد که در اساطیر و زبان‌شناسی اوستایی ـ ودایی، سنگ کنایه از آسمانست. و آسمان سقفی بر روی زمین از سنگ پنداشته می‌شد. در چند تصویر از جوشش آب توسط میترا، صخره سنگ همانند توده‌ی ابری به‌نظر می‌رسد. پس به‌موجب مهریشت اوستا، که میترا از آسمان آب را برای پیروانش در زمین روان می‌کند، در این بخش از نمادهای میترایی، نیز خداوند همان وظیفه را انجام داده و با افکندن تیر به سوی ابرها، آب محبوس در آسمان را آزاد می‌کند تا به‌روی زمین جریان یابد. به‌موجب اساطیر اوستایی، **تیشتریه**[۳۱] خداوند باران نیز چنین وظیفه‌ای داشته و آن را انجام می‌دهد.

حضور کسی که زانو زده و نیایش می‌کند، بیان این مطلب است که پیروان و بندگان، دچار کم‌آبی شده و از خداوند می‌خواهند تا باران بباراند. در مهریشت، میترا می‌گوید که هرگاه مزدیسنان به‌درستی و تکرار مراسم، ستایش و اهدای نذور را برای من انجام دهند، نیازهایشان را برآورده می‌کنم.

در تورات نیز یکی از معجزاتی که خداوند یَهُوَه[۳۲] به **موسا** می‌دهد، آن است که با عصایش به صخره سنگ می‌زند و از آن سنگ چشمه‌ساری روان می‌گردد.[۳۳]

در نقش برجسته‌ی دیگری از دیبورگ آلمان، روان شدن چشمه‌ی آب را نمایش داده‌اند که دارای ارزش و اعتباری است. این نقش به روی سنگ سیاه است. میترا کنار مذبح ایستاده و ملبس است به لباس شرقی. در دست راست چوبه‌ی تیری و به دست چپ کمانی گرفته است. جلو پایش کوزه‌ای به‌نظر می‌رسد. خداوند خورشید نیز در این نقش کنار میترا قرار دارد. مفهوم نمادین نقش، آن است که میترا با یاری خورشید بر آن است

۳۱- **تیشتریه** Tištrya، ستاره‌ی باران‌زا، خدای باران. در اوستا، در کتاب یشت‌ها، سرود هشتم ویژه‌ی این خداوند است.

32- Yahovah.

۳۳- سفر خروج، بخش ۱۷.

که کم آبی را از میان ببرد و زمین را به‌وسیله‌ی چشمه‌ی آسمانی آب یاری کند. این چشمه که میترا پدید می‌آورد، چشمه‌ی جاودانی نامیده شده، چشمه‌ی معرفت و عرفان است. در مهرابه‌ی سنت پریسک، کتیبه‌ای بدین مضمون فرادست آمده است، چشمه‌ای که در این صخره سنگ جاری شده، سرشار است از نوشابه‌ای ایزدی، که مایه‌ی حیات و زندگی سرمدی می‌شود، چنان‌که موجب زندگی آن دو برادر شد. اشاره شد که دو نفر در کنار تخته سنگ مشاهده می‌شوند که در انتظار فوران آب می‌باشند. این دو از برادران انجمنی هستند، از نوشابه‌ی ایزدی می‌نوشند و به‌معرفت و شناخت و حیات واقعی دست می‌یابند ـ و برادران در انجمن باید بدانان تأسی جویند و با جدیت بکوشند تا از آب چشمه‌ی معرفتی که میترا به روی آنان گشوده بهره‌مند شده و رستگار گردند.

مهر گاو اوژن، قربانی کردن گاو، رمز و راز آفرینش مکرر

میترا، خداوندگار با فرّ و شکوه نور، نگاهبان چراگاه‌های گسترده، از عهود باستان نامش باگاو نر مقدس، چه به آشکاری و چه با بیان کنایت‌آمیز و روایات تمثیلی همراه بوده است. نظم و آشتی، ثروت و نعمت، ترسالی و فراوانی محصول، امنیت و بهادری، راستی و پاکیزه‌خویی، جنگاوری و... از آن وی بوده است. مهر در پیکاری پیوسته و دراززمان، با بدی‌ها و کژی‌ها و دروغ (=بی‌نظمی) نبرد می‌کند.

در اسطوره‌ی وی نقل است که این قربانی‌کننده‌ی ایزدی، در جنگ و گریزی سهمگین، سرانجام بر نرگاو فایق آمده و با خنجر گلوگاهش را بریده است. آنگاه بود که از پیکره‌ی حیوان رستاخیزی به‌وقوع پیوست و گیاهان و ساقه‌ها و رستنی‌های گوناگون و سودرسان به فراوانی از آن مذبوح به‌وجود آمد. گندم از تیره‌ی پشت گاو رویید و تاک یا درخت انگور از خونش (=نان و شراب).

به یادمان چنین کردار برکت‌آمیز و زندگی‌سازی بود که به نیت بزرگداشت و تذکار از این کار، در روم همه ساله در جایگاهی که اکنون کلیسای بزرگ سن پی یر [۳۴] واقع است مراسم قربانی گاو با شکوه و تشریفات بسیار برپا می‌شد. در محل برگزاری مراسم قربانی،

34- Saint Pierre.

گودالی تعبیه کرده بودند که روی آن پوششی مشبک قرار می‌دادند. در چنین روزی، برای نوآموزان آیین میترایی که می‌خواستند به انجمن تشرّف یابند، مراسمی برگزار می‌شد. این مراسم عبارت بود از تعمید با خون گاوی که قربانی می‌شد. نوآموزان را، روی پیشانیشان به گرد سر، نواری زرین می‌بستند. اندام‌شان نیز از همان نوار به‌صورت رشته‌هایی عمودی پوشیده می‌شد. طی مراسمی آنان را به گودال هدایت کرده به‌طوری که زیر آن پوشش مشبک قرار می‌گرفتند. گاوی که باید قربانی می‌شد، با آرایشی از نوارها، به روی شبکه قرار گرفته و ضمن انجام مناسک و شعایر معمول، قربانی می‌شد. خون گاو قربانی شده از شبکه‌ها به سر و بدن نوآموز پاشیده شده و بدین طریق غسل تعمید می‌یافتند و به حلقه‌ی پذیرفته‌شدگان و برادران می‌پیوستند.

گاو به‌وسیله‌ی یک روحانی مهر دین که مباشرت امر قربانی به عهده‌اش بود، ذبح می‌شد. تعمیدشوندگان هنگامی که به‌اندازه‌ی کافی بدنشان با خون آغشته می‌شد، از گودال بیرون می‌آمدند. روحانی مهردین که قربانی کردن به‌وسیله‌ی او انجام شده بود، بیضه‌های گاو را از غلاف بیرون آورده و به رسم نیروبخشی و توانایی و تبرک، به‌اندازه‌ی کمی به هریک از تعمیدشدگان می‌داد.

و بیان نمادین این عمل روشن است. بیضه‌های گاو منشأ و منبع نیرو و تولیدمثل و چرخش مکرّر سال با نعمت و برکت است. به همین جهت است که کژدم، این خْرَفَسْتَر و زیانکار از سوی اهریمن مأمور است تا هنگام قربانی شدن، بیضه‌ی حیوان را با زهر آلوده و نیروی ساری و منتقله‌ی او را مسموم و تباه کند.

خون حیوان مقدس را با شراب می‌آمیختند و برای کسب جاودانگی و مخلّد شدن و اتحاد یافتن با خداوندگار روشنایی، می‌نوشیدند.[۳۵]

محل سکونت پدر پدران، **پیر مغان** ـ یا کشیش بزرگِ میترا، در روم و بر فراز تپه‌ی واتیکان قرار داشت. چون امپراتور ژولین[۳۶] که غسل تعمید میترایی درباره‌اش انجام شده و به‌همین مناسبت مسیحیان او را ژولین مرتد می‌نامیدند، درگذشت، جایگاه کشیش

۳۵- جهت مشروح‌تر گزارش‌هایِ قربانی کردن گاو و مراسم آن، نگاه کنید به کتاب: راز و رمزهای آیین میترایی، از **فرانتز کومُن**، ترجمه‌ی نگارنده.

36- Julian.

اعظم میترایی، یا پدر پدران ـ در اختیار کشیش اعظم مسیحیان قرار گرفت و محل استقرار پاپ شد.[۳۷]

براساس معتقدات میترایی، گاو مقدس در آخر زمان و روزگار رستاخیز، دوباره به زمین باز می‌گردد و میترا در آفرینشی بزرگ، همه‌ی مردم را حیاتی نوین می‌بخشاید.[۳۸]

در همه‌ی مهرابه‌ها، وجه مشترک، نقش برجسته‌ی کنایه آمیز قربانی کردن گاو است. دُم گاو مرکز نیرومندی و برکت است که از آن خوشه‌های گندم می‌رویند. درجایی که میترا کارد را فرو برده و خون جریان یافته است، یک سگ و یک مار سر بلند کرده‌اند تا خون را بلیسند. مار نماد خاک و زمین است در آیین میترایی و با سگ از همراهان میترا در شکار و مراسم قربانی گاو هستند. همچنین یک کژدم خود را به بیضه‌های گاو رسانیده و آن را با نیش و تزریق زهر تباه می‌کند. آیا معنای واقعی چنین صحنه‌ی مکرری چیست؟ اصولاً کشتن گاو، بیان وقوع مسأله‌ی آفرینش است. از مرگ گاو است که رستاخیزِ حیات تجدید می‌شود و در اغلب این نوع اسطوره‌ها، بیان و تفسیر، همین است، یعنی: مرگ و رستاخیز ـ موضوعی که هرساله تجدید می‌شود و مراسم کشتن گاو نیز در آغاز بهار برگزار می‌شود. در اساطیر همانند چون اسطوره‌هایی درباره‌ی **آتیس، آدونیس و کُرا**[۳۹] همه از بین می‌روند، یا برای مدتی (در زمستان) ناپدید می‌شوند، ـ اما دوباره رستاخیز می‌کنند، زنده می‌شوند و می‌پایند. آیا به بیان و تفسیر **کومون، گاو مقدس** درحقیقت رمز وجودی خود **میترا** می‌باشد که خود را می‌کشد تا دوباره زنده شده و

۳۷- چنانکه اشاره شد، مراسم بزرگ قربانی گاو، به یادمان میترا، روز بیست و پنجم دسامبر که روز زایش میترا بود برگزار می‌شد. در سال ۳۵۳ میلادی، **پاپ لی‌بر Libere** فرمان داد تا عید ولادت مسیح (عید نوئل یاکریسمس) که تا آن تاریخ در ششم ژانویه برگزار می‌شد، به روز بیست و پنجم دسامبر تغییر یابد تا معارضه‌ای با پیروان میترا و روز زایش مهر شده باشد.

۳۸- بی‌گمان در آثار و متون اوستایی از این یادمان و مراسم مطالبی وجود داشته که محذوف شده است و مجوسیان زرتشتی در دستبردها و مخدوش کردن اوستا، چون مواردی دیگر ـ آن را برداشته‌اند. اما در کتاب بُند هش دوباره بدون یاد میترا، اشاره‌ای بدان شده که در پایان جهان و رستاخیز، گاو هَدَیوش Hadayuš در مراسم یَزِشی که سوشیانس (= میترا) برگزار می‌کند قربانی شده و از پیه این گاو و عصاره‌ی هوم، شربت جاودانگی به آنان که رستگار شده‌اند نوشانده می‌شود تا بی‌مرگی یافته و اَنوشه شوند. در بخش‌های نخست و دوم، شرحی در این باره هست.

39- Attis, Adonis, Kora.

رستاخیز کند؟ این نظر و رأیی است، اما سوابق اسطوره در منابع اوستایی و پهلوی، این برداشت را سست و بی‌پایه نشان می‌دهد.

به‌موجب اساطیر ایرانی، در بندهش، اهورامزدا ـ پیش از آفرینش **کیومرث** که نخستین انسان بود، گاوی آفرید که منشأ آفرینش و برکت باشد. اما اهریمن و عوامل وی که زیانکاران و دیوها بودند بر آفرینش **اهورامزدا** یورش بردند و در این میان گاو کشته شد. آنگاه از نخاع شوکی گاو گیاهان سودرسان بسیاری پدید آمد و آفرینش اهورامزدا تجدید شد.

کردار اهریمن، از نهاد شریر و بدخواهی و زیانکاریش منبعث می‌شد و می‌خواست آفرینش نیک را از میان ببرد و آفرینش بد را به ثمر رساند که زمین جایگاه زیانکاران و جانوران موذی و دیوان و ددان و گیاهان سمی و گزندگان باشد. اما **میترا** همان کار را انجام می‌دهد، گاو را می‌کشد به خاطر نجات آدمیان و رستاخیز و افزونی و برکت و رویش و بالش. به‌همین جهت است که خود را نجات‌دهنده[40] می‌نامد (= **سوشیانس**).

در این‌جا به نماد **کژدم** دست می‌یابیم. کژدم از جانوران اهریمنی است در آیین مزدیسنا. با فشردن و تزریق زهر، بیضه‌های گاو را که سرچشمه‌ی حیات است می‌خواهد بخشکاند و آن را مسموم و تباه سازد و این کار را با مسموم کردن منی گاو و منبع زایندگیش می‌خواهد انجام دهد.

اما مار و سگ. **سگ** در آیین مزدایی، بسیار مقدس است، درحالی که **مار** از شمار جانوران اهریمنی است. این هر دو خود را به محل ریزش خون گاو می‌رسانند تا آن را بمکند. چنانکه معلوم است، مار در آیین میترایی، زیانکار و نامقدس و از عوامل اهریمن نیست. سگ خون گاو را می‌لیسد تا از خواص بالندگی و جاودانگی آن بهره‌مند شود. در اساطیر یونانی، **مار** نماد زمین است و در آیین میترایی نیز پذیرفته شده و در بسا از نقوش همراه میتراست. خون گاو را می‌لیسد، تا بارور شود و به آبستنی و تولید برسد و موجب خیر و برکت و فزونی شود، چون مار سمبول زمین است. مهر نیز با قربانی کردن گاو، هویت خود را روشن می‌کند. **میترا** آفریننده است که طبیعت را متوالیاً می‌زاید، بارور

40- Soter.

می‌کند و رستاخیز را موجب می‌شود تا از این طریق برکت و افزونی و نیک‌بختی برای بشریت فراهم گردد.

معراج میترا و بیان نمادِ کشتن گاو، مبانی عرفانی این اسطوره

طرح اساسی در آیین میترایی، یک عرفان عمیق است که عبارت می‌باشد از رهایی آدمی از مهالک نفسانی و پیوستن به حق و ملکوت بر اثر مجاهدت و کفّ نفس... پیوستن به حق یا نور مطلق و روشنی سرمدی. این اساس و بنیاد عرفان و تا حدودی تصوف ایرانی است. از راه‌هایی متفاوت، چنین بینشی ـ از ایران باستان تاکنون تداوم یافته است.

در آیین میترایی، به معنایی، عروج میترا، پایان چنین کاری است. **میترا** با تلاش و کوشش، گاو را دست‌گیر کرده و قربانی می‌کند. هرگاه از زاویه‌ی نمادین در تفسیر مردم‌شناسانه و جامعه‌شناسانه بگذریم، نمادهای عرفانی نیز بسیار شایان توجه است. در بخش‌های بعدی ملاحظه خواهد شد که شاعران عارف و آگاه ما چگونه باکاربرد مضامین و اصطلاحات مهردینی، به بیان دلدادگی و شوریدگی و دلبستگی خود نسبت به طریقت مهری پرداخته‌اند. به‌ویژه بیان و اشعار **حافظ** و **هاتف** و **مولانا** و نوشته‌های شیخ اشراق **سهروردی** و... جای گمان باقی نمی‌گذارد. در این‌جا به این بیت توجه کنیم:

از دم صبح ازل تا آخر شام ابد — دوستی و مهر بر یک عهد و یک میثاق بود

در آیین میترایی، سپیده دم و صبح دم، هنگام ستایش و نیایش است. چون خورشید برآید، مغان به ترنم خورشید نیایش ـ مهر نیایش می‌پردازند. **خواجوی کرمانی** می‌گوید: چو آفتاب برآید، مغان قیام کنند. از دیگر سو چنان‌که شرحی گذشت، آداب تشرف و سوگند یادکردن و پیمان وفاداری بستن نوآموزانی که به سلک سالکان میترایی می‌پیوستند، در صبح‌دم برگزار می‌شد و طی مراسمی، در این هنگام از آغاز روز، نوآموزان پس از گذراندن آزمایش‌ها، سوگند وفاداری به مهر می‌بستند و تشرّف می‌یافتند.

آخر شام ابد، اشاره است به یادمان آخرین شام و مهمانی مقدس مهر که در جمع یاران و حواریون برگزار شد و پس از آن، باگردونه‌ی چهار اسب خورشید (= **سُل**) که اسب‌هایی مینوی هستند، به آسمان عروج کرد. بیت فوق تذکار یک پیمان است که

مهردینی می‌گوید از آغاز تشرف و ادای سوگند، تا شامگاه زندگی و پایان عمر، پیمان و میثاق بر یک عهد و پایه استوار است.

اینگونه اشارات هنگامی معنایی ویـژه مـی‌یابد کـه نـظایر فـراوان و مـتقّن چـنین مواردی، با آگاهی از دین میترایی و آیین مهر، کنار هم نهاده شود.

از اواخر سده‌ی چهارم هجری قمری، نفوذ و گسترش عرفان مغانه که نشأت یافته از ایران باستان است، در ادبیات عارفانه جا و مقام ویژه‌ای پیدا مـی‌کند. یکـی از جـمله‌ی رئوس عقاید و مناسک، مسأله‌ی سیر و سلوک است که اغلب هفت مرحله و هفت وادی و هفت مقام را داراست. طرح کلی و بنیادی، رهایی سالکان مراحل سلوک است از قفس تن و به معرفت و نور رسیدن. مشهورترین شرحی که از چنین سیر و سـلوک‌هایی شـناخته شده، منظومه‌ی منطق‌الطیر **عطار** است. در این جا ما راکاری به اجـزاء و مـراحـل مـختلف سلوک در مقایسه با مراحل سلوک آیین مهر نیست، اما نهایت کلام، مسأله‌ی عروج میترا، و شکل عروج و وسیله و مرکب عروج است. میترا پس از تلاش و کوشش به رستگاری و رهایی نزدیک می‌شود. گاو را قربانی مـی‌کند کـه گاو نماد نَفْس است. تسـلط بـر نـفس و مهارکردن آن و به قربانگاه کشاندنش، پس از آن همه سختی و دشواری ـ آنگاه کشتن گاوِ نَفْس، آغاز رهایی و عروج است. آغاز یک رستاخیز و زندگی حقیقی است.[۴۱]

۴۱- به این نکته‌ی بسیار شایان توجه و بنیادی در شناخت و پیوستگی اسطوره باید توجه داشت. ساختار و بافت حماسیِ اساطیر، به‌ویژه در ایران و سرزمین‌هایی که اندیشه‌ی گنوسی و عرفانی در آن شکوفا شد و جوامع و ملت‌ها از دوران اساطیری فاصله پیدا کردند و از نظرگاه اجتماعی، جامعه و ملتی از موقعیتِ دوران حماسی دور شده و داخل عوالم اندیشه‌های عرفانی شد، اساطیر آن ادوار حماسی نیز دست‌مایه و بُن مایه‌هایی می‌شود برای زندگی در قالبی نو و شکل‌پذیریِ نوعِ اندیشه‌ی غالب. بـه هـمین جـهت است که به اساطیر عرفانی تغییر شکل می‌یابد و پهلوانان و فرمانروایان دوران اسـاطیری، چـون: **زال، رستم، کی‌خسرو، سیاوش، اسفندیار، کاووس** و... آن بافت و ساختی را پیدا می‌کنند که در آثار عارفانی چون **سهروردی** مطالعه می‌کنیم. یا جانوران و پرندگانی چون سیمرغ، رخش و کَرْماهی ـ و اصطلاحاتی چون آب حیات، چشمه‌ی حیات و زندگی، درخت همه تـخم و هـوم در قـالب‌های فکـریِ غـالب در جامعه، مفاهیم عرفانی و تفسیرِ نمادینِ تازه‌ای می‌یابند. یکی از مهم‌ترین نمادهای میترایی نیز که ذبح گاو است، در تفسیرِ اساطیر درگذر از مرحله‌ی حماسی به عرفانی، گاوِ نَفْس می‌شود و مـنظور غـالب شدن مرید و سالک راه حق به نفس امّاره و گاو نفس می‌گردد.

«پیکره‌هایی[۴۲] که از مهر در غارها و مهرابه‌ها به یادگار مانده است مهر را سوار بر گاوی نشان می‌دهد که خنجری در دست دارد و در حال کشتن گاو است. کشتن گاو رمزی است بر پیروزی به زندگی فناپذیر و کشتن نفس امّاره و فداکردن خواهش‌های نفسانی برای خدمت به دیگران:

خویِ مَلَکی بگزین، بر دیو امیری کن گاوِتو چو شد قربان، پا بر سر گردون نه

دیوان شمس تبریزی

گاو به معنای خواهش‌های نفسانی در ادبیات فارسی فراوان دیده می‌شود. مولانا در دفتر سوم مثنوی، به این مطلب اشاره می‌کند:

مدعی گاو نفس توست هین خویشتن را خواجه کردست و مهین
آن کشنده‌ی گاو عقل تست، رو بر کُشنده‌ی گاو تن منکر مشو
عقل اسیر است و همی‌خواهد ز حق روزی بی‌رنج و نعمت بر طبق
روزی بی‌رنج او موقوف چیست؟ آن که بکشد گاو را کاصل بدیست
خواجه زاد عقل مانده بی‌نوا نفس خونی خواجه گشت و پیشوا
روزی بی‌رنج می‌دانی که چیست قوت ارواح است و ارزان نبی است
لیک موقوف است بر قربان گاو گنج اندر گاودان ای کنجکاو*

و در جای دیگر مولانا می‌فرماید:

گاوکشتن هست از شرط طریق تا شود از زخم دمش جان مضیق(مفیق)
گاونفس خویش را زودتر بکش تا شود روح خفی زنده به هش

نمادگاو و خورشید یا نفس لوّامه و نفس مطمئنه

درعرفان و اشراق

پیش از این، در بخش‌های نخستین و مسأله‌ی موازی گاو / ماه و این که در صدر آیین میترایی، به‌موجب صراحت گاثاها، گاو ـ شب هنگام و بدون روشنیِ روز و نور خورشید قربانی می‌شد، پژوهشی گذشت. این شگفتی در نوشته‌های **سهروردی**، به‌ویژه

۴۲-به نقل از «سرچشمه‌ی عرفان ایران، ص ۲۱ به‌بعد».

*ـ مثنوی، دفتر سوم. ابیات ۲۵۰۶، ماقبل و ما بعد.

در: رسالة فی حالة الطفولیه به‌نظر می‌رسد. نخست به بند دهم از یسنای ۳۲ (گاثا) بنگریم:

> آن‌کس آموزه‌های ما را تباه می‌کند که ادعا می‌کند، گاو و خورشید بدترین چیزهایی هستند که برای دیدن چشم یافت می‌شود. آن‌کس که پیروان دروغ را از بخشودگان (داثَه datha) می‌کند آن‌کس که چراگاه را خشک می‌کند و مرگ افزار را بر ضد پیروان اَشَه به جنبش درمی‌آورد.

در بخش نخست در این زمینه و ترجمه و دشواری و ابهام قطعه‌ی فوق شرحی گذشت. اما در رساله‌ی یاد شدهٔ سهروردی مطلبی هست که از لحاظ تطبیق و دریافت بسیار مهم است و دقیق. شیخ در رسالهٔ پر رمز و راز خود، از مرحله‌ی دوم سلوک با تعبیر دریای بزرگ یاد می‌کند که سالک بدان اندر می‌شود و بسیاری غرق می‌شوند و اندکی به ساحل می‌رسند. در این بیان پر رمز و راز که ویژه‌گی‌های آن در آیین میترایی بسیار بوده و درک و فهم آن را دشوار می‌سازد، گاو، نفس امّاره است که خرابی‌ها همی‌کند و خرابی و ویرانی کار اوست و دشمنی او با آفتاب که نفس مطمئنه است حدیثی قدیم است و به‌شکلی پیوسته با او در جدال و کشمکش است. نقوشی که در نقش برجسته‌ها از روزگار کهن بازمانده و در آن شیری بر پشت گاوی جسته و گاو را می‌درد، یا برعکس، نمادی از این راز و رمز و بیانی از این‌گونه تمثیل می‌باشد. اینک بنگریم مطالب پر راز و رمز سهروردی را در: رسالة فی حالة الطفولیه:[۴۳]

> «بیمارِ دل را طبیب گوید که اول تو را بباید رفتن به صحرا و طلب کردن که در صحرا کرمی است که آن کِرم به روز از سوراخ بیرون نیاید الّا به شب و در آن کِرم خاصیت است که چون نَفَس بزند از دهان او را نفس روشنایی پدید آید هم‌چون درخشیدن آتش از میان آهن و سنگ. پس کرم در صحرا بدان روشنایی تفرّج کند و قوت خود به‌دست آرد. آن کرم را پرسیدند که تو چرا به روز در صحرا نگردی؟ گفت: مرا خود از نَفْس خود روشنی هست، چرا باید زیر بار منّت آفتاب رفتن و به روشنایی نور او جهان دیدن؟ بیچاره تنگ حوصله است، خود نمی‌داند که آن روشنایی نفس وی هم از آفتاب است. بیمارْدل چون کرم را

۴۳- مجموعهٔ رسائل، جلد سوم، ص ۲۵۷-۲۵۶.

به‌دست آورد هم به روشنایی آن کرم بیند که غذای کرم کدام گیاه است. او نیز همان خورَد چندان مدت که در وی نیز آن خاصیت پدید آید که در انفاس وی نیز روشنایی پیدا شود. این مقام اول [سلوک] است. بعد از آن به دریای بزرگ رود و بر کنارهٔ دریا مترصّد باشد که گاوی است در دریاکه در شب از دریا به ساحل آید و به نور گوهر شب‌افروز چراکند. و آن گاو بر گوهر شب‌افروز با آفتاب خصومت دارد، یعنی به روز نور گوهر شب‌افروز فرو می‌گیرد و روشنی نفس باطل می‌کند، بیچاره خود نمی‌داند که مدد هر روشنی از آفتاب است.»

در این جا باید یادآور شد که تمثیل گوهر شب‌افروز، همان ماه است و به هر سالکی فرض است که برای طی طریق و حصول نتیجه و رسیدن به سرمنزل مقصود، به نور حقیقی توجه کند. گاو یا نَفْس امّاره، در تاریکی به اغفال می‌پردازد و خرابی و تباهی می‌کند و با آفتاب یا نَفْس مطمئنه در جدال و کشاکش است و با نور عارضی چون نور ماه (گوهر شب‌افروز) نمی‌توان طی طریق کرد، چون منشأ نور ماه هم، انوار خورشید است. این تمثیل و این‌گونه راز و رمزها در آیین میترایی و حکمت اشراق بسیار فراوان و دارای ریشه‌هایی در اعصار کهن متون مقدسه است.

مولانا **جلال الدین بلخی** در مثنوی (دفتر پنجم، ابیات ۳۱-۹۲۹)* در این زمینه، مقارنه‌ی دو نَفْس را، **گاو** و **شیر** قرار داده، دو نمادی که در زبان رمزیِ نقوش میترایی، نقشی مهم را داراست:

ور بکاوی تَرک گاو تن بگو — گر بدرّد گاو را آن شیرْخو
طبع گاوی از سرت بیرون کُنَد — خوی حیوانی زحیوان برکَنَد
گاوباشی، شیر گردی نزد او — گرتو با گاوی خوشی، شیری مجو

*ـشرح مثنوی معنوی، دفتر پنجم. رینولد نیکلسن. ترجمهٔ حسن لاهوتی.
دفتر پنجم، ص ۱۷۸۲. تهران ۱۳۷۴.
در این جا، و مواردی دیگر، انسان کامل به شیر و جسم و نَفْس به گاو تشبیه شده است. و در بیت ۵۳۴، دفتر اول:

گاو که بْوَد تا تو ریشِ او شوی — خاک چه بْوَد تا حشیشِ او شوی

یعنی: نفس حیوانی چیست که تو شیفته‌ی آن شوی. نیز در دفتر پنجم، بیت ۲۸۶۶:

نَفْس آن گاوست و دشت این جهان — کو همی لاغر شود از خوفِ نان

رهرو، نوآموز و سالک میترایی، در مقام چهارم سلوک، پس از طی دوره‌ی سوم، در مراسمِ قربانیِ گاو، از هواجس نفسانی و نَفْس بهیمی و حیوانی، پاک شده و در مرحله‌ی چهارم سلوک، **شیرمرد** می‌شود و به مقام شیری می‌رسد (که ملاحظه شد از نظرگاه مولوی، شیر نماد انسان کامل است) و بر او نَفْس مطمئنه حکمفرما می‌گردد و ملاحظه می‌شود که چگونه می‌توان در پژوهش و کندوکاو، بسیاری از این‌گونه راز و رمزها را مورد مداقّه قرار داد.

در مثنوی اشاراتی دال بر این معنی پراکنده است. در بیت زیر، از دفتر پنجم مثنوی قابل دقت و تأمل است، چون گاو تن ـ قربانی شیر خداست. شیرمردی که به مرحله‌ی تشرّف و آن مرحله از سلوک می‌رسد، هرگاه از در صدق و صفا و نگه‌داشت پیمان درآید. برای رسیدن به مرحله‌ی کمال و عروج، باید گاو تن، نفس حیوانی و بهیمی را کُشت تا به مرحله‌ی شیرمردی و کمال انسانی دست یافت:

گاوتن قربانی شیر خداست   **گرتو را با او سر صدق و صفاست**

در آثار اسطوره‌ای، وقتی گاو کشته شد، از خون او انواع گیاهان و جانوران به‌وجود آمدند و قرارگرفتن خورشید در برج ثور (=گاو) را به‌همین جهت در بهار قرار داده‌اند که در طبیعت تجدید حیات می‌شود.

از لحاظ عرفانی می‌توان اینطور تعبیر کرد که مهر همان روح انسانی است، وقتی بر نفس امّاره فایق آمد و او راکشت، از هواهای نفسانی آزاد می‌شود و به آسمان معنوی عروج می‌نماید. رشد و نموگیاهان هم نماد این است که در وجود انسان صفات خوب و انسانی رشد می‌نمایند و این گذر اسطوره است از مرحله‌ی حماسی و قالبی دینی ـ حماسی ـ به اسطوره‌ای عرفانی.

اینک بنگریم تا شیخ شهاب‌الدین **سهروردی**، شیخ اشراق، در رساله‌ی فی حقیقت العشق چه می‌گوید، همان شیدای واله‌ای که ردای مهر به بر می‌کرد وکلاه شکسته‌ی مهری به رنگ سرخ بر سر می‌نهاد و حکمة‌الاشراق را نوشت و از ارزش و بهای حکمت و

عرفان فهلویون و حکمای ایران باستان بسیار سخن گفت:[۴۴]

عشق بنده‌ای است خانه‌زاد که در شهرستان ازل[۴۵] پرورده شده است، و سلطان ازل و ابد شحنگی کونین بدو ارزانی داشته است، و این شحنه هر وقتی بر طرفی زند و هر مدتی نظر بر اقلیمی افکند، و در منشور او چنین نبشته است که در هر شهری که روی نهد، می‌باید که خبر بدان شهر رسد، گاوی از برای او قربانی کنند که اِنَّ الله یأمُرُکُم اَنْ تَذْبَحو بَقَرةً[۴۶] و تا گاو نفس را نکشد قدم در آن شهر ننهد. و بدن انسان بر مثال شهری است، اعضای او کوی‌های او، و رگ‌های او جوی‌هاست که در کوچه رانده‌اند، و حواس او پیشه‌وران‌اند که هریکی به کاری مشغول‌اند.

و نفس گاوی است که درین شهر خرابی‌ها می‌کند و او را دو سر است یکی حرص و یکی اَمَل، و رنگی خوش دارد، زردی روشن است فریبنده، هر که درو نگاه کند خرم شود، صَفْراءُ فَاقِعٌ لَوْنُها تَسُرُّالناظِرین[۴۷] نه پیر است که به حکم اَلبَرکةُ مَعَ اَکابِرِکُم[۴۸] بدو تبرک جویند، نه جوان است که به فتوای اَلشَّبابُ شعبةٌ مِنَ الجُنون[۴۹] قلم تکلیف از وی بردارند، نه مشروع دریابد، نه معقول فهم کند، نه به بهشت نازد، نه از دوزخ ترسد، که لا فارِضٌ وَ لا بِکْرٌ عَوانٌ بَیْنَ ذلِکَ[۵۰].

۴۴- مجموعه‌ی مصنفات شیخ اشراق، شهاب‌الدین یحیی سهروردی، جلد سوم. رساله‌ی فی‌حقیقة‌العشق، ص ۲۹۱ - ۲۸۹. تهران ۱۳۵۳. با تصحیح، مقدمه و تحشیه: سید حسین نصر.

۴۵- شهرستان ازل، همان است که **زرتشت** از آن Vangheush-xshathra وَنْگْهِئوش خْشَثْرَ (یسنا ۴۸ بند ۸) یاد کرده است به‌معنی شهر خوبی، شهر نیکی، شهرستان نیکویی. **افلاتون** از آن به‌عنوان شهر زیبا، مدینه‌ی فاضله و **شیخ شبستری** «شهرستان نیکویی» یاد کرده است:

به شهرستان نیکویی علم زد　　همه ترتیب عالم را به هم زد

سنت اوگوستین با عنوان «شهر خدا» و **فارابی** مدینه‌ی فاضله یاد کرده‌اند.

۴۶- قرآن کریم، سوره‌ی بقره ـ آیه‌ی ۶۷ (خداوند به شما امر می‌کند که گاوی را ذبح کنید).

۴۷- زرد زرینی که رنگ آن بینندگان را فرح‌بخش است (سوره‌ی بقره، آیه ۶۸).

۴۸- به سبب وجود بزرگان است که برکت به شما می‌رسد.

۴۹- جوانی گونه‌ای دیوانگی است.

۵۰- نه پیر از کارافتاده و نه جوان کارنکرده، بلکه میانه‌ی این دو حال (سوره‌ی بقره، ۶۷).

نه علم، نه دانش، نه حقیقت، نه یقین

چون کافر درویش نه دنیا و نه دین

نه به آهن ریاضت زمین بدن را بشکافد تا مستعد آن شود که تخم عمل درو افشاند، نه به دلو فکرت از چاه استنباط آب علم می‌کشد تا به واسطه‌ی معلوم به مجهول رسد. پیوسته در بیابان خودکامی چون افسار گسسته می‌گردد، لا ذَلُولٌ تُثِیرُ الاَرْضَ وَ لا تَسقِی الحَرثَ مَسَلَّمَةٌ لاشِیَةَ فیها [۵۱] و هر گاوی لایق این قربان نیست و در هر شهری این چنین گاوی نباشد، و هرکسی را آن دل نباشد که این گاو قربانی تواند کردن و همه وقتی این توفیق به کسی روی ننماید:

سال‌ها باید که تا یک سنگ اصلی زآفتاب

لعل گردد در بدخشان یا عقیق اندر یمن

نمادی دیگر از راز و رمز عرفانی در کشتن گاو

به موردی دیگر نیز اشاره می‌شود، و آن اینکه چون قربانی کردن به پایان رسید، مجلس سور و مهمانی برگزار می‌شود. در این مجلس، مهر و خورشید (= **سُل، هلیوس**) مشخص هستند. پشت میزی نشسته و نان مقدس (= دْرون، گوشت گاو قربانی شده) با شراب (= خون گاو ـ شراب نماد آن است) می‌نوشند. مجلس انس و خلوت است. تنها «**یاران غار**» [= اصحاب کهف، یعنی یاران غار] در این بزمگه راه دارند. نوای نی و بربط و عود و دف و... پیرمغان بر صدر و آتش در آتشدان‌ها شعله‌ور و مغ بچگان به ساغرریزی و خدمت. در نقش برجسته‌ها شیرمردان هستند که خدمت می‌کنند و گاه پوشیدگان یا مغ‌بچگان زیباروی.

در این‌جا، به نقل ابیاتی از حق‌الحقایق یا شاهنامه‌ی حقیقت پرداخته می‌شود. [۵۲]

۵۱- آن گاو هم آنقدر به کار رام نباشد که زمین شیار کند و آب به کشت‌زار دهد و هم بی‌عیب و یک رنگ باشد. (سوره‌ی بقره، ۷۱).

۵۲- کتاب «حق الحقایق» یکی از آثار گران‌بهایی است که باید به‌راستی آن را گنجینه‌ای از اطلاعات، و مفصل‌ترین تاریخ منظوم «اهل حق» شمرد.

←

حکایت شرط و بیعت روز ازل که خداوند تعالی
با مردان مقرب فرمودند و ساقی‌نامه

مغنی بیا باز زین انجمن — بساطی بیارای از بهر من
بفرما به آن ساقی مه لقا — دهد یک دو جام میم از وفا
که‌تا مست گردم بیایم به جوش — بخوانم ثنای خداوند هوش
دگر نیز بر مطربان امر کن — زنند ساز و تنبور از سر و بن
به نای و به چنگ و به تار و رباب — کنندزمزمه بهر من از صواب
روانم‌شودخوش‌از آن‌جشن‌وسور — شود منجلی قلبم از شوق نور
بیایم به نطق و گشایم زبان — روایت کنم باز زان داستان
چو یزدان در آن سرنوشت ازل — ابا پیر بنیام عهدی ببست
بدی بر سر تخت دُرّ زان حساب — بدی نیز در سر بر موج آب
بسیط کباری بد آن دُرّ بگاه — که‌بودند یاران در آن بارگاه
هماندم خداوند زان بارگاه — بگفتا ایا پیر پا کیزه‌راه
کنون برنشینید بر موج آب — زالطاف حق تا شوی کامیاب
ز بس پیر از امر آن پادشاه — نشستی ابر تخت زان بارگاه
خداوند از لطف برخاستند — مقام حقیقت بیاراستند
دو عالم به پیر نکو اعتقاد — ببخشید آن شاه با عدل و داد
چو داور دو عالم به آن پیر راد — به رسم حقیقت نیازش بداد

→
مؤلف این تاریخ مفصل منظوم، یکی از بزرگان کُرد و اهل حق: حاج نعمةالله جیحون آبادی (متخلص به مجرم) فرزند میرزا بهرام مُکری است. وی در سال ۱۲۸۸ هجری قمری در دیه جیحون‌آباد واقع در بخش دینور (ایالت کرماشان) پای بدین جهان نهاد.
حاج نعمةالله پس از گذراندن تحصیلات و قسمتی از اوان شباب خود، در شهر کرماشان، در سال ۱۳۱۸ قمری در دیه جیحون‌آباد خلوت و گوشه‌ی انزوا گزید و به سیر و سلوک عرفانی و تألیف آثار خود پرداخت و در سال ۱۳۳۸ قمری در همان‌جا چشم از این جهان فروبست.
حق‌الحقایق. متن مصحح با مقدمه و یادداشت‌ها و تفاسیر: دکتر محمد مکری. چاپ دوم، ۱۳۶۱، ص ۵۵-۵۲.

همـــاندم مـــحمد صـــفات خـدا — بـــه تـــقدیر آن شـــاه فـــرمانروا
به بطن صدف اندر آن جایگاه — شدی خلقت از نور حق از صفا

هـــمان دم یکـــی گـــاو زان بـــارگاه — زغـــیب آمـــد و گشت قـــربان شـــاه
شـــد آن گـــاو ایـــجاد از جـــام یـــار — کـــه‌آن یـــار بـــودی هـــمان یـــادگار
دگـــر بـــاره احـــمد بشـــد آشکـــار — بـــدادی دعـــا تـــیغ گـــوهر بـــه یـــار
بـــه فـــرمان آن پـــادشاه کـــبار — در آن جـــمع جـــاوید زان روزگـــار
ســـر گـــاو بـــبرید پـــنهان شـــدی — ز پس گـــاو از غـــیب بـــریان شـــدی
ز پس هـــفتنان گـــاو را در نـــظر — نـــمودند پـــخته ز پـــا تـــا بـــه ســـر
کشـــیدندبـــر خـــوان رضـــبار پـــیر — نـــهادند در نـــزد شـــاه کـــبیر

دوبـــاره بـــیایم ســـوی ســـخن — بـــه روز ازل هـــم در آن انـــجمن
در آن مـــعنوی شـــاه بـــا هـــفتنان — نشســـته بـــدی بـــا دل شـــادمان

بدون شرح و تفسیری بگذریم. تنها اشاره می‌شود که در متون مانوی به سوشیانسی اشاره شده است که نامش از لحاظ قرائت دشواری دارد، اما اغلب بر یک شیوه‌ی قرائت اتفاق دارنـد. زاده شـدن از صـدف، تکـرار «یـار» کـه یک عـنوان خـطاب است مـیان مهردینان، بر موج آب بودن، قربان کردن گاو، مجلس سور و ضیافت و...

واژه‌ی «یار» که مهردینان به هم می‌گفتند، در پهلوی «ایبار» و به تخفیف یار شده است. در متون پهلوی ایار Âyâr. Ayâr آیار می‌باشد و در عربی این واژی فارسی عیّار، با تشدید حرف «یا» درآمده است. عیّاران در تاریخ ایـران، پس از بـرافـتادن سـاسانیان و دوران تازیان، یاران و اصحاب غار و مهردینان بودند. **یعقوب لیث** از عـیّاران و مـهردین بود. لیث لقب آیـینی‌اش مـحسوب مـی‌شد و بـه‌معنی «شـیرمرد» است. در مـقامات و مناصب مهردینان، شرحی گذشت که چهار مقام در مراحـل مـهردینی، چـهارمین مـقام شیرمردی است که بالاترین مقامات دنیوی است و در همان سده‌های نخستین هـجری قمری که بعدها ادامه یافت، روی گور این مهردینان شیرسنگی نصب می‌کردند. سه مقام بعدی، از مقامات معنوی محسوب می‌شدند. در این‌جا باید اشاره شود کـه **اصحاب کـهف**

به‌معنی «یاران غار» می‌باشد و این یک داستان میترایی است، چون کهف نیز به‌معنی غار است. ترکیب و اصطلاح «یار غار» نیز که نهایت مهر و صمیمیت و یکرنگی و برادری را می‌رساند، از بازمانده‌های آیین مهر است، چه در انجمن مهردینان و در مجمع گروندگان، همه‌ی امتیازها و مناصب و قدرت‌ها و اختلافات طبقاتی از میان می‌رفت و همگان برادران و یاران غار بودند.

معراج میترا باگردونه‌ی چهار اسبه

معراج مهر، چنانکه گذشت، هنگامی واقع می‌شود که سرانجام گاو را کشته، وظیفه‌اش را به انجام رسانیده و پس از مجاهدت بسیار توفیق یافته است. در یک مجلس بزم و انس، با یاران و پیروان، طعام نمادین نان و شراب ـ و یا گوشت و خون گاو را می‌خورند و می‌نوشند. پس میترا که به‌نهایت پاکی و بی‌غشی رسیده و تزکیه و تهذیب نهایی راگذرانده ـ باگردونه‌ی خورشید (= سُل، هلیوس) که چهار اسب مینوی آن را می‌کشند، به آسمان عروج می‌کند.

فیلسوف یونانی **پارمنیدس**[۵۳]، از معراج خودش که در حالت جذبه و شهود روی داده است، در قالب شعری در کتابش موسوم به درباره‌ی طبیعت مطالبی نقل کرده که سوار بر گردونه‌ای که اسب‌هایی آن را به پرواز درمی‌آوردند به آسمان صعود کرده است. بدین وسیله بوده که به راهنمایی دختران خورشید، خانه‌ی شب (= جهان خاکی، زمین) را ترک کرده و به‌سوی اقلیم روشنایی عروج کرده است.

چنان‌که ملاحظه می‌شود، این معراج با اسب‌هایی انجام شده و اسب‌ها نیز باید به گردونه‌ای بسته باشد و این گردونه در اساطیر یونانی از **هلیوس** خداوند خورشید (= **سُل**، خدای خورشید در اساطیر رومی) است[۵۴] که در اساطیر ایرانی چنین‌گردونه‌ای در اختیار

۵۳- پارمنیدس Parmenides فیلسوف یونانی (حدود ۵۴۰ـ ۴۵۰ پیش از میلاد) منظومه‌ی وی موسوم به درباب طبیعت مشهور است. ترجمه‌ی انگلیسی شعر مذکور از وی، در این مأخذ آمده است:

Kirk. G.S/ Raven: *The Presocratic Philosophers London.* 1957, Ch, 10.

۵۴- نگاه کنید به اساطیر جهان که در سلسله انتشارات لاروس ـ زیرنظر پیر گریمال بـه چـاپ رسـیده است، چاپ ۱۹۸۹، ص ۱۰۳.

World Mythology. Edited by: pierre Grimal.

میترا ـ مهر، می‌باشد. اما عروج روان شخص سالکی که پس از طی مراحل سلوک به شهود رسیده است، توسط سفر و انتقال خود روح نیز روی می‌دهد. **افلاتون** در مکالمه‌ی فایدروس، به این نکته اشاره می‌کند که روح خود چون اسب به گردونه بسته و بالداری است که جهتْ رسیدن به اقلیم روشنایی می‌تواند عروج کند، چون از دیدگاه افلاتون: حرکت از لوازم ذات روح است.[۵۵]

«حرکت روح از زمین جهل به آسمان معرفت است و آنچه مطلوب اوست حقیقت متعالی است که در عالم بالا ورای آسمان‌هاست، و نیرویی که روح را بدان ساحت می‌برد، نیروی پر و بال است. نه‌تنها ارابه‌ی روح انسان دارای اسب بالدار است بلکه نفوس الاهی [= خدایان، ایزدان] نیز از ارابه و راننده و اسب بالدار تشکیل شده است، و روح‌هایی که در «فایدروس» به‌طور دسته‌جمعی پرواز می‌کنند [= همانند مرغان در منظومه‌ی منطق‌الطیر عطار و رسالةالطیر خواجه احمد غزالی و نظایر آن] و به حقیقت می‌رسند نه جان‌های آدمیان است بلکه نفوس الاهی است [یعنی همانکه در حکمت ایران باستان به فْرَوَشی Fravahr / Fravashi تعبیر شده است].

زئوس فرمانروای آسمان به همراهی یازده گروه از نفوس الاهی و شبه الاهی پرواز می‌کنند و به مقامات بالاتر ترقی می‌کنند و سرانجام در ورای آسمان به مشاهده‌ی حقیقت نایل می‌شوند. این سفر برای نفوس مزبور میسور است چراکه اسبان بالدار ایشان همه نجیب و فرمانبردارند [به‌موجب مهریشت که ترجمه‌ی آن نقل شد، اسبانی مینوی هستند که از خورش آسمانی تغذیه می‌شوند]، و حال آنکه ارابه‌ی روح انسان را دو اسب است که یکی همچون اسب ارابه‌ی نفوس الاهی نجیب و حقیقت خواه و جوانمرد و بلندهمت است و دیگری سرکش و شهوت‌پرست و بدسرشت و دون همت ـ و همین امر موجب نزاع و کش‌مکش درونی می‌گردد. فقط فیلسوف، حکیم یا عاشق حقیقت است که از پر تو تسلط بر نفس و رهایی از بندهای زمینی و هوا حبس نفسانی و امیال طبیعی و مهارکردن اسب شریر و شیطان صفت می‌تواند همچون نفوس الاهی بال و پر بگشاید و به عالم بالا

۵۵- مجموعه‌ی آثار افلاتون، ترجمه‌ی دکتر محمد حسن لطفی، جلد دوم. تهران ۱۳۵۰ ص ۱۹۰. به نقل از: داستان مرغان و متن فارسی رسالةالطیر خواجه احمد غزالی، به اهتمام نصرالله پورجوادی. تهران ۱۳۵۳، ص ۶.

پرواز کند و نقاب از چهره‌ی حقیقت بردارد.

در اوستا، بخش یشت‌ها، یشت هشتم درباره‌ی **تیشتریه**، یا **تشتر**، ستاره ایزدِ باران‌زاست.[۵۶] تشتر برای اینکه باران را به زمین برای مردم ببارد که در آسمان اسیر و دربند دیو خشکی است، به‌صورت اسبی سپید و خوش‌پیکر با زین و لگام زرینه در آسمان به پرواز درآید و گوید چه کس مرا می‌ستاید تا اسبان نیرومند و خوش‌پیکر و نعمت و آسایش و کمال در روح ارزانی دارم در جهان استومند [=مادی، زمین]، که اینک باید ستایش شوم بر بنیاد بهترین اَشَه [بهترین نظم و راستی]. پس اَپَه‌اوشَه[۵۷] [دیو خشکی و خشک‌سالی] به معارضه با او به صورت و ریخت یک اسب کَل و گَر و بدمنظر به سیاهی و تیرگی نمایان شود و به ستیزه گلاویز شوند به مدت سه شبانه روز، و...[۵۸]

پس ملاحظه می‌شود که ریشه و بنیاد چنین برداشت‌ها و مؤثراتی از کجاست. اسب زیبا پیکر و سپید و زرینه لگام، خطاب به مردم در زمین می‌کند که مرا بستایید تا باران رحمت و برکت بر شما ببارانم. اما اسب گر و سیاه و کَل و بدمنظر برخلاف او، باران (خرد و کسب معرفت و سلوک عشق) را در بند نگاه داشته و با اسب سفید به ستیزه می‌پردازد. دنباله‌ی تمثیل چنان است که اسب سپید مینوی که تجسم **تشتر**، خداوند باران و رحمت است، به تکرار خطاب به مردم می‌کند که هرگاه مرا نیایش کرده و ستایش کنید و بزرگ دارید، پیروز شده و بر شما ببارم.

در ایران اسلامی، پس از ساسانیان، روح به مرغ و پرنده همانند شده است، چنانکه در رسالة الطیر **ابن سینا**، رسالة الطیر خواجه **احمد غزالی**، رسالة‌الطیر شیخ اشراق، **سهروردی**، منطق الطیر **عطار** نیشابوری و جز آن.

۵۶- Tishtrya یا Tashtar = تیر، ستاره ایزدباران که یشت هشتم در اوستا ویژه‌ی اوست.

۵۷- Apush/Apaosha اپوش ـ دیو خشک‌سالی.

۵۸ـ اوستا، ترجمه و تحقیق نگارنده، چاپ سال ۱۳۷۹، بخش یشت‌ها.

بخش نهم

نیایش‌ها و سرودهای خورشیدی، نیایش خورشید از شیخ اشراق شهاب الدین سهروردی و نیایش‌هایی دیگر در عرفان و حکمت

نیایش‌ها و سرودهای خورشیدی

در ادب و عرفان ایران، اهمیت و مقام آیین مهر، تداوم یافت، زنده و پاینده ماند. چنانکه گذشت، در اوستا میترا و خورشید، هر چند دو ایزد و خداوند بزرگ هستند، اما جدا از هم می‌باشند. میترا خداوند نور، فروغ و روشنایی است که در جلو و مقدم بر خورشید حرکت می‌کند. اما اغلب در دوران‌های بعدی، یکی دانسته شدند. این به مناسبت لزوم پیوستگی شان بود. پیش از آنکه خورشید به در آید و دیده شود، مقدّم بر وی ـ انوارش پخش می‌شود. اما در اوستا،سرود خورشید جداگانه ـ و برای مهر نیز سرودی ویژه است. در بخش خرده اوستا، که یکی از پنج جزء اوستای کنونی است، سرودی با عنوان خورشید نیایش هست و سرودی به عنوان **میترا** نیایش، که ترجمه‌شان در بخش‌های پیشین نقل شد.

شیخ شهاب الدین **سهروردی،** شیخ اشراق که بنیاد روشن و استواری در رستاخیز حکمت باستانی ایرانی استوار ساخت و در آثارش به وضوح از حکمت خسروانی الهام یافته است و تا اندازه‌ای دلداده‌ی عرفان میترایی بود و به لباس و جامه‌ی یاران ملبس می‌شد، سرود و نیایشی برای خورشید دارد. در اوستا خورشید، **هْوَرِخْشَئِتَه**[1] یعنی خورشید روشن، خورشید درخشان و تابنده است. در خرده اوستا، نیایشی هست موسوم به «خورشید نیایش»، و در بخش یشت‌ها، ششمین یشت یا سرود ستایش خورشید موسوم

۱ـ Hvare-Xshaeta، فرهنگ نام‌های اوستا، جلد سوم، ص ۱۴۵۵ به بعد.

است به: خورشید یشت.

سهروردی نیز خورشید را خداوندی گویا و زنده و روشن، تابنده‌ترین کواکب، نَیّرِ اعظم و... خوانده و سلام و تحیاتی ویژه برایش قایل شده است. نیز خورشید تابان را، با همان نام اوستایی ـ پهلوی آن، **هورَخش**، یا **هُوَرِرَخش**[۲] نامیده ـ و نیز چون اوستا، برای خورشید دو نیایش بسیار غرّا و فصیح سروده موسوم به هورخش کبیر و هورخش صغیر؛ یعنی خورشید نیایش بزرگ یا مفصل و خورشید نیایش کوچک یا مختصر. در خود اوستا چنین روشی در تنظیم ادعیه و نیایش‌ها وجود داشته است، چنانکه درباره‌ی خورشید و یا دو دعا موسوم به سی روزه‌ی بزرگ و سی روزه‌ی کوچک و جز آن.

در این جا متن «خورشید نیایش» **سهروردی** نقل می‌شود، و با مطالعه‌ی آن، در می‌یابیم که این حکیم نامور، و این احیا کننده و مجدِّد حکمت ایران باستان، چگونه به روال خورشید نیایش اوستایی، هورخش کبیر را نوشته است[۳].

2- Hvare-Raxsh. Hu-Raxsh.

۳- متن نیایش به نقل از مجموعه‌ی مقالات دکتر محمد معین، جلد اول، تهران ۱۳۶۴ ـ ص ۴۱۰ به بعد. در کتاب آرام نامه مجموعه‌ی مقالات به مناسبت بزرگداشت استاد احمد آرام. تهران ۱۳۶۱. ص ۸۷ به بعد ـ محقق فاضل محمد تقی دانش پژوه، ضمن مقاله‌ی «نیایش‌های سهروردی» از منابع مهجور، برخی از این نیایش را گردآوری و ارائه کرده است که مآخذ به دست داده شده حایز اهمیت بسیار است. وی نقل آتش نیایش، نیایش زهره (=اناهید. آب) نیایش نور و روشنی و ... را نیز نقل کرده است که با توجه به نیایش‌های اوستایی شایان توجه است و پس ازنقل نیایش خورشید در متن نقل خواهد شد.
آنچه روشن است، مهردینان به پیروی از یک سنت کهن آریایی و اوستایی، بامدادان، نیمروز و هنگام غروب آفتاب، برپا به سوی خورشید ایستاده و نیایش خورشید را همسرایی می‌کردند، چنانکه **خواجوی کرمانی** گوید: چو خورشید برآید، مغان قیام کنند. بی‌گمان مهر نیایش، خورشید نیایش، آبان نیایش را نیز داشته‌اند که متأسفانه از آنها در دین میترایی آگاهی چندانی در دست نیست.
بنابر قول **پروکوپیوس** Procopius مغان خورشید طالع را ستایش و نیایش می‌کردند. **الیزه** Elisee (= **الیشع**) نقل می‌کند از جامه‌دار سلطنتی ایران که: شما نمی‌توانید از نیایش خورشید خودداری کنید، چه وی از پرتو خویش همه‌ی جهان را روشن می‌کند و با حرارت خود خوراک مردم و چارپایان را می‌رساند و به سبب سخاوت شامل و لطف سرشار اوست که وی را ایزد مهر نامند، زیرا در گوهر او نه تزویر است و نه جهل و غفلت:

Langlois. 11. P. 237.

هورَخْش کبیر

اهلا بالحی الناطق [۴] الانور، و الشخص الاظهر، و الکواکب الازهر، سلام الله تعالی علیک و تحیاته و برکاته. ایها النیّر الاعظم و السیّار الاشرف، الطالع لمبدعه، المتحرک فی عشق جلاله بارئه بحرکة فلکه، المتبری عن قبول الخرق و الکون و الفساد و الحرکة المستقیمة. انت هورخش الشدید الغالب، قاهر الغسق، رئیس العالم، ملک الملائکه [۵]، سید الاشخاص العلویه، فاعل النهار بامر الله، مالک رقاب الانوار المتجسدین بحول الله المطاع، الجرم المنیر الباهی الزاهر، العالم الحکیم الفاضل، اکبر اولاد القدس من الاضواء المتحجبین، خلیفة نور النور [۶] فی العالم الاجرام، نورک من نور ینتهی الی نوره، و قهرک من قهر ینتهی الی قهره. انت مثل لکبریائه، و انموذج من انموذجات بهائه، و حجته علی عباده. من اعطیته من نورک فی الاجسام اضاء و من استعدته بقوةالله سعد. تعطی الکواکب نورک، ولا تأخذ منها، و تکسوها البهاء و الاشراق. سبحان من ضوءک و نورک، و من شرق جلاله سیرک و فی الفلک الرابع دورک، و فی وسط نظام الکل قررک. سألک ایها الاب القدیس، صاحب السلاطة و الهیبته، کامل القوی، علة تعاقب الجدیدین و تتابع الفصول. ان تسأل باسط ضوء نفسک الناطقة الشارقه اباک [۷] و علتک و معشوقک و مبدأ حرکتک الذی انت ظله و طلسمه و جمیع الانوار القاهرة و العقول المجردة لیسألوا السؤال اللائق بعالم السرمد البری عن التغیر و التجدد اباهم و علتهم و معشوقهم، النور الاقرب، المبدع الاشرف، عقل الکل، المعلول الاعظم الاول، لیسأل هو هکذا الهه و اله الآلهه، منتهی العلل، اول الاوائل، ناظم العوالم، مبدع الکل، القیوم، نورالنور، اله کل عقل و نفس و جسم اثیری و عنصری و بسیط و مرکب، علی النظام الاتم

۴- حَیّ ناطق، یعنی زندهی گویا ـ ترجمهی «کیومرث» (=گَیَ مَرِتَن Gaya-maretan).

۵- اشاره به سروری مهر به دیگر ایزدان. مطالب برابر مضامین مهریشت است.

۶- نور الانوار، در اوستا Anaghra-raočangh نورالانوار در حکمت اشراق ذات باری تعالی است.

۷- از سطور بعد برمیآید که «اب» و «علت» و «معشوق» هورخش، نور اقرب (بهمن) است.

الاکمل، الله الوحید، واجب الوجود من سلطانه (ثم یسأل حاجته مثل ان یقول[۸]) آن ینور نفسی باللوامع القدسیه والعلوم الالهیة و الفضائل العلویة و یجعلنی من المشتاقین الیه و یعصمنی عن الآفات النفسیه و البدنیة و ان یکرمنی فی الدنیا و الاخرة.

در رسائل اخوان الصفا نیز نیایش خورشید و سایر کواکب آمده است و این گروه زیر نفوذ حکمت ایران باستان بودند. در نفایس الفنون نیز نیایشی غـرّا خـطاب بـه خـورشید هست[۹].

از سهروردی، ستایش‌زهره نیز جالب توجه است. **زهره، همان ناهید**، یـا درست‌تـر بگوییم، اَردِویسور **اناهیته**[۱۰] در اوستا و اساطیر ایران باستان است که ایزد بـانوی آب‌هـا و الاهه‌ی نگهبان زنان و ... است. در اوستا دقت شود، بخش یشت‌ها، یشت پنجم ویـژه‌ی این ایزد بانو و در ستایش وی است. در بخش خرده اوستا، در شمار نیایش‌ها، آبان نیایش، در تجلیل و ستایش این ایزد بانوست. این نیایش در شمار آثار نقل شده از سـهروردی برجاست.[۱۱]

در خطاب زهره (اَناهید).

نقل است از شهاب الدین [سهروردی] مقتول رحمةالله علیه که طالب این فن باید که هر وقت که زهره به برج حوت رود به تخصیص چون به بیست و هفت درجه‌ی حـوت رسد، لباس ابریشمین در پوشد و غذای حیوانی نخورد و در وقت طلوع زهره این بخور می‌سوزاند: عود، شکر، قسط، زعفران، لادن، قشور، خشخاش، و این خطاب می‌خواند و حاجت می‌خواهد که مراد حاصل شود، ان شاء الله تعالی:

۸- این جمله واضح است که جزو دعا نیست، بلکه دستورالعمل است و می‌خواهد بگوید که بعد از آن همه تضرع‌ها و سوگند دادن‌ها، آن وقت مطلبش را و حاجتش را بخواهد و بگوید...

۹- نفایس الفنون، محمدبن محمود آملی. چاپ تهران، ۱۳۰۹، ص ۱۱۷. نگاه کـنید: مـجموعه‌ی مـقالات دکـتر محمد معین، جلد اول،ص ۴۵۵ به بعد.

10- Aredvisura-Anâhita.

۱۱- به نقل از کتاب آرام نامه سابق‌الذکر. ص ۹۷ـ۹۶. در ضمن مقاله، نویسنده مآخذ را داده است.

0
5m
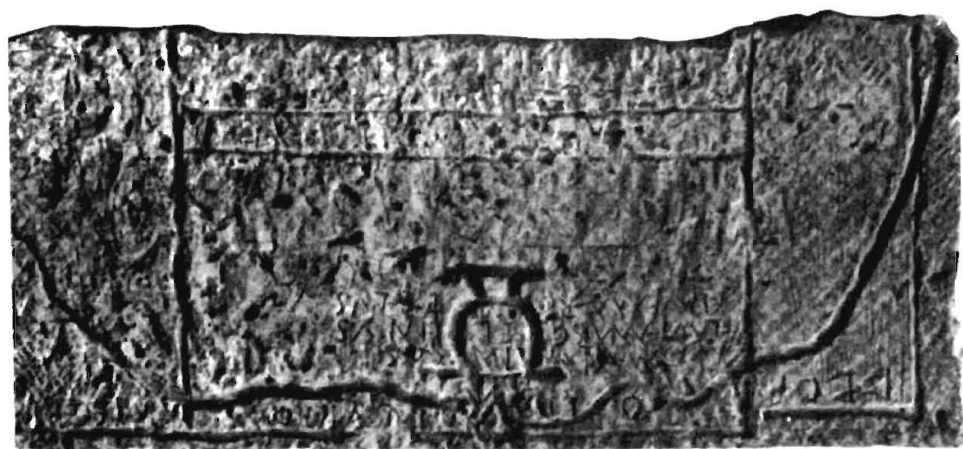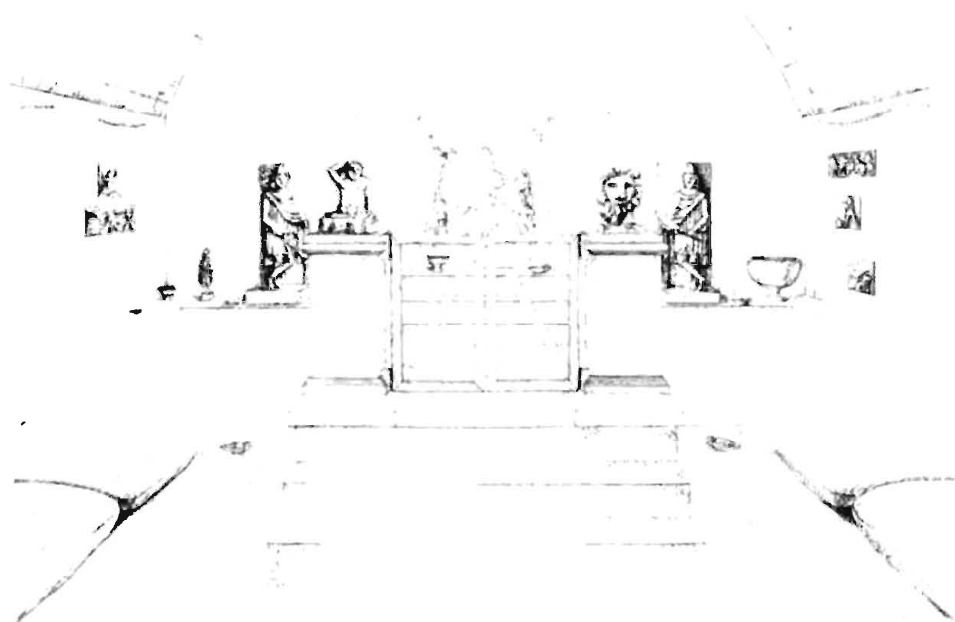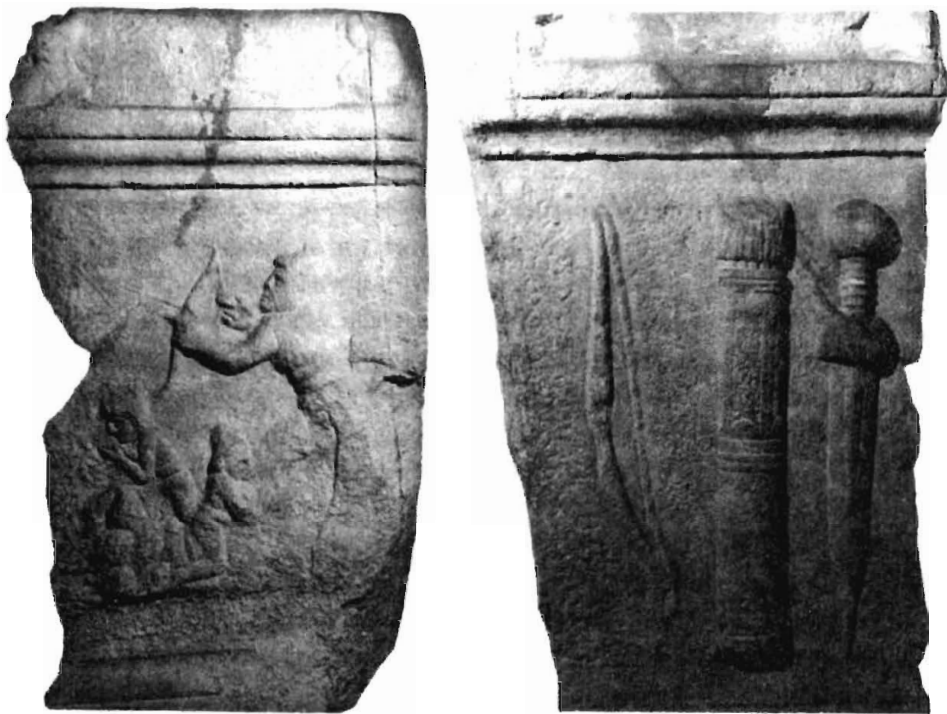
طرح و رسمی از دو صحنه نقاشی دیواری سغدی، که یکی مراسم مرگ و سوگواری است که در تصویر پیشین ملاحظه شد ــ صحنهٔ دوم (سمت چپ) تولد دوبارهٔ وی در بهار است.
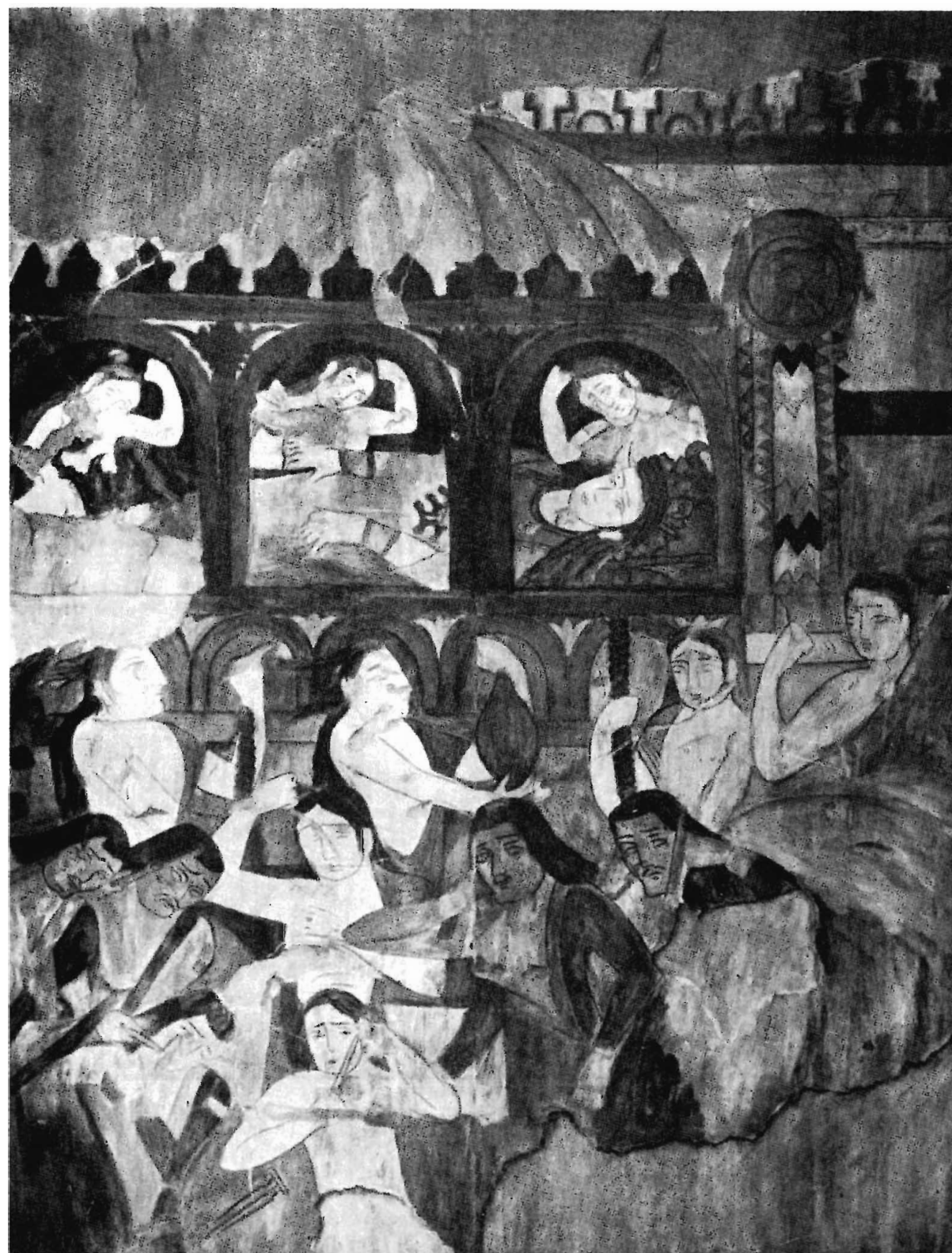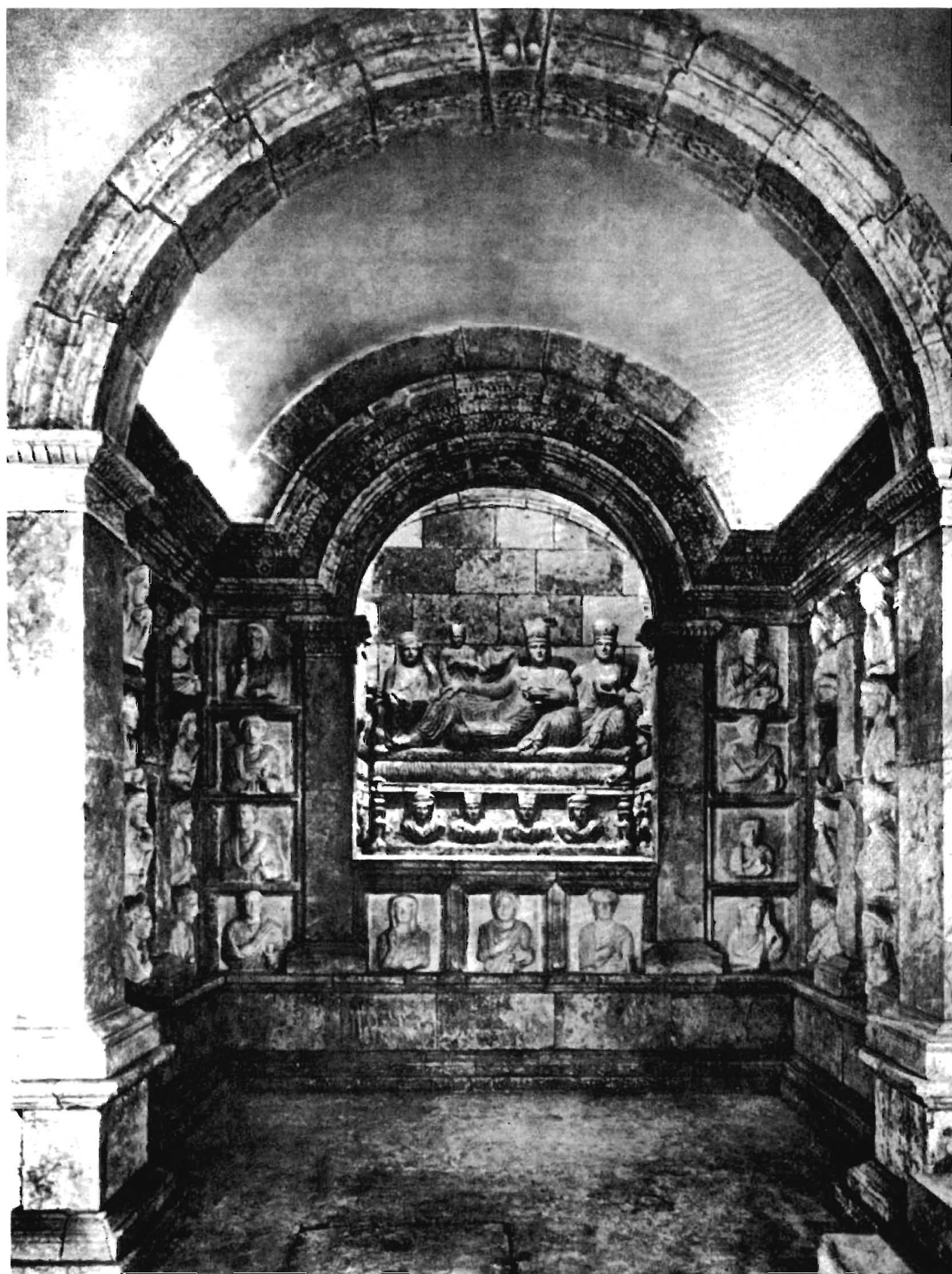
تولد میترا از صخرهٔ سنگ، مهرابهٔ پتوج، رم، Resca

دو نقش برجستهٔ یادمان از مهرابهٔ پتوج و دیه‌بورگ

صحنه‌هایی از تولد مهر از صخرهٔ سنگ

نقش سکه از توری لیانوس و همانندی بالایی از موزه Saint Albans و دومی از موزهٔ کلن.

تولد میترا از صخره سنگ

ستون به یادمان میترای شکست‌ناپذیر، فرانکفورت ـ هدرنهایم

مهرابهٔ پتوج، مراسم سوگند میترا و سُل (خورشید) درحالی که کنار آتشدان دست هم را می‌فشارند و کلاغ پیک خورشید.
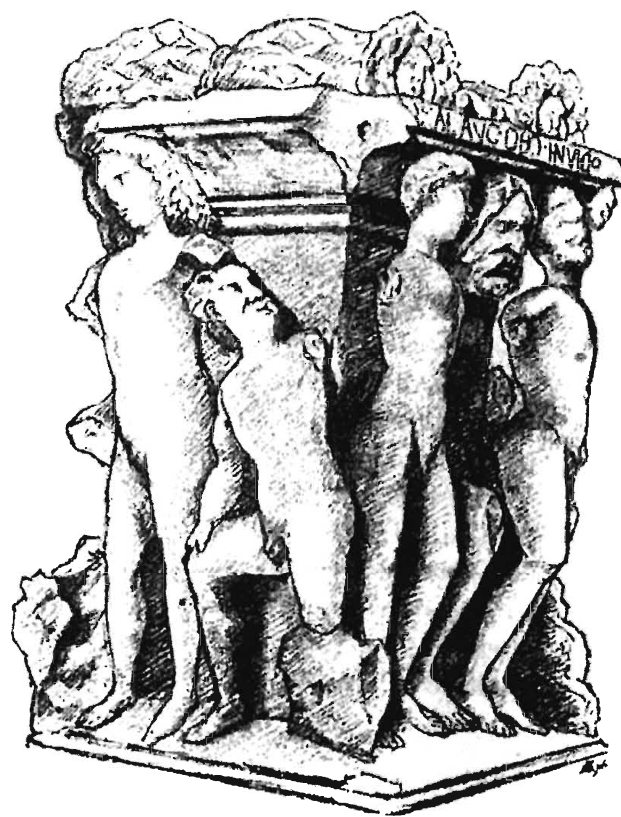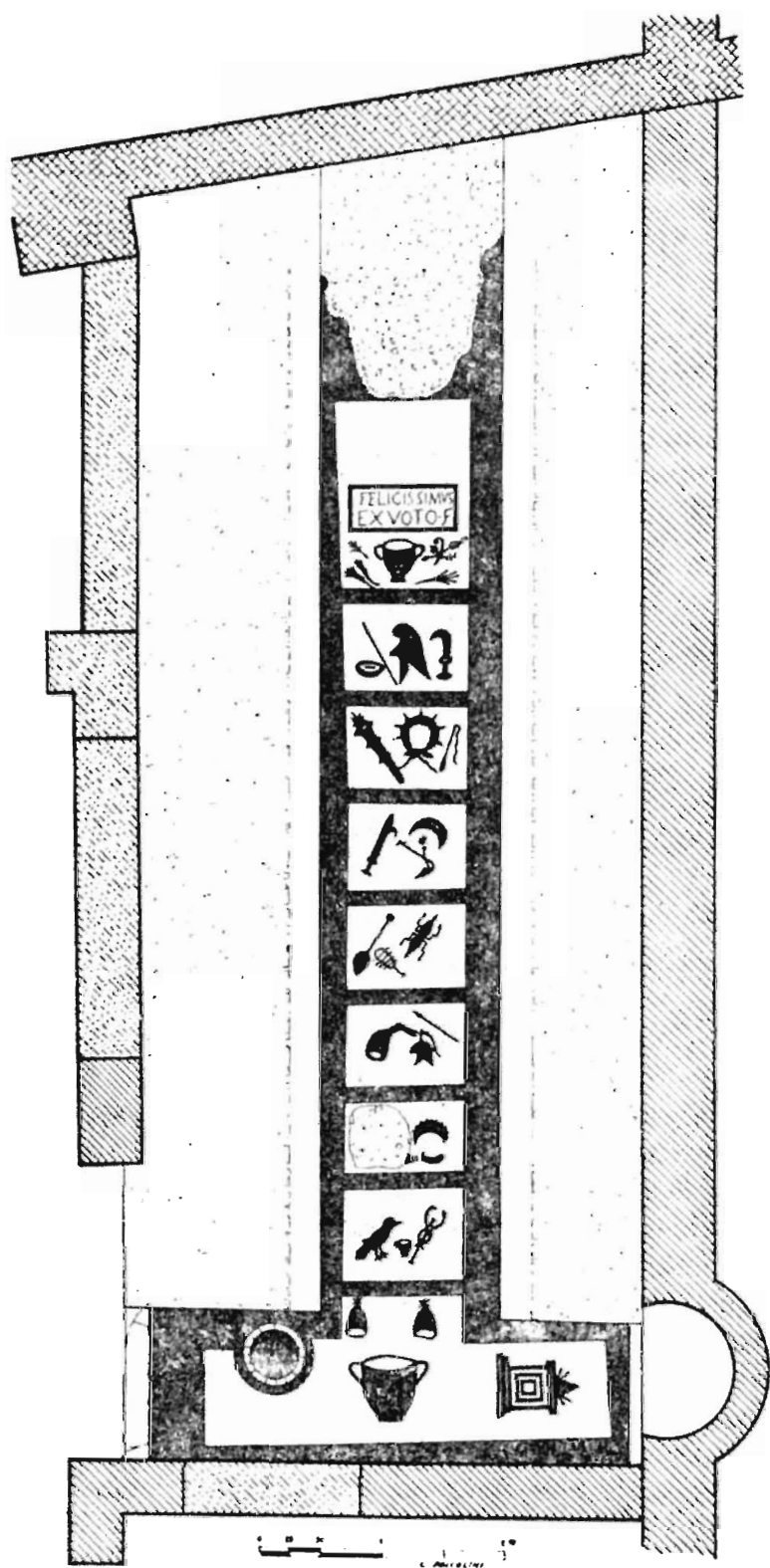
نمادهای هفت‌گانهٔ سلوک و سالکان از مهرابهٔ اوستیا

بیشاپور ـ چهارسوی یک استودان که با نقوش ایزدان زینت شده است (دوران ساسانی) موزهٔ تهران.

میترای نیلوفر آبی در قندقستان افغانستان

دعوة الزهره

لک التقدیس و الثناء علیک، ایتها السیدة العالمة الماملة و امان سپهر(؟) المشرقة السعیدة الکریمة الصبیحة ذات الضوء المعشوق و البریق المحجوب و اللطف و الزینة و البهجة و الجمال و العطر و الاعتدال و المحبة و البرکة لمبدعها المتحرکة فی شوق معشوقها القدسی المفارق بحرکة فلکها البری عن الخرق و الآفة و الحرکة المستقیمة. تعالی مبدعک و منورک و محرکک الاعلی شوقاً و عشقاً، فانبعث من الشوق حرکاتک المناسبة الخیرة و منورک فی الفلک الثالث، اسئلک السعادة فی الدارین، و ان تسأل آباءک و علتک العقلی المجردة ان تسألوا آباء هم و علتهم المعلول الاول الافضل عقل الکل سؤالا لا یقا بعالم السرمدیة عن الحدود و التغیر لیسأل المبدع الاول واجب الوجود، قیم الکل، ذات الذوات، ان ینوّر نفسی و یسهّل امری و یقر بنی لدیه و ینصر اهل النور و الاشراق فیبار کهم و ایانا الی الدهر و الابد. آمین رب العالمین.

چون زهره به شرف رسد این شکل برکشد

۲۳	۸	۵	۲۲	۷
۳۰	۱٦	۱۱	۱۲	٦
۱	۹	۱۳	۱۷	۲۵
۲	۱٤	۱۵	۱۰	۲٤
۱۹	۱۸	۲۱	٤	۳

در همین مأخذ یاد شده، ستایش و نیایشی دربارهٔ زهره (=ناهید) به شکل منظوم از **خواجه نصیر طوسی** نیز نقل است. چنانکه اشاره شد از اینگونه نیایش‌ها، درمورد کواکب و ستارگان و عناصر، کم نیست. جمع و تدقیق در آنها ره‌گشای بسیاری ازمسایل شایان توجه در حکمت، عرفان و معتقدات ایران باستان و تداوم آنهاست. نیایش زهره، که در

اوستا به عنوان «آبان نیایش» آمده است نقل می‌شود و با دقت ملاحظه می‌گردد که تا چه اندازه مضامین اصلی و اساسی اوستایی را با پوششی تازه در خود دارد.

دعوة المنظوم للزهره من کلام مولانا

نصیرالدین طوسی رحمۀالله علیه

ای زهره‌ی مبارک و ای منبع صفا ‌ ‌ ‌ ناهید فرخجسته و شاهنشه نسا

ذوالعز و الکرامة و المجد و الکمال ‌ ‌ ‌ ذواللطف و السلامة و النجم و العلی

ای از جمال روی تو ارواح را حیات ‌ ‌ ‌ وی از کمال وجود تو اشباح را نما

در کاینات سردی و تری و تازگی ‌ ‌ ‌ از جود فیض تست و ترا هست کبریا

از چهر تست درتن خلق جهان نشاط ‌ ‌ ‌ و از مهر تست در دل اهل زمان هوا

از فیض تست خوبی و موسیقی و طرب ‌ ‌ ‌ و از لطف تست خوی خوش و صوت و بوی‌ها

برجیس بر تو ناظر و بهرام ازتو خوف ‌ ‌ ‌ خورشید با تو الفت و تیر از تو بانوا

مهٔ عاشقِ جمال تو، کیوان به تو امید ‌ ‌ ‌ چرخ از هوای روی تو گردان چو آسیا

ایزد تو را به رحمت و لطف آفریده است ‌ ‌ ‌ زیرا سعادت است به یک بارگی تو را

تو کردگار سبع جهانی به امر حق ‌ ‌ ‌ پروردگار خلق خودی زان تو دایما

ا کنون‌به حق تو به تو، کین بشنوی زلطف ‌ ‌ ‌ در ـگاه و بی‌گه از کرم خود دعای ما

امید من چنان است که خوبان روزگار ‌ ‌ ‌ با مال و جاه و حشمت و با صدق و با وفا

مغلوب من کنی تو به فرمان غالبت ‌ ‌ ‌ در زیر حکم آوری، ای حکم تو روا!

خاصه‌فلان‌که‌خاطر من بسته‌ی وی است ‌ ‌ ‌ رنجورم از فراق وی و خسته در بلا

مگذار یک دمش که زمهرم شودبرون ‌ ‌ ‌ مگذار یک دمش که زهجرم شود جدا

این لحظه در کنار منش آوری به نقد ‌ ‌ ‌ ای قادر توانا، رب و وی سنا

دیگر به حق خ و به ص و به غ و ز ‌ ‌ ‌ و آنگه به حق ش و به ط و به حق لا[۱۲]

در رسائل اخوان الصفا نیز در ستایش خورشید و نیایش نیّر اعظم و شمس و اجرام سماوی مطالبی آمده است که برخاسته از نفوذ حکمت خسروانیون می‌باشد و نقل

۱۲ـ برای آگاهی‌های ویژه، نگاه کنید به نوشتارهای نگارنده در «ماهنامه‌ی چیستا» سال ۱۳۶۹ شماره‌های ۸۰-۷۷ و سال ۱۳۷۰ شماره‌های ۸۱ به بعد. نیز مجموع همین نوشتارها به‌صورتی کامل با عنوان: حکمت خسروانی.

می‌شود[۱۳]:

«فصل: و اعلم ایها الاخ انّه ینحط من دائرة الشمس الی العالم الارض دائرة لموضع ملائکة تسمیها الحکما و روحانیات، و لهم صفات فی الاسرار الناموسیة و العلوم الشرعیة تلیق بـهم و افعال تنسب الیهم، فهم بما معروفون و بما یظهر عنهم فیها موصوفون، و افعالهم مـا یـظهر مـن الملوک و ما یختص بهم کما قدمنا ذ کره فی کل الجهات و ما فیها من النبات و المعادن و جمیع الموجودات کل ما قد علا و ارتفع قدرة و عظم ذ کره، و افعالها المخصوصة بها و صفاتها المضافة الیها الحیاة و الحرارة التی تنبث من القلب فی الجسد و الاعتدال و الکمال و التمام و الصلاح و الحسن و البهاء و النور و الضیاء و العظمة و الجلالة، فهذه افعال روحانیات الشمس فی المعاملات و مقالات الملائکة المنبثین فی العالم منها المنحطین من دائرتها لموضع المـلوک و السـلاطین الذین لبسهم الدیباج الاصفر و حلیهم الذهب الاحمر و تیجانهم مکللة بالجوهر و دوابهم خیل شقر و براذین صفر، یقدمهم ملک کریم و شخص عظیم، بیده رایة صفراء مکتوب علیها بالنور: لا اله الا لله الحی القیوم، معطی الحیاة لکل حی، جاعل الشمس و القمر، آیة للناظرین المتفکرین فی خلق السموات و الارض و ما خلق ذلک الا بالحق، سبحان ربک رب العزة عما یصفون «قل اللهم مالک الملک تؤتی الملک من تشاء و تنزع الملک ممن تشاء و تعز من تشاء و تذل مـن تشاء بیدک الملک انک علی کل شیء قدیر.»

و هؤلاء الملائکة الموصوفون بهذه الصـفات، المـنسوبون الی هـذه الدرجـات، یـطلعون بطلوعها و یغربون بغروبها، و هم الملائکة الموکلون بدائرتها، السائرون فی فـلکها، المـتصلون بعالم الارض بوساطتها، منهم تشرق القوة النفسانیة، و بهم تضیء القوة العقلیه و موادهم الهیة، فهم لا یضیق بهم المکان و لا بغیر هم طول الزمان عن افعالهم و المکان عن کیانهم.

فهذه المنزلة اجل منازل الروحانیین الفـاضلین، و هـم المـلائکة المـقربون و مـن دونـهم اللاحقوق بهم، من تحتهم و من فوقهم ملائکة موصوفون بصفات غیر هذه کذلک حتی یکـون فوقهم من هو اعلی و اشرف اذ کان هؤلاء روحانیون بذواتهم، متصلون باالجسمانیة بما یـظهر فیهم من افعالهم. و الذین فوقهم ملائکة عالون و هؤلاء المقربون من العالین مختص بهم من حیث ذواتهم و افعالهم انفس ناطقة و روحانیاتهم کائنة، منها نفسانیون و هم اللاحقوق بالکرسی الذی

۱۳ـبه نقل از مجموعه مقالات ، دکتر محمد معین، جلد اول، ص ۴۵۳ به بعد ـکه نقل شده از رسایل اخوان الصفا، مصحح خیرالدین زرکلی، جزء چهارم، چاپ مصر ـسال ۱۳۴۷ صص ۲۶۱ ـ ۲۶۰ می‌باشد.

وسع السموات و الارض، و منهم الحافون من حول العرش و منهم حملة العرش و کل فی مقام کریم و محل عظیم یسبحون بحمد ربهم».

در موارد دیگر که مسایل نجومی مورد پژوهش بود، دربارەی تأثیر سیارات و کواکب، احوال انسان و جهان و پیش‌گویی و احکام تقدیرات مسایلی طرح شد[۱۴]. چنین باورهایی از طریق معتقدات زروانی و بابلی در آیین میترایی راه یافته بود. اما در آیین‌های خورشیدی، این تعیین خط ترسیم منسوب به خورشید است، چنان‌که در آیین‌های قمری منسوب به ماه. اما دربارەی مقام مطلقەی خدایگانی خورشید، از سرود و باورهای **ایخناتون در مصر** و سرود خورشید در اوستا و سرودهای هندوها در وِداها ـ تا آن چه که در حکمت اشراق و باورهای اخوان الصفا که متأثر از حکمت خسروانی و فهلویون وجود دارد، نکات مشترک فراوان است، چه در شیوهٔ توصیف، چه زمینەی اعتقادیِ شورانگیز و چه شئون گوناگون مذهبی که در بخش مربوط دربارەی آن‌ها شرحی هست.

آن چه که دربارەی نقل متن نیایش خورشید یا **هورخش کبیر** از **سهروردی** گذشت، نیایشی از اصحاب **اخوان الصفا** که در رسائل آمده نقل شد. **محمدبن محمود آملی** نیز نیایشی در بزرگداشت خورشید نقل کرده است که با نیایش سهروردی قابل مقایسه می‌باشد[۱۵]:

ایها السلطان المستعلی، و الملک المستولی، السید القادر، و السند القاهر، الذی خضعت لاشراقه اعناق الوجود، واسفر بتبلجه صباح الجود. المتفرد باقصی العزة و العلاء، و قصار الرفعة و النساء. المستمد من العالم العلوی، و الصقع العقلی من امداد الفیض اکملها، و من اسباب القوة و الجلالة اجلها و اجملها. الذی ارتدی برداء الضیاء فی السرمد، تقمص بقمیص النور فی الابد، فسری فی کل مظلم ضوئه فاصبح مشرقا، و انبسط علی کل کثیف شعاع نوره فامسی موثقاً. قد تحلی من الاشکال بافضلها، و تجلی من الالوان باجملها، واحتوی من الخصال الکریمة علی احمدها، و استولی من الافعال العظیمة علی امجدها قائد الدراری و مدبرها و کفیلها و مصرفها و مسعدها و منحسها و مقوبها و محرفها. انت الملک و هم الخدام و انت الاصل و هم الاعوان. اذا

۱۴ـ ← حکمت خسروانی ـ بنیان‌های حکمت اشراق در ایران باستان/ عناوین نجوم.

۱۵ـ نفایس الفنون، تهران، ۱۳۰۹، قسم دوم. اوایل مقالەی چهارم در سیمیا، ص ۱۱۷ ـ به نقل از «مجموعهٔ مقالات دکتر محمد معین، جلد دوم، ص ۴۵۵.

تطلعت انوارک و سطعت ارواحک انخلسوا و استتروا خالعین و جلین خاضعین خاشعین لعـلو رتبتک و سمو درجتک. و اذا استترت ارواحک من جنابک المقدس عن عالم الکون و الفساد تغیرت العناصر عن احوالها و تعرت الارکان عن علانها. یا باعث الریاح اللواقح من اما کنها، و منزل الامطار السوائح من مواطنها، و مظهر الرعود لتصک مسـامع الهـواء بـمقارعها، و مـوقد البوارق لتخطف ابصار الناظرین بقوارعها. انت الذی یرتفع المتمسک بحبلک من حضیض الذل و الشفاء الی اوج العروة و العلاء، و یرتقی المعتصم بذیلک من سفح المهانة و الاستکانة الی قلة العظمة و الکبریاء، حتی تنقادله النفوس المستولیة علی معشرالبشر، و یـذعن له الجـبابرة مـن الاسود و الاحمر. ایها المقدس عن معارضة الاضداد و مشا کلة الانداد، و المنزه عن التغیرات و التأثیرات السفلیة المتعالی عن ان تستر صفحة وجوده العـدد الزمـانی. لااحـصی ثـناء عـلی حضرتک المطهرة و مواقفک المکرمة، وکیف لااعجز و قد حارث العقول فی ا کتناه‌عظمتک، و طارت الافهام فی ادرا ک‌رحمتک، و قصرت اجنحة الاوهام عن ان یحوم حول حمی کبریائک. اسألک بحق عزک و علائک و رفعتک و بهائک و عز شرفک و نهایة کرمک، و بالاله الاعـظم الذی خصک بهذه المحاسن، و حلا ک‌بهذه المکارم، ان تقضی سئولی و تفیض علی مأمولی من الاستیلاء علی خزائن العلوم وکنوز الحکمة و الاستعلاء علی جنس الانس و معشر البشر. اهل الکرم و الجود و العبد المخلص لواجب الوجود (پس سجده کـند)، یـعنی پس از قـرائت دعـا، سجده کند.

شهرزوری (← حکمت خسروانی) در ضمن شرح حال سهروردی از نیایش‌های وی درباره‌ی افلا ک و دعوت به نیایش خورشید و عناصر یادکرده است. هرگاه به خبرها و روایت‌هایی که درباره‌ی آ ثار زیاد و متنوع وی درایـن بـاره شـده، بـاورکـنیم، بـایستی بسیاری ازاین‌گونه، به ما نرسیده باشد. خود وی چنان‌کـه در مأخـذ یـاد شـده هست (= حکمت...) در "حکمة الاشراق" می‌گوید: «و ـ هورخش و هُوَ طلسم شهریر(شهریور) نور شدید الضوءِ فاعل النـهار رئـیس السـماء واجب تـعظیمه فـی سـنة الاشـراق». در "الواح عمادیه" نیز همانند همین ستایش و بیان هست. بی‌گمان چنان‌که گذشت. به روال مرسوم در ایـران بـاستان، دو نـیایش خـورشید: "هورخش کبیر" و "هورخش صغیر" داشـته است. صدرالدین شیرازی نیز به این نیایش‌های خورشیدی و سایر سیارات و افلا ک اشاره کرده است: «وللمصنف ادعیة مشهورة الکواکب السّبعه، کان له فی کل ایام الاسبوع دعوة مخصوصه یدعو بها

لواحد من السبعة و فیها من التعظیم و المدح مالامزید علیه.» و پس از آن "هورخش" و نیایش آن را نقل می‌کند. این که برای هر روزی نیایشی خاص برمبنای کواکب سبعه داشته است، سنتی رایج در ایران کهن بوده که برای ایام هر ماه دعا و نیایشی مخصوص بوده است و در دایره‌ای گسترده، در مأخذ یاد شده شرحی پیرامون آن هست. نگارنده نیایش‌ها و ادعیه‌ی ستارگان هفت‌گانه و آسمان و خِرد آن‌ها را از نوشتار پژوهشگر فاضل، **محمدتقی دانش پژوه** نقل می‌نماید[۱۶]:

مرحباً بالاشراق، و سبحان الله نورالانوار، ابلاً بک ایّها الباری، اریک تحلّ قیودی و ارانی زال و جعی، و قلّ ثقلی، و خفّ ظهری. عجل هنّاءِک الله فتح الباب، فانّی اخشی ان یستهوینی مردّه الشیطان[۱۷]. رأیت الارض راجعة و السماء ترتعد، لا شک قد نزل علیها امرالله و اعلم انک تدنینی من الله ربّ الارباب. اِنّی صعدت الی الملکوت و رایت العجائب و الفسحة؟ و النّور، و اخذت الکتاب و الوضوء. و استنزلت للبرکات علی عالمناء و ارسلت التقدیس علی الماء و الطین. من الله المبتدأ و الیه المنتهی، ربه المحمود و هو المحمود.

فصل فی محبة الله . اقدّس فی الکتاب ربی الله نورالنّور الاعلم الاعظم الأقوی الأعزّ الاکرم. قیّام الانیات کلها، واجب الوجود، ناظم العوالم، صاحب الخیرة الباسط و النور الأقهر و البهاء الارفع و الضّوء الأشد الذی لایتناهی، مبدع الدّهر و السرمد و الدیموم، حمد الازل بالأبد، القائم بالسطوة القاهر علی رأس المهیات باجمعها «**اورمزد، دادار کیهان**». الله الواحد الذی له الوحدة المطلقه من جمیع الوجوه، فعّال العجایب، واهب العقل و الحیوة، مظهر الهویات، الذی هو فوق الفضیلة و الشرف و الوصف و النطق و الحیطة و الاشارة، الا له الأعلی، نورالانوار، تقدیساً و تحمیداً و تمجیداً و تسبیحاً یتبرک به العالمون.

تسبیح **بهمن** نور العقل. اقدّس عبدالله و مجابّ الله الاعظم، نور الله الاکبر، صنع الله الأعلی، المثال الاوّل، القدّیس الأقرب، ملک الملائکة، رئیس الانوار القاهرة،« **کدخدا**» الملکوت فی حضرت الله، **بهمن** نور الفلک الاطلس، و هو الفلک المحدّد[۱۸]

۱۶ـ آرام نامه، تهران ۱۳۶۱ / ص ۹۲ به بعد. جهت پژوهش و آگاهی از منابع گسترده، به همین نوشتار صفحات ما قبل و مابعد نگاه کنید.

۱۷ـ ← وندیداد، فرگرد هیجدهم. در این جا سْرَاُشَه (= سروش) که جای گزین "میترا" شده است، از لحاظ توصیف و وظایف با این قسمت بسیار در مقایسه شایان توجه است.

۱۸ـ تمام مطالب فوق درباره‌ی نور و خورشید ـ در مورد "مهریشت" و "خورشید نیایش" جزء به جزء قابل

←

العقل الثّانی. و اقدّس ظلّه الرفیع البریء عن الافات، الجرم الأقصی، منتهی الاشارات و الحرکات، و نفسه المقدسه المستعملة لشعاع **بهمن** نور صاحب البسیطة و الحرّة و البریق النافذ فی الأعلین.

العقول. أُقدّس الانوار القاهرة الأعلین، ینابیع العزّ و البهاء و الکمال و الشرف، و ارباب طلسمات السموات و الارض کلها، رؤسا الجبروت، عبادالله الطاهرین الاکرمین، اصحاب السلطان الباهر، و الاشعة اللامعة، و السجات المقدسة و الرتب المتعالیة، و ملاک برق النازلین بامر الله العزیز.

الملائکة. اقدس النّفوس النّاطقة مدبّرات الجسم، عشاق الانوار القاهره المشعة، عـظماءِ القـدس، محرکات الاجرام بطاعة الله، الاضواء الغلّابة "اصفهبدی" السّموات و الارض من الطاهرین.

فلک الثوابت[۱۹] اقدّس اصحاب الثّوابت، الانوار القاهرین الکاملین الأقربین الثّـوابت، و اقـدّس

→

مقایسه است. دربارهٔ‌ی بهمن، نور اقرب در حکمت اشراق و حکمت خسروانی ← حکمت خسروانی (نور اقرب، بهمن).

۱۹ـ ← "بندهش" بهار، ص ۵۷-۵۶ و ۶۱-۶۰ و باتوجه به فهرست که شروحی در این زمینه نقل شده است. نیز: گاه‌شماری و جشن‌های ایران باستان، حکمت خسروانی. **سهروردی** خود در حکمة‌الاشراق دربارهٔ‌ی این مسأله و تدبیر افلاک و اجرام و اختران و اباختران مطالبی مشروح آورده. **شهرزوری** در شرح حکمة‌الاشراق نیز شروحی ارائه کرده است و چنین اعتقاداتی در "آیین زروانی" از باورهای بنیادی بود که به "آیین میترایی" راه یافت. نگارنده در پایان، ذیل پژوهشی دربارهٔ‌ی نقش زروان در آیین میترایی، ترجمهٔ روایت **اِزنیک** را دربارهٔ‌ی زروانیان و باورهاشان نقل کرده است که از دیدگاه پژوهش‌های بنیادی ـ اثری شایان توجه است.

در این جا جهت آگاهیِ کوتاهی ـ اشاره می‌شود که در ادبیات زرتشتی به دو دسته ستارگان هرمزدی و اهریمنی برمی‌خوریم. ستارگان ثابت، یعنی اختران هرمزدی‌اند و سیارات، اباختران اهریمنی. ولی تنِ اباختران را نیز هرمزد آفریده است تا این موجودات اهریمنی از نظر پنهان نمانند و بتوان بر آن‌ها و کردارشان نظارت داشت. این عقیده که سیّارات را که اهریمنی می‌انگارد، از حرکت نا منظم آن‌ها در فضا (البته به چشم بینندهٔ بر زمین) برمی‌خیزد و متکی بر تقدسی است که نظم و قاعده دراندیشهٔ متفکران ایرانی داشته و بدین روی است که سیارات را هرزه می‌خواندند. اما برعکس گوهر اهریمنی‌شان، این سیارات نام‌هایی هرمزدی دارند. با توجه به نام‌های آن‌ها ـ باید به اصل تفارق میان آفرینش اهورامزدا و اهریمن نیز توجه داشت که حتا در گسترهٔ زبان شناسی نیز دخیل است. در مثل هرگاه از دست، پا، سر، چشم و هر عضوی سخن در میان باشد، بر حسب این که از شخصی که یاد می‌شود مزدیسنا باشد یا دیویسنا ـ تفاوت می‌کند. برای بد دینان و غیر مزدا پرستان واژگان و اسم‌های اهریمنی، ـ و برای مزدا پرستان و اَشَوان، واژگان هرمزدی کاربرد دارد.

هفت اباختر یا هفت سیّاره عبارتند از: هرمزد یا مشتری. کیوان یا زحل. بهرام یا مریخ. ناهید یا زهره. تیر

←

الثوابت و مسکنها العالی الشریف.

فلک زحل [=کیوان]، العقل الثابت. اقدّس لتعظیم الله النور القاهر الشدید البهی، صاحب العـزّة و القهر، ربّ الطلسم «**کیوان**» زحل. و اقدّس عبدالله الطالع "کیوان" الأب الرفـیع، السـیّد المـنیر، عـلوی المسکن، کبیرالشأن، عظیم الامر، غایر الفکر، بعید المنظر، فیاض البرد و الیبس، صاحب التسبیح والتفرّد والتجارب و الهم و الوقار و الأید والقهر و الثبات و اثنی علی شخصه.

فلک المشتری [= هرمزد] العقل الرابع. اقدّس التعظیم الله القاهر الشدید ذاالروأ الالهی المشرق تام العشق الاعلیٰ، و الدالبرکات، منبع الخیر و العدل و المحبة و الایتلاف، رب المشتری [=**هرمزد یشت** در شمار یشت‌ها یا سرودهای ستایش اوستایی، که هر یک از ذوات فلکی و انوار اسپهبدی دارای ستایش نامه‌ای هستند] الذّی هو ظلّه. و اقدّس عبدالله الطایع المشتری، الأب الفاضل الغایب الزاهر المنیر السعد الاکبر، صاحب العلم و العدل و الصدق و الحرّة و الجمال و الظفر و المکارم و الزهد و الوفاء عظیم الهمة و الغیاث، و اثنی علی شخصه النیّر و نفسه الشریفه الکریمة، و اقدّس مسکنه العالی المقدس الکریم.

فلک المریخ، العقل الخامس. اقدّس لتعظیم الله النور القاهر الشدید ذا العز و القوی و الغلبة العظیمة و البصیص النافذ، رب المریخ [= بهرام] الّذی هو ظله المریخ. و اقدّس عبدالطایع المریخ الفاضل الشجاع الغالب [= مریخ، بهرام، وِرِثْرَغْنَه] الطاهر صاحب القهر و السطوة و البأس الشدید و النار الموقده [=آتش بهرام] و الضوء المهیب و الحرّ و الیبس و القوة و السلاطة و اثنی علی شخصه النیّر و نفسه الشریفه. و اقدّس مسکنه العالی المقدس الکریم.

فلک الشمس، العقل السّادس. اقدّس لتعظیم الله، الشخص الانور و الکوکب الازهر، قاهر الغسـق، فاعل النهار، کامل القوی، خازن العجایب، شدید الهمة، المستغنی بنوره عن جمیع الکـواکب تـعظیماً و یکسوهاالنضرة و البهاء و الضیاء و الاشراق. و اثنی علی شخصه النیّر و نفسه الشریفه. و اقدّس مسکـنه العالی المقدس الکریم.

فلک الزّهره، العقل السابع. اقدّس لتعظیم الله. النّور الباهر الشدید، البهی الجمیل الصبیح، صاحب

→

یا عطارد. ماه سیاه یا ماه اباختری ـ و خورشید سیاه یا مهر اباختری ـ در اساطیر نجومی ایران کهن و در قلمرو حکمت خسروانیون نیز همین تعیّن‌ها و تشخّص‌ها و تدبیرها و جنبه‌های تعیین سرنوشت و تقدیر و مقام خدایگانی برای اختران و اباختران کاملاً مشهود است که در مأخذ یاد شدهٔ فوق می‌توان مطالعه کرد.

الحسن و المحبة، کامل العشق، القدسی المشرق المضییء، **رب الزهرة** [= ناهید، اَناهیتَه، مقایسه کنید با مطالب یشت پنجم و "دعوة الزّهره" منظوم و منثور در صفحات پیشین] التی هی ظله الزهرة، و اقدّس عبدالله الطایع الزهرة السراء(؟) الصبیحة المشرقة البهاء، ذات الملاحة و اللطف و النظام و السخاء و الجمال والعطر و الاعتدال و المودة و الخلق الحسن و الغناء آلات الطرب و البهجة. و اثنی علی شخصها النیّر و نفسها الشریفه. و اقدّس مسکنها العالی المقدس الکریم.

فلک عطارد [العقل الثامن] و اقدّس عبدالله الطایع عطارد، [= تیر، اوستا: تیشتریه Tishtrya، تیر، یشتِ هشتم] النیّر الفاضل العالم العاقل الناطق الصادق، صاحب الحجة و النظر و الفطن و الجدل والکتاب واسرار العلوم و الحساب، حبر السماء المساعد للکواکب الصبور، و اثنی علی شخصه النیر و نفسه الشریفه و اقدّس مسکنه العالی المقدس الکریم.

فلک القمر، العقل التاسع. اقدّس لتعظیم الله، النور القاهر الشدید، النیّر الشارق اللامع البهی، ذاالجمال و الفضائل، رب القمر [=ماه، دراوستا "ماوَنگه mâvangh، یشت هفتم، یعنی ستایش و نیایش ماه در اوستا نقل است] الذی هو ظله القمر. و اقدّس عبدالله الطایع القمر، السیّد الفاضل، مفتاح النجوم، فارس الملک، وزیر **هورَخش** [= خورشید] و خلیفة، صاحب الرطوبات، ممد المیاه، واهب الاصباغ [در بخش‌های گذشته درباره‌ی بستگی ماه با آب وگیاه و دریا و ... مطالبی گذشت ← "حکمت خسروانی]، صاحب السموات منتزع، و اثنی علی شخصه النیر و نفسه الشریفه و اقدّس مسکنه العالی المقدس الکریم.

عقول اصحاب العناصر. اقدّس صاحب طلسم الماء لیقدس به الماء، و صاحب طلسم الارض لیقدس به الارض، وارباب طلسمات المعادن لیتقدس به المعادن، و ارباب طلسمات البنات لیتقدس به النبات. و اقدّس ارباب طلسمات الحیوانات، لیتقدس به الحیوانات.*

من تمجیدات الشیخ المحقق و شهاب الحق و الدین المقتول (سهروردی) قدس سره.

یا قیّوم الملکوت، احاط الظلام بی، و حیّات الشهوات لسعنی، و عقارب الدنیا لدغتنی، و تماسیح الهوی قصدتنی. ترکتنی بین خصومی وحیداً، یا ارحم علیَّ من أبویَّ من سخطک. ادعودک یا ربّ بأنین

*ـ درباره‌ی عقول عشره در فلسفه‌ی مَشّاءِ و انوار اسپهبدی و امشاسپندان در حکمت اشراق و حکمت خسروانی ـ و رابطهٔ میان آن و سیارات ـ نگاه کنید به کتاب: حکمت خسروانی.

المذنبین، یا رب بتأوه المجرمین. انادیک نداءَ غریق فی بحر الطبیعه، هالک فی مهمة الشهوات. ها أنـا مطروح علی باب کبریائک. ایحسن من لطفک ردّ الفقیر خائباً، ایلیق بجودک طرد الکیئب قانطاً؟ کل عبدٍ اذا استجار مولاه، فأجاره. فما لعبدک اذا استجارک فلا تجیره؟ اسیرک واقف علی الباب لیشکو من حیران سوء. لکل اسیر قوم یرحمونه، فاباک اسیرک لا ترحم علیه بنظرة منک. عبید الآثمین اذا لاذوا بموالیهم، احسن موالیهم الیهم.

ما لعبدک ملاذ غیر جنابک. فرجع عبیدالآثمین فی فرح و نبل، و عبدک خائباً بمن نورک منکّس الرأسس بینهم. فهل لایقول عبید الآثمین: ویل لک، ما با لک لم ینظر الیک مولاک، و یل لک سـعدنا و شقیت، وصلنا و نفیت؛ ویل لک هذه عطایا موالینا، فأین عطیّة مولاک؟ سبحانک ربّ الجـبروت، أنت سبوح قدّوس رب الملائکة و الروح. أذقنی حلاوة انوارک، و أهّلنی لمعرفة اسرارک! الهی کم من عبدٍ آبق ألم به مرض، فطرده الناس و لم یرضوا بمجاورته، فحملوه و طرحوه علی باب مولاه. فبیناه ینوح علی نفسه اذا اشرف علیه صاحبه، فرحم ذلّه و غربته و قال: یا عبد سوء هربت عنّی ثم عدت الیّ حین لم یقبلک غیری، فعفوت عنک. الهی انا العبد الآبق، حلَّ بی مرض المعاصی، ها انا ساقط علی باب کبریائک علی ظما، فما بال مریضک لا تعاجله و ظمان الفکّ لا تسقیه جرعة من زلال عفوک. یا من قذف نـوره فـی هویات السابقین، و تجلی بجلاله علی ارواح السائرین و انطمس فی عظمته الباب الناظرین، اجعلنی من المشتاقین الیک العالمین بلطائفک. یا ربّ العجائب و صاحب العظائم و مبدع الماهیات و موجد الانیّات و منزل البرکات و مظهر الخیرات، واجعلنا من المخلصین الشاکرین، الذین رضوا بقضائک، و صبروا علی بلائک. اِنّک انت الحی القیوم ذوالحول العظیم و الاَیدالمبین الغفور الرحیم. سبحانک سبحانک یـا ربّ الارباب، یا ممدّ الملکوت بنور جلاله، یا من اذا تجلی لشی ء خضع له، یا خفی اللطف، یا من رشَّ نوره علی ذوات مظلمه، فنوّرها، و قذف شعلة شوقه علی الافلاک، فَدوّرها و یسّرها. خضعت لعظمتک الرقاب، و لانت لهیبتک الصلاب، تلذّذت بذکرک الارواح الراقصات، و رکدت لبارق عزتک الحواس الحائرات. یا من برق برق عزته فی سرائر المنیبین، و زمجر رعد هیبته فی قلوب الخاشعین. یا صاحب الکلمة العلیا، و رب السکینة الکبری، هب لنا من لدنک رحمة، افض علی نفوسنا لوامع برکاتک و علی ارواحنا سواطع خیراتک. اجعلنا من السعداء العارفین لجلالک، المشاهدین کمالک، الذاهبین الیک، اِنک علی کل شیء قدیر. و صلی الله علی خیر خلقه محمد و آله الطاهرین.

چنان‌که یاد شد، با توجه به مآخذی که در نوشتار "نیایش نامه‌های سهروردی" در "آرام نامه" آمده است و مآخذی دیگر به ویژه از حکمای اشراقی ـ می‌توان مجموعه‌ای

از این گونه نیایش‌ها را گردآوری کرد. اما در آن‌چه که نگارنده دیده، کم و بیش اصطلاحات، تشبیهات، عبارات و ثناها و تمجیدهایی هست که بسیار همانند و گاه برگردان اصل اوستایی و پهلوی است که در یشت‌ها یا ستایش‌های اوستایی درباره‌ی همین اختران و اباختران ـ در هیأت طلسم و صنم، یا فرشتگان و ملایک نقل شده است.

بخش دهم

پیشینه‌های خورشید پرستی

روش مطالعه‌ی خورشید پرستی، جایگاه خورشید در اساطیر و تاریخ ادیان، ساختار جوامع گوناگون و نوع خورشید پرستی، بنیادهای سیاسی و دخیل، بنیادهای سیاسی آیین خورشیدی ـ میترایی درایران و روم، سرودهای خورشیدی برای نیایش و بزرگداشت خداوندگار، نقدِ خورشید پرستی در ترازوی تعقل، نقش خورشید و مار نمادهای مکرّرِ خورشید پرستی، چگونه آیین خورشید پرستی به عرفان و اشراق راه پیدا می‌کند، تحلیل شکلِ اسطوره شناسیِ آیین‌های خورشیدی،اشکال متفاوت آیین در جوامعِ گوناگون، اشکال خورشید پرستی میان قبایل و جوامع ابتدایی، مراسم قربانی در آیین‌های خورشیدی، نمادهای کلاغ و خروس، قربانیِ چارپایان و پرندگان، قربانی کردن خروس و بز سفید، بینادها و اشکال عبادت و برگزاری مراسم در آیین‌های خورشیدی، مراحل گذر و تشرّف در آیین از اشکال ساده‌ی فکری تا نظامی پیچیده و سازمان یافته، چگونگی نسبت میان خورشید و گروههای جامعه، مراسم راز آمیز برای ورود به جرگه‌ی اهل راز، آیین‌های تشرّف و آزمون سالک، رابطه‌ی خورشید و مرگ، رابطه‌ی خورشید با رستاخیز در طلوع و غروب، خورشید ـ خدا راهنمای ارواح بندگان، مرگ و نوزایی و مسأله‌ی رجعت، میترا و خدایان خورشیدی هم میرانده هستند و هم زنده گر، تفسیر اسطوره‌ی خورشید و خدایان خورشیدی به عنوان خدای مرگ، دو شکل متفاوت از خورشید

پرستی در مصر و بابل، خدایان خورشیدی مصر و روابط با طبقه‌ی اشراف و فرعون، اسطوره‌ی رَع خدای خورشیدی مصر، نماد مار و خورشید، ایخناتون فرعون مصر و شکل ویژه‌ی پرستش خورشید، آیین های خورشیدی در یونان و روم، نکات مشترک در اسطوره‌ی خورشیدی یونان، هلیوس و مار، نقش نمادین مار، نماد اسب و مار، آیین خورشیدیِ وِدایی، سوریَه خدای خورشید در ریگ ودا، سَویتری خدایی دیگر، نمادهایی از شیأ و نقش و جانوران که در آیین‌های خورشیدی مشترک هستند.

... واز جمله آیات قدرت الاهی، آفرینش شب و روز و خورشید و ماه است و نباید هرگز پیش خورشید و ماه سجده برید، بلکه اگر به حقیقت خدا پرستید، خدایی که خورشید و ماه و هزاران هزار آفتاب تابان در عوالم پیدا و پنهان آفریده است سجده و پرستش کنید؛ این جا سجده واجب است.

سوره‌ی فُصِّلَتْ/آیه ۳۷

پیشینه‌های خورشید پرستی

پیشینه‌ها و ویژگی‌های خورشید پرستی، سرودهای خورشیدی، عرفان و خورشید پرستی، شاهی و شه‌سواری، اساطیر و مراسم و مفاهیم بنیادی و نمادهای همانند در آیین‌های خورشیدپرستی، قربانی‌های خورشیدی

یکی از مسایل عمده و شایان توجه در تاریخ ادیان و اسطوره شناسی، مبحث کهن روزگار «خورشید پرستی» است که در آن عالی جناب، خداوندگار بزرگ ـ خورشید بوده است. اسطوره شناسِ امروزه با مباحثی گسترده و رمزگشایی‌های کهن، در مورد شناخت آیین‌های خورشیدپرستی رازگشایی‌های بسیاری انجام داده است. در این جا قصد بر آن

نیست تا به چنین مبحثی پرداخته شود، اما به عنوان مدخلی جهت پژوهش، اشاراتی نقل می‌شود.

باید جهت تطبیق در اسطوره شناسی ایرانی با سایر اسطوره‌های ملت‌ها و اقوام دیگر، در سرودهای ستایشی که جهت خورشید سروده شده و دسترس است و مضامین آنها پژوهشی انجام شود. مراسم ستایش و پرستش و نیایش ـ همسرایی و همنوایی (سماع) و رقص‌های مهیج و تند بررسی شود. باده نوشی و کاربرد مواد مخدر و نوشیدنی‌های سُکرآور مطالعه شود؛ و بسیاری دیگر. از سویی دیگر شمول وظایف و حوزه‌ی اقتدار و بخشش‌ها و برکات و نعمت‌هایی که از خداوندگار از سوی بندگانش درخواست می‌شود و مراسم تشرّف به مجمع برگزیدگان و آزمون‌های افرادی که می‌خواهند به مراتب و مقام‌های برگزیده در مجمع دست یابند، اسرار و حفظ آن اسرار، مراحل سلوک و رهروی و بسیاری دیگر از چنین اموری در مطالعه و پژوهش و تطبیق ـ از اهمیت‌های بنیادی برخوردار می‌باشد.

در این مختصر جهت آشنایی با پیشینه‌های خورشید پرستی، در ضمنِ اشاراتی در اساطیر ودایی که با اساطیر همانند ایرانی از یک ریشه و خاستگاه و مردم هستند، اما قدمت بیشتری را واجد می‌باشند ـ تنها با اشاراتی ـ مشروح‌تر مطالبی نقل می‌گردد.

خط زنجیره‌ی چنین فرهنگ‌های ویژه‌ای بسیار کارآمد است. در مثل چگونه از **مهریشت**، **یشت دهم** و **خورشید نیایش**، اوستایی ـ به سرود ستایش شگفت انگیز **سهروردی**، درباره‌ی خورشید می‌رسیم. چگونه یکی از وظایف شاخص «خورشید» راهبری ارواح به جهان دیگر است؟ ـ چگونه مراسم قربانی در آیین‌های خورشیدپرستی قرابت و همسانی دارد؟ ـ چگونه **جمشید** (ییمَه خْشَئِتَه) یا خورشید تابنده ـ در حالی که در اسطوره‌های کیهانی و سماوی نمی‌گنجد، با خورشید در رابطه و پیوند بوده و با جهان زیرین و دوزخ سر و کار دارد؟ چگونه خورشید پرستی در میان ملت‌هایی که حکومت در جامعه‌شان بر بنیادهای شاهی ـ پهلوانی و شه‌سواری است، منظم‌تر و شناخته‌تر و دارای سابقه‌هایی در ساختار قرینه است؟ و بسیاری از این موارد که در «آیین میترایی» با آن روبه رو می‌باشیم. **میترا** هر چند خداوندگار نور و روشنایی است، اما کنایه‌ی صریح از خورشید می‌باشد و حتا پیش از برآمدن خورشید، طلایه دار است. نقش مار و اسب و

خروس سفید و سایر جانوران و پرندگانی که در آیین‌های خورشید پـرستی وارد است، در شکل اروپایی آیین میترایی و آیین‌های خورشیدی ایران باستان و روش تطبیقی، به بسیاری از این موردها، گاه با اعجاب مواجه می‌شویم.به همین سبب نگارنده در این جا، به مناسبت استمرار و تداوم خورشید نیایش اوستایی و مـهریشت یـا سـرود مـیترا، تـا سرودهای ستایش سهروردی در حکمت اشراق برای خورشید ـ اشاراتی کوتاه از موارد همانند را نقل می‌کند، باشد که موجب استفاده واقع شود.

سرجیمز فرازر، از پژوهشگرانی است که در کتاب خود با نام: دربارهٔی پرستش طبیعت، در این زمینه مطالعات جالبی را ارائه کرده است. کاری مطابق معمول، در اثر بسیار شایان توجهش، در هر مجلدی که از زاویه‌ی ویژه‌ای بـه مـوضوع‌های مـختلفی پـرداخـته، بـا شواهدی فراوان همراه است.[1]

وی همه‌ی صُوَر ظاهری را که حاکی از خورشیدپرستی است، به ویـژه آنـچه کـه توسط مردم شناسان از جوامع و قبایل ابتدایی عرضه شده است، بی‌اعتبار کرد و گفت این انبوه مواردی که هیأت‌های اکتشافی از جوامع بدوی ارائه کرده‌اند، در قـالب خـورشید پرستی نمی‌گنجد.[2]

البته در میان اقوام امریکای مرکزی و جنوبی، یعنی ایـنکاها، مـایاها و آزتک‌هـا وضع مطالعه گونه‌ای دیگر است و در آن جا، مراسم قربانی‌های انسانی ارتباط خورشید با جهان پسین و مردگان و قداست عالی جناب خورشید و کاهنان خورشید ـ خدا و مسایل جنسی، ساختاری را فرا رو می‌نهد که می‌تواند الگو باشد و چارچوب درست را برای یک نظام دینی / اساطیریِ خورشیدی الگو قرار دهد، هر چند که در آن جا خورشید خدا آن قداست لازم را ندارد و بیشتر جنبه‌ی ظلمانی ـ تا نـور، و خشـونت واهـریمنی گـری تـا عطوفت و مهربانی را می‌توان دریافت.

1- S.J. Frazer: *The Worship of nature*, I PP, 440-485. London, 1926.

۲ـ فریزر آنچه را که از اقوام ابتدایی در استرالیا، آفریقا، ملانزی، پولی نزی و جز آن عرضه شده بـود، مـورد نقادی قرار داد. برای استرالیا و پولی نزی و ملانزی نگاه کنید به جلد چهارم «تاریخ تحلیلی ادیان» و برای آفـریقا جـلد پـنجم و بـرای امـریکا جـلد ششـم – از نگـارنده. در مـوارد مـعین و مـربوط دربـاره‌ی خورشیدپرستی و پرستش کرات سماوی، به ویژه آرای فریزر، مطالبی در آن مجلدات، هست.

اما در خورشیدپرستی، یک اصل را باید در نظر داشت. این روش پرستش و خدایگان انگاری، در میان ملت‌ها و جوامع اغلب به صورت ساختاری قابل پذیرش ریشه یافته که آن مردم از دیدگاه تمدن و مدنیت به درجه‌ی سازمان یافتگی و وحدت سیاسی و نوعی توسعه‌ی مبتنی بر یک قدرت مرکزی رسیده باشند. در پرو و مکزیک چنین سازمان‌ها و قدرت سیاسی موجود بود و می‌توان بر این نظر بود که هر جا که دولت متمرکز مبتنی بر یک شاهیِ مسلط بر اصل پهلوانی و سپاهی گری پاگیرد، زمینه برای خورشید پرستی فراهم شده است.

برابر با **مهریشت**، هر چند به طور دقیق مطالعه شود ـ در همان اعصار باستان، **میترا** میان چنین مردمی و سازمان دولت ـ شاهی‌یی، ریشه یافته بود. در زمان هخامنشیان نیز چنین بود. وقتی که به روم رسید ـ نیز کاملاً محیطی قابل توسعه و مساعد یافت، جوامعی که امپراتور یا شاه یا فرمانروایی توانمند، بر اساس سپاهیگری ـ پهلوانی، بر قبایل یا جوامع با قدرت، فرمانروایی می‌کرد و گاه خلیفه و پسر خورشید محسوب می‌شد. **یولیان آپوستت** Yulian-Apostate (۳٦۳ ـ ۳۳۱ میلادی) حتا پس از آنکه امپراتوری روم مسیحیت را پذیرفته و امپراتور **کنستانتین**، پیش از او آیین میترایی را مطرود اعلام کرده و پیروان آن را سخت مجازات می‌کردند، دوباره در آغاز، به طور پنهانی آیین میترایی را پذیرفته و بعد آن را آشکار کرده و پرستش خورشید / **هلیوس**، را شعار قرار داد و خود را مبعوث و برانگیخته‌ی خورشید و رسول **میترا** می‌دانست و به سال ۳٦۱ آیین میترایی را دوباره آیین رسمی قرار داد و برای خورشید سرودی غرّا ساخت. **ایخناتون**، فرعون مصر نیز شاهنشاه و فرزند خورشید ـ و زیباترین سرودِ خورشیدی را سرود. البته چنان که اشاره شد، نظر بر آن نیست تا تاریخی مجمل و یا پژوهشی کوتاه ارائه شود، تنها برای تذکاری است که از دورترین روزگار، سروده‌هایی چون مهریشت یا خورشید نیایش یا سروده‌هایی برای **سوریه** Surya خورشید خدای وِدایی و ... حتا میان اقوام بدوی وجود داشته است.

خورشید و دیدگاه اسلامی / قرآنی

آنه ماری شیمل در کتاب شایان توجه خود[3] درباره‌ی **خورشید** و دیدگاه اسلامی / قرآنی در زمینه‌ی این کوکب درخشان شرحی جالب آورده است: بارزترین نورفراگیر و ساری و جاریِ عالم وجود، خورشید است؛ اما خورشید همانند سایر اجرام آسمانی، در زمرهٔ آفِلین (موجوداتی که افول و غروب می‌کنند) قرار دارد (← سورهٔ انعام، آیهٔ ۷۶)[4]، موجوداتی که ابراهیم نبی (ع) در ابتدا به آن‌ها روی می‌آورد، اما همین که می‌بیند هر یک از آن ها افول و غروب می‌کنند از ستایش آن‌ها دست می‌کشد و می‌گوید رو به سوی خالق آنها باید کرد. در این مورد در سورهٔ فُصِّلَت (آیه ۳۷) خداوند عالم مردم را انذار می‌کند که در مقابل خورشید و ماه به سجده در نیایند، بلکه خدایی که آن‌ها را خلق کرده است مسجود خود قرار دهند (= لا تسجد واللشمس و لاللقمر، و اسجدوالله الذی خلقهنّ). اسلام آشکارا رابطهٔ خود را با آن دسته از ادیان پیشین که گرایش‌های خورشیدپرستانه داشتند قطع کرد و نظم نمازهای یومیه در آن نیز به طور دقیق به‌گونه‌ای است که نماز صبح باید به طور حتم پیش از طلوع خورشید و نماز مغرب و عشاء نیز پس از غروب آن باشد تا شائبهٔ هیچ‌گونه ارتباط و اتصالی با خورشید پرستی (کیش مهر) در میان نیاید (با این حال، اوقات نمازهای پنج‌گانه به طور دقیق با وزن و ریتم کیهانی تطابق دارد). قطع مبدأ تاریخ

3- schimmel. Annemarie: *Decipheringe the Signs of God: A Phenomenologyical Approach of Islam.*

کتاب فوق توسط دکتر عبدالرحیم گواهی با عنوان:

تبیین آیات خداوند؛ نگاهی پدیدار شناسانه به اسلام ـ منتشر شده است. تهران ۱۳۷۶، ص ۷۹ و بعد.

۴ـ **فلمّا افل، قال انی لا احب الافلین** / و هنگامی که خورشید افول کرد ابراهیم گفت من افول کنندگان را دوست ندارم.

اسلامی از سال شمسی و جای گزینیِ آن با سال قمری نیز تاکید مجدّدی بر این گرایش [ضد خورشید پرستی] است. با وجود این، نقش خورشید به عنوان نماد پرتو افشانی الوهیت یانبوّت ظهورکامل دارد. در حدیثی از قول حضرت محمد(ص) می‌خوانیم که: «من چون خورشید هستم و صحابهٔ من نیز مانند ستارگان‌اند» (احادیث مثنوی، شمارهٔ ۴۴)[5]؛ ستارگان راهگشایی که پس از افول خورشید ـ رحلت حضرت رسول (ص) زندگی خواهند کرد. و در حدیث دیگری این سخن به آن حضرت اِسناد داده شده که: «نفرت خفاشان دلیل آن است که من خورشید هستم» ـ نوعی تقابل میان خفاشان شبانه، دشمنان خورشید ایمان حقیقی، غالباً در آثار عرفای اسلامی بیان شده است که از آن جمله می‌توان به افسانه‌های شیرین **سهروردی** مقتول به زبان فارسی اشاره کرد.

در تفاسیر جدیدتری که از ابتدای سورهٔ **ضحی** (والضحّی، و اللّیل اذا سَجیٰ...) به دست داده شده، ارتباط واتصال پیامبر (ص) با خورشید وضوح خاصی پیدا می‌کند. در این تفاسیر، الضحّی "نور بامدادی" به وجود مقدس رسول خدا (ص) تطبیق شده است. شاید اولین کسی که این معادله و برابری [ضُحی = پیامبر] را ابداع کرد، یا حداقل آن را مشهور ساخت، **سنایی** (متوفای ۱۱۳۱ م/ ۵۲٦ ه) در قصیدهٔ طولانیش دربارهٔ این سورهٔ قرآن بود. به نظر می‌رسید که "نور صبح" (ضحی) به‌گونهٔ درخشانِ حضرت رسول (ص) اشاره داشته باشد، در حالی که سوگند دیگر الاهی، "واللیل" (قسم به شب)، در ابتدای سورة اللیل (سورهٔ ۹۲) به موی سیاه آن جناب اشارت است.

خورشید به عنوان نمادخداوند متعال، هر دو صفت جمال و جلال را به نمایش می‌گذارد؛ جهان را روشن می‌سازد و باعث پرورش و پخته شدن میوه‌ها می‌شود. اما همان طور که ملّای رومی می‌گوید، اگر خورشید کمی بیش از حد به ما نزدیک شود همه چیز را در شعلهٔ آتش خویش نابود خواهد ساخت، انذاری مر مریدان را که از "خورشید برهنه" اجتناب کنند: مثنوی، دفتر اول، ۱۴۱ مثنوی، چاپ کلالهٔ خاور، ص ۵ بیت ۱۵، تهران ۱۳۱۹.

آفـــتابی کــز وی ایــن عــالم فــروخت　　　انــدکی گــر پــیش آیــد جـمله سـوخت

سهروردی، در کتاب اَلْمَشارِعِ وَ اَلْمُطارَحات، فصل سوم: فی کیفیة ظُهور المُغَیَّبات[6]، از

۵ـ متن این حدیث شریف چنین است: **اصحابی کالنّجوم فبایهم اقتدیتم اهتدیتم**. کنوز الحقایق، ص ۱۳.

۶ـ مجموعهٔ مصنّفات، جلد اول، المَشارع. ص ، ۴۹۴.

هورخش با همین تعظیم و تکریم ـ نیز تداخل عالم هورقلیا یادکرده است:

... وَ قَد یکون الْمخاطَبَة بِصوْتٍ طَیِّبٍ اَو مَهیْبٍ، وَ قَد یَکون شَبیه همسٍ، وَ قَـد یَکـون المُـخاطب یتراءی فی صُورَةِ امّا سُماوِیَّةٍ اَو فی صُورَةِ سادَةٍ مِنَ السّادات العلویّه، و فیشجاه الخَلَسات الْمُعْتَبَرة فـی عالَمِ هور قلیا، لِلسَیّد الْعَظیم هورَخش الْاَعظَم فِی الْمُتَجَسَّدین المبجَّل الّذی هُوَ وَجْهَة الله العُلیا علی لِسان الاِشْراق.

ساختار اساطیری، و نمادهای آیـین‌های خـورشیدپرستی، مار

جمشید یا **ییمه خْشَئِتَه**، نخستین شاه ـ و به مفهومی نخستین انسان در اساطیر ایـرانـی، تجسم عالی‌جناب خداوندگار خورشید به روی زمین است.[۷] در مضامین اوستایی نـقل است که در زمان وی نه بیماری، نـه پـیری، نـه کـاستی و... وجـود داشت و بـی‌مرگی و جاودانگی، از عطایای وی بود. در خلال مضامین اوستایی، رابـطه‌ی جـمشید بـا جـهان زیرین، چون میترا که داوری ارواح را بـه عـهده دارد آشکـار است و در مـنابع پـهلوی دینکرد، به‌روشنی این معنا هست که حتا در دوزخ نفوذ داشته و عهدنامه و پیمانی را کـه **اهریمن** در دوزخ (دوژمان) پنهان کرده، برمی‌گرداند. در **ریگ‌ودا** نیز همان نزدیکی‌هایی که میان **جمشید ـ میترا** درباره‌ی چنین مطالب و مفاهیمی به‌نظر مـی‌رسد، مـیان **سـوریَه** از خدایان ودایی که پسر **دیائوس** diaus بوده، وی چشم آسمان یا چشم میترا\وارونا (=میترا / اَهورا) لقب دارد نیز مشهود است. در «ریگ‌ودا» حدود ده سرود به نام وی آمده است. هم‌چنین توصیف وی که از آسمان همه چیز را بـه‌وضوح مـی‌بیند، تـوصیفی است کـه درباره‌ی میترا هم نقل می‌باشد. از سـویی دیگـر «خـورشید خـدا» در ریگ‌ودا **ساویتری** sâvitri است که به دفعات، همچون **سوریَه** معرفی می‌شود.[۸]

اغلب این معضل پیش می‌آید و هنگام پژوهش بدان مواجه می‌شویم و به‌صورت

۷- برای همه‌ی این آگاهی‌ها نگاه کنید به: فرهنگ نام‌های اوستا، جلد سوم، ذیل نام ییمَه خْشَئِته ـ جمشید.

۸- برای آگاهی‌ها نگاه کنید به کتاب: دین ودایی، چاپ پاریس ۱۸۸۳ ـ ۱۸۷۸ در سه مجلد. جلد دوم صفحه‌ی ۱۶۰ به‌بعد و ۳۷۰ به‌بعد. مجلد سوم صفحه‌ی ۳۸ به‌بعد.

A. Bergaigne: *La religion* vedique d'après les hymnes du Rig -Veda, I-III.

پرسش در مطالعاتِ مربوط به تاریخ ادیان و اسطوره‌شناسی خودنمایی می‌کند که به چه نحله و روشی می‌توان خورشیدپرستی اطلاق کرد؟ آیا در این پرستش که ذات خداوندی در قدوسیت خورشید تجلی یافته؟ آیا عنصر تعقل و خرد و اندیشه وارد است یا نـه؟ ـ چگونه می‌توان تصور کرد که در دوران اعتلای اندیشه‌های فلسفی در ایران، کسانی چون **سهروردی و خواجه نصیرالدین توسی**، و دیگران ـ برای ذوات طبیعی چون: خورشید و زهره (ناهید، از کرات سماوی) به پیروی از سرودهای اوستایی ـ چنان سرود‌های زیبایی برجای گذارند؟ مسلماً عنصر عقل و خرد در چنین شیوه‌هایی، اشراق و شهود است، نـه خرد محض و استدلال. عرفان و گنوس است نه چیزی دیگر. چنانکه در **حافظ، شمس تبریزی، مولوی، خواجوی کرمانی** و... ملاحظه می‌کنیم؛ یا در جهان باستان در ایران و مصر و یا جاهای دیگر.

در آیین‌های خورشیدپرستی، اغلب نقش‌های نمادین وجود دارد. در آیین‌های خورشیدی هندِودایی و ایران، نقش خورشید و مار، نشان مناسبات مستقیمی است میان جهان مادی زنده و جهان پسین تا دنیای زیرین و ظلمت و جایگاه ارواح مردگان. از سویی دیگر همین نمادها، در آیین‌های خورشیدپرستی میان اقوام گوناگون، گاه در تضاد هستند. در آیین مَزْدَ یَسنانی، **مار** در شمار خْـرَفْسْتَران xrafstar یا جانداران زیانکار و اهریمنی است. اما در آیین میترایی، و به‌موجب نمادشناسیِ ودایی، جلوه‌ی زندگی است و نشان باروری و ازدیاد و آمیزش جنسی و علامت مردانگی است که تقدیس می‌شود[۹] نیز در اسطوره‌شناسی ودایی چنین است و نقش مار و خورشید با هم می‌آید، چنانکه در نقوش کنایت‌آمیز میترایی نیز همین مفهوم را داراست.

اما جهت درک بسیاری از مفاهیمِ در پرده، در نقوش رمزآمیز میترایی باید به این نکته توجه داشت؛ هنگامی که در شکل خورشیدپرستی، ذات اعظم در چرخه‌ی طبیعت، در هستی خورشید متبلور می‌شود، ذوات دیگر طبیعی نیز همپای خورشید و در کنار و اطرافش هستند. کافی است در نمادهای میترایی: صدف، ماهی، درخت زندگی، گیاهان مقدس هوم و بَرْسم Barsam، باد، آب، شبان ـ چوپان، ماه، ستاره، گاو (که درکش با هلال

۹- تاریخ تحلیلی ادیان و مذاهب در جهان، جلد دوم ـ با عنوان «اساطیر»، از نگارنده. تهران ۱۳۴۳. بخش: هند ودایی.

و قرص ماه و آب و رویش و بالش همراه است)، نقوش منطقةالبروج، بیضه‌ی گاو، خوشه‌ی گندم، عقرب، سگ، خون و... را مورد مدّاقه و کاوش قرار داد، چون همه‌ی اینها با معیشت آدمی بستگی دارد. به همین جهت است که خداوندگار خورشید: نعمت، برکت، رویش گیاه، ازدیاد باران و آب، خوراک، دام و گله، ثروت، نیرومندی و دلیری، خرد و بینش، فرزندان فراوان، زنان خوب و زیبا، جلب توجه و حمایت نیاکان (فْرَوَشی‌ها) همه و همه را که مؤمنان از او خواستارند و در نیایش‌های خورشیدی می‌طلبند، می‌بخشاید.

در این‌جاست که خورشید ـ خدا کم‌کم در شیوه‌های آیینیِ خورشیدپرستی، وظایف‌شان تقسیم می‌شود. خورشید خود نمادِ کلی و اصلی است و عناصر دیگر طبیعی نیز بدون آنکه هستی‌شان منحصر و وابسته به او باشد، در کنَفِ قدرت او، کارگزارش می‌شوند. این‌جاست که در شکل سامان یافته‌اش، اندیشه‌ی حکمت و عرفان پدید می‌آید. عناصر و ذواتِ کارگزار، همه از او صادر می‌شوند که مسبب‌الاسباب است و در زمین شاه یا امپراتور، پسر ـ یا سایه و ظل و یا خلیفه‌ی خورشید است ـ اما همه‌ی کارهای قومی و جامعه، توسط او اداره می‌شود که واگذار به عمله‌ی سیاسی یا کاهنان شده است.

آنگاه است که میان آفریدگار، یا خدای آفریننده، با خدای باروری و رویش و بالش ـ فاصله پدید می‌شود. این مرحله‌ی پیشرفته‌تر جوامعی است که یا شیوه‌ی آیینیِ خورشیدی، یا قمری دارند و جوامعی که سیر پیشرفت و یگانگی و اتحاد میان قبایل و اقوام و عشایر را می‌گذرانند، یا گذرانده‌اند. در این مراحل، خدای آفریننده، بی‌کار، کم‌اهمیت و نسبت بدو بی‌توجهی می‌شود. خورشید بدون آنکه به نقش و ذاتِ اقدس آفریدگاری‌اش توجه شود، چون جامعه‌ی گسترده و فعال به اقتصاد وابسته می‌شود ـ جنبه‌های بارورکننده، زایش و رویش دهنده و گله بخشنده و عواملِ رشدِ اقتصادِ شبانی / کشاورزی؛ یعنی فرزندان بسیار دهنده‌اش موردتوجه قرار می‌گیرد. در پس این تحول در اندیشه‌ی دینی و تغییر و تحول عناصر اساطیری ـ تعقل و خرد کاربرد دارد، هرچند که غیرمستقیم باشد. در تمدن و فرهنگ‌های منطقه‌ی مدیترانه، دشت‌های بین‌النهرین، مصر، هند و جاهای دیگر ـ چنین دیگرگونی‌هایی قابل ملاحظه است. چنین امری را در چگونگی مراحل تحولِ **مَردوک** Marduk خدای بابلی می‌توان مطالعه کرد. این

فراموش‌کردن مقام آفریدگاری، و جمع خواست‌ها و تمایلاتی گوناگون در یک ذات اقدس است که موارد عطایا و دهش در او متنوع می‌شود و کار ایزدان آب و باران و گیاه و رویش و نیروی جنسیِ بارور.... را در خود جمع می‌کند و حتا پس از حدوث مرگ نیز ارواح بندگان را در کنف حمایت خود دارد.[۱۰]

بسیاری از عطایا و بخشش‌هایی که خدایان نباتی یا فلکی و خدای آسمان به درخواست بندگان می‌دهند همانند است. این اصل در یشت‌ها یا سرودهای خدایان در اوستا آشکار است. آب، باد، باران، زمین، ماه، خورشید، گیاه ـ آب (هَئورْوَتات / اَمِرتات) و... همه به یکسان از سوی بندگان مورد درخواست عطایا هستند. اما **اهورمزد،** خدای آسمان نخستین ـ در مقام آفریدگاری ـ چندان مورد آنگونه مراسم پرستش و ستایش همراه با فدیه‌ها و قربانی قرار نمی‌گیرد. به‌تدریج و حرکتی کُند، اما بدون سکون، همه‌ی صفات و ممیزاتِ ذات خداوندی آسمانی ـ در آیین‌های خورشیدی، به خورشید خدا رسیده و در وی جمع می‌شود. گاه ملاحظه می‌کنیم میان خدای آفریدگار و ذات اقدس آسمانی و خورشید ـ روابط خانوادگی ـ در مثل پدر ـ فرزندی به‌وجود آمده که پدر قدرت و اختیار را به فرزند تفویض کرده است و خود فقط نامی دارد. به‌موجب اوستا به‌روشنی این امر مشهود است: آذر یا آتش ـ که با خورشید قرابت دارد، پسر **اورمزد** است. ایزدبانو **سپندارمذ** ـ یا زمین دختر اورمزد است. **آناهیتا** در جمع خانوادگی دختر اورمزد است. **اَرْت** همسر اورمزد است. اینها ماه و خورشید و ایزد آب و گیاه و جز آن هستند. میان بدویان افریقایی، چون بوشمن‌ها Boshiman و پیگمه‌ها کوتوله‌های افریقایی، خورشید به مثابه‌ی چشم خداوند بزرگ است، چنانکه میان هند و ایرانیان، نیز به موجب اوستا و ریگ‌ودا مطالب مشابهی هست. میان قوم Wiradjuri - kamilaroi ساکن جنوب غربی استرالیا ـ خورشید پسر خدای آفریدگار است، درحالی که ماه دومین پسر خداوند آفریدگار محسوب می‌شود. Samoyedeها ماه و خورشید را دو چشم Num یا

10- Cf. H. Frankfort: *Gods and Myths on Sargonid seats, (Irak) vol, I. 1934.*
Ivan Engnell: *Studies in divine kingship in the ancient Near East (Uppsala, 1943).*

آسمان می‌پندارند و بر آن باورند که خورشید چشم خوب و ماه چشم بد است.[۱۱]

یوراک‌های توندرا در منطقه‌ی obdorsk در آغاز زمستان به مناسبت اولین طلوع خورشید، جشن با شکوهی برپا کرده و مراسمی ویژه دارند ـ درحالی که برای Num یا آسمان مراسم قربانی و فدیه را می‌گذرانند. اغلب مشاهده شده که میان اقوامی که آیین خورشیدپرستی دارند، مراسم فدیه و اهدای نذور و قربانی، برای خدای مطلق، آسمان انجام می‌گیرد.

در پی‌آمدِ موارد تطبیقی و قابل سنجش میان آیین‌های آسیایی خورشیدپرستی و آیین میترا ـ خورشید ایرانی ـ و شکل اروپایی آن با آیین‌های خورشیدپرستی، چه میان جوامع متمدنِ کهن و چه میان قبایل ابتدایی ـ مواردی بسیار می‌توان دریافت و همین موارد هستند که آشکارا یا پنهان و در پرده، شکل این نوع پرستش در حالت برتر را نشان می‌دهد.

در افریقا، میان بسیاری از اقوام، خداوند عالی‌جناب و برتر، خورشید است.[۱۲] این جمع و گروهِ خدایانِ سماوی در خانواده از ویژگی‌های این آیین محسوب می‌شود که **مکس موللر** Max Muller نیز بدان اشاره می‌کند. در آیین‌های هند و ایرانی، به‌موجب \اوستا\ و ریگ‌ودا\ و سایر وداها نیز مشهود است که به آن اشاره شد. قوم آفریقایی Mumshها، خداوند بزرگ را دارای فرزندانی می‌دانند. پسرش **آوُندو** Awondo خورشید خدا و ماه دخترش محسوب می‌شود. این افتراق‌ها که در واقع ناآشکار وحدتی را بیان می‌کند، اغلب ذواتِ سماوی دیگر را در ذات خورشید نشان می‌دهد و عنصر و یا ذات اقدس و بزرگ در این ترکیب خورشید است. این مشخصه، در آیین میترایی اروپایی به‌شکل گسترده‌ای وجود دارد. در سرود میترا (یَشت دهم) نیز باتوجه به‌کهتر ایزدانی که همراه وی هستند آشکار است. در افریقا میان قبیله‌ی Kavirondo، خورشیدپرستی در قالب پدر ـ خورشید، متبلور است. قوم Kaffa بر آن باورند که خداوند بزرگ Abo می‌باشد (هم

۱۱- نگاه کنید به مجلدات ۶، ۵، ۴ تاریخ تحلیلی ادیان و مذاهب در جهان، دیانت، اساطیر و فرهنگ اقوام ابتدایی، از نگارنده ـ و:

Lehtisalo: *Entwurf einer Mythologie der Yurak - Samoyeden* (Helsinki, 1927).

۱۲- کتاب یادشده از فریزر، ص ۳۱۵ به‌بعد، ۱۲۴، ۱۷۰، ۲۷۹.

به‌معنی پدر و هم خورشید) و می‌گویند هستیِ آبو در خورشید متمکن است. میان اقوامی دیگر در افریقا، چون قوم Bantu در افریقای شرقی و Dschaggaهای کلیمانجارو نیز خدای بزرگ **روِوا** Ruwa می‌باشد و در خورشید متمکن است. در اساطیر مزدایی نیز که سه مرتبه و مقام آسمان: ستاره پایه، ماه پایه و خورشید پایه است، گاه ذات خداوندی **اورمزد** ـ در خورشید پایه ساکن است، هرچند که ماورای خورشید پایه، روشنایی بی‌پایان (اَنَغْرَرَاُچَنْگَهْ) است که در آن‌جا اهورمزد و خانواده‌اش ساکن می‌باشند که در کتاب روایت پهلوی به‌طور روشن و در جاهای دیگر اوستا تنها از خانواده‌ی خداوند یاد می‌شود که همه از ذوات طبیعی هستند. مسأله‌ی قربانی چنان‌که اشاره شد، اغلب برای خدای عالی‌جناب انجام نمی‌شود، اما برای خورشید خدا با مراسمی بسیار برگزار می‌گردد.[۱۳]

در این‌جا باید به آیین زروانی اشاره کرد. **زینر**[۱۴] از **ازنیک** نقل می‌کند که **زْرْوَن آکَرَنه**، زروان بی‌کرانه، ذات اعظم و خدای بزرگ، دو فرزند می‌آورد: **اورمزد و اهریمن**. نخستین خدای خیر و خوبی و آسمان. دومی خدای شرّ و فساد و تاریکی. اورمزد با مادر خویش می‌آمیزد، خورشید پدیدار می‌شود. بعد با خواهرش می‌آمیزد، ماه پیدا می‌شود. در این‌جا نیز مجمع خدایان سماوی است و در آیین میترایی، نفوذ آیین زروانی مشهود می‌باشد که اهریمن خدای تاریکی و ظلمت نیز در مجمع ایزدان میترایی جایگاهی دارد.

جایگزینیِ خورشید خدا ـ در جایگاهِ ذات آفریدگار، و عهده‌دار شدنِ استمرار و ادامه‌ی کار آفرینش به وکالت که در آیین‌ها و اساطیر هند و ایرانی؛ و ایرانی ـ رومی، یونانی به‌روشنی ملاحظه می‌شود، چنانکه چندین بار اشاره شد در اغلب دستگاه‌های خورشیدپرستی قابل ملاحظه است. در اندونزی، خدای خورشید، Pue mpalaburu میان قوم Toradja نام دارد که جایگزین خداوندگار عالی‌جناب آسمان شده است و کار آفرینش توسط او انجام شده و ادامه می‌یابد. در آیین میترایی، نیز، **میترا** که خداوند نور و شعاع آفتاب است و **سُل** یا **هلیوس** خداوند و مظهر خورشید شده و به ادامه‌ی کار آفرینش می‌پردازد. **پتازونی** در مأخذ سابق‌الذکر، این چنین مواردی را نشان داده است.

13- Pettazoni: Dio I, (Roma, 1922), p. 367.

۱۴- زینر A.C. Zaehner در کتاب زروان، بخش سوم، جلد اول، ص ۵۴ به‌بعد.

R.C.Zaehner: *Zurvan, A Zoroastrian Dilemma* N.Y, 1927.

در امریکا، میان سرخ‌پوستان **تینگیت** Tingit، آفریننده‌ی جهان با تجسم «کلاغ» با خورشید یکی می‌شود. این مسأله، یعنی خدای خورشید ـ یا خداوند آفریننده در تجسم خداوند به‌صورت کلاغ، در آیین میترایی آشکارا قابل شناخت است، که کلاغ پیک خورشید است. این مورد، یعنی اسطوره‌ی کلاغ و مقام بلندش میان اقوام شمال امریکا ـ و گاه عقاب که در هیأت خداوند و رمز و کنایه از ذات والای اوست را در میان اقوام شمال آسیا نیز می‌توان مطالعه کرد.

مراسم قربانی و نمادهای خورشیدی، نمادهای جانوری

مراسم قربانی و آداب و ویژگی‌های آن نیز با پرستش خورشید ـ قرابت‌ها و همانندی‌هایی دارد. همانطور که **کلاغ** کنایت و رمز است در آیین خورشیدپرستی، **خروس** نیز مقامی والا دارد. در شیوه‌ی میترایی، گاه مؤمنان در مراسم جشن‌های ویژه، خود را به‌صورت جانورانی درآورده می‌آرایند. در بخش‌های مربوطه از این مراسم یاد شده که با رقص و سماع همراه است. هم‌چنین خروس در کنایات و رمزهای میترایی مقامی دارد. از جمله قربانی‌هایی که برای میترا می‌شد و می‌شود، جز از نماد اصلی گاوکشی و گاو قربانی، قربان کردن گوسفند، بز و بعضی پرندگان در مقیاسی وسیع نیز رایج بود. در آیین مزدیسنان و مغان مادی، خروس از ماکیان، پرنده‌ی اهورایی و همکارِ ایزد **سروش** و بر ضد دیوان و همکار ایزد آتش است. در آیین میترایی نیز خروس مقام شامخی دارد. هم‌چنین یکی از اقلام قربانی است. میان زرتشتیان (مجوس) تا امروز نیز هنوز رسم است که در جشن مهرگان، به نام **مهرایزد**، خروس قربانی می‌کنند.[15] تا سده‌ی چهارم هجری رسمی از مغان در بخارا برقرار بود که سپیده‌دم نوروز، هنگام طلوع آفتاب در جایگاهی خاص، خروس قربانی می‌کردند.[16]

در هند، میان اقوام «کلاری» Kolari، خورشید Sing-bong خداوندگار عالی‌جناب است. در مراسمی که ویژه‌ی نیایش و ستایش برایش از سوی مونداهای بنگالی برگزار

۱۵- گاه‌شماری و جشن‌های ایران باستان، از نگارنده. چاپ ۱۳۷۱، ص ۲۷۳.

۱۶- تاریخ بخارا، تصحیح مدرس رضوی. تهران ۱۳۵۱، ص ۳۳ ـ ۳۲.

E. T. Dalton: *Descriptive ethnology of Bengal.* (Calcutta, 1872), p. 185, 198, 296.

می‌شود، بز سفید یا خروس سفید قربانی می‌کنند. چون خدای باروری است. در مراسم برداشت شالی در شالیزارها، کشاورزان برنج با برگزاری مراسمی کنایت‌آمیز، سر محصول را به وی تقدیم می‌کنند. وی شوهر ماه است و خداوند آفریننده و بارورکننده. در اساطیری مربوط به مسایل آفرینش مونداهای بنگالی، لاک‌پشت، خرچنگ و زالو از همکاران خداوند در آفرینش محسوب می‌شوند.[۱۷] هم‌چنین اقوام Birhor در هند که کارشان کشاورزی به‌ویژه کشت برنج است، خداوند خورشید را پرستش کرده و هنگام خشکسالی و یا بلایای طبیعی و شیوع آفات، جهت ایمنی و جلب نظر و حمایت، برایش بز سفید یا خروس سفید قربانی می‌کنند. خدای خورشید **سینگ بونگا** همانندی بسیاری دارد در نیایش‌هایی که برایش می‌کنند با ایزد خورشید و ایزد میترا در اوستا. به موجب اوستا، ایزد بانو **اناهیتا** و به‌احتمال ایزدان سماوی دیگر، شیر را در پستان مادران می‌افزایند. نطفه‌ی مردان را بارور و زهدان زنان را آماده‌ی فرزندزایی می‌کنند. آب و باران را می‌افزایند. کشت‌زارها را پُر محصول می‌کنند و... در این‌جا، یک مرد هندو، هنگامی که دارای فرزندی می‌شود، خداوند «سینگ بونگا» را نیایش می‌کند. به سوی مشرق آب تقدیس شده می‌پاشد و دعا می‌کند: ای خداوند، این آب را به نام تو بر زمین می‌پاشم و خواستارم چنان که این آب روان می‌شود، از پستان مادر فرزندم شیرِ فراوان جاری شود (=جادوی تقلیدی). آنگاه ادامه می‌دهد که: خواستارم دانه‌ها بیفزاید و من به هنگام برداشت محصول، این خروس سفید را برایت قربانی می‌کنم.[۱۸] پس خروس یا مرغ سفید را رها کرده و مرغی سیاه را سر می‌بُرد. هنگام قربانی، وقتی است که ماه تمام است درحالی که مرغ سیاه به خدای جهان زبرین Chtonico-agraire که بزرگ‌ترین مظهر باروری زمین است تقدیم شده. البته برای خدای خورشید به‌طور مستقیم خروس سفید قربانی شده و برای خدای جهان زیرین ـ غیرمستقیم، درحالی که خطاب عالی‌جناب **سینگ‌بونگاست**، مرغی سیاه بدون نامبردگی تقدیم می‌شود. همین ویژگی در آیین میترایی وارد است. بدون یادکرد و مستقیم رفتاری، جهت اهریمن نیز قربانی تقدیم می‌شد و مراسم عبادی انجام می‌گرفت. البته باید به این نکته توجه داشت که **اورمزد و اهریمن**، دو توأمان زروان در

17- S. Chandra Roy: *The Brihors, Ranchi*, 1925, p. 225.

۱۸ـ تاریخ تحلیلی ادیان، مجلدات ۶ ـ ۴. آیین‌های باروری و شکار و جادوی تقلیدی.

آیین‌های ایرانی، یکی شاهزاده‌ی روشنی مستقر در آسمان، و دیگری شاهزاده‌ی تاریکی در جایگاه زیرزمینی است.

فریزر از همین اقوام هندی نیز همانند مورد پیشین یاد می‌کند. اورائون‌ها oraon خداوند خورشید را **دارمش** dharmesh می‌نامند. اغلب چون در مورد درخواست‌هاشان از خدایان دیگر ناامید شوند، به درگاه وی روی آورده و خروسی سفید قربانی می‌کنند و می‌خواهند: **ای خداوند، تو آفریدگار مایی و جز تو کسی را نداریم، درخواست‌هایمان را بپذیر.** البته در این‌جا باید به مسأله‌ای اساسی که در مطالعات تطبیقی وجود دارد توجه داشت که آیا این‌گونه پرستش‌ها از خود بومیان در هند بوده، یا از آریاهایی که به هند آمدند؛ و کدام یک از هم اقتباس کرده‌اند. لیکن این نکته را نیز نباید از نظر دور داشت که چنین مشترکاتی در ایران هم وجود داشته و پرسش تکرار می‌شود که آیا آریاهای مهاجر از ایرانیان بومی اخذ کرده‌اند، یا از باورها و رسم‌های آریاها بوده است؟

در اندونزی نیز مناسبات خانوادگی میان خدایان سماوی و طبیعی برقرار است که آفرینش به اشتراک انجام شده و ذات خدای برتر به‌تنهایی این مهم را انجام نداده است. در باورها و نظام آفرینش و مصادر آفرینش که از آریاها در اوستا و وداها منعکس است، خداوند اعظم و بزرگ خود به‌تنهایی آفرینش را انجام نداده است. پاره‌ای از آفرینش توسط **اهورا** (اهوراآفریده)، پاره‌ای توسط **مزدا** (مزداآفریده)، پاره‌ای توسط **بَغ** (بَغ آفریده)، پاره‌ای توسط **سپنتامینو** (سْپِنتامینو آفریده)، پاره‌ای توسط **زروان** (زروان آفریده)، پاره‌ای توسط **وَیو** (وَیو ـ جَوّ، هوا، فضا) و پاره‌ای از ذوات طبیعی خود آفریده معرفی شده‌اند. البته آفرینش اهریمن نیز برجای محفوظ است.*

در این نظام آریایی است که ملاحظه می‌شود ذوات طبیعی و عناصر، اغلب به یاری خداوند بزرگ درآمده و در امر آفرینش با او همکاری می‌کنند. گاه نیز خود ذات اقدس خدایی، یعنی **اهورامزدا**، از ارواح نیک درگذشتگان (**فْرَوَشی‌ها**) یاد کرده و می‌گوید به یاری آنان است که آفرینش را انجام داده و نگاهداری می‌کنم. و خود برای برآورده شدن خواست‌ها و کامیابی، به درگاه خدایان دیگر عبادت کرده و قربانی می‌کند.

*ـ نگاه کنید به جُستاری با عنوان: حدوث و قِدَم در تکوین، فلسفهٔ آفرینش در ایران قدیم. ماهنامهٔ چیستا، سال ششم ۱۳۶۸ ـ شمارهٔ ۸ ـ ۷، ص ۴۲۵ به بعد.

در اندونزی نیز چنین نظامی را به‌ویژه در جزیره‌ی تیمور Timor می‌یابیم. نیاکان‌پرستی در آن‌جا و جزایر همسایه، نظام غالب است، اما با این احوال، خدای خورشید مقامی رفیع دارد و در چرخه‌ی حیات و آفرینش، ارواح یاری‌اش می‌دهند. **اوسی نی‌نو** usi-neno خدای خورشید، شوهر ایزدبانوی زمین ـ **اوسی‌آفو** usi-afu بوده و همه‌ی هستی از زناشویی آنان پدید آمده است. در مراسم قربانی‌هایی که برگزار می‌شود، بیشترین قربانی برای **اوسی‌آفو** است، درحالی‌که هر سال یک بار هنگام برداشت محصول، برای شویش، **اوسی‌نی‌نو** خدای خورشید قربانی می‌شود.

مراسم عبادت و نیایش‌های خورشیدی

در اندونزی، می‌توان ویژگی‌هایی بسیار را در خورشیدپرستی سازمان یافته، چون خورشید ـ میترا در ایران و هند و روم دریافت. در آیین‌های پرستش طبیعت، خدایان سماوی و عناصر، هریک کم و بیش مشخصاتی دارند و بندگان به هنگام لزوم، ضمن برگزاری مراسم که بُن مایه‌شان جادوی تقلیدی است درخواست‌های خود را با مراسم رقص و همسرایی و باده‌نوشی و پاره‌ای آزادی‌های جفت‌جویی و کامگیری و اهدای نذور و فدیه‌ها و قربانی بیان می‌کنند. اما اغلب آیین‌های پرستش طبیعت و عناصر، وحدتی پیدا کرده و در خورشید یا ماه جمع می‌شود که به‌صورت رمز اصلی و نماد بنیادی باروری و حاصل‌خیزی در می‌آید. شکل و سازمان و اندیشه‌های ساختِ یک دستگاهِ عرفانی یا خلسه گری زیرنظر یک کاهن، شَمَن یا جادو ـ پزشک، هنگامی روی می‌دهد که خانواده‌های پراکنده و عشیره‌های متفرق گرد آمده و واحد اجتماعی بزرگ‌تری را تشکیل می‌دهند. هرگاه این واحدهای بزرگ اجتماعی نیز چندتایی گرد آیند، پرستش خورشید یا ماه، یا... سازمان یافته و دارای مناصب و درجات می‌شود و مراحل سلوک برای نیل به درجات متعالی به‌وجود می‌آید. کاهن یا پریستار اصلی و بزرگ و مادون‌هایی پیدا می‌شود. آنگاه است که آیین، رازآمیز شده و به شکل اندیشه‌های خاصی درمی‌آید. آیین میترایی، از سده‌های دوازده تا چهارده پیش از میلاد ـ تا سده‌های پنجم و ششم پیش از میلاد در ایران و مناطق سکونت آریاها و به‌احتمال اقوامی دیگر، مراحل نخستین راگذرانده. سرود میترا در اوستا، مراحل پیشرفته و سازمان یافته و

اجتماعی بزرگ با مدنیت گسترده‌تری را نشان می‌دهد (← بخش‌های نخستین کتاب) و هنگامی که در اروپا نزدیک بود تا جهان‌گستر شود، به اوج پیچیدگی و گسترش و رازآمیزی رسیده بود.

در اندونزی، بخش شرقی جزیره‌ی تیمور، در جزیره‌های Babar, Leti Timorlant، خورشید خدا، **اوپولرو** نام دارد. در این‌جا پرستش طبیعت در وجود وی جمع شده است. از دیدگاه همانندی، با آیین‌های هند و ایرانی، مراسم عبادت و قربانی بسیار نزدیک است. به‌ویژه در مزدیسنا و در بخش «یَشت‌ها»ی اوستا، مراسم قربانی و شیوه‌ی سفره‌گستری و اهدای نذور و... با این‌جا قابل توجه می‌باشد. برای «اوپُولِرو» تصویر، نقش یا تندیسه‌ای نیست. نماد او چراغ‌گونه‌ای است که از بُن شاخه‌های نارگیل ساخته و آن را از جایی، شاخه‌ی درختی می‌آویزند. این خورشید ـ خدا همه‌ی جنبه‌های زندگی‌بخشی طبیعت را در خود جمع کرده یا به او نسبت داده‌اند. حاصل‌خیزی و باروری زمین و ازدیاد گله و احشام و بخشش نعمت و برکت و فرزندان و باران و... از وظایف اوست. هر سال یک بار در آغاز فصل باران، مراسم مفصل پرستش وی برگزار شده و یک ماه به طول می‌انجامد. به‌موجب مآخذی مکتوب و اساطیری، که از مَزْدیسنان باقی است (=گزیده‌های زات‌سپَرَم، بندهش، دینکرد، داتستان دینیک و...) راز و رمز هستیِ وی، چون تولد اسطوره‌ای و نمادین **زرتشت** و **میترا** است.[۱۹]

براساس باورهای بومیان، در آغاز مراسم، خورشید یا **اوپولرو** به‌صورتی رازآمیز در درخت انجیر فرود می‌آید و زوجه‌ی خود، یعنی زمین را بارور می‌کند. برای این منظور که هبوط خورشید خدا آسان‌تر شود، نردبانی می‌سازند که دارای هفت پله است و به بلندترین درخت انجیر تکیه می‌دهند. مراسم قربانی در برابر درخت انجام می‌شود. سگ و خوک از چارپایانی است که باید قربانی شوند. هنگام قربانی وقتی کاهن **اوپولرو** مشغول کار است، همسرایان و رقصندگان با شور و بی‌خودی دست‌افشانی و پای‌کوبی کرده و به روی کشتزارها، هر نوع قید و بندی که آمیزش و کامجویی زنان و مردان را محدود کند، برداشته شده و آزادی مطلق برقرار می‌شود. این مراسم، بنیاد نمادین باروری کشتزارها و

۱۹- تاریخ مطالعات دین‌های ایرانی، جلد دوم، از نگارنده، هم‌چنین اسطوره‌ی زندگی زرتشت، از ژاله‌ی آموزگار ـ تفضلی.

افزایش دام‌ها و گله و احشام است و در بسیاری از آیین‌های رازآمیز پرستش طبیعت، به‌ویژه در آسیای جنوب شرقی باقی است و در آیین‌های رازآمیز **اوزیریس، الوزیس، دیونیزیوس** و میترایی نیز به صُوَری گوناگون وجود داشته و مسیحیت آن را از آیین میترایی، در شب تولد مسیح اقتباس کرد.[۲۰]

نیایش‌هایی نیز برای خورشید خوانده می‌شد. بندگان ملتمس دعا، کاهنان را واسطه قرار می‌دادند:

> ای اوپولِرو، ای خورشید ـ پدر، فرود آی بر این درخت انجیر تازه رُسته و شکوفه کرده. خوک قربان شده، باگوشت‌های بریده بر سفره گسترده شده است. پیش‌کش‌های فراوان توسط بندگان انبوه، فراهم است. ای خورشید ـ پدر ـ این همه برای توست. بخور و بنوش. از تو می‌خواهیم که به‌بخشایی برای ما طلا و عاج بسیار. بارورکنی و زاینده به دو یا سه نوبت ماده بزهای ما را ـ که بسیار بزغاله بزایند و خوک‌ها که انبوه شوند. شالی‌زارهامان را به بهترین نوع برنج برویان و فرزندان تندرست و فراوان به ما عطاکن تا جمعیتی انبوه باشیم...

همان خواست‌های مشترک است میان اقوام خورشیدپرست. خورشید خدا، پدر و نیای مشترک قوم است، که میان جوامع کشاورز ـ دامدار عالی جناب‌ترین خداهاست و وظایف دیگر خدایان طبیعت را در خودگرد آورده و بخشنده‌ترین است.

اگر در «اوستا»، یا «وداها»، یا متن‌های مربوط به روم و جاهای دیگر، درباره‌ی خانواده و روابط نسبیِ انجمن خدایان نشانه‌هایی فراوان می‌یابیم که اشاره شد، گستردگی این امر در جوامع ابتدایی که آیین‌های پرستش طبیعت، به‌ویژه خورشیدپرستی دارند نیز ملاحظه می‌شود. **اوپولرو** خورشید خدای یاد شده، در جوامع و اقوام اندونزیایی ـ بسا که پدر بزرگان، رؤسا و اشراف محسوب می‌شود. برخی از رؤسای قوم یا کاهنان خورشید، خود را پسر اوپولِرو معرفی کرده‌اند و برآنند که مستقیم و بی‌واسطه از خورشید متولد شده‌اند. این خویشاوندیِ خورشید نَسَبی، گاه در جوامع متشکل، جای‌گزین خود خورشید

۲۰-(← تاریخ ادیان، مجلدات ۶ـ۴، دیانت و فرهنگ اقوام ابتدایی برای آگاهی‌های دیگر:
Malinowski: *Coral Gardens and their magic* (London, 1935). Manhardt: *Myth. Forsch,* 142-145.

می‌شود. مسأله‌ی وحدت، فناء فی‌الله و رجعتِ جزء به کل است. اما در جوامع و اقوام خورشیدی، این نَسَب‌بری، خاص رؤسای قبایل، شاهان و کاهنان است، چون در مصر و پرو و مکزیک.

میان قبایل ابتدایی استرالیا نیز در آیین‌های خورشیدی، با شگفتی‌هایی مواجه می‌شویم. میان قبایل **آرونتا** Arunta، خورشید خدا بانویی است که از ماه که خدایی نرینه است باردار می‌شود. اما باز هم نقش عمده‌ی خورشید خدا جالب توجه است و کارهای عمده و بزرگ در قوم و مراسم عبادت و قربانی برای اوست. اغلب در مطالعه‌ی سازمان‌های خورشیدپرستی، این نکته شایان توجه است که با یک نظام اجتماعی روبه‌رو هستیم که خورشید خدا با هریک از اعضا و یا اصناف جامعه، رابطه‌ی شناخته شده‌ای دارد. در مهریشت بند ۱۱۶ به‌بعد با روشنی این شناخت و ویژگیِ کهن ملاحظه می‌شود که در بخش بعدی، درباره‌ی بنیادهای اجتماعی مهردینی مطالبی نقل است. در استرالیا ـ این برداشت در پرده و نماد هست که ذات خداوندی، آفریننده است. پس میان آفریدگانِ او روابط نَسَبی هم وجود دارد. سرخ‌پوستان **پا- سیاه** Pied-Noir، و اقوام Arapaho **آراپاهو** ـ و Korkuهای هند، خورشید را پدر و ماه را مادر خود می‌دانند. همین روابط است که در جوامع بزرگ‌تر و متمدن‌تر نیز شناخته است. اما در این‌گونه جوامع، این روابط ویژه‌ی شاه و خاندان‌های اشراف می‌شود.

با این حال به سوی دیگر قضیه نیز باید با دقت توجه کرد. در مرحله‌ی ابتدایی و نخست، پیوند و بستگی با خورشید ـ خدا و بندگان، روابط نَسَبی و اغلب پدر فرزندی، یا برادری است. سوی فراتر قضیه به عرفان و گنوس و اندیشه‌هایی راه می‌یابد که مقدمه‌ای است برای رازآمیزی و مسایل پنهان؛ یعنی مرحله‌ای در یگانه شدن با خورشید ـ خدا، یا هر خدای طبیعی و در مراحل پیشرفته‌تر ـ خداوند در مفهوم متعالی آن. این اتحاد و یگانگی که مقدمه‌ای در اتحاد عاقل و معقول، مرید و مراد، عاشق و معشوق، انسان و طبیعت، انسان یا بنده و خداوند است، همان است که در مراحل سلوک و طی طریق و گذر از وادی‌هایی دشوار و سخت حاصل می‌شود. در آیین میترایی، این مرحله، همان اتحاد و غرق شدن در انوار، و خورشید شدن است.

خورشید داور و راهنمای ارواح و جهان پسین

میان برخی اقوام استرالیایی، یگانه شدن بنده باخورشید ـ خدا، از راه مراسم ویـژه، آموختن رازها، سلوک و مراسم دشوار آزمون حاصل می‌شود. داوطلب را چون آمادگی یافت، تحت نظر عالی جناب شَمَن قبیله یا قوم برای انجام مراسم نمادین آماده می‌کنند. موی سر و صورتش را می‌کنند. سر و صورت را بـه رنگ سـرخ مـی‌آمیزند. بـه‌صورت کنایت‌آمیز، فرد می‌میرد. فردای آن روز، با طلوع خورشید، زندگی و ولادتـی دوبـاره مـی‌یابد. در ایـن هـنگام است کـه سالک خورشیدی مـی‌شود و بـا قهرمان خورشیدی *Grogoragally* که پسر خداوند آفریدگار است یکی می‌شود.

در این موارد است که عنصری نو و متمایز را در آیـین‌های خـورشیدی مـی‌توان شناخت که اعجاب در آن است و چنین انگاری لازم است در جوامعی پیشرفته‌تر شکل گیرد، چنانکه در آیین میترایی و آیین‌های رازآمیز دیگر که درباره‌شان مطالبی نقل شده است، نه در عقب مانده‌ترین قبیله‌های استرالیایی. در این قبایل، سالک در مراحـلی کـه رازآموزی راگذرانـده و بـرای تشـرّف آمـاده مـی‌شود، نـوعی نـوزایـی و تـولد تـازه را می‌گذراند. مراسم نمادین مرگ، به این مفهوم است که «منِ» گذشته مـرده، و پس از آن بامدادان با طلوع خورشید، زایشی تازه انجام می‌شود و پس از آن به عنوان خورشید، عین پسر آفریدگار می‌گردد. در این جا، خورشید، مادون خداوندگار بزرگ و میانجی و واسطه میان خداوند بزرگ و بندگان است و وظیفه دارد که سبب هدایت و رستگاری بندگان شده و ارواح را به جهانی برین هدایت کند. مـیان قـبایل **ویـراجـوری و کـامیلاروآ** - Wiradjuri kamilaroi از قبایل آرونتا، این چنین تفکری موجب شگفتی است. در آیین میترایی، نیز میترا خود رسول خداوند بزرگ آفریدگار است. میانجی و مأمور است تا بندگان را پس از مراحل سلوک، که اتحاد و یگانگی با خالق ایجاد می‌شود، به جهان برین هـدایت کـند و

مراحل رازآموزی و سلوک نیز راز و رمزهایی بسیار دارد.

میان قبایل یاد شده، قهرمان و ندیم خداوند ـ پهلوان خورشیدی، یعنی *Grogoragally* که راهنمای ارواح است، روان مردگان را به حضور خداوند بزرگ معرفی می‌کند که این روانی است که مراحل آزمون را گذرانده، درحالت اولیه مرده ـ اینک برخاسته و خورشیدی شده است و اهل راز و محرم است. در این‌جاست که این تمثیل تکرار می‌شود. خورشید خود الگو و نمونه‌ای است که هر شامگاه می‌میرد و هر بامداد رستاخیز می‌کند.

چون خورشید غروب کرده و ناپیدا می‌شود، این برای او نمی‌تواند مرگ مجسم باشد، بلکه پایین رفتن خورشید و سیر در قلمرو مردگان است. اما خورشید چون مرتب در قلمرو مردگان، بدون اینکه بمیرد، سفر کرده و باز می‌گردد ـ جنبه‌ها و وظایف و روابطی با جهان زیرین پیدا می‌کند. این یکی از نکات شایان توجهی است که در آیین‌های خورشیدی ـ اندیشه‌های مرگ و نوزایی و رجعت و عرفان را سبب می‌شود. البته اشاره شد که میترا خود از داوران جهان پسین و روان مردگان در مزدیسنا به‌شمار می‌رود و در مهریشت نیز این وابستگی با جهان مردگان و هادی ارواح بودن را حفظ کرده است.

پس خورشید بی‌مرگ است (بی‌خواب است و همیشه هوشیار) و با آن‌که هر شب به جهان و قلمرو مردگان می‌رود، می‌تواند آدمیان را با خود همراه برده و هر غروب آنان را بمیراند و با ارواح در قلمرو مردگان سیر کند و هر بامداد با طلوع و رجعتِ خود، به جهان روشنی و نور بازشان گرداند. این دو جنبه‌ی متفاوت که هم هادی روان‌هاست و هم میراننده ـ و هم خود پیشوای سلوک برای سالکان و پیر ـ و مراد است، از ارکان مهمّه‌ای می‌باشد که در مراحل پیشرفته‌ی آیین‌های خورشیدی قابل مطالعه می‌باشد.

این دو سویگی را که هم به تعبیری خورشید، خدای مرگ است و هم خدای زندگی، به شکل بسیار گره گشایی در بند بیست و نهم از سرود میترا۱ یا مهریشت می‌یابیم، که: «تو هم بدی ـ پلیدی (اَکَ aka زشت) و هم بهترین (وَهیشْتَه vahišta) هستی برای مردم و برای سرزمین‌ها». هرچند در این سرود، چنانکه در بخش بعدی شرحی هست، این تضاد معطوف به امری دیگر و با توضیحی دیگر همراه است، اما باید به آن توجه داشت.

این ارتباط خورشید با دنیای مردگان و راهنما یا هادی ارواح بودن، پندارهایی را موجب می‌شود. برای جلب توجه و رضایت عالی‌جناب خورشید که یا خدای علی‌الاطلاق است و یا نماینده و کارگزار ذات اقدس می‌باشد، به هر حال اوست که به آن جهان ترسناک و پر راز و رمز رفت و آمد دارد و ارواح را هدایت می‌کند ـ باید مراسمی عبادی انجام داد و فدیه و قربانی اهداکرد. پس توهمی موجب می‌شود: هنگامی که آدمی به خورشید می‌نگرد، به مرگ می‌نگرد. در اوستا اصطلاح خورشیدسان نگر، برای چشم‌های **جمشید** آمده است. چشمانی چون خورشید دارد. چنانکه یاد شد، نام جمشید خود مرکب است (= ییمَه + خْشَئِتَه). یعنی جم درخشان و تابنده. جزء دوم خود به معنای خورشید است و با جهان زیرین، قلمرو اهریمن و دوزخ رفت و آمد دارد، و چنانکه یاد شد میترا نیز خود داور جهان ارواح و پسین است و ایزدان اطراف وی چون **سْرَاُشَه** Sraoša **سروش و رَشْنو** یا **رَشْن** نیز ازکارگزاران و همراهان وی در جهان مردگان هستند. خود نام خورشید چه در اوستا و چه در آیین میترایی، «هْوَرِ ـ خْشَئِتَه» Hvare-xšaeta، هر دو جزء به‌تنهایی به معنای خورشید است. اولی همان است که «هور» یا «خور» در فارسی باقی است. دومی نیز خورشید است که یاد شد. در مراسم مرگ و رفتار با مردگان، مَزدیسنان یا زرتشتیان ـ مردگان را خورشیدنگرشنی می‌کنند. به این سان که جسد مرده را یا در برج خاموشی یاکوه و تپه‌ای برهنه، رو به شرق قرار می‌دهند. به‌طوری که چشم‌ها به سوی خورشید باشد. **کلاغ** در آیین میترایی، پیک خورشید است. زرتشتیان بر آن باورند که اگر از لاشه‌خواران، کلاغ نخست به جسد حمله کرده و چشم راست را دربیاورد، مرده ـ روانش رستگار است. در این‌جا دقت کنیم که چگونه عناصر و اجزای مطلوب در یک مقوله، با هم در پیوند و رابطه و همکاری می‌باشند. چشم جسد به سوی خورشید، پیک خورشید کلاغ ـ چشم را به‌در می‌آورد ـ و نماد خورشید راهنمای ارواح و واسطه‌ی جهان زیرین شکل می‌گیرد. هرگاه در باورهای یونانی، مدیترانه‌ای، مصری، تمدن‌های کهن امریکای مرکزی و اقوام شمال اروپا و... کاوش انجام شود، در مسأله‌ی تطبیق اسطوره‌ها و آیین‌های خورشیدی، به‌نحوی، چنین باورهایی وجه اشتراک دارند.[۲۱]

۲۱- ترجمه و شرح وندیداد، نگارنده. یادداشت‌های فرگردهای پنجم و هشتم، جلد اول و دوم. «ترجمه‌ی اوستا»، نگارنده، جلد اول، ترجمه‌ی خورشید نیایش و مهریشت.

در زلاندنو و جزایر هیبرید Hebrides این باور که در شرایطی نگاه مستقیم به خورشید موجب مرگ می‌شود وجود دارد.[۲۲] همان طور که خورشید روان مردگان را به جهان مردگان می‌برد و از دروازه‌ی خورشید عبور داده به سوی غرب می‌رساند؛ روان‌های زندگان را نیز می‌تواند ربوده و همراه ببرد. بومیان جزیره‌ی دیگری در اساطیر خود از جزیره‌ای در غرب یاد می‌کنند که باد روان مردگان را بدان‌جا می‌برد.[۲۳] باید متوجه در قیاس و سنجش بود که **وَیو** Vayu ـ خدایا ایزد باد نیز به‌موجب بخشی از اوستا که به «وندیداد» یعنی شریعت ضد دیو موسوم است، روان مردگان را به سوی شمال که جایگاه دوزخ است همراه می‌برد. میان بومیان جزایر زلاند و اقیانوسیه، چنین باورهایی وجود دارد. قبایلی بر این باورند که روان مردگان در هر سال دوبار، هنگام انقلاب شتوی جمع شده و با خورشید و راهنمایی او، به‌سوی غرب و جهان زیرین می‌روند. **فریزر** در کتاب اشاره شده، بسیاری از این موارد را یادآور شده است. نیز اشاراتی گذشت که در آیین‌های خورشیدی میان جوامع متمدن و گسترده، خورشید حامی سپاهیان، پهلوانان و شاهان است و این در آیین میترایی و آیین‌های خورشیدی رومی ـ یونانی مشهود است. همه‌ی روان‌هایی که به غرب و مکان ارواح می‌روند یا هدایت می‌شوند، رستگار نیستند و سرنوشتی همانند ندارند. آن روان‌هایی که مراحل رازآموزی و تشرّف راگذرانده و اهل راز و محرم شده‌اند، مزیت حمایت و توجه خورشید را دارا می‌شوند. در جزایر Hervey خورشید فقط روان‌های مردگانی راکه در پیکار و نبرد کشته شده‌اند به آسمان می‌برد (خورشید پایه)، اما خدایانی اهریمنی و بدسگال (**وَیو ـ و ـ اَستُوویذاتو** Vayu-astovizato در اساطیر مزدیسنانی) نیز هستند که روان‌های عامه‌ی مردم را پاره‌پاره کرده و به سرزمین ارواح می‌کشند. این خدایان مرگ بد Akaranga و Kiru نام دارند.[۲۴]

22- Williamson: *Religious and Cosmic beliefs, of central polynesia* I, p. 118, II, p. 218.

23- Frazer: *The Belief in immortality, vol, I-III/I, p, 175.*

24- Frobenius: *die Weltanschauung der Naturvölker*. Weimar, 1898, p. 135, 165.

نیز ـ فرهنگ نام‌های اوستا، جلد اول ذیل نام «اَستوویذاتو»، جلد سوم ذیل نام «وَیو»، جلد اول ذیل عنوان «چینوَت». ترجمه‌ی وندیداد، یادداشت‌های فرگرد نوزدهم.

به نکته‌ی بسیار دقیقی در تاریخ ادیان باید توجه داشت و آن مقام کسانی است که به مرحله‌ی کمال در رازآموزی رسیده‌اند و مراحل سلوک را گذرانده‌اند. یا از سویی دیگر در میدان نبرد کشته شده‌اند (به شهادت رسیده‌اند). این مقام بنده‌ی خاص و رازآموخته و سپاهی و جنگاور شهید است در آیینی که دو طبقه ممتازند: شاهان و پهلوانان حکیم و دانا و سالکان طریق رازآموزی. اما مردم عادی که به مرگ طبیعی می‌میرند یا به رازآموزی و سلوک طریق نپرداخته‌اند از این موهبت برخوردار نیستند. در آیین‌های رازآمیز، چون آیین میترایی نیز این ویژگی و ممیزه هست.[۲۵] این موضوع که تنها افراد ممتازی که مراحل سلوک و رازآمیزی را گذرانده و یا در میدان نبرد به شهادت رسیده‌اند و یا شهریاران و پهلوانان ـ یا شه‌سواران در نمادی در پرده با خورشید یگانه می‌شوند و پس از مرگ در خورشید مسکن گزیده یا خود خورشید شده و یا عروج‌شان به‌سوی خورشید است، راه به عرفان می‌برد. در جهان کهن ـ جاهایی که آیین‌های خورشیدی رایج بود، فرمانروایان، شهریاران، شه‌سواران، رازآموختگان و کسانی دیگر که به وجهی از وجوه امتیاز یافته بودند و مورد تأیید کاهن یا روحانی و سالک بزرگ قرار داشتند؛ در هند، پولی‌نزی، ایران، میان هیتی‌ها، بابل، مصر و... خورشید، پسر خورشید، نواده‌ی خورشید معرفی شده‌اند و یا چون مواردی در روم، خورشید در وجودشان حلول کرده است.[۲۶] اثرات آیین خورشیدی در ایران کهن در روزگار اوستا، نیز عهد هند و ایرانی ـ تا دوران اوج عرفان و حکمت خسروانیِ ایرانِ پس از ساسانی، این موارد قابل ملاحظه است که به نمونه‌هایی از آن در جای خود اشاره شده است.

خورشیدپرستی در مصر و بابل

چنانکه اشاره شد، دو شکل متمایز خورشیدپرستی ـ در ریخت سامان یافته و با تشکیلات، در مصر و امریکای مرکزی و جنوبی است. در مورد تمدن‌های اینکا، مایا،

۲۵-در بخشی دیگر که درباره‌ی آیین‌های پهلوانی و مبانی عرفانی در آیین میترایی مبحثی هست ـ پژوهشی ارائه شده، نیز:

Rivers: *The History of Melanesian Society,* II, PP. 598-550.

26- Perry. W. J: *The childern of the sun,* p. 138... Hocart: *kingship,* P. 12.

آزتک، نگارنده در دوره‌ی دوم تاریخ تحلیلی ادیان و مذاهب در جهان مجلدات ٦ ـ ٤، جلد ششم به اندازه‌ی کافی و مبسوط پژوهش‌هایی ارائه کرده است. رازآموزی‌های خورشیدی، در مجلد چهارم ـ بخش اقیانوسیه نقل است. در مورد آفریقا، مجلد پنجم هم رازآموزی‌ها و هم مراسم تشرّف و عبادات و اساطیر خورشیدی هست، بدان نگاه کنید. اما در این‌جا باتوجه به شرح مطالب، اشاره‌ای در مورد مصر و حوزه‌ی مدیترانه به کوتاهی کافی است.

در مواردی مشترک، این رازآموزی‌ها ـ جنبه‌های عرفانی دارد. البته نه آن گنوس شناخته و یا عرفان ایرانی ـ اسلامی. این از آن جهت است که خورشید خدا اغلب با مرگ و جهان مردگان و ارواح سر و کار دارد. در تاریخ ادیان، در هر دیانتی وقتی که با این مسأله مواجه می‌شویم، موضوع تزکیه و رازآموزی ـ برای ایجاد وحدت و یگانه شدن با ذات باری ـ از طریق رستگاری و فلاح مطرح می‌شود.

آیین‌های خورشیدی در مصر

هرچه که در آیین‌های خورشیدی بیشتر پژوهش شود، از دیدگاه اساطیر تطبیقی بیشتر جلب توجه می‌کند. عناصر اصلی در این آیین که نقطه اتکای مشترکی دارد، همخوانی دارند. ما نمی‌دانیم در گستره‌ی جهان و با همه‌ی دوری جایگاه‌ها و مردم و اقوام گوناگون، چگونه این چنین عناصر مشترک گاه به روشنی وگاه در حالت رمز وکنایه ـ وگاه درحالی که نمادهای اصلی یکسان هستند ـ اما به‌موجب گوناگونی اقوام و مردم و جا و مکان و فرهنگ و زبان، مشترک می‌باشند. در این مورد، مختصری باتوجه به نکات مشترک، البته پاره‌ای ـ نه همه‌ی آنها ـ در آیین خورشیدی مصر نقل می‌شود.[۲۷]

آتوم Atum در اساطیر مصری ایزدی است که گاو نر **مِرْوِر** Merwer این چارپای مقدس منسوب به اوست. کاهنان از روزگار پیشین او را با **رع** Ra خدای بزرگ خورشید یکی می‌دانستند. آنان می‌آموختند که پیش از آفرینش یک روح بی‌شکل که مجموعه‌ی همه‌ی هستی را با خود داشت، پیدا بود و او را آتوم می‌نامیدند. او روزی خود را به نام

۲۷- این نقل از کتاب فرهنگ اساطیر مصر، اثر: ژ.ویو. ترجمه‌ی ابوالقاسم اسماعیل‌پور؛ ص ۱۵ به‌بعد ـ به‌اختصار آمده است. تهران ۱۳۷۵.

«آتوم ـ رَع» آشکار کرده و همه‌ی ایزدان، انسان‌ها و موجودات از او هستی یافتند. بعدها، آتوم را همچون خورشید در حال غروب یا خورشید پیش از طلوع (= میترا، خورشید پیش از طلوع است، نه خود خورشید) پنداشتند و آیین وی به‌شکلی گسترده در سراسر مصر پراکنده شد و همیشه با نام «رع» همراه بود.

رَع که به‌احتمال به معنای آفریننده است، نام خورشید، فرمانروای مقتدر آسمان است. محراب اصلی‌اش در «هلیوپولیس» است. کاهنان این شهر اظهار می‌داشتند که در این‌جا بود که «رع» برای نخستین بار خود را بر شیئی سنگی به‌شکل ستون هرمی به نام بِن بِن ben-ben نشان داد. این ستون هرمی شکل را در پرستش‌گاهی به نام «حِت بِن بِن» (کاخ هرمی شکل) نگاه داشتند.

پیش از این، بنا به گفته‌ی کاهنان هلیوپولیس، ایزد خورشید با نام **آتوم** در آغوش **نون** Nun ـ اقیانوس ازلی ـ نمودار گشت (با تولد مهر از صخره سنگ، و نقوشی که تصویر میترا در بالا، درحالی که ایزد اقیانوس ازلی، یا آب‌های ساکن اولیه به‌شکلی نمادین و بزرگ ـ زیر نقش میترا قرار دارد، مقایسه شود) در آن‌جا برای آنکه درخشندگی‌اش به خطر نیفتد و به خاموشی نگراید، مواظب بود چشم‌هایش را بسته نگاه دارد. پس، خود را در غنچه‌ی گل **لوتوس** (نیلوفر آبی) پنهان می‌کرد تا هنگام روز که خسته از عدم تشخص خویش، به‌کمک اراده‌اش از مغاک (غار) برمی‌خاست. در این حالت **رع** نام داشت و با درخششی خیره کننده در برابر همگان ظاهر می‌گشت. بعدها **شو ـ و ـ تفنوت** Shu-Tafnut را زایید (شو ـ نگاهدارنده‌ی آسمان و تفنوت ایزدبانوی همسر اوست) البته در این‌جا باید به نقش **لوتوس یا نیلوفر آبی** که از نمادهای آیین خورشیدی میتراست توجه داشت.

در عین حال، رَع ـ کیهانی «نخستین» را آفریده بود که با جهان کنونی متفاوت بود. او از «کاخ شاهزاده» واقع در هلیوپولیس که معمولاً اقامت‌گاهش بود، بر جهان فرمان می‌راند. کتاب‌های اهرام درباره‌ی زندگیِ شهریاری وی آگاهی اندکی به ما می‌دهند و اینکه چگونه پس از شست و شوی بامدادی، همراه با کاتب خویش به نام **وِنگ** Weng دوازده ایالت شهریاری‌اش را می‌پایید و در هر یک ساعتی توقف می‌کرد (توجه به گاه‌شمار کهن خورشیدی جالب توجه است. در آیین میترایی، غسل و شست و شو، ویژگی و آداب خاصی دارد. خورشید بامدادان از دل اقیانوس، پس از شست و شو به

درآمده و از فرازین‌گاه آسمان نگران و ناظر و نگاهبان همه‌ی سرزمین‌ها و مردم است که در آیین میترایی و سایر آیین‌های خورشیدی، بدان اشاره شده است. هنگام غروب نیز در دل مام خود یا اقیانوس، شست و شو کرده و فرو می‌رود. به این رمز شست و شو و آداب پرطول و تفصیل آن در آیین میترایی توجه شود.

تا هنگامی که رَع جوان و نیرومند بود، بر ایزدان و مردم و هستی فرمان رانده و غالب بود. اما چون پیر و فرتوت شد، خشونت وی آشکار گشت. حتا انسان‌ها نیز از ناتوانی او آگاه شدند و به نافرمانی پرداختند. رَع خشمگین گشت و بر آن شد که چشم ایزدی خشماگینش را به‌سوی بندگان متوجه کند. پس نافرمانان را به‌سویشان یورش برده (چشم رَع که به شکل ایزدبانو **هاتور** درآمد) و سخت مجازات می‌کند... به هر حال ناسپاسی بندگان به خدای خورشید، گونه‌ای تلخی برای جهان آورد و میل به کناره گیری از جهان در او پدید شد. بنابراین ایزدبانو **نوت** Nut (ایزدبانوی آسمان) به فرمان **نون** Nun (آشفتگی کیهانی) خود را به‌شکل ماده‌گاوی درآورد و «رَع» را بر پشت خود گذاشت. از آسمان فراز رفت و به بهشت رسید و هم زمان جهان کنونی آفریده شد.

از لحظه‌ای که خدای خورشید ـ زمین را به قصد آسمان ترک کرد، زندگی‌اش به گونه‌ای تغییرناپذیر نظم یافت. روزانه طی دوازده ساعت، سوار بر زورق از خاور تا باختر قلمرو شهریاری خویش را می‌پیمود. سخت مواظب بود تا از نبرد با دشمن جاودانی‌اش **آپپ** Apep پرهیز کند. مار بزرگی که در ژرفای نیل آسمانی می‌زیست و گاه ـ از جمله در طی خورشیدگرفتگی کامل ـ موفق می‌شد زورق خورشیدی را ببلعد. اما آپِپ سرانجام، همیشه در پی یورش مدافعان رَع، ناپدید می‌شد و به مغاک باز می‌گشت.

در طی دوازده ساعت تاریکی، خطراتی که رع با آنها مواجه می‌شد، حتا جدی‌تر بود، اما بر آنها چیره می‌شد و شب‌ها از غاری به غار دیگر می‌جهید و ساکنان جهان زیرین که بی‌صبرانه منتظر نورزایی او بودند، بر او آفرین می‌گفتند و پس از عزیمتش، خشمناک به ظلمت باز می‌گشتند. هم‌چنین در پرستش‌گاه‌ها آموزش داده می‌شد که **رَع**، هرروز بامداد زاده می‌شود و به چهره‌ی نوزادی درمی‌آید و تا نیمروز بزرگ می‌شود و پس از آن، رو به افول می‌نهد و شب هنگام، پیرمردی فرتوت می‌شود و می‌میرد.

بنابراین، ایزد خورشید را به چندین چهره می‌بینیم. او همچون کودکی شهزاده بر

گل نیلوفر آبی ـ که به‌هنگام تولد از آن بر جهیده بود ـ می‌آرامد (که در نقوش میترایی مشاهده می‌شود): چونان مردی کامل می‌نشیند یا گام برمی‌دارد و قرص خورشید را بر سر می‌گذارد که **اورائیوس** Uraeus ـ **افعی مقدس** ترسناکی که شعله می‌پراکند و دشمنان ایزد خورشید را نابود می‌کند ـ گرد آن چنبره زده است؛ گاه به‌شکل مردی است که سر قوچ دارد و نامش **اِفورَع** Efura' است و خورشید مرده در طول گذار شبانه، در او تجسم می‌یابد.

در تصاویر، اغلب شخصیتی را می‌بینیم که سر شاهین دارد و قرص مدوری مزین به اورائیوس (افعی) بر آن نهاده شده است. این همان رَع ـ حَرَخت، خدای بزرگ خورشیدی هلیوپولیس Heliopolis، خداوندگار مقتدر مصر است. شکل‌ها و نام‌های رَع بی‌شمار است و نیایش‌نامه‌های خورشید که بر درگاه مقابر پادشاهان حک گردیده، بیش از هفتاد و پنج نام ایزد خورشید را یاد کرده‌اند...

محراب مشهور هلیوپولیس، به‌شکل هرمی بزرگ و سنگی همچون پرتو خورشید ساخته شده بود. در این محراب، ایزد خورشید پرستیده می‌شد که گاه به شکل وَرزایی به نام **مِرْوِر** Merwer و گاه به‌شکل پرنده‌ای به نام **بِنو** bennu جلوه می‌یافت. امروز محراب مذکور به‌صورت ویرانه‌ای درآمده است...

حدود سده‌ی دوم پیش از میلاد، پس از مرگ **آمن هوتپ** سوم Amenhotep (۱۳۸ پ م) پسرش به نام آمن هوتپ چهارم به مقام فرعونی در مصر جایگزین شد. این همان فرعونی است که منش و اخلاق و سلوک وی مورد قبول کاهنان واقع نشد. آزاده‌اندیش و شاعرپیشه بود. در این‌جا، شرح اندیشه‌ها و سلوک عارفانه‌ی این فرعون و مذهب جدیدش و تعارض با دین رسمی کاهنان زمان نیست.[۲۸] تنها اشاره می‌شود که خدای والامقام و بزرگی را که شیفته‌اش بود، خورشید می‌دانست و درباریان و بزرگانی به وی گرویدند که خشم کاهنان را برانگیخت و چون **یولیانوس آپوستت** Yulian - Apostate امپراتور روم (۳۶۳ ـ ۳۳۱ میلادی) شیدا و شیفته‌ی خورشید و خورشیدپرست بود. این فرعون حساس و شاعرپیشه چنان مجذوب خدای خود شد که جانش از وجد و سروری شوق‌انگیز انباشته بود. به همین جهت نام نخستین و موروثی خود را از آمن هوتپ که در

۲۸- نگاه کنید به جلد دوم تاریخ تحلیلی ادیان در جهان، با عنوان «بنیادهای میتولوژی یا اساطیر و تحلیل افسانه‌ها» از نگارنده، ص ۵۹۰ به‌بعد.

آن واژه‌ی آمون و حاکی از ایمان و سالک دین آمون بود، به **ایخناتون** برگرداند، یعنی خرسندکننده یا دوستار **آتون** Aton و نام خورشید و خدای یکتای خود را **آتون** نهاد. این فرعون شیفته و عارف مسلک و متین ـ سرودهای زیبایی برای خورشید سرود. کاهنان بر ضدش بسیار توطئه کردند و سرانجام در جوانی و سی‌سالگی جهان را بدرود گفت، مرگی زودرس که مشکوک است و به احتمال وی را مسموم کردند. هنگامی که باستان‌شناسان گورش را یافتند، بر روی لوحی از طلا، که شاید آخرین سروده‌اش باشد، شعری زیبا را یافتند که ترجمه‌اش به‌اختصار نقل می‌شود.

«نَفَس گرم و زنده‌ای راکه از سینه‌ی تپنده‌ات برمی‌آید به درون می‌کشم. هر بامداد زیبایی و شکوهت را می‌ستایم، و با اشتیاق چشم به آن دارم که گرمای زندگی‌بخش و نوازشگرت را با پیکِ باد شمالی در همه‌ی جانم احساس کنم؛

تا یکان یکانِ اندام‌هایم با انوارِ تابنده‌ات، جوانی یابد.

دستت را به سوی من درازکن و چنان خواه تا روانت با هستیم درآمیزد و در آن زندگی جاوید باقی بمانم.»

یکی از زیباترین سرودهای وی یا الواحی دیگر از سرودهای خورشیدی **ایخناتون**، در موزه‌ی انگلستان نگاهداری می‌شود. زیباترین سرودش بلند و حاکی از مجذوبیت و شیفتگی و طبع لطیف این کهن‌ترین دلداده‌ی خورشید است که بخش‌هایی از آن نقل می‌شود:[۲۹]

«ای سرچشمه‌ی زندگی و ای آتون زیبا!

وه که خرامیدنت از افق آسمان چه باشکوه است،!

سراسر زمین را با انوار زرین‌گونه‌ات به زیبایی نقش می‌زنی، تو زیبایی، تو درخشان و بزرگی و در عظمت و جلال، برتر از هر زمینی، همه‌ی خدایان، در برابر تو کوچک و ناچیزند؛

29- Breasted, J. H: *Development of Religion and thought in Ancient Egypt, N. y; 1912. P, 324 f.*

و به همان جلد دوم تاریخ تحلیلی ادیان، ص ۵۹۲ به‌بعد نگاه کنید و جهت مطالعه‌ی کامل آن، به بخش مصر، در مجلدات دیگر.

و مهر سرشار و شکوه تو آنان را به کرنش وامی‌دارد.
هر چند از زمین‌گاه ـ تا به آسمان بسیار دوری،
اما جریان انوار جان بخشت به زمین ناگسستنی است.
به هنگامی که رخ در پرده فرو می‌پوشی،
زندگی از زمین رخت برمی‌بندد و همچون مردگان از زندگی باز می‌ایستد... و
چون دگر باره از کرانه‌ی افق سر برمی‌کشی، زمین زنده می‌شود،
چون بامدادان انوارت را نثار می‌کنی،
تاریکی و مردگی و سکون از برابرت رانده می‌شود...
ای خداوند، یکتایی که قرین نداری،
تو زمین را آن چنان که بر آن بودی آفریدی،
آنگاه که پیرامونت را تنهایی و سکون فراگرفته بود:
جنبندگان را از کهین و مهین،
و همه‌ی آنچه که بر گستره‌ی زمین است؛
و سرزمین‌های بیگانگان از سوریه تاکوش،
و این سرزمین مصر...
تو به تنهایی چهره‌پرداز و هستی‌آفرین هزار نقشی،
همه‌ی چشم‌ها از سرزمین‌های دور و نزدیک،
در همه حال و همه جا، تو را در برابر دیدگان دارند،
چون در برتر و بالاتر از همه و همیشه طالعی
جایت به جاودان در قلب من است،
و جز پسرت **ایخناتون**،
دیگر کس، بزرگی و شکوه و تقدست را درنیافته است.

در مصر خدایان خورشیدی بارها جابه‌جا شده‌اند. در دوران‌های فراعنه‌ی سلسله‌های مختلف، به تناوب یکی دو خدا به‌عنوان عالی‌جناب خورشید ـ خدا تشخّص یافته‌اند. اما **رَع** 'Ra در این میان مقامی بلند یافت. هرچند **آمون و آتون** را **Amun-Atun** نیز نمی‌توان نادیده انگاشت. اهمیت 'Ra به‌جهت وابسته بودن سازمان شاهی ـ فرعونی با

اوست؛ به این معنی که شاه خود با خورشید در زمان زندگی این جهانی و اَستومند، یکی بوده است. خورشید چون غروب هنگام از نظرها غایب می‌شد، تصور بر آن بود که در میدان هدایا و فدیه‌ها یا در بارگاه آسایش می‌رود. صبح‌گاهان که از نقطه‌ی مقابلِ طاق آسمان به در می‌آمد، آن‌جا را میدان نی یا نی‌زار می‌نامیدند. این جایگاه‌ها و خط سیر از روزگار کهن در مصر، در اختیار **رع** بود. اما در دوران چند سلسله از فراعنه، این گسترده خط سیر، به مردگان نیز ویژگی می‌یابد. روان فرعون درگذشته از منطقه‌ی شرقی نیزار به استقبال خورشید می‌رود و خورشید آن روان را با خود به سوی غرب، به میدان هدایا و پیش‌کش‌ها رهنمون می‌شود. اما در آغاز حتا برای فرعون، تجسم خورشید به روی زمین ـ این تشرّف بدون آزمون و مبارزه حاصل نمی‌شود. فرعون علی‌رغم جنبه‌ی خدایگانیش، لازم بود تا در مبارزه‌ای با نگاهبان میدان مذکور به پیروزی می‌رسید و این نگاهبان گاو ورزای نیرومندی بود. در این‌جا باید اشاره شود که به این نگاهبان در اساطیر ودایی، یونانی و ایرانی نیز برمی‌خوریم. در اساطیر مربوط. به جهان پسین در مزدیسنا، سگِ بزرگ و تنومند **پِشُوپانه** pešo-pâna می‌باشد، که در اساطیر ودایی نیز مشترک است و در یونان، **هادس** Hades خدای جهان زیرین چنین سگی دارد.[۳۰]

فرعون پس از پیروزی بر این نگاهبان می‌توانست در قلمرو **رع** اقامت کند. اما به‌موجب کتاب مردگان، عروج فرعون توسط نردبانی به سوی آسمان و قلمرو خورشید انجام می‌یافت. گاه اتفاق می‌افتاد که روان در گستره‌ی بی‌پایان آسمان سرگردان می‌شد تا سرانجام با راهنمایی یکی از خدایان که به‌صورت همان گاو ورزای موصوف است به میدان و جایگاه مذکور می‌رسید. در این‌جا نیز این توارد جالب توجه است که نگاهبان قلمرو آسمانی خورشید، گاو نرِ درخشانی است. به روایت اساطیری مزدیسنانی

۳۰- نگاه کنید «مسأله‌ی مرگ و جهان پسین» از نگارنده. مجله‌ی آینده. نیز «ترجمه و شرح ونديداد» يادداشت‌های فرگرد هشتم و نوزدهم. نیز نوشتارهایی در ماهنامه‌ی چیستا شماره‌های ۱۰-۱ سال ۱۳۶۷. نیز مجلد دوم «تاریخ ادیان ـ اساطیر»:

Vandier: *La Religion égyptienne,* pp. 21-25.

Weill: *Le champ des Roseaux et le Champ des offrandes dans La Religion Funéraire et la Religion general* (p. 16).

گاواِوَگدات و در اسطوره‌های مهری گاو نخستین و گاو قربانی نر نیرومند توجه شود.

اما در اسطوره‌های مصری، گستردگی خورشید خدا ـ و پس از **رع** علی‌جناب خدای خورشید، **اُزیریس** نیز با آنکه خدای جهان مردگان است، بر آسمان حکومت می‌کند و قلمرو آسمانی خورشید را مسلط است. جهت مغرب که راه مردگان است قلمرو اُزیریس و قلمرو مشرق، خط خورشید است. خورشید از اوزیریس بی‌نیاز نیست ـ اما اُزیریس از «رع» بی‌نیاز است. در آیین خورشیدی متحولِ مصری ـ جای بحث و پژوهش بسیار است که می‌توان به مجلد یاد شده‌ی تاریخ ادیان رجوع کرد.

در بابل، **شَمَش** Šamaš خدای شناخته‌ی خورشیدی است. در این‌جا، یعنی اصولاً منطقه‌ی بین فرات و دجله، خدایان طبیعت و ایزدان سماوی از دیدگاه روایات اساطیری بسیار نزدیک هستند (← تاریخ ادیان، مجلد اول و سوم) هرچند نقش این خدا، از **سین** Sin خدای ماه که **شَمَش** پسر وی می‌باشد کمتر است، اما در محدوده‌ی اساطیر تطبیقی با میترا در ایران و هند همانندی‌های استواری دارد.[۳۱] در این‌جا نیز با جهان پسین و دنیای مردگان، خدای مذکور مربوط است. شمش دارای لقبی است: «**خورشید ارواح مردگان**». می‌تواند به مردگان زندگی دوباره ببخشد. خدای پیمان و داد و عدل است و هرجا بی‌عدالتی باشد به خشم می‌آید. خدای عهده‌دار و موظف داوری ارواح است و از روزگاری دور، معبدش «خانه‌ی داور» نامیده می‌شد. وی خدایی سروش‌گونه و رسول و هاتف است و خدای پیش‌گویی و آگاهی دهنده از غیب است.[۳۲] همه‌ی این موارد، در یشت دهم و یشت چهاردهم (مهریشت، بهرام یشت) ملاحظه می‌شود.

آیین‌های خورشیدی در یونان و روم

در ایتالیا، پیش از انتشار آیین میترا، آیین خورشیدی در درجه‌ی دوم گرایش و اقبال بود. در روم خورشیدپرستی از طریق گنوس و عرفان شرقی انتشار یافت که در مدتی اندک توسعه پیدا کرد. البته هرچند برخی پژوهشگران برآنند که بر اثر پرستش امپراتوران گسترش یافت، اما انتشار آن و نفوذ فوق‌العاده‌اش میان مردم انکارناپذیر

31- Meissner: *Babilonien und Assyrien,* II, p. 21.

32- E.Dhorme: *Les Religions de Babylone et d'Assyrie,* p. 87, 64.

است. وانگهی اگر چنین بود، چرا در سرزمین‌هایی بسیار در اروپا که عامل قدرت و توسعه‌ی شهریاری چندان برقرار نبود، چون اسپانیا و یونان و کشورهای بالکان و... نیز گسترشی بسیار پیدا کرد. درکتابی دیگر که به شرح انتشار و چگونگی آیین میترایی در روم و اروپا پژوهش شده، در این باب مطالبی هست.[۳۳]

اما در یونان نیز سازمان و شکل خورشیدپرستی برخوردار از نفوذها و اندیشه‌های شرقی است.[۳۴] اسطوره **هلیوس** Helios با جهان زیرین و مردگان پیوندهایی دارد. از دیگر سو با باروری و زایش همراه است و به دیدی دیگر با جهان نباتی سر و کار دارد. نیز شبان است و با دام‌ها پیوند می‌گیرد. همانسان که خداوند رویش و بالش و روشنایی آسمانی است، با ظلمت و تیرگی و مرگ همراه است. در «کْرِت» Crete به نمادگاوورزایی است و چون اغلب آیین‌های خورشیدی، شوی آسمان است. در این‌جا رگه‌های نفوذی اندیشه‌هایی که از حوزه‌ی مدیترانه راه یافته، قابل تشخیص است. چون دارای دو خصلتِ جهان زبرین، یعنی روشنایی و نور ـ و جهان زیرین، یعنی ظلمت و تیرگی است؛ و مرگ و زندگی، رویش و میرش ـ هر دو را داراست، پس گنوس ـ عرفان از جهتی و جادو و دوزخ از سویی دیگر در او مضمر است. به همین جهت **هلیوس** پدر **سیرسه** Circé الاهه‌ی جادو و نیای **مِدِه** Méde است که هر دو در اساطیر یونانی از زن خدایان جادو و جهان تیرگیِ زیرِ زمینی محسوب می‌شوند. هلیوس به «مِدِه» گردونه‌ای می‌بخشد که آن را مارهای بالدار می‌کشند و خود هلیوس اوقاتی است که به شکل «مار» تجسم می‌یابد.

در «رودِس» Rhodes برای **هلیوس** جشنی برپا می‌کردند که به «هَلیا» Halieia

۳۳- نگاه کنید به کتاب: راز و رمزهای آیین میترایی، از فرانتز کومُن ـ ترجمه‌ی نگارنده. در این کتاب کلاسیک، به‌طور مشروح در این زمینه پژوهشی هست.

۳۴- جهت ریشه‌های شرقیِ آیین‌های خورشیدی و پرستش خورشید در یونان و روم و ارتباط خورشید با جهان مردگان و وظیفه‌ی داوری و رازآموزی‌ها و مراحل سلوک و تشرّف، نگاه کنید به:
Pestalozza. U.: *Pagine di Religione Mediteranea*، جلد دوم، صفحه ۲۲ و سایر عناوین فهرست. درباره‌ی سُل، خدای خورشید شکست‌ناپذیر و میترا ـ که در مباحث کتاب سخن بسیار است، کتاب:
Paul. Schmidt: *Sol Invictus. Bertrachtungen zu Spärtrömischer Religion und Politik,* در نشریه‌ی Eranos Jahrbuch, X, Zürich, 1944; pp. 169-252.

نامبُردار بود. در این جشن گردونه‌ای که با چهار اسب کشیده می‌شد به وی پیش‌کش شده و آن را به دریا می‌افکندند. اسب و مار، میترا نیز در آسمان با گردونه‌ی باشکوهش که با چهار اسب کشیده می‌شد می‌تاخت و در سنگ نگاره‌های میترایی نقش مار ـ به تقریب همیشه وجود دارد. آیا اسب و مار کنایاتی از جهان زیرین و زبرین هستند. دروازه‌ی ورودی دوزخ «هادِس» Hades نام داشته ـ دروازه‌ی خورشید و هادس راهنما و حامل ارواح مردگان است به جهان زیرین.

آیین خورشیدی ودایی

درباره‌ی موقعیت، مقام و شکل اساطیری میترا در وداها، با نقل چند سرود میترایی، در ضمن بخش‌های نخستین شروحی هست.

در ریگ وِدا به ترتیب از چند خدای خورشیدی یاد شده که نخست از **ویوَسوَت** Vivasvat یا **ویوَسوان** vivasvân باید یادکرد به معنی درخشان، قربانی کننده و نام آفتاب بامدادی و خورشید. در وِداها از وی سخن مشروحی نیست. همان است که در اوستا **ویوَنگهْوَنْتْ** vivanghvant پدر **ییمَه** یا **جَم** می‌باشد. به موجب ریگ ودا و سایر منابع ودایی وی خدای نیرومند خورشید است. دختر **توشْتْری** Tuštri یکی از خدایان را به نام **سارانْیو** Saranyu به همسری برمی‌گزیند. هنگام برگزاری مراسم عروسی، سارانیو ناپدید می‌شود. توشْتْری برای جبران، عروسی دیگر همسان با دخترش، برای وی خلق می‌کند. از این مزاوجت، زوج **آشوین** Ašvinها و هم‌چنین توأمان **یَمَه/یَمی** Yama/Yami زاده می‌شوند.

دومین خدای خورشیدی، **سَویتْری** savitri نام دارد. خدایی با موهای زرین چون خورشید. خدای بامداد و غروب هنگام است. او رویاننده و نمودهنده است. او به تحرک وادارنده است. بامدادان همه را از مردم و جانوران برمی‌انگیزد تا به کار و تحرک بپردازند. جنبش و رویش را در گیاهان سبب می‌شود و غروب هنگام همگان را به سکون و آرامش فرامی‌خواند. به‌موجب وداها، وی دارای گردونه‌ای زرّین است که دو اسب آن را می‌رانند در میان آسمان و زمین. درضمن این حرکت روزانه، **سَویتری** بیماری و آسیب‌ها را از مردم و جانوران دورکرده و در عوض به آنان نعمت‌وبرکت و زندگیِ سالمِ با

تندرستی ارزانی می‌کند.

اما شکل نهایی و نیرومند و سامان یافته‌ی آیین خورشیدی، در موجودیت **سوریَه** Surya مطالعه می‌شود. سوریَه به‌تدریج وظایف و ویژگی‌های دو خدای پیشین را در خود جذب می‌کند. او نیز دارای گردونه‌ای زرین است که به‌وسیله‌ی هفت مادیان مسیر روزانه‌ی خود را در آسمان می‌پیماید. او چشم **وارونا** و **میتراست**. سوریَه در جایگاه سَویتری، آتش جاودان آسمان است که عناصر چهارگانه: گیاهان، آدمیان و جانوران را برمی‌انگیزد تا جنبش و تحرک داشته باشند. خدایان نیز حتا به او نیازمندند. مدار حرکت وی، یک مدار و مسیر ازلی و بدون تغییر بوده و نظم و قرار کیهانی وابسته به او و حرکت جاودانه‌اش تعریف شده است. وی با **آگنی** و **ایندرا**، سه پسر نیرومند **دیائوس** و کهن‌ترین شکل تثلیث ودایی هستند. به احتمال این کنایت و اشارتی است به حالات سه گانه‌ی خورشید. با این حال از جمله خدایانی است که اسطوره‌هایی انبوه پیرامونش را فرا نگرفته و این به‌موجب مهتریِ مقام و جایگاه والای اوست.

اشاره به **اوشَس** Ušas خدا بانوی سپیده‌دم نیز شایان توجه خواهد بود. وی نیز همان وظایف را در قبال طبیعت و نظم کیهانی و دهش به مردم و چارپایان و گیاهان دارد که **سَویتری** و **سورْیه** دارند. واژه‌ی اوشا Uša به معنای بامداد است. در اوستا اوشَنگه Ušangh یا اوشَه آمده به همین معنی ـ اما از نظرگاه این‌که چون ایزد بانویی معرفی شده باشد، مورد شاخصی در اوستا نیست. به‌موجب ریگ ود۱، دختر **دیائوس** خداوند بزرگ آسمانی و خواهر آگنی و سوریَه و سَویتری است. فشرده‌ای از سرود ۵۷ ـ از ماندالای هفتم که درباره‌ی اوست نقل می‌شود، اما وی در ریگ‌وِد۱ دارای زیباترین سرودهای ستایش است:

> اینک این سپیده‌دم، دختر دیائوس (= آسمان) است که طلوع کرده و شکوه و زیبایی خویش را به نمایش درآورده است. اوست که بدخواهان و تاریکیِ اهریمنی را می‌پراکند و روشنی را به راه‌ها می‌نماید تا رفت و آمد میسّر گردد. در این بامدادان، برکت و نیک‌بختی را بهره‌ی ما نما. از خواسته و دارایی و پسران خانه‌های ما را سرشار کن. اوشس برآمده و با طلوع ـ شادی و حرکت همه جا را پر می‌کند. وی دختر آسمان ونیکخواه مردم است و از ضمیر همگان آگاهی

دارد. گردونه‌ی زرین او با اسب‌هایی شگفت و درخشان، با سرعت همه‌جا روان است. او به‌کسانی که مراسمِ فدیه و ستایشِ او را به‌جا آورند ثروت و برکت می‌بخشد. او بیماریها و اندوه مردمان را برطرف می‌کند. به چراگاههای گاوان روشنی می‌پراکند. همه‌ی آفریدگان پیوسته در انتظار ظهور او هستند. دست نیایش به درگاهش برداشته و درخواست گاو و اسب و روزی فراوان و پسران بسیار می‌کنیم. باشد که مراسم قربانی ما او را خشنود کند.

در این‌جا اشاره‌ای به سورْیَه که از جمله خدایان ودایی است می‌شود. در ریگ‌ودا حدود ده سرود ویژه‌ی این خدای خورشیدی نقل است. پسر **دیائوس** Dyaus است.[۳۵] در مواردی به عنوان چشم آسمان یا چشم میترا - وارونا از وی یاد شده است.[۳۶] تیزنگر و از دور بسیار بینا در تمام سرزمین‌ها می‌باشد.[۳۷] خورشید بنابر اشاره‌ی یک سرود، از چشم هیولای آسمان پوروشا Puruša متولد شده است. به همین جهت هنگامی که جسم و روح انسان به مُثُل اعلای انسانِ کیهانی باز می‌گردد، چشم‌هایش به خورشید برمی‌گردد.

در جایی دیگر آمده که گردونه‌ی خورشید به اسبی به یوغ بسته - در آسمان می‌تازد[۳۸] تظاهر نمادی خورشید - یا نمودار اسبی گُشْن و بارورکننده است، یا پرنده‌ای و یا به صورت یک کرکس و گاو ورزایی است.[۳۹] اغلب نکات و نمادها در آیین‌های خورشیدیِ مشترک: نور و روشنایی، آسمانی و آسمان پیما، اسب که تیزتک و راهوار است و نمودار جهان زیرین و مردگان می‌باشد. خداوند ظلمت و جهان زیرین و راهنمای مردگان و ارواح است، چون در مغرب فرو می‌رود و به جهان ظلمت سیر می‌کند. یا چشم آسمان است یا چشم خداوند و ذات برتر. وظیفه‌اش از آن فرازین‌گاه نگرش درکار مردم است. بیراهان و کجراهان را مجازات می‌کند. دارای هزاران گوش و چشم است. مظهر قدرت و نیرو (گاوورزا، نره‌گاو)ست. زاینده و بارورکننده است. نمادهای لاک پشت،

۳۵- ریگ ودا، سرود X / ۲/۳۷، I /۱۱۵.

۳۶- ریگ ودا، سرود ۶۱، ۳۷، ۱/ VII.

۳۷- ریگ ودا، سرود X /۹۰.

۳۸- سرود ۶۳، ۲ / VII. سرود ۴۵، ۶ / III، و سرود ۵۰، ۹/ I.

۳۹- سرود ۶۳، ۲ / VII. سرود ۱۹۱، ۹ / I. سرود ۴۷، ۳ / V.

مار، سگ، خوک، عقرب، نیزه، کارد، جام (سنگاب، پیاله ـ بخش‌های بعدی)، دایره یا حلقه (دایره و حلقه‌ی نور و روشنی که با شعاع‌هایی نیزه مانند مشخص است و به صورت حلقه‌ی نامزدی و نشانه‌ی سوگند و علامت شهریاری و چرخه‌ی زندگی و دایره‌ای که سُکّان زورق و کشتی را جهت هدایت به جهان مشخص می‌کند و...) کلاغ، خروس، و ... مشترکات آیین‌های خورشیدی است. با جهان نباتی و خدایان گیاهی و آسمان و صُوَر فلکی رابطه دارد (در آیین‌های میترایی و زروانی و آیین‌های خورشیدی در حوزه‌ی مدیترانه، یونان و ...) دو جنبه‌ی مثبت و منفی، تاریکی و نور و روشنایی، رأفت و مهر و خشم و انتقام دارد. با آیین‌های دلاوری، پهلوانی، شه سواری و شهریاری و شهریارانِ حکیم در پیوند است. با نیاکان و ارواح درگذشته‌ی نامی و نیک و توانمند (=فْرَوَشی‌ها) و بسا از مواردی که در همین بخش و بخش‌های دیگر درباره‌شان مطالبی هست ارتباط دارد. تنها راه یابی به شناختی بهتر ـ جز از اندکی سرود و نیایش‌هایی که باقی است، خواندن کتاب‌های رازآمیزِ نقوش و نگاره‌های بازمانده می‌باشد.

در ریگ ودا، با یک خدای خورشیدی دیگر رو به رو هستیم، یعنی **ساویتری** Savitri که درباره‌اش شرحی گذشت و بارها با اشاراتی که هست، همانند **سوُریَه** معرفی شده، با این تفاوت که وضوحی بیشتر در شناخت فرا روی می‌نهد. وی هدایت کننده‌ی ارواح مردگان به جهان اموات است تا در آن جا داوری شوند. ساویتری بی‌مرگی، جاودانی و همیشه جوانی اعطا می‌کند. در اوستا این از ویژگی‌های خدای خورشید، **جمشید** (یـیمَه خْشَئِته) می‌باشد که در دوران شاهی طولانی‌اش مرگ و بیماری نبود، یا از میان رفت. نعمت و فراوانی و برکت و شکوفایی به اوج رسید. و همگان هر شمار سال‌هایی که زندگی می‌کردند، به صورت جوانی در اوج زیبایی و قدرت باقی می‌ماندند.[۴۰]

همان صفات متضاد یا مثبت و منفی که در اوستا (= مهریشت، سرود دهم) برای **میترا** آمده است، برای خدای خورشید در ریگ ودا نیز نقل شده. **ساویتری** هم درخشان و روشن است و هم تاریک و ظلمانی. هرگاه در روز می‌درخشد، تاریکی شب را به دنبال می‌آورد[۴۱] (به موجب اوستا، **سروش** «سْرَاُشَه» که از جمله خدایان انجمن میترایی است،

۴۰ـ سرود ۵۴، IV / ۲ ـ و ۱۱۰، I/۳.

۴۱ـ سرود ۵، I/۱۱۵ ـ و ۸۲، V/۸ ـ ۳۸، II/۴.

در شب که تاریکی چیره می‌شود، با سرپرستی و امر به بندگان که آتش را روشن نگاه دارند، وظیفه‌ی حمایت و نگاهبانی میترا را انجام می‌دهد[۴۲]) اما ساویتری خود در ریخت و نمایه‌ی یک خدای شب و تاریکی نیز ظاهر می‌شود[۴۳]. چنانکه میترا نیز چنین ممیزه‌ای را داراست (ـ بخش کهن ترین عصر میترایی). همانگونه که گذرگاه روزانه‌اش توصیف شده، ره‌گذر شبانه‌اش را نیز نموده‌اند. این دو جنبه شمول و گسترش دارد و شامل مرگ و زندگی هر دو هست ـ هر چند این شمول در خدایان دیگر خورشیدی هم هست. در آیین میترایی نیز هر دو جنبه ملحوظ است. اگر نقش میترا را در رستاخیز و بعث مردگان و رابطه‌اش را با **سوشیانس** و جاودانان در نظر بگیریم، نماد خداوند مرگ و زندگی در او شناخته‌تر می‌شود. درباره‌ی ساویتری، آمده، «کسی که می‌برد و می‌آورد» توانمند است مرگ را پیش‌کش کند ـ یا زندگی را[۴۴] خود میترا با کشتن گاو، هر دو ممیزه را باهم نشان می‌دهد. گاو ورزا ـ ماه را می‌کشد ـ تا زایندگی و رویندگی حاصل شود. یاران و ستایندگان و فدیه دهندگان را زندگی دراز با نعمت و پیروزی می‌بخشد ـ و جمشید ـ و خورشید نیز هر دو همین ویژگی‌ها را دارند.

نه شب جنبه‌ی دیوگونگی دارد و نه روز مفهوم ایزدی. این دو برای خورشید در ریگ ودا و **میترا** در اوستا جنبه‌ی مرگ و زندگی، خیر و شر در صُوَر متمایز را ارائه نمی‌کند. میترا هم خدای روشنایی و نور و انوار آفتاب است و هم خدای شب. هم مرگ در قلمرو و حیطه‌ی توانمندی اوست و هم بخشش زندگی. هم شکست و ذلت می‌دهد و هم پیروزی و سرافرازی. او چون **وَیو** در یشت‌ها، خدای میانجی است، واسطه است و حد فاصل میان آسمان و زمین ـ میان هر فرد و اهریمن؛ و به همین جهت ویژگیِ شامل هر دو را دارد. در ودا، چنانکه در اوستا، حتا گاتاها، شب و روز به صیغه‌ی تثنه می‌آید. درباره‌ی **ساویتری**، همان‌گونه که چنین حدود و اختیارات وسیعی بدو منسوب است، همانطور که مرگ و زندگی، رویش و نابودی در حیطه‌ی قدرت اوست، به عنوان سازنده‌ی جهان

۴۲ـ وندیداد، فرگرد ۱۸. ترجمه‌ی نگارنده و شروح بسیار در مواردی که یاد شد.

۴۳ـ سرود ۳۸، ۶ ـ II/1.

۴۴ـ سرود VII/۴۵.

Bergainge. A: *La Religion Védique d'après Les hymnes du Rig-Veda*,III,P.56.

اَستومند نیز معرفی شده ـ به این مفهوم که در کار آفرینش جهان نیز دخالت دارد.

هنگامی که در آیین میترایی، با دستگاهی بسیار پیچیده از راز و رمزها و کنایات و نمادهای فراوان و گرانباری از اساطیرِ شرق و غرب و آیین‌های تشرّف بسیار پیچیده ـ و کتمان و رازپوشی و سرّ نگهداری، و آیین‌ها و مراسم نمادین و آداب سماع و ادغام آیین‌های جنگاوری و شه سواری و سلوک عارفانه، و بُن مایه‌های اجتماعی، و عهود اخوت و ... رو به رو می‌شویم ـ و هنگامی که طلوع مجدد آن را از سده‌ی سوم و اوایل سده‌ی چهارم میلادی در ادیان و مذاهب و آیین‌های سیاسی رازآمیز و زیرزمینی مشاهده می‌کنیم، هنگامی در ادبیات گسترده‌ی ایرانی که جهان گستر و جهان شمول است، آنچنان ریشه‌های میترایی را در زمینه‌ی علوم اجتماعی و فلسفه و کلام و شعر و هنر و ... ملاحظه می‌کنیم ـ به این نکته خواه ناخواه می‌اندیشیم که چون آثار مستقیم مکتوب درباره‌ی آیین میترایی به ما نرسیده، ناچار باید از هر آنچه که به طور پنهان در بطن آن ماندگار شده جهت بازسازی دست به کار شویم.[۴۵]

پرستش خورشید از دیدگاه تصوف اسلامی

در اثری بسیار ممتاز و شایان توجه،[۴۶] ذیل مبحثی با عنوان بیان اقسام رحمت، شرح جالبی درباره‌ی پرستش ذات باری و جلوه‌های ذات خداوندی که مردم در گروه‌های مختلف به ستایش و پرستش آن جلوه‌ها پرداخته و گاه جلوه‌ای از جَلَوات و جزیی از کل را نادانسته به مثابه‌ی کل و ذات احدیت پنداشته‌اند، مطالبی آمده که دو بخش آن، یکی در اشارت به پرستندگان آفتاب یا خورشید، و دیگری پرستش آتش، بسیار مورد دقت است. نگارنده سطور مربوط به آتش و آتش پرستی را که ویژه‌ی مزدیسنان عصر ساسانی و وارثین‌شان و مجوس است، در حکمت خسروانی نقل کرده، و سطوری که راجع است به آفتاب یا خورشید، دراین جا به نقل آورده است (← مشارق الدّراری، ۶۲۵).

۴۵ـ با استفاده از بخش سوم کتاب Mircea-Eliade به نام *Traite d'historie des Religions.* و مآخذی دیگر که در متن مطالب به آنها اشاره شده است.

۴۶ـ مَشارقُ الدَّراری ـ شرح تائیهٔ ابن فارض، تألیف سعید الدین سعید فَرَغانی ـ با مقدمه و تعلیقات: سید جلال الدین آشتیانی، چاپ تهران ۱۳۹۸ هجری، ص ۵۵۱ به بعد.

علّامه آشتیانی، در چند سطر، کتاب رامعرفی کرده است: «این اثر منیف که شاید بهترین اثری است که تاکنون توسط نگارنده‌ی این سطور در اختیار اهل معرفت در باب حکمت قرار گرفته، شرحی است بر تائیهٔ **ابن فارض** مصری حموی، عارف بزرگ قرن هفتم هجری قمری، اثر بی‌نظیر عارف نامدار **سعیدالدین ابن احمد فرغانی** (۷۰۰ هـ. ق):

«ای کلَّ واخطأ فی النظر. وراغت الافکار، اما من روغان الثعلب، و هو: لعبه بذنبه، و احتیاله و توریته، او من قولهم: راغ فلان الی کذا، اذا مال الیه سرّاً و حاد، وطریق رایغ، ای مایل. و النِّحله بالکسر، اصلها الدعوی، ثم استعیر فی دعوی رأی و مذهب معیَّن.

یعنی: چون از وجهی توجه جمله‌ی اهل ملل و نِحَل به حضرت الاهیت است، پس نظر جمله به یک بارگی از حق و توجه به او، کلیل و مایل نیست، و ایشان را به کلی بی‌کار شمردن، وجهی ندارد، و فکرهای مردم در دعوی حقیقت هر رأیی و مذهبی و قبول آن و اقامت دلایل بر آن به کلی از حق روی نگردانیده است و میل نکرده، بل که هر یک را وجهی و محملی خیر به نزد من ثابت است و واقع.

و ما احتار من للشّمس عن غُرَّةٍ صبا　　　و اشراقها من نور اسفار غُرَّتی

احتار: افتعل من قولهم: حاریحو حوراً، رجع و اتنقص و منه قوله، صلّ الله علیه و سلم، نعوذ بالله من الحور بعد الکور، ای: من النقصان بعد الزیادة.

یعنی: ناقص و معیوب نشد به کلی آن کسی که از سر غفلت از کمال اطلاق الاهیت من به سوی آفتاب و قبول او به الوهیت میل کرد، و این آفتاب پرست از آن جهت به کلی ناقص و معیوب نیست که حال آن است که روشنایی و تاب آفتاب، از نور پیدا شدن طلعت من است، که اسم نور و اسم حَیّ من است تا به حکم "والله المثل الاعلی فی السموات و الارض[47]»، چنان که قرص و عین آفتاب راکه فرع و سایه‌ی اسم نور و حَیّ است بی‌وساطت حجابکی تُنُک، به بصر تمام ادراک نمی‌توان کرد، و نظر بر او نمی‌توان افکند، هم چنین بی‌واسطه‌ی تعیُّنی اسم نور مرا به بصایر در نمی‌توان یافت و لهذا **مصطفی** فرمود صلّی الله علیه و سلّم: «نورٌ أنّی ـ أراه» و به غرّه، و جبهة و وجه، کنایت می‌کنند از ظاهر اسم نور که وجود ظاهر ساطع است بر جمیع حقایق عالم در همه‌ی مراتب، پس از آن

۴۷ـ سوره‌ی ۳۰، آیه‌ی ۲۶: وَ لَهُ مَن فِی السَّمٰوات وَ الاَرضِ کُلٌّ لَهُ قانِتون: هر چه درآسمان‌ها و زمین هست از اوست و همه فرنبرداران اویند.

جهت که وجود من حیت التوجه الایجادی، مواجه جمله حقایق عالم است به استعداداتها الاصلیّه، وجه نام دارد، و از جهت لمعان و فیضان و پیدایی و نوریّت او لحظه به لحظه، کنایت کنند از او به غُرَّه که در اصل لغت، بیاضی است که از پیشانی اسب لامع می‌باشد، پس چون حال آن است که نور آفتاب و لمعان او، اثر و مظهر لَمَعانِ وجه من است، پس اگر این پرستنده‌ی آفتاب از عین و حقیقت نور، به آن سبب که مُدرِک و مفهوم او نیست، ظاهراً غافل شده است، چون روی به مظهر و پرتو او آورده است که مُدرَک و مفهوم اوست و حیات و ثبات و ظهور کمالات جمله‌ی محسوسات را به وی متعلق می‌بیند و از او مستمّد و مستفیض می‌یابد، پس به کلی از این حضرت من اِغراض نکرده است، و از این روی زیادتی و نقصانی به وی و حال وی عاید نمی‌گردد، چون در اصل، روی به من دارد[۴۸].

۴۸ـ مشارق الانوار، ص ۵۲۶ ـ ۵۲۵. جهت شرح و تکمیل چنین اشاراتی، به کتاب "حکمت خسروانی" اثر نگارنده نگاه کنید.

بخش یازدهم

آیین‌ها و مراسم

راز و رمزهای آیین میترایی، میترائیسم آیین اسرار، آیین‌های همانند در جهان باستان ایزدان، انجمن الوزیس در یونان

الوزیس در یونان

تفسیر اساطیری قتل موجود نخستین و نشأت آفرینش

تفسیر اساطیری قتل موجود نخستین و آغاز آفرینش، اسطوره‌ی منشأ آفرینش و بیان چگونگی آن میان اقوام گوناگون، میترا و گاو، کشته شدن گاو رمز نمادین رستاخیز و تجدید حیات در طبیعت، اسطوره‌های اوزیریس و آتیس و آدونیس، بنیاد اسطوره‌های رستاخیز طبیعت در یونان و روم، اسرار و راز و رمزهای انجمن الوزیس، مقایسه‌ی راز و رمزهای الوزیسی با راز و رمزهای آیین میترایی، اسرار انجمن‌های سرّی و تأکید در حفظ آنها، بنیاد عرفانی و عروج در ساخت اساطیری، آزمون‌های دشوار واقعی، نمادهای هوا و آتش، نماد شیر و عقاب و دلفین در راز و رمزهای الوزیسی، همانندی با نمادهای میترایی، نمادهای کمان و پیکان و آب در آیین میترایی، تولد میترا و شکل اسطوره‌ای آن، تطهیر و شست و شو از آداب آیینی، تحلیلی از میترای سوشیانس و اسطوره‌های وابسته، نطفه‌ی زرتشت در دریاچه‌ی هامون و باکِرگانی که از آن نطفه حامله به موعودها می‌شوند، غسل تعمید، شست و شوهای آیینی، مراسم و اهداف سرّی، بیان اساطیری، پیشینه‌های آیین شست و شو میان اقوام، غسل و شست و شو یک رسم رازآمیز میترایی، تقدس آب و نماد پاکی و طهارت، مراسم شست و شو در آیین میترایی، نماد ماهی و بیان اساطیری، مقایسه‌ی میان

مراسم و باورهای میترایی با دین یهودی و مسیحی، مبنای تثلیث در آیین میترایی، یزدان شناسی میترایی، موازنه میان خدایـان و ایزدان میترایی در روم با اوستا، خورشید و میترا، کـوت و کـوتو پات یا سروش و رَشن، تحلیلی از اسطوره‌ی کوت و کوتو پات در تثلیث میترایی و مقایسه با سرود اوستایی میترا، نقش خورشید در آیین و در اوستا و اساطیر یونانی ـ رومـی، پـیوند مسـتقیم آیـین خورشیدی ـ میترایی بـا نـظام امـپراتـوری ـ شـاهی، اسـطوره‌ی معراج میترا، شام آخر، نماد و اسطوره‌ی‌هم خوراکی در گوشت و خون و مبانی توتمیک، نان و شراب در شام آخر میترایی، آیـین میترا و مراسم عشاء ربّانی، موقعیت مقامی سالکان میترایـی در مراسم شام وداع.

بازگردیم به شرحی مجدد درباره‌ی بنیاد آیین میترایی، یـعنی قـربانی گـاو، نـقش کنایه‌یی جانوران موذی و مسأله‌ی رسـتاخیز حـیات در طـبیعت. پـرده‌های نـقاشی در مهرابِ همه‌ی مهرابه‌ها، با تغییراتی جزیی، نقش قربانی گاو را مجسم می‌ساختند. غار با سقف نیلگون و تزیین ستاره‌یی، کنایه از آسمان و کل جهان بود و به همین جهت محل ورود و حواشی غار را باگل و گیاه تزیین می‌کردند و جریان آبی را به داخل مهرابه جهت غسل و شست و شو برمی‌گرداندند یا در غار چشمه‌ی آبی وجود داشت. در آغاز بهار با تفصیلی که گذشت قـربانی گـاو انـجام مـی‌شد. خـون گـاو بـه روی مـزارع و دشت‌هـا و بیشه‌زارها می‌ریخت و طراوت و فراوانی در طبیعت از سر گرفته مـی‌شد. دم گـاو دارای نقش مؤثری است، چنانکه اشاره شد، خوشه‌های گندم از آن تولید می‌شد. این بیان کنایه آمیزی بود در طبیعت. پس از رستاخیز بهار و گذر تابستان و پاییز، ناگهان زمستان همه چیز را تباه می‌کرد. بهار، سبزی و طراوات و شادابی و زندگی طبیعت خـاموش و راکـد می‌ماند. اما در آغاز طلیعه‌ی بهار، قتل گاو، منجر به آفرینش مجدد حیات بر روی زمین می‌شد.

در بخش اول و دوم، ضمن پژوهش‌هایی پیرامـون مـوضوع **گِئوشْ اوْروَن**، در امـر

مقایسه، موارد متعددی ارائه شد که همه حاکی از همین مسأله‌ی کنایت آمیز بود. در بابل، سومر، چین، ژاپون، سوریه، روم، یونان، مصر، هند و جاهایی دیگر این روایت و همانند آن موجود بود. در اساطیر ایسلندی نمونه‌ی بارزش آمده است. همیشه از قتل یک موجود افسانه‌یی ابتدایی که صورت و شمایل انسانی ندارد، آفرینش در طبیعت آغاز می‌شود. اما همانگونه که در آفرینش و رستاخیز سالیانه‌ی طبیعت ـ نمونه و الگویی وجود داشت، بر اساس این الگوی طبیعی، ذهن ناپخته‌ی انسان کهن، افسانه‌هایی ساخت تا دیگرگونی در طبیعت را تعلیل کند. به همین جهت قهرمان جوان، پهلوان و زیبا و نامبُرداری در اساطیر قهرمانی و دینی ملل کهن به وجود آمد. این قهرمان با خصایل جوانی، گُردی و پهلوانی و زیبایی فزون از اندازه، ناگهان ناپدید می‌شد و این ناپدید شدن انواع گوناگونی داشت که یک نوع آن صعود به آسمان بود، یا موضوع کشته شدن و قتلش مطرح می‌شد و وقتی چنین رویدادی رخ می‌داد، گروه مردم برای وی عزاداری می‌کردند. به یادبودش مراسمی برپا می‌کردند. اما می‌دانستند که این قهرمان بازگشتنی است و برخواهد گشت. چون زمستان سپری می‌شد، در آغاز فصل بهار، جشن‌های باشکوه بهاره برپا می‌کردند، چون دراین هنگام قهرمان دوباره زنده می‌شد، به زمین بازمی‌گشت و زندگی از سر می‌گرفت.

توجیه و تحلیل این موارد را، با ذکر شواهد و امثله‌ی فراوان، نگارنده در کتاب دوم تاریخ ادیان، تحت عنوان میتولوژی، افسانه‌ها و اساطیر نقل کرده است. اما در این جا دگرباره از تذکر این نکته ناگزیر است که در آیین باستانی ایران، موضوع قتل گاو نخستین و رستاخیز طبیعت، یا در توجیهی روشن، تفسیر گردش فصول آمده است، و در شرح موضوع **گِئوش اورْوَنْ** و موضوع‌های وابسته درباره‌ی آن پژوهش‌هایی گذشت. به موجب بندهش و برخی دیگر از منابع پهلوی چون مینو خرد، جاماسپ نامه و دینکرد، **اهریمن**؛ به نخستین آفریده‌ی **اهورامزدا** در نبرد میان خیر و شر دست یافت و گاو کشته شد. آنگاه از خون و پیکر گاو انواع گیاهان و جانوران در بسیط زمین به وجود آمد. پس چون اهریمن در صدد از میان بردن نطفه‌ی گاو برآمد، نطفه به کره‌ی ماه انتقال یافت. به همین جهت رویش گیاهان و ازدیاد نسل جانوران با ماه پیوند یافت و در یشت هفتم موسوم به

ماه‌یشت این تصریح منعکس است، و در اسطوره‌ی **ماوَنگَهْ** (= ماه) از آن شرحی هست [1].
همه‌ی این موارد، با تحلیل و تفسیر اندکی، با موارد وِدایی قابل قیاس و تطبیق است و از ایران به اروپا رفت، اما رمزها و ابهامات تازه‌یی بر آن افزوده گشت.

آیا مهر و گاو یکی است؟ ـ آنچه که جالب توجه و مسلم است آنکه مهر نیز در آغاز بهار تجدید حیات می‌کند. کشته شدن گاو به وسیله‌ی او، منجر به تجدید حیات در طبیعت می‌شود. آنگاه در آغاز زمستان ناگهان ناپدید می‌شود، سوار بر ارابه‌اش شده و به آسمان بالا می‌رود.

مسأله‌یی که بسی شگفت می‌باشد، زایش میتراست. چنانکه گذشت میترا از صخره سنگ زاده می‌شود. اما نقشی یافت شده که میترا را در حال تولد از یک درخت نشان می‌دهد. ابتدا در بطن درخت است، اما بعد شاخه‌یی شکفته و میترا چون گلی از آن متولد شده است. این تولد از درخت، آن هم درخت سرو که کنایه از بهار است، گویای اصل واساسی است در توجیهی که انجام شد.

افسانه‌های بسیار پرمعنی **آت تیس** Attis، **آدونیس** Adonis و **اُزیریس**Osiris چه شباهت عمده و جالب توجهی با اسطوره‌ی مهر و **سیاوش** دارند؟! آت تیس یکی از خدایان آسیایی بود که بعدها به اروپا راه یافت و در اساطیر «یونان ـ روم» اهلیت پیدا کرد. آت تیس نماد بهار و طبیعت سرسبز و شاد است. وی پسر **آژدیس تیس** Agdistis یکی از الاهه‌های رودخانه‌ی سان‌گاریوس Sangarios معرفی شده. مادرش [= زمستان] به وی عشقی شدید دارد و می‌خواهد او را تصاحب کند [غلبه‌ی زمستانی]، اما آت تیس خود را اخته می‌سازد و آژدیس تیس نمی‌تواند او را تصاحب کند. این مطابق است با ورود خورشید در برج عقرب که آغاز پاییز است. در این هنگام آت تیس می‌میرد و در آسیا مراسم سوگ برای این خدا برپا می‌شود و طی آن عده‌یی خود را اخته می‌سازند. اما با قرار گرفتن خورشید در برج ثور که آغاز بهار است و در طبیعت تجدید حیات آغاز می‌شود، آت تیس نیز دگرباره زنده شده و به صورت گلی از خاک می‌روید، و این هنگامی است که جشن‌های بهاری به افتخارش برپا می‌کردند.

۱ـ فرهنگ نام‌های اوستا، جلد سوم، ص ۱۱۵۲ به بعد.

اسطوره‌ی **اُزیزیس** نیز در مصر چنین بود، و هم چنین بود اسطوره‌هایی درباره‌ی **آدونیس**، منشأ اغلب افسانه‌ها و اساطیر بی‌بدیل یونانی، آسیایی است، و شگفتاکه این قوم برگزیده‌ی جهان باستان، ریشه‌ی حیاتی‌اش از شرق، از آسیا و از خاور میانه بود:

درباره‌ی سرگذشت آدونیس به اندازه‌یی روایات مختلف وگوناگون وجود دارد که جمع آمدن وگرد شدن آنها، خود رساله‌یی جالب توجه را شامل می‌شود. به موجب مشهورترین این روایات، **تئی یاس** Thèias پادشاه سوریه دختری داشت **می‌را** Myrrha (Mirâ) نام که بر اثر خشم **آفرودیت** Aphrodite مجبور می‌شود با پدر خود هم آغوشی و زنا نماید. برای نیل به این منظور، **می را** با دستیاری دایه‌ی خود **هی پولیت** Hippolitè مدت دوازده شب در نهانی با پدر خود درمی‌آمیزد، اما سرانجام در شب واپسین، سلطان سوریه دریافت، زنی که دوازده شب نهانی و در تاریکی به آغوشش می‌آمده، جز دخترش کسی نبوده است. پس در شب دوازدهم که از این راز وقوف یافت قصد کشتن دختر را نمود. اما می را ـ موفق شد که فرار کرده و به خدایان پناه بَرَد. خدایان نیز بر وی رحمت کرده و او را به شکل درخت مُر Myrrhe در آوردند. ده ماه گذشت آنگاه در درخت شکافی ایجاد شده و پسری از آن زاده شد که آدونیس نام گرفت. آفرودیت که از زیبایی پسر به شگفت آمده بود وی را در پناه خود گرفته و **پرسفون** Persephon را مأمور پرورش او کرد. پرسفون نیز که سخت از زیبایی کودک خوشش آمده بود، او را نزد خود نگاه داشت و از باز پس دادنش دریغ نمود. پس اختلافی میان آنان درگرفت که **کالی یوپ** Kalliope یا به روایتی **زِئوس** Zeos برای حل آن اقدام می‌کند. بنابراین داوری قرار شد که آدونیس یک سوم سال را با آفرودیت و یک سوم سال را با پرسفون و یک سوم دیگر را به دلخواه خود بگذراند. آدونیس ترجیح داد که یک سوم دلخواه را نیز با آفردویت بگذراند و به این ترتیب دو سوم سال را با آفرودیت و یک سوم را با پرسفون می‌گذرانید.

این روایت به طور کامل یک اسطوره‌ی طبیعی است که با بهار و رستاخیز طبیعت و رویش گیاهان وابستگی دارد. آدونیس دو سوم سال را با آفرودیت الاهه‌ی شادابی و عشق و مظهر بهار روی زمین می‌گذراند و یک سوم سال با پرسفون زیرزمین به سر می‌برد. دراین اسطوره رویش گیاهان، تولد آدونیس از درخت، زندگیش در دو سوم سال

روی زمین و یک سوم زیرزمین کاملاً روشن است.[۲]

داستان **اُزیریس** در اساطیر مصر باستان نیز بسیار جالب توجه است. **ایزیس** همسر اُزیریس بود و مادر **هوروس** Horos خدای خورشید به شمار می‌رفت. **ست** Set خدای تاریکی و ظلمت، اُزیریس راکه مظهر بهار و رستاخیز زندگی بود می‌کشد. **هوروس** Horos (= خورشید) به انتقام قتل اُزیریس، با سِت نبرد می‌کند. آنگاه ایزیس به سوگ ونـد بـه پرداخته و با یاری خدایانی دیگر پاره‌های پیکر اُزیریس را یافته و دفن می‌کند. آنچه که بسیار حایز اهمیت است آنکه ایزیس، همسر اُزیریس را به صورت ماده‌گاوی با علامت هلال ماه مجسم می‌کنند. اُزیریس پس ازمدتی، در آغاز بهار دوباره زنده شده و تـظاهر می‌یابد. تظاهر وی در آغاز بهار به صورت روان و حرارتی است که درگیاهان و نباتات جریان می‌یابد و به همین جهت در مصر و یونان، آغـاز بـهار را بـرای وی جشـن بـرپا می‌کردند.

باز هم آنچه بیشتر مهم است، آنکه اُزیریس خـدای جـهان زیـرین و داور ارواح است. به موجب بهمن یشت و اشاره‌ی یشت دهم و مآخذی در منابع پهلوی و اوسـتایی، **میترا**نیز داور ارواح است. داستان و افسانه‌ی **دیونی سوس** Dionysos نیز در مقایسه بسـیار شگفت است. وی نیز مظهر بهار و رستاخیز طبیعت می‌باشد. تولد و مرگش با رویش گیاه با بهار و زمستان در آمیخته. هر ساله در آغاز بهار به صورت گل و گیاه می‌روید و تولد مجددش را جشن می‌گرفتند.

هرگاه با دقت و تعمق در این روایات مشابه ژرف نگری شود و نکات مشترک آنها را در مقام مقایسه و نتیجه گیری قرار دهیم، بنیان افسانه‌های مشترک اقوام و ملل گوناگون را در می‌یابیم. از این راه است که به قدمت و کُـنه راز و رمـزهای آیـین مـیترایـی دست خواهیم یافت و در شناخت اساطیر ایرانی توفیق پیدا خواهیم کرد.

۲ـ برای تمام مقایسه‌های یاد شده در فوق، از سه کتاب زیر استفاده شده است:

تاریخ ادیان، کتاب دوم، می‌تولوژی، افسانه‌ها و اساطیر، ص ۷۹۱ به بعد به ویژه بخش چهاردهم.

Frazer. Sir.James: *The Golden Bough.*

Frazer. Sir.James: *Adonis. Attis. Osiris.*

که نشانی فصول و صفحات و مآخذ دیگر در همان کتاب فوق از نگارنده نقل است.

۱۲۷ ـ ۱۳۳. نمادهای هفت پایگاه مهری در مهرابهٔ اوستیه.

S. Laeuchli, editor, *Mithraism in Ostia*, Northwestern University Press 1967, plates 22-28.
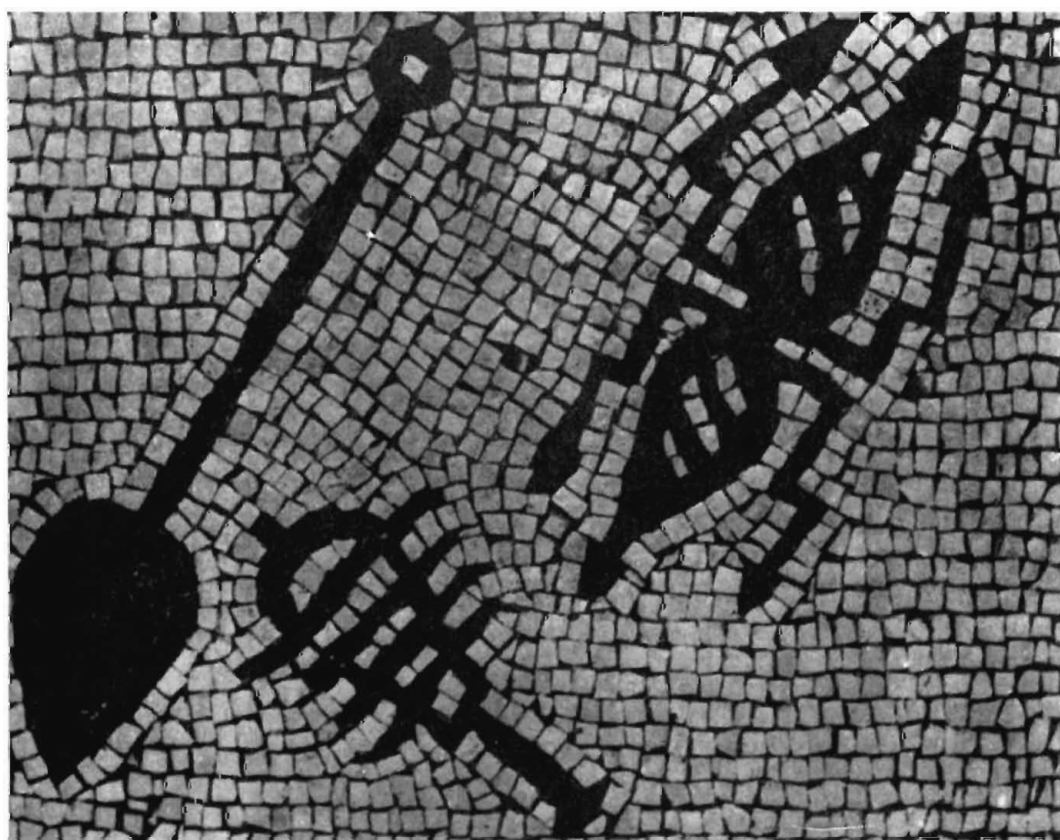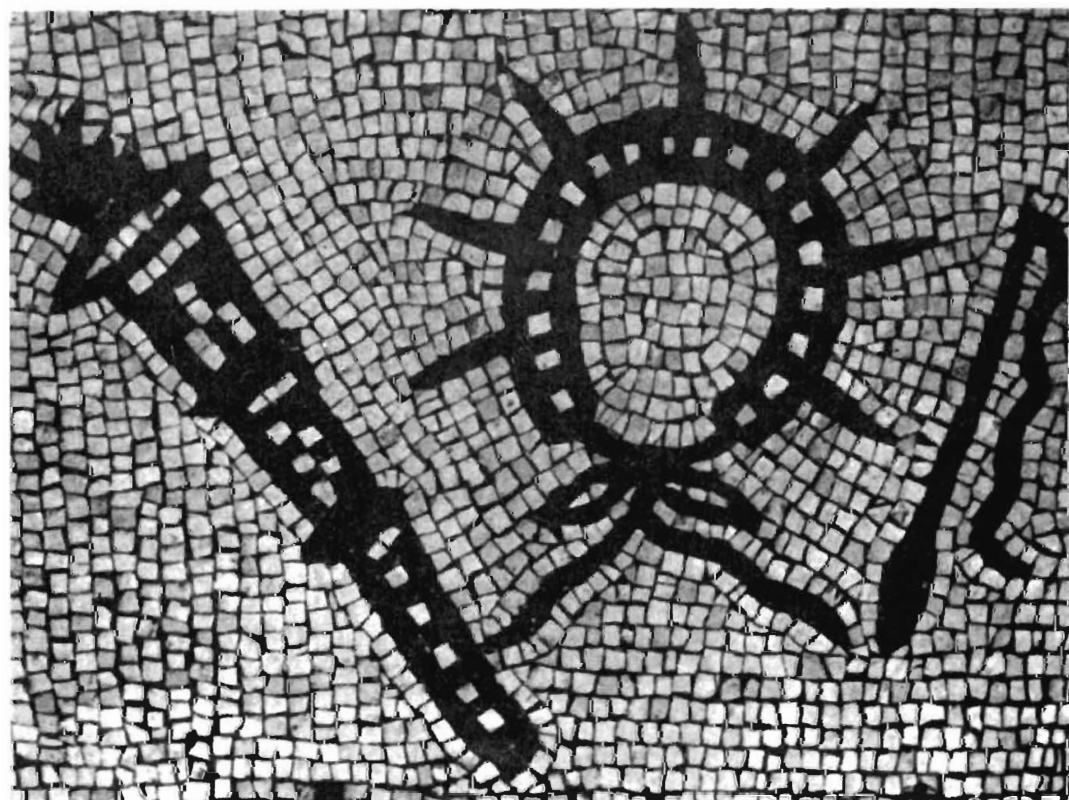
۱۳۴. جام هفت خط، از نقش مهرابهٔ اوستیه نزدیک رم.

Ibid., P1. 21.

۱۳۵. آیین سر سپردن مهری‌ها، از نقشی در مهرابهٔ کاپوآ، ایتالی.

Vermaseren, *Corpus*, vol. I, fig. 58.

عکس رنگی در

Vermaseren, Mithriaca I, pl. XXII.

۱۳۶. عیسی بر چلیپا: پیروی از صحنه‌های مهری.

Hinnells, op. cit., pl. 34c.

۱۳۷. مسجد اصحاب کهف در افسوس نزدیک تُرفان، ترکستان چین.

A. von Le Coq, *Buried Treasures of Chinese Turkestan*, London 1928, p1. 23.

۱۳۸. پیکره‌ای با کلاه مهری، از نقشی در میران، کنار دریاچهٔ لوپ نور در چین.

M. A. Stein. *Ruins of Desert Cathay, Illustrations*, reprint New York 1968, fig. 146.

۱۳۹. مهر، از نقشی در پنج کنت نزدیک خوقند در فرغانه، تاجیکستان.

Acta Iranica 4, Leiden 1975, pl. III.

۱۴۰. مهر، از نقشی روی لوحهٔ چوبین از ختن.

M. Bussagli, Painting of Central Asia, Geneva 1963, p. 57.

۱۴۱. شمایل مهر و ناهید از نقشی روی لوحهٔ چوبین از ختن.

Ibid., p. 56.

این تصویر که بر روی مفرغی از ناحیهٔ لرستان به دست آمده است، با زروان یکی دانسته‌اند که در دو طرف وی اهورامزدا و اهریمن نقش شده‌اند با ایزدان و دیوان زیر فرمان.

دورا اوروپوس "مهرابهٔ دورا" ـ نقاشی دیواری: جنگ سواران (سدهٔ سوم میلادی)

نقش رستم ـ تاج‌گیری اردشیر یکم: (سدهٔ سوم میلادی)

نقش رستم ـ تاج‌گیری اردشیر یکم در حال سواره (سدهٔ سوم میلادی)

کاپوئه ـ پرستشگاه ـ مهر گاو اوژن ـ موزهٔ کاپوئه

HĀŠEM.E RAZI

Recherches Sur le Cult public et des MystÉres de Mithra en orient et occident

VOLUME. I

publisher of

Behjat

Tel - Fax: 8957176

First Publication

TEHRAN

2002 / 1381

ISBN: 964-6671-27-6

مجموعه
پژوهش‌های
ایرانشناسی
۷/۱

Hâšem-e Razi

Recherches Sur le Cult Public et Des Mystères de Mithra en Orienit et Occident & Iconographie Iconologie

BEHJAT Publications

Tel-Fax: 8957176/8967176
TEHRAN - IRAN
2003/1382

ISBN 964-6671-27-6
9 789646 671270